

همراه‌نگی ایران، ان‌فال و
سرمایه‌داری
سیاسی اسلامی
خوانشی نوین از ایران معاصر



IRAN ACADEMIA
University Press

مهرداد وهابی
مترجم: بی‌رم خان‌هایریک

هماهنگی ویرانگر، انفال و سرمایه‌داری سیاسی اسلامی خوانشی نوین از ایران معاصر

نویسنده: مهرداد وهابی
مترجم: پیرم خان هایریک
چاپ نخست: تابستان ۱۴۰۴

Title: Destructive Coordination, Anfal and
Islamic Political Capitalism: A New
Reading of Contemporary Iran
Author: Mehrdad Vahabi
Translated by: Yeprem Khan Hairig
Layout: Asefeh Rezai
Cover: Azadeh Jahantabi
ISBN: 978-1-326-20204-0
First edition in Persian: 2025

عنوان: هماهنگی ویرانگر، انفال و سرمایه‌داری سیاسی اسلامی:
خوانشی نوین از ایران معاصر

نویسنده: مهرداد وهابی
برگردان به فارسی: یپریم خان هایریک
صفحه‌آرا: عاصفه رضایی
طراح جلد: آزاده جهانتابی
شاپا: ۹۷۸-۱-۳۲۶-۲۰۲۰۴-۰
چاپ نخست: ۲۰۲۵



<https://iranacademia.com/press>
انتشارات علمی-پژوهشی ایران آکادمیا © ۲۰۲۵
تمامی حقوق برای ناشر محفوظ است

تقديم به مادرم
رژين نجل حسيني (ستاره گيلان)

پیش‌گفتار مؤلف بر ترجمه فارسی

کتاب حاضر نخستین اثری از من است که به همت پیرم خان هایریک به فارسی برگردانده می‌شود. پیرم، همان‌طوری که خود در "مقدمه" می‌گوید، اقتصاددان نیست بلکه دانشمند صنعتی است با اختراعات و آثار علمی متعدد و آشنا به ادبیات کارل مارکس و اقتصاد سیاسی کلاسیک. دقت و وسواس علمی، چیرگی به زبان انگلیسی، عطش و فروتنی در آموختن، پشتکار و سابقه‌ی قلم‌زنی به فارسی برخی از توانایی‌ها و صفات برجسته‌ی مترجم کتاب حاضر است که وی را قادر به ترجمه‌ی کاری کرده است که به‌سختی می‌توان بدون تسلط به اقتصاد سیاسی معاصر آن را به انجام رساند.

متأسفانه در انجام این کار قادر نبوده‌ام به‌جز ویراستاری فصل پنجم کتاب حاضر پیرامون "انفال و اقتصاد اسلامی" یار شاطر باشم. به این اعتبار نقصان‌های احتمالی برگردان این کتاب را باید ناشی از کوتاهی من پنداشت و شیوایی و روانی آن را اساساً کار پیرم، که در این کار البته از یاری دوست خوبم احمد امانی نیز برخوردار گشت که به بازخوانی و ویراستاری متن ترجمه مبادرت ورزید.

دشواری کار ترجمه‌ی این کتاب نه تنها به‌گزینش معادل برای بسیاری از اصطلاحات اقتصادی معاصر مربوط می‌شود بلکه هم‌چنین ناشی از یافتن واژگانی‌ست که من به ادبیات اقتصادی افزوده‌ام. از زمره این واژگان، "شیوه هماهنگی ویرانگر"، "آناارشی نظم‌یافته"، و "سرمایه‌داری سیاسی اسلامی یا شیعی" می‌باشند. واژه‌نامه‌ی کتاب حاضر به خواننده‌ی فارسی‌زبان امکان می‌دهد تا خود به سنجش‌گری درباره‌ی دقت گزینش معادل‌ها بپردازد و چه بسا که در آتی‌ه معادل‌های بهتری برای اصطلاحات فرنگی پیشنهاد گردد.

همان‌طوری که در مدخل متن انگلیسی کتاب حاضر خاطرنشان شده‌ام، این کتاب را باید آخرین پرده از یک نمایشنامه‌ی سه‌پرده‌ای به‌شمار آورد که نخستین پرده‌ی آن با کتاب "اقتصاد سیاسی قدرت ویرانگر"^۱ (انتشارات ادوارد الگار، ۲۰۰۴) آغاز شده و پرده‌ی دوم آن با کتاب "اقتصاد سیاسی غارت"^۲ (انتشارات کمبریج) در پایانه‌ی سال ۲۰۱۵ میلادی ادامه یافت. آن دو کتاب مبانی نظری کتاب حاضر به‌حساب می‌آیند.

تنها با فهم اقتصاد سیاسی قدرت ویرانگر و غارت می‌توان غارت اسلامی یا شیعی در چهره‌ی انفال را باز یافت. هیچ‌یک از دو کتاب مزبور که سهم تازه‌ای به اقتصاد سیاسی

¹ Vahabi, Mehrdad, 2004, *The Political Economy of Destructive Power*, Edward Elgar Publishing.

² Vahabi, Mehrdad, 2015, *The Political Economy of Predation, Manhunting and the Economics of Escape*, Cambridge University Press.

معاصر ادا می‌کنند تاکنون به فارسی ترجمه نشده است. باشد که ترجمه‌ی پرده‌ی سوم این نمایش مطالعی باشد برای برگردان پرده‌های دوم و نخست.

به‌علاوه سرمایه‌داری سیاسی شیعی تنها یکی از اشکال ویژه و منحصر به فرد سرمایه‌داری سیاسی است. پژوهش درباره‌ی مفهوم نظری سرمایه‌داری سیاسی و اشکال گوناگون آن در سراسر گیتی موضوع یک بررسی جامع و مستقل می‌باشد. تلاش من بر این است که در همکاری با بسیاری از پژوهشگران بین‌المللی ترازنامه‌ای از چگونگی سرمایه‌داری سیاسی معاصر در سطح جهانی به دست دهم. بدین اعتبار پرده‌ی سوم نمایش بشارت‌گر نمایشنامه‌ی تازه‌ای درباره‌ی سرمایه‌داری سیاسی و مختصات کنونی سرمایه‌داری به‌طور کلی است که هم‌اکنون در دست پژوهش و تالیف است و در سال ۲۰۲۶ از جانب انتشارات کمبریج انتشار خواهد یافت.

چارچوب نظری کتاب حاضر از هیچ نظریه‌پردازی به‌عاریه گرفته نشده است و آن را نمی‌توان به ترجمان اندیشه‌های این یا آن متفکر غربی یا شرقی منتسب کرد. این چارچوب منحصر به فرد بر پایه‌ی نظریه‌ای عمومی پیرامون ویرانگری، غارت و سرمایه‌داری تکوین یافته و با بهره‌گیری از مختصات و ویژگی‌های تحول سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در ایران به پایه‌ریزی اقتصاد سیاسی ایرانی در بازه‌ی پس از انقلاب ۱۹۷۹ تاکنون یاری می‌رساند.

بر این باورم که یکی از نقاط قوت و ضعف دانش‌آموختگان علوم اجتماعی منجمله اقتصاد در ایران گزیده‌برداری و ترجمه‌ی مقالات، کتب و درس‌نامه‌های بین‌المللی است. بی‌تردید ترجمه‌ی آثار ویرانگر حصاری است که فقهای شیعه تلاش کرده‌اند در برابر نفوذ تجدد و اندیشه‌ی معاصر علمی و انتقادی در کشورمان برپا دارند. اما ترجمه نمی‌تواند و نباید جایگزین اندیشیدن **مستقل و نقادانه** مبتنی بر واقعیات جامعه‌ی ایران گردد. مترجم لزوماً اندیشمند نیست.

به‌علاوه برخلاف یکی از روش‌های مرسوم در نظام آموزشی ما، دانش و فضل، نقل گفتار پیشینیان و یا تکرار و ارجاع به اندیشه‌های این یا آن پژوهشگر غربی ترجمه شده یا نشده‌ای نیست که این یا آن حرف نغز را زده است. خواننده‌ی معتاد به ارجاعات نقل‌وقولی فاضل‌منشانه، و اسیر این یا آن "ایسم" از کتاب حاضر سرخورده خواهد شد. اما این کتاب برای کسانی که به پژوهش‌های چندرشته‌ای و بینا-رشته‌ای، مبتنی بر اقتصاد، سیاست، جامعه‌شناسی، اتنولوژی، آنترپولوژی، الهیات سیاسی، و غیره علاقمندند، و تئوری را "جعبه ابزار پژوهشی" به منظور تغییر و تحول اجتماعی می‌دانند و نه دنباله‌روی مکتبی، نکات تازه‌ای دربر دارد.

هدف من از نگارش این کتاب در حوزه‌ی **نظری** عبارتست از ادای سهمی به مطالعات تطبیقی نظام‌های اقتصادی بر پایه‌ی اقتصاد سیاسی و مبانی نهادی آن نظام‌ها.

در عین حال کتاب حاضر به لحاظ **عملی** تلاشی است برای روشنگری از چرایی سترونی مشی اصلاحات در نظام اقتصادی حاکم بر ایران امروز و لزوم یک انقلاب بنیادین به منظور پایان دادن به نظام ولایت فقیه، مالکیت انفال، و نهادهای موازی که بدان عنوان "هماهنگی ویرانگر" یا "آناشرشی نظم یافته" داده‌ام.

اگرچه اندیشه‌های تدوین‌یافته در این کتاب را نمی‌توان به هیچ "ایسمی" فروکاهید، اما لازم می‌دانم یادآور شوم که چارچوب نظری من از سه اندیشمند بزرگ الهام می‌گیرد: کارل مارکس، ژوزف الویس شومپیتر (Joseph Alois Schumpeter)، و یانوش کورنای (János Kornai).

به لحاظ متد پژوهش، من از موضع التقاطی (eclectic) جانبداری می‌کنم و از همه‌ی روش‌های کمی و کیفی بهره می‌گیرم، هم از تئوری بازی‌ها (Game theory) و هم از روایت‌گری تحلیلی (Analytic narratives)، هم از الگوسازی مبتنی بر رفتار عاملین (Agent-based modeling) و هم از مطالعات کیفی میدانی.

اما ترجیح شخصی‌ام متد روایت‌گری تحلیلی مبتنی بر تحلیل تاریخی و مطالعات کیفی میدانی است. در روش‌شناسی تاریخی نیز به تاریخ‌نگاری درازمدت (longue durée)، مکتب فرانسوی انال (Annales school) باورمندم و نه ماتریالیسم تاریخی.

در هر حال با فردریک انگلس هم رأی می‌باشم که بهترین معرف یک روش پژوهشی حاصل کار آن پژوهش است. خواننده‌ی فارسی‌زبان با مطالعه‌ی این کتاب درباره‌ی روش کارم نیز داوری خواهد کرد.

سرانجام باید از انتشارات ایران آکادمیا و شخص آقای علیرضا کاظمی برای انتشار فصل به فصل ترجمه‌ی فارسی کتاب حاضر و اکنون ترجمه‌ی کل کتاب به فارسی سپاسگزاری کنم. زحمات و تلاش این دوستان و یاری تارنماهای "زمانه"، و "عصرنو"، و دیگر عزیزانی که به نحوی از انحاء از جمله شبکه‌های رسانه‌ای و شخصی به بازتکثیر این اثر یاری رسانده‌اند، در دسترسی خواننده‌ی فارسی‌زبان در خارج و داخل ایران به حاصل کار تعیین‌کننده بوده و خواهد بود. با سپاس از همگان.

مهرداد وهابی

۲۴ ژوئیه ۲۰۲۵،

پاریس

مقدمه مترجم

I

در ۲۶ آوریل ۲۰۲۵، ۶ اردیبهشت ماه ۱۴۰۴ در بندر رجایی انفجار مهیبی رخ داد. گوش به فرمان، مسعود پزشکیان «ضمن ابراز تاسف عمیق و هم‌دردی با حادثه دیدگان در استان هرمزگان، دستور بررسی وضعیت و علل حادثه را صادر» می‌کند.^۱ وزیر کشور، سرتیپ پاسدار اسکندر مومنی که همراه وزیر راه و با دستور رئیس جمهور در روز حادثه به بندرعباس اعزام شد، «در جلسه مشترک ستاد بحران در بندرعباس دستور داد که استانداری هرمزگان با همکاری مرجع قضایی استان و کمیته مربوطه، فرآیند شناسایی علت حادثه را با رعایت دقت، تسریع و نتایج مربوطه را اعلام کند» (همان‌جا). محمدرضا عارف، معاون اول پزشکیان نیز همان روز اول گفت: «علل و چگونگی وقوع این سانحه با جدیت در حال بررسی بوده و جزئیات آن به محض مشخص شدن به اطلاع مردم شریف ایران اسلامی خواهد رسید». برای تکمیل ادعاهای دروغ مبنی بر پی‌گیری علل سانحه، «رئیس قوه قضاییه به دادستان کل کشور دستور داد که با قید فوریت و جدیت پرونده حادثه بندر شهید رجایی را با همکاری دستگاه‌های امنیتی و اطلاعاتی پیگیری کرده و اگر قصور و تقصیری در هر مرتبه و دستگاهی واقع شده، شناسایی و برخورد قانونی صورت گیرد» (همان‌جا) (همه جا تأکیدات از من است). به‌رغم همه‌ی «دستورها» از سوی مقامات دولتی و حکومتی، تا به امروز هیچ گزارش پژوهشی درباره‌ی «علل و چگونگی وقوع این حادثه» منتشر نشده است، و مسئولان اصلی این فاجعه «شناسایی» نشده‌اند و هیچ «برخورد قانونی» با قاتلان ده‌ها کارگر و کارمند بندر صورت نگرفته است.

روز بعد، ۷ اردیبهشت ماه، سعید جعفری، مدیرعامل شرکت توسعه خدمات دریایی و بندری سینا، از شرکت‌های متعلق به بنیاد مستضعفان انقلاب اسلامی، به گزارش آفتاب نیوز، «به عنوان شرکتی که انفجار مهیب روز گذشته بندر شهید رجایی در محوطه اختصاصی این شرکت رخ داده بود به/ایلنا گفته بود این سانحه در پی اظهار خلاف محموله‌های وارداتی رخ داده و محموله‌های "بسیار خطرناک" منفجر شده در بندر شهید رجایی تحت عنوان "کالای معمولی" وارد و دپو شده بود».^۲ دو روز پس از این اعتراف مدیر عامل شرکت سینا، سرتیپ پاسدار حسین دهقان، رئیس بنیاد مستضعفان، عضو دولت‌های خاتمی، احمدی‌نژاد، و روحانی، و از مشاوران سید علی خامنه‌ای در گفت‌وگو با/ایلنا درباره انفجار در بندر شهید رجایی در محوطه شرکت سینا

¹ <https://www.irna.ir/news/85814564/>

² <https://aftabnews.ir/fa/news/985264/>

گفت: «در این باره بعداً حرف خواهیم زد و وزارت راه و شهرسازی در این باره باید پاسخگو باشد» (همان‌جا). دهقان "بعداً" حرفی نزد.

در واقع حسین دهقان، یکی از فرماندهان سپاه شهر تهران در دهه‌ی خونین ۶۰، دهه‌ی ظهور "خدای" خامنه‌ای، که سرپرست اصلی شرکت توسعه سینا بعد از سید علی خامنه‌ای است، با کنار زدن ادعای کارگزارش سعید جعفری و اصرار بر مسئولیت‌پذیری قانونی دولت پزشک‌یان و وزارت راه و شهرسازی، بر *فراقانونی* بودن فعالیت‌های نهادهای تحت سرپرستی بیت رهبری، صحنه‌ی می‌گذارد و بر "*قانون عملی*" نهاد فراقانونی تأکید می‌کند. وهابی در توضیح رابطه‌ی میان "نهادهای موازی؛ و "دولت رسمی" می‌نویسد:

منظور من از نهادهای موازی نهادهای رسمی و غیررسمی نیست، بلکه دولت رسمی و قدرت حاکمیتی فراقانونی است. این آخری لزوماً غیررسمی نیست، و ممکن است رسمی باشد، اما عملکرد آن فرای قانون، قواعد و تنظیمات است. به عبارتی دقیق‌تر، نهادهای موازی آنهایی نیستند که غیررسمی‌اند، بلکه آن‌ها نهادهایی هستند که خارج از ساختارهای دولت رسمی عمل می‌کنند. در این مورد، نهادهای موازی که تشریح کردیم نه توسط دولت رسمی، بلکه توسط قدرتی حاکمیتی سازماندهی شده‌اند که فراقانونی عمل می‌کنند. "فراقانونی" عمل کردن به معنی "غیرقانونی" بودن نیست. کاملاً برعکس، این نهادهای موازی نماد "قانون عملی" هستند؛ آنها در حین خودسری، خود قانون‌اند. قانون همان است که تصمیم می‌گیرند، به این معنا که مفروض است هر آنچه می‌گویند دیگران را مهار می‌کند و برای سایرین الزام‌آور است، ولی نه برای خودشان. آنها حتی تصمیم می‌گیرند که چه کسانی مشمول قواعد می‌شوند و چه کسانی نمی‌شوند. (وهابی، ۲۰۲۳، فصل ۲، بخش ۷: هماهنگی ویرانگر) (تأکید از من است)

مدیر عامل جعفری با صراحت گفته بود "محموله‌ی وارداتی بسیار خطرناک" به‌عنوان "کالای معمولی" در محوطه‌ی بندر دپو شده بود. بخشی از مسئولیت‌های رسمی سازمان بندار و دریانوردی، زیرمجموعه وزارت راه و شهرسازی، "تهیه و تنظیم و اجرای مقررات بندری و دریایی و کشتیرانی بازرگانی طبق قوانین مربوط" است، مسئولیتی که پس از تصاحب ولایت‌مداران‌هی بندر رجایی توسط **بنیاد مستضعفان** در سال ۱۳۶۷، بندری که توسط شرکتی ایتالیایی در دوران جنگ ایران و عراق برای جایگزینی بندر خمینی توسعه‌ی جدی یافته بود، معنا و مفهومی اجرایی و رسمی در رابطه با حادثه‌ی بندر رجایی نداشت. با این وجود، یک ماه پس از انفجار در بندر رجایی، "استیضاح وزیر راه با بیش از ۵۰ امضا کلید خورد... " تا مسئولیت سید علی خامنه‌ای و نهاد ولایی تحت

سرپرستی‌اش، مفقود بماند!^۳ در عمل، حتی این خیمه‌شب‌بازی هم در مجلس فرمایشی صورت نپذیرفت.

سرتیپ پاسدار دهقان با تخریب آوار مسئولیت بر دولت رسمی، علناً از پاسخگویی نظام غارتی که سید علی خامنه‌ای در راس اداره‌ی آن قرار دارد، سر باز می‌زد و بر مسئولیت خود و امام‌اش در این جنایت سرپوش می‌گذاشت. بنا بر گزارش نیویورک تایمز^۴ به نقل از یک منبع مرتبط با سپاه پاسداران، ماده منفجر شده در بندر شهید رجایی، "سدید پرکرات" بوده که یکی از ترکیب‌های اصلی سوخت جامد موشک است. پیش از این نیز *فایننشیل تایمز* در ژانویه ۲۰۲۵ طی گزارشی اعلام کرده بود که این ماده شیمیایی توسط دو کشتی از چین به ایران ارسال شده و قرار بود برای تجدید ذخایر موشکی ایران مورد استفاده قرار بگیرد.^۵ سرتیپ سردار دهقان، وزیر دفاع سابق دولت روحانی، در کنار لاپوشانی ناکارآمدی جنایت‌کارانه و دور زدن پروتکل‌های ایمنی که منجر به مرگ تعداد نامعلومی از کارگران و کارمندان بندر شد، و با ترکیب مواد خطرناک آتش‌زا در بندر ظاهراً غیرنظامی رجایی صورت گرفت، ادغام بی‌رویه و خودسرانه‌ی ترکیب فعالیت‌های نظامی سپاه با مراکز مدنی و غیرنظامی را نیز لاپوشانی می‌کند. سه ماه پس از انفجار، الهه محمدی گزارشی در روزنامه هم‌میهن تهیه کرد^۶:

طبق پیگیری‌های خانواده‌های داغدار، محموله‌ای که باعث انفجار شد، متعلق به یکی از نهادهای نظامی بوده. این را مصطفی نوریزاده می‌گوید. به گفته او، این بار در همان محدوده‌ای انبار شده بود که کانکس‌های اداری قرار داشتند؛ اقدامی که با اصول اولیه ایمنی صنعتی و کارگاهی در تضاد کامل است. مصطفی نوریزاده، هرروز با خودش چندین سوال را تکرار می‌کند و هرچه بیشتر می‌پرسد، کمتر به جواب می‌رسد: «تمام بارهای امنیتی، ترخیص‌کار معمولی ندارند. هیچ شرکت خصوصی‌ای اجازه خرید یا حمل چنین محموله‌ای را ندارد. این بار متعلق به دولت یا نهاد نظامی بوده. همین جاست که سوال‌ها شروع می‌شود؛ چه چیزی وارد اسکله شده بود؟ چرا آن‌جا بود؟ چرا در شرایط ایمن نگهداری نشد؟ ...» (تاکیدات از من است)

هر چه باشد، همین سپاه نزدیک ۲۰ سال پیش‌تر، در واکنش به اعتراض دولت خاتمی در قرار گرفتن فرودگاه سپاه در کنار فرودگاه امام خمینی در سال ۲۰۰۴، پس از

^۳ <https://www.khabaronline.ir/news/2070058/>

^۴ <https://www.nytimes.com/2025/04/26/world/middleeast/iran-port-explosion-bandar-abbas.html>

^۵ <https://parsi.euronews.com/2025/04/27/consequences-of-the-explosion-of-irans-largest-commercial-port>

^۶ گزارشی از آخرین وضعیت پرونده‌های کشته‌شدگان بندر شهید رجایی، ۳ ماه پس از انفجار، روزنامه هم‌میهن، الهه محمدی، ۳۰ تیر ۱۴۰۴ (منبع: <https://hammihanonline.ir/>) کد مطلب: ۴۳۷۳۹. برگرفته در تاریخ اول مرداد ماه ۱۴۰۴.

تسخیر نظامی فرودگاه و بیرون راندن سرمایه‌گذار خارجی تحت لوای "امنیت ملی"، موضوعیت ساختن فرودگاه نظامی در جوار فرودگاه تازه ساخته‌ی مدنی را در عمل منتفی کرد:

اگرچه سپاه مداخله‌ی نظامی خود را به نام "امنیت ملی" توجیه می‌کرد، اما شواهد به وضوح نشان می‌دهد که انگیزه‌ی اقتصادی دلیل اصلی بوده است. بسیاری از نویسندگان تأکید کرده‌اند که یکی از انگیزه‌های اصلی این بود که **قرارگاه خاتم** در مناقصه‌ی قرارداد فرودگاه، به شرکت ترکیه‌ی باخته بود (Wehrey et Al., 2009, p. 74; Ehteshami, 2010, p. 32). هم‌چنین «به گفته‌ی احمد خرم وزیر راه و ترابری، قبل از شکست مفتضحانه در مناقصه‌ی فرودگاه، سپاه خواهان واگذاری ۲ هزار هکتار از اراضی فرودگاه برای ایجاد فرودگاه سپاه شده بود. با این وجود، تقاضای سپاه از سوی وزارت راه و ترابری رد شد، به این دلیل که **با کنوانسیون‌های بین‌المللی در مورد جدایی فرودگاه‌های نظامی و غیرنظامی مطابقت ندارد**» (Aftabnews, 2 July 2012). (به نقل از Forozon, 2016, p. 146). (وهابی، ۲۰۲۳، فصل ۶، بخش ۷: مرحله دوم: انفال و دوران انتقالی (۱۹۸۹-۲۰۰۵)) (تأکید از من است)

با تضمین کنترل سپاه بر فرودگاه امام خمینی و کنترل گیت‌های قاچاق و اراضی مجاور، دیگر نیازی به فرودگاه نظامی سپاه نبود. بیش از ۲۰ سال پس از تصاحب زورمندانه‌ی فرودگاه امام خمینی توسط سپاه، یکی از موارد استفاده‌ی نظامی فرودگاه توسط سپاه توسط بالاترین مقام دولتی نظام ولایی برملا شد:

دقیقاً ۴ سال پیش از فاجعه‌ی بندر رجایی، محمد جواد ظریف در مورد استفاده‌های نظامی سپاه از زیرساخت‌های مدنی و به ویژه فرودگاه امام خمینی برای مخفی‌کاری‌های نظامی‌اش پرده برداشته بود: «آقای ظریف در فایل صوتی که منتشر شده است از استفاده نیروی قدس سپاه و قاسم سلیمانی از شرکت هواپیمایی مسافری ایران ایر (Iran Air) برای حمل و نقل نظامیان و ادوات نظامی به سوریه خبر داده و گفته پس از توافق برجام و رفع تحریم ایران ایر، با فشار آقای سلیمانی پروازهای ایران ایر به سوریه ۶ برابر شد».^۷ در جمهوری اسلامی، این که چند گیت فرودگاه امام خمینی و چند اسکله در بندر رجایی در اختیار فعالیت‌های فراقانونی سپاه قرار دارد، از اطلاعات محرمانه‌ی حاکمیتی است. مسئول قانونی این تجهیزات البته "آقازاده" و مدیر سابق بنیاد شهید، فرزانه صادقی، وزیر راه و شهرسازی دولت پزشکیان است.

⁷ <https://www.bbc.com/persian/iran-56885966>

در این کتاب خواهیم خواند که اگر بنیاد مستضعفان با فرمان خمینی در مرحله‌ی اول توسعه‌ی *انفال* (۱۹۸۹-۱۹۷۹) با غارت قریب ۱۰ درصد اقتصاد وقت ایران توسط شخص امام تاسیس شد، توسعه‌ی *انفال* در فاز دوم (۲۰۰۵-۱۹۸۹) در اتحاد با سپاه ممکن شد. در همین دوره ائتلاف میان *انفال* و سپاه بود که بندر رجایی در اوائل دوره دوم ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی از کنترل دولت رسمی و وزارت راه و ترابری سابق خارج و این "غنیمت" تازه‌ی اهدایی به بنیاد مستضعفان واگذار شد:

شرکت توسعه خدمات دریایی و بندری سینا در سال ۱۳۶۶ با نام شرکت بنیاد بارانداز تاسیس ... شد. فعالیت عملیاتی شرکت از ابتدای سال ۱۳۶۷ آغاز و با تشکیل سازمان حمل و نقل در سال ۱۳۷۰ در بنیاد مستضعفان انقلاب اسلامی این شرکت به سازمان مذکور انتقال یافت. ... در سال ۱۳۷۴ مدیریت وقت سازمان حمل و نقل بنیاد مستضعفان انقلاب اسلامی ضمن انتقال شرکت از گروه جاده‌ای به گروه دریایی و با تغییر مدیریت و مشارکت با بخش خصوصی تصمیم به احیای شرکت و فعال نمودن مجدد آن گرفت. (منبع: سایت شرکت توسعه سینا، <https://ptrco.ir/companies>)

جالب آن است که در سال ۱۳۷۶، دولت خاتمی در آغاز کار خود پوششی قانونی برای فعالیت‌های فراقانونی بنیاد در بندر رجایی فراهم آورد، در حالی که سازمان حمل و نقل بنیاد، که به عنوان نهادی "عمومی غیردولتی" از نظارت، مدیریت و کنترل دولت رسمی فارغ است، دو سال پیش از آن، مالک بندر شده بود. دولت اصلاح طلب، با ایجاد "منطقه ویژه اقتصادی بندر شهید رجایی"^۸، راه را برای سودآوری بی‌سابقه‌ی بنیاد مستضعفان از تجارت خارجی کشور از بندری که اکثریت ترانزیت بندر را در کشور دارد، هموار کرد.^۹ نهادهای موازی، حتی در حوزه‌ی زیرساخت‌های تجارت خارجی نیز خود را بروز می‌داد. در این کتاب خواهیم آموخت که چگونه نهادهای موازی در استقرار و تحکیم این شکل ویژه از سرمایه‌داری سیاسی نقش بازی می‌کند.

^۸ ایجاد منطقه ویژه اقتصادی بندر شهید رجایی در محوطه بندر شهید رجایی و تعیین سازمان بندر و کشتیرانی به عنوان سازمان مسئول منطقه یاد شده (مصوبات هیات وزیران، تاریخ تصویب: ۱۳۷۶/۱۱/۰۶). مرکز پژوهش‌های مجلس:

<https://rc.majlis.ir/fa/law/show/118258>

^۹ آمار صادرات و واردات بندر ایران که در سال ۱۴۰۲ به ثبت رسیده است نشان می‌دهد طی این سال بندر شهید رجایی میزان ۴۵/۳۰۶/۹۸۴ تن صادرات و ۹/۹۹۰/۴۴۳ تن واردات کالا را به خود اختصاص داده که بیشترین میزان صادرات بندر کشور طی سال ۱۴۰۲ بوده است. ۷۰ درصد ترانزیت بندر را نیز به خود اختصاص می‌دهد.

اما کنترل تجارت خارجی از طریق تصرف زورمندانه‌ی زیرساخت‌های تجارت خارجی پیش‌زمینه‌ی قاچاق را برای همه‌ی نهادهای ولای منجمله بنیاد مستضعفان نیز فراهم می‌کرد.

در واقع، هرگونه بررسی جامع و مستقلی در مورد فاجعه‌ی بندر رجایی نشان می‌داد که چه محموله‌های قاچاقی، از کالاهای لوکس برای بازار سیاه در اقتصاد سایه تا ادوات و قطعات فنی با کاربرد نظامی برای سپاه و بسیج، و در چند اسکله در این انفجار حضور داشته و یا آسیب دیده‌اند. فرزانه صادق، "آقازاده‌ای" که در دوره ریاست جمهوری رئیسی مدیرعامل سازمان اموال و املاک کوثر (مصادره‌گر املاک و مستغلات پس از انقلاب ۱۳۵۷)، وابسته به یکی دیگر از نهادهای *انفال*، بنیاد شهید با پرونده‌های بزرگ اختلاس بود، برای ظاهرسازی "زنانه" کابینه‌ی پزشکیان در سمت خود قرار گرفته بود؛ نه قدمی در راه "بررسی دلایل حادثه" برداشت و نه استیضاح شد.

واقعیت این است که از سال ۲۰۰۹ گزارش‌ها و تحقیقات مشخصی درباره‌ی نقش بندر رجایی در قاچاق به داخل و خارج منتشر شده بود:

فعالیت‌های بازار سیاه با روش‌های متعددی سازمان‌دهی می‌شوند. یکی از روش‌ها، صادرات بزنین یارانه‌ای دولتی به خارج از کشور از طریق تأسیساتی مانند مجتمع بندری شهید رجایی در استان هرمزگان بوده است (Wehrey et al., 2009, p. 65). موارد دیگر، توزیع کالاهای ممنوعه در ایران، از جمله مشروبات الکلی و مواد مخدر در مقیاسی وسیع است که به اتهام دست داشتن سپاه در فعالیت‌های قاچاق غیرقانونی، اعتبار می‌بخشد. بر اساس گزارش *اکنون میست* (August 27 2009)، ظاهراً ارزش خالص دخالت سپاه در قاچاق کالاهایی مانند مشروبات الکلی، سیگار و دیش‌های ماهواره‌ای در بازار سیاه سالانه ۱۲ میلیارد دلار برآورد شده است (وهابی، ۲۰۲۳، فصل ۶، بخش ۱۰: *ائتلاف/انفال و سپاه*).

ارزیابی مختصری که از فاجعه‌ی بندر رجایی در سطور بالا انجام دادم، بدون مجهز بودن به مبانی نظری و شناخت جامعی که این اثر وهابی از نظام اقتصادی جمهوری اسلامی به‌دست می‌دهد، برای من غیرممکن می‌بود. در واقع بدون درکی مشخص از نهادهای موازی در همه‌ی شیون اقتصادی و سیاسی، دریافتی واقعی از علل رفتار شلخته و لابی‌گری در مسئولیت‌های قانونی وزارتخانه‌های دولت رسمی و "دستورهای" بی‌اثرشان برای واکاوی علل سانحه، ثبت رسمی سیر وقایع بندر رجایی از سوی مقامات ولایت اسلامی هم‌چون شوخی تلخی می‌مانست. بدون تفهیم نهادی شدن حقوق مالکیتی

فرا دولتی، بی‌نظمی و آشفتگی در تعریف قانونی شرکت‌های "عمومی غیردولتی"^{۱۰}، درک از نقش "آقازاده‌ها در بازارهای سیاسی، و امتیازات انحصاری در دسترسی به منابع اقتصادی تجاری، غارت هلدینگ‌های غول‌پیکر ولایی با قدرت‌های فراقانونی، حق مالکیت ولی فقیه بر اموال و دارایی‌های عمومی یا *انفال*، علل سانحه‌ی بندر رجایی و پیامدهای آن به شکلی همه‌جانبه قابل درک نمی‌بود. من هم چون اصلاح‌طلبان حکومتی شاید گزارش این فاجعه را به "ناکارآمدی" مسئولان، "تحریم‌ها"، یا "فساد اداری" تقلیل می‌دادم و از بینش فراگیری که به من فرصت مشاهده‌ی سیستم و نظامی منسجم، اصیل و مستمر را می‌دهد، محروم می‌ماندم.

در واقع، تاریخ آن چه بندر رجایی را به این فاجعه دچار کرد، همان تاریخ گسترش *انفال*، سرمایه‌داری سیاسی شیعه، نظامی غارتگر است. به عبارت دیگر، آن هرچ‌ومرجی که در پس و پیش این فاجعه در ابعاد مختلف عیان شد، یکی دیگر از بروزهای "آناشی نظم یافته" بود، آنجا که سرمایه‌داری سیاسی شیعه، غارت ولایی را اجرایی کرده است.

II

غارت ولایی؛ این انگیزه‌ی اولایی بود که من را به ترجمه‌ی این کتاب ارزشمند تشویق کرد. نه اقتصاددان هستم و نه دیگر ساکن کشور و سرزمینم ایران؛ با نام‌های مستعار علیه نظام ولایی فعالیت کرده‌ام و در خودتبعیدی به سر می‌برم. حرفه‌ام دانشمند صنعتی (NSF: Industrial Scientist) است، و چند کتاب و مقاله علمی دارم و نام اصلی‌ام در بیش از ده ثبت اختراع آورده شده است. سوسیالیستی ضددولت‌گرا هستم و همه‌ی دولت‌ها را ایدئولوژیک (ایدئولوژی به معنای آگاهی کاذب، بر مبنای "ایدئولوژی آلمانی" کارل مارکس) و غارتگر می‌شناسم. به هیچ محفل و سازمان چپ ایرانی تعلق ندارم، نه آن که ضد سازمان سیاسی‌ام، که حضور سیاسی چپ جامعه‌محور را ضرورتی مبرم می‌دانم، اما هم‌فکر و هم‌نظر سازمانی ندارم.

غارت ولایی، که با ایجاد ابهام و تیرگی در حقوق مالکیتی در فعالیت‌های اقتصادی، از فردای انقلاب اسلامی املاک و مستغلات را بی‌رویه مصادره کرد، با تمسک به اصل ۴۵ ولی فقیه را به بزرگترین مصادره‌گر دارایی‌های عمومی بلاصاحب کشور تبدیل کرد، و آب و خاک و آسمان و کوه و سایر دارایی‌های عمومی را ملک انحصاری نایب پیامبر

۱۰ در سندی که مرکز پژوهش‌های مجلس در مهر ماه ۱۴۰۲ درباره‌ی شرکت‌های "عمومی غیردولتی" منتشر کرد، پس از مرور همه‌ی قوانین مصوبه‌ی مجلس طی ۴۰ سال گذشته، آمده است که: «به عنوان یک نتیجه کلی مشخص گردید که قانونگذار در تعیین نهادهای عمومی غیردولتی رویه ثابتی ندارد و یک بی‌نظمی و آشفتگی در تصویب قوانین مربوط به تعریف و احصای نهادهای مذکور وجود دارد که تعیین یک مرز مشخص یا محدوده‌ای را برای احصای نهادهای مذکور با مشکل مواجه کرده است» (تأکیدات از من است). این "بی‌نظمی و آشفتگی" و عدم تعیین قانون اشاره به ایجاد ابهام سیستماتیک و ساختاری در روابط مالکیتی در جمهوری اسلامی از بدو پیدایش‌اش دارد. این گزارش مرکز پس از انتشار کتاب حاضر وهابی منتشر شد.

کرد؛ که با دستاویز ساختن اصل ۴۴ اموال، املاک و شرکت‌های دولتی را چون غنائم میان نهادهای اقتصادی ولایتی تقسیم کرد و با اصل ۴۹، به سرقت دارایی‌های اقلیت‌های مذهبی، مخالفان سیاسی پرداخت و تجار ایرانی خارج از کشور را با تهدید به مصادره دارایی‌هایشان در داخل کشور، ترغیب به همکاری برای دور زدن تحریم‌ها و مشارکت در قاچاق و چپاول اموال عمومی مردم ایران کرد.

غارت ولایتی، که با سیاسی کردن مکانیسم‌های سرمایه‌داری، از بازارهای کالا و بورس تا تجارت کلان داخلی و خارجی، و ایجاد نهادهای موازی ولایتی در نظام تامین اجتماعی تا سیستم بانکی، طی نزدیک به نیم قرن، چپاول بی‌رویه‌ی منابع اقتصادی را پیشه کرد؛ که با تبدیل قرض‌الحسنه‌های اسلامی به بانک‌های اسلامی، انضباط مالی حداقلی را از میان برد و با چاپ پول و وام‌های نجومی به "خودی"ها، مردم ایران را برای دهه‌ها اسیر توری مزمن، فقرساز و مصیبت‌بار کرد.

غارت ولایتی، که با سرکوب و کشتار و اعدام جمعی مخالفان سیاسی و دگراندیشان عقیدتی در ۱۳۶۷، به خون کشاندن خیزش‌های مردمی در ۱۳۸۸، ۱۳۹۶ و ۱۳۹۸، کشتار شورش خوزستان برای آب شرب و سرکوب کشاورزان در اصفهان در ۱۴۰۰، خشونت وحشیانه‌ی یگان ویژه سپاه، با تک‌تیراندازها و ترور لباس‌شخصی‌های کارخانه‌دار در جنبش "زن زندگی آزادی"، و شرارت‌های غیرقابل‌تصور چو تزریق گاز سرین رقیق به مدارس دخترانه، و دستگیری و حبس فعالان کارگری و جنبش پرستاران و آموزگاران، ولایت اسلامی شیعه‌ی تبهکار خود را سر پا نگه داشت.

غارت ولایتی، که برای ثبات سیاسی و تحکیم پایه‌های اجتماعی حاکمیت شیعه، با حاکمیتی "پدرسالار" و شیوه‌های حامی‌پرور (clientelist)، "امتی" ریزه‌خوار، متعصب، ضدفرهنگ، پرخاشگر و نوکرمآب پروراند، و خیریه‌های اسلامی را با چپاول بی‌رویه‌ی اقتصادی در هلدینگ‌های غول‌پیکر دزدی و یغماگری چون **بنیاد مستضعفان**، **بنیاد شهید** و **کمیته امداد امام خمینی** تلفیق کرد؛ که با تفسیری نواز سوره‌ی **انفال** در قرآن و گنجاندن آن در قانون اساسی‌اش، منابع نفت و گاز را میان اولیگارش‌های نظامی و روحانیون حاکمیتی خودمآنی کرد، با مهندسی اجتماعی رژیم فقرگستر بر سر عموم مردم و طبقات کارگر و کارمند ایران آوار کرد و تالان اموال عمومی و منابع طبیعی را امری مقدس و الهی جلوه داد.

غارت ولایتی، که با سلب مالکیت از منابع و مزایای طبیعی محلی مردمان ایرانی، فقر مزمن و حتی سوء تغذیه را بر آنها تحمیل کرد؛ امکانات اقتصادی بندر چاه‌بهار را از بلوچ‌ها قاپید، فقر مطلق را میان مردم بلوچ به بالای ۵۰ درصد رساند و از هر ۲ کودک، یک نفر را به سوءتغذیه دچار کرد؛ و همین رویه را با بندر خمینی و بختیاری‌ها و اعراب خوزستان اختیار کرد، و آب و دیگر منابع طبیعی‌شان را زورمندانه دزدید و صرف هلدینگ‌های ولایتی و پتروشیمی‌ها کرد؛ در لرستان منابع آبی را با زدن ۷ سد بزرگ بر ۵

رودخانه‌ی بزرگ از لرستان قاپ زد و به سمت صنایع فولاد سپاه و کشت صنعتی بنیادها واریز کرد و روستاهای این استان را وابسته به تانکرهای آب کرد و شهرهای این استان را در تنش آبی فرو برد؛^{۱۱} دریاچه‌ی ترک‌های آذری را به صحرای نمک مبدل کرد و زاینده‌رود اصفهانی‌ها را خشکاند و کشاورزان را به تباهی اقتصادی کشاند.

جنایت‌های انسانی، زیست‌محیطی، فرهنگی، تمدنی، و اقتصادی که غارت ولای بر مردمان این سرزمین به‌تاراج رفته تحمیل کرده طوماری طویل است که در این سطور نمی‌گنجد. آن چه با ایقان می‌توان گفت این است که تاراج و چپاول جمهوری اسلامی یکپارچگی ملی کشور را به خطر انداخته است.

III

در تاریخ علوم با نمونه‌های بسیار متنوعی از چگونگی رابطه‌ی میان چارچوب تئوریک/نظری از یک سو، و شهودات، دریافت‌ها و آزمایش‌های عملی برخورد می‌کنیم که پیش و پس از ارائه‌ی نظریه‌ها ثبت می‌شود. تاریخ علم، تک-خطی (linear) نیست. و نیز نه سراسر تاریخ نظری است و نه تجربی. این واقعیت اشاره به واقعیت تاریخی دیگری دارد، که کار علمی جدی و ره‌گشا حاصل روند چندسویه‌ی جمعی و اشتراکی افرادی هوشمند و مصمم بر بستر زمان است که مستلزم هم تسلط بر دستاوردهای علمی و تجربی معاصران و پیشینیان، و هم نقصان‌ها، کمبودها و حتی اشتباهات‌شان است. کپرنیک (Copernicus) از کوشاترین شاگردان بطلمیوس بود، اما با توسل به اختراع تلسکوپ‌های دقیق و استمرار نظری، منظومه‌ی زمین‌محور بطلمیوس را پس از ۱۵۰۰ سال واژگونه کرد. کپلر (Kepler) با ابزارهای نظری نوین‌تر و بهره‌جویی از مکانیک نیوتونی که تازه تدوین شده بود، و استفاده از تلسکوپ‌های دقیق‌تر نشان داد که برخلاف نظر کپرنیک، ابتدایی‌ترین شکل هندسی مدار سیارات بیضی است نه دورانی. اینشتین هم نظام کپلر را که بر اساس مکانیک نیوتون بنا شده بود درهم‌ریخت؛ با این وجود درباره‌ی نیوتون گفت: «هیچ‌کس نباید فکر کند که این [نظریه نسبیت] یا هر نظریه دیگری می‌تواند به معنای واقعی، آفرینش بزرگ نیوتون را از بین ببرد. ایده‌های روشن و گسترده او برای همیشه اهمیت خود را به عنوان پایه‌ای که مفاهیم مدرن فیزیک ما بر آن بنا شده‌اند، حفظ خواهند کرد». اینشتین، مکانیک نیوتونی را از اساس بر انداخت.

^{۱۱} "تنش آبی در ۶ شهر لرستان"، پایگاه خبری یافته، ۸ خرداد ۱۴۰۴

تاریخ غیرخطی علم، شامل نقد بی‌رحمانه‌ی عالمان بزرگ پیشین است. علم، بدون تفکر نقادانه بر بستر علیّت متقابل میان نظر و تجربه، شاید تک-خطی می‌بود، ولی این ربطی به تاریخ علم ندارد.

(۱) گاه، نظریه‌پردازی جزئی بر مبنای تجربیات عملی همراه با شهودات عینی، زمینه‌ساز نظریه‌ای جامع و فراگیر است:

مایکل فردی (Micheal Faraday)، فیزیکدان تجربی/آزمایش‌گرای بی‌همتای علم مدرن، ده‌ها سال پیش از آن که معادلات چهارگانه‌ی جامع جیمز مکسول (James Maxwell) در مورد قوانین الکترومغناطیس در اثر تاریخی‌اش «درباره‌ی خطوط فیزیکی نیرو» (On Physical lines of force) در سال ۱۸۶۱ فرمول‌بندی شود، اولین موتور برقی (مبدل نیروی الکتریکی به نیروی مکانیکی)، ژنراتور (مبدل نیروی مکانیکی به نیروی الکتریکی) و ترانسفورمر (منتقل‌گر ولتاژ میان مدارهای الکتریکی) را در محیط آزمایشگاهی اختراع کرده بود. سواد ریاضی (نظری) مایکل بسیار محدود بود، و او که شاگرد-آهنگری در کارگاه پدرش و سپس در چاپخانه کودک‌کاری می‌کرد، بیش از دوره‌ی دبستانی آموزش ریاضی نداشت. اما او توانست با پیگیری خارق‌العاده‌ی فعل و انفعالات میان نیروهای میدانی الکتریسیته و مغناطیسی را در عمل کشف کند و بشناساند، و از علیّت متقابل و درهم‌آمیختگی میان این دو میدان پرده برافکند. مکسول در سال ۱۸۵۶ کتابی به نام «درباره‌ی خطوط نیروهای فردی» (On Faraday's Lines of force) نوشت، و در جامعه علمی انگلستان به پیش‌کسوتی مایکل فردی ادای احترام کرد.

با این وجود، معادلات چهارگانه‌ی مکسول فزون بر نام فردی، نام‌های غول‌های فیزیک چون گاوس (Gauss) و آمپر (Ampere) را نیز یدک می‌کشید. نکته آن که مکسول با بهره‌وری از همه دستاوردهای نظری زمان خویش، تئوری عمومی‌ای را ارائه داد که به طوری نسبی دقیق‌ترین و در عین حال جامع‌ترین چارچوب تئوریک از الکترومغناطیس را عرضه می‌کرد.

در این کتاب، وهابی با استفاده از مفاهیمی چون "ادغام اجتماعی" پولانی (Polanyi)، "مکانیسم‌های هماهنگی" کورنای (Kornai)، "شیوه تولیدی" مارکس، "سرمایه‌داری با سمت‌گیری سیاسی" مکس وبر (Max Weber) و برودل (Braudel)، نهادگرایی قدیمی آمریکایی کامنز (Commons) و ویبلن (Veblen)، و بسیاری دیگر از دستاوردهای دانشمندان علم اقتصاد، چارچوب نظری منسجمی تدوین می‌کند که تصویر جامعی از کلیتی که فعالیت‌های اقتصادی در آن رخ می‌دهد، یعنی "نظم و بحران اجتماعی" ارائه می‌دهد. منابع و مراجع این کتاب بی‌شمارند، در عین حال که کم‌تر مرجع و منبعی است که مورد نقد و اصلاح قرار نگرفته باشد. و این شکل از امتزاج نقادانه‌ی دستاوردهای علمی در ادبیات فارسی اقتصادی تا به امروز وجود نداشته است. اقتصاد

سیاسی وهابی، نه تولیدگراست و نه نهادگرا، اما سیستم فکری اندام‌واره‌ای را ارائه می‌دهد که نقطه‌ی عطفی در اقتصاد-سیاسی ایرانی است.

در این که چارچوب‌های نظری بسیاری از منابع نظری وهابی ناکامل و نقدپذیرند نباید شک کرد. اما باز با رجوع به تاریخ علم می‌دانیم که به‌رغم تخته‌بندی‌های غلط نظریه‌های علمی در بالاترین سطوح، مانعی برای دستاوردهای به جا ماندنی در جزئیات تیوریکی که تجربه‌بنیاداند نیست؛ نمونه‌ی معروف در این باره، نظریه‌ی اشتباه بطلمیوس (Ptolemy) درباره‌ی زمین‌محوری (Geocentric) منظومه شمسی است. گرچه مدل هندسی بطلمیوس در کلیت خود اشتباه بود، اما برخی از محاسبات بطلمیوس درباره‌ی حرکت سیارات از محاسباتی که از مدل کلی خورشیدمحور (Heliocentric) کپرنیک (Copernicus) در ابتدا به‌دست می‌آمد، دقیق‌تر بود. مدل کیفی کپرنیک، درست بود.

به همین ترتیب، وهابی، در حالی که نگاه سیستماتیک کورنای را در توصیف طبقه‌بندی شده‌ی پنج‌گانه‌ی نظام‌های سوسیالیستی و سرمایه‌داری می‌پذیرد، ناهم‌گونی‌های نظری را که در مکانیسم‌های هماهنگی وی پیش آمده، چون حذف هماهنگی تهاجمی، و نیز عدم جامعیت در توصیف هماهنگی بوروکراتیک را نقد می‌کند، و در پرتوی واقعیت‌های تازه‌یافته، با تدوین "هماهنگی ویرانگر"، شیوه‌ی نگرش کورنای را هم از هم می‌گسلد و هم امتداد می‌بخشد، و با استفاده‌ی خلاقانه و جامع‌تری از مفهوم "ادغام اجتماعی" پولانی، گونه‌شناسی بکری را از شیوه‌های هماهنگی، ارائه می‌کند. کورنای، اندیشمندی که خدمات بسیاری در زمینه‌های مختلف اقتصاد نهادگرا انجام داده، نقش زور و اجبار حاکمیتی، تصاحب زورمندانه‌ی دولتی و مصادره‌گرانه‌ی غارتگرانه‌ی نظام‌های سرمایه‌داری سیاسی را در همه‌ی انواع متنوع خود نادیده گرفته بود. با این حال، اقتصاد سیاسی وهابی، فرای نهادگرایی است.

(۲) در مواردی استثنایی، این نظریه است که بر شهودات قابل دسترس و نظریه‌پردازی تجربه‌بنیاد، پیشی می‌گیرد و صبورانه در انتظار اثبات شهودی خود و دریافت‌های مرتبط می‌نشیند، حتی اگر عامل میانجی‌گر، سیاره‌ای کوچک باشد. نظریه نسبیت عام انیشتین بیان می‌کرد که گرانش، نیرو نیست، بلکه انحنای از فضا-زمان است که توسط جرم و انرژی ایجاد می‌شود. در این چارچوب، گرانش خورشید، فضا-زمان اطراف خود را خم می‌کند. برای اثبات اولیه‌ی این نظریه، در کنار دیگر شهودات، سیاره عطارد باید وارد صحنه می‌شد:

نظریه نسبیت عام انیشتین توضیحی کلیدی برای حرکت تقدیمی (precession) غیرعادی مدار عطارد ارائه داد، اختلافی که برای دهه‌ها اخترشناسان را متحیر کرده بود. گرانش نیوتنی یک مدار بیضوی ثابت را پیش‌بینی می‌کرد که کپلر (Kepler) معادلات آن را تدوین کرد، اما مشاهدات نشان داد که حضیض (perihelion) خورشیدی عطارد

(نقطه نزدیک به خورشید) با هر مدار به آرامی تغییر می‌کند یا حرکت تقدیمی دارد. عطارد مسیری را در این فضا-زمان خمیده طی می‌کند. این خمیدگی باعث می‌شود مدار عطارد دچار حرکت تقدیمی شود و تغییر مشاهده شده در حضیض خورشیدی را توضیح می‌دهد. البته، اسحاق نیوتون خود به عمل فاصله‌دار اجرام بر یکدیگر از راه نیروی جاذبه بسیار مشکوک بود، و در این باره نوشت: «چنان پوچی بزرگی که به گمان من هیچ انسانی که در مسائل فلسفی از قوه تفکر شایسته‌ای برخوردار باشد، هرگز نمی‌تواند در آن گرفتار شود» (نامه نیوتون به بنتلی، ۱۶۹۳). آن چه برای نیوتون مغفول مانده بود، عامل میانجی در "نیروی جاذبه" بود، و این که چگونه اجرام بر یکدیگر بدون میانجی، اعمال نیرو می‌کنند. میانجی در این مورد، واسطه‌ای مکانیکی ولی غیرقابل رویت نبود، چرا که نظریه‌ی انیشتین یک **تغییر الگو** (paradigm shift) بود. در واقع اینشتین در خیطه‌ی نظر، فارغ از ایده‌های انتزاعی و منزوی، چنان چه هگل **تفکر مشخص** را تعریف کرده بود، می‌اندیشید: نوعی تفکر که پیچیدگی و درهم‌تنیدگی واقعیت را درک می‌کند و فراتر از مفاهیم انتزاعی و مجزا می‌رود. این شامل درک چگونگی ارتباط جنبه‌های مختلف پدیده‌ها با یکدیگر است و با **کلیتی** که در آن گنجانده شده‌اند، و شناخت عوامل میانجی‌گر و زمینه‌ی تاریخی.

مفهوم **انفال**، مالکیت امام حاکم شیعیان، ولی فقیه، بر اموال و املاک عمومی بلاصاحب (res nullius)، منابع و معادن طبیعی، نفت و گاز و مس و خاک و کوه و آسمان، همان نقشی را در توضیح اقتصاد-سیاسی ایران و اقتصاد غارت اسلامی دارد که تغییر الگوی نظریه‌ی انیشتین داشت: قریب نیم قرن است که "متخصصان" اقتصادی ایرانی، چه اصلاح‌طلبان ولای یا برخی "چپ‌گرایان ضدامپریالیستی"، در دوگانه‌ای بیهوده میان اقتصاد "نفولیبرالی" و "سوسیالیسم دولتی" اسیرند بدون آن که درکی جامع از گونه‌های مختلف سرمایه‌داری، یا تعریف مشخص از سوسیالیسم کلاسیک سبک شوروی، چه رسد درک معین نظری در مورد "نظم اجتماعی" داشته باشند. در واقع، کشف **فرم مالکیتی** جدیدی به نام **انفال**، و توضیح این ایده در چارچوب شکلی ویژه از **سرمایه‌داری سیاسی**، این الگوی شناختی تنبل و کهنه را از هم می‌گسلد. وهابی، به واسطه‌ی تحقیق تاریخ عقاید اسلامی سنی و شیعه در مورد حق مالکیت پیامبر و جانشینان‌اش، دنبال کردن سیر تحول **انفال** در ایران از دوران آل‌بویه و شیخ طوسی تا ال‌کرکی و پادشاهی مشروعه‌ی صفویه، و دستبردهای آیت‌الله خمینی و منتظری در این مفهوم، کاویدن رد پای آن در قانون اساسی جمهوری اسلامی، و تسلط کامل بر واقعیت‌های شهودی این نظام در **مراحل مختلف انفال**، از تاسیس نهادهای ولایی، بنیاد مستضعفان در فردای انقلاب اسلامی تا تشکیل **ستاد اجرایی** در روزهای پیش از مرگ خمینی، تا پیامدهای اقتصادی ابلاغیه‌ی "خصوصی‌سازی" سید علی خامنه‌ای در ۲۰۰۶، انقلابی در شیوه‌ی تفکر در رابطه با سرمایه‌داری سیاسی اسلامی مسلط بر ایران ایجاد می‌کند. در واقع، وهابی اقتصاد-سیاسی ایرانی را با ویژگی‌های مختص ایرانی آن

پایه‌گذاری کرده است، با کاربرد سیستم فکری که در عین حال که بر بنیادها و دستاوردهای جهانی علم اقتصاد استوار است بر مبنای نوآوری‌های نظری و هابی نیز شکل گرفته است.

الگوی شناختی دوقطبی، گریبان برخی از دیدگاه‌های تقلیل‌گرای مارکسیستی را نیز می‌گیرد که کلیت فعالیت اقتصادی را به حوزه‌ی تولید و شیوه‌های تولیدی تقلیل می‌دهند و روابط میانجی‌های نهادی سیاسی، فرهنگی، الهیات سیاسی و نیز قواعد رفتاری و حالت متداول اقتصادی را که در تمامیت نظم اجتماعی قرار دارد و به اقتصاد، تعیین مشخص می‌بخشد، نادیده می‌انگارند. و این از نقصان‌های کلیدی "ماتریالیسم تاریخی" است. میانجی‌ها در این مورد، همان **نهادها** هستند، هماهنگ‌کننده‌ی جنبه‌های مختلف نظم اجتماعی که شیوه‌ی تولید را به نهادهای اساسی حاکمیتی مرتبط می‌سازند. این کتاب و هابی، به ارتباط درهم‌تنیده و میانجی‌گرانه میان نهادهای اساسی نظم اجتماعی، نهادهای سیاسی/ایدئولوژیک و فرم غالب مالکیت، و تولید سرمایه‌داری می‌پردازد، بی آن که سیستمی نهادگرا باشد. از این رو، اگر نقطه‌ی آغاز را نگاه کلاسیک مارکسیستی قرار دهیم، در مجموعه نظریات و هابی با یک **تغییر الگو** مواجهیم، چرا که آن کلیتی که در آن اقتصاد تعریف می‌شود، وسعتی بس فراتر از شیوه‌ی تولیدی دارد: چنان‌چه اقتصاد، بر خلاف نگرش تولیدگرا، در آمیزشی مفصل‌بندی شده با کلیت نظامی اجتماعی قابل درک است، بنابراین، حوزه‌ی **توزیع** نیز باید مورد بررسی موشکافانه‌ای قرار گیرد، چرا که در حوزه‌ی توزیع است که نهادهای هماهنگ‌کننده، که با اشکال و انواع **تصاحب** (appropriation) و نیز شیوه‌های **ادغام اجتماعی** (social integration) تعریف می‌شوند، نقش فعال خود را در نظم و تعادل، و نیز بحران اجتماعی بازی می‌کنند.

IV

ترجمه‌ی این کتاب در ماه مارس ۲۰۲۴ آغاز شد و در ژوئیه ۲۰۲۵ به سرانجام رسید. فصل‌های این کتاب، به استثنای فصول ۳ و ۹، پیش از این به‌طور جداگانه در *ایران آکادمیا* منتشر شده است. آن اسناد را باید "چاپ صفر" برشمرد چون که در همه‌ی فصول تصحیحات کوچک و بزرگی صورت گرفته است که در این چاپ اول منظور شده است. هم‌سان‌سازی واژه‌ها و شکلبندی فصول در این چاپ اول از جمله تغییرات است.

اولین همکار همیشگی من در ترجمه‌ی این کتاب، مهرداد مولف کتاب به زبان انگلیسی بود. آن‌طور که می‌خواستم نتوانستم از مشارکت کامل وی در این کوشش بهره‌مند شوم، -او در این فاصله علاوه بر وظایف معمول آکادمیک‌اش مصاحبه‌های رسانه‌ای متعددی انجام داد و در چند کنفرانس شرکت کرد، و مهم‌تر از همه، کتاب

دیگری نیز منتشر کرد!^{۱۲} با این وجود، مهرداد توانست در ترجمه‌ی فصل ۵ کتاب: **انفال و اقتصاد اسلامی**، به‌طور کامل در ویرایش آن نقش کامل و اصلی را ایفا کند. از بخت بد من، این رویه در مورد دیگر فصول صورت نگرفت. بیش از این، او در ترجمه‌ی کلیدی‌ترین واژه‌های اقتصادی و مفاهیم اقتصادی نیافته در ادبیات اقتصادی فارسی، و نیز آنهایی که مهرداد خود ابداع‌گر آن بوده، مشاور و راهنمای صبور بود. واژه‌نامه آخر کتاب با همکاری او تدوین شده است.

چنان‌چه پیش‌تر اشاره شد، این کتاب بر بنیان‌های جهانی و به‌روز دستاوردهای علم اقتصاد استوار است، پس در این ترجمه، برای تسهیل خوانش و تفهیم برخی مفاهیم اقتصادی، پانویس‌هایی (با امضای "مترجم") برای توضیح کلی این مفاهیم با اقتباس از منابع رایج آکادمیک و با ذکر منبع آورده‌ام.

در موارد خاصی نیز با ارجاع به آخرین واقعیت‌های نظام ولایی پانویس‌هایی جهت ذکر مطلب در این ترجمه آمده است؛ یک نمونه گزارش "مرکز پژوهش‌های مجلس" درباره‌ی "بی‌نظمی و آشفتگی" در قوانین مربوط به شرکت‌های "عمومی غیردولتی" است، که پس از انتشار کتاب به زبان انگلیسی منتشر شد، یا تغییر ریاست ستاد اجرایی از دهقان به فتاح و تکرار "درهای چرخان" (revolving doors) در نهادهای ولایی/حاکمیتی.

در موارد نادری اشتباهاتی در متن انگلیسی یافتیم که با تایید مولف کتاب، پانویسی تنظیم شد تا اختلاف ترجمه با متن انگلیسی توضیح داده شود. پانویس‌های مربوطه با امضای مولف آورده شده است.

فصل ۳ کتاب به شکلی مستقل در *ایران آکادمی* منتشر نشد. این فصل، تحت عنوان "مفهوم‌سازی هماهنگی ویرانگر"، به رغم عنوان جذاب خود، ممکن است برای برخی از خوانندگان، به‌ویژه در ابتدای طرح مبحث فصل، چون تافته‌ی جداافتاده‌ای از کلیت کتاب ظاهر شود، با معادلات انتگرال، ریاضیات آماری و احصایی، مفاهیم "تئوری بازی" (Game theory) چون "تعادل جان نش" (Nash equilibrium)، مدل "میدان ترافیک" (Traffic circle) و دیگر مفاهیم تخصصی و ظاهراً غیراقتصادی. اما این فصل درباره‌ی "نظمی رفتاری" است که در کلیت اجتماعی و در وضعیت خشونت همگانی‌شده، و پشتوانه‌ی ادغام اجتماعی ستیزه‌جویانه‌ای، هماهنگی ویرانگر را عینیت می‌بخشد؛ ترکیبی از درگیری و همکاری اجباری، شکلی از جنگی هابزی که نظم و تعادل، در وضعیت فقدان اعمال/قانون و فروپاشی حمایت عمومی از قانونمندی، خود را از راه خشونت برقرار می‌کند و آنارشی نظم‌یافته را مستقر می‌سازد.

¹² M. Vahabi, *The legacy of Janos Kornai, collected Economic Essays on Janos Kornai*, Palgrave Studies in the History of Economic Thought, Palgrave Macmillan, 2025

در این فصل می‌خوانیم:

دو شرط کلی برای وجود هماهنگی ویرانگر لازم است: (۱) بازی باید حاوی ترکیبی از درگیری و همکاری باشد که در آن دشمنان نیز باید به عنوان شریک رفتار کنند... (۲) باید حاصل فقدان حضور شخص ثالث (دولت یا بیمه‌گر) باشد و در نتیجه، اعمال قانون با شکست مواجه شده باشد. در مورد میادین ترافیکی، شرایط غیرقابل تأیید توسط بیمه‌گر یا دولت، ناکامی در اعمال قانون را موجب شد. در مورد زندان، عدم حمایت عمومی مستلزم هماهنگی ویرانگر بود. با این حال، نظم یا تعادلی از راه ستیزه‌جویی (خشونت غیرنهادی یا اجبار) برقرار شد که می‌توان آن را به عنوان "آنارش‌ی نظم‌یافته" توصیف کرد. (وهایی، ۲۰۲۳ فصل ۳، بخش ۸: نتیجه‌گیری). (تاکید از من است)

برای درک از مفاهیم تئوریک کتاب، اقتصاد-سیاسی غارت و حتی زندگی روزمره در ولایت اسلامی، خواندن این فصل برای همگان لازم است، حتی اگر در بخش‌های ابتدایی، برخی فرمولبندی‌های نظری سخت‌فهم باشند.

این کتاب سومین اثر وهایی در فعالیتی چندرشته‌ای (multidisciplinary) و بینا-رشته‌ای (interdisciplinary) در مورد اقتصاد-سیاسی غارت و نقش/انهدام و خشونت در اقتصاد است. و این فعالیت چند دهه را دربرمی‌گیرد. برای فهم عمیق‌تر چارچوب کلی تئوریک مولف مهم است که دو کتاب دیگر نیز در آینده ترجمه شوند و در اختیار خواننده‌ی کنجکاو فارسی‌زبان قرار گیرند. وهایی می‌نویسد:

این کتاب آثار سه‌گانه‌ای را تکمیل می‌کند که در سال ۲۰۰۴ با کتابم درباره‌ی *اقتصاد سیاسی قدرت ویرانگر* (*Political Economy of Destructive Power*) آغاز شد و سپس با *اقتصاد سیاسی غارت* (*Political Economy of Predation*) در سال ۲۰۱۵ ادامه یافت. بدون چارچوب کلی نظری درباره‌ی *ویرانگری و غارت*، بررسی سرمایه‌داری سیاسی شیعه در دوران پساانقلاب ایران غیرممکن می‌بود. (وهایی، ۲۰۲۳، فصل ۱، بخش ۷)

از رفیق و یاور همیشه حاضرم، احمد امانی تشکر ویژه دارم که خط به خط و فصل به فصل همراه من بود و پیشنهادات و اصلاحات ارزشمندی را صمیمانه عرضه و به کیفیت این ترجمه از جنبه‌های مختلف خدمات گرانبهایی کرد.

این ترجمه را به همه‌ی جان‌باختگان راه آزادی و سوسیالیسم اجتماعی، و همه‌ی مبارزان رهایی از نظام تبه‌کار، غارتگر و ویرانگر ولایت شیعه تقدیم می‌کنم.

پیرم خان هایریک

۲۴ ژوئیه ۲۰۲۵، ماساچوست، آمریکا

فهرست

I	پیش‌گفتار مولف بر ترجمه فارسی
i	مقدمه مترجم
۱	فصل نخست: مقدمه
۱-۱	طرح مسأله
۱-۲	اولویت نهادها یا اقتصاد؟ توزیع یا تولید؟
۱-۳	آوردن تنوع بیشتر به "تنوع سرمایه‌داری‌ها"
۱-۴	انفال و تقلیل‌گرایی اقتصادی
۱-۵	نظم بحرانی: هماهنگی ویرانگر
۱-۶	روش تحقیق
۱-۷	پیش‌زمینه‌ی کتاب حاضر
۱۹	منابع و مأخذ
۲۳	فصل دوم: نظام‌های اقتصادی، شیوه‌های تولید، و هماهنگی
۲۳	۲-۱ مقدمه
۲۳	۲-۲ تفسیرهای درون‌زای نظم و بحران اجتماعی
۲۸	۲-۳ دو سطح در تعریف نظام‌های اقتصادی
۳۳	۲-۴ هماهنگی بازاریب‌ن‌ان
۳۶	۲-۵ هماهنگی دستوری (آمرانه)
۴۰	۲-۶ هماهنگی تعاونی
۴۳	۲-۷ هماهنگی ویرانگر
۵۳	۲-۸ اقتصاد سیاسی هماهنگی
۵۵	۲-۹ پیوستگی و مفصل‌بندی نهادی
۵۸	۲-۱۰ دیگر گروه‌بندی‌های مرتبط
۶۲	۲-۱۱ نتیجه‌گیری
۶۵	منابع و مأخذ
۷۳	فصل سوم: مفهوم‌سازی هماهنگی ویرانگر
۷۳	۳-۱ مقدمه
۷۴	۳-۲ پیش‌زمینه نظری

۳-۳	هماهنگی ویرانگر در بازی تک-مرحله‌ای: میدان ترافیک	۷۷
۳-۴	هماهنگی ویرانگر در یک بازی تکراری: زندان	۸۱
۳-۵	هماهنگی ویرانگر و تصاحب غارتگرانه	۸۸
۳-۶	زیست‌دزدی: دارایی بلاصاحب و خصوصی‌سازی	۸۹
۳-۷	هماهنگی ویرانگر و مساله ازهم‌گسیختگی	۹۵
۳-۸	نتیجه‌گیری	۹۸
	منابع و مأخذ	۱۰۱
	فصل چهارم: سرمایه‌داری سیاسی، گونه‌های آن، و اسلام	۱۰۷
۴-۱	مقدمه	۱۰۷
۴-۲	واژه‌ی سرمایه‌داری و گوناگونی سرمایه‌داری‌ها	۱۰۹
۴-۳	وبر: سرمایه‌داری بازار در مقابل سرمایه‌داری سیاسی	۱۱۱
۴-۴	سرمایه‌داری سیاسی و سرمایه‌داری رفیق‌باز	۱۱۳
۴-۵	ویژگی‌های عمومی سرمایه‌داری سیاسی	۱۱۵
۴-۶	سرمایه‌داری بازاربنیان و مرزبندی بزرگ	۱۲۰
۴-۷	گونه‌های سرمایه‌داری سیاسی: آمریکای شمالی	۱۲۴
۴-۸	گونه‌های سرمایه‌داری سیاسی: چین	۱۲۸
۴-۹	گونه‌های سرمایه‌داری سیاسی: نفرین منابع طبیعی	۱۳۲
۴-۱۰	اسلام و سرمایه‌داری	۱۳۵
۴-۱۱	نتیجه‌گیری	۱۳۹
	منابع و مأخذ	۱۴۲
	فصل پنجم: انفال و اقتصاد اسلامی	۱۴۹
۵-۱	مقدمه	۱۴۹
۵-۲	انفال در قرآن و جنگ بدر	۱۵۲
۵-۳	آیه‌های مناقشه‌برانگیز درباره‌ی انفال	۱۵۶
۵-۴	انفال و عملکردهای پیامبر	۱۵۸
۵-۵	جایگاه انفال در مالیه عمومی اسلامی	۱۶۲
۵-۶	مصادیق انفال و تعریف آن در اسلام شیعه	۱۶۸
۵-۷	انفال و قانون اساسی جمهوری اسلامی	۱۷۳

۱۸۴.....	۵-۸ انفال: نکته‌ی گم‌شده در ادبیات اقتصادی
۱۸۸.....	۵-۹ اسلام شیعه و سرمایه‌داری سیاسی اسلامی
۱۹۱.....	۵-۱۰ نتیجه‌گیری
۱۹۳.....	منابع و مأخذ
۱۹۹.....	فصل ششم: انفال در عمل و سرمایه‌داری سیاسی اسلامی
۱۹۹.....	۶-۱ مقدمه
۲۰۲.....	۶-۲ پیوستگی نهادی و الگوی پیشروی انفال
۲۰۷.....	۶-۳ مرحله نخست: انفال در دوران خمینی (۱۹۸۹-۱۹۷۹)
۲۱۰.....	۶-۴ ساختار بنیاد مستضعفان و جانبازان و خیریه‌های اسلامی
۲۱۲.....	۶-۵ انفال و "دولت رفاه" اسلامی
۲۱۸.....	۶-۶ گسترش انفال و فاز اول و بانک‌های اسلامی
۲۲۲.....	۶-۷ انفال و دوران انتقالی (۲۰۰۵-۱۹۸۹)
۲۲۵.....	۶-۸ ستاد: امتداد انفال و استقرار هلدینگ غول‌پیکر جدید
۲۳۱.....	۶-۹ پیشروی انفال در مرحله دوم و بانک‌های اسلامی
۲۳۶.....	۶-۱۰ ائتلاف انفال و سپاه
۲۴۴.....	۶-۱۱ نتیجه‌گیری
۲۴۷.....	منابع و مأخذ
۲۵۳.....	فصل هفتم: فرمان خصوصی‌سازی: لیبرالیزه‌سازی یا اسلامی‌سازی؟
۲۵۳.....	۷-۱ مقدمه
۲۵۶.....	۷-۲ پیش‌زمینه خصوصی‌سازی در دوران رفسنجانی و خاتمی
۲۶۲.....	۷-۳ فرمان خصوصی‌سازی خامنه‌ای: اهداف، فرآیند و نتایج
۲۷۳.....	۷-۴ تعاریف مغلوط در مورد بخش عمومی غیردولتی
۲۸۵.....	۷-۶ انفال و هماهنگی دستوری (آمرانه)
۲۸۷.....	۷-۷ انفال و هماهنگی بازاربنیاد
۲۹۳.....	۷-۸ انفال و هماهنگی تعاونی
۲۹۸.....	۷-۹ انفال و هماهنگی ویرانگر
۳۰۱.....	۷-۱۰ نتیجه‌گیری
۳۰۴.....	منابع و مأخذ

فصل هشتم: سرمایه‌داری سیاسی اسلامی و اقتصاد غارت	۳۱۱
۸-۱ مقدمه	۳۱۱
۸-۲ ارزش اقتصادی و ارزش یغمایی دارایی	۳۱۴
۸-۳ نفت به‌عنوان دارایی مختلط (خالص) دربند	۳۲۰
۸-۴ پیوستگی متقابل بین غارت و تولید: سرمایه‌داری سیاسی شاه	۳۲۶
۸-۵ غارت در مقابل تولید: سرمایه‌داری سیاسی اسلامی	۳۳۱
۸-۶ فرار سرمایه و کار به‌عنوان قاعده رفتاری اقتصادی	۳۴۴
۸-۷ اقتصاد احتکار	۳۵۲
۸-۸ انفال و فاجعه اکولوژیک	۳۶۱
۸-۹ نتیجه‌گیری	۳۶۸
منابع و مأخذ	۳۷۰
فصل نهم: پس‌گفتار	۳۷۹
منابع و مأخذ	۳۹۱
مآخذ و منابع	۳۹۳

فهرست جدول‌ها

- جدول ۱-۲: مدل‌های کورنای از نظام‌های سرمایه‌داری و سوسیالیستی
- جدول ۲-۲: هماهنگی بازار سنتی و مدرن
- جدول ۳-۲: دو گونه متفاوت هماهنگی دستوری (آمرانه)
- جدول ۴-۲: دو گونه متفاوت هماهنگی تعاونی
- جدول ۵-۲: هماهنگی ویرانگر
- جدول ۶-۲: نظام‌های اقتصادی و شکل‌های مختلف هماهنگی
- جدول ۷-۲: مقایسه‌ای میان شیوه‌های هماهنگی و شکل‌های مالکیت
- جدول ۱-۵: تحلیل تطابقی سرمایه‌داری بازار لیبرال و سرمایه‌داری سیاسی اسلامی
- جدول ۱-۶: تعداد صندوق‌های قرض‌الحسنه (۱۴۰۲-۱۹۷۹)
- جدول ۲-۶: مرحله نخست انفال (۱۹۸۹-۱۹۷۹)
- جدول ۳-۶: فازهای اول و دوم انفال
- جدول ۱-۷: بدهی خارجی، ۱۹۹۳-۱۹۸۹، به میلیارد دلار، قیمت‌های ثابت ۲۰۰۴
- جدول ۲-۷: انتقال اموال از بخش دولتی به بخش‌های غیردولتی
- جدول ۳-۷: انواع مختلف خصوصی‌سازی و ذی‌نفعان آن
- جدول ۴-۷: سه فاز انفال
- جدول ۵-۷: تسلط سیاسی هماهنگی ویرانگر (۱۹۸۲-۱۹۷۹)
- جدول ۶-۷: سیاسی و تسلط اقتصادی هماهنگی ویرانگر (۲۰۰۵-۱۹۸۹)
- جدول ۷-۷: تسلط سیاسی و اقتصادی هماهنگی ویرانگر (تاکنون-۲۰۰۶)
- جدول ۱-۸: مطالعه تطبیقی نظام کلاسیک سوسیالیستی با سرمایه‌داری سیاسی اسلامی
- جدول ۲-۸: انواع دارایی‌ها و فضای دولت
- جدول ۳-۸: نرخ فصلی امنیت سرمایه‌گذاری

جدول ۸-۴: برآورد میانگین سالانه جریان قاچاق سرمایه در دوره‌ی ۱۹۸۴ تا ۱۹۹۳ (میلیارد دلار)

جدول ۹-۱: فرآیندهای اقتصادی و اولویت نهادی

جدول ۹-۲: بررسی تطبیقی سرمایه‌داری سیاسی شیعه با نظام سوسیالیستی کلاسیک و سرمایه‌داری لیبرال

فهرست تصاویر

- تصویر ۱-۲: علیّت انباشتی میان شیوه‌های هماهنگی و شیوه‌های تولید
- تصویر ۱-۳: بازی میدان ترافیک
- تصویر ۲-۳: درگیری سرزمینی در زندان
- تصویر ۳-۳: احتمال تهاجم و اسارت
- تصویر ۱-۶: نظام موازی صندوق‌های بازنشستگی در ایران پس‌انقلاب
- تصویر ۱-۷: ارزش صادرات نفت ایران در دوران ریاست جمهوری رفسنجانی، خاتمی و احمدی‌نژاد.
- تصویر ۲-۷: مقایسه درآمد سرانه با تولید ناخالص داخلی
- تصویر ۳-۷: سهم هر مکانیسم در انتقال دارایی‌های دولتی، قیمت‌های ثابت ۲۰۰۴
- تصویر ۴-۷: ارزش دارایی‌های دولتی واگذار شده بر حسب قیمت ثابت سال
- تصویر ۵-۷: تثلیث غیرممکن انفال
- تصویر ۶-۷: سرمایه‌داری سیاسی اسلامی
- تصویر ۱-۸: مدار اقتصاد احتکار

فصل نخست

۱_ مقدمه

۱-۱ طرح مسأله

دو نوع بحران را باید از یکدیگر متمایز کرد: بحران به عنوان ضد نظم، و بحران بسان بخشی از نظمی مشخص. اولی به بحران هم‌چون لحظه‌ای گذرا از نظم به نظم دیگر مربوط می‌شود. این معنای بحران در اقتصاد متعارف، غالب و رایج است، که در آن نظم به طور کلی به عنوان حالت تعادل تعریف می‌شود. بر این اساس، بحران به عنوان شوکی تصادفی و برون‌زا (exogenous) در نظر گرفته می‌شود که سیستم را از وضعیت متعادل اولیه خود دور کرده، آن را به حالت توازن جدیدی می‌رساند. در این صورت بحران چیزی نیست جز گذار از یک وضعیت متعادل (نظم) به حالت متعادلی دیگر.

نوع دوم بحران نه برون‌زا، بلکه در رابطه با نظم، درون‌زاست (endogenous)، به این معنا که تا آنجا که نظم بحرانی می‌شود، بحران به نظم تبدیل می‌گردد. در این نوع دوم، بحران موقتی نیست بلکه مزمن است و خاصیت خودنوگری (autopoiesis) یا خودتکثیری‌اش را حفظ می‌کند. با استفاده از تمثیل بدن انسان، نوع پیشین بحران مشابه بیماری‌های عفونی‌ست و نوع آخری به بیماری‌های مزمنی چون اختلالات قلبی-عروقی و نابهنجاری‌های دوقطبی شباهت دارد.

این کتاب درباره‌ی آن گونه سیستم‌های اقتصادی‌ست که می‌توانند از نظم بحرانی ناشی شوند و به نوبه خود، نظم بحرانی را حفظ کنند. به عبارت دیگر، روش اصلی تحقیق ما شامل بررسی نوعی از سیستم اقتصادی‌ست که علیت متقابل (reciprocal causality) با نظم بحرانی را حفظ می‌کند، به این مفهوم که در حین تغذیه از نظم بحرانی، به بازتولید آن یاری می‌رساند.

یک سوال مقارن اما متفاوت قبلاً در ادبیات گسترده در مورد نفرین منابع طبیعی سیاسی (Natural Resource Curse)^۱ مطرح شده است که می‌پرسد چه انواعی از منابع طبیعی می‌توانند نظم‌های بحرانی مانند جنگ‌های داخلی طولانی مدت در آنگولا،

^۱ مسیر اصلی تحقیق این نحله از نفرین منابع طبیعی (Natural Resources Curse) شامل این است که چرا و چگونه رژیم‌های غنی از منابع طبیعی، در مقایسه با رژیم‌هایی که چنین منابعی ندارند مقتدرانه‌تر و بیشتر مستعد جنگ‌های داخلی هستند. (Wantchekon, 2002; Collier & Bannon, 2003; Gensen, 2004; Humphreys, 2005; Smith, 2007; Goldberg et al., 2008; & Wantchekon, 2004; Ross, 2009; Aslaksen, 2010; Ahmadov, 2014). برای بررسی انتقادی از این ادبیات پژوهشی رجوع کنید به (Vahabi, 2018).

جمهوری دموکراتیک کنگو، لایبریا، سیرالئون، افغانستان، برمه، کلمبیا، پرو، کامبوج، و بسیاری از کشورهای دیگر را حفظ کنند؟ مطرح شده که "کالاهای غارت‌پذیر"، یعنی کالاهایی با نسبت ارزش-به-وزن بالا مانند الماس‌های آبرفتی، سنگ‌های قیمتی و مواد مخدر که می‌توانند توسط نیروی کار غیرماهر مورد بهره‌برداری قرار گیرند، می‌توانند نظم‌های بحرانی را برای مدتی طولانی حفظ کنند (Le Billon, 2001). بر این اساس، تریاک در افغانستان، الماس‌های آبرفتی در بسیاری از کشورهای آفریقایی، و مواد مخدر در آمریکای لاتین منبع جنگ‌های داخلی پایدار یا نظم‌های بحرانی فرض گرفته می‌شوند.

من در بررسی انتقادی از این ادبیات (Vahabi, 2018)، اولویت نفرین **نهادی** و نه نفرین **طبیعی** را در توضیح دوام درگیری‌های سیاسی و نظامی نشان داده‌ام. مسأله‌ی واقعی این نیست که منبع طبیعی خوب یا بد چیست؛ نکته‌ی اصلی این است که **چه نوع سیستم‌های اقتصادی منبعت از نهادهای بنیادین، با نظم‌های بحرانی سازگارند.**

کین (Keen, 2012) تبدیل جنگ به "کسب‌وکار معمول" را به‌عنوان توضیح احتمالی در مورد دوام جنگ‌های داخلی در بسیاری از کشورها مانند سودان، سیرالئون، نیجریه، اوگاندا و افغانستان شناسایی کرد. در همه‌ی این موارد، رژیم و شورشیان صرفاً دشمن نبودند، بلکه متحدان و شرکای پنهانی در طعمه کردن منابع طبیعی مانند الماس و مواد مخدر، تجاوز به زنان و سرکوب مردم غیرنظامی نیز بودند. به بیانی دیگر، هر دو رقیب به جای پیروزی در جنگ، به جنگیدن علاقمند بودند، زیرا جنگ ادامه‌ی اقتصاد با روش‌های دیگر بود. برخلاف نهاده‌ی **نفرین منابع طبیعی**، تحلیل کین بر تبانی سیاسی بین سربازان و شورشیان متمرکز بود و نه بر منابع طبیعی. قاعده‌ی غارتگرانه‌ای که به طور ضمنی توسط طرفین مخاصمه پذیرفته شده بود، نظم بحرانی را حفظ نمود و استفاده از منابع **طبیعی** را تعیین کرد.

در واقع، کین شکلی از سودآوری از طریق کانال‌های غیربازاری را کشف کرد که مکس وبر (Weber, 1922) آن را "سرمایه داری یغماگر" (booty capitalism) نامیده بود، و آن مورد خاصی از "سرمایه داری سیاسی" است که حتی قبل از ظهور تولید سرمایه‌داری مدرن در قرن نوزدهم، متداول بود. وبر معتقد بود که سرمایه‌داری سیاسی در دوران باستان در چین و در زمان امپراتوری روم در زمان جنگ وجود داشته است. با این حال، سرمایه‌داری یغماگر می‌تواند در دوران مدرن نیز شکوفا گردد، همان‌طور که با صنعتی شدن ارتش و ظهور جنگ‌های توده‌ای اتفاق افتاد. ظهور مجتمع نظامی-صنعتی پس از جنگ جهانی دوم، اقتصاد جنگی را حتی در زمان صلح پایدار کرد (Vahabi, 2004).

اما منظور ما از "اقتصاد" در "اقتصاد جنگاورانه" چیست؟ آیا همه نظام‌های اقتصادی‌ای که از نظم بحرانی پشتیبانی می‌کنند به اقتصاد جنگاورانه قابل تقلیل هستند؟ یا اقتصاد جنگاورانه تنها گونه‌ای از نظام‌های اقتصادی‌ست که با نظم‌های

بحرانی سازگار است؟ این پرسش‌ها را کین بی پاسخ می‌گذارد، اما مستلزم بررسی بیشتری‌اند.

فزون بر این، نظم‌های بحرانی قابل تقلیل به جنگ‌های داخلی طولانی نیستند. از دیگر نمونه‌های اخیر می‌توان به تروریسم بین‌المللی، تنش‌های سیاسی دائمی در سطح بین‌المللی که با جنبش‌های اجتماعی یا نظام‌های پسانقلاب جمهوری اسلامی ایران ارتباط دارند، و بسیاری از جنبش‌های مرتبط با اسلام سیاسی از سال ۱۹۷۹ اشاره کرد. تقابل اسلام سیاسی با به‌اصطلاح امپریالیسم جهانی به رهبری ایالات متحده نمونه‌های فراوانی ارائه می‌دهد. بار دیگر، شواهد تجربی در مورد نظم‌های بحرانی برای مواجهه با منطق آن کافی نیست. ما باید معنای نظم بحرانی را به لحاظ نظری به‌عنوان یک مدل ایده‌آل و نوعی درک کنیم.

چارچوب نظری کلی این کتاب در فصل‌های ۲ تا ۴ ارائه خواهد شد و در آن به پرسش‌های فوق‌الذکر خواهیم پرداخت. فصل دوم به بررسی معنای دوگانه‌ی سیستم‌های اقتصادی از دیدگاه توزیع و تولید می‌پردازد. فصل سوم نظم‌های بحرانی را هم‌چون مدلی ایده‌آل-نوعی از دیدگاه هماهنگی و تصاحب مورد بررسی تحلیل‌گرانه قرار می‌دهد، و من **هماهنگی ویرانگر** یا **انارشی نظم‌یافته** را در این مورد به کار خواهیم گرفت. فصل چهارم به بررسی سرمایه‌داری سیاسی و انواع مختلف آن از جمله به‌اصطلاح **نفرتین منابع طبیعی** می‌پردازد.

پس از تشریح چارچوب کلی نظری خود، بر نظم بحرانی خاصی تمرکز خواهیم کرد که با احیای اسلامی مطرح شد و شامل شاخه‌های مختلف اسلام اعم از سنی و شیعه می‌شود. در میان این جنبش‌ها، تسخیر قدرت توسط اسلام شیعه در ایران و استقرار جمهوری اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ از جایگاه برجسته‌ای برخوردار است، گرچه شیعیان تنها حدود ده درصد از کل جمعیت مسلمانان جهان را تشکیل می‌دهند.

با توجه به نقش شاه فقید به عنوان یکی از قدرت‌های هژمونیک خاورمیانه و شمال آفریقا، سرنوشتی آن توسط انقلابی مردمی به رهبری خمینی و پیروانش اعتبار "انقلابی" عظیمی برای اسلام شیعه، حتی میان شورشیان سنی به ارمغان آورد. این الگو به طور کلی مرجع و منبع تقلید اسلام سیاسی شد، به ویژه این که جمهوری اسلامی ایران در سطح جهانی مانند یک "ضد امپریالیست"، و "مدافع مستضعفین" رفتار می‌کرد. از نظر سیاسی، جمهوری اسلامی ایران چهره‌ای نمادین از نظمی بحرانی است که در بحران متولد شده، از بحران تغذیه می‌کند و بحران را در سطح بین‌المللی حفظ می‌کند. آیا می‌توان هم استبداد شاه و هم نظم بحرانی تحت جمهوری اسلامی ایران را به **نفرتین منابع طبیعی** سیاسی ارتباط داد؟

قابل توجه است که **تز نفرتین منابع طبیعی** در ابتدا توسط مهدوی (Mahdavi, 1970) درباره‌ی ایران مفهوم‌سازی شد. توسعه‌ی سرمایه داری در ایران در دوران

سلطنت پهلوی از درآمد نفت تامین می‌شد. اگرچه رهبران اسلامی وعده‌ی پایان دادن به اتکا به نفت را می‌دادند، اما در چهار دهه‌ی گذشته وابستگی‌شان تقویت شد. بنابراین، می‌توان ادعا کرد که **نفرین منابع طبیعی** سیاسی منشأ گرایش دائمی به سمت اقتدارگرایی و بی‌ثباتی سیاسی در ایران بوده است. هدف دوم این کتاب ارزیابی انتقادی این نهاده، و استدلال بر پایه‌ی نفرین نهادی است.

چارچوب نظری کلی من، که در سه فصل ۲ تا ۴ تدوین گشته است برای بررسی نمونه‌ی ایران، در فصول ۵ تا ۸ به کار بسته خواهد شد. بار دیگر، ما بر سیستم اقتصادی خاصی تمرکز خواهیم کرد که پشتیبان نظم بحرانی تحت جمهوری اسلامی ایران است. اولین پرسش ما در مورد تأثیر **نهادی** تصرف قدرت توسط روحانیت شیعه بر نظام اقتصادی خواهد بود. این پرسش به‌ویژه برای اقتصاد اسلامی به‌طور کلی اهمیت دارد، زیرا اگرچه ایده‌ی بازنگری اسلامی اقتصاد را می‌توان به سهولت از دهه ۱۹۴۰ ردیابی کرد، اما تلاش برای تجدید ساختار کل مالیه‌ی عمومی بر اساس یک مدل اقتصادی اسلامی، مشخصاً در ایران پس از انقلاب ۱۹۷۹ صورت گرفت.

در حالی که پژوهشگران سیاسی و حقوقی، جامعه‌شناسان و اقتصاددانان اهمیت و تازگی **ولایت فقیه**^۲ را به‌عنوان ویژگی اصلی نظام سیاسی شیعه درک می‌کردند، اما برجسته‌ترین ویژگی مدل اقتصادی آن یعنی **انفال** را کاملاً رد کردند. همگی تلاش کردند اقتصاد اسلامی را به یکی از مدل‌های دوگانه‌ی اصلی سوسیالیسم اسلامی یا سرمایه‌داری اسلامی تقلیل دهند و هر مدل اصیلی را برای اسلام شیعه انکار کردند (Abrahamian, 1993; Behdad, 1989, 1994, 1995, 2006; Nomani & Rahnema, 1994, Rahnema, 1995; Nomani & Behdad, 2006; Pryor, 2009; Behdad & (Nomani, 2012; Maloney, 2015; Kuran, 2018).

به همین روال بود که همگی اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی ایران را به دو بخش عمده دوره‌بندی کردند. اولی شامل مرحله انقلابی جمهوری اسلامی ایران است که ظاهراً با انقلاب آغاز شد و با پایان جنگ ایران و عراق (۱۹۸۹-۱۹۷۹) پایان یافت. این عقیده رایج بوده که در این مرحله‌ی اولیه، جمهوری اسلامی ایران مدلی از "سوسیالیسم اسلامی" یا "پوپولیسم دولتی" را دنبال کرد. در این روایت، مرحله‌ی دوم پس از جنگ در دوره‌ی ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی با اجرای برنامه‌های تعدیل و تثبیت

^۲ این عبارتی فارسی برای قیمومیت فقهی اسلامی است که قدرت تقویض شده را به نیابت از پیامبر و جانشینان برحق وی یعنی امامان، اعمال می‌کند، و مربوط به نظامی سیاسی است که روحانیان شیعه، ایران را با آن از انقلاب ۱۹۷۹ به این سو حکمرانی می‌کنند. در این نظام، تمام قدرت سیاسی و مذهبی متعلق به روحانیان شیعه و به‌ویژه فقهی است که همه‌ی تصمیمات کلیدی کشوری را اتخاذ می‌کند. ولی فقیه به عنوان نماینده‌ی امام، ولایت ملت را تعیین می‌کند و اسلامی‌سازی حاکمیت را از بالا تا پایین مهیا می‌کند. اصول ۵، ۵۷ و ۱۱۰ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به شرح حدود اختیارات و وظایف مختلف ولی فقیه می‌پردازد.

صندوق بین المللی پول (۱۹۸۹-۱۹۹۷) آغاز شد و با فرمان خصوصی سازی خامنه‌ای رهبر انقلاب در ژوئیه ۲۰۰۶ به اوج خود رسید. این دوره دوم به عنوان "سرمایه‌داری اسلامی" یا چرخش به سوی آزادسازی و خصوصی سازی کل اقتصاد شناخته شده است. تغییر از "بپولیسیم دولتی" به "لیبرالیسم" بر اساس فرض بسیار رایج دیگری نیز توجیه شد که اسلام به طور کلی، فارغ از فرقه‌های مختلف آن، حرمت مالکیت خصوصی را تضمین می‌کند.

این روایت مغالطه آمیز و مبتنی بر فرضیات اشتباه، نه تنها از پی‌توجهی به کل تاریخ *انفال* در فقه شیعه، بلکه از انکار و نادیده گرفتن جایگاه محوری *انفال* در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و تأثیر آن بر شکل‌گیری نهادهای اقتصادی موازی اسلامی ناشی می‌شود. *انفال* به عنوان زیربنای مالیه عمومی، کل مالکیت‌های عمومی "بلاصاحب" (res nullius) را به امام یا ولی فقیه اختصاص می‌دهد. این اموال عمومی متعلق به همه‌ی مسلمانان یا مردم نیست زیرا حاکمیت بر این منابع، موکداً برای امام محفوظ است. *انفال* خلع ید مردم از اموال عمومی است، و این رژی می‌مصادره‌گر را نهادینه می‌کند.

فصل پنجم کتاب حاضر تاریخ *انفال* در فقه شیعه و قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران را مستدل می‌سازد تا تأثیر آن بر استقرار رژی می‌مصادره‌گر را در عمل بررسی کند. *انفال* چه نوع سرمایه داری را تقویت می‌کند یا مانع می‌شود؟ خصوصی سازی در *انفال* چیست؟ آیا این رژیم مصادره‌گر هماهنگی ویرانگر را ترویج می‌کند؟ پرداختن به این پرسش‌ها مستلزم بررسی کامل *انفال* فراتر از نگرشی نظری است، از این روی به شکلی که در فقه شیعه یا در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مورد بحث قرار گرفته، به آن پرداخته خواهد شد.

در همین راستا است که فصل ۶ به بررسی *انفال* در عمل اختصاص یافته، یعنی ظهور و تکامل نهادهای اقتصادی جدیدی مانند *بنیاد مستضعفان* و *ستاد اجرایی فرمان امام* که تحت نظارت و حدود صلاحیت رهبر معظم پدیدار شدند.

فصل هفتم روند خصوصی سازی تحت *انفال* را در سه مرحله ارزیابی خواهد کرد: (۱) در دوره‌ی آیت‌الله خمینی بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران (۱۹۷۹-۱۹۸۹)؛ (۲) ریاست جمهوری رفسنجانی (۱۹۸۹-۱۹۹۷) و خاتمی (۲۰۰۵-۱۹۹۷)؛ (۳) در دوره‌ی ریاست جمهوری احمدی نژاد (۲۰۱۳-۲۰۰۵)، به ویژه از زمان صدور فرمان خصوصی سازی در ژوئیه ۲۰۰۶ توسط رهبر جدید خامنه‌ای. آنجا نشان خواهم داد که خصوصی سازی گسترده در مرحله سوم موسوم به "انقلاب اقتصادی اسلامی" بیشتر با *اسلامی سازی* و نه *آزادسازی* کل اقتصاد به اوج خود رسید. این مدلی اصلی و اصیل است که به سرمایه‌داری غربی یا سوسیالیسم شرقی قابل تقلیل نیست.

فصول ۶ و ۷ نظام اقتصادی خاصی را که از تأثیر متقابل *انفال* و سرمایه‌داری در ایران پس از انقلاب به وجود آمد، برجسته می‌کند. اصول اساسی این نظام اقتصادی اصیل، که "سرمایه‌داری سیاسی اسلامی"^۳ شناسایی می‌شود، بر سه نهاد بنیادین استوار است که قدرت ایدئولوژیک/سیاسی، شکل غالب مالکیت، و مکانیسم هماهنگی غالب را توصیف می‌کند. این نهادها شامل *ولایت فقیه*، *انفال* و هماهنگی ویرانگر هستند. این نهادها اقتصادی غارتگرانه را مستقر می‌کنند، نظامی که قاعده‌ی رفتاری بازیگران اقتصادی و وضعیت معمول اقتصاد را تعیین می‌کند.

فصل ۸ این فرآیندهای اقتصادی را با مقایسه‌ی رژیم شاه و جمهوری اسلامی ایران به عنوان دو نوع سیستم غارتگر مورد بحث قرار می‌دهد (Vahabi, 2015, 2016). اگرچه آنها در ویژگی غارتگری مشترکند، اما با توجه به اثرات متفاوت و متناقضی که بر تولید دارند، از یکدیگر متمایز خواهند گردید. در حالی که غارتگری در رژیم شاه در دوره‌ی ۱۹۶۲-۱۹۷۱ از طریق اصلاحات ارضی و تنوع اقتصادی محدود باعث افزایش تولید شد، غارتگری در جمهوری اسلامی ایران به دلیل فرار منظم سرمایه، مانعی برای تولید است. در این فصل، فرار سرمایه و نیروی کار به عنوان قاعده‌ی رفتاری بازیگران اقتصادی مطرح خواهد شد، وضعیتی که منجر به اقتصاد احتکار به عنوان وضعیت معمول اقتصادی می‌شود.

فصل‌های ۶، ۷ و ۸ نشان می‌دهند که *انفال* در عمل، نظام اقتصادی منسجمی را در راستای *انفال* تشکیل می‌دهد که اصل اساسی مالیه عمومی در فقه شیعه است. درآمد نفت به عنوان ابزاری اقتصادی برای تامین مالی این نظام عمل می‌کند. بر این اساس، نفرین از جانب منابع طبیعی نازل نشده، بلکه نفرینی نهادی است: سرمایه‌داری سیاسی اسلامی.

در پایان، پیامدهای عملی این کتاب با مروری بر پویایی این نظام اقتصادی و کندوکاو در مورد اصلاح‌پذیری یا نیاز به دگرگونی آن مورد بحث قرار خواهد گرفت. انسجام نظام‌واره‌ی این سامانه، چشم انداز اصلاح‌پذیری آن را زیر سوال می‌برد و به انقلابی نهادی با هدف دگرگونی کل سیستم اعتبار می‌بخشد.

همان‌طور که زیرتیر این کتاب نوید می‌دهد، فصل‌های ۴ تا ۸ خوانشی حقیقتاً تازه از ایران معاصر ارائه می‌دهند. اصطلاح "معاصر" اینجا عمدتاً شامل چهار دهه‌ی اخیر ایران پس از انقلاب، با برخی ارجاعات تطبیقی به دوران خاندان پهلوی می‌شود. داستانی که در اینجا درباره‌ی ایران معاصر از منظر اقتصادی بیان می‌شود، هم به دلیل چارچوب

^۳ عبارت دقیق‌تر "سرمایه‌داری سیاسی شیعه" است که از فقه شیعه مشتق شده است. من در نام این کتاب از اسلامی به جای شیعه استفاده می‌کنم تا برای خواننده‌ای که با تمایزات نحله‌های اسلام ناآشناست، قابل درک باشد.

کلی ناب نظری و هم به دلیل ابهام‌زدایی از سیستم غارتگرانه‌ی خاص *انفال*، با همه‌ی قرائت‌های دیگر متفاوت است.

در بخش‌های پسین مقدمه، به اختصار مفاهیم اصلی معرفی شده در فصول مختلف را مرور خواهیم کرد و بر برخی از منظورات نظری و عملی موضوعات مطرح شده در این کتاب تاکید خواهیم کرد. سپس روش تحقیق و پیشینه‌ی کتاب حاضر را با بحث درباره ارتباط آن با آثار قبلی‌ام نمایان خواهیم کرد.

۱-۲ اولویت نهادها یا اقتصاد؟ توزیع یا تولید؟

اولین گام برای درکی درون‌زا از بحران، داشتن نظریه‌ای درباره‌ی سیستم اقتصادی است. یک نظام اقتصادی در روابط اجتماعی چندعاملی و پیچیده‌ای حک شده است (embedded) که شامل روابط قدرت سیاسی، ایدئولوژیک، و روابط مذهبی و حقوقی است که می‌توان آنها را *نهادی* طبقه‌بندی کرد. خلاصه آن که یک نظام اقتصادی تاملاتی اجتماعی است که دربرگیرنده‌ی عوامل اقتصادی و نهادی است. کدام یک از این دو جزء نقش علی و اصلی را بازی می‌کنند: نهادها یا عوامل اقتصادی؟

این موضوع محل اختلاف میان اقتصاددانانی است که به دو گروه بزرگ تقسیم می‌شوند: یکی به عوامل اقتصادی مرتبه‌ای اعلا می‌بخشد و دیگری به فاکتورهای نهادی توجه دارد. گروه اولی شامل اقتصاد کلاسیک، نئوکلاسیک و مارکسیستی می‌شود. مکتب لیبرال منچستر در قرن نوزدهم بستر مشترک همه‌ی این مکاتب مهم است. آدام اسمیت، دیوید ریکاردو، و کارل مارکس همه به عاملیت اولیه‌ی اقتصاد باور داشتند، و این باور نیز امروزه عمدتاً توسط جریان اصلی اقتصاد دنبال می‌شود. شیوه‌ی نگرش دوم نقش اصلی را به عوامل نهادی می‌سپارد. مکاتب نهادگرایی متنوعی، از نهادگرایی تاریخی آلمانی، و اردو-لیبرالیسم (Ordo-liberalism)^۴ تا نهادگرایی قدیمی و نوین آمریکایی بر این باورند که عوامل نهادی نقشی اولیه در تشریح روندهای اقتصادی بازی می‌کنند. یکی از نکات نظری در این کتاب شامل بازنگری این موضوع اساسی در تعریف نظام اقتصادی است.

بررسی من در این باره اصیل و تازه است چون که اولویت فاکتورهای اقتصادی یا نهادی را غیرمشروط در نظر نمی‌گیرم. این بستگی به تمایزی دارد که میان جنبه‌های مختلف روند اقتصادی منجمله تولید، توزیع، مبادله و مصرف قائل می‌شوم. واژه‌ی

^۴ «نظریه‌ای که به عنوان واکنش به پیامدهای تنظیم ناشده‌ی لیبرالیسم در اوایل قرن بیستم، و نیز واکنش به مداخله‌گری مالی و پولی نازی‌های در دوره‌ی بعدی، توسعه یافت. اصل عمده‌ی اردو-لیبرالیسم این است که دولت‌ها باید بازارها را به گونه‌ای تنظیم کنند که نتایج بازار به نتایج نظری بازاری کاملاً رقابتی نزدیک شود. تورم به عنوان تحریف علایم قیمتی ارزشمند در نظر گرفته می‌شود و از این رو هزینه‌های اقتصادی بالایی ایجاد می‌کند». (مترجم)

منبع:

تراکنش معمولاً توزیع و مبادله را با هم در نظر می‌گیرد.^۵ در حین آن که فاکتورهای نهادی نقشی کلیدی در تعیین "توزیع" یا تخصیص منابع بر عهده دارند، در رابطه با تغییرات درازمدت تکنولوژیک یا "سیستم تولیدی"، نقشی ثانوی دارند. به عبارتی دیگر، من الگوی علیت متقابل (reciprocal causation) میان عوامل نهادی و اقتصادی را مطرح می‌کنم. در حالی که عوامل نهادی تصاحب یا توزیع منابع را تعیین می‌کنند و از این مسیر در درازمدت بر تولید موثرند؛ نهادهای در بسیار درازمدت و مقیاس بسیار طولانی توسط پیشرفت تکنولوژیک (تولید) تعیین می‌شوند که به تدریج نظام توزیع را تغییر می‌دهد و موجب جنبش‌های اجتماعی برای تحول نهادهای می‌شود.

بنابراین، نظام اقتصادی معنایی دوگانه دارد: توزیعی و تولیدی.^۶ اولی توسط شیوهی تصاحب یا هماهنگی تعیین می‌شود، و دومی توسط شیوهی تولیدی. در این صورت، دیگر به پرسش اولویت اقتصاد یا نهادهای با ایجاد خط و مرز میان دو جنبه از روندهای اقتصادی نمی‌توان پاسخ داد: تصاحب (توزیع) یا تولید.

برای مثال، ارجاع کین به "اقتصاد جنگی" مستلزم اقتصادی است که تحت سلطه‌ی سیاست است در حالی که اقتصاد انفال شامل تسلط مذهب است. در هر دو مورد اقتصاد رابطه‌ی تنگتنگی با توزیع یا تصاحب دارد تا تولید منابع. متأسفانه در اقتصاد سیاسی معاصر و مطالعات تطبیقی اقتصادی، به تمایز ظریف میان این دو حوزه غالباً دست رد زده می‌شود.

در ادراک مارکسیستی مادی از تاریخ، تقدم اقتصاد مفهوم دقیقی دارد. آن به تولید به مثابه بنیان جامعه می‌نگرد که دیگر جنبه‌های روابط اجتماعی چون سیاست، حقوق، و ایدئولوژی را تعیین می‌کند. انگلس توصیف موجزی از این فلسفه بر مزار کارل مارکس در ۱۷ مارس ۱۸۸۳ ارائه داد:

^۵ در تئوری مدرن اقتصادی، "تئوری قیمت" حوزه‌ی مطالعاتی مختص به خرده‌اقتصاد (microeconomics) است، در حالی که "تئوری درآمد" به کلان‌اقتصاد (macroeconomics) تعلق دارد. به همین ترتیب، مبادله در خرده‌اقتصاد و توزیع در کلان‌اقتصاد مورد بررسی قرار می‌گیرد. استفاده‌ی کارل پولانی (1957/1968) از واژه‌ی "تراکنش‌ها" تقسیم‌بندی میان خرده‌کلان را برطرف می‌کند و توزیع و مبادله را هر دو دربرمی‌گیرد. از سوی دیگر، ویلیلمسون (1985) واژه‌ی تراکنش را به مفهوم خرده‌اقتصادی به کار می‌برد.

^۶ در علم فیزیک نیز با دوگانگی نظری در فرمولبندی علمی آشنا هستیم: در تعریف قانونمند و استوار بر ریاضیات مشخص، نور (تابش یا رخس الکترو-مغناطیسی) به دو گونه‌ی سراسر متفاوت و بعضاً متضاد، بر مبنای ذره (particle) یا موج (wave) قابل مفهوم‌سازی و فرمولبندی است. چنین است که تکنولوژی لیزر (laser) عمدتاً با فرض بر ذره بودن نور توسعه یافته، و تکنولوژی رادیویی (radio) بر اساس فرمولبندی موج گونه‌ی نور مهندسی و کاربردی شده است. در عین حال، تکنولوژی‌های مبتنی بر اشعه ایکس (x-ray) با اتکا بر هر دو فرمولبندی نور مهندسی شده‌اند. برای توضیح بیشتر رجوع کنید به دانشمند فیزیک و از بنیان‌گذاران فیزیک کوانتومی و "تعبیر کوپنهاگ"، نیلز بور (Niels Bohr, 1885-1962)، و نظریه‌ی وی درباره‌ی "مکمل بودن" (complimentarity) دو سطح نظری ذره و موج. (مترجم)

همان‌طور که داروین قانون تکامل طبیعت ارگانیسم را کشف کرد، مارکس نیز قانون تکامل تاریخ بشر را کشف نمود: این واقعیت ساده، که تا به حال توسط رشد بیش از حد ایدئولوژی لاپوشانی شده بود، که انسان‌ها پیش از آن که به سیاست، علم، هنر، مذهب و غیره بپردازند باید در ابتدا بخورند و بیاشامند، آشپان کنند و پوشاک داشته باشند؛ که بنابراین، وسایل تولید مادی موجود، و متعاقباً درجه‌ی تکامل اقتصادی مردمی مشخص یا در دورانی مشخص، **مبنایی** را شکل می‌دهد که از آن نهادهای دولتی، مفاهیم قانونی، هنر، و حتی ایده‌های مذهبی مردم مورد نظر، تکامل می‌یابد، و بر همین مبنا باید توضیح داده شوند، نه آن‌طور که تا به حال وارونه تشریح شده‌اند (Engels, 1883/1993) (تاکیدات اضافه شده است).

شیوه‌ی تولید بنیانی فرض می‌شود که بر فراز آن روبنای سیاسی، مذهبی، و ایدئولوژی بنا گشته است. هرچند، نقل‌قول نمونه‌ی بالا تاکید انگلس بر "تولید" را پشتیبانی نمی‌کند. خوردن و آشامیدن و سایر نیازهای اولیه مشروط بر **تصاحب** اولیه منابع از جمله زمین، منابع آبی، و دیگر اقلام پیش از تولید است. تصاحب، یا شیوه‌ای که منابع توزیع شده است پیش از تولید به‌وقوع می‌پیوندد. "شیوه‌ی تصاحب یا هماهنگی"، توزیع منابع را دربرمی‌گیرد، در حالی که "شیوه‌های تولید" به پیشرفت تکنولوژیک، نیروهای مولده، و تولیدکنندگان مستقیم و نیز روابط اجتماعی تولید مربوط است.

به طور کلی، تمایز بین توزیع و تولید منجر به تمایز دو سطح از نظام‌های اقتصادی می‌شود. شیوه‌های تصاحب یا هماهنگی، سیستم اقتصادی را در سطح توزیع توصیف می‌کنند. در این سطح، فرآیندهای اقتصادی به ابزار تولید ثروت اجتماعی محدود نمی‌شوند. آنها همچنین مستلزم قدرت ستیزه‌جویانه‌ی گروه‌های اجتماعی مختلف در مبارزه بر سر سهم خود در تولید می‌شوند. سطح انسجام این گروه‌های اجتماعی و توانایی آنها برای عمل جمعی تا حد زیادی به قدرت یکپارچه‌ی نیروهای اخلاقی/ایدئولوژیک که آنها را با هم متحد می‌کند بستگی دارد. به عبارت دیگر، توزیع با تأثیر متقابل نیروهای اقتصادی، ویرانگر (ستیزه‌جویانه) و اخلاقی/ایدئولوژیک تعیین می‌شود (Vahabi, 2004). با وام گرفتن از تئوری سیستم (System Theory)، شیوه‌ی هماهنگی شامل "روندهای کنترل" است، در حالی که شیوه تولید مستلزم "فرآیندهای مادی" تولید است.

نیروهای مولد از روابط اجتماعی بری نیستند، اما در درجه اول با روابط اجتماعی تولید درگیرند. تقسیم کار، اشکال سازمانی تولید، نسبت کار به سرمایه، درجه‌ی جایگزینی و مکمل شدن آنها نسبت به یکدیگر، و شدت استفاده از فاکتورهای تولید مانند زمین، کار و سرمایه، همگی به فرآیندهای مادی تولید مربوط می‌شوند. جدول ورودی/خروجی (input/output) لیونتیف (Leontief) یا طرح‌های انباشت ساده و گسترده‌ی

مارکس، مبتنی بر اقتصادی دوحوزه‌ای است که شامل بخش ۱ (تولید ابزار تولید) و بخش ۲ (تولید ابزار مصرف) است (سرمایه، جلد ۲)، و اقتصاد را به عنوان فرآیندهای مادی انباشت به تصویر می‌کشد. در این حوزه، تولید به طور مستقیم یا غیرمستقیم، هم توزیع و هم نهادها را در "بسیار درازمدت" تعیین می‌کند.

من با آوردن "بسیار درازمدت" به امواج بلند کندراتیف (Kondratieff) یا مراحل شومپیتری (Schumpeterian) نوآوری‌های تکنولوژیک اشاره می‌کنم. اگرچه تغییرات نهادی در سیاست، اشکال مالکیت یا مکانیسم‌های هماهنگی مستلزم دگرگونی "درازمدت" است، اما اغلب به دوره‌های کوتاه‌تری نسبت به بازه‌ی زمانی لازم برای تغییرات عمده در پیشرفت فنی مانند انقلاب‌های تکنولوژیک اول، دوم، سوم و چهارم نیاز دارند. پیچیدگی روابط بین نهادها و اقتصاد، هم در سطح توزیع و هم در سطح تولید را نمی‌توان به تعیین‌کنندگی یک جانبه‌ی یکی یا دیگری کاهش داد. این روابط بلکه بر اساس **علیت متقابل** (reciprocal causality) است. این رابطه موضوع فصل ۲ است.

۱-۳ آوردن تنوع بیشتر به "تنوع سرمایه‌داری‌ها"

موضوع دوم مورد توجه این کتاب حاوی بررسی تفاوت دقیقی میان تولید سرمایه‌داری و توزیع سرمایه‌داری است که منجر به تمایز بیشتر میان سرمایه‌داری مدرن و سرمایه‌داری سیاسی می‌شود. فصل ۴ مستدل خواهد ساخت که ادبیات مربوط به تنوع میان سرمایه‌داری‌ها (Hall & Soskice, 2001; Amable, 2003) پیش از تمایز انواع سرمایه‌داری، به **آن چه** در همه‌ی انواع سرمایه‌داری‌ها **مشترک است**، نپرداخته است.

این کتاب می‌کوشد در خدمت به ادبیات تنوع سرمایه‌داری‌ها، با تمرکز بر معیار شناسایی سرمایه‌داری، تولید سرمایه‌داری و سرمایه‌داری سیاسی را در حوزه‌ی توزیع از هم تفکیک کند. هدف از این تلاش این است که با آوردن تنوع بیشتر به "گوناگونی سرمایه‌داری‌ها"، خدمتی به رشته‌ی مطالعات اقتصادی تطبیقی انجام دهیم.

این افزایش تنوع به‌ویژه به کشورهای نوظهور یا کشورهای مبتلا به **نفرین منابع طبیعی** (NRC) مربوط است. این در حالی‌ست که در استفاده از واژه‌ی "سرمایه‌داری" رایج امروزی، گرایش قدرتمندی وجود دارد که هر گونه سودآوری و رانت‌خواری را در درهم می‌آمیزد، انگاری همه‌ی این فعالیت‌ها تولید سرمایه‌داری را تشویق و حمایت می‌کنند، بدون آن که منتقدان بسنجند که شاید برخی گونه‌های سودآوری ممکن است مانعی در مقابل تولید سرمایه‌داری باشند. بنابراین، نقطه‌ی آغاز تحقیق ما در مورد معیار تشخیص تولید سرمایه‌داری، در خط سیر تاریخی‌اش است.

شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری در مرحله‌ی معینی از تغییر تکنولوژیک توسط انقلاب صنعتی در انگلستان به‌ویژه با استفاده از نیروی بخار (ماشین بخار) به ظهور رسید. فزون بر این، بر روابط تولیدی مشخصی متکی بود که می‌توان آنها را در تغییرات اجتماعی و سازمانی چهارگانه‌ی زیر خلاصه کرد:

۱. جدایی دهقان‌ها از ابزار تولید و تبدیل این ابزار به سرمایه.
 ۲. ظهور نظام مزد/حقوق بر اساس روابط عمومیت‌یافته‌ی کالایی-پولی، تحول کار به کالا و شکل‌گیری کار آزاد.
 ۳. نظام اعتباری تکامل‌یافته یا بازار سرمایه.
 ۴. ظهور کارخانه‌ها و شرکت‌های مدرن با نظام‌های حسابداری منطقی برپایه‌ی محاسبات هزینه/فایده. به این معنا شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری فقط در قرن نوزدهم ظهور کرد.
- اما **تصاحب سرمایه‌داری** چگونه؟ از نقطه‌نظر توزیع، تصاحب سرمایه‌داری را می‌توان **سودآوری از راه پول** تعریف کرد. به این معنا توزیع سرمایه‌داری بسیاری پیش از تولید سرمایه‌داری وجود داشته است. سرمایه‌داری تجاری در نظر برودل در قرن‌های چهارده و پانزده، تصاحب سرمایه‌دارانه‌ای را توصیف می‌کند که با استبداد اقتصاد معیشتی به پایان رسید. متشابهاً وبر شش روش تصاحب سرمایه‌دارانه را توصیف کرد که سه تا از آنها با مکانیسم‌های بازار و مابقی از مجراهای غیربازاری صورت می‌گیرند. او عبارت "سرمایه‌داری سیاست‌گرا" (politically oriented capitalism) یا "سرمایه‌داری سیاسی" را رایج کرد تا بتواند اشکال مشخصی از سودآوری از طریق مجراهای غیربازاری را، پیش از ظهور سرمایه‌داری مدرن شناسایی کند. من نیز با الهام گرفتن از برودل و وبر کوشیده‌ام تا تفاوت میان سرمایه‌داری مدرن و سیاسی را به روشنی توضیح دهم.

سرمایه‌داری مدرن از سه جهت با سرمایه‌داری سیاسی در تقابل قرار دارد:

۱. سرمایه‌داری مدرن در **تولید** است که سرمایه‌داری است، و نه فقط در **توزیع**.
 ۲. سرمایه‌داری مدرن، چون که بر روابط تولید مسلط است، مکانیسم‌های بازار را به همه‌ی عرصه‌های فعالیت اقتصادی گسترش می‌دهد، در حالی که سرمایه‌داری سیاسی مانعی در راه گسترش عمومی بازار است.
 ۳. سرمایه‌داری مدرن مالکیت خصوصی را توسعه می‌دهد و حد فاصل میان مالکیت و حاکمیت را برای تضمین تسلط اولی بر دومی تقویت می‌کند.
- در مقابل، گرچه سرمایه‌داری سیاسی بعضاً مالکیت خصوصی گروه‌های ممتاز (نخبگان و اولیگارش‌ها) را با حمایت قدرت حاکمیت افزایش می‌دهد، به شکلی

سیستماتیک قداست مالکیت خصوصی را پایمال می‌کند، چرا که حاکمیت را بر مالکیت ترجیح می‌دهد.

از نقطه‌نظری تاریخی، سرمایه‌داری را می‌توان ساختمانی چند طبقه تصور کرد که طبقه‌ی اول آن شامل اقتصاد معیشتی است، طبقه‌ی دوم سودآوری یا سرمایه‌داری در توزیع و از جمله سرمایه‌داری سیاسی است و طبقه‌ی آخر سرمایه‌داری مدرن یا تولید سرمایه‌داری است. آیا سرمایه‌داری سیاسی می‌تواند در تولید سرمایه‌داری پیشرفته ظهوری دوباره داشته باشد؟ من در فصل ۴ به این پرسش پاسخ مثبت خواهم داد و اشکال متنوع سرمایه‌داری‌های سیاسی را در کشورهای پیشرفته و در حال توسعه مورد پژوهش قرار خواهم داد.

۱-۴ انفال و تقلیل‌گرایی اقتصادی

شاگردان اقتصاد اسلامی اغلب گرایش دارند که ثابت کنند تعبیر متفاوت از آموزه‌های اسلامی، چه محافظه‌کارانه و چه رادیکال، به یکی از سیستم‌های بزرگ اقتصادی مدرن یعنی سرمایه‌داری یا سوسیالیسم قابل تقلیل‌اند (رجوع کنید به Nomani & Rahnama, 1994). البته آنها در مواقعی ویژگی‌هایی در اقتصاد اسلامی چون بانکداری اسلامی یا خوراک حلال را شناسایی کرده‌اند اما به دلیل برتری اقتصاد مدرن بر شکل‌های سنتی اقتصاد، می‌پندارند که چنین مشخصاتی حاشیه‌ای‌اند.

این تقلیل‌گرایی اقتصادی به‌ویژه گمراه‌کننده است چون که از دانشی عمیق‌تر و دقیق‌تر از فقه اسلامی سنی و شیعه، تحول تاریخی‌شان، و تاثیر معاصرشان بر تصاحب منابع در پرتوی احیای اسلامی معاصر، سر باز می‌زند. قابل توجه است که به رغم آن که **انفال** برای فقیهان شیعه به خوبی شناخته شده بود و در شکل دادن به مالیه‌ی عمومی شیعه و نهادهای جدید اقتصادی تحت جمهوری اسلامی ایران نقشی محوری بازی می‌کرد، اما تقریباً به‌طور کامل از سوی اقتصاددانان و عالمان حقوقی و سیاسی و جامعه‌شناسان مدرن، نادیده انگاشته شده است. قَلّت ادبیات درباره‌ی این نکته آشکار می‌کند که چگونه تقلیل‌گرایی اقتصادی از پرداختن به عوامل نهادی برخاسته از اسلام سیاسی عاجز است. فزون بر این، این نقصان نشان می‌دهد که اکثر آن چه اقتصاد اسلامی شناخته شده محدود به اسلام سنی است، و مسایل اقتصادی مطرح در فقه شیعه به میزان فراوانی نادیده گرفته شده است. سومین توجه کتاب حاضر معطوف به بخشی کلیدی از فقه شیعه است که به نهادهای اقتصادی می‌پردازد.

تحقیقات من با بررسی جایگاه **انفال** در قرآن، عمل پیامبر و تعبیر مورد ادعای متکلمان شیعه و سنی درباره‌ی اهمیت آن در مالیه‌ی عمومی اسلامی آغاز می‌شود. سپس ارتباط این پس‌زمینه‌ی نظری با تدوین و تصویب قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

تحت نظر خمینی در ۱۹۷۹، و نیز برنامه‌ی اخیر "خصوصی‌سازی" خامنه‌ای در ۲۰۰۶ نشان داده خواهد شد. اهمیت کلیدی *انفال* را فقط از منظر فقه شیعه مطرح نخواهیم کرد بلکه از دیدگاه سیاسی و اقتصادی نیز به آن خواهیم پرداخت. نشان خواهیم داد که چگونه تسخیر قدرت سیاسی توسط روحانیت شیعه و استقرار *ولایت فقیه* در ایران، انگیزه‌ی تغییر تجدیدنظرطلبانه‌ی از *انفال* را برای خمینی فراهم کرد.

مطالعه‌ی فقه اسلامی و دنبال کردن خط سیر فقه اسلامی برای درک اهمیت نهادی اصول پایه‌ای اقتصاد اسلامی ضروری‌ست، اما کافی نیست. ابعاد فرهنگی و ایدئولوژیک احکام مذهبی با مطالعات نهادی ارتباطی نزدیک دارند، به‌ویژه زمانی که این نهادها مورد حمایت قدرت سیاسی قرار می‌گیرند و در فعالیتهای اقتصادی اعمال می‌شوند. *انفال* یکی از این نهادهاست که وزنه‌ی سنگینی در توزیع منابع بازی می‌کند چون که از رژیم مصادره‌گر بهره می‌جوید و همه‌ی مالکیت‌های عمومی "بلاصاحب" را در دستان *فقیه اعظم* متمرکز می‌کند. *انفال* مروج سرمایه‌داری سیاسی است اما موانعی جدی مقابل تولید سرمایه‌داری ایجاد می‌کند. *انفال* منبع دائمی تنش و بحران در تولید سرمایه‌داری است، گرچه سودآوری و رانت‌خواری را از راه مکانیسم‌های غیربازاری می‌پروراند.

تقلیل‌گرایی اقتصادی تاثیر نهادی *انفال* بر سرمایه‌داری و بروز زیان‌آور آن را بر کمبود آب، فرسایش کوه‌ها، تلفات تنوع‌زیستی (biodiversity)، و خلاصه بر سیستم زیست‌محیطی ایران حذف می‌کند. این توضیح می‌دهد که چرا خصوصی‌سازی در جمهوری اسلامی ایران عموماً به عنوان سمت‌گیری به "آزادسازی" (liberalization) تعبیر شد، انگاری واژه‌ی "خصوصی‌سازی" (privatization) بدون در نظر گرفتن قدرت سیاسی/ایدئولوژیک حاکم، به‌طور خودکار آزادسازی را القاء می‌کند. این کتاب می‌کوشد تا *انفال* را به عنوان نظام غارتگر مشخصی که از جانب *ولایت فقیه* پشتیبانی می‌شود، ابهام‌زدایی کند. من آن را سرمایه‌داری سیاسی اسلامی می‌نامم.

۵-۱ نظم بحرانی: هماهنگی ویرانگر

دوران پساجنگ سرد مملو از نظم‌های بحرانی یا شرایطی است که در مرز نظم و بی‌نظمی قرار دارند و به گسترش فزاینده‌ی خود می‌کوشند. با این وجود، نمونه‌های تجربی مختلفی نظیر جنگ‌های داخلی دامنه‌دار، تروریسم بین‌المللی، احیای اسلامی با سیاست‌های ستیزه‌جویانه و جنگ‌های نیابتی، برای تعریف نظم‌های بحرانی کافی نیستند. ما باید از لحاظ نظری نظم بحرانی را مفهوم‌سازی کنیم تا شرایطی که این نظم در آن ظهور می‌کند و متحول می‌شود را تشخیص دهیم. فصل ۳، با مرور بر وضعیت مطالعات در این زمینه، فقدان کار در این حوزه را نشان می‌دهد. این کتاب می‌کوشد این کمبود را جبران کند.

نظمی بحرانی از نقطه نظری اقتصادی باید به عنوان شیوهی هماهنگی مشخصی طبقه بندی شود؛ گونه‌ی چهارم هماهنگی، در کنار شیوه‌های هماهنگی بازار، دستوری (آمرانه) و تعاونی. این گونه‌ی چهارم، مانند سایر اشکال هماهنگی، به عنوان روندی نهادینه شده در اقتصاد، به سطح توزیع یا تصاحب مربوط است. در حالی که دیگر شکل‌های اصلی هماهنگی می‌توانند با اشکال مشخصی از تولید پشتیبانی شوند، نظم‌های بحرانی با گونه‌ی مشخصی از تولید حمایت نمی‌شوند. این شیوهی هماهنگی می‌تواند تحت گونه‌های مختلف تولیدی ظهور کند اما نمی‌تواند به شکلی تازه و اصیلی از نظام تولیدی بینجامد، چرا که به جای تولید، سراسر به دنبال دزدی است.

این کتاب با تشریح معنای بحران برای همه‌ی گونه‌های شیوه‌های هماهنگی آغاز می‌کند، و در ادامه نشان می‌دهد که تحت چه شرایطی بحران به نظمی خود-بازتکثیرگر تحول می‌یابد.

برای پاسخ به پرسش نخست ما باید به نقش مکانیسم‌های هماهنگی روشنی ببخشیم. آنها از یک سو میانجی‌گرانی میان **نهادهای اساسی** (شامل قدرت سیاسی/ایدئولوژیک، و شکل مالکیت) و روندهای اقتصادی (قاعده‌ی رفتاری بازیگران و وضعیت معمول اقتصادی) در سوئی دیگر هستند. برای مثال، در یک نظام کلاسیک سوسیالیستی، نهادهای اساسی (۱) انحصار قدرت توسط حزب کمونیست است؛ و (۲) اشکال مالکیت دولتی و شبه-دولتی غالب هستند. هماهنگی دستوری (آمرانه) نوع غالب هماهنگی‌ست که میان نهادهای اساسی و کارایی اقتصادی میانجی‌گری می‌کند، نظیر اقتصاد سبک شوروی، که با انضباط شل بودجه (soft budget constraints) و اقتصاد کمبودها (shortages) مواجه بود. بحران زمانی رخ می‌دهد که هماهنگی دستوری (آمرانه) از میانجی‌گری میان نهادهای اساسی و کارایی اقتصادی بازمی‌ماند. همه‌ی اصلاحات نهادی و اقتصادی برای تقلیل نقش هماهنگی آمرانه و افزایش نقش هماهنگی بازار برای تشویق بهره‌وری و رشد، نمودی از بحران است.

بحران زمانی به یک نظم تحول می‌یابد که هیچ کدام از انواع هماهنگی، یعنی هماهنگی بازار، آمرانه و تعاونی، نمی‌توانند بر دیگر شیوه‌ها غلبه یابند. به عبارتی دیگر، زمانی که هماهنگی آمرانه نمی‌تواند کل نظام را هماهنگ کند و توسط نقش تکمیل‌کننده‌ی هماهنگی بازار و تعاونی حمایت نمی‌شود، دوران نظم بحرانی شکل می‌گیرد، که در آن هیچ یک از مکانیسم‌های هماهنگی نمی‌توانند نقش انتظام‌بخش خود را بازی کنند. این را می‌توان **ازهم‌گسیختگی** (disarticulation) میان اشکال مختلف هماهنگی نام گذارد. نوع تخصیص (allocation) و هماهنگی تحت یک نظم بحرانی چیست؟

نظم بحرانی "آناارشی نظم‌یافته"‌ای است که شیوه‌ی مشخصی از ادغام اجتماعی با میانجی زور و اجبار را توصیف می‌کند. من آن را "هماهنگی ویرانگر" نامیده‌ام زیرا با توسل به وسایل مخرب است که حقوق افراد و گروه‌ها را بدون توجه به حقوق **قانونی**

آنها تعیین می‌کند. به همین روال، تصاحب منابع توسط رژیم **مصادره‌گر** صورت می‌گیرد که در آن حقوق مالکیتی به شکلی واضح تعریف یا تخصیص نشده‌اند. هماهنگی ویرانگر مشوق غارت دولتی و سودآوری از مجراهای غیربازاری است.

اشاره به "انهدام" با رجوع به **قانون روم** نیز قابل توجیه است. حقوق مالکیتی در قانون روم سه عنصر را شامل می‌شود: حق استفاده یا واگذاری (*usus*)، حق بهره‌برداری از ثمره (*fructus*) و حق انتضاء (*abusus*). این آخری در رابطه با حق فروش، بخشش یا انهدام دارایی است. این را می‌توان از حق استفاده (*usus*)، حق واگذاری متمایز کرد که واگذاری برای استفاده از دارایی را دربرمی‌گیرد، و حق بهره‌برداری از ثمره (*fructus*)، که در رابطه با انتفاع از محصول دارایی است. در حالی که حق استفاده یا بهره‌برداری مالکیت (*usus/fructus*) را می‌توان اجاره داد، حق انتضاء (*abusus*) را به جز با فروش، بخشش یا انهدام نمی‌توان منتقل کرد. حق انتضاء (*abusus*)، یا حق انهدام، مرزهای نهایی مالکیت است (Vahabi, 2004). توانایی انهدام، حق مالکیت را عملاً مشروط و مقید می‌کند.

به همین ترتیب، اگر فرضاً تصمیم مرگ و زندگی ما به خدا تعلق دارد، خودکشی، گناه است. در همین راستا، فقط دولت است که حق اعمال حکم اعدام را به‌عنوان قدرت حاکمیتی دارد. اگر قوانین مرسوم یا مذهبی مالکیت زنان را به مردان می‌دهد، پس قتل زنان توسط مردان هیچ مجازاتی در پی ندارد.^۷

وقتی بردگان آفریقایی در قرون هجده و نوزده به اروپا آورده شدند، اسیران به بردگان خانگی (*chattel slaves*) یا "کالا" متحول شدند. به عنوان کالا باید "انسان‌زدایی" یا "حیوانی" می‌شدند (Brown, 2009, p. 1232). بنا بر نظر پترسون (Patterson, 1985) این بردگان از لحاظ قانونی و "اجتماعی مرده" بودند. در حین این که تاریخ‌دانان دریاره "مرگ اجتماعی" متفق‌القول نیستند، تحمیل مرگ حقوقی بر آنها یک واقعیت است: آنها حداقل به طور موقت "مردگان زنده" بودند که در دنیای کالاها ادغام شده بودند (Yazdani, 2021, p. 492). تحول برده از اسیر یا مالکیت ارباب به یک کالا، که می‌تواند

^۷ قتل ناموسی زنان توسط پدر یا شوهر به‌خاطر "زنا" در جمهوری اسلامی ایران نمونه‌ی برجسته‌ای است. موارد متعدّداند. روزنامه‌ی نیویورک تایمز (۷ ژوئن ۲۰۲۰) در گزارشی از سر بردن یک دختر ۱۴ ساله توسط پدرش با داس کشاورزی جهت پرهیز از بی‌حرمتی خانوادگی خبر داد. بنا بر همین گزارش: «بنا بر گزارش یک مرکز تحقیقاتی مرتبط با نیروهای نظامی ایران نزدیک ۳۰ درصد قتل‌های سال ۲۰۱۹ در ایران قتل‌های ناموسی زنان و دختران بوده است. تعداد قتل‌ها دانسته نیست چون ایران آمار جنایی را به شکلی عمومی منتشر نمی‌کند» (Fassihi, June 7, 2020). ملهم از شریعت شیعه، در قوانین جزایی جمهوری اسلامی ایران اگر پدران و شوهران، زنان و دختران خود را به‌خاطر زنا یا بی‌حرمتی به خانواده به قتل برسانند، مشمول "قوانین قصاص" نمی‌شوند. از آنجا که "قتل زنان" توسط صاحبان عملی زنان (یعنی پدران و شوهران) به عنوان عملی جنایی محسوب نمی‌شود، این امر رو به رشد است. یک نمونه‌ی خیلی اخیر سر بردن همسر ۱۷ ساله‌ای بود که شوهرش با لی‌خندی بر لب، سر بریده‌ی او را در خیابان‌های مرکز استانی در شهر اهواز، در ۲۲ فوریه ۲۰۲۲ جولان داد. برای او حق مذهبی‌اش بود که این کار را انجام دهد، و از این طریق از "شرف" خانوادگی‌اش حفاظت کند (رجوع کنید به Salem & Mostaghim, CNN, February 9, 2022).

مال کسی باشد که او را می‌خرد، مستلزم انهدام قانونی بود. از این پس حق انقضاء (*abusus*) بر کالا به معنی فروش، بخشش یا انهدام برده‌ی خانگی بود. به این معنا، هماهنگی ویرانگر به شکلی از هماهنگی مربوط است که تصاحب منابع به کنترل ابزار زور و اجبار وابسته است.

در هماهنگی ویرانگر، درهم‌شکستگی دولت در کنار درهم‌شکستگی بازار وجود دارد و هیچکدام نمی‌توانند بر کاستی دیگری فایق آیند. گرچه ممکن است نهادهای رسمی و قانونی بر مسند امور و اقدامات تنظیماتی باشند، عدم موفقیت جریان سوم (دولت یا دادگاه) بر اعمال اراده‌ی خویش، به جابجایی مرکز قدرت حاکمیتی به نهادهای *فرا-قانونی*، و یا به حل خصوصی اختلافات می‌انجامد. در نتیجه، یکی دیگر از ویژگی‌های هماهنگی ویرانگر وجود *نهادهای موازی* یا ترکیب نظم‌های قانونی و فراقانونی است.

برای جمع‌بندی از خصلت‌های عمومی هماهنگی ویرانگر می‌توان گفت که این نوع هماهنگی بر این پایه‌ها استوار است:

۱. تصاحب مصادره‌گرانه، غارت دولتی، و سودآوری از مجراهای غیربازاری.
 ۲. ادغام اجتماعی از طریق زور و اجبار.
 ۳. امتزاج حاکمیت و مالکیت.
 ۴. عدم موفقیت جریان سوم و حقوق مالکیتی نامتعین.
 ۵. نهادهای موازی که نهادهای قانونی و فراقانونی را ترکیب می‌کنند.
- غلبه و تسلط هماهنگی ویرانگر به دو پیش‌شرط وابستگی دارد:
۱. عدم موفقیت سه شیوه‌ی هماهنگی بازار، آمرانه و تعاونی در میانجی‌گری میان نهادهای اساسی و روندهای اقتصادی.
 ۲. ازهم‌گسیختگی میان شیوه‌های هماهنگی متفاوت.
- چندین مثال در سطوح خرد، میانه و کلان اقتصادی در فصل‌های ۲ و ۳ ارائه خواهد شد تا منطق هماهنگی ویرانگر به عنوان یک گونه‌ی ایده‌آل-نوعی نشان داده شود.
- روابط میان چهار شیوه‌ی هماهنگی تحت سرمایه‌داری سیاسی اسلامی در فصل‌های ۶ و ۷ واکاوی خواهد شد. آنجا نشان خواهیم داد که هلدینگ‌های عظیم متعلق به *انفال*، سپاه و بسیج عمدتاً از طریق هماهنگی ویرانگر هماهنگ شده‌اند، در حالی که سهم هماهنگی آمرانه، تعاونی و بازار در چهار دهه‌ی گذشته کاهش یافته است.

این کتاب تک-پژوهشی علمی در حوزهی اقتصاد است که رویکردی چند-رشته‌ای را پیگیری می‌کند. مضمون آن در مرزهای میان اقتصاد، علوم سیاسی، مطالعات اسلامی، قانون و تاریخ قرار دارد. این اثر در خدمت حوزهی اقتصاد سیاسی و تحلیل تطبیقی نظام‌های اقتصادی‌ست.

روش تحقیقی در این کتاب هم تاریخی‌ست و هم تطبیقی. من در ارائه‌ی چارچوب تئوریک خود روایت‌های تحلیلی را دنبال کرده‌ام. هرچند، استفاده از تئوری بازی (game theory) در مفهوم‌سازی هماهنگی ویرانگر به فصل ۳ محدود شده تا دسترسی خواننده به پیام اصلی کتاب با دشواری‌های فنی مواجه نشود. خوانندگانی که با مفاهیم اصلی تئوری بازی ناآشنا نیستند نیز می‌توانند روال مباحثات فصل ۳ را دنبال کنند چرا که نتایج به تفصیل ارائه شده‌اند.

فزون بر این، باید اضافه کنم که یافته‌های من درباره‌ی *انفال* بر اساس بررسی گسترده‌ای از منابع دسته اول فقه شیعه و سنی و به زبان‌های فارسی و عربی قرار دارد، و بر تحقیق درباره‌ی شرح مذاکرات قانون اساسی و دیگر متون قانونی و حقوقی جمهوری اسلامی ایران استوار است.

به شکلی مشابه، مطالعه‌ی من در مورد اقتصاد معاصر ایران بر مبنای انبوهی از اسناد رسمی دسته اول، ادبیات و داده‌های اقتصادی، جرائد روزانه و برنامه‌های رادیویی به فارسی در داخل و خارج از ایران مستندسازی شده است. کوشیده‌ام تا با استفاده از ارقام ترکیبی بر وزن نسبی حوزه‌های مختلف اقتصادی، فرم‌های مالکیت، مکانیسم‌های هماهنگی، شکل‌گیری سرمایه‌ی ثابت، و فرار سرمایه‌ی روشنی بخشم. گرچه ارزیابی دقیق از روندهای مختلف اقتصادی مستلزم داده‌های حوزه‌ای و انباشتی است که من دسترسی محدودی به آن‌ها داشتم، کتاب حاضر نگاهی کلی از مهم‌ترین روندهای اقتصادی را در ایران معاصر ارائه می‌کند.

این کتاب خوانشی اصیل و کاملاً تازه از اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی ایران به‌دست می‌دهد، و باید همچون قدم‌های نخستینی برای تحقیق دقیق آتی درباره‌ی موضوعات معرفی شده در این اثر، در نظر گرفته شود.

۱-۷ پیش‌زمینه‌ی کتاب حاضر

این کتاب آثار سه‌گانه‌ای را تکمیل می‌کند که در سال ۲۰۰۴ با کتابم درباره‌ی *اقتصاد سیاسی قدرت ویرانگر* (*Political Economy of Destructive Power*) آغاز شد و سپس با *اقتصاد سیاسی غارت* (*Political Economy of Predation*) در سال ۲۰۱۵ ادامه یافت. بدون چارچوب کلی نظری درباره‌ی *ویرانگری* و *غارت*، بررسی سرمایه‌داری سیاسی شیعه در دوران پساانقلاب ایران غیرممکن می‌بود.

من از ناهنجاری واژه‌هایی که برای توصیف اقتصاد سیاسی ایران و خاورمیانه استفاده می‌کنم، آگاه هستم. این منطقه مرکز بحران نظم جهانی از زمان گذار از جنگ سرد به دوران پساجنگ سرد بوده است. واژه‌هایی چون "ویرانگری" و "غارت" فقط ناهنجار نیستند، که وحشتناک‌اند؛ اما این واژه‌ها منعکس‌کننده واقعیات پیچیده‌ای است آکنده از جنگ‌وری درونی و بیرونی دولت‌ها، اشغال نظامی چندین کشور توسط ایالات متحده آمریکا و متحدانش، تقابل‌های نظامی، تنش‌های سیاسی، تروریسم بین‌المللی، اسلام سیاسی، طالبان، القاعده، بوکوحرام، و داعش. این تصویر فقط یک سوی چهره‌ی دوگانه‌ی منطقه است. سوی دیگر ظهور جنبش‌های اجتماعی و انقلابات توده‌ای در ایران و کشورهای عربی‌ست که آرزوی دنیای تازه و بهتری دارند. آینده غیرقابل پیشبینی و نامعلوم است، اما اکنون اطمینان داریم که اقتصاد سیاسی منطقه را نمی‌توان با چشم‌پوشی از تعارض، ویرانی و غارت نوشت. این حوزه‌ی مطالعاتی لازم است که هم آفرینش و تخریب ثروت، و هم فعالیت‌های تولیدی و تصاحبی/مصادراتی را مد نظر داشته باشد.

من پیش‌تر از این ادغام هر دو گونه‌ی تلاش‌های خلاقانه (تولیدی) و تخریبی/ویرانگرانه را در چارچوب نظری اقتصاد سیاسی خود در سال ۲۰۰۴ ارائه کرده‌ام. در ادامه کوشیدم دریابم که چگونه فعالیت تخریبی یا تعارضی می‌تواند به یک نهاد، یا نظامی خود-بازتکثیرگر و پایدار تحول پیدا کند. اقتصاد-سیاسی غارت ترکیب فعالیت‌های آفرینش ثروت و تخریب ثروت در اقتصاد است. این مسیر بررسی مرا به اینجا کشاند که میان *ارزش یغمایی* (booty value) دارایی، آن طور که به نظر دولت می‌آید، و *ارزش اقتصادی* دارایی در بازار یا هر شکلی از مبادله‌ی داوطلبانه، در تمایزی تضادمند، تفکیک قائل شوم. به این ترتیب، مرزهای دولت غارتگر را می‌توان با تفکیک قائل شدن میان دارایی‌ها بر مبنای ارزش یغمایی آنها تعریف کرد. دولت‌های غارتگر *فرگیر* و *انحصاری* نیز بر پایه‌ی استراتژی‌هایی مطرح شده‌اند که برای گسترش محدوده‌های خود برمی‌گزینند.

من در کتاب حاضر از نتایج آثار پیشین خود درباره‌ی تخریب، هماهنگی ویرانگر و غارت وام گرفته‌ام تا دریابم که چگونه اسلام سیاسی شیعه در بستر نظم بحرانی در ایران معاصر ظهور کرد. به این معنا، کتاب حاضر حلقه‌ای را کامل می‌کند که با آثار قبلی درباره‌ی ویرانگری و غارت آغاز شده بود. خواننده‌ی ژرف‌نگر می‌تواند با رجوع به کتاب‌های پیشین، به شناخت از برخی مفاهیمی دست یابد که فقط به اختصار در کتاب حاضر تعریف شده‌اند.

- Abrahamian, E. (1993). *Khomeinism*. University of California Press.
- Abrahamian, E. (2009, Spring). Why the Islamic Republic Has Survived. *Middle East Report*, 250, 10-16.
- Ahmadov, A. (2014). Oil, Democracy, and Context a Meta-Analysis. *Comparative Political Studies*, 47(9), 1238-1267.
- Amable, B. (2003). *The Diversity of Modern Capitalism*. Oxford University Press.
- Aslaksen, S. (2010). Oil and Democracy: More than a Cross-Country Correlation? *Journal of Peace Research*, 47(4), 421-431.
- Behdad, S. (1989). Property Rights in Contemporary Islamic Economic Thought: A Critical Perspective. *Review of Social Economy*, 47(2), 185-211.
- Behdad, S. (1994). A Disputed Utopia: Islamic Economics in Revolutionary Iran. *Comparative Studies in Society and History*, 36(4), 775-813.
- Behdad, S. (1995). The Post-Revolutionary Economic Crisis. In S. Rahnema & S. Behdad (Eds.), *Iran after the Revolution: Crisis of an Islamic State*, (pp. 97-128). London and New York.
- Behdad, S. (2006), Islam, Revivalism, and Public Policy, In S. Behdad & F. Nomani (Eds.), *Islam and the Everyday World: Public Policy Dilemmas* (pp. 1-37), Routledge.
- Behdad, S., & Nomani, E. (2012). Women's Labour in the Islamic Republic of Iran: Losers and Survivors. *Middle Eastern Studies*, 48(5), 707-733.
- Brown, V. (2009). Social Death and Political Life in the Study of Slavery. *American Historical Review*, 114(5), 1231-1249.
- Collier, P., & Bannon, I. (2003). *Natural Resources and Violent Conflict: Options and Actions*. World Bank.
- Engels, F. (1883/1993, March 17). Speech at the Grave of Karl Marx Highgate Cemetery, London. Transcribed: by Mike Lepore. <https://www.marxists.org/archive/marx/works/1883/death/burial.htm>
- Goldberg, E., Wibbels, E., & Myukiyche, E. (2008). Lessons from Strange Cases: Democracy, Development, and the Resource Curse in the U.S. States. *Comparative Political Studies*, 41, 477-514.
- Hall, P., & Soskice, D. (2001). *Varieties of Capitalism: The Institutional Foundations of Comparative Advantage*. Oxford University Press.
- Humphreys, M. (2005). Natural Resources, Conflict and Conflict Resolution. *Journal of Conflict Resolution*, 49, 508-537.

- Jensen, N., & Wantchekon, L. (2004). Resource Wealth and Political Regimes in Africa. *Comparative Political Studies*, 37, 816-841. Keen, D. (2012). Useful Enemies When Waging Wars Is More Important than Winning Them. Yale University Press.
- Kuran, T. (2018). Islam and Economic Performance. *Journal of Economic Literature*, 56(4), 1292-1359.
- Le Billon, P. (2001). The Political Ecology of War: Natural Resources and Armed Conflicts. *Political Geography*, 20(5), 561-584.
- Madhavi, H. (1970). The Patterns and Problems of Economic Development in Rentier States: The Case of Iran, In M. Cook (Ed.), *Studies in economic history of the Middle East* (pp. 428-467). Oxford University Press.
- Maloney, S. (2015). *Iran's Political Economy since the Revolution*. Cambridge University Press.
- Nomani, F., & Behdad, S. (2006). *Class and Labor in Iran: Did the Revolution Matter?* Syracuse University Press.
- Nomani, F., & Rahnema, A. (1994). *Islamic Economic Systems*, Studies in Islamic Society. London: Zed books.
- Papaioannou, E., & Gregorios, S. (2008). Economic and Social Factors Driving the Third Wave of Democratization. *Journal of Comparative Economics*, 36, 365-387.
- Patterson, O. (1985). *Slavery and Social Death. A Comparative Study*. Harvard University Press.
- Polanyi, K. (1957/1968). *Primitive, Archaic and Modern Economies*. Doubleday.
- Pryor, F. L. (2009). The Political Economy of a Semi-Industrialized Theocratic State: The Islamic Republic of Iran. In M. Ferrero & R. Wintrobe (Eds.), *The Political Economy of Theocracy* (pp. 243-270). Palgrave Macmillan.
- Rahnema, S. 1995). Continuity and Change in Industrial Policy. In S. Rahnema & S. Behdad (Eds.), *Iran after the Revolution: Crisis of an Islamic State* (pp. 129-149). London and New York.
- Ross, M. (2009). *Oil and Democracy Revisited*. University of California-Los Angeles.
- Smith, B. (2007). *Hard Times in the Land of Plenty: Oil Politics in Iran and Indonesia*. Cornell University Press.
- Vahabi, M. (2004). *The Political Economy of Destructive Power*. Edward Elgar.

- Vahabi, M. (2015). *The Political Economy of Predation: Manhunting and the Economics of Escape*. Cambridge University Press.
- Vahabi, M. (2016, September). A Positive Theory of the Predatory State. *Public Choice*, 168(3-4), 153-175.
- Vahabi, M. (2018). The Resource Curse Literature as Seen Through the Appropriability Lens: A Critical Survey. *Public Choice*, 175(3-4), 393-428.
- Wantchekon, L. (2002). Why do Resource Dependent Countries Have Authoritarian Governments! *Journal of African Finance and Economic Development*, 2, 57-77.
- Weber, M. (1922/1978). *Economy and Society* 1, University of California Press.
- Williamson, O. (1985). *The Economic Institutions of Capitalism. Firms, Markets, Relational Contracting*. Free Press.
- Yazdani, K. (2021). 18th. Century Plantation Slavery, Capitalism and the Most Precious Colony in the World. *Vierteljahrschrift für Sozial-und Wirtschaftsgeschichte*, 108(1), 457-503.

فصل دوم

۲ نظام‌های اقتصادی، شیوه‌های تولید، و هماهنگی

۲-۱ مقدمه

این فصل درباره‌ی نظم و بحران اجتماعی از دیدگاهی اقتصادی است. تئوری متعارف اقتصادی اغلب "بحران" را شوکی تصادفی تلقی می‌کند که اقتصاد را از وضعیت متعادل خارج می‌کند. داستان اسب "تاب‌خور" فریش (Frisch, 1933)، روشی را به تصویر می‌کشد که شوکی تصادفی می‌تواند توسط مکانیسم‌های درونی جذب شود: «اگر شما با چماق ضربه‌ای بر اسب چوبی تاب‌خور بزنید، جنبش اسب از حرکت چماق خیلی متفاوت خواهد بود.» او سیکل‌های کسب‌وکاری (business) واقعی را با مفهوم‌سازی بحران هم‌چون شوکی تصادفی، تخمین زد (Klein, 2006).

با وام‌گیری از استعاره‌ی بدن انسان، شوک‌های برون‌زا (exogenous) مترادف امراض عفونی هستند. در مقابل، بحران‌های درونی مشابه امراض مزمن چون دیابت و سرطان‌اند. با کاربرد این تمایز در تحلیل از نظم اجتماعی، توصیف بحران در وهله‌ی اول مستلزم تئوری نظم اجتماعی است. تضادهای درونی نظمی اجتماعی یا سیستمی اقتصادی که به بحران منجر می‌شود چه هستند؟

پاسخ به این پرسش نیاز به تئوری نظم و بحران یکپارچه‌ای دارد. دو رویکرد عمومی برای چنین تئوری مدغم و درهم‌تنیده‌ای وجود دارد. اولی رویکردی اقتصادی است و دیگری شامل رویکردی نهادگرا به نظام اقتصادی است. مفهوم مارکس از "شیوه‌ی تولید" در قلمروی رویکرد اول قرار می‌گیرد و در عین حال، "شیوه‌ی هماهنگی" بنیاد رویکرد دوم را بنا می‌نهد. به همین جهت تشریح تیزبینانه‌ی "شیوه‌های هماهنگی" مختلف، و مساله‌ی مفصل‌بندی (articulation) یا ازهم‌گسیختگی (disarticulation) میان این شیوه‌های هماهنگی اهمیت می‌یابد.

۲-۲ تفسیرهای درون‌زای نظم و بحران اجتماعی

مفهوم نظام اقتصادی فرض می‌کند که فعالیت‌های اقتصادی تمامیت اندام‌واره‌ای را تشکیل می‌دهند که قادر به بازتولید و خودتنظیمی است. سرمایه‌داری و سوسیالیسم نماد "سیستم‌های کلانی" هستند که کارل مارکس کوشید آنها را از طریق "شیوه‌های تولید" توضیح دهد. برای مارکس، یک شیوه‌ی تولید شامل نیروهای مولده و روابط اجتماعی تولید می‌شود. نیروهای تولیدی به روابط تکنولوژیک تولید اشاره دارد که روابط اجتماعی را تعیین می‌کند. برای مثال، آسیاب دستی به فنودالیسم انجامید، و

ماشین حرارتی (بخار) به سرمایه‌داری: «انسان‌ها با دستیابی به نیروهای مولدهی تازه، شیوهی تولیدی خود را تغییر می‌دهند؛ انسان‌ها متناسب با شیوهی معیشت خود، همه‌ی روابط اجتماعی خود را تغییر می‌دهند. آسیاب دستی به شما جامعه‌ای با نجیب‌زاده‌ی فتودال عرضه می‌کند و ماشین حرارتی، جامعه‌ای با سرمایه‌دار صنعتی» (Marx, 1847/2009, p. 42).

در حالی که اولویت بخشیدن به پیشرفت تکنولوژیک در توضیح سیکل‌های اقتصادی در آثار اقتصاددانان برجسته‌ای چون آلیوس شوم‌پیتر (Aljos Schumpeter, 1939) پژواک‌های قدرتمندی داشت، بسیاری از مارکسیست‌ها آن را جبرگرایی (determinism) اقتصادی ارزیابی کردند. شارل بتلهایم (Charles Bettelheim, 1976)، از نظریه‌پردازان پیشگام "انقلاب فرهنگی" مائوئیستی، یکی از آنها بود. او بر اولویت "روابط اجتماعی" بر "نیروهای مولده" اصرار داشت و مدعی شد که تحول روسیه به سرمایه‌داری دولتی به خاطر غلبه‌ی خوانش جبرگرایانه اقتصادی از مارکس بود. بتلهایم بعضاً مارکس را متهم به این جبرگرایی اقتصادی کرد، ولی به‌ویژه صعود گفتمان غالب جبرگرایی اقتصادی میان سوسیالیست‌ها را در نوشته‌های کارل کائوتسکی و دیگر رهبران انترناسیونال دوم (۱۹۲۰-۱۸۸۰) ردیابی کرد. توصیف لنین از کمونیسم در روسیه چون ترکیبی از "قدرت شوراها و برق‌رسانی کامل کشور در دهه‌ی ۱۹۲۰" (Lenin, 1920/1976, pp. 15-16)، در راستای تأکید مارکس بر "نیروهای مولده" قرار داشت.

بتلهایم در تأکیدش بر "روابط اجتماعی تولید" در دهه‌ی ۱۹۷۰، تنها نبود. در واقع، یانوش کورنای (Janos Kornai, 1971a, 1971b) غیرمارکسیست و طرفدار رویکردی سیستمیک، انتقاد مشابهی را تدوین کرد. او هنوز از رویکرد نهادگرایی که در *اقتصادیات کمبود (Economics of Shortage)* - در ۱۹۸۰ تبیین کرد، حمایت نمی‌کرد اما به سیستم اقتصادی اعتقاد داشت و این که "روند مادی" باید از "روند کنترل" تفکیک شود (Kornai, 1971a, 1971b).

کورنای به مدل چندشاخه‌ای ورودی/خروجی (input/output) لیونتیف (Leontief) رجوع کرد. در عین حال که این مدل، ساختار مادی اقتصاد یا روابط تولیدی-فنی میان تولید و مصرف را دربرمی‌گرفت، تمرکز تئوری سیستم‌های اقتصادی باید بر روش کنترل روندهای مادی، نوع اطلاعاتی که در خدمت این انگیزه است، ویژگی‌های روندهای تصمیم‌گیری در سازمان‌های اقتصادی، و در مجموع عملکرد ساختار تصمیم-اطلاعات-انگیزه، قرار داشته باشد. مدل لیونتیف "بدن" اقتصاد را توصیف می‌کرد، در حالی که تئوری سیستم‌های اقتصادی بر "جان"، "مغز" و "سیستم

اعصاب"^۱ متمرکز بود. این در وهله‌ی اول شامل «سازمان‌ها و نهادهایی می‌شود که در درون سیستم در کنار واحدهای ابتدایی تولید و مصرف، یعنی شرکت و خانوار، عمل می‌کنند» (Kornai, 1971b, pp. 302-303). نهادها و سازمان‌ها "جان" سیستم‌های اقتصادی هستند. برای کورنای "سیستم اقتصادی" "روند کنترل" را دربرمی‌گرفت، در حالی که شیوه‌ی تولید مارکس بر "روند مادی" متمرکز بود.

در حالی که مشاهدات تاریخی بتل‌هایم در مورد تکامل سرمایه‌داری از تروی در مورد این که انقلاب به اصطلاح صنعتی نتیجه‌ی مجموعه‌ای از عوامل نهادی موثر در "روابط اجتماعی تولید" است پشتیبانی می‌کرد، او هیچگاه درک مارکسیستی از تاریخ را طوری بازسازی نکرد که اولویت "روابط اجتماعی تولید" بتواند در یک تئوری آلترناتیو "انقلاب اجتماعی" گنجانده شود.

برای مارکس، منبع درون‌زای انقلاب اجتماعی از رشد دائمی نیروهای تولیدی مشتق می‌شود که همه‌ی موانع از جمله روابط اجتماعی "منسوخ" را کنار می‌زنند که از منبعی برای افزونی رشد نیروهای مولده، به مانعی مقابل آن تبدیل شده‌اند. تئوری بحران اجتماعی مارکس این‌چنین با فصاحت توصیف می‌شود:

در مرحله‌ی مشخصی از تکامل، نیروهای مادی تولیدی با روابط اجتماعی موجود در تعارض قرار می‌گیرند، یا - و این صرفاً همان چیز را به زبانی حقوقی بیان می‌کند: - با روابط مالکیتی که تاکنون در آن چارچوب عمل می‌کردند. این روابط، از فرم‌های پیشرفت نیروهای تولیدی به قیدوبند آنها تبدیل می‌شوند. پس از این است که دوران انقلابات اجتماعی آغاز می‌شود. دیر یا زود، تغییرات در بنیان اقتصادی به تحول کامل روبنای بزرگ می‌انجامد (Marx, 1859/1977, p. 11).

برای مارکس بحران اجتماعی ریشه در رشد اقتصادی نیروهای تولیدی دارد، و زمانی که این نیروها توسط روابط اجتماعی تولید موجود بازداشته شوند، "دوران انقلاب اجتماعی" آغاز می‌شود که طی آن این تضاد خود را در روبنا منعکس می‌کند و به مبارزات طبقاتی برای تحول روابط مالکیتی و قدرت سیاسی می‌انجامد. به عبارتی دیگر:

تمامیت این روابط اجتماعی تولید، ساختار اقتصادی جامعه و بنیان واقعی آن را بنا می‌کند که بر اساس آن، روبنای حقوقی و سیاسی برمی‌خیزد، و اشکال مشخص آگاهی اجتماعی متناسب با آن منطبق می‌شود. شیوه‌ی تولید زندگی مادی - که پایه‌ی اقتصادی یک جامعه را فراهم می‌آورد - روند عمومی زندگی اجتماعی، سیاسی، و روشنفکری را مشروط می‌کند. این آگاهی انسان‌ها نیست که موجودیت‌شان را تعیین می‌کند، بلکه این

^۱ این تنها جایی نیست که کورنای اقتصاد را با بیولوژی مقایسه می‌کند. کورنای (1983) شباهت‌های میان اقتصاد و علوم پزشکی را مورد پژوهش قرار می‌دهد.

موجودیت اجتماعی آنهاست که آگاهی‌شان را تعیین می‌کند (Marx, 1859/1977, p. 11).

این رویکرد با عنوان درک ماتریالیستی از تاریخ شناخته می‌شود. بدین ترتیب، یک نظام اقتصادی در وهله‌ی نخست با عوامل و فاکتورهای اقتصادی در حوزه‌ی تولیدی توصیف می‌شود، و این "بنیانی واقعی" را شکل می‌دهد که همه‌ی نهادهای "روبنایی" (حقوقی، سیاسی، و ایدئولوژیک) به آن وابسته است. نیروی محرکه‌ی همه‌ی تغییرات اصلی در نهادها، چون رژیم سیاسی، روابط مالکیتی، و ایدئولوژی، در شیوه‌ی تولید جستجو می‌شود.

رویکردی نهادگرا در توصیف نظام‌های اقتصادی، با اولویت بخشیدن به نهادها، مسیر علت/معلولی را وارونه می‌کند. دو سطح از نهادها وجود دارند: اولین سطح، معرف نهادهای بنیادین است و قوانین مسلط بر ساختار ایدئولوژیک/سیاسی و فرم‌های غالب مالکیت را توصیف می‌کند. تأثیر این نهادها بر روندهای اقتصادی توسط نهادهای ثانوی **میانجی‌گری** می‌شود، که من آن را "شیوه‌های هماهنگی" نامیده‌ام. شیوه‌های هماهنگی حاصل عوامل اقتصادی، سیاسی و حقوقی هستند. مفهوم "شیوه هماهنگی" نقش نهادهای **میانجی‌گر** میان روندهای **اقتصادی و فرا-اقتصادی** را مشخص می‌کنند. برای همین است که این فصل به شیوه‌های هماهنگی و نظام‌های اقتصادی تخصیص یافته است.

شیوه‌ی هماهنگی الگوی مشخصی از **ادغام اجتماعی** را از طریق مبادله، عمل متقابل (مبادله‌ی هدایا)، بازتوزیع، یا زور توصیف می‌کند، و این به نوبه خود تعیین می‌کند که چگونه ثروت و حقوق توسط افراد مختلف و عوامل جمعی، و با اعمالی **هم‌آورانه** (cooperative) یا **خصمانه** (ستیزه‌جویانه)، **تصاحب** می‌شوند. این الگو توضیح می‌دهد که چگونه منابع **مادی و غیرمادی** و فعالیت‌های انسانی هماهنگ می‌شوند، و چگونه حق عمل تخصیص می‌یابد تا نوع مشخصی از (باز)توزیع درآمد و ثروت‌ها به دست آید. این الگو هم‌چنین اولویت‌هایی را که به برخی افراد و گروه‌های اجتماعی خاص برای دستیابی به برخی حقوق برای عمل داده می‌شود، برجسته می‌کند. پدیدار شدن نظم اجتماعی، روند تنازع، سازش و تعامل میان افراد و گروه‌های اجتماعی را دربرمی‌گیرد که منافع متفاوت یا متضادی دارند. این واقعیت که این منافع از سوی افراد یا عامل‌های جمعی، به شکلی متناقض و یا حتی متضاد "درک" می‌شوند، از تنش‌ها و تضادهای عینی که ممکن است به خاطر بار سود و زیانی که برای هر کدام‌شان در گزینش راه عملی آلترناتیو برخاسته، مهم‌تر است. این امر، اهمیت فعالیت‌های خصمانه یا ویرانگر را در شکل دادن و تغییر یک شیوه‌ی هماهنگی تشریح می‌کند.

تمرکز "شیوه‌ی هماهنگی" بر تولید نیست، بلکه بر (باز) توزیع و مبادله است.^۲ شیوه‌ی هماهنگی درباره‌ی مکانیسم تصاحب است که فعالیت غارتگرانه و تصاحب ثروت کسانی که آن را تولید کرده‌اند را نیز دربرمی‌گیرد (Vahabi, 2015a, 2015b). این اولین تمایز میان "شیوه‌ی هماهنگی" و "شیوه‌ی تولید" است.

اما دو تمایز اصلی دیگر نیز هست. فعالیت تصاحب‌گرانه لزوماً مولد نیست، بلکه ممکن است فعالیت جنگاورانه یا غاصبانه باشد. این نه فقط فعالیت خلاق/تولیدی، که فعالیت ویرانگر/ستیزه‌جویانه‌ی تصاحب ثروت و حقوق را نیز تعیین می‌کند.^۳ (Vahabi, 2004). این قدرت چانه‌زنی و ستیزه‌جویانه‌ی افراد و بازیگران جمعی است که سهم آنها را در (باز) توزیع تعیین می‌کند.

سراخر، شیوه‌ی هماهنگی توسط ترتیبات نهادی، به‌ویژه قوانین و ساختارهای سیاسی و حقوقی تعیین می‌شود. به این معنا، جبرگرایی اقتصادی مارکس میان "پایه و روبنا"، وارونه شده، چون که این روبنا یا قوانین سیاسی و حقوقی است که می‌تواند الگوهای تصاحب‌گری را تعیین کند. مفهوم "شیوه‌ی هماهنگی"، روشی را که اقتصاد در جامعه حک شده (embedded)، ترسیم می‌کند. تحلیلی که بر مبنای شیوه‌های هماهنگی رایج قرار داشته باشد، می‌تواند بر انتظام مشخص نهادها روشنی بخشد که به‌واسطه‌ی آنها، فعالیت‌های انسانی در اقتصادی مشخص هماهنگ شده است.

در رویکردی نهادگرا، سیستم اقتصادی با "شیوه‌ی تولید" تعریف نمی‌شود؛ نظام اقتصادی حاوی نهادهای بنیادین، شیوه‌های هماهنگی، قاعده‌ی رفتاری عاملان اقتصادی، و وضعیت معمول ساختار اقتصادی است. به همین ترتیب، بحران‌ها را نمی‌توان درون‌زاگرانه و با عوامل خالص اقتصادی توضیح داد. این بحران‌ها از شکست نقش میانجی‌گرانه‌ی مکانیسم‌های هماهنگی ناشی می‌شود، و ممکن است ریشه در عوامل اقتصادی یا غیراقتصادی داشته باشند. از دیدگاهی نهادگرا، مفصل‌بندی یا ازهم‌گسیختگی^۴ میان شیوه‌های مختلف هماهنگی، توصیفی درون‌زا از بحران به‌دست می‌دهد.

^۲ کامنز (Commons, 1970) آنها را فرم‌های مختلف تراکنش (transaction) خصلت‌بندی کرد. در این فصل، گونه‌شناسی انواع مختلف تراکنش‌های وی بررسی خواهد شد.

^۳ مثال اخیر درباره‌ی قدرت ویرانگر توسط سی نیوز (C News) در ۲۸ ژوئیه ۲۰۲۱ گزارش شد: سرمایه‌گذاری، پس از آن که مشتری حسابش را پرداخت نکرد، با بولدور ۳۰ آپارتمان تازه را در شهر بلومبرگ آلمان خراب کرد.

^۴ مسائل "مفصل‌بندی و ازهم‌گسیختگی" (articulation Vs. disarticulation) در این فصل و در بخش هفتم فصل ۳ بررسی خواهد شد.

۲-۳ دو سطح در تعریف نظام‌های اقتصادی

من در فصل پیشین تفاوت‌های اصلی میان دو تئوری فراگیر ظاهراً متضاد در مورد نظم و بحران اجتماعی را تشریح کردم. آیا امکان آشتی میان این دو وجود دارد؟

یانوش کورنای دست رد بر هرگونه مصالحه و تلفیقی زد. او برای سیاست هم‌چون روبنا، و نه اقتصاد، جایگاه رفیعی قائل شد: «در عین حال که فعل‌وانفعال میان قدرت سیاسی، مالکیت و شیوه‌های هماهنگی در حرکت‌های متقابل میان سوسیالیسم و سرمایه‌داری همه از اهمیت فراوانی برخوردار است، **بعد سیاسی نقش درجه اولی بازی می‌کند.**» (2000a, 2000b, p. 33) تاکید اضافه شده). جدول ۱-۲ رویکرد نهادگرایی کورنای را در مورد دو "سیستم کلان"، یعنی سرمایه‌داری و سوسیالیستی نشان می‌دهد. در این جدول هر دو سیستم بر اساس پنج معیار مقایسه شده‌اند. میان این معیارها، بر مبنای نقش‌های نسبی آنها در زنجیره‌ی سببی، روابط علی متسلسل و مرتبطی وجود دارد. نخستین ردیف علت اولیه است، و دومی را تعیین می‌کند، و غیره.

جدول ۱-۲: مدل‌های کورنای از نظام‌های سرمایه‌داری و سوسیالیستی

شیوه	نظام سرمایه‌داری	نظام سوسیالیستی
۱ دولت/ایدئولوژی	قدرت سیاسی دوستانه با مالکیت خصوصی و بازار	قدرت غیردوستانه حزب مارکسیست-لنینیست
۲ مالکیت	موقعیت غالب مالکیت خصوصی	موقعیت برتر مالکیت دولتی و شبه-دولتی
۳ مکانیسم هماهنگی	گسترده‌ی هماهنگی بازار	برتری هماهنگی بوروکراتیک
۴ قاعده رفتاری اقتصادی	انضباط سفت بودجه؛ واکنش قوی به قیمت‌ها	انضباط شل بودجه؛ واکنش ضعیف به قیمت‌ها؛ برنامه‌ریزی چانه‌زانه؛ رانش کُتی؛
۵ واقعیت‌های معمول اقتصادی	عدم وجود کمبودها؛ بازار مطلوب خریداران؛ بیکاری مزمن؛ نوسانات چرخه‌ای در کسب‌وکار	اقتصاد کمبودهای مزمن؛ بازار مطلوب فروشندگان؛ بیکاری بر سرکار

منبع: بر مبنای کورنای (Kornai, 2000a, 2000b, Fig. 2.1, p. 29)

در این جدول دو کمبود اصلی وجود دارد که مستلزم بررسی موشکافانه‌ای است. اول، آیا هیچ شباهتی میان این دو سیستم کلان وجود دارد؟ کورنای هیچ‌گاه به این نکته پرداخت، گرچه در رابطه با سنجش اهمیت "تحول" یک سیستم به نظامی دیگر، پرسشی اساسی است. در نگاهی دقیق‌تر روشن می‌شود که هر دو در روابط بازار-کالا و درآمد-مزد در حوزه‌ی **تولید**، شریکند. اگر تحلیل تطبیقی اقتصادی بر **تولید** متمرکز شده بود، تقابل رادیکالی مشهود نبود. اما تحلیل تطبیقی کورنای می‌توانست واگرایی‌های مهمی

میان این دو سیستم کلان‌شناسایی کند چرا که بر حوزه‌ی **توزیع** متمرکز بود.^۵ به عبارت دیگر، نظام‌های اقتصادی می‌توانند در دو سطح با یکدیگر مقایسه شوند: **تصاحبی** یا **تولیدی**.

دومین معضل دربارهی فرض کورنای در مورد اولویت سیاست بر اقتصاد است. قابل توجه است که کورنای معیار و محک اولیه را گرایش مثبت قدرت سیاسی نسبت به مالکیت خصوصی و بازارها برمی‌شمارد. چنین رژیم سیاسی لزوماً نظامی دموکراتیک نیست؛ رژیم مستبدانه‌ای چون نظام محمد رضا شاه پهلوی در ایران نیز تا جایی که با سرمایه‌داری رویه‌ای دوستانه در پیش گیرد، می‌تواند مشوق مالکیت خصوصی و نهادهای بازار باشد.

اما آیا یک نظام سرمایه‌داری نمی‌تواند با وجود موضع غیردوستانه در قبال مالکیت خصوصی و بازارها، توسعه و تکامل یابد؟ در حالی که نورت و همکارانش (North, et al., 2009) نقش بازدارنده‌ی دولتی متخاصم با مالکیت خصوصی را در نطفه‌بندی سرمایه‌داری برجسته کردند، آنها این را رد نکردند که این تکامل خودجوش سرمایه‌داری می‌تواند به تدریج ساختار دولت را از طریق چانه‌زنی میان نخبگان سیاسی و اقتصادی بر سر تسهیم رانت‌ها، تغییر دهد. رانت‌های اقتصادی می‌تواند پایه‌ای برای محدود کردن خشونت باشد و به "جامعه با دسترسی باز" یاری رساند. از این روی، واضح نیست که چرا دولت، و نه اقتصاد، باید علت اولیه‌ی عروج سرمایه‌داری باشد.

در حالی که نظر کورنای در مورد اولویت سیاست در سرمایه‌داری قابل بحث است، در مورد سیستم سوسیالیستی کاملاً موجه است. کورنای (1993, p. 364) در حین آن که در توضیح منشاء انقلابات سوسیالیستی، فرضیه‌ی تکامل اجتماعی مارکسیستی را رد می‌کند، به نحو قانع‌کننده‌ای مطرح می‌کند که آنها در نتیجه‌ی جنگ‌ها، به‌ویژه جنگ‌های جهانی اول و دوم رخ دادند. صعود حزب کمونیست به قدرت در بستر بی‌ثباتی سیاسی و خلاء قدرت صورت گرفت نه در کشورهای بالغ سرمایه‌داری. توضیح و تفسیر بنیادین سیستم کلاسیک سوسیالیستی، در فهم ساختار سیاسی مشهود می‌گردد. نقطه‌ی آغاز قدرت تفکیک‌ناپذیر حزب کمونیست، درهم‌تنیدگی حزب و دولت، و سرکوب همه‌ی نیروهایی است که از سیاست‌های حزبی منحرف شدند یا با آن مقابله کردند.

چرا رویه‌ی کورنای دربارهی اولویت سیاست در مورد سوسیالیسم کاربرد دارد و در مورد سرمایه‌داری نه؟ منبع این اختلاف در نقش قدرت فرا-اقتصادی در شکل دادن به روابط اجتماعی تولید است. در حالی که سرمایه‌داری به‌مثابه نظامی **مولد** در عدم وابستگی به قدرت فرا-اقتصادی، سیستمی منحصربه‌فرد است، دیگر اشکال سیستم‌های

^۵ تحقیقات کورنای دربارهی سیستم سوسیالیستی، تا دوران مؤخر انتقال پسا-سوسیالیستی، بر پیشرفت فنی متمرکز نبود. علاقه‌ی وی به شوم‌پیتر، پس از آن که به مطالعه‌ی فقدان نوآوری در سیستم سوسیالیستی روی آورد، طی زمان افزون شد (به‌ویژه رجوع کنید به Kornai, 2010).

اقتصادی بر تبعیت شخصی وابسته‌اند و نه بر تبعیت غیرشخصی بازاربنیان. ویژگی شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری تکامل ممتد روابط بازاری-پولی غیرشخصی در بازارهای کار و سرمایه است. ویژگی مشخص سیستم سوسیالیستی نیمه-انفعالی بودن نقش پول و جایگزینی آن با توزیع بوروکراتیک منابع است (von Mises, 1946)، یا آنچه کورنای با عبارت "انضباط شل بودجه" رایج کرد (Kornai).

تنها در صورتی که سرمایه‌داری، نه در حوزه‌ی تولید، که در حوزه‌های توزیع و مبادله تعریف می‌شد بود که می‌توانست، در تقابل با اقتصاد معیشتی، چون مجموعه‌ای از فعالیت‌های سودآورانه تعریف شود (Braudel, 1977, 1983). در حالی که شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری فقط می‌توانست در اقتصادی با سیستم اعتباری و روابط مزد/درآمدی وجود داشته باشد، فعالیت‌های سودآورانه از طریق مجراهای غیربازاری هم چون غارت دولتی و استعمار یا "سرمایه‌داری یغماگر" از دوران امپراتوری روم وجود داشته است. مکس وبر (1922, 1978) با فصاحت این آخری را "سرمایه‌داری سیاسی" یا "سرمایه‌داری سیاست‌گرا" توصیف کرد. من تمایز میان سرمایه‌داری سیاسی و بازاربنیان را، با توجه به این که تبلور دو سطح متفاوت از سیستم‌های اقتصادی هستند، هم چون دو سیستم اقتصادی متفاوت در فصل ۴ نشان خواهم داد. سرمایه‌داری بازار سیستم اقتصادی را در سطح تولید آشکار می‌کند، در حالی که سرمایه‌داری سیاسی، نظام اقتصادی را در سطح تصاحب به تصویر می‌کشد. این دو گونه از سیستم‌های اقتصادی را در فصل ۴ بیشتر از یکدیگر تفکیک خواهیم کرد.

در مطالعات تطبیقی درباره‌ی نظام‌های اقتصادی، تایید و تصدیق این دو سطح از سیستم‌های اقتصادی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. جالب است که مارکس به این تفاوت میان تولید و توزیع در رابطه با عوامل نهادی، توجه کرده بود و نوشت: «تولید توسط قوانین عمومی طبیعی تعیین می‌شود، و توزیع توسط عامل‌های اجتماعی تصادفی. بنابراین ممکن است تأثیر کمابیش مثبتی بر تولید داشته باشد» (1857a, 1857b, 1971, p. 96). او "تولید" را به قوانین عمومی طبیعت نسبت داد در حالی که "توزیع" به عامل‌های اجتماعی "تصادفی" مربوط می‌شد. وی به برخی از این عوامل اتفاقی اجتماعی اشاره کرد:

وقتی تمامیت جامعه در نظر گرفته می‌شود، هنوز ظاهراً جنبه‌ی دیگری از توزیع بر تولید ارجحیت دارد و آن را تعیین می‌کند، انگاری عاملی فرا-اقتصادی است. ملتی فاتح ممکن است زمین‌ها را میان فاتحان تقسیم کند و از این طریق شیوه‌ی توزیع و مالکیت مشخصی را بر زمین تحمیل کند و بدین ترتیب، تولید را تعیین می‌کند. یا ممکن است جمعیت را به بردگان تبدیل کند و از این راه کار-بردگی را پایه‌ی تولید کند. یا طی یک انقلاب، ملتی ممکن است زمین‌های بزرگ را به بخش‌های کوچک تقسیم کند، و بدین شکل خصبیه‌ی تولید را در پس این توزیع تازه، تغییر دهد. یا فعالیت قانونگذاری

ممکن است زمینداری را در برخی خانواده‌ها دائمی کند، یا تخصیص کار را امتیازی موروئی برشمارد و بدین ترتیب آن را در نظامی کاستی تثبیت کند. در همه‌ی این موارد، و همگی در تاریخ رخ داده است، به نظر می‌آید که توزیع توسط تولید تنظیم و تعیین نمی‌شود، و برخلاف این، تولید توسط توزیع تنظیم و تعیین شده است (Marx, 1857a, 1857b/1971, pp. 100-101).

او سپس با اصرار بر نقش تعیین‌کننده‌ی تولید در تعیین فرجام و نتیجه‌ی نهایی، به رد کردن اولویت توزیع بر تولید می‌پردازد:

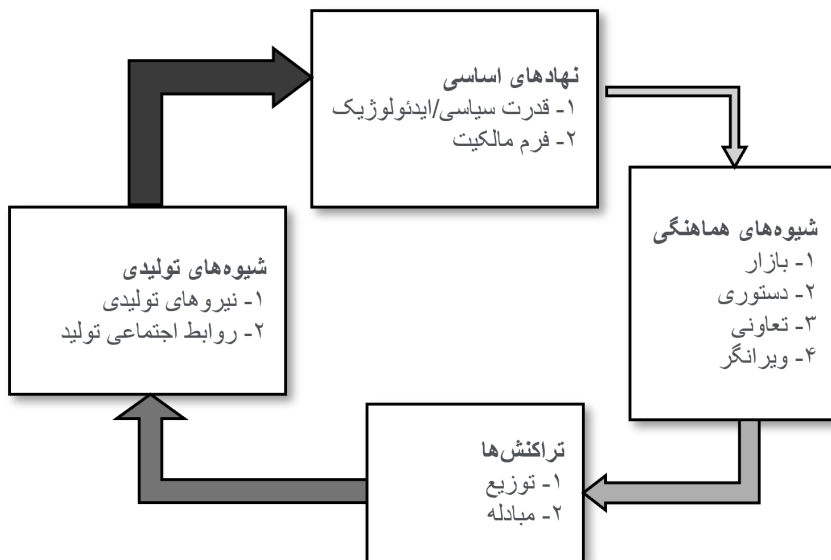
فتوحات می‌توانند به یکی از این سه نتیجه بینجامد. ملت فاتح شیوه‌ی تولید خود را بر مردم مفتوح تحمیل می‌کند (برای مثال توسط انگلیسی‌ها در ایرلند، و تا حدودی در هندوستان در قرن حاضر)؛ یا ممکن است از مداخله در شیوه‌ی تولید قدیمی احتراز کند و به باج‌گیری بسنده کند (مثال: ترک‌ها و رومی‌ها)؛ یا ممکن است فعل‌وانفعالاتی میان دو سوی صورت پذیرد، و از ترکیب‌شان نظامی جدید پدید آید (این بعضاً در فتوحات ژرمن‌ها رخ داد). در هر صورت، این شیوه‌ی تولید است - که یا متعلق به ملت فاتح یا مغلوب یا سیستم جدیدی که حاصل تلفیق هر دو سو است - که شیوه‌ی توزیع جدید را تعیین می‌کند. گرچه این آخری پیش‌شرط دوره‌ی جدید تولید به‌نظر می‌آید، به‌نوبه خود نتیجه‌ای است از تولید، نتیجه‌ای که به سادگی نه از طریق تطور تاریخی تولید به‌طور کلی، بلکه توسط شکل مشخص تاریخی تولید به‌دست آمده است (Marx, 1857a, 1857b/1971, pp. 101-102).

مارکس در ترسیم سناریوهای مختلف فراموش کرد شرایطی را در نظر گیرد که طبقات و ملت‌های متنازع هر دو هم‌زمان نابود شوند. در این مورد، نتیجه لزوماً ربطی به شیوه‌ی تولید ندارد، و به حدت و شدت جنگ مربوط است. هرچند، جالب‌ترین نمونه در عبارات بالا فتوحات ژرمن‌ها از امپراتوری روم بود که به فتودالیسم انجامید. با وجود سطح پایین‌تر پیشرفت اقتصادی ژرمن‌ها، برتری نظامی آنها بر رومی‌ها منشاء اثر متقابلی میان دو شیوه‌ی تولیدی متفاوت شد که به ترکیب و سنتز تازه‌ای انجامید. به عبارت دیگر، "فتوحات" **عاملی تعیین‌کننده در تولید** بود. اما اگر خلاف آن چه من فکر می‌کنم "فتوحات" را بشود فاکتور تولید قلمداد کرد، دیگر باید کل مفهوم "شیوه‌ی تولید" بازتعریف شود، به شکلی که دیگر قابل تقلیل به نیروهای مولده و روابط اجتماعی تولید نیست.

توصیفات مارکس نقش تعیین‌کننده‌ی تولید را تأیید نمی‌کند، بلکه نشان می‌دهد که میان تولید و توزیع **علیت متقابل یا انباشتی** (*reciprocal or cumulative causation*) وجود دارد. نهادهای سیاسی، قانونی و اقتصادی، تصاحب منابع را مشروط می‌کنند و این به‌نوبه خود تولید را تحت تأثیر قرار می‌دهد. اما تولید، به‌نوبه خود، منشاء نفوذ بر نهادهای اساسی، شیوه‌های هماهنگی، و نیز توزیع می‌شود. این حرکت دَوْرانی، علّیت

متقابل را تقویت می‌کند. تصویر ۱-۲ علّیت انباشتی میان شیوه‌های هماهنگی (اشکال تصاحب) و شیوه‌های تولید را ترسیم می‌کند.

تصویر ۱-۲ علّیت انباشتی میان شیوه‌های هماهنگی و شیوه‌های تولید



جا دارد اشاره کنیم که جدایی میان تراکنش و تولید، "تحلیلی" یا مفهومی است. در واقعیت، اینها به سادگی جداشدنی نیستند چون که ساختارهای تراکنشی از طریق ساختارهای سازمانی بر حوزه ی تولید تأثیرگذارند (Menard, et al., 2021). در حالی که رویکردهای تراکنشی و تولیدی به ترتیب بر مبادله و تکنولوژی متمرکزند، اما بر یکدیگر تأثیری دوجانبه گذارده و وابستگی متقابلی دارند. نگاره ی ۱-۲، با منزوی کردن مفهومی تصاحب و تولید، واقعیت را ساده‌انگاری می‌کند.

سراسر این مدار را می‌توان در درازمدت و بسیار درازمدت در نظر گرفت.^۶ در دراز مدت، نهادهای اساسی از طریق شیوه‌های هماهنگی بر توزیع و تولید مؤثرند. در بسیار

^۶ در اینجا اشاره به دو مقیاس زمانی در سیکل‌های اقتصادی سرمایه‌داری است؛ سیکل‌های "درازمدت" رشد و رکود اقتصادی که در چارچوب تکنولوژیک نسبتاً ثابتی رخ می‌دهند، و سیکل‌های "بسیار درازمدت" که دوره‌های طولانی‌تری هستند که با تحولات تکنولوژیک اساسی در حوزه ی تولید مشخص می‌شوند. نیکلای کندراتیف، اقتصاددان روس در سال ۱۹۲۵ با انتشار "سیکل‌های اصلی اقتصادی" مفهوم امواج بلند اقتصادی را بر پایه ی نوآوری‌های تکنولوژیک معرفی کرد. این دوره‌های ۴۰-۶۰ ساله در تاریخ سرمایه‌داری توسط شومپتر، تیوریسن نظریه "تخریب خلاق" (Creative Destruction)، به "امواج کندراتیف" شهرت یافت. این نظریه، امواج بسیار درازمدت اقتصادی را به چند دوره تقسیم می‌کند: سیکل ۱: اختراع ماشین بخار، رشد صنایع نساجی و غیره (۱۸۳۰-۱۷۸۰)؛ سیکل دوم: گسترش صنایع فولاد، راه‌آهن، مبادله

درازدت، شیوه‌های تولید، نهادهای اساسی و توزیع را از طریق شیوه‌های هماهنگی مشروط می‌کنند. نوآوری و پیشرفت تکنولوژیک شومپیترین (Schumpeterian) به‌ویژه به تحول نیروهای تولیدی در بسیار درازمدت ارتباط دارد. تشریح شومپیترین از موج‌های بلند کندراتیف (Kondratieff) به این ایده که پیشرفت تکنولوژیک عامل تعیین‌کننده‌ای در فراز و فرود سیکل‌های تجاری بوده، اعتبار می‌بخشد. هرچند، کاتالیزرهای همه‌ی این موج‌های بلند ۲۰ تا ۲۵ ساله‌ی انبساط و انقباض سرمایه‌داری، اغلب اتفاقات فرااقتصادی و سیاسی چون انقلابات و جنگ‌ها بوده است (Mandel, 1995).

در مورد علّت انباشتی میان تصاحب و تولید، منابع بحران را نباید یک‌طرفه در شیوه‌ی تولید قرار داد. بحران می‌تواند از شکست مکانیسم هماهنگی به عنوان یک میانجی میان نهادهای اساسی و روندهای اقتصادی برخاسته باشد. بحران‌ها اغلب از حوزه‌ی توزیع آغاز و به تولید گسترش می‌یابند. اهمیت مکانیسم هماهنگی در ارزیابی نظم و بحران اجتماعی ما را بر آن می‌دارد که آن را در شکل‌های مختلف در بخش‌های بعدی مورد پژوهش قرار دهیم.

همان‌طور که در بخش پیشین نشان دادیم، یک شیوه‌ی هماهنگی را می‌توان با سه ویژگی مشخص توصیف کرد: (۱) شکل ادغام اجتماعی یا روشی که تراکنش‌ها در میان افراد از طریق مبادله، عمل متقابل، بازتوزیع یا زور برقرار شده است؛ (۲) نوع و شکل (بولی یا غیر) تصاحب؛ (۳) قدرت چانه‌زنی و ستیزه‌جویی به‌مثابه مکانیسم‌های اصلاحی یا دگرگون‌ساز. من با کاربرد این سه مختصات، میان چهار شیوه‌ی هماهنگی اصلی و ایده‌آل، تمایز قائل می‌شوم.

۴-۲ هماهنگی بازاریبنیان

ادغام اجتماعی در هماهنگی بازاریبنیان بر مبنای تبعیت شخصی قرار ندارد. بازیگران هم‌چون خریداران و فروشندگان، "پیمان‌کارانی آزاد" هستند. قراردادهای داوطلبانه و کار آزاد مبنای **روابط افقی** میان عاملانیست که در مقابل قانون از حقوق مساوی برخوردارند. در هماهنگی بازار، تبعیت به روابط غیرشخصی بازار جایگزین تبعیت شخصی شده است. این نه تنها می‌تواند به سودهای فراوان بینجامد، که نیز به امکان ورشکستگی‌ها، اخراج‌ها و بازسازی ساختار واحدهای اقتصادی که محجورند و یا در شرایط مالی دشواری به سر می‌برند، منجر گردد. فقدان تبعیت شخصی هم‌چنین به این

و ارتباطات (۱۸۸۰-۱۸۳۰)؛ سیکل ۳: تولید، انتقال و توزیع برق، صنایع شیمیایی (۱۹۳۰-۱۸۸۰)؛ سیکل ۴: صنایع پتروشیمی و خودروسازی و غیره (۱۹۷۰-۱۹۳۰)؛ سیکل ۵: صنایع اطلاعاتی بر پایه کامپیوتر (۲۰۰۵-۱۹۷۰). در توضیح علّت انباشتی میان تولید و تصاحب (توزیع)، توجه به هر دو سیکل اقتصادی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. (مترجم)

معنیست که نظم اجتماعی که از هماهنگی بازار برخاسته، آگاهانه توسط پیمان‌کاران آزاد از پیش طراحی نشده (ex-ante)، بلکه بر اساس نتایج حاصله (ex-post) از روند خودانگیخته‌ی تعدیل متقابل اقتصادهای بی‌شمار فردی و رقیب پدید آمده است.

منافع مشترکی که بر پایه مبادله شکل می‌گیرد، مکانیسم خود-اعمالی پدید می‌آورد که خریداران و فروشندگان را به هم پیوند می‌زند. استعاره‌ی آدام اسمیت، "دست نامرعی"، به همین مکانیسم خود-اعمال غیرقابل پیشبینی هماهنگی بازار اشارت دارد. هرچند، هشدار هایک (Hayek, 1973, vol. 1, Chap. 2) درباره‌ی اهمیت **کیهان** یا مقررات بنیادین قانونی برای قراردادهای امری کلیدی برای درک کارکرد "قانون نامرعی" است. تسلط غیرشخصی بازار مستلزم قانون و تعمیم کاربرد آن به همه‌ی روابط داوطلبانه‌ی قراردادی است که خریداران و فروشندگان را کاملاً دربرمی‌گیرد.

مکانیسم اولیه‌ی تصاحب در هماهنگی بازاری‌نیان، از طریق "تراکنش‌های چانه‌زانه" (Commons, 1931) است، و برای آن که شرایط رقابتی تضمین شود، حداقل به چهار طرف -دو خریدار و دو فروشنده، نیاز دارد. بازارهای سنتی (bazaar)^۷ باید از بازارهای مدرن تمیز داده شوند. اولی لزوماً تحت تسلط قیمت‌ها نبود. مبادلات تهاتری از طریق آداب و رسوم بازاری شخصی که در شبکه‌های اجتماعی محلی جای داشت، تنظیم می‌شد (Polanyi, 1957/1968). تراکنش‌ها در بازارهای غیرشخصی مدرن به آن چه در بازار مبادلات بورس می‌گذرد شباهت دارد، و در آن ارزش هر محصول با **قیمت‌های پولی**^۸ بیان می‌شود. روابط بازاری تمام و کمال (مانند بازار بورس) غیرشخصی، و از روابط اجتماعی مستقل می‌شوند. تصاحب بازار در هماهنگی بازاری‌نیا ایده‌آل/نوعی، از طریق تصاحب متکی بر قیمت انجام می‌شود و دربرگیرنده‌ی مبادله‌ی قانونی و رسمی سند مالکیت است.

دو مکانیسم اصلاحی عمده در هماهنگی بازاری‌نیان، "خروج و صدا" است (Hirschman, 1970). وقتی شما از خدمات یک ارائه‌دهنده‌ی خدمات یا فروشنده‌ی محصولی راضی نیستید، می‌توانید از مغازه‌ی وی خارج شوید و ارائه‌دهنده‌ی دیگری یا

^۷ بازارها در بسیاری مناطق به‌ویژه در خاورمیانه و آسیای جنوب شرقی وجود دارند. ادبیات پرجمعی درباره‌ی بازار در اقتصاد، مدیریت، انسان‌شناسی، و جامعه‌شناسی وجود دارد. گرتز (Geertz, 1978) با درهم‌آمیزی انسان‌شناسی و اقتصاد، درباره‌ی درک بازارها در سازماندهی مبادله میان دهقان‌ها در روستا پژوهش کرده بود. فنسلو (Fanselow, 1990) میان محصولات همگن و جایگزین‌شدنی و محصولات ناهمگن و جایگزین‌ناشدنی تمایز قائل شد و مبادله‌ی این نوع محصولات آخری را به بازار مرتبط کرد. دینا و رایت (Dana & Wright, 2015) توجه ما را به عناصری از اقتصاد بازار جلب کردند که می‌تواند قابلیت ما را در مدیریت روابط در حال ظهور و وضعیت چند قطبی که با اقتصاد شبکه‌ای جدید پدید آمده، بالا برد.

^۸ این امر روابط فرد-فرد را در بازارهای مدرن حامل محصولات خاص، مستثنی نمی‌کند. در بازارهای مدرن، بازارهای غیرشخصی به‌ویژه به دارایی‌های نوعی و کلی مربوطند، در حالی که در بازارهای سنتی این گونه دارایی‌ها اغلب در سطحی محلی و درون روابط اجتماعی مشخصی مبادله می‌شوند.

فروشنده‌ی بدیلی پیدا کنید. صاحبان سرمایه اغلب از خروج برای رسیدن به اهداف‌شان استفاده می‌کنند. فرار سرمایه در طول تاریخ، بازار چانه‌زنی قدرتمندی برای بازرگانان و سرمایه‌گذاران علیه رژیم‌های قدرت‌مدار جهت تحدید سیاست‌های مصادره‌گرانه و یا تحمیل اراده‌ی پارلمان برای تضمین حقوق مالکیت‌شان فراهم آورده است. در حالی که طبقات کارگر نیز از تهدید به خروج برای بهره‌جویی از رقابت میان کارفرمایان استفاده می‌کنند، قدرت خروج آنها محدود است چون که کارفرمایان "پول" دارند (معادل عمومی قدرت خرید)، در حالی که کارگران فقط نیروی کار برای عرضه دارند. این آخری باید به پول تبدیل شود تا در مقابل همه‌ی محصولات و خدمات مبادله شود. بدین ترتیب، اگر کار بدیلی در دسترس نباشد، خروج و دست از کار کشیدن گزینه‌ی بسیار خطرناکی برای کارگر است. خروج به عنوان وسیله‌ای فردی برای حمایت از منافع خود فقط در مواردی مؤثر است که تقاضا بسیار بالا است. کارگران به مثابه نیروی جمعی بسیار قدرتمندترند. اصلی‌ترین ابزار برای طبقات کارگر صدا است و نه خروج. آنها به سازماندهی و مبارزه‌ی جمعی نیاز دارند تا حقوق خود را افزایش دهند، از اخراج‌های بزرگ جلوگیری کنند، یا ساعات کار را کوتاه کنند، و غیره. به این معنا طبقات کارگر در مقایسه با صاحبان سرمایه از مزیت نسبی بیشتری در ایجاد صدا - به جای خروج - برخوردارند. صدای کار و فرار سرمایه دو گونه از فعالیت‌های ستیزه‌جویانه‌اند که به عنوان مکانیسم‌های اصلاحی، تکمیل‌گر هماهنگی بازاریبانیان‌اند.

فریاد (انقلاب) از رابطه‌ی دوگانه‌ی میان خروج از قوانین یا صدا در چارچوب قانون فراتر می‌رود (Vahabi, 2004; Vahabi et al., 2020)، چون که قوانین موجود را در راستای استقرار قوانین جدید به زیر سوال می‌برد. فریاد، اصلاح هماهنگی بازار نیست بلکه ابزاری برای تحول آن است. جدول ۲-۲ دو گونه‌ی متفاوت هماهنگی بازاریبانیان را نشان می‌دهد.

جدول ۲-۲: هماهنگی بازار سنتی و مدرن

نوع هماهنگی بازار	شکل ادغام اجتماعی	نوع تصاحب	شکل تصاحب	مکانیسم اصلاحی	نمونه
سنتی	روابط شخصی بازار بر پایه پیوند افقی (حک‌شدگی اجتماعی)	مبادله تهاتری بر پایه‌ی آداب و رسوم	غیرپولی	خروج	بازار
مدرن	روابط غیرشخصی بازار بر پایه پیوند افقی (حک‌ناشدگی اجتماعی)	تصاحب بر مبنای قیمت از طریق مبادله‌ی سندهای مالکیت	پولی	خروج و صدا به‌ویژه فرار سرمایه و صدای کار	بازار مبادله‌ی بورس

بازارهای سنتی در این جدول به تولید پیش‌سرمایه‌داری اشاره دارد و بازارهای مدرن به سرمایه‌داری بازار مربوط است.^۹ این دومی به تغییری رادیکال در امتداد یافتن روابط بازاری از محصولات به فاکتورهای تولید، یعنی بازارهای کار، سرمایه، و زمین مربوط است. شکل عمومیت‌یافته‌ی روابط بازاری مستلزم تحول نیروی کار به کالا، استقرار مالکیت خصوصی بر زمین، و تشکیل بازار سرمایه است.

در حالی که بازارهای سنتی در اقتصادهای پیش‌سرمایه‌داری برای مبادله‌ی کالاها به وجود آمده بودند، گستره‌ی این بازارها به توزیع و بازتوزیع محدود می‌شد، اما حوزه‌ی تولید را دربر نمی‌گرفت. این تنها در سرمایه‌داری بازار بود که بازار به روابط تولید نفوذ کرد. شکل تکامل‌یافته‌ی اقتصاد بازار می‌تواند با دو خصیصه‌ی متمایز مشخص شود: (۱) **بازار غیرشخصی** یا حک‌ناشدگی (disembeddedness) اجتماعی، به معنی خودمختاری مبادلات بازار از روابط اجتماعی و حضور افراد به عنوان طرفین معامله؛ (۲) **تصاحب بر پایه‌ی قیمت** هر محصول و خدمات از طریق مبادلات "داوطلبانه‌ی" بازار. پیش‌زمینه‌ی نقش هماهنگ‌کننده‌ی مکانیسم قیمت، شکل پولی تراکنش‌هاست.

با این که کار آزاد مختص به سرمایه‌داری است، تا پایان قرن نوزدهم فراگیر نشد. خروج کار پدیده‌ای نسبتاً جدید تاریخی‌ست، ولی فرار سرمایه حداقل از دوره‌ی ابتدایی مدرنیته آغاز شد. فرار سرمایه و صدای کار دو فقره از مکانیسم‌های اصلاحی اصلی در اقتصادهای بازار تکامل‌یافته‌اند (Hirschman, 1970, Vahabi, 2015a, 2015b). تحلیل ما نشان می‌دهد که شیوه‌ی هماهنگی باید در ارتباط با تحول شیوه‌ی تولید فهمیده شود. هماهنگی بازار شکل غالب هماهنگی در سیستم سرمایه‌داری در هر دو سطح توزیع و تولید است.

۲-۵ هماهنگی دستوری (آمرانه)^{۱۰}

این نوع از هماهنگی در ارتش، اقتصادهای جنگی، دولت‌های آمرانه، و نیز شرکت‌های بزرگ رواج دارد. ادغام اجتماعی در هماهنگی دستوری (آمرانه) بر اساس **تحت‌سلطه‌گی شخصی** در ساختاری سلسله‌مراتبی قرار گرفته که در آن **ما فوق وزیر دست** وجود دارد. روابط میان بازیگران بر پایه‌ی **پیوندی عمودی** بنا شده است. نظم اجتماعی که از این نوع هماهنگی ریشه گرفته **حاصل پیش‌بینی** (ex-ante) است. قوانین رفتاری در چنین نظم آگاه و سازمان‌یافته‌ای، **تاکسی‌ها** نام گرفته‌اند (Hayek, 1937, vol. 1, Chap. 2). نقشه‌ی عمل زیردستان به اراده‌ی ما فوق‌ها صورت می‌پذیرد.

^۹ سرمایه‌داری بازاریبانیان باید از سرمایه‌داری سیاسی تمیز داده شود (رجوع کنید به فصل ۴).

^{۱۰} این شیوه‌ی هماهنگی (Authoritative Coordination) را می‌توان به چند شکل از جمله "اقتدارگرایانه"، "بوروکراتیک"، "دستوری" و "آمرانه" ترجمه کرد. از آنجا که در ایران عنوان اقتصاد دستوری و آمرانه مرسوم شده است، ما نیز از این دو اصطلاح اخیر در متن استفاده خواهیم کرد. (مترجم)

آن طور که سایمون (Simon, 1951) به میان آورد، قرارداد کاری درباره‌ی تفویض قدرت از کارمند به کارفرما است، تا این دومی "اتوریته"ی آن را داشته باشد که مجموعه‌ی مشخصی از فعالیت‌ها را برای اجرا توسط اولی جهت وصول پاداشی مالی (حقوق) انتخاب کند. اتوریته در این وضعیت، مترادف هیرارشی نیست. اتوریته به معنی "تفویض قدرت" از سهام‌داران به مدیر عامل یک شرکت نیست. به هر حال، چنین تفویضی، زیردستی سهام‌داران به مدیران را القا نمی‌کند.

دو گونه پیوند عمودی را باید از هم متمایز کرد. در ادبیات اقتصادی و به‌ویژه در تئوری‌های سازمانی، ما اغلب از تفاوت میان یک سیستم دستوری یا قدرتمدار درون یک کارخانه و سیستم دولت غافل می‌مانیم، چون که معمولاً مکانیسم‌های اصلاحی در تفکیک قائل شدن میان ساختارهای سازمانی ملاحظه نشده است.

اولین گونه‌ی پیوند عمودی را در درون هیرارشی شرکت‌های مدرن می‌توان یافت که به جای چهار طرف قراردادهای خریداری که پیش از این اشاره شد، دو طرف وجود دارند. در این دو طرف، در یک سو یک ناظم است (نمونه: یک مدیر، سرپرست یا هر شکلی از عامل اجرایی)، و در طرف دیگر، یک عامل (خادم، کارگر، یا دیگر زیردستان). رابطه‌ی میان این دو طرف، بعضاً متقاعد کردن و بعضاً زور است. با وام‌گیری از تعریف سایمون از "اتوریته"، اتوریته‌ی رئیس بدون پرس‌وجو دنبال نمی‌شود. دستورهای منطقی و غیرمنطقی، و نیز اطاعت رضایت‌بخش یا نارضایت‌بخش باید از هم تفکیک شود. اشکال متفاوت صدا چون اعتصابات، تظاهرات، طومارنویسی و غیره، توسط کارگران برای بهبود شرایط کاری و افزایش درآمدهای‌شان به کار برده می‌شود. در شرکت‌های مدرن تراکنش میان دو طرف، "مدیرانه" یا "ترخیصی" نام‌گذاری شده (Commons, 1931, 1924/1995). البته ویلیامسون (Williamson, 1985) درست می‌گوید که قدرت اختیاری مدیریت شرکت‌ها به مثابه "محکمه‌ی گزینه‌ی نهایی" در حل اختلافات مالکیتی و مرتبه‌ی قانونی شرکت‌ها به عنوان شخصی حقوقی، به حاکمیت در سطح ملی وابسته است. به عبارتی دیگر، دولت هم‌چون قدرت اجرایی خارج از رابطه، به بازرسی انتظام هر دو طرف قرارداد با قوانین جاری و مصوبات قانونی کار می‌پردازد. روند ابلاغ دستور و اطاعت قسمی، با درجه‌ی عمل جمعی دو طرف تحول پیدا می‌کند. عمل جمعی دوجانبه‌ی کارگران و کارفرمایان به مصوبات قانونی جدید کار بر مبنای چانه‌زنی اشتراکی می‌انجامد. این نوع از هماهنگی دستوری (آمرانه) را می‌توان **محدود** قلمداد کرد چون که چانه‌زنی میان مافوق‌ها و زیردست‌ها امری ممکن است.

دومین گونه‌ی پیوند عمودی در ادغام اجتماعی در روابطی رایج است که مافوق، بالادستی اشتراکی و جمعی است، در حالی که زیردست‌ها افرادی هستند که تقریباً هیچ قدرت چانه‌زنی ندارند. روابط درون ارتش، یا میان شهروندان منفرد و دفتر مالیات یا تعرفه گمرکی، تصمیمات دادگاه‌ها، فرمان‌های دیکتاتوری‌های نوع فاشیستی و سبک

شوروی‌ها، و تدوین بودجه توسط هیات امنای شرکت‌ها نمونه‌هایی آشنایند. این روابط ممکن است دربرگیرنده مذاکراتی باشد، اما این با التماس کردن و مجادله و دست به دامن "حسن نیت" مافوق شدن است. این رابطه به روشنی قدرتمدارانه است و شکل ایده‌آل مکانیسم فرمان را برمی‌تابد. کامنز این گونه رابطه را با "تراکنش‌های جیره‌بندی" مرتبط دانست: «اینجا پس از آن که مافوق تصمیم را گرفت، فرد تحت سلطه اجازه ندارد بدیل دیگری انتخاب کند. میان شهروند و مقامات رسمی هیچ چانه‌زنی وجود ندارد، هیچ قدرتی برای خودداری از ارائه‌ی خدمات یا مالکیت وجود ندارد، جنبه‌ی روان‌شناسانه‌ی تراکنش، همان دستور و اطاعت است» (Commons, 1924/1995, p. 107).

گرچه عبارت "هماهنگی بوروکراتیک" برای توصیف این نوع از هماهنگی پیشنهاد شده (Kornai, 1984, 1992)، اما من ترجیح می‌دهم برای تاکید بر این شکل مکانیسم دستوری، "دستوری (آمرانه)" (authoritative) را جایگزین "بوروکراتیک" کنم.^{۱۱} مطمئناً این بدان معنا نیست که برای توصیف این نوع از هماهنگی، واژه‌ی "بوروکراسی" را کنار بگذاریم.

گرچه ثروت و قدرت خرید برای زیردستان ناتوان از چانه‌زنی، **جیره‌بندی** شده است، مافوق‌ها در دسترسی به منابع آذوقه اولویت دارند. کامنز از "جیره‌بندی تراکنش‌هایی" سخن می‌گوید که برای توصیف شیوه‌ایست که ثروت و قدرت خرید در دیکتاتوری‌های فاشیستی یا کمونیستی تخصیص می‌یابد. «توتالیتاریسم مدرن، تراکنش‌ها را توسط "مافوق‌ها"، آنهایی که در قدرت‌اند، برای "زیردستان"، آنهایی که فاقد قدرت‌اند، جیره‌بندی می‌کند» (Commons, 1970, p. 55).

واژه‌ی **جیره‌بندی** به اندازه‌ی کافی واضح است که منطق جنگی و اقتصادی میلیتاریزه و نظامی‌شده‌ای را پژواک می‌دهد؛ جایی که مافوق نماینده‌ی حاکمیتی اشرافی و جمعی است و مابقی افرادی اتمی‌زه هستند که باید بدون چانه‌زنی از فرامین پیروی کنند. منابع از طریق داشتن اولویت اداری بر دیگران جهت دسترسی به منابع جیره‌بندی شده تصاحب می‌شوند. به عبارت دیگر، بلکه باید بر دوگانه‌سازی کورنایی میان "انضباط شل بودجه" و "انضباط سفت بودجه" (Kornai, 1979, 1980, 1998) به‌عنوان قانون تصاحب در هماهنگی دستوری (آمرانه) تجدیدنظر شود. بالادستی‌ها "انضباط شل بودجه" دارند چون که از قید محدودیت‌های جیره‌بندی آزادند، ولی زیردستان تحت انقیاد جیره‌بندی، یا "انضباط سفت بودجه" قرار دارند. تصاحب، در هماهنگی دستوری لزوماً پول‌محور نیست. در واقع، پول در سیستم‌های سبک شوروی نقش نیمه-منفعلا نه‌ای بازی می‌کند. در تخصیص منابع، فرمان جایگزین پول می‌شود. قیمت‌های

^{۱۱} نایت (Knight, 1947) و ارو (Arrow, 1951/2012) نیز از "اتوریته" برای مکانیسم هماهنگی بدیلی در مقابل هماهنگی بازار استفاده کردند. برای دیگر گونه‌شناسی‌ها رجوع کنید به بخش ۱۰ فصل حاضر.

اداری منابع جیره‌بندی شده، قیمت‌های بازار نیستند. آنها اغلب بازتاب تصمیمات اختیاری مافوق‌ها و تورم سرکوب‌شده‌اند. چنان‌چه ون مای‌سیس (von Mises, 1946) به‌درستی مشاهده کرد، بوروکراسی جایگزین نیروی نظارتی پول می‌شود.

مافوق‌ها می‌توانند زیردستان را اخراج یا "اعدام" کنند، اما زیردستان نمی‌توانند بدون ریسک کردن جان خود از این رابطه خارج شوند. هماهنگی دستوری (آمرانه) نظم اجتماعی بی‌خروجی است. بیش از این، چانه‌زنی یا بیان نارضایتی نیز بسیار پرهزینه است. تنها بدیل‌ها یا اطاعت بی‌قیدوشرط است (سکوت) و یا فریاد. انعطاف‌ناپذیری و جمود این گونه هماهنگی به عدم وجود مکانیسم‌های اصلاحی و متحول‌کننده برمی‌گردد. این گونه‌ی دوم هماهنگی دستوری **نامحدود** است زیرا در آن چانه‌زنی غیرممکن است. جدول ۲-۳ دو گونه‌ی متفاوت از هماهنگی دستوری (آمرانه) را نشان می‌دهد.

جدول ۲-۳: دو گونه متفاوت هماهنگی دستوری (آمرانه)

نوع هماهنگی دستوری (آمرانه)	شکل ادغام اجتماعی	نوع تصاحب	شکل تصاحب	مکانیسم اصلاحی	نمونه
هماهنگی دستوری (آمرانه) محدود	پیوند عمودی با امکان چانه‌زنی	جیره‌بندی اداری بر پایه فرمان	تخصیص بدون اتکا به قیمت	خروج و صدا	کارخانه، شرکت‌های مدرن
هماهنگی دستوری (آمرانه) نامحدود	پیوند عمودی بدون امکان چانه‌زنی	جیره‌بندی اداری بر پایه فرمان	تخصیص بدون اتکا به قیمت با پولی شدن محدود	وفاداری یا فریاد	ارتش، اقتصاد جنگی

منبع: مؤلف

شکل متداول هماهنگی دستوری (آمرانه) شکل **نامحدود** آن است که معمولاً در ارتش، اقتصادهای جنگی، و در دولت‌های قدرتمدار در عمل ظاهر می‌شود. رژیم سبک شوروی نمونه‌ی برجسته‌ای است. به‌لحاظ تاریخی چنین رژیم سیاسی-اقتصادی‌ای در نتیجه‌ی دو جنگ جهانی در قرن گذشته ظاهر گشت، که در آن جوامعی به شکل کامل برای خدمت به دولت بسیج شده بودند (Vahabi, et al. 2020). سوسیالیسم جنگی آن چیزی بود که سپس به اقتصادهای سبک شوروی و اساساً **بسیج کامل منابع جامعه در دوران صلح**، متحول شد. همان‌طور که لنگ (Lange, 1958, p. 3) پیشنهاد کرد: «من فکر می‌کنم که اساساً [سوسیالیسم] را می‌توان هم‌چون اقتصاد جنگی خودویژه‌ای (sui-generis) توصیف کرد. متدهای اقتصاد جنگی مختص به سوسیالیسم نیست زیرا این روش‌ها در دوران جنگ توسط کشورهای سرمایه‌داری نیز استفاده شد. آنها طی جنگ‌های جهانی اول و دوم توسعه یافتند. در کشورهای سرمایه‌داری نیز از روش‌های

مشابهی استفاده شد، یعنی تمرکز همه‌ی منابع برای منظوری یگانه، که تولید مادیات جنگ بود».

اقتصاد کمبود، روابط تولیدی در اقتصادی جنگی را تشریح می‌کند، یا آن طوری که رودلف بارو (Bahro, 1978) آن را نامید: "راه صنعتی شدن غیرسرمایه‌داری جامعه" در اقتصادهای سبک شوروی. هماهنگی دستوری (آمرانه) را همانند هماهنگی بازار نمی‌توان در انتزاع از یک سیستم اقتصادی مشخص درک کرد. این نوع، مکانیسم هماهنگی غالب در سیستم سوسیالیستی کلاسیک است.

۲-۶ هماهنگی تعاونی

مساعدت متقابل میان همسایگان و همکاران، رفاقت، همبستگی، حس اجتماعی، و حق اولاً قائل شدن برای خدمات عمومی اورژانس چون آمبولانس‌ها و مأموران آتش‌نشانی، نمونه‌هایی از هماهنگی تعاونی هستند.

ادغام اجتماعی در هماهنگی تعاونی همچون هماهنگی بازار بر پایه‌ی پیوندهای عمودی قرار نگرفته بلکه بر مبنای **پیوندهای افقی** میان واحدهای اشتراکی موازی (چون قبایل، یا کنفدراسیونی از قبایل) قرار دارد. نظم اجتماعی برآمده از این شیوه‌ی هماهنگی به دوران پیش از ظهور دولت و قوانین دولتی برمی‌گردد. اشکال مرسوم و مدرن هماهنگی تعاونی باید از یکدیگر متمایز شوند.

ساختار هماهنگی تعاونی در گذشته بر پایه‌ی آنچه ابن‌خلدون، تاریخ‌دان بزرگ عرب قرن چهاردهم، بر آن نام **عصبیة** گذارد - که معنی واقعی کلمه "روحیه حزبی" است - قرار دارد (رجوع کنید به Issawi, 1950). این واژه به غرور و جانبداری قبیله‌ای اشاره دارد که بر اساس روابط خانوادگی و خونی قرار دارد. اهمیت روابط قبیله‌ای و عشیره‌ای نشان‌دهنده‌ی اولویت واحدهای اجتماعی بسته، نظیر گروه‌های خویشاوندی است. شکل مدرن همکاری تعاونی به خانواده‌ی بسته یا روابط قبیله‌ای وابسته نیست. آن بر پایه‌ی حقوق بشر جهانشمول طبقات کارگر برای آفرینش نظم اجتماعی خودسازمان‌یافته در مقیاسی جهانی است.

هماهنگی تعاونی با قوانین غیررسمی مرسوم، سنت‌ها، هنجارهای اجتماعی و پیمان‌های رایجی اداره می‌شود که بر مبنای **عمل متقابل** (reciprocity) قرار دارد (Polanyi, 1944, 1957/1968). استفاده‌ی پولانی از عبارت عمل متقابل در رابطه با الگویی فراگیر و اجتماعی قرار دارد. از این روی با معنی استفاده‌ی مدرن که منظور فعل‌وانفعال دوجانبه است تفاوت دارد. عمل متقابل در گذشته مستلزم رابطه‌ای است که بر پایه‌ی بده بستان هدیه-برای-هدیه میان دو طرف قرار دارد، و طرفین متناوباً نقش اهداکننده و دریافت‌کننده را بازی می‌کنند (Mauss, 1967). هرچند، اهداکننده متقابلاً

چشم‌انتظار دریافت هدیه نیست. به عبارت دیگر، مشابه بازار بورس در مبادله‌ی قراردادهای آینده (future contracts) نیست. بیش از این، عمل متقابل مستلزم عطا‌ی هدیه‌ی یک‌طرفه‌ایست که واکنش متقابل ندارد. پولانی (Polanyi, 1950) و لیسون و سترینگ هم (Leeson, Stringham, 2007) نمونه‌هایی از جوامع بی-دولت قدیمی که بر پایه‌ی "عمل متقابل" یا کمونیسیم بدوی بودند، ارائه می‌دهند. هم‌چنین عمل متقابل ویرانگر خالص به نام پات‌لچ (Potlatch) نیز وجود داشت که هم‌زمان هم هدیه بود و هم خلاف اصل عمل متقابل (reciprocity). هدف نهایی پات‌لچ عرضه‌ی هدیه‌ای بود که عمل متقابلی نداشته باشد (Bataille, 1967)، برای مثال از طریق سر بریدن برده‌های خود یا به آتش کشیدن روستاها و شهرهای کامل (Vahabi, 2011b, pp. 82-85).

معنای مدرن هماهنگی تعاونی، عمل متقابل را دربرمی‌گیرد، اما تمرکز آن مالکیت اجتماعی مستقل از (اگر نه در تضاد با) دولت است. کیبوتس (Kibbutz) اسرائیلی سازمانی است که بر پایه‌ی هماهنگی تعاونی قرار دارد. تعاونی‌های تولیدی، مصرفی و اعتباری طبقات کارگر چند نمونه از هماهنگی تعاونی مدرن را به‌دست می‌دهند. رفاه شهروندان در مقابل رفاه دولتی، نمونه‌ی چشمگیر دیگری است (Vahabi, et al., 2020). گرچه رفاه دولتی با رفاه کامل رابطه‌ی نزدیکی دارد، با رفاه اجتماعی مرتبط نیست. رفاه اجتماعی برادرانه بر اساس هماهنگی تعاونی در ایالات متحده از **معامله‌ی نوین** (New Deal) و صعود دولت رفاه قدیمی‌تر است. سیستم رفاهی فرانسه نیز متشابهاً از رفاه **شهروندان** متولد شد و نه از رفاه **دولتی**. در واقع برنامه‌های رفاهی در ۱۷۸۱ توسط کارگران در کمون پاریس با نام **اجتماعی (la sociale)** آغاز شدند و بیش از آن که با برنامه‌های رفاهی دولتی جایگزین شوند، هم‌چون گروه‌های شهروندی خودگردان در ۱۹۴۵ بازآفرینی شدند (Vahabi, et al., 2020).

تعاونی‌های داوطلبانه، خودگردانی واقعی را کمابیش در کمون پاریس در ۱۸۷۱، شوراها در ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ روسیه، تعاونی‌های کارگری اسپانیا در جنگ داخلی (Bookchin, 1977) و بسیاری نمونه‌های دیگر تجربه کردند. اما ثابت شد که موقتی بودند. تعاونی‌های روستایی و شهری در اقتصادهای سبک شوروی از طریق اشتراکی کردن‌های اجباری، به شرکت‌های دولتی متحول شدند. هماهنگی تعاونی نمونه‌ی **آنارش‌ی**^{۱۲} است، و نه هرچ‌ومرج و ضرب‌وشتم؛ جامعه‌ای بدون دولت، ولی نه بدون قواعد (Bush & Mayer, 1974; Hirschleifer, 1995).^{۱۳}

^{۱۲} آنارش‌ی (anarkhia) از ترکیب دو واژه‌ی یونانی "an" به معنی بدون و "arkhos" به معنای حاکم یا رئیس ساخته شده و در زبان یونانی anarkhos به anarkhia تحول یافته است (Oxford Dictionary). (مترجم)

^{۱۳} مدل جدیدی از جامعه‌ای بی‌دولت و بر پایه‌ی جمعیت‌های کارآفرینان توسط اسپنسر هیت مک‌کالم (Spencer Heath MacCullum, 2003) و دوک کلونین (Duke Calvin, 2021) تدوین شده است.

هماهنگی تعاونی تصاحب اشتراکی یا اجتماعی منابع را تدارک می‌بیند. برخلاف هماهنگی بازار، روندهای اقتصادی از روابط اجتماعی خودمختار ناشی نمی‌شوند. در هماهنگی تعاونی، حکم‌شدگی اجتماعی در روابط اقتصادی برجسته می‌شود. اصل برابری توزیع بر پایه‌ی نیازهای اجتماعی، گروه‌های کم‌تر ممتاز را ترجیح می‌دهد. در حالی که مالکیت به اجتماع تعلق دارد، حقوق موقت استفاده از مالکیت دیگران (*ususfructus*) را می‌توان بر اساس قرارداد و مدت معینی به واحدهای اقتصادی مشخصی اعطا کرد. در اساس، شکل تصاحب، پولی نیست و قیمت‌های پولی نقش نظارتی در تخصیص منابع بازی نمی‌کنند. هرچند، تصاحب پولی کاملاً از بین نرفته است.

از آنجا که اشتغال کامل اصلی بنیادین است، "خروج" به عنوان مکانیسمی اصلاحی رایج نیست. متشابهاً، نقش "صدا" و بالا گرفتن پیشنهادات و انتقادات از پایین، در هماهنگی تعاونی مکانیسم اصلاحی نیست بلکه نشانگر مشارکت فعال اعضای تعاونی در خودمدیریتی است. جدول ۲-۴ دو شکل مختلف هماهنگی تعاونی را به دست می‌دهد.

جدول ۲-۴: دو گونه متفاوت هماهنگی تعاونی

نوع هماهنگی تعاونی	شکل ادغام اجتماعی	نوع تصاحب	شکل تصاحب	مکانیسم اصلاحی	نمونه
مرسوم	عصبیه (روابط خونی و فامیلی)	اجتماعی و بر پایه‌ی عمل متقابل (هدیه مقابل هدیه)	غیرپولی بر پایه رسوم و سنت	صدا به عنوان قاعده کارکردی	جوامع قبیله‌ای
مدرن	همکاری تعاونی بر پایه حقوق فردی و قوانین غیردولتی	اجتماعی و بر پایه عمل متقابل و خودمدیریتی	غیرپولی	صدا به عنوان قاعده کارکردی	تعاونی‌های کارگری، رفاه شهروندی (<i>la sociale</i> فرانسوی)

منبع: مؤلف

هماهنگی تعاونی مرسوم، مبنی همکاری *بسته‌ای* بود که به روابط خونی و فامیلی محدود می‌شد. خروجی وجود نداشت. اعضای آن هویت و حقوق فردی نداشتند، اما به واحدی اجتماعی متعلق بودند و می‌توانستند از مراقبت اجتماعی بر پایه‌ی عمل متقابل بهره‌گیرند. فزون بر این، مجازات و تحریم‌ها عموماً اشتراکی بودند تا فردی. روندهای اقتصادی حکم اجتماعی شده بودند.

این گونه واحدهای بسته و محصور اجتماعی را ظهور روابط سرمایه‌داری ازهم‌فروپاشید، و حقوق فردی جهانشمول را برجسته کرد. تعاون مدرن، محصول توسعه‌ی سرمایه‌داری و گزینه‌ای است در مقابل حکم‌ناشدگی اجتماعی. تعاونی‌های مدرن

بر همکاری باز و داوطلبانه میان طبقات کارگر بنیان گرفته است. رفاه شهروندی خودگردان طی کمون پاریس ۱۷۸۱ (به نام *la sociale*) و در ۱۹۴۵ نمونه‌ی شاخص این گونه از مراقبت اجتماعی بودند (Vahabi, et al. 2020). این شکل از همکاری و تعاون خود را بر نظامی آلترناتیو بنا می‌نهد و می‌تواند آنا‌رشی نامیده شود، زیرا قواعد دولتی را با دمکراسی مستقیم و خودگردان در سطح شهرداری‌ها یا کنفدراسیون‌ها جایگزین می‌کند.

در حالی که تعاون مرسوم از قبال تولید بدوی قبیله‌ای حمایت می‌شد، گونه‌ی مدرن نمی‌تواند بدون مالکیت خودگردان اشتراکی، توسعه یابد. ظهور تعاونی مدرن در دوران‌های انقلابی اغلب به قدرت‌های دوگانه انجامید، اما طبیعت گذرا و زوال تدریجی متعاقب‌شان، منعکس‌کننده‌ی فقدان شرایط برای تولید اشتراکی است.

۲-۷ هماهنگی ویرانگر

بر خلاف سه شیوه‌ی هماهنگی پیشین، هماهنگی ویرانگر تقریباً به‌طور کامل در ادبیات اقتصادی با بی‌توجهی مواجه شده، مگر در یک مورد.^{۱۴} یانوش کورنای (Kornai, 1984) یک بار به این نوع هماهنگی با عنوان "هماهنگی ته‌اجمی" اشاره کرد.

ایده‌ی اصلی هماهنگی ویرانگر این است که قدرت مخرب یا ستیزه‌جویانه نه تنها منعی برای ایجاد بی‌نظمی و آشوب است، بلکه ممکن است منجر به نظم و ادغام اجتماعی نیز بگردد. برای نشان دادن این نکته لازم است به واقعیتی در زندگی روزمره اشاره کنیم. ما همه در زندگی روزمره و در حرفه‌ی خود به مردمانی برخوردیم که در کارشان قابلیت ویژه‌ای ندارند اما اگر با آنها کنار نآییم، دردسرساز می‌شوند. این جور مردم از استعداد خاصی برای آزار دیگران برخوردارند، و اگر در انجام کار و حرفه‌ی خود کاملاً ناقابل نباشند تا با شتاب بی‌اعتبار شوند، خود را می‌توانند بر مجموعه تحمیل کنند، چرا که اکثر مردم نمی‌خواهند با آنها وارد رابطه‌ای خصمانه شوند. آنها به یک معنا در میان همکاران خویش پذیرفته می‌شوند زیرا که مردم غالباً از تعارض، مشاجره و انواع رنجش و مزاحمت‌ها دوری می‌جویند. لب کلام این که هماهنگی ویرانگر، *ادغام اجتماعی از راه زور* است. من اولین بار این گونه هماهنگی را در ۲۰۰۹ طرح کردم (Vahabi, 2009): این هماهنگی اجتماعی بر ارباب و تهدید استوار است و از ابزارهای غیرنهادینه شده برای تصاحب متاع، دارایی‌ها و حقوق دیگران استفاده می‌کند.

بنا بر نظر کورنای، "هماهنگی ته‌اجمی" با سه خصیصه‌ی ویژه توصیف می‌شود: «(الف) رابطه‌ای عمودی میان یک مافوق و یک یا چند فرد یا سازمان(های) زیردست

^{۱۴} در سطحی تجربی، چند مطالعه درباره‌ی هماهنگی ویرانگر صورت گرفته است. برای مثال، هماهنگی ویرانگر در توصیفات سازمان اجتماعی در میان "کهنه‌گردان" (ragpickers) فرانسوی (Lupton, 2011)، میان اقلیت‌های قومی در فرانسه (El Karouni, 2012)، و تاریخ اقتصادی ساحل عاج پس از استعمار (Dago, 2012) بررسی شده است.

وجود دارد... (ب) انگیزه‌ی زیردست بر مبنای اعمال زور بر وی تحمیل شده تا تحول یا تراکنش مطلوب به‌دست آید. این اعمال زور ارادی است و از رسمیت اخلاقی یا قانونی برخوردار نیست... (پ) تراکنش ممکن است پولی باشد یا نباشد... به همین دلیل دائمی نیست و طبیعت گاه‌به‌گاهی دارد» (Kornai, 1984, p. 308).

کورنای تمایز عمده‌ای میان "هماهنگی بوروکراتیک" و "هماهنگی تهاجمی" قائل شد، و آن زور نهادینه نشده در این مورد دومی بود. او از این مشاهدات نتیجه گرفت که "هماهنگی تهاجمی" گاه‌وبی‌گاه است و دائمی نیست. در واقع کورنای در این استنتاج خود از این گونه‌ی هماهنگی که "گاه‌وبی‌گاه" است به خطا رفته است. اعمال زور خودسرانه‌ای که پشتوانه‌ی قانونی ندارد لزوماً غیرنهادینه شده و غیردائمی نیست. چنین نیرویی می‌تواند از "نهادهای موازی" (Paxton, 1998, 2004; Vahabi, 2010) یا "دولتی درون دولت" (Albats, 1994; Benigo, 2012) سر برآورد. منظور من از نهادهای موازی نهادهای رسمی و غیررسمی نیست، بلکه دولت رسمی و قدرت حاکمیتی فراقانونی است. این آخری لزوماً غیررسمی نیست، و ممکن است رسمی باشد، اما عملکرد آن فرای قانون، قواعد و تنظیمات است. به عبارتی دقیق‌تر، نهادهای موازی آنهایی نیستند که غیررسمی‌اند، بلکه آن نهادهایی هستند که خارج از ساختارهای دولت رسمی عمل می‌کنند. در این مورد، نهادهای موازی که تشریح کردیم نه توسط دولت رسمی، بلکه توسط قدرتی حاکمیتی سازماندهی شده‌اند که فراقانونی عمل می‌کنند. "فراقانونی" عمل کردن به معنی "غیرقانونی" بودن نیست. کاملاً برعکس، این نهادهای موازی نماد "قانون عملی" هستند؛ آنها در حین خودسری، خود قانون‌اند. قانون همان است که تصمیم می‌گیرند، به این معنا که مفروض است هر آنچه می‌گویند دیگران را مهار می‌کند و برای سایرین الزام‌آور است، ولی نه برای خودشان. آنها حتی تصمیم می‌گیرند که چه کسانی مشمول قواعد می‌شوند و چه کسانی نمی‌شوند.

مفهوم دیگری که به‌ویژه در مورد ترکیه استفاده شده، "دولت ژرف"^{۱۵} است (Filkins, 2012). این به شبکه‌ی مخفی افسران نظامی و متحدان غیرنظامی‌شان اشاره دارد که می‌کوشند نظم سکولار را بر پایه‌ی ایده‌های مصطفی کمال آتاتورک در ۱۹۲۳ محافظت کنند. این مفهوم در مورد پاکستان و مصر نیز به کار گرفته شده است. مشکل این ایده در این است که شناسایی "دولت ژرف" کار ساده‌ای نیست. من از این مفهوم در رابطه با نهادهای موازی در ایران استفاده نخواهم کرد چون که نهادهای حاکمیتی که بخشی از دولت رسمی نیستند به‌وضوح قابل شناسایی‌اند. اما به مثابه نهادهای "انقلابی

^{۱۵} "دولت ژرف" را برگردان فارسی "Deep State" آورده‌ایم، گرچه عبارت متداول در ایران "دولت پنهان" است. در واقع، "Deep State" به طور کامل پنهان و پوشیده نیست، هر چند همه‌ی جنبه‌های فعالیت‌های آن عمومی، علنی و رسمی نیست. (مترجم)

و اسلامی" تحت نظر رهبر معظم فراقانونی عمل می‌کنند. به این معنا نسبت به دولت رسمی برون‌زا هستند اما در رابطه با قدرت حاکمیت فراقانونی، درون‌زایند.

نهادهای موازی محدود به روابط میان دولت رسمی و قدرت فراقانونی حاکمیتی نیستند. این نهادها مربوط به موقعیت‌هایی نیز هستند که دولت رسمی در اجرای قدرت برونی خود شکست خورده و فضایی برای قواعد موازی غیررسمی ایجاد می‌کند که اتوریته‌ی دولت را جایگزین کرده، توسط بازیگران خصوصی درونی می‌شود.

برخلاف شرط نخستین کورنای، هماهنگی ویرانگر فقط صرفاً رابطه‌ی عمودی میان مافوق و زیردست نیست. نهادهای موازی معرف ساختارهای "سلسله‌مراتبی" و موازی دوگانه‌ای هستند که به دولت‌های "معمول" (normative) و "ممتاز"^{۱۶} (prerogative) تعلق دارند. هشدار که به تفاوت‌های ظریف در استفاده از "سلسله‌مراتب" در وضعیت نهادهای موازی توجه شود.

نهادهای موازی دائماً نظم و قانون را به نام ارزشی والاتر مثل "آرمان انقلابی"، "ارزش‌های اسلامی" و غیره، زیر پا می‌گذارند، در حالی که سایر نیروهای سیاسی را به نام نظم و قانون سرکوب می‌کنند. به عبارتی متفاوت، هسته‌ی سخت قدرت در وضعیت نهادهای موازی، به قانون مقید نیست؛ دائماً برای پیشبرد منافع خویش به ابزار فراقانونی چون کودتاها، گروگان‌گیری، توقیف و دستگیری دست می‌زند. اما هم‌زمان بسیج قانون به‌ویژه "وضعیت اضطراری" را برای کنترل، سرکوب و محصور کردن دیگر نیروهای سیاسی به کار می‌بندد (Piryaei, 2018). چهره‌ی نمادین در این باره جمهوری اسلامی ایران است که بر مفهوم "**مصلحت نظام**" متکی است. بنا بر نظر خمینی، بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، موجودیت دولت اسلامی برای بقای اسلام چنان حیاتی بود که اگر **مصلحت نظام** ایجاب کند موازین نقض شوند؛ این موازین باید به نام اسلام تعلیق شوند (Schirazi, 1997; Fujinaga, 2018).

در این نوع از هماهنگی، با داشتن چندین مرکز قدرت که خود را ورای قانون می‌پندارند، روابط سلسله‌مراتبی رسمی میان مافوق و زیردست از احترامی برخوردار نیست. وجود نهادهای موازی در تضاد با وضعیت قانونی است و نظم مستقر را تضعیف می‌کند. در چنین سازمانی، اعضاء فقط به "رهبران" (پیشوا، امام، رهبر معظم) وفادارند، و او ورای قانون است. در وضعیت نهادهای موازی، نظمی با پشتیبانی آنارشی یا **آنارشی نظم‌یافته** مستولی می‌شود. به یک معنا، حامیان نهادهای موازی از هیرارشی رسمی و بوروکراسی متنفرند؛ "ضد-دستگاهی" عمل می‌کنند و رفتارشان "انقلابی" است.

^{۱۶} منظور از واژه‌ی (Prerogative State) "دولت برخوردار از حق ویژه" یا "دولت ممتاز" در قیاس با "دولت معمولی یا عادی" (Normative State) است. به این اعتبار در وضعیت جمهوری اسلامی ایران، دولت ممتاز می‌تواند دربرگیرنده‌ی دولت ولایی باشد که از دولت فرمال یا معمولی، که در راس آن رئیس‌جمهور قرار دارد، متمایز است. (مترجم)

سازمان‌های شبه‌نظامی هم‌چون "سیاه‌جامگان" در ایتالیای فاشیست (Camicie Nere, CCNN) و "گروهان طوفان" (Sturmabteilung, SA) در آلمان نازی، پاسداران انقلاب (سپاه) و نیروهای شبه‌نظامی بسیجی در جمهوری اسلامی ایران چند نمونه از نهادهای موازی هستند. نهادهای موازی برای پکستون، تاریخ‌دان و عالم سیاسی آمریکایی، یکی از شاخصه‌های اصلی فاشیسم بود.^{۱۷} این مفهوم مجموعه‌ای از نهادهایی است که در سازمان‌یافتگی شبه‌دولت‌اند اما رسماً بخشی از "دولت معمول" نیستند. این از آن چه دان‌مور (Dunmore, 1980) "نهادهای موازی" نامید، مفهومی که به چند سطح از تصمیم‌گیری درون یک دولت اشاره می‌کند، متفاوت است؛ نمونه‌ی آن در شوروی سابق است، در تفاوت میان سیاست‌گذاری دولت مرکزی و مجریان همان سیاست‌ها، یعنی وزارتخانه‌های صنعتی که در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۵۳-۱۹۴۵ عمل می‌کردند. بنا بر نظر پکستون (2004) نهادهای موازی بلکه نقشی تکمیلی دارند و نه متضاد.^{۱۸} و این باید از مفهوم دیگری به نام "قدرت موازی" تمیز داده شود.

آنارشیت آمریکایی بوکچین (Bookchin, 1991) این عبارت دومی را رواج داد. وی ساختار قدرت دوگانه‌ای^{۱۹} را توصیف کرد که در یک سو کنفدراسیون‌های شهرداری‌ها بر پایه‌ی نهادهای ارگانیک و پایین-به-بالای قدرت مردمی مستقرند و در سوی دیگر، دولت-ملت قرار دارد. منابع قدرت این دو برای بوکچین کاملاً مخالف یکدیگرند. گرچه "نهادهای موازی" به شکلی رادیکال با یکدیگر در مخالفت نیستند، اما رابطه‌ای متضاد نیز با هم دارند. تصمیماتی که از جانب یک هیئرش‌ی گرفته می‌شود (دولت معمول) اغلب از سوی قدرت دیگر (دولت ممتاز) نقض می‌شود. به این مضمون، "نهادهای موازی" به آنچه "دولت درون دولت" نامیده شده، نزدیک است. در ابتدا، این مفهوم مداخله‌جویی‌های ممتد هیئرش‌ی کلیسایی در روند تصمیم‌گیری دولت رسمی را توصیف می‌کرد. هرچند، این عبارت از سوی ال‌بتس (Albats, 1994) نیز برای تأکید نقش پلیس مخفی شوروی استفاده شد. بنا بر ادعای وی اکثر رهبران کا. گ. ب. (کمیته امنیت

^{۱۷} پکستون (Paxton, 1998, pp. 19-20) می‌نویسد: «رژیم ویچی (Vichy) قطعاً در ابتدا فاشیست نبود، چرا که نه حزب و نه نهادهای موازی داشت. هرچند، چون زیر فشار جنگ به دولتی پلیسی متحول شد، نهادهای موازی پدیدار شدند: میلیشیا (Milice) یا پلیس تکمیلی، "بخش‌های ویژه" در دادگستری، پلیس امور یهودیان» (تأکید اضافه شده).

^{۱۸} عبارت "دولت موازی" در اواخر ۲۰۱۳ وارد اصطلاحات سیاسی ترکیه شد. نخست‌وزیر ترکیه رجب طیب اردوغان از این واژه برای متهم کردن هواداران فتح‌الله گولن (صاحب‌منصبان سمت‌های عالی‌رتبه در بوروکراسی و دادگستری) به کودتا برای سرنگونی دولت "مشروع" استفاده کرده است. این لزوماً مفهومی نیست که پکستون از نهادهای موازی در نظر دارد (Paxton, 2004).

^{۱۹} لنین (1917/1964, p. 38) پیشگام مفهوم "قدرت دوگانه" بود و به موقعیت ویژه‌ای در آوریل ۱۹۱۷ اشاره می‌کرد، زمانی که دولت موقت در کنار دولت دیگری وجود داشت که «ضعیف و ابتدایی است، اما واقعاً موجود و در حال رشد است: شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان». تروتسکی (Trotsky, 1932, Vol 1, Chap. 11) قدرت دوگانه را در ۱۹۱۷ تأیید کرد، و تأکید کرد که این دو قدرت را نمی‌توان با یکدیگر آشتی داد: «رژیم دو-قدرتی فقط از دل اختلافات آشتی‌ناپذیر طبقاتی بیرون آمده - پس این فقط در یک دوران انقلابی امکان‌پذیر است، و یکی از عناصر بنیادین آن را رقم می‌زند.»

دولتی، KGB) چون لورنتی بریا، یوری آندروپوف، و ولادیمیر کروچکوف، با حزب کمونیست برای قدرت رقابت می‌کردند و رهبران کمونیست را متهم‌رانه س‌می‌دواندند. به‌نیگو (Benigo) همین مفهوم را برای تشریح سیاست کردهای عراق در ساختن دولتی درون دولت به کار برد.

نظام تصاحب تحت نهادهای موازی چیست؟ مرزبندی بزرگ میان حاکمیت و مالکیت را نمی‌توان تحت نهادهای موازی مستقر کرد. نیروی فراقانونی دولت ممتاز با "قداست مالکیت خصوصی" در تضاد است و به حقوق مالکیت دلبخواهی و نامتعین منتج می‌شود. در هماهنگی ویرانگر، **رژیمی مصادره‌گر** بر مصدر امور قرار دارد. آنها که به رهبران یا دولت ممتاز نزدیک‌اند گروه‌های ممتازی را در تصاحب دارایی‌ها تشکیل می‌دهند در حالی که سایرین فقط از حقوق مشروط و امنیت محدودی برای داشتن منابع برخوردارند. بنا بر طبیعت خود، تصاحب در هماهنگی ویرانگر، غارتگرانه است. این نکته در طبقه‌بندی پارتو (Pareto) از دو نوع فعالیت متصور شده است: «تلاش‌های انسانی به دو شکل استفاده می‌شود: یا به سمت **تولید یا متحول کردن** متاع اقتصادی هدایت می‌شوند، و یا **تصاحب** متاعی که دیگران تولید کرده‌اند» (Pareto, 1927/1971, p. 341). فعالیت مصادره‌گرانه شامل همه‌ی روش‌های گوناگون تصاحب است و دربرگیرنده‌ی سلب مالکیت، تصاحب، راه‌زنی، ربودن، قاپیدن، دستبرد، و غیره است.^{۲۰} هماهنگی ویرانگر با سرمایه‌داری سیاسی به‌مثابه نظامی اقتصادی تناقضی ندارد چرا که سودآوری از راه مکانیسم‌های غیربازاری را برمی‌کشد.

گرچه تراکنش‌ها در هماهنگی ویرانگر می‌تواند پولی باشد، تصاحب غارتگرانه‌ی منابع بیشتر به دسترسی به قدرت زورمدار وابسته است تا به مبادله و تصاحب پولی.

سرانجام، روال معمول در هماهنگی ویرانگر، بحران سیاسی و اقتصادی است. در واقع، ظهور نهادهای موازی حاصل وضعیتی بحرانی است که دیگر مکانیسم‌های هماهنگی چون بازار و قدرت دولتی، در تضمین نقش‌های میانجی‌گرانه‌ی خویش شکست خورده‌اند. در هماهنگی ویرانگر، نظم خودزای بحرانی (یا آنارش‌ی نظم‌یافته)، از نهادینه شدن روابط ستیزه‌جویانه درونی و بیرونی برمی‌خیزد. هماهنگی ویرانگر در بحران متولد می‌شود، در بحران می‌زید، و در بحران به پایان می‌رسد. وضعیت معمول در هماهنگی ویرانگر، شامل "انقلاب دائمی"، از جمله کودتاهای تکراری و تلویری دولت ممتاز علیه دولت معمول می‌شود. به یک معنا، قاعده، فریاد است، و نه خروج و ص‌د. گروه‌های رقیب و اولیگارش‌ها، هم شریکند و هم دشمن.

^{۲۰} افلاطون (Plato, 2013, p. 27) در روزگاری دوردست، همین تمایز را در سوفسطایی پیش کشید: «تصاحب یا توسط مبادله و یا با تسخیر به‌دست می‌آید: در مورد دوم، تصاحب یا با زور و یا با مهارت عملی می‌شود. تسخیر ماهرانه را شکار می‌نامند.»

هماهنگی ویرانگر می‌تواند از درون جنگ‌های داخلی نیز ظاهر شود. ادبیات اقتصادی درباره‌ی تعارض (conflict)، وضعیتی را بررسی کرده که در آن ستیز و تعارض، **نهادی در خود** است. گرچه دیوید کین (David Keen) هیچ‌گاه از مفهوم هماهنگی ویرانگر استفاده نکرد، با حل کردن معمای وضعیت‌هایی که "رهاندازی جنگ، از پیروزی در آن مهم‌تر است"، خدمات شایانی به فهم ما از این نوع هماهنگی کرد (Keen, 2012). دشمنان جنگی ممکن است به‌مثابه ذی‌نفعان اقتصادی جنگ، شرکای ضمنی باشند. تحقیقات کین در جنگ‌های داخلی در دوره‌های مختلف تاریخی در سیرالیون، سودان، نیجریه، اوگاندا، جمهوری دموکراتیک کنگو، فیلیپین، اندونزی، و حتی ویتنام و افغانستان امروز، موارد "دشمنان مفید و متحدان بی‌فایده" را به‌دست می‌دهد. کین (Keen, 2012, pp. 4, 12-21) با رمزگشایی از اتحاد میان شورشیان جبهه اتحاد انقلابی (RUF) و نیروهای دولتی در تشکیل یک کمیته‌ی نظامی در سیرالیون در کودتای ماه مه ۱۹۹۷، از همکاری مخفی و ماندگار میان سرباز-یاغی ("سرگی") ("soldier-rebel: "sobel") برای بهره‌برداری از الماس، تجاوز به زنان، غارت اموال، و قربانی گرفتن **عامدان** از شهروندان پرده برمی‌دارد. حال آن که کلاسه‌ویتز جنگ را ادامه‌ی سیاست در شکلی دیگر می‌دانست، پیکرنامای "سرگی" به این ایده که جنگ ادامه‌ی اقتصاد به شکلی دیگر است، قوت می‌بخشد. هماهنگی ویرانگر، منطق اقتصادی فعالیت‌های جنگاورانه است.

من برای توصیف منظورم از طبیعت **غارنگران** تصاحب وحشیانه در هماهنگی ویرانگر، به دو مثال کوتاه بسنده می‌کنم.^{۲۱} این دو نمونه درباره‌ی (۱) زمین و (۲) کهنه‌گردی است.

تصاحب زمین در هماهنگی ویرانگرانه چگونه تنظیم می‌شود؟ زمین از صاحبان یا کاربران پیشین قاپیده می‌شود. حصارکشی (enclosures) در دوران "انباشت اولیه سرمایه" (Marx, 1867/1978, Chap. 26)، اشتراکی کردن‌های اجباری در روسیه و دیگر کشورهای اروپای شرقی (Iordachi & Bauerkamper, 2014)، و کلنیزه کردن آمریکای شمالی از طریق مصادره‌های اجباری زمین از بومی‌های آمریکا (Vahabi, 2016) چند نمونه از **زمین‌ربایی** هستند.

از آنجا که زمین‌ربایی به تنظیم مجدد رادیکالی در مالکیت و حقوق می‌انجامد، نویسندگان بسیاری آن را چون اصلاحات ارضی برشمرده‌اند (Bhattacharya, Mitra, 2019).^{۲۲} اما اصلاحات ارضی را نباید با زمین‌ربایی درهم‌آمیخت. نمونه‌ای از اصلاحات ارضی، مصوبه‌ی هم‌ستد (Homestead Act) در آمریکا در ۲۰ ماه مه ۱۸۶۲ است که آن را نمی‌توان با مصادره‌ی اجباری زمین از بومی‌های آمریکا

^{۲۱} جهت مقایسه‌ی چهار شکل هماهنگی، در فصل ۳ نمونه‌هایی آورده خواهد شد.

^{۲۲} در حالی که مؤلفان، استعمار و حصارکشی‌ها (enclosures) را بحث نمی‌کنند، ولی اشتراکی کردن‌های اجباری در روسیه و دیگر رژیم‌های کمونیست اروپای شرقی را "اصلاحات ارضی" ارزیابی می‌کنند.

مخلوط کرد. نمونه‌ی دیگر اصلاحات ارضی **انقلاب دهقانی** در فاصله‌ی ۱۷۹۰-۱۷۹۲ در فرانسه است: مصادره‌ی زمین‌های اشراف در روستاها با استفاده از خشونت و توزیع زمین‌های‌شان بدون پرداخت غرامت در میان دهقانان (Markoff, 2006; Plack, 2013). با آن که توسل به خشونت میان انقلابات دهقانی و حصارکشی مشترک است، اما از منطق یگانه‌ای پیروی نمی‌کنند. تفاوت‌شان در این واقعیت است که اولی به تفکیک میان مالکیت و حاکمیت می‌انجامد و دومی به امتزاج مالکیت و حاکمیت.

همان‌طور که تایرو و وهابی (Tyrou & Vahabi, 2021) پیش نهاده‌اند، **زمین‌ریایی** استفاده از روش‌های خشونت‌آمیز برای مصادره‌ی زمین در جهت منافع کسانی است که قدرت متمرکز سیاسی یا اقتصادی دارند و این به **امتزاج حاکمیت و مالکیت منجر می‌شود**. در مقابل، **اصلاحات ارضی** مصادره‌ی زمین در راستای منافع کسانی است که قدرت متمرکز اقتصادی یا سیاسی ندارند و این به **تفکیک مالکیت از حاکمیت می‌انجامد**.

این تمایز تئوریکی را می‌توان با شواهد تجربی که توسط پاتاچاریا (Bhattacharya, et al., 2019) فراهم شده، تقویت کرد. مؤلفان میان اصلاحات "طرفدار-فقر" و اصلاحات "طرفدار-غیرفقر" (نخبگان)، تمایز قائل می‌شوند (ibid, pp. 53, 57, 58, 59).^{۲۳} "اصلاحات" طرفدار-غیرفقر را ما زمین‌ریایی می‌نامیم چون که امتزاج مالکیت و حاکمیت توسط نخبگان را برجسته می‌سازد. بنابراین، اصلاحات ارضی به اصلاحات طرفدار-فقر محدود می‌شود که قدرت نخبگان را تضعیف، و مرزبندی میان مالکیت و حاکمیت را تقویت می‌کند. مؤلفان مجموعه‌ی گسترده‌ای از داده‌ها را گردآوری می‌کنند: «۳۷۲ مصوبه‌ی اصلاحات ارضی اصلی در ۱۶۵ کشور و به طول یک قرن، در حیطه زمانی ۱۹۱۰-۲۰۱۰. ما، بر اساس هدف اعلام شده در قانون، ۱۴۰ از ۳۷۲ اصلاحات ارضی را "طرفدار-فقر" شناسایی کردیم» (ibid, p. 65).

با به‌کارگیری زمین‌ریایی و اصلاحات ارضی در بازبینی تمایزی که مؤلفان تشخیص دادند، ۲۳۲ مورد را زمین‌ریایی، و ۱۴۰ مورد را می‌توان اصلاحات ارضی دسته‌بندی کرد. طبیعت غارتگرانه‌ی زمین‌ریایی به‌وضوح در این مثال منعکس شده است.

مثال دوم به خوبی توسط لاپتن (Lupton, 2011, Chap. 3) درباره‌ی کهنه‌گردی ترسیم شده است. آنها تا سال ۱۹۶۰ جامعه‌ی مستقلی در فرانسه تشکیل می‌دادند، خارج از مرزها و قلمروی قضایی دولت؛ دولتی درون دولت. آنها کهنه‌پارچه (که در ابتدا برای تولید کاغذ استفاده می‌شد)، استخوان (برای تولید چسب)، و آهن‌پاره را در

^{۲۳} تمایز اصلی میان "طرفدار-فقر" و "طرفدار-غیرفقر" نیست، بلکه در مورد جایگزینی "رانت زمین" با "سود" است. اصلاحات ارضی اغلب به بهبود اوضاع دهقانان میانه یا متمول انجامید تا دهقانان فقیر. گرچه، لایه‌های موفق دهقانان به سودآوری روی آوردند تا به رانت زمین. به عبارتی دیگر، تفاوت میان استفاده از سند مالکیت برای کسب رانت زمین است، یا سرمایه‌گذاری بر زمین برای کسب سود از زمین.

خیابان‌ها جمع‌آوری می‌کردند و این مواد ثانوی را برای گذران زندگی می‌فروختند. جامعه‌ی آنها بر اساس هماهنگی ویرانگر قرار داشت چون میان خود برای تسلط بر مناطقی که منبع و محل معیشت‌شان بود، می‌جنگیدند. در فرانسه زنان در رأس کار قرار داشتند و در کافه‌ها، اتاق‌هایی برای بزن‌بهداری‌های میان زنان تخصیص یافته بود (و از این رو، اصطلاح فرانسوی: "مثل یک کهنه‌گرد جنگ").

جامعه‌ی آنها کدگذاری شده بود و بر مبنای هدایای متقابل و همبستگی قرار داشت. وقتی که زنان نان می‌پختند، همیشه به اندازه‌ی کافی برای کودکان کهنه‌گرد باقی می‌ماند. دولت هیچ‌گاه نتوانسته بود این جمعیت را که در حاشیه‌ی نظم و قانون می‌زیست، ثبت نام کند. کهنه‌گردها عمداً ازدواج نمی‌کردند تا به دام قیدوبندهای اداری نیفتند. دولت نیز از این که این جامعه مساعدت دولتی نداشت، بهت‌زده بود. دولت متوجه شد که این حاصل زباله‌های گرانبهایی است که آنها جمع‌آوری می‌کردند و می‌فروختند. زباله، معدن طلایی بود که باید تسخیر می‌شد. محدودیت‌های چندی برای به ثبت رساندن کهنه‌گردها اعمال شد که نتیجه‌ای نداد. بالاخره در سال ۱۹۶۰ قانونی فرانسوی کهنه‌گردی را ممنوع کرد. جدول ۲-۵ ویژگی‌های مشخص هماهنگی ویرانگر را گردهم آورده است.

جدول ۲-۵: هماهنگی ویرانگر

نوع هماهنگی	شکل ادغام اجتماعی	نوع تصاحب	شکل تصاحب	مکانیسم اصلاحی	نمونه
هماهنگی ویرانگر	آنارشی نظم‌یافته با نهادهای موازی، یا دولتی درون دولت	رژیم مصادره‌گر	غیرپولی با اولویت زورمندی و پولی	نهادینه شدن تعارض و فریاد	انباشت اولیه سرمایه در انگلستان، بنیادهای مذهبی و نظامی در ایران از سال ۱۹۷۹

منبع: مؤلف

غلبه‌ی هماهنگی بازار، دستوری، تعاونی یا ویرانگر به سیستم‌های اقتصادی مشخصی پیوند خورده است. پیش‌تر اشاره شد که هماهنگی بازار در سرمایه‌داری بازاریبنیان غالب است، در حالی که هماهنگی دستوری (آمرانه) در نظام کلاسیک سوسیالیستی چیرگی دارد. هماهنگی تعاونی در جوامع قبیله‌ای، کبیوتز اسرائیلی و رفاه شهروندی فرانسوی مسلط بود. هرچند، ما هنوز نظام اقتصادی‌ای خلق نکرده‌ایم که در اساس با هماهنگی مدرن تعاونی تنظیم و هماهنگ شده باشد. این را بلکه بتوان آنارشی کمونیستی مدرن نامید. هماهنگی ویرانگر می‌تواند در سرمایه‌داری سیاسی چیرگی یابد اما به این نظام اقتصادی محدود نیست. امتزاج حاکمیت و مالکیت تحت هماهنگی

ویرانگر در تضاد با پایه‌های قانونی سرمایه‌داری بازار قرار دارد؛ هرچند، می‌تواند در عمل موجب ممانعت یا تقویت شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری گردد. جدول ۲-۶ رابطه‌ی میان سیستم‌های اقتصادی و شکل‌های غالب هماهنگی را خلاصه می‌کند. تفاوت میان سرمایه‌داری بازار و سیاسی در فصل ۴ مورد پژوهش قرار خواهد گرفت. مکانیسم‌های هماهنگی میان نهادهای اساسی و روندهای اقتصادی میانجی‌گری می‌کنند. از این رو لازم است که پیوندهای میان مکانیسم‌های هماهنگی مختلف و شکل‌های مختلف مالکیت را تصریح کنیم.

جدول ۲-۶: نظام‌های اقتصادی و شکل‌های مختلف هماهنگی

شکل غالب هماهنگی	گونه‌ی نظام اقتصادی
هماهنگی بازار	سرمایه‌داری بازار
هماهنگی دستوری (آمرانه)	نظام کلاسیک سوسیالیستی
هماهنگی تعاونی	نظام قبیله‌ای
هماهنگی ویرانگر	سرمایه‌داری سیاسی

منبع: مؤلف

در رویکردی که من برگزیده‌ام رابطه‌ی مستقیمی میان شکل‌های تصاحب و کنترل کامل بر دارایی‌ها وجود دارد. منظور من از کنترل کامل بر دارایی‌ها اشاره به چگونگی توزیع قدرت اختیاری بر حقوق مالکیتی (*ususfructus*, & *abusus*) میان عاملان مختلفی چون دولت، نهادهای موازی، بخش خصوصی، واحدهای خودگردان تعاونی و غیره است. در این چارچوب نظری، حقوق مالکیتی در حوزه‌ی **توزیع** تعریف شده‌اند. به همین روال، مالکیت خصوصی از مالکیت دولتی متفاوت است چرا که حقوق مالکیتی به دولت تخصیص یافته و نه به شهروندان. شیوه‌های هماهنگی، شکل‌های تصاحب مختلفی را در حوزه‌ی **توزیع** پایه‌ریزی می‌کنند. به نظر کارل مارکس (، 1867/1978، Chap 26)، مالکیت خصوصی مستلزم **جدایی تولیدکننده‌ی مستقیم از وسایل تولید است**. به این معنا، میان کارگری آزاد که تحت شرایط سرمایه‌داری از وسایل تولید خود جدا شده، و یک خانواده‌ی دهقانی که تحت شرایط معیشتی از وسایل تولید خود جدا نشده، تفاوتی اساسی وجود دارد. در همین راستا، یک برده از وسایل تولید خود جدا نشده، و بلکه بخشی از وسایل تولید است. تولید خصوصی در تولید سرمایه‌داری غالب

است، در حالی که در اقتصاد معیشتی غایب است.^{۲۴} با این حال، در این دیدگاه **تولیدگرا**، مالکیت دولتی در اقتصاد سرمایه‌داری، تا آنجا که جدایی میان تولیدکنندگان مستقیم و وسایل تولید دست‌نخورده باقی می‌ماند، همچنان خصوصی است.

جدول ۷-۲ مقایسه‌ای میان شیوه‌های مختلف هماهنگی با انواع مختلف تصاحب و شکل‌های مختلف مالکیت را، چنانچه در **توزیع** تعریف شده و تأثیر بسزایی بر تولید دارد، به دست می‌دهد. مکانیسم‌های هماهنگی نقشی کلیدی در تعیین سازمان تولید ایفا می‌کنند.

با این که درک من از شیوه‌های هماهنگی با درک کورنای متفاوت است (رجوع کنید به بخش ۹ این فصل)، اما از "تز قرابت" (Affinity Thesis) وی (Kornai, 1990) پشتیبانی می‌کنم. کورنای، با وام‌گیری از مفهوم وبرین **قرابت**، میان پیوندهای "ضعیف" و "قوی" اشکال هماهنگی با اشکال مالکیت تمایز قائل شد. به این ترتیب، هماهنگی بازار **پیوندی قوی** با مالکیت خصوصی دارد در حالی که **پیوندش** با مالکیت دولتی **ضعیف** است. متشابهاً، هماهنگی دستوری (یا هماهنگی بوروکراتیک در واژه‌بندی کورنای) پیوندی قوی با مالکیت دولتی و پیوندی ضعیف با مالکیت خصوصی دارد. جدول ۷-۲ را می‌توان بر مبنای **تز قرابت** بازتفسیر کرد. تصاحب متکی بر قیمت بازار رابطه‌ی نزدیکی با مالکیت خصوصی دارد. جیره‌بندی اداری در هماهنگی دستوری (آمرانه) را می‌توان مستقیماً با مالکیت دولتی مرتبط دانست. هماهنگی تعاونی رابطه‌ی نزدیکی با مالکیت اجتماعی دارد.

جدول ۷-۲: مقایسه‌ای میان شیوه‌های هماهنگی و شکل‌های مالکیت

شکل هماهنگی	شکل تصاحب	شکل مالکیت
بازار	تصاحب با اتکا بر قیمت	خصوصی
دستوری (آمرانه)	جیره‌بندی اداری	دولت
تعاونی	اجتماعی	اجتماعی
ویرانگر	مصادره‌گرانه	حقوق مالکیتی نامتعیین نهادهای موازی

منبع: مؤلف

^{۲۴} این نکته در مکتب نوکلاسیک کاملاً غایب است. برای مثال، لئون والراس (Leon Walras, 1874/2003) فرض می‌گیرد که همه صاحب شکل مشخصی از سرمایه هستند، که یا سرمایه شخصی (کار) یا سرمایه ثابت (زمین) و یا صرفاً سرمایه (دستگاه‌ها و ابزار آلات) است.

هماهنگی ویرانگر بر اساس رژیمی **مصادره‌گر** بنیان گرفته که در آن حقوق مالکیتی ناروشن تعریف شده و نامتعیین است. نمونه‌های شاخص آن بنیادهای مذهبی و نظامی فرادولتی هستند که تحت نهادهای موازی قرار دارند. نمونه‌ها فراوانند: **بنیاد، ستاد، قرارگاه خاتم** در جمهوری اسلامی ایران (Vahabi, 2010, 2014a, 2014b)، کسب‌وکار نظامی (Milbiz) در پاکستان (Siddiq, 2007) و کنترل نظامی اقتصاد در مصر (Springborg, 2013). افغانستان، عراق، لبنان، لیبی، و سوریه در اوائل قرن بیست‌ویکم، مثال‌های دیگری ارائه می‌دهند.

۸-۲ اقتصاد سیاسی هماهنگی

فعالیت پژوهشی در مطالعه‌ی یک شیوه‌ی هماهنگی، با منظور داشتن اثر متقابل حاکمیت و مالکیت، شامل بررسی موشکافانه‌ی **اقتصاد سیاسی هماهنگی** می‌شود. در تصاحب منابع، استفاده از قهر و زور و تلاش‌های تعارضی همان قدر مهم‌اند که فعالیت‌های تولیدی و مبادلاتی اهمیت دارند. شیوه‌ی هماهنگی تعیین می‌کند که چگونه تلاش‌های عاملان در **رقابت‌پیدن**، در مقابل فعالیت‌های **مبادلاتی و تحول‌گر**، توزیع شده است. این بینش در تضاد شدیدی با اقتصادسیاسی مکتب **کلاسیک انگلیسی** و منتقدانش چون کارل مارکس قرار دارد.

در واقع، مکتب کلاسیک انگلیسی بر اساس جدایی مالکیت از حاکمیت قرار دارد. این نکته در اثر ژان بپتیست سی (Jean-Baptiste Say)، **رساله‌ای درباره‌ی اقتصاد سیاسی**، با صراحت اذعان شده است:

برای مدت زمانی طولانی، علم سیاست، محدود به مطالعه‌ی اصولی بود که نظم اجتماعی را بنیان می‌دهد، و **اقتصاد سیاسی، که روش تولید، توزیع و مصرف ثروت را تشریح می‌کند**، گیج و سردرگم بود... به نظرم می‌آید که از زمان آدام اسمیت این دو گونه‌ی بسیار متمایز پژوهش، به شکلی یکنواخت از یکدیگر جدا شده‌اند، و **اقتصاد سیاسی** اکنون به علم مطالعه‌ی ثروت، و **سیاست** به مطالعه‌ی روابط میان دولت و مردمانش، با روابط میان دیگر دولت‌ها، تخصیص یافته است (Say, 1821/1964, p. XIV-XV).

این عبارات بر دو اصل تأکید دارد: (۱) جدایی رشته‌ای میان "اقتصاد" و "سیاست" از زمان آدام اسمیت^{۲۰}، که پرداختن به نقش حاکمیت در اقتصاد را شامل نمی‌شود؛ و

^{۲۰} من در جایی دیگر نشان داده‌ام (Vahabi, 2012, pp. 153-54) که برخلاف نظر سی، اسمیت بر ابعاد سیاسی اقتصاد سیاسی اصرار می‌ورزد، و این که هدف اولیه‌ی اقتصاد سیاسی هر کشوری، "افزایش ثروت و قدرت آن کشور" است (1776/1961. Book II, Chapter V, paragraph 31). البته، مشکل معرفی کردن "جنگ‌ها و تعارضات" در اقتصاد ممکن است به "دست نامرعی" اسمیت مربوط باشد. اگر دست نامرعی، موثر باشد، بازیگران را مصلحانه هماهنگ می‌کند و جایی برای تعارضات باقی نخواهد ماند.

(۲) محصور کردن اقتصاد به مطالعه‌ی ثروت یا مالکیت. همان‌طور که جان کامنز تأکید کرد، این جدایی، در انگلستان و آمریکا مصرانه ادامه یافت:

علم اقتصاد، در انگلستان و آمریکا با جدایی مالکیت از حاکمیت آغاز شد، بر این فرض که مالکیت خصوصی حق طبیعی و ابتدایی افراد است، و مستقل از حاکمیتی است که ممکن است به شکلی مصنوعی و ناعادلانه در آن مداخله کند. اما این جایگزین کردن واقعیت با توجیه است، چنان‌چه این روش غالباً در مباحثه در مورد اقتصاد و سیاست رایج است. حقوق مالکیتی با این زمینه توجیه می‌شد که هدف مالکیت محصول کار بود، و بنابراین حق به کسی تعلق داشت که کار خود را با دادن کیفیت سودمند به مواد طبیعی در آن متجسم کرده است. او، با داشتن حق طبیعی مالکیت بر محصول خویش، حق آن را داشت تا آن را با محصول کار دیگران مبادله کند (Commons, 1970, p. 41).

در فصل ۴ نشان خواهیم داد که مرزبندی میان مالکیت و حاکمیت نتیجه‌ی مستقیم انقلابات کبیری چون انقلاب شکوهمند انگلستان (۱۶۸۸)، جنگ استقلال آمریکا (۱۷۷۶)، و انقلاب فرانسه (۱۷۸۹) بود. علم جدید اقتصاد سیاسی آن دوران، این جدایی را منعکس می‌کرد و برای اولویت دادن به مالکیت بر حاکمیت بر اساس تئوری کار، مجادله می‌کرد.

کارل مارکس نیز این سنت را در "سهمی بر نقد اقتصاد سیاسی" ادامه داد. مسأله‌ی حاکمیت در تحلیل وی در **کاپیتال** از شیوه‌ی تولید در نظام سرمایه‌داری تقریباً غایب است. برنامه‌ی پژوهشی وی، آن‌طور که در **گروندریسه** (Marx, 1973) مطرح شده، تحلیل از دولت و بازار جهانی را به مطالعات آینده محول کرد. فدرریک انگلس (Engels, 1877/1966, 1887/1968) نیز به همین روال و با فرض بر این که هیچ چیزی را نمی‌توان مصادره کرد مگر آن که در ابتدا تولید شده باشد، بر اولویت فعالیت‌های تولیدی بر تصاحب قهرآمیز یا قاپیدن منابع تأکید کرد.

این فقط بعضاً درست است چون که منابع طبیعی به‌ویژه زمین می‌تواند بدون تولید اولیه قاپیده شود. زمین‌ریایی (مثال: از راه استعمار) ورودی‌های اقتصادی برای تولید خروجی‌ها ایجاد می‌کند. انگلس، در پلمیک‌هایی که با یوژن دورینگ داشت (1877/1966) به‌درستی بر اهمیت تولید صنعتی بر تکنولوژی جنگی انگشت گذاشت. اما انگلس در مورد تقدم انقلاب **نظامی** بر انقلاب **صنعتی** تأمل نکرد (Parker, 1988). آن‌طور که مارکس تصدیق کرد، قهر و زور به‌مثابه نیروی اقتصادی، بر تولید

ماحصل، اقتصاد بازاری بهشت‌گونه‌ای خواهد بود. منطبق بر تر "تجارت شیرین" (Doux Commerce) آدام اسمیت و دیوید هیوم، ادبیات مؤخری می‌کوشد تا نشان دهد چگونه نهادهای بازار گرایش به حل تعارض میان بیگانگان داشته باشند (Cronk, 1997b/2013; Hirschman, 1977a, 1997b/2013; Seabright, 2010; Garnett Jr. et al., 2014). (& Leech, 2013)

سرمایه‌داری تقدم داشت. بدین ترتیب، اولویت تولید بر تصاحب قهرآمیز، نامشروط نیست. بیش از این، تخصیص منابع به فعالیت‌های جنگی، محرک انحراف منابع از تولید و مبادله است^{۲۶} و به کاهش ظرفیت تولیدی آن تمدن‌هایی منجر می‌شود که برتری نسبی در فعالیت‌های قاپ‌زنی داشتند.

در حالی که اولویت تولید بر نیروی خشونت در همه‌ی سیستم‌های اقتصادی ثابت نشده است، تولید سرمایه‌داری بر پایه‌ی کار آزاد و روابط قراردادی داوطلبانه قرار دارد. از نگرشی تئوریک، سرمایه‌داری بازاریبانی نیازی به نیروی خشونت برای تولید کردن ندارد. اولویت تولید بر تصرف اجباری منابع در این شیوه‌ی تولید مشخص، توجیه‌شدنی است. از این روی، مسأله‌ی اقتصاد سیاسی تولید سرمایه‌داری بر مالکیت (تولید ثروت) است و نه حاکمیت. در مقابل، تمرکز اقتصاد سیاسی هماهنگی، تصاحب، یا روند توزیع و بازتوزیع است، که مالکیت و نیز حاکمیت را دربرمی‌گیرد.

۹-۲ پیوستگی و مفصل‌بندی نهادی

این چهار شیوه‌ی هماهنگی طبقه‌بندی کاملی به‌دست می‌دهد، به این معنا که هر کدام شکلی نوعی-ایده‌آل است، و هر یک، از دیگر گونه‌ها مستقل است. کنترل مستقیم بسیاری از روندهای خرد، میانه و کلان (micro, meso & macro) توسط یکی از این شکل‌های پایه‌ای و یا ترکیبی از آنها انجام می‌شود. با این وجود، گونه‌شناسی طرح شده در این فصل فراگیر نیست، و نیز تنها راهی نیست که می‌توان همه‌ی شیوه‌های قابل تصور را دسته‌بندی کرد. امکان دارد بتوان دیگر شیوه‌های هماهنگی را افزود.^{۲۷} در واقع، جوامع پیشاسرمایه‌داری زمین باروری برای پژوهش درباره‌ی دیگر انواع هماهنگی را فراهم می‌کند. من در تدوین این گونه‌شناسی دو معیار اصولی را رعایت کرده‌ام. اولی اصلی منطقی است به این معنا که هیچ کدام از آنها را نمی‌توان چون مورد خاص دیگری توصیف کرد. دومین اصل به دلیل کاربرد آن بر مرکز توجه این کتاب، یعنی هماهنگی ویرانگر، به‌ویژه نسخه‌های اخیر آن در رابطه با حکمرانی اسلامی است. این گونه‌شناسی مورد نظر برای برجسته کردن عملکرد مؤثر نوعی هماهنگی است که در ادبیات اقتصادی فقط در حاشیه به آن پرداخته شده است.

^{۲۶} کالیر (Collier, 1999, p. 171) برای تعارض سه نوع هزینه اقتصادی تشخیص می‌دهد: انحرافی، اخلاک‌گر، و ویرانگر. اندرتون و کارتر (Anderton, Carter, 2009, pp. 21-23) این سه مقوله هزینه‌های اقتصادی را بحث و با استفاده از نمودار تحلیل می‌کنند.

^{۲۷} پولانی (Polanyi, 1944) علاوه بر مفاهیم سه‌گانه‌اش (مبادله، بازتوزیع، و عمل متقابل) به "خانه‌داری" به عنوان شیوه‌ی دیگری از هماهنگی اشاره کرد. کورنای (Kornai, 1984) به لیست قبلی خود "هماهنگی خانوادگی" را اضافه کرد. مسأله "هماهنگی خانوادگی" همان مفهوم "خانواده" است، چرا که به رابطه‌ی خونی و خویشاوندی اشاره می‌کند، و این در هماهنگی تعاونی پولانی ملاحظه شده است.

البته یک مدل ایده‌آل یا نوعی، یک انتزاع است که عناصر بسیار نزدیک به یکدیگر را از سیستم‌های مختلط در دنیای واقعی انتخاب می‌کند. در واقعیت هیچ نظم اجتماعی وجود ندارد که بتوان آن را فقط منحصرأ با یکی از این شیوه‌های هماهنگی تحلیل کرد. جامعه‌ی مشخصی را بلکه بتوان با ترکیب معینی از این شیوه‌های هماهنگی بررسی نمود. شیوه‌های هماهنگی رابطه‌ای **پیوستگی** (complimentary) با یکدیگر دارند. برای مثال، مکانیسم داخلی یک شرکت مدرن خصوصی در سرمایه‌داری، مدیریت مشترک، هماهنگی دستوری (آمرانه) و پاداش پولی را در خود ترکیب می‌کند. سایمون (Simon) و شلیخت (Schlikht) مکانیسم درونی شرکت‌های سرمایه‌داری را حاصل ترکیب پاداش پولی (مبادله)، اتوریته (فرمان) و سنت ارزیابی می‌کنند. متشابهأ، کیبوتس اسرائیلی از هماهنگی بازار برای تهیه‌ی ورودی از تأمین‌کنندگان و فروش خروجی خود به خریداران استفاده می‌کند.

ترکیب شیوه‌های هماهنگی مختلف اندام‌واره است و نه مکانیکی. آن مستلزم **مفصل‌بندی** (articulation) شیوه‌های مختلف بر اساس استیلای یک شیوه‌ی هماهنگی اصلی است. برای مثال، در سرمایه‌داری بازاریبانی، هماهنگی‌های بازار، قدرتمدارانه، تعاونی و ویرانگر در کنار یکدیگر هم‌زیستی می‌کنند، اما بازارهای غیرشخصی بر دیگر شیوه‌های هماهنگی غلبه دارند. هیراشی شرکت‌های مدرن و بزرگ، تکامل بوروکراسی غیرشخصی تحت نظام انتخاباتی پلورالیستی و نیز بوروکراسی اتحادیه‌های کارگران، مثال‌های هماهنگی دستوری (آمرانه) در بستر سرمایه‌داری هستند.

انجمن‌های اخوت، هم‌یاری متقابل کارگری، اشکال متنوع سازمان‌های تعاونی خودگردان، یا دموکراسی مشارکتی در سطوح شهری یا ملی، پژواک هماهنگی تعاونی در بستر سرمایه‌داری است. هماهنگی ویرانگر بر مبنای نهادهای موازی در سرمایه‌داری بازار نیز حضور دارد به‌ویژه در موارد روابط هم‌دستانه میان دولت و مجتمع نظامی-صنعتی. هرچند، این انواع شیوه‌های هماهنگی، نظام اقتصادی سرمایه‌داری تحت استیلای هماهنگی بازار را بنا می‌نهند. چرا هماهنگی بازار می‌تواند چنین نقش راجح و مسلطی را ایفا کند؟ پاسخ به این پرسش را نمی‌توان با ارجاع به برتری طبیعی هماهنگی بازار نسبت به دیگر انواع هماهنگی پیش نهاد.

دو عامل در فهم این که چرا یک شیوه‌ی هماهنگی غالب است، اساسی می‌نماید: (۱) پیش‌شرط‌های لازم نهادی، به‌خصوص نظام سیاسی و حقوقی که پشتیبان هماهنگی است؛ (۲) رابطه‌ی میان شیوه‌های هماهنگی و شیوه‌های تولید. در وضعیت تسلط شیوه‌ی هماهنگی بازار، مرزبندی بزرگ میان حاکمیت و مالکیت چنین پیش‌شرط لازم نهادی را فراهم آورد. فزون بر این، وقتی نظام **تولیدی** تحت هماهنگی بازار قرار گرفت، مبادله‌ی بازار می‌توانست به همه‌ی حوزه‌های فعالیت اقتصادی تعمیم یابد. با این اوصاف، مسأله‌ی مفصل‌بندی بر محور دو عامل تعیین‌کننده قرار دارد: شرط لازم

نهادی، و شیوه‌ی تولید. در تحلیل مارکس میان این دو عامل، ترتیبی عمودی برقرار است: زیربنا (شیوه‌ی تولید) در اولویت، و سپس روبنا (پیش‌شرط لازم نهادی). در تحلیل من از شیوه‌های هماهنگی، این ترتیب وارگونه است. برای ساده‌انگاری شدید و حتی کاریکاتوری نشان دادن این نکته می‌توان گفت که هماهنگی (تصاحب) بر تولید مقدم است، اما بدون آوردن تولید به تصویر کلی، مساله‌ی مفصل‌بندی (articulation) شیوه‌های هماهنگی را نمی‌توان توضیح داد. این نشان می‌دهد که چرا بحران‌های اساسی نهادی یا تولیدی می‌تواند موجب ازهم‌گسیختگی (disarticulation) شود.

برخلاف دیگر شیوه‌های هماهنگی، تسلط شیوه‌ی هماهنگی ویرانگر نمی‌تواند با شیوه‌ی تولید مشخصی پشتیبانی شود. در واقع، این شیوه‌ی هماهنگی بدون بحران عمده‌ای در دیگر شیوه‌های هماهنگی، یعنی در هماهنگی بازار، دستوری و تعاونی، نمی‌تواند شیوه‌ی غالب گردد. به یک مفهوم، تسلط هماهنگی ویرانگر مستلزم **ازهم‌گسیختگی**، و نه **مفصل‌بندی** میان شیوه‌های مختلف هماهنگی است. من در فصل بعدی به این نکته بیشتر خواهم پرداخت.

سرآخر، پویندگی شیوه‌های هماهنگی یکی از مهم‌ترین مسائل است. چهارگونه‌ی اصلی شیوه‌های هماهنگی طی زمان تکامل می‌یابند. امکان دارد که از یک شکل به شکلی دیگر تحول یابند. برای نمونه، هماهنگی تعاونی (شکل سوم) می‌تواند به شرکتی تجاری (شکل اول) یا واحدی دستوری (آمرانه) (شکل دوم) تغییر یابد. در واقعیت امر، تعاونی‌های کارگری هر دو نوع تحول را تجربه کردند. برای مثال، بسیاری از تعاونی‌های کارگری در فرانسه در دوره‌ی تاریخی ۱۸۷۱-۱۷۸۹ با شیوه‌ی هماهنگی تعاونی هدایت می‌شدند. این تعاونی‌ها، پس از اختتام **کمون پاریس** در ۱۸۷۱، با به نهادی وابسته به دولت تحول یافتند و یا به شرکت‌های تجاری تبدیل شدند (Dreyfus, 2001; Da Siva, 2020). ما (Vahabi et al., 2020) نشان دادیم که چگونه رفاه شهروندی خودگردان در فرانسه (*la sociale*)، در روند اصلاحات در سه مرحله، در ۱۹۴۸، ۱۹۶۷، و ۱۹۹۶ به دولت رفاه تبدیل شد. این گذار و انتقالی از هماهنگی تعاونی (شکل سوم) به هماهنگی دستوری (آمرانه) (شکل ۲) بود.

آن طور که در سطور بالا اشاره کردیم، لاپتون (Lupton, Chap. 3) سازمان اجتماعی میان کهنه‌گردان فرانسوی را ترکیبی از "هماهنگی ویرانگر" (شکل چهارم) و "عمل متقابل" (شکل سوم) توصیف می‌کند. و این پیش از آن بود که دولت در ۱۹۶۰ کهنه‌گردی را ممنوع اعلام کرد. با این وجود، از ۱۹۶۰ به بعد، وقتی دولت کنترل کهنه‌گردی را به‌دست گرفت، آن به "هماهنگی دستوری (آمرانه)" (شکل دوم) متحول شد. کمی پس از آن بود که شرکت‌های خصوصی مدیریت زیاله‌ی خانوارها را بر عهده گرفتند (و اکنون به شرکت‌های غول‌پیکر ویولیا و سوئز (Veolia, Suez) معروفند). این انتقالی بود از شکل دوم به هماهنگی بازار.

نمونه‌ی دیگری که بر چگونگی تحول از "هماهنگی ویرانگر" (شکل چهارم) به "هماهنگی دستوری (آمرانه)" (شکل دوم) روشنی می‌بخشد، شوروی سابق در دهه ۳۰ است. اشتراکی کردن‌های اجباری و پاکسازی بزرگ در حزب کمونیست روسیه در دوران استالین (۱۹۳۶-۱۹۳۸) نهادهای موازی و رژیم مصادره‌گری را ایجاد کرد (حزب و آژانس امنیتی NKVD). هماهنگی ویرانگر (شکل چهارم) شکل هماهنگی غالب در این دوره بود، اما در پس‌آیند جنگ جهانی دوم، به "هماهنگی دستوری (آمرانه)" (شکل دوم) تغییر کرد.

در پژوهش تاریخی در مورد دگرگونی شیوه‌های هماهنگی، و منازعات و چانه‌زنی‌های متعاقب، کمبود و کاستی وجود دارد. در شرایط فقدان این پژوهش، غارت دولتی و فعالیت‌های ستیزه‌جویانه در تصاحب منابع، نمی‌تواند کاملاً مستند شود. اقتصاد سیاسی هماهنگی حوزه‌ای چند-رشته‌ای است که مستلزم تحلیل مقارن حاکمیت و مالکیت است.

۱۰-۲ دیگر گروه‌بندی‌های مرتبط

شیوه‌های هماهنگی فقط مشتمل بر تخصیص منابع طبیعی میان انسان‌ها نیستند، بلکه دربرگیرنده‌ی روابط اجتماعی میان مردم نیز می‌شوند. با این حال، بازار غیرشخصی نوعی و ایده‌آل والراسینی (Walrasian)، مساله‌ی هماهنگی اجتماعی میان بازیگران غیرمتمرکز را به کناری می‌گذارد. در این مدل، "فریاد قیمت‌ها" (Crieur de prix) عاملی تخیلی است که مساله‌ی هماهنگی درباره‌ی نیات خرید و فروش بازیگران غیرمتمرکز را از طریق متمرکز کردن اطلاعات حل می‌کند. بازیگران منفرد دانش جامع درباره‌ی وضعیت کل اقتصاد را به شکرانه‌ی بازیگر تخیلی کسب می‌کنند. آنها از تراکنش‌هایی که خارج از تعادل است احتراز می‌کنند و فقط زمانی به مبادله می‌پردازند که "فریاد قیمت‌ها"، تعادل قیمت‌ها را در همه‌ی بازارها اعلام می‌کند. روند آزمون و خطا، قیمت‌ها را برای همه‌ی بازارها مکشوف می‌سازد. قیمت‌های بازار پایه‌ی تعیین تراکنش‌ها نیستند. تراکنش‌ها فقط زمانی ممکن‌اند که تعادل قیمت‌ها به‌دست آمده باشد. بازار قرار است که نهاد بی‌طرفی باشد؛ فقط مکانیسمی برای تخصیص منابع کمیاب. دانش اقتصادی که از این دیدگاه رواج یافته، بر مبنای تخصیص منطقی می‌تراشد و نه هماهنگی. اما اگر این عامل تمرکزگرای خیالی غیباش بزند، چگونه می‌توان تراکنش‌های غیرمتمرکز را هماهنگ کرد؟

آن طور که تراکنش‌های بازار میان بازیگرانی غیرمتمرکز با دانش متغیر محلی، پراکنده، تکه تکه و ضمنی سازمان یافته‌اند، موضوعی است که توسط اقتصاددان‌های اتریشی به میان آورده شد. ما در درک از اهمیت تقسیم دانش - که در قیمت‌های واقعی پولی بازار منعکس است و نه لزوماً در قیمت‌های متعادل - مدیون ون هایک (von Hayek, 1937, 2014) هستیم. با فرض این که دانش از شرایط متغیر اقتصاد بازار، غیرمتمرکز،

جزئی و ناکامل است، مساله‌ی هماهنگی میان بازیگران غیرمتمرکز مطرح می‌شود که باید در وضعیتی تصمیم بگیرند که رفتار و عزم دیگر بازیگران غیرمتمرکز تردیدآمیز است.

خدمات هایک به رشته‌ی ما اکنون حتی از سوی طرفداران تعادل عمومی والرسین نیز، که میان "اطلاعات" کامل و ناکامل تمایز قائل می‌شوند، پذیرفته شده است. هرچند، واژه‌ی مورد استفاده‌ی هایک "دانش" است نه "اطلاعات". اگر به **نظم حسی** (*Sensory Order*) توجه کنیم (von Hayek, 1952/2017) هایک بر تمایز میان جهان فیزیکی و پدیداری، میان دنیای خارجی واقعیت‌های عینی و دنیای درونی تجربه‌های ذهنی‌مان اصرار می‌ورزد. دنیای خارجی فقط محرکی است برای سیستم اعصاب ("نظم عصبی") و این دومی به احساسات تجربه‌ی ذهنی ما منجر می‌شود. ادراک یا فهم ذهنی ما از "داده"، اغلب از "داده‌ی عینی" منحرف شده است. در این منظر، "اطلاعات" عینی وجود ندارد، و کسب دانش روندی پایان‌ناپذیر است.

هایک (Hayek, 1937/2014) در تحلیل از این مساله‌ی دانش، میان دو نوع اکتساب دانش تفاوت قائل شد: (۱) چگونه **افراد** در دنیایی در حال تغییر دانش کسب می‌کنند؛ (۲) چگونه گروهی از بازیگران می‌توانند با دانشی جزئی و ناکامل هماهنگ شوند؟ این بعد **اجتماعی** مساله‌ی دانش است. بنابر نظر هایک، جنبه‌ی دوم مشکل دشوار اقتصادی به‌مثابه علمی اجتماعی است، در حالی که مطالعه در مورد کسب دانش توسط افراد بر عهده‌ی روانشناسی شناختی است و به هیچ یک از شاخه‌های علوم اجتماعی از جمله اقتصاد مربوط نیست.

با این وجود، تحلیل رسمی در علم اقتصاد، نظر هایک درباره‌ی پایه‌های تجربی ظرفیت‌های شناختی فرد را دنبال نکرد و فرض‌های پیشین درباره‌ی عقلانیت و رفتار حداکثری در سطح فردی را پذیرفت و مساله‌ی **دانش** هایک را به مساله‌ی **اطلاعات** ترجمه کرد.^{۲۸} اطلاعات ناکامل یا عدم‌تقارن اطلاعات دلایل عدم موفقیت‌ها در بازار فرض شده است. اگر اطلاعات کامل و انتظارات منطقی ممکن شود، بازارها شکست نمی‌خورند. اما اگر اطلاعات کامل باشد و همه‌ی بازیگران در داشتن تصویری واقعی از دنیای خارجی شریک باشند، نیازی به "هماهنگی" نیست.

علم اقتصاد رایج، فزون بر مکانیسم **تخصیص**، عبارت "مکانیسم تنظیم" را برای توصیف پویش تخصیص منابع به کار گرفته است، و برای وضعیتی که سیستم بازار به‌واسطه‌ی شوکی خارجی از تعادل خارج شده است، **تنظیم** بستگی به نوع علائمی دارد

^{۲۸} ارو (Arrow) اطلاعات را کالایی غیرملموس شناسایی کرد که سه خصیصه‌ی ویژه دارد: (۱) تقسیم‌ناشدنی بودن، (۲) عدم قطعیت داشتن، (۳) غیرقابل تصرف بودن. او ارتباطات را به عنوان مساله‌ی انتقالات میان فرستنده و گیرنده توسط علائم طرح کرد. علائم قیمتی و غیرقیمتی اطلاعات را به عنوان کالایی مشخص در بازار یا دیگر مکانیسم‌های تخصیص، اختصاص داد (برای بررسی تئوری اطلاعات ارو رجوع کنید به: Vahabi, 1997).

که برای بازسازی تعادل لازم است. نشانه‌های قیمتی و غیرقیمتی (کمی)، دو نوع از علائمی هستند که منابع اصلی اطلاعات را مهیا می‌کنند. مکانیسم‌های تخصیص یا تنظیم به مساله‌ی هماهنگی اجتماعی نمی‌پردازند.

موضوع هماهنگی اجتماعی به طوری جدی از سوی کارل پولانی (Polanyi, 1944) مورد نگرش قرار گرفت. وی اقتصاد را "روندی نهادینه شده" در نظر گرفت. بدین ترتیب، نظم اقتصادی می‌توانست از ترتیبات نهادی مشخصی برخاسته باشد. او میان سه شکل یا "الگوهای تراکنش‌ها یا ادغام اجتماعی" تمایز قائل شد. در منظومه‌ی اصطلاحات وی، هماهنگی یا ادغام اجتماعی یک الگوی "تراکنشی" بود. "مبادله، بازتوزیع، و عمل متقابل" سه شکل اصلی تراکنش‌ها بود (Polanyi, 1944, 1957/1968). اولی به سازمان اجتماعی از طریق مبادله و بازارها اشارت دارد. این شکل تراکنش مستلزم نهادی مشخص، یعنی سیستم بازارهای قیمت‌ساز است. دومی به سازمانی اجتماعی ارجاع می‌دهد که همه‌ی منابع به یک مرکز هدایت می‌شوند و سپس به همه‌ی اعضای جامعه بازتوزیع می‌شوند. این مستلزم یک مرکز مذهبی یا سیاسی مثل دولت است که منابع را تصاحب و سپس بازتوزیع می‌کند. سومی اشاره به سازمان اجتماعی دارد که بواسطه‌ی "عمل متقابل" برقرار شده است و مستلزم واحدهای موازی هم‌زیست اجتماعی چون قبایل با روابط خویشاوندی است.

اشکال سه‌گانه‌ی ادغام اجتماعی پولانی به آن چه من هماهنگی بازار، دستوری (آمرانه) و تعاونی توصیف کرده‌ام انطباق دارد. من از طبقه‌بندی و درک وی از "تراکنش" الهام گرفتم زیرا که آن به تراکنش‌های بازار تقلیل نیافته و شامل شکل‌های مختلف توزیع و بازتوزیع می‌شود. اما او متأسفانه بُعد **تصاحب‌گرانه‌ی** تراکنش‌ها را، که وابسته به قدرت سبزه‌جویی و چانه‌زنی میان گروه‌های مختلف است، مورد مذاقه قرار نمی‌دهد. به طرز متناقضی، در حالی که تحقیقات تاریخی پولانی نقش زور و اجبار را در ادغام اجتماعی می‌پذیرد (Polanyi, 1965)، مفهوم "تراکنش" او، منازعات و هماهنگی ویرانگر را شامل نمی‌شود.

شکل‌های "تراکنش" مورد نظر پولانی، الهام‌بخش نورت (North, 1977) نیز بود. هرچند، او هم‌چنان بازار را "نظام تخصیص" می‌فهمید و همه‌ی "دیگر نظام‌های تخصیص تاریخ" را به تخصیص بازار تقلیل داد. نورت در واقع، تراکنش‌های داوطلبانه‌ی بازار در طول تاریخ را از تراکنش‌های غیرداوطلبانه‌ی بازار (نظیر فتوئالدیسم یا برده‌داری) تفکیک کرد. در واقع نورت منطق بازار را به همه‌ی تراکنش‌های غیراختیاری تعمیم داد که انگاری بازیگران در تراکنشی داوطلبانه به چانه‌زنی مشغولند. نورت (North, 1981, p. 202) نوشت: «رابطه‌ای که مورد نظر مک‌لینگ و جن‌سن است داوطلبانه است؛ باید گوش‌زد کرد که در چارچوب مد نظر من می‌تواند داوطلبانه یا

غیرداوطلبانه (همچون برده‌داری) باشد.» ارجاع نورت به برده‌داری بر اساس مقاله‌ی کلاسیک بارزل (Barzel, 1977) بنا شده بود.^{۲۹}

بارزل (Barzel, 1977) کوشید تا نشان دهد برده‌داری هم‌چون روابطی قراردادی میان ارباب و برده متحول شد، و مطرح کرد که ارباب، بر بستر طرح‌های بازیگر اصلی (principal-agent) برای ساختار انگیزه، با انتقال برخی حقوق به یک برده در ازای بازدهی بیشتر، سود و فائده‌ی بیشتری خواهد برد. این روش استدلال، "مبادله‌ی داوطلبانه" و "منفعت دوجانبه از تجارت" را از معانی متعارف و معمول بسی فراتر می‌برد. برای مثال، از این منظر یک سرقت می‌تواند "قراردادی ضمنی" میان قربانی و سارق تلقی شود، که در آن سارق می‌پذیرد در ازای مقداری پول جان قربانی را نجات دهد. همان‌طور که در جایی دیگر نشان داده‌ام (Vahabi, 2011a)، این در راستای تعمیم تئوری کوز (Coase Theory) به "مبادله‌ی اجباری" است (Coase, 1960)، یا آن‌طور که نورت (North, 1990b) آن را "تئوری سیاسی کوز" نامید. این رویکرد در علم اقتصاد رایج از تقلیل‌گرایی بازار حمایت می‌کند.^{۳۰} تنوع شیوه‌های هماهنگی به نفع "تخصیص" یا "تنظیم"، که جایگزین همه‌ی اشکال هماهنگی می‌شود، کنار گذاشته شده است.

رویکرد سوم توسط کورنای در ۱۹۹۲ دنبال شد، گرچه وی در ۱۹۸۴ جانبدار روش تحقیق نزدیک به پولانی بود. به عبارتی دیگر، ما دو کورنای داریم: کورنای ۱۹۸۴ و کورنای ۱۹۹۲. در حالی که کورنای در ابتدا (کورنای ۱۹۸۴) از رویکرد تراکنشی پولانی الهام گرفت، سپس "مکانیسم هماهنگی" را بر مبنای *الگوی سیستم* بازتعریف کرد (کورنای ۱۹۹۲). منظور من از الگوی سیستم کارهای اولیه‌ی لودویگ ون برتالانفی (Ludwig von Bertalanffy, 1950) در مورد بیولوژی "ارگانیسمی" و نیز اثر دافی و نوبرگر (Duffy & Neunberger, 1976) در مورد سیستم‌های اقتصادی به‌مثابه ساختار تصمیم‌اطلاعات-انگیزه (DIM) است.

اشارات کورنای به بیولوژی اورگانیسمی را شاید بتوان به اوایل دهه‌ی هفتاد ردیابی کرد (Konrai, 1971a, 1971b). وی مکانیسم هماهنگی را "سیستم اعصاب" خواند که سیستم‌های واقعی اقتصادی (بدن) را "کنترل" می‌کند. کورنای پس از بازشناسی شیوه‌های مختلف هماهنگی (Kornai, 1992, p. 91)، ساختار تصمیم-اطلاعات-انگیزه

^{۲۹} نورت (North, 1990a, p. 32) برده‌داری را "قراردادی ضمنی میان ارباب و برده" بازتعریف کرد.

^{۳۰} این حتی با شدت بیشتری از مدل‌سازان مدرن والراسینی (Walrasian) درباره‌ی تعادل عمومی، تقلیل‌گرایی بازار را تبلیغ می‌کند. برای نمونه، ارو به گونه‌شناسی نایت (Knight)، که سیستم‌های مختلف انتخاب اجتماعی سنت، قدرت و رضایت عمومی را شامل می‌شود، اعتقاد داشت، اما بر رضایت عمومی متمرکز شد (Arrow, 1947, pp. 308-310). وی این دومی را به دو زیرمقوله‌ی رای‌گیری و بازار، تقسیم دوباره کرد (1951/2012). تئوری ارو به غیرممکن بودن تصمیم‌گیری غیربازاری پرداخت. هرچند، برخلاف نورت، او هیچ‌گاه تراکنش‌های داوطلبانه‌ی بازار را به مبادله‌ی غیراختیاری تعمیم نداد.

(DIM) را برگرفت تا منطق هماهنگی را در هر مورد توضیح دهد: «هر مکانیسمی دامنه‌ی شاخص‌های مختص به خود را دارد: چه کسانی در آن مشارکت دارند، چه رابطه‌ای میان آنها برقرار است، برای پیشبرد هماهنگی چه ارتباطاتی میان‌شان جاری‌ست، و چه انگیزه‌هایی ترغیب‌شان می‌کند تا در روند هماهنگی شرکت کنند».

معیار نخستین نوع روابط افقی یا عمودی که میان بازیگران غالب است را مشخص می‌کند، تا تعیین شود که آیا تصمیمات به صورت سلسله‌مراتبی گرفته می‌شوند یا خیر. دوم جریان ارتباطات یا کانال‌های اطلاعاتی است. سرآخر، سوم ساختار انگیزشی است که بازیگران را برای هماهنگی تشویق می‌کند. این دقیقاً ساختار سیستمیک تصمیم-اطلاعات-انگیزه است. بر اساس این سه معیار، کورنای (۱۹۹۲، Chap. 6) پنج نوع مکانیسم اصلی را متمایز کرد: (۱) هماهنگی بوروکراتیک، (۲) هماهنگی بازار، (۳) هماهنگی خودگردان، (۴) هماهنگی اخلاقی، و (۵) هماهنگی خانوادگی.

این گونه‌شناسی در چند زمینه به شکلی رادیکال از گونه‌شناسی پیشین وامی‌گراید. در طبقه‌بندی قبلی، دو مکانیسم (شماره ۳ و ۵) وجود نداشتند. در عوض، یک مورد دیگر وجود داشت، یعنی "هماهنگی تهاجمی" که در سال ۱۹۹۲ در نظر گرفته نشد (Kornai, 1984). اما مهم‌ترین مساله این است که معیارهای اساسی برای طبقه‌بندی هماهنگی به عنوان مکانیسم کنترل از کورنای ۱۹۸۴ به کورنای ۱۹۹۲ تغییر کرده است.

در نسخه‌ی اخیر، اصطلاح "روند کنترل" «بر این واقعیت تأکید می‌کند که مکانیسم هماهنگی فعالیت کسانی را که در آن شرکت می‌کنند کنترل می‌کند» (Kornai, 1992, p. 95). کنترل به شکلی گسترده و بدون هیچ گونه ارجاع به رابطه‌ی میان مالکیت و حاکمیت تعریف شده است. جالب توجه است که لیندبلوم (Lindblom, 1977) از هماهنگی به عنوان "مکانیسم‌های کنترلی" نیز یاد می‌کند، اما او جایگاه رفیعی به تعامل اقتصاد و سیاست داد.

درست است که کورنای (۱۹۸۴) به صراحت از سیاست صحبت نکرد، اما او هماهنگی "بوروکراتیک" را از "تهاجمی"، بر اساس نهادینه شدن یا نشدن اجبار، متمایز کرد. فزون بر این، کورنای (۱۹۸۴) اشکال مختلفی از هماهنگی را با توجه به نوع تراکنش (پولی یا غیر) طبقه‌بندی کرد. در گونه‌شناسی جدید، نوع تراکنش کاملاً کنار گذاشته شده است. هماهنگی در رویکرد سیستمی کورنای در وهله‌ی نخست با نوع روابط چانه‌زنی و ستیزه‌جویی که به موضوع تصاحب مرتبط است، تعیین نمی‌شود.

۲-۱۱ نتیجه‌گیری

نظریه‌ی درون‌زای بحران اجتماعی، موید پویایی درونی نظم اجتماعی است. دو رویکرد عمومی در تبیین این پویایی متمایز شده است: اقتصادی و نهادی.

مفهوم مارکسی "شیوه‌های تولید" توضیحی اقتصادی از بحران اجتماعی مبتنی بر نیروهای مولده ارائه می‌دهد. در این رویکرد عوامل نهادی نقشی ثانوی ایفا می‌کنند. در مقابل، در دیدگاه نهادگرا، شیوه‌های هماهنگی به عنوان میانجی بین نهادهای اساسی و عملکرد اقتصادی، برای توضیح نظم اجتماعی و بحران اجتماعی کلیدی هستند. بحران اجتماعی زمانی به وجود می‌آید که مکانیسم‌های هماهنگی نتوانند نقش میانجی خود را اجرا کنند.

در رویکرد مارکسی، تولید در شکل دادن به کل نظام اقتصادی تعیین‌کننده فرض می‌شود، در حالی که در رویکرد نهادگرا، میان تولید و توزیع، علیت متقابل وجود دارد. این دومی را می‌توان با تکیه بر تعاملات چندعاملی میان نیروهای اقتصادی، ویرانگر و ایدئولوژیک در نظر گرفت. در حالی که در درازمدت، توزیع (اشکال تصاحب) تولید را تعیین می‌کند، در بسیار درازمدت، تولید یا تغییرات تکنولوژیکی توزیع را تعیین می‌کند. بحران‌های اجتماعی از عدم موفقیت اشکال غالب تصاحب برای هماهنگ کردن عاملان و تخصیص منابع ناشی می‌شود.

سیستم‌های اقتصادی را می‌توان در دو سطح تقسیم بندی کرد: توزیع و تولید. مکانیسم هماهنگی یکی از اصول اساسی در تعریف گونه‌شناسی سیستم‌های اقتصادی مختلف از دیدگاه تصاحب‌گرانه است.

یک شیوه هماهنگی، نظم اجتماعی را با (۱) نوع تصاحب، (۲) تأثیر متقابل بین مالکیت و حاکمیت، و (۳) تلاش‌های ستیزه‌جویانه و هم‌یارانه در مورد توزیع یا بازتوزیع منابع، توصیف می‌کند.

من چهار شیوهی هماهنگی اصلی را متمایز کردم، یعنی هماهنگی بازار، دستوری (آمرانه)، تعاونی و هماهنگی ویرانگر. در حالی که یک سیستم اقتصادی را نمی‌توان تنها به یک شکل هماهنگی تقلیل داد، و با توجه به این که آن با مجموعه‌ای از مکانیسم‌های هماهنگی مختلف مشخص می‌شود، شکل غالبی از هماهنگی وجود دارد که امکان درهم‌آمیزی همه‌ی اشکال هماهنگی را فراهم می‌کند. به عنوان مثال، در جوامع قبیله‌ای هماهنگی تعاونی حاکم بود. در دوران مدرن، هماهنگی بازار در نظام سرمایه‌داری غالب بوده، در حالی که هماهنگی دستوری (آمرانه) در نظام سوسیالیستی چیرگی داشته است.

در بحرانی اجتماعی، هیچ یک از مکانیسم‌های هماهنگی غالب نیستند. به این معنا، بحران با ازهم‌گسیختگی میان شیوه‌های مختلف هماهنگی مشخص می‌شود. تحت چنین شرایطی، نوع ویژه‌ای از هماهنگی می‌تواند برخیزد که به طور مشخصی با بحران سازگار است. من آن را "هماهنگی ویرانگر" نامیدم. در حالی که سه شکل اول هماهنگی به طور گسترده در ادبیات شناسایی و مورد بحث قرار گرفته است، دراین مورد آخرین با کمبود تحلیل مواجهیم زیرا غالباً پنداشته می‌شود که بحران و نظم آشتی‌ناپذیرند. هماهنگی ویرانگر مبتنی بر ادغام حاکمیت و مالکیت، نهادهای موازی و رژیم مصادره‌گر است. از

منظر اقتصادی، هماهنگی ویرانگر رژیمی غارتگر مبتنی بر سودآوری از طریق مجراهای غیربازاری را تقویت می‌کند. سرمایه‌داری سیاسی یک نظام اقتصادیست که با این نوع هماهنگی سازگار است.

مرکز توجه این کتاب هماهنگی ویرانگر و روابط آن با نهادهای مرتبط با حکومت اسلامی، و سرمایه‌داری سیاسی در مقابل سرمایه‌داری بازاریبانیان است. پیش از پرداختن به رابطه‌ی هماهنگی ویرانگر با سرمایه‌داری سیاسی و احکام اسلامی، در فصل بعدی این نوع هماهنگی مفهوم سازی خواهد شد.

منابع و مأخذ

- Albats, Y. (1994) *The State within a State, the KGB and its hold on Russia-Past, Present and Future*. Farrar, Strauss, Giroux.
- Anderton, C. H., & Carter, R. (2009), *Principles of Conflict Economics, A Primer for Social Scientists*. Cambridge University Press.
- Arrow, (1951/2012), *Social Choice and Individual Values*; Yale University Press.
- Bahro, R. (1978). *The Alternative in Eastern Europe*. New Left Books/Verso.
- Barzel, Y. (1977), *An Economic Analysis of Slavery*. *Journal of Law and Economics*, 20(1), 87-110.
- Bataille, G. (1967). *La part mandite precede de la Notion de depense*. Les Editions de Minuit.
- Benigo, O. (2012). *The Kurds of Iraq: Building a State Within a State*. Lynne Rienner.
- Bettelheim, C. (1976). *Class Struggles in the USSR: First Period 1917-1923*, New York and London: Monthly Review Press.
- Bhattacharya, P., Mitra, D., & Ulubasoglu, M. (2019). *The Political Economy of Land Reform Enactments: New Cross-National Evidence (1900-2010)*. *Journal of Development Economics*, 139, 50-68.
- Bookchin, M. (1977). *The Spanish Anarchists: The Heroic Tears, 1868-1936*. Free Life Editions.
- Bookchin, M. (1991, October). *Libertarian Municipalism: An Overview*. *Green Perspectives*, No. 24, Burlington, VT.
- Braudel, F. (1977). *Afterthoughts on Material Civilization and Capitalism*. Johns Hopkins University Press.
- Braudel, F. (1983). *Civilization and Capitalism 15th-18th Century*, vol. 2, *The Wheels of Commerce*. Book Club Associates.
- Bush, W., & Mayer, L. (1974). *Some Implications of Anarchy for the Distribution of Property*. *Journal of Economic Theory*, 8, 401-412.
- Calvin, D. (2021). *Entrepreneurial Communities: An Alternative to the State*. Book Villages.
- Coase, R. (1960, October). *The Problem of Social Cost*. *The Journal of Law and Economics*, III, 1-44.
- Collier, P. (19), *On the Economic Consequences of Civil War*. *Oxford Economic Papers*, 54(1), 168-183.

- Commons, I. (1924/1995). *Legal Foundations of Capitalism* (With a New Introduction by Jeff Biddle & Warren J. Samuels). Transaction Publishers.
- Commons, J. R. (1931) *Institutional Economics*. *American Economics Review*, 21, 648-657.
- Commons, J. (1970). *The Economics of Collective Action*. University of Wisconsin Press.
- Cronk, L., & Leech, B. L. (2013). *Meeting at Grand Central: Understanding the Social and Evolutionary Roots of Cooperation*. Princeton.
- Da Siva, N. (2020). *Mutualité et capitalisme entre 1789 et 1947: de la subversion à l'intégration*. *RECMA*, 357, 36-51.
- Dago, J. (2012). *Investissement Direct Etranger en Côte d'Ivoire, Economie Politique et Changement Institutionnel*. P'Harmattan.
- Dana, L., & Wright, R. (2015). *Bazaar Economies, Modern Networks and Entrepreneurship*. In Wright, R. (ed.), *Wiley Encyclopedia of Management*, 2015 – Wiley Online Library.
<https://doi.org/10.1002/9781118785317>. Weom030005
- Dreyfus, M. (2001). *Liberté, Egalité, Mutualité: mutualisme et syndicalisme, 1852-1967*. Editions de l'Atelier.
- Dunmore, T. (1980). *The Stalinist Command System: The Soviet State Apparatus and Economic Policy, 1945-1953*. Macmillan.
- El Karouni Ilyess. (2012). "Ethnic Minorities and Integration Process in France and the Netherlands: An Institutional Perspective", *American Journal of Economics and Sociology*, 71, p. 151-183.
- Engels, F. (1877/1966). *Herr Eugen Dühring's Revolution in Science (Anti-Dühring)*, International Publisher.
- Engels, F. (1887/1968). *The Role of Force in History, a Study of Bismarck's Policy of Blood and Iron*. International Publisher.
- Fanselow, F. (1990). *The Bazaar Economy or How Bizarre is the Bazaar Really?* *MAN, New Series*, 25(2), 250-265.
- Filkins, D. (2012, March 12). *The Deep State*. *The New Yorker*. Retrieved January 6, 2022.
- Frisch, R. (1933), *Propagation Problems and Impulse Problems in Dynamic Economics*. In *Economic Essays in Honour of Gustav Cassel* (pp. 171-205). George Allen & Unwin.
- Fujinaga, A. P. (2018). *Islamic Law in Post-Revolutionary Iran*. In A. M. Emon & A. Rumei (Eds.), *The Oxford Handbook of Islamic Law*. Oxford University Press.

- Garnett, R. R., Ir., Lewis, P., & Ealy, L. T. (Eds.). (2014). *Commerce and Community: Ecologies of Social Cooperation (Economics as Social Theory)*. Routledge.
- Geertz, C. (1978). The Bazaar Economy: Information and Search in Peasant Marketing. *American Economic Review*, 68(2), 28-32.
- Hirschman, A. (1970). *Exit, Voice, and Loyalty*. Cambridge University Press.
- Hirschman, A. (1977a), A Generalized Linkage Approach to Development, with Special Reference to Staples. *Economic Development and Cultural Change*, 25, 67-98.
- Elischman, A. O., (1977/2013). *The Passions and the Interests: Political Arguments for Capitalism before Its Triumph*. Princeton University Press. 68
- Hishleifer, . (1995). Anarchy and Its Breakdown. *Journal of Political Economy*, 103, 25-52.
- Tordachi, C., & Bauerkämper, A. (Eds.), (2014). 2014, *The Collectivization of Agrourcure in Communist East Europe, Comparison and Entanglements*. Central European University Press.
- Isavi, C. (1950). *An Arab Philosophy of History; Selections from the Prolegomena of Ibn Khaldun of Tunis (1332-1406) (Translated and arranged by Issawi)*. John Murray.
- Keen, D. (2012). *Useful Enemies, When Waging Wars Is More Important than Winning Them*. Yale University Press.
- Klein, L. (2006). Ragnar Frisch's Conception of the Business Cycle. In S. Strom (Ed.), *Econometrics and Economic Theory in the 20th Century*, Cambridge Collections Online, Cambridge University Press.
- Knight, F. (1947). Human Nature and World Democracy. In *Freedom and Reform* (pp. 308-310). Harper and Bros.
- Kornai, J. (1971a). *Anti-Equilibrium, On Economic Systems Theory and the Tasks of Research*. American Elsevier Publishing Company, Inc.
- Kornai, J. (1971b). Economic Systems Theory and General Equilibrium Theory. *Acta Oeconomica*, 6(4), 297-317.
- Kornai, J. (1979). Resource-Constrained Versus Demand-Constrained Systems. *Econometrica*, 47(4), 801-819.
- Kornai, J. (1980). *Economics of Shortage*. North-Holland.
- Kornai, J. (1983). The Health of Nations: Reflections on the Analogy between the Medical Sciences and Economics. *Kyklos*, 36(2), 191-212.
- Kornai, J. (1984). Bureaucratic and Market Coordination. *Osteuropa Wirtschaft*, 29(4), 306-319. Reprinted in: Kornai Janos (1990). *Vision and*

- Reality, market and state, contradictions and dilemma revisited. Routledge, PP. 1-19.
- Kornai, J. (1990). The Affinity between Ownership Forms and Coordination Mechanisms: The Common Experience of Reform in Socialist Countries. *Journal of Economic Perspectives*, 4(3), 131-147.
- Kornai, J. (1992). The Socialist System. The political economy of Communism. Princeton University Press and Oxford University Press.
- Kornai, J. (1998). "The place of the soft budget constraint in economic theory," *Journal of Comparative Economics*, Vol. 26, pp. 11-17.
- Kornai, J. (2000a). What the Change of System from Socialism to Capitalism does and does not Mean? *The Journal of Economic Perspectives*, 14(1), 27-42.
- Kornai, J. (2000b). Ten Years After The Road to a Free Economy: The Author's Self-Evaluation. Paper for the World Bank. 'Annual Bank Conference on Development Economics-ABCDE', April 18-20, Washington, DC.
- Kornai, J. (2010). Innovation and Dynamism: Interaction between Systems and Technical Progress. In G. Roland (Ed.), *Economics in Transition, studies in Development Economics and Policy* (pp. 14-56). Palgrave Macmillan.
- Lange, O. (1958). The Role of Planning in Socialist Economy. *Indian Economic Review*, 42, 1-15.
- Leeson, P. & Stringham, E. (2007). Is Government Inevitable? Comment on Holcombe's Analysis. In E. Stringham (Ed.), *Anarchy and the Law, the Political Economy of Choice* (pp. 371-376). Transaction Publishers.
- Lenin, V. I. (1917/1964, April). The Dual Power. In *Collected Works* (Vol. 24, pp. 38-41). Progress Publishers.
- Lenin, V. I. (1920/1975-1979). "Report on the Work of the Council of People's Commissars" (December 22, 1920). In *Collected Works* (Vol. 36). Progress Publishers.
- Lindblom, C. E. (1977). *Politics and Markets: The World's Political Economic Systems*. Basic Books.
- Lupton, S. (2011). *Économie des Déchets. Une Approche Institutionnaliste*, Collection "Ouvertures économiques", Bruxelles, De Boeck.
- MacCallum, S. H. (2003). The Entrepreneurial Community in Light of Advancing Business Practices and Technologies. In MacCallum, Spencer Heath, D. Klein, & F. Foldvary (Eds.), *The Half-Life of Policy Rationales*. New York Press. Chapter 12.
- Mandel, E. (1995). *Long Waves of Capitalist Development: A Marxist Interpretation* (2nd revised ed.). London and New York: Verso.

- Markoff, J. (2006). Violence, Emancipation, and Democracy: The Countryside and the French Revolution. In G. Kates (Ed.), *The French Revolution, Recent Debates and New Controversies* (2nd ed., PD. 165-197). Routledge.
- Marx, K. (1847/2009). *The Poverty of Philosophy*. Progress Publishers, 1955; Transcribed: by Zodiac for Marx/Engels Internet Archive (marxists.org) 1999; Proofed: and corrected by Matthew Carmody, 2009.
- Marx, K. (1857a-8/1964). *Pre-capitalist Economic Formations*. Translated by Jack Cohen, <https://www.marxists.org/archive/marx/works/1857/precapitalist/ch01.htm>
- Marx, K. (18576/1971). Introduction to a Contribution to the Critique of Political Economy. In *A Contribution to the Critique of Political Economy*, translated from the German by S. W. Ryazanskaya, Appendix I, London: Lawrence & Wishart, pp. 81-111. <https://www.marxists.org/archive/marx/works/1859/critique-pol-economy/appx1.htm>
- Marx, K. (1859/1977). *A Contribution to the Critique of Political Economy*. Progress Publishers. Retrieved from <https://www.marxists.org/archive/marx/works/1859/critique-pol-economy/preface.htm>. Accessed July 15, 2019.
- Marx, K. (1867/1978), *Capital, a Critique of Political Economy* (Vol. 1), Progress Publishers.
- Marx, K. (1973). *Grundrisse*. Vintage Books.
- Mauss, M. (1967). *The Gift: Forms and Functions of Exchange in Arabic Societies*. Norton.
- Mernard C., Kunneke R., & Groenewegen, J. (2021). *Network Infrastructures: Aligning Technologies and Institutions*. Cambridge University Press.
- North, D. (1977). Markets and Other Allocation Systems in History: The Challenge of Karl Polanyi. *Journal of European Economic History*, 6, 703-e
- North, D. (1981), *Structure and Change in Economic History*. W.W. Norton and Company.
- North, D. (1990a). *Institutions, Institutional Change and Economic Performance*. Cambridge University Press.
- North, D. (1990b). A Transaction Cost Theory of Politics. *Journal of Theoretical Politics*, 2(4), 355-367.

- North, D., Wallis, J., & Weingast, B. (2009). *Violence and Social Orders: A Conceptual Framework for Interpreting Recorded Human History*. Cambridge University Press.
- Pareto, V. (1927/1971). *Manual of Political Economy*. A.M. Kelley.
- Parker, G. (1988). *The Military Revolution, Military Innovation and the Rise of the West, 1500-1800*. Cambridge University Press.
- Paxton, R. (1998). The Five Stages of Fascism. *The Journal of Modern History*, 70(1), 1-23.
- Paxton, R. (2004). *The Anatomy of Fascism*. Alfred A. Knopf.
- Piryaei, S. (2018, March), *State of Perpetual Emergency: Legally Codified State Violence in Post-Revolutionary Iran and the Contemporary U.S.* PhD Thesis in Comparative Literature, University of California Riverside.
- Plack, N. (2013), *The Peasantry, Feudalism, and the Environment, 1789-93*. In P. McPhee (Ed.), *A Companion to The French Revolution* (pp. 212-227). Wiley Blackwell Ltd.
- Plato. (2013), *Sophists* (Benjamin, J., Hazelton, P.A. Trans.). An Electronic Classics Publication. *Sophist.pdf* <http://www2.hn.psu.edu/faculty/jmanis/plato/>
- Polanyi, K. (1944). *The Great Transformation*. Farrar and Rinehart.
- Polanyi, K. (1957/1968). *Primitive, Archaic and Modern Economies*. Doubleday.
- Polanyi, K. (1965). *Trade and Market in the Early Empire; Economies in History and Theory*. Free Press.
- Schirazi, A. (1997). *The Constitution of Iran: Politics and the State in the Islamic Republic*. I.B. Tauris.
- Schlicht, E. (1998). *On Custom in the Economy*. Clarendon Press.
- Schumpeter, J. A. (1939), *Business Cycles: A Theoretical, Historical, and Statistical Analysis of the Capitalist Process*. McGraw-Hill Book Company Inc.
- Seabright, P (2010) *The Company of Strangers: A Natural History of Economic Life, Revised Version*. Princeton University Press.
- Siddiqi, A. (2007), *Military Inc. Inside Pakistan's Military Economy*. Pluto Press.
- Simon, H. (1951), *A Formal Theory of the Employment Relationship*. *Econometrica*, 19(3), 293-305.
- Simon, H. (1997). *Organizations and Markets*. In H. Simon (Ed.), *An Empirically Based Microeconomics* (pp. 217-240). Cambridge University Press.

- Springborg, R. (2013). Learning from Failure: Egypt. In T. Bruneau & F. C. Matei (Eds.), *The Routledge Handbook of Civil-Military Relations* (pp. 93-109). Routledge.
- Tyrou, E., & Vahabi, M. (2021). A Critical Survey on Land-Grabbing: Land as a Source of Power and Profit. Manuscript.
- Vahabi, M. (1997). A Critical Survey of K.J. Arrow's Theory of Knowledge. *Cahiers d'Economie Politique*, 29, 35-65.
- Vahabi, M. (2004). *The Political Economy of Destructive Power*. Edward Elgar.
- Vahabi, M. (2009). An Introduction to Destructive Coordination. *American Journal of Economics and Sociology*, 08(2), 353-386.
- Vahabi, M. (2010). "Ordres contradictoires et coordination destructive: le malaise iranien" (Contradictory Orders and Destructive Coordination: The Iranian Disease). *Revue Canadienne d'Etudes du Développement* (Canadian Journal of Development Studies), 30(3-4), 503-534.
- Vahabi, M. (2011a). Appropriation, Violent Enforcement and Transaction Costs: A Critical Survey. *Public Choice*, 147(1), 227-253.
- Vahabi, M. (2011b). Economics of Destructive Power. In D. Braddon & K. Hartley (Eds.), *The Elgar Handbook on the Economics of Conflict* (pp. 79-104). Edward Elgar., Chapter 5.
- Vahabi, M. (2012). Political Economy of Conflict – Foreword. *Revue d'Economie Politique*, 122(2), 151-167.
- Vahabi, M. (2014a). Soft Budget Constraint Reconsidered. *Bulletin of Economic Research*, 66(1), 1-19.
- Vahabi, M. (2014b). "Contrainte budgétaire lâche et le secteur paraétatique" (Soft Budget Constraints and Parastatal Sector). In M. Makinsky (Ed.), *L'économie véelle de l'Iran* (pp. 147-176). L'Harmattan.
- Vahabi, M. (2015a). *The Political Economy of Predation: Manhunting and the Economics of Escape*. Cambridge University Press.
- Vahabi, M. (2015b, December 22). Jaygah Sepah dar Eqtesad Iran (The Place of Sepah in the Iranian Economy). *Mihan*, No. 6. Retrieved December 11, 2021, from <http://mihan.net/1394/10/01/562/> (in Persian).
- Vahabi, M. (2016, September). A Positive Theory of the Predatory State. *Public Choice*, 168(3-4), 153-175.
- Vahabi, M., Batifoulier, P., & Da Silva, N. (2020). A Theory of Predatory Welfare State and Citizen Welfare: The French Case. *Public Choice*, 182(3 4), 243-271.

- Vahabi, M., Philippe, B., & Nicolas, D. S. (2020). The Political Economy of Revolution and Institutional Change: The Elite and Mass Revolutions. *Revue d'Economie Politique*, 130(6), 855-889.
- Von Hayek, F. (1937, February). Economics and Knowledge. *Economica*, New Series, 4(13), 33-54.
- Von Hayek, F. (1937, February). Economics and Knowledge. *Economica*, New Series, 4(13), 33-54.
- Von Hayek, F. (2014). In B. Caldwell (Ed.), *The Collected Works of F.A. Hayek*, Vol. 15-The Market and Other Orders. Chicago University Press.
- Von Hayek, F. (1952/2017). *The Collected Works of F.A. Hayek*. Vol. 14-The Sensory Order and Other Writings as the Foundation of Theoretical Psychology (V. J. Vanberg, Ed.). University of Chicago Press.
- Von Mises, L. (1946). *Bureaucracy*. Yale University Press.
- Walras, L. (1874/2003). *Elements of Pure Economics or the Theory of Social Wealth* (William Jaffé, Trans.). Routledge.
- Weber, M. (1922/1978). *Economy and Society 1*, University of California Press.
- Williamson, O. (1985). *The Economic Institutions of Capitalism. Firms, Markets, Relational Contracting*. Free Press.

فصل سوم^۱

۳ مفهوم‌سازی هماهنگی ویرانگر

۳-۱ مقدمه

بحران اجتماعی اغلب به عنوان هرج و مرج و آشفتگی توصیف می‌شود و این بیان‌گر گسیختگی در نظم اجتماعی است. اما اگر بحران به گونه‌ی خاصی از نظم تبدیل گردد، امکان دارد مزمن یا پایدار شود. در چنین شرایطی، بحران در نظم، به نظامی بحرانی تبدیل می‌شود. ممکن است "آنا‌رشی نظم‌یافته" نامیده شود، اما از آنجایی که این عبارت قبلاً برای به تصویر کشیدن یک جامعه کمونیستی یا بازاری بدون دولت به کار می‌رفته است، من عبارت دیگری را ابداع کردم، یعنی هماهنگی ویرانگر.

هدف ما در این فصل مفهوم‌سازی شیوه هماهنگی ویرانگر است. به یک معنا، فصل حاضر ادامه فصل پیشین است (رجوع کنید به بخش ۶-۲) با تمرکز بر یکی از شیوه‌های خاص هماهنگی که تنها می‌تواند در شرایط بحرانی چیرگی یابد که در آن سایر شیوه‌های هماهنگی (بازار، دستوری و تعاونی) غالب نیستند.

همان‌طور که پیش از این بیان شد، **ادغام اجتماعی از راه ارباب، تهدید و استفاده از ابزارهای قهری**^۲ برای تصاحب کالاها، دارایی‌ها و حقوق دیگران است. در این نوع هماهنگی، منابع و تلاش‌های انسانی برای تصاحب آن چه دیگران تولید می‌کنند، تخصیص می‌یابد. به بیانی دقیق، اجبار غیرنهادینه شده به اجباری اطلاق می‌شود که توسط قانون یا دولت پشتیبانی نمی‌شود. با این حال، به معنای وسیع‌تر، اجباری که توسط نهادهای موازی رقیب و متخاصم استفاده می‌شود را نیز دربر می‌گیرد.^۳

"وضعیت استثنایی" که آگام‌بن (Agamben, 2005) توصیف می‌کند، در این تعریف گسترده‌تر از اجبار غیرنهادینه شده قرار می‌گیرد. این امر به نقش اساسی خشونت سازمان‌یافته‌ای اعتبار می‌بخشد که مقدم بر ظهور قانون است. اصطلاح "ویرانگر" به ماهیت متعارض و تهاجمی رابطه‌ای اشارت دارد که مستلزم ویرانی فیزیکی یا اخلاقی

^۱ این فصل اقتباس و بسط این مقاله‌ی من است:

"An Introduction to Destructive Coordination," American Journal of Economics and Sociology, Vol. 68, No. 2, pp. 354-386.

^۲ فیلم "در بارانداز" (On the Waterfront) به کارگردانی کازان به خوبی هماهنگی ویرانگر در بازار کار را به تصویر می‌کشد.

^۳ در مورد تعریف من از نهادهای موازی، رجوع کنید به بخش ۲-۶.

است.^۴ علاوه بر این، تصاحب از طریق دزدی، مصادره و غیره به معنای مالکیت منابع از طریق نادیده گرفتن، نقض، نابودی یا حذف حقوق مالکیت دیگران است. بر این اساس، اصطلاح "ویرانگر" نیز به معنای ایجاد حق تخریب یا *انهدام* (*abusus*)، به عنوان مرز غایی حقوق مالکیت است.

این نوع هماهنگی تقریباً به طور کامل در جریان اصلی اقتصاد نادیده گرفته شده، اگرچه برخی از ابعاد تجربی مهم آن توسط ادبیات مربوط به بحران پایدار یا درگیری‌های پایدار و جنگ‌های داخلی مورد توجه بوده است. دیوید کین (2012) و همکارانش به شکلی گسترده به درک ما از موقعیت‌هایی که در آن "راه‌اندازی جنگ مهم‌تر از پیروزی‌ست" کمک کردند (Keene, 2012). آنها تصاویر پرنگی از درگیری‌های نظامی دامنه‌دار ارائه می‌دهند که طرفین متخاصم هم دشمن‌اند و هم شریک.

در مطالعه شیوهی ویرانگر هماهنگی، مفید است که با تصاویر ساده شروع کنیم. از این رو، در بخش دوم، هماهنگی ویرانگر با استفاده از دو مثال میدان‌های ترافیکی و زندان‌ها، مورد بحث و بررسی قرار گرفته و با سایر انواع هماهنگی مقایسه خواهد شد. در بخش سوم، تصاحب از راه دزدی به عنوان مکانیسم دیگر هماهنگی ویرانگر مورد کاوش قرار خواهد گرفت. در ابتدا زیست‌دزدی (Biopiracy) مورد واری قرار می‌گیرد تا روابط بین **هماهنگی ویرانگر** و نهادینه‌سازی حقوق مالکیت روشن گردد. سپس، به مسالهی روابط رقابتی یا تکمیلی بین شیوه‌های مختلف هماهنگی می‌پردازیم و بر ازم‌گسیختگی (disarticulation) میان‌شان در غیاب شیوهی هماهنگی مسلط، تمرکز می‌کنیم. استدلال خواهد شد که هماهنگی ویرانگر باید هم‌چون مکانیسمی در نظر گرفته شود که در دوره‌ی نهادهای موازی پدیدار می‌شوند. امکان دارد که آن تداوم داشته باشد اما می‌تواند زمینه‌ای نیز فراهم آورد تا سایر شیوه‌های هماهنگی در آن ریشه‌بند شوند.

۲-۳ پیش‌زمینه نظری

هماهنگی ویرانگر به عنوان شکلی از ادغام اجتماعی، دربارهی همکاری به اجبار کردن است. **تصاحب** منابع در این نوع **هماهنگی** غارتگرانه و بر اساس فعالیت‌های غاصبانه یا مصادره‌گرانه است. این نوع هماهنگی برای مدتی طولانی در جریان اصلی اقتصاد نادیده گرفته شده، اگرچه فعالیت "دزدیدن" به عنوان یک مکانیسم **تصاحب** تا حدی در **نظریه تعارض عقلانی** (Rational Conflict Theory) از اوایل دهه پنجاه مورد توجه قرار گرفته است. در واقع، تئوری اقتصادی ابتدا کوشید تا تعارضات **عقلانی** (و نه واقعی یا "اجتماعی") را به عنوان یکی از منابع تصاحب ادغام کند.

^۴ برای تحلیل سیستماتیک‌تر "قدرت ویرانگر" و اشکال مختلف آن از جمله قدرت تهدید و ابزارهای قهری، رجوع کنید به وهابی (2004). (Vahabi, 2004).

هاولمو (Haavelmo, 1954) پیشگام یک مدل تعادل عمومی استاندارد از تخصیص منابع میان فعالیت‌های تصاحب‌گرا و تولیدی بود. این مدل در طول چهار دهه‌ی گذشته به طرق مختلف توسط مدل‌های تئوریک نظریه‌ی بازی (game theory) در مورد تعارض عقلانی (Boulding, 1962; Schelling, 1963) و رشته‌های مختلف اقتصاد سیاسی جدید (Hirshleifer, 2009) در چارچوب تعادل قسمی توسعه یافت. هدف آنها درک تعارض **عقلانی** بود که مستلزم **ویرانی واقعی** نباشد.

تعارض منطقی به قدرت تهدید اشاره دارد و می‌تواند به عنوان یک رویه برای چانه‌زنی تعریف شود که بدون هیچ‌گونه برخورد یا درگیری واقعی بین طرفینی باشد که هم شریک و هم متخاصم‌اند (مانند مذاکرات در مورد انرژی هسته‌ای، مذاکرات تجاری در موافقت‌نامه عمومی تعرفه و تجارت (GATT) یا سازمان تجارت جهانی (WTO)، و مذاکرات بین اتحادیه‌های کارگری نهادینه شده و سازمان‌های کارفرمایان در مورد شرایط دستمزد و کار (Vahabi, 2015a, 2015b, Chap 4). این ادبیات در راستای "تئوری سیاسی کوز" (Coase) است، یعنی استفاده از مکانیسم چانه‌زنی کوز در حل و فصل روابط متعارضی که بدون هیچ‌گونه تخریب صورت می‌گیرد (Vahabi, 2011, 2015a, 2015b).

نسخه دوم نظریه تعارض توسط بنیان‌گذاران **مکتب انتخاب عمومی** (Public Choice School)، به ویژه توسط بوش (Bush, ۱۹۷۲)، بوش و مایر (Bush & Tullock, ۱۹۷۲)، اولسون (Olson, ۱۹۸۲، ۱۹۶۵)، و تالاک (Mayer, 1974, 1972a, 1972b, 1974a, 1974b) به منظور مقابله با خشونت اصیل سیاسی ایجاد شد. آنها نه تنها قدرت تهدید، بلکه موقعیت‌های درگیری واقعی مانند انقلاب‌ها، جنگ‌ها و فعالیت‌های تروریستی را نیز مورد مطالعه قرار دادند. هدف آنها گسترش مفروضات نئوکلاسیک به سایر زمینه‌های علوم اجتماعی مانند سیاست بود. بنابراین کوشیدند تا تضادهای واقعی را در تحلیل نئوکلاسیک بگنجانند و چارچوبی نظری برای اقتصاد سیاسی جدید ارائه کنند. تعارضات واقعی خنثی نیستند و تأثیر واضحی بر عملکرد اقتصادی دارند زیرا در محدوده‌ی فعالیت‌های رانت‌جویی قرار می‌گیرند.

پیشینه‌ی نظری "همکاری برای اجبار کردن" (Cowen & Sutter, 2007) را باید در نظریه‌ی هرج‌ومرجی جستجو کرد که بوش (Bush, 1972) پیشگام آن شد و از طریق دو جلد فوق ذکر تالاک (Tullock, 1972a, 1972b, 1974a) معرفی شد. دو جلد مرتبط ویرایش شده‌ی استرینگام (Stringham, 2007, 2009) که شامل بازنشر برخی مقالات اساسی در این زمینه است، افزوده‌های ارزشمندی به این گرایش فکری است. تا زمانی که آنارشی به عنوان هرج‌ومرج و آشوب درک نشود، می‌توان آن را جامعه‌ای بدون دولت اما نه بدون قوانین تصور کرد (Coyne, 2005). پس مساله اصلی این است که آیا "آنارشی نظم‌یافته" (یعنی نظم اجتماعی بدون دولت) امکان‌پذیر است یا خیر.

اگرچه انتقادات قبلی از آنارشی (Tullock, 1972a, 1972b, 1974a; Nozick, 1974) تقریباً متفق‌القول‌اند که حکومت حتی اگر غیرضروری باشد، دست‌کم اجتناب‌ناپذیر است، بسیاری از آنارشیست‌های لیبرترین (Libertarian) گزینه‌های دیگری پیشنهاد می‌کنند. همان‌طور که ماس (Moss, 1974) به‌درستی تأکید می‌کند، "آنارشی نظم‌یافته" نه تنها مستلزم یک اقتصاد بازاری‌نهاد خالص، بلکه یک جامعه‌ی کمونیستی بدون دولت نیز هست. روتبارد (Rothbard, ۱۹۷۳، ۱۹۷۷)، لیسون (Leeson, ۲۰۱۴، ۲۰۰۹)، ژولوسو و لیسون (Geoloso & Leeson, ۲۰۲۰)، و بسیاری دیگر از اقتصاددانان بازار آزاد از طرفداران نسخه‌ی اخیر آنارشیسم "مالکیت خصوصی" هستند. پولانی (Polanyi, ۱۹۴۴)، لیسون و استرینگام (۲۰۰۷) نمونه‌هایی از جوامع باستانی بدون دولت را بر اساس "اثر متقابل" (reciprocity) یا کمونیسم بدوی ارائه می‌کنند. با وجود اهمیت این دو شکل از "آنارشی نظم‌یافته"، شکل سومی از "آنارشی نظم یافته" وجود دارد که در ادبیات اقتصادی نادیده گرفته شده است. من آن را هماهنگی ویرانگر می‌نامم. **در این مورد، شکست دولت یا بحران حاکمیت از فقدان دولت مهم‌تر است.**

نهادهای موازی و نظام‌های متناقض (Vahabi, 2010) ممکن است منجر به هرج‌ومرج نظم‌یافته گردند که در آن رفتار تهاجمی و استفاده از ابزارهای قهری "قاعده بازی" را تشکیل می‌دهد. تمرکز ادبیات **انتخاب عمومی** (Public Choice) بر این گونه از "آنارشی نظم‌یافته" نیست، و چند مقاله که به چالش "همکاری به اجبار کردن" می‌پردازد، منجر به ظهور مجدد دولت می‌گردد (Tullock, [1972a, 1972b] 2005; Rutter, 7,20; 2007; Holcombe Gunning, [1972] 2005; ۲۰۰۷). مهم‌تر از آن، در موارد استثنایی که چنین نظامی با دوام تلقی می‌شود (Friedman, 2007)، انحصار دولتی با سیستم بازار خصوصی یا "پلیس چندگانه" در تعارض است.

به عبارت دیگر، در حال حاضر "آنارشی نظم‌یافته" در چارچوب مکتب **انتخاب عمومی** به یک سیستم بازاری‌نهاد خالص که ممکن است شامل اجبار نیز باشد (یا نباشد) تقلیل یافته است. ادعای ما این است که مفهوم "آنارشی نظم‌یافته" باید گسترش یابد تا هماهنگی ویرانگر را دربرگیرد، و این به یک بازار خالص یا یک نظم تعاونی بدون دولت تقلیل‌ناپذیر است.

در نهایت، ادبیات نظری اخیر در مورد **مبادله اجباری** یا تصاحب زورمندانه وجود دارد که نه تصادفی‌ست و نه "متقابلاً مفید". این نوع تصاحب در "بازی‌های غارت" (Jordan, 2006) و "مبادله‌ی جنگی" (رجوع کنید به Houba et al., 2017) که در آن بازیگران اقتصادی به بند کشیدن دارایی‌ها متوسل می‌شوند، بررسی می‌شود. پیت‌چونه و روبینشتاین (Piccione and Rubinstein, 2007) **جنگل** را هم‌چون مجموعه‌ای از افراد تعریف می‌کنند که ترجیحاتی نسبت به دسته‌ای از کالاهای مطلوب دارند و دارای

رابطه‌ی محکم قدرت انتقالی (transitive) (غیرانعکاسی، نامتقارن، کامل و انتقالی) هستند. علاوه بر این، استفاده از قدرت در جنگل بی‌هزینه فرض می‌شود. افراد قدرتمندتر می‌توانند کالاهای دیگران را بدون تحمل هیچ هزینه‌ای تصاحب کنند، و کسانی که از قدرت کم‌تری برخوردارند، نمی‌توانند بگیرند.

بر این اساس، تعادل جنگل به عنوان تخصیص عملی کالاها به گونه‌ای تعریف می‌شود که هیچ عاملی تمایلی به گرفتن کالاهایی ندارد که در اختیار عامل ضعیف‌تر است. مشابه دو تئوری اساسی پارتو (Pareto) در اقتصاد رفاه^۵، نویسندگان دو تئوری بنیادی اقتصاد جنگل را استحصال می‌کنند: اول آن که تعادل جنگل، پارتو-بهینه^۶ (pareto-optimal) است؛ و دوم آن که تحت شرایط معینی، هر تخصیص پارتو-بهینه مربوط به رابطه‌ی قدرتی است که برای آن، تخصیص، تعادل جنگل است.

تحول اخیری که در این مدل صورت گرفته قدرتی متقارن میان عاملان را فرض می‌کند و نشان می‌دهد که در چنین شرایطی، تعادل جنگل نه همیشه منحصر به فرد است و نه بهینه به مفهوم پارتو (Crettez, 2020). این ادبیات شرایط یک "آنارشی نظم یافته" با یا بدون روابط نامتقارن قدرت را بررسی می‌کند. "آنارشی نظم یافته" لزوماً آناروکاپیتالیستی یا کمونیستی نیست.

در بخش‌های بعدی ابتدا هماهنگی ویرانگر را از طریق دو مثال ساده به عنوان شکل خاصی از ادغام/اجتماعی مطالعه خواهیم کرد. سپس به بعد/اقتصادی این هماهنگی به عنوان مکانیسم تصاحب مصادره‌گرانه خواهیم پرداخت.

۳-۳ هماهنگی ویرانگر در بازی تک-مرحله‌ای^۷: میدان ترافیک

^۵ در اقتصاد رفاه، خدمات ویلفردو پارتو (Vilfredo Pareto) در درجه اول از طریق دو مفهوم مرتبط شناخته می‌شود: بهبود پارتو و کارایی پارتو (بهینه پارتو). این مفاهیم بر تخصیص منابع و چگونگی بهبود رفاه کلی جامعه تمرکز دارند. در اقتصاد رفاه، اصل پارتو بیان می‌کند که اگر تغییری باعث بهبود وضعیت حداقل یک نفر بدون بدتر کردن وضعیت دیگران شود، به عنوان یک بهبودی پارتو در نظر گرفته می‌شود. (مترجم)

منبع:

https://www.investopedia.com/terms/w/welfare_economics.asp

^۶ موقعیتی پارتو-بهینه (یا کارآمد) است که هیچ پیشرفت دیگری در پارتو نمی‌توان ایجاد کرد، به این معنی که هیچکس نمی‌تواند بدون بدتر کردن وضعیت شخص دیگری بهبود یابد. این اصل معیاری برای ارزیابی رفاه اجتماعی در اقتصاد بازار با هدف به حداکثر رساندن رفاه کلی است. کارایی پارتو به این معناست که منابع به کارآمدترین روش تخصیص می‌یابد، اما به معنای برابری یا انصاف نیست. (مترجم)

منبع:

<https://www.investopedia.com/terms/p/pareto-efficiency.asp>

^۷ در بازی تک-مرحله‌ای فقط یک بار بازی انجام می‌شود، به این معنی که هیچ دور بعدی یا تعاملی بین بازیکنان وجود ندارد.

یک مثال ساده از هماهنگی ویرانگر در مقایسه با سایر شیوه‌های هماهنگی ارائه می‌شود که در آن رانندگان خودرو یکدیگر را در میدان‌های ترافیکی هماهنگ می‌کنند.

شیوه‌های مختلف هماهنگی حق استفاده از جاده را به روش‌های مختلف به شرح زیر تخصیص می‌دهند.

هماهنگی بازاریابی: ممکن است برای دریافت مجوز رانندگی در مناطقی که در طول روز به چنین میدان‌های ترافیکی منتهی می‌شوند، عوارض ویژه‌ای تعیین شود (مثال: "پروژه ترافیک" در تهران، سال ۱۹۹۲).

هماهنگی دستوری (آمرانه): چندین چراغ راهنمایی بر روی میدان برای نظارت و اجرای اولویت رانندگان طبق تجویزات رسمی نصب شده است (مثال: *Place d'Italie* در پاریس).

هماهنگی تعاونی: چنین شیوه‌ی هماهنگی را توجه و تبعیت داوطلبانه‌ی رانندگان نسبت به یکدیگر ممکن می‌سازد. قواعد ادب و مدنیت نیز در این راستا کارایی دارند. رعایت این قوانین نیازی به اعمال قانون از سوی شخص ثالث ندارد. وضعیت اخوت اجتماعی در انقلاب ۱۹۷۹ در ایران حتی در غیاب نظارت پلیس و دستورات رسمی به چنین مواردی از هماهنگی کمک کرد. در زندگی روزمره، اولویتی که به آمبولانس‌ها و آتش‌نشان‌ها داده می‌شود، نمونه‌ی برجسته‌ای از هماهنگی تعاونی است. مثال دیگر جاده کمربندی پاریس است. در حالی که عرف رفتاری اولویت را برای کسانی که وارد جاده کمربندی می‌شوند قائل است، همه به قانون مرسوم "هر یک به نوبه خود" احترام می‌گذارند.

هماهنگی ویرانگر: برخی از رانندگان روش رانندگی تهاجمی در پیش می‌گیرند (با سرعت به سمت دیگران راندن و "هل دادن" آنها از مسیر، بوق زدن، و تگ زدن به داخل و خارج از ترافیک) تا دیگران را مجبور به راه باز کردن کنند. در چنین مواردی، آنها عمداً به حقوق دیگران تجاوز می‌کنند یا حقوق معمول خود را "تحمیل" می‌کنند که در غیر این صورت، به رغم وجود یک "کد" که قواعد و اولویت‌ها را به روشنی مشخص می‌کند، این حقوق نقض می‌شوند.

نکته قابل توجه این است که در نمونه‌ی هماهنگی ویرانگر حتی رانندگانی که در اولویت هستند باید برای احقاق حقوق خود رفتاری تهاجمی داشته باشند. از این رو، رانندگی پرخاشگرانه صرفاً نگرشی نیست که توسط رانندگان "بد" انتخاب می‌شود که اولویت ندارند، هر راننده صرف نظر از "بد" یا "خوب" بودن، باید برای تضمین حقوق خود یا تجاوز به حقوق دیگران، رفتاری تهاجمی داشته باشد.

رانندگی تهاجمی بر احتمال تصادفات می‌افزاید. با این حال، با وام گرفتن اصطلاحات ادبیات "قرارداد ناکامل" (incomplete contract) (Hart, 1995)، مشکل این است

که اگرچه جرم متخلف قابل مشاهده است، اما با توجه به وضعیت ورود/خروج چندگانه در یک میدان ترافیکی پیچیده مانند میدان شارل دوگل پاریس، نمی‌توان آن را به راحتی توسط شخص ثالث (یعنی بیمه‌گر یا دادگاه) "تأیید" کرد. اگر هر دو طرف بیمه شده باشند، و اگر خسارت بدنی شدیدی وجود نداشته باشد، و اگر حادثه آنقدر پرهزینه نباشد که نیاز به بررسی دقیق خسارت باشد که ممکن است متخلف را شناسایی کند، شرکت‌های بیمه می‌توانند به طور سیستماتیک قانون $50/50$ را برای تقسیم هزینه‌های خسارت ناشی از حادثه به دلیل مشکل تأیید کردن جزئیات اتفاق، اعمال کنند.

کاربرد سیستماتیک از قانون $50/50$ ممکن است رانندگی تهاجمی را تشویق کند. فرض کنید دو نوع راننده وجود دارد: تهاجمی و غیرتهاجمی. اگر احتمال تصادف Θ باشد، مزایای راننده‌ی تهاجمی که بتواند از دیگران سبقت بگیرد و زمان انتظار خود را در میدان ترافیک کوتاه کند، بر حسب قیمت زمان صرفه‌جویی‌شده، $(1-\Theta)B$ و هزینه بر حسب زمان صرف شده در ترافیک و اضافه پرداخت بیمه خودرو ΘC خواهد بود.

مزایای خالص یک استراتژی تهاجمی چنین خواهد بود: $C\Theta - B(1-\Theta)$ ، در حالی که راننده غیرتهاجمی اگر تصادفی رخ ندهد، $C\Theta$ صرفه‌جویی می‌کند. بنابراین مسئله واقعی کوتاه کردن زمان انتظار در یک میدان ترافیک و "قاب زدن" قیمت زمان صرفه‌جویی‌شده با اتخاذ یک رفتار تهاجمی است. بازی بین این دو دسته از رانندگان یک مورد خاص از "بازی مرغ یا شاهین/کبوتر" می‌نارد اسمیت^۸ (۱۹۸۲) است. این یک بازی غیرتعاقبی و تکرارنشده است، و اگر به شکل هم‌زمان بازی شود، استراتژی تعادل غالب ندارد. یک مثال ساده از بازی با ماتریس زیر از بازده بین دو بازیکن A_1 و A_2 ، با دو استراتژی خالص ممکن، یعنی A (استراتژی تهاجمی) و P (استراتژی صلح‌طلبانه) نکته را روشن می‌کند (تصویر ۱-۳).

جریان اصلی تئوری بازی (Game Theory) سه تا از تعادل‌های نش (Nash Equilibria)^۹ را اینجا متمایز می‌کند: (تهاجمی، صلح‌طلب)، (صلح‌طلب، تهاجمی)، و

^۸ سه نوع اساسی از بازی‌ها وجود دارند که به طور گسترده در تئوری بازی‌ها مورد بحث قرار گرفته‌اند، یعنی بازی‌های مرغ یا شاهین/کبوتر، هماهنگی، و بازی‌های دوراهی دشوار زندانیان (Rasmusen, 1992; Hargreaves Heap & Varoufakis, 1995). بازی مرغ یا شاهین/کبوتر به عنوان بازی ضد-هماهنگی نیز شناخته می‌شود (Binmore, 1990).

^۹ ما می‌توانیم احتمال اتخاذ هر استراتژی را در تعادل استراتژی ترکیبی توسط بازیکنان در مثال خود محاسبه کنیم. در تعادل استراتژی ترکیبی، A_2 باید بین استراتژی‌های صلح‌طلب (P) و تهاجمی (A) بی تفاوت باشد. این مستلزم آن است که احتمال استراتژی تهاجمی A_1 ، که با Ψ نشان می‌دهیم، به گونه‌ای باشد که

(تهاجمی) $\pi = (1-\Psi).4 + (\Psi).(-1) = (\Psi).0 + (1-\Psi).1 = (\Psi).(-1) + (1-\Psi).4 = \pi$ (صلح‌طلب) π از این معادله می‌توان نتیجه گرفت که:

$\Psi = 0.75$, $\rightarrow \Psi = 4 - 5\Psi$, $1-\Psi = 4 - 5\Psi$

بازی مرغ که در مثال ما مورد بحث قرار گرفت، ساده‌تر از فیلم شورشی بدون باور (Rebel without a Cause) است، که در آن بازیکنان به سمت یک صخره باشتاب می‌روند و برنده بازیکنی است که نفر آخر

استراتژی تعادل‌های مختلط (mixed-equilibrium) نش، که در آن هر بازیکن به طور تهاجمی با احتمال یک‌سوم ($1/3$) بازی می‌کند (Hargreaves Heap & Varoufakis, 1995, p. 198). (۴،۰) و (۰،۴) دو تا از تعادل‌های استراتژی **خالص** نش هستند، اما دارای نقص عدم‌تقارن‌اند. چگونه بازیکنان می‌توانند بدانند که کدام تعادل صورت می‌گیرد؟ حتی اگر می‌توانستند پیش از شروع بازی با هم ارتباط برقرار کنند، معلوم نبود چگونه می‌توانند نتیجه نامتقارن به دست آورند. بازی حاوی ترکیبی از درگیری و همکاری است. اگر هر دو طرف بتوانند از رفتار تهاجمی هم‌زمان اجتناب کنند (با بازده ۱-، ۱-) هر دو منتفع خواهند شد؛ در شکلی از همکاری، مزایایی هست.

تصویر ۱-۳ بازی میدان ترافیک

بازیکن A_2	بازیکن A_1		
	استراتژی	A	P
	A	-۱، -۱	۴، ۰
	P	۰، ۴	۱، ۱

از سوی دیگر، منافع متضاد نیز وجود دارد، زیرا بنا بر نحوه‌ی احتراز از تعارض، مزایای همکاری به طور متفاوتی بین دو بازیکن تقسیم می‌شود. به عنوان مثال، اگر از تعارض اجتناب شود زیرا A_2 ، استراتژی "صلح‌طلبانه‌ای" اتخاذ می‌کند در حالی که A_1 ، استراتژی "تهاجمی" را انتخاب کرده، A_1 ، چهار مزیت و A_2 صفر خواهد داشت و بالعکس. بنابراین، این بازی، **ضد-هماهنگی** نامیده می‌شود. این بازی شناخته شده نمونه‌ی خوبی برای بی‌نظمی یا آناارشی ارائه می‌دهد. اما تحت چه شرایطی می‌توانیم "آناارشی نظم‌یافته" داشته باشیم؟

آزبورن (Osborne, 2005) با الهام از برنامه تحقیقاتی آناارشی در **انتخاب عمومی** (Public Choice)، استدلال می‌کند که افراد می‌توانند استراتژی موسوم به "همکاری محتمل‌الوقوع" را اتخاذ کنند. مدل آزبورن فرض می‌کند که حتی در بازی‌های تک-مرحله‌ای، افراد می‌توانند قبل از تعامل با یکدیگر ارتباط برقرار کنند، در نتیجه قادرند علائمی در مورد احتمال همکاری طرف مقابل تشخیص دهند. بدون شک مشکل تعادل‌های چندگانه در بازی **ضد-هماهنگی** در صورت بازی **متوالی** بازیکنان حل خواهد

است که از خودرو بیرون می‌پرد. فضای استراتژی خالص در بازی فیلم، پیوسته است و بازده‌ها در لبه صخره ناپیوسته است، که تجزیه و تحلیل فنی بازی را دشوارتر می‌کند. مشکلات فنی در برخی از مدل‌ها با تداوم اقدامات و استراتژی‌های ترکیبی به‌وجود می‌آیند. گاهی اوقات می‌توان با مدل‌سازی هوشمندانه مانند نسخه فودنبرگ و تیرول (Fudenberg & Tirolle, 1986) با اطلاعات نامتقارن از این مشکلات جلوگیری کرد. به‌عنوان استراتژی، آنها مدت زمانی را مشخص می‌کنند که شرکت‌ها با توجه به اعتقادات خود در مورد نوع بازیکن دیگر، به ماندن (به جای عدول) ادامه می‌دهند، در این صورت یک تعادل استراتژی خالص وجود دارد. برای تحلیل بازی مرغ در زمینه تئوری بازی‌های تحولی (evolutionary)، رجوع کنید به لری ساموئلسون، (1997, pp. 104-105). (Samuelson)

شد. هر بازیکنی که ابتدا حرکت کند دارای مزیتی است، زیرا عامل اولین حرکت می‌تواند یک استراتژی تهاجمی اتخاذ کند و دیگری را مجبور به اتخاذ استراتژی صلح‌طلبانه‌ای کند (۴، ۰؛ ۰، ۴) تا از وضعیت (۱-، ۱-) جلوگیری شود.

واضح است که رانندگانی که در یک میدان ترافیک از سمت راست وارد می‌شوند (در مورد قانون اولویت سمت راست که در اکثر کشورهای مانند فرانسه وجود دارد) برای "تحمیل" حقوق خود باید یک استراتژی تهاجمی انتخاب کنند. این نتیجه برای هر راننده‌ای که امکان حرکت اول را دارد صدق می‌کند. با تکیه بر این بازی ابتدایی کتاب درسی، می‌خواهم بر شرایطی تأکید کنم که در آن حتی یک بازی ضد هماهنگی تک-مرحله‌ای راه‌حل‌های تعادلی خود را پیدا می‌کند. به عبارت دیگر، تلاش ما این است که نشان دهیم چگونه اجبار و رفتار تهاجمی می‌تواند به نظم خاصی منجر گردد: "آناشری نظم‌یافته".

توجه داشته باشید که این نوع هماهنگی به دلیل عدم اجرای قوانین توسط شخص ثالث (شرکت‌های بیمه یا دادگاه) اتفاق می‌افتد. برای مثال، زمانی که شرکت‌های بیمه از نظر قانونی موظف به بازپرداخت هزینه‌های بیمه شده در مدت کوتاهی پس از حادثه نیستند، انگیزه‌ای برای متحمل شدن هزینه‌های اضافی مربوط به بررسی دقیق خسارت لازم را برای شناسایی راننده‌ی مقصر ندارند. در فرانسه، کنوانسیون‌ها و قانون بدینتر (Badinter) در ژوئیه ۱۹۸۵ (Chabas, 1995) با الزام شرکت‌های بیمه به بازپرداخت خسارت قربانیان تصادفات رانندگی در یک دوره‌ی شش ماهه، وضعیت را به شکلی بنیادین تغییر داد. بررسی دقیق‌تر شرکت‌های بیمه در صورت تصادفات شدید اتومبیل، اتخاذ استراتژی تهاجمی را محدود و هماهنگی ویرانگر را تضعیف می‌کند. بنابراین، قانون، با داشتن شرکت‌های بیمه‌ای که می‌توانند رانندگان تهاجمی را از طریق جریمه‌های پولی توبیخ کنند، تعهد معتبری برای محافظت از رانندگان "خوب" یا صلح‌طلب در برابر رانندگان تهاجمی فراهم می‌کند.

مثال میدان ترافیک، هماهنگی ویرانگر را در یک مورد تک-مرحله‌ای یا غیرتکراری روشن می‌کند. مثال دوم ما منطق هماهنگی ویرانگر را در یک بازی تکراری نشان می‌دهد.

۳-۴ هماهنگی ویرانگر در یک بازی تکراری: زندان

در انواع مختلف زندان می‌توان شیوه‌های مختلف هماهنگی را تشخیص داد. هماهنگی دستوری (آمرانه) در زندان‌های نظامی برای سربازان و افسران ملی خاطی رایج است.^{۱۰}

۱۰ ما در اینجا به "بازداشت نامحدود غیرشهروندانی مظنون به فعالیت‌های تروریستی" که توسط دولت بوش فرمان داده شد و پس از حملات ۱۱ سپتامبر در زندان‌های گوانتانامو و ابوغریب انجام شد، در بحبوحه‌ای که "وضعیت استثنایی" تلقی می‌شد، اشاره نمی‌کنیم (رجوع کنید به Agamben, 2005; Szurck, 2004).

در این نوع زندان، روابط میان زندانیان، و بین زندانیان و نگهبانان توسط نسخه‌های رسمی و مقررات سخت‌گیرانه‌ی اداری تنظیم می‌شود.

هماهنگی تعاونی معمولاً در زندان‌های سیاسی تحت رژیم‌های استبدادی یا تمامیت‌خواه حاکم است. زندانیان سیاسی از یکدیگر حمایت و مراقبت می‌کنند، به ویژه از افراد ضعیف‌تر (کسانی که بیمارند یا اخیراً به شدت شکنجه شده‌اند، تحت درمان و توجه ویژه سایر زندانیان در سلول قرار می‌گیرند). زندانیان برای نشان دادن هویت متمایز خود به عنوان مخالفان "سیاسی" رژیم و تقویت روحیه‌شان در برابر مقامات زندان که پیوسته سعی در سرکوب مقاومت آنها دارند، دست به اقدام جمعی می‌زنند.

هماهنگی بازار در مورد زندانیان مرفه یا مشهور (مثلاً پاریس هیلتون در اسارت کوتاه مدت خود در ژوئن ۲۰۰۷) در زندان‌های عادی یا جنایی استفاده می‌شود که می‌توانند رفتار ویژه و حفاظت از سوی نگهبانان را با پاداش پولی معامله کنند. خصوصی‌سازی زندان‌ها یا مدیریت‌شان می‌تواند این گونه هماهنگی را تقویت کند.

هماهنگی ویرانگر شکل غالب هماهنگی در بسیاری از زندان‌های عمومی جنایی در سراسر جهان است. تأمل فلسفی کلی‌تر در مورد "زندان" به عنوان ادامه‌ی سیاه‌چال قرون وسطایی برای "نظارت و مجازات" (Foucault, 1975; Deleuze, 1996) ماهیت مخرب این نهاد را به خودی خود آشکار می‌کند.^{۱۱} قرار دادن انسان‌ها در قفس هم‌چون حیوانات (Netz, 2004) و تخریب فضای حیاتی زندگی آنها منجر به پیامدهای نامطلوبی مانند بازتولید فعالیت‌های مجرمانه، میزان بالای خودکشی، بیماری‌های روانی، اعتیاد به مواد مخدر، تجاوز جنسی و عفونت‌های مقاربتی می‌شود (Coid et al., 2002; Stewart, 2007).

با وجود ابعاد مخرب زندان به عنوان یک نهاد، من به طور خاص‌تری به هماهنگی ویرانگر اشاره می‌کنم، که مبتنی بر غلبه‌ی خشونت میان نگهبانان و زندانیان، و هم‌چنین بین خود زندانیان است.^{۱۲} بر این اساس، "قانون جنگل" میان باندهای مختلف زندانیان حاکم است، به ویژه زمانی که فرمانداران و نگهبانان، به جای مراقبت از زندانیان، با آنها بدرفتاری می‌کنند. در حالی که شیوه‌های به کار گرفته شده در گوانتانامو در خاک ایالات متحده غیرقانونی بود، آنها جواز "وضعیت اضطراری" گرفتند (Agamben, 1998). اما

^{۱۱} فوکو (۱۹۷۵) عمومیت یافتن "زندان" را به عنوان یک نهاد در سراسر جهان از قرن هجدهم مستندسازی کرده و بر رابطه‌ی بین سیاست و تکنولوژی سرکوبگر تأکید می‌کند.

^{۱۲} موقعیت‌هایی هم وجود دارند که ترکیبی از شیوه‌های مختلف هماهنگی در کار است. برای مثال، هنگی که در غیاب زندان سیاسی، زندانیان سیاسی و هم‌چنین محکومان نظامی، با مجرمان تحت نظارت نظامی در زندان نگهداری می‌شوند. تجربه‌ی شخصی داستایفسکی در قلعه زندان در اومسک، سبیری غربی، برای یک دوره چهار ساله‌ی بندگی جزایی (۱۸۵۴-۱۸۵۶) به دلیل نقش او در توطئه پتراشویست‌ها، مثال خوبی است. وحشت کامل تجربه او از زندان در شاهکار او، خانه‌ی مردگان، بیان واضحی دارد: او هم‌زیستی شیوه‌های هماهنگی به‌ویژه شیوه‌های ویرانگر، تعاونی و دستوری را به تصویر می‌کشد.

نتایج تحقیقات دقیق در مورد زندان‌های ایالات متحده آمریکا و فرانسه نشان داد که "هر زندان، گوانتاناموی خود را دارد" (Mouloud, 2006).^{۱۳}

با این وجود، جنگل "کدها و قوانین" خاص خود را دارد و یکی از مواد تخلف‌ناپذیر آن چیزی است که در میان مافیا نیز می‌یابیم: "این یک قاعده‌ی اساسی برای هر مرد شرافتمندی است که هرگز دزدی یا جنایتی را به پلیس گزارش نکند" (Gambetta, 1996, p. 118). همان‌طور که تیلور (Taylor, 2003) در مورد قربانیان تجاوز در زندان‌های انگلیس گزارش می‌دهد، بسیاری در سکوت رنج می‌برند زیرا برچسب "علف"، خصومت یا خشونت سایر زندانیان را تضمین می‌کند: و برخی ممکن است خودکشی را تنها گزینه در نظر بگیرند.

محیط پرجمعیت و فضای فقرآلود زندان که با محرومیت و استیصال شدید جنسی همراه است، زمینی حاصلخیز برای درگیری‌های شدید سرزمینی است. فزون بر این، مطالعه‌ی دقیق اخیر در مورد تجربه‌ی حبس در کشورهای مختلف نشان داده که تعداد سلول‌های زندان پس از تغییرات سیاسی عمده مانند فروپاشی بلوک شوروی، سیستم آپارتاید یا دیکتاتوری هائیتی به جای کاهش، افزایش یافته است: "تمام مطالعات بین‌المللی به وضوح نشان داده که ساخت مؤسسات جدید، به جای کاهش، تقاضا را برای زندان‌کشی افزایش داده است" (Artières & Lascoumes, 2004, p. 35). در غیاب حمایت "عمومی"، رفتار تهاجمی در تمامی روابط میان زندانیان نفوذ می‌کند. حتی زمانی که یک زندانی با یک زندانی مهاجم‌تر و قوی‌تر مواجه می‌شود، توصیه می‌شود که تهاجمی رفتار کند و هزینه‌ی "علامت" ترس بودن را بپردازد.

هر کسی بهتر است با پیوستن به یک "باند" به دنبال محافظت "خصوصی" باشد – و هزینه آن را با رابطه‌ی جنسی، قاچاق مواد مخدر و غیره بپردازد. حتی اگر یک زندانی شخصاً توانایی واکنش تهاجمی به خشونت را نداشته باشد، باند او مقابله به مثل خواهد کرد. بنابراین، انتقام‌جویی به عنوان راهی برای تنظیم درگیری‌ها ظاهر می‌شود. برخلاف مثال میدان ترافیک، در یک موقعیت بازی تکراری مانند زندان جنایی، داشتن ابتکار عمل در حرکت نخستین جهت تعیین وضعیت تعادل کافی نیست، زیرا امکان انتقام‌جویی وجود دارد (Kreps, 1990). در این مورد، "علامت دادن" پرهزینه، و ایجاد "شهرت" به عنوان یک "مرد با زن سرسخت"، شرط لازم برای اعتبار بخشیدن به تهدید است.

طول مدت بازداشت، عاملی کلیدی برای آشکار کردن ارزش "علامت" است زیرا افرادی که به پایان دوره محکومیت خود نزدیک می‌شوند تمایل زیادی به اجتناب از درگیری دارند. علاوه بر این، نوع جرمی که زندانی به خاطر آن در بازداشت است و تعداد

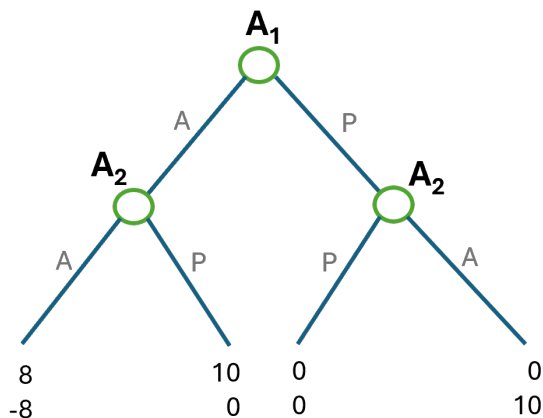
^{۱۳} فیلم "موریتانیایی" (Mauritanian, 2021)، شرح آشکاری از اردوگاه زندان گوانتانامو ارائه می‌دهد و بر اساس داستانی واقعی‌ست از محمود ولد صلاحی که به مدت ۱۴ سال (از سال ۲۰۰۲ تا ۲۰۱۶) بدون اتهام در آنجا اسیر بود.

زندانیان، معیارهای مهم دیگری هستند که بر اساس آنها سلسله مراتب در زندان ایجاد می‌شود. "اگر سلسله مراتبی در زندان‌های بریتانیا وجود داشته باشد، ممکن است به طول مدت محکومیت (طولانی مدت و کوتاه مدت یا بازداشتی)، سن (پیر و جوان) جمعیت عمدتاً مرد و نوع جرم (سکس، مواد مخدر، سرقت یا هر عمل خشن) مرتبط باشد. زندانیان کوتاه مدت یا بازداشتی با مشکلات مواد مخدر یا محکوم به جرایم غیرخوشونت آمیز به احتمال زیاد آسیب پذیرتر و مطیع ترند، به ویژه آنهایی که برای اولین بار در زندان اند یا بی گناه شناخته خواهند شد" (Stewart, 2007, p. 53).

هوگارتی (Hogarth, 2005) با ارائه‌ی سه "مورد هرج و مرج"، یک اردوگاه اسیران جنگی (Andersonville) را در طول جنگ داخلی آمریکا مورد بحث قرار می‌دهد. در مثال او، زندانیان همکاری مشترکی انجام نمی‌دهند، و درگیر رفتاری تهاجمی‌اند. او یک ائتلاف اولیه از "مهاجمان" و نیز ائتلافی از "تنظیم‌کنندگان" (regulators) را شناسایی می‌کند که از خود در برابر "مهاجمان" دفاع می‌کنند. مزایای فعالیت‌های غارتگرانه یا "قاپیدنی" در زندان یک بار دیگر موضوع اصلی مهاجمان است. با این وجود، لذت آنها فراتر از قاپیدن محض است، بلکه بیشتر درباره‌ی به دست آوردن موقعیت غالب است: "در دنیای بیرونی، آنها بی‌اهمیت بودند و همیشه در هراس از نظم و انضباط به سر می‌بردند. در اینجا انضباط فقط شامل آن چیزی بود که آنها اداره می‌کردند" (Hogarth, 2005, p. 106). البته، در تصویر هوگارتی، سلطه‌ی موقت مهاجمان با کمک دولت موقت "از قبل موجود"، به زیر کشانده می‌شود. در بحث بعدی، من سعی می‌کنم وضعیتی را تحلیل کنم که در آن یک "آنارشی نظم‌یافته" در وضعیت ناتوانی دولت در تضمین حمایت عمومی، پدید می‌آید.

اختلافات سرزمینی بین زندانیان از نظر تئوری بازی به دلیل خاصیت پویای بازی باید به گونه‌ای مبسوط نمایش داده شود. اگر A_1 و A_2 به ترتیب زندانیان قوی‌تر و ضعیف‌تر باشند، استراتژی‌های آنها (تهاجمی یا صلح طلب) و بازده (payoff) مربوطه به شرح زیر است (تصویر ۲-۳):

تصویر ۲-۳: درگیری سرزمینی در زندان



عدد بالا نشان دهنده مزایای زندانی قوی‌تر (A_1) و عدد پایین نشان دهنده مزایای زندانی ضعیف‌تر (A_2) است. اگر A_1 ، یک استراتژی تهاجمی اتخاذ کند، A_2 ممکن است یک استراتژی تهاجمی یا استراتژی صلح‌طلبانه‌ای اتخاذ کند. اگرچه یک استراتژی تهاجمی برای A_2 (-8) در مقایسه با یک استراتژی صلح‌طلب (0) پرهزینه است، A_2 باید استراتژی تهاجمی اتخاذ کند تا "علامت" "سرسختی" خود را ارسال کرده باشد.

این امر در درازمدت نتیجه خواهد داد، زیرا تعهد معتبر A_2 برای تلافی، A_1 را متقاعد می‌کند تا در صورتی که A_1 پیش‌بینی کند نتیجه‌ی یک جنگ فرسایشی متقابلاً مخرب خواهد بود، یک استراتژی صلح‌طلبانه اتخاذ کند. در چنین حالتی، A_2 ترجیح می‌دهد با وجود این که در غیر این صورت سود بیشتری کسب می‌کند (ده به جای صفر)، رفتاری صلح‌آمیز داشته باشد، زیرا با تهدید تلافی‌جویانه‌ی فزاینده‌ی A_1 مواجه خواهد شد، و اگر به شهرت خود به‌عنوان "سرسخت" پایبند بماند، برای او هزینه خواهد داشت (-8). علامت‌دهی برای ایجاد شهرت "سرسختی"، گام به گام، وضعیت تهاجمی/تهاجمی اولیه همراه با بازده (8، -8) را به وضعیت نهایی صلح‌طلبانه/صلح‌طلبانه با بازده (0، 0) تبدیل می‌کند.

همه زندانیان لزوماً حبس مادام‌العمر را نمی‌گذرانند؛ واقع‌بینانه است که فرض کنیم بازی پویا افق محدودی دارد که با آخرین دوره‌ی خروج برای زندانیان به اتمام می‌رسد. با نزدیک شدن روز آزادی، زندانیان منافع زیادی در جلوگیری از درگیری و طولانی نکردن مدت زمان بازداشت‌شان دارند. بازده‌های بین‌الزمانی (intertemporal) محتمل تهاجم و عدم تهاجم در مقایسه با استراتژی صلح‌طلبی خالص را می‌توان به صورت زیر فرموله کرد:

^{۱۴} مقدار محتمل مزایای بین‌الزمانی تهاجم و عدم‌تهاجم:

$$\int_0^T Ae^{-rt} Ae dt + \int_T^t Pe^{-st} dt \quad (3.1)$$

مقدار محتمل مزایای استراتژی صلح‌طلبانه:

$$\int_0^t Pe^{-rt} dt \quad (3.2)$$

علامت (A) مخفف رفتاری تهاجمی (Aggressive) و (P) مخفف رفتاری صلح‌طلبانه (Pacific) است. (T) لحظه‌ای است که طرف ضعیف‌تر از جنگ دست می‌کشد و شهرت خود را برای مقابله به‌مثل از دست می‌دهد. اگر (α) نشان‌دهنده‌ی علامت مبارزه‌ی اولیه باشد، در یک بازی دو دوره‌ای، مزایای مقدار انتظار (Expected Value) تهاجمی معادل فرمول زیر است:

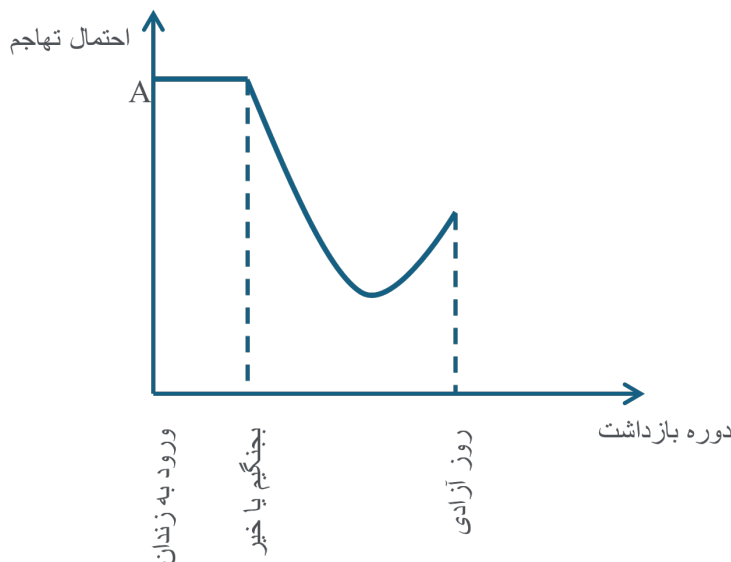
$$\alpha(8) + (1-\alpha)10 > \alpha 0 + (1-\alpha) \quad (3.3)$$

می‌توان فرض کرد که احتمال مورد تهاجم قرار گرفتن (α) با طول مدت بازداشت تغییر می‌کند. در ابتدای بازداشت، احتمال تهاجم به حداکثر می‌رسد، زیرا تازه وارد جزء یک باند نیست و ارزش رزمی او آزمایش نشده است. سپس، با توجه به این که زندانی به‌عنوان بخشی از یک باند یا به صورت انفرادی تلاش می‌کند تا به شهرت "مردی سرسخت" دست یابد، او (یا باند او) به تهاجم با تهاجم پاسخ می‌دهد، حتی اگر هزینه‌ی زیادی برای او (یا باند او) داشته باشد. اثر شهرت احتمال تهاجم توسط زندانیان فعلی را تضعیف می‌کند.

در نتیجه، احتمال تهاجم تا نزدیکی به زمان آزادی کاهش می‌یابد. در این دوره‌ی آخری، احتمال تهاجم یک بار دیگر افزایش می‌یابد، اما نه به حد بالای دوره‌ی اولیه، زیرا درگیری‌های قبلی و طول مدت بازداشت علامتی را ارائه می‌دهد که نمی‌توان با "مرد سرسخت" بیش از یک آستانه تحمل معین درگیر شد. این سه مرحله در نمودار زیر نشان داده شده است (تصویر ۳-۳).

^{۱۴} مقدار محتمل (Expected Value) ابزار ارزشمندی برای تجزیه و تحلیل و ارزیابی انتخاب‌های بین‌الزمانی است، زیرا به تصمیم‌گیرندگان اجازه می‌دهد تا عدم قطعیت رویدادهای آینده را در نظر گرفته و گزینه‌هایی را بگزینند که احتمالاً به طور متوسط به نتایج مطلوب منجر می‌شود. مقدار محتمل با در نظر گرفتن تمام نتایج احتمالی آینده‌ی یک تصمیم، همراه با احتمال وقوع هر نتیجه، و سپس گرفتن میانگین این نتایج بر اساس احتمالاتشان، محاسبه می‌شود. (مترجم)

تصویر ۳-۳: احتمال تهاجم و اسارت



پس صلح بین زندانیان چیزی جز "تعادل وحشت" نیست. پویایی این بازی گسترده مانند بازی معمول هزارپای روزنتال (Rosenthal, 1981) نیست.^{۱۵} این یک **تعادل متوالی** است که در آن هر بازیکن استراتژی خود را بر اساس **باوری** که ممکن است در مورد نحوه رفتار بازیکن دیگر با احتمال خاصی داشته باشد، اتخاذ می‌کند. بنابراین، این احتمال را ممکن می‌کند که مجموعه‌ی اطلاعات هر بازیکن (مثلاً A_1) با توجه به نحوه شکل‌گیری این باور، **خارج از تعادل** یا **خارج از بازی** باشد.

امکان انتخاب یک حرکت خارج از تعادل توسط یک بازیکن حاکی از شکنندگی تعادل است و می‌تواند با نوع خاصی از بازی متوالی به نام "تعادل کامل دست لرزان" نمایش

^{۱۵} راه حل چنین بازی پویایی با داده‌های اطلاعاتی دقیق و کامل، با استقرار روبه عقب (backward induction) ارائه می‌شود (رجوع کنید به Kreps, 1991, pp. 77-79). در آخرین بزنه (node)، بازیکن A_2 یک استراتژی صلح‌طلبانه را انتخاب می‌کند، حتی اگر A_1 ، استراتژی تهاجمی اتخاذ کند، زیرا با توجه به تاریخ قریب‌الوقوع آزادی، اتخاذ استراتژی تهاجمی توسط A_2 برایش هزینه‌ی بیشتری خواهد داشت. از این رو در بزنه ماقبل آخر، A_1 استراتژی تهاجمی انتخاب می‌کند، زیرا اگر A_2 آرام رفتار کند، سود او بیشتر خواهد بود، و به همین ترتیب تا اولین بزنه ادامه می‌دهد. سپس می‌توان "پیش‌بینی" کرد که A_1 با اتخاذ یک استراتژی تهاجمی شروع می‌کند و A_2 با استراتژی صلح‌طلبانه پاسخ می‌دهد. البته این یک پیش‌بینی بسیار بد با توجه به اهمیت ایجاد شهرت به عنوان یک "مرد سرسخت" توسط A_2 است. برای اصلاح این پیش‌بینی بد، باید باور هر بازیکن در مورد نحوه رفتار بازیکن دیگر، با احتمالی معین معرفی شود. این ما را به نوع دیگری از تعادل می‌رساند که کرپس (Kreps, 1990, pp. 536-543) زیر عنوان "بازگشت شهرت: اطلاعات ناکامل" (Information redux: Incomplete information) تحلیل می‌کند.

داده شود (Kreps, 1990, Section 12.7). این نوع بازی متوالی اثر شهرت را به تصویر می‌کشد. ترسیم پویایی "تعادل وحشت" در داخل زندان بر حسب تعادل دست لرزان، ویژگی شکننده‌ی موقعیت غیرتهاجمی را برجسته می‌کند.

توجه داشته باشید که در این مثال، هماهنگی ویرانگر ارتباط تنگاتنگی با ماهیت زندان به عنوان یک نهاد اجتماعی دارد که فضای حیاتی زندانیان را تخریب می‌کند. جدای از این شکست بنیادین نهادی، فقدان حفاظت "عمومی" و نیاز به حفاظت "خصوصی"، هماهنگی ویرانگر را پرورش می‌دهد. بنابراین تداوم این نوع هماهنگی به **خلاء نهادی** یا بحران حاکمیتی در داخل زندان‌ها مرتبط است که وجود باندها را توجیه و تبعیت از قوانین "موازی" زندانیان را تضمین می‌کند.

۳-۵ هماهنگی ویرانگر و تصاحب غارتگرانه

تخصیص منابع (کالاها و خدمات) و تلاش‌های انسانی در هماهنگی ویرانگر در مقایسه با سایر انواع هماهنگی چگونه است؟ این از نقطه نظر اقتصادی، اصل موضوع است. برای پاسخ به این پرسش، تمایز پارتو (Pareto) میان دو "مکانیسم تخصیص"^{۱۶} متفاوت، یعنی تولیدی و تصاحبی، مفید است. با وام گرفتن از تمایزی که پارتو به دست می‌دهد، مکانیسم تخصیص در هماهنگی ویرانگر باید غارتگرانه شناخته شود. این شامل انواع روش‌های غارتگرانه مانند سلب مالکیت، مصادره، دزدی، قاپیدن و غیره است.

در دو مثال پیشین، ما اهمیت فعالیت قاپیدن را برجسته کردیم. رفتار تهاجمی در مورد میدان ترافیک، کوتاه شدن زمان انتظار یا گرفتن قیمت زمان صرفه‌جویی شده را تضمین می‌کند. در مثال زندان، فعالیت‌های غارتگرانه‌ی مهاجمان نه تنها با منافع مادی قابل توجه، بلکه با کسب موقعیت مسلط نیز بازدهی می‌دهد. در هر دو مورد، ادغام اجتماعی از طریق اجبار، منابع به شیوه‌ای غارتگرانه تصاحب می‌شوند. اگرچه در مثال‌های پیشین بُعد صرف **اقتصادی** یا تصاحب‌گرانه‌ی هماهنگی ویرانگر مورد تأکید قرار گرفته است، تمرکز ما عمدتاً بر روی هماهنگی **اجتماعی** خاص به مثابه "آناشری نظم‌یافته" بود.

از آنجایی که حقوق مالکیت بخشی از حیطه‌ی نظم و قانون است، تحقیق در مورد نوع نظم اجتماعی مقدم بر تحلیل حقوق مالکیت و تخصیص اقتصادی است. دومی اکنون باید بسط داده شود. یک مثال ساده در مورد روشی که هماهنگی ویرانگر دارایی

^{۱۶} نورت (North, 1977) نیز "اشکال یا الگوهای ادغام" پولانی را به عنوان "بازارها و سایر سیستم‌های تخصیص" تفسیر می‌کند. او توضیحی از "سیستم‌های تخصیص" مختلف را از دیدگاه هزینه‌های مبادله پیشنهاد می‌کند (رجوع کنید به بخش ۲-۹).

خاصی را - در مقایسه با سایر انواع هماهنگی- تصاحب می کند، بر این نکته صراحت خواهد بخشید.

۳-۶ زیست دزدی: دارایی بلاصاحب و خصوصی سازی

مثالی از کالایی "مورد مناقشه" یا "کالایی ارزشمند" (Radin, 1996; Arrow, 1997)، یعنی خون را در نظر بگیرید. اگرچه عمل تزریق خون از ۵۰۰ سال پیش آغاز شد، اما از قرن بیستم بود که خون به یک "محصول" بدن تبدیل شد و به شکلی گسترده به فروش می رسید. خون اولین "قسمت" بدن انسان بود که تجاری شد. در واقع مکانیسم های تخصیص متفاوتی در مورد خون وجود دارد

هماهنگی تعاونی: ریچارد تیتموس (Titmuss, 1971) بدون احتساب پاداش های پولی برای اهداکنندگان، قویاً از یک سیستم کاملاً داوطلبانه برای اهدای خون پشتیبانی کرد. به نظر وی خون باید هدیه باشد نه کالا، و عمل اهدایی باید مؤید پابندی شهروندان به اصل عمل متقابل (reciprocity) باشد. «اکنون خون، هم چون بافتی زنده، و قریب به کالاهای برده داری مردان و زنان به عنوان کالاهای بازاری، یکی از آزمون های نهایی را در جوامع غربی رقم می زند که "اجتماعی" از کجا آغاز می شود و "اقتصادی" کجا به پایان می رسد» (Titmuss, 1971, p. 158). الگوی وی سیستم خون رسانی بریتانیا برای تزریق خون بر اساس جمع آوری داوطلبانه و بی پرداخت پولی بود. این مدل، بازتولید اولین بانک خون مدرن در بیمارستان کوک کانتی شیکاگو در سال ۱۹۲۷ بود که توسط اسوالد هوپ رابرتسون اختراع شد و از تجربه ی تزریق خون در میدان جنگ الهام گرفته شده بود (Hess & Schmidt, 2000).

هماهنگی بازار در سال ۱۹۵۵ در ایالات متحده آمریکا معرفی شد و سپس در سال ۱۹۶۶ قانونی شد، پس از آن که دادگاهی حکم صادر کرد که خون مانند سایر محصولات است. مشاجرات زمانی شروع شد که دو بانک خون تجاری در کانزاس سیتی، ایالت میزوری، یک بانک خون غیرانتفاعی اجتماعی را به توطئه "برای ممانعت، تحدید و مهار کردن فروش و توزیع خون در تجارت بین الایالتی" متهم کردند (به نقل از Kimbrell, 1995, p. 134). باید تاکید کرد که سیستم آمریکایی، نظام هماهنگی بازاریبانیان خالص نبود بلکه نظامی ترکیبی بود که هم بانک خون تجاری و هم غیرتجاری را دربرمی گرفت و از روش های مختلف پرداخت استفاده می کرد. بر اساس برآوردهای تیتموس در آن زمان، حدود یک سوم از عرضه ی ایالات متحده از طریق پرداخت پولی به اهداکنندگان خون دریافت می شد که اغلب فقیر، بی خانمان، و معتاد به الکل یا مواد مخدر بودند. در آلمان غربی بیش از یک سوم خون از طریق پرداخت پول به اهداکنندگان دریافت می شد. در ژاپن، تقریباً تمام خون به صورت تجاری توزیع می شد،

زیرا دادن خون به عنوان تجاوز به حوزه‌ی شخصی محسوب می‌شد و خون به کشور وارد می‌شد.

هماهنگی دستوری: در این نظام، تخصیص خون به جای بانک‌های تجاری خون توسط دولت مدیریت می‌شود. در اینجا گاهی اوقات پول به اهداکنندگان پرداخت می‌شود. دو نمونه‌ی برجسته اما متفاوت عبارتند از: (۱) اتحاد جماهیر شوروی سابق که در آن تقریباً ۵۰ درصد خون از این طریق جمع‌آوری می‌شد و اهداکنندگان پاداش پولی بالایی دریافت می‌کردند. و (۲) سوئد، جایی که تمام خون به جای بانک‌های خون تجاری، توسط دولت جمع‌آوری و پرداخت شده است (و می‌شود). یک هماهنگی دستوری بدون هیچ‌گونه پرداختی به اهداکننده و حتی بدون رضایت اهداکننده اخیراً با تعریف جدیدی از مرگ امکان پذیر شده است. به دنبال توصیه‌ی کمیته دانشکده پزشکی هاروارد در سال ۱۹۶۸، انجمن پزشکی آمریکا، انجمن وکلای آمریکا و کمیسیون از کاخ سفید در سال ۱۹۸۱ همه تایید کردند که مرگ لحظه‌ای است که فعالیت مغزی، به جای عملکرد قلب و ریه برای همیشه متوقف می‌شود. به فاصله‌ی کوتاهی، اکثر ایالات قوانینی در همین راستا تصویب کردند. با توجه به فناوری‌های جدید در گردش مصنوعی خون و تنفس، بیمارانی که طبق این تعریف جدید "مرده" بودند، می‌توانستند ماه‌ها و حتی سال‌ها کارکرد داشته باشند. این "نئومورت‌ها" (neomorts) یا "جسدهای زنده" می‌توانند به عنوان "سیستم‌های ذخیره‌سازی" یا "ابزار تحقیق" برای آزمایش دارو و روش‌های جدید پزشکی، یا برای تهیه اندام‌های کمیاب و خون استفاده شوند. بیمارستان‌ها می‌توانند اعضای بدن "نئومورت‌ها" را بر اساس فهرست انتظار و بدون پرداخت به بیماران اختصاص دهند. اگر اندام‌ها یا خون جمع‌آوری شده این‌چنین به صورت رایگان ارائه شود، این نمونه‌ای از هماهنگی جیره‌بندی شده یا اداری خواهد بود. از سوی دیگر، اگر برداشت بدون غرامت انجام شود و محصول در بازار اعضای بدن و خون به فروش رسد، این هماهنگی ویرانگر خواهد بود.

کنت دراکولا (Stoker, 1897/1997) و خون‌آشام‌ها به خوبی نوعی هماهنگی ویرانگر خون را به تصویر می‌کشند. کنت ترانسیلوانیا خون "مجانی" و "غیر-اهدایی" را می‌مکد. عمل او با دزدی یا تصاحب اجباری خون قابل مقایسه است. همین نوع هماهنگی را می‌توان از طریق جمع‌آوری "مرده" در کشورهای توسعه‌یافته با تعریف محدودتر از مرگ یافت، یا از طریق زیست‌دزدی (biopiracy) در کشورهای توسعه نیافته. قبلاً به اهمیت تغییر در تعریف مرگ اشاره کردیم. تصاحب خون "نئومورت‌ها" بدون رضایت اهداکنندگان به این واقعیت مربوط می‌شود که هیچ مرجع یا حقوق مالکیت تعریف شده‌ای بر یک جسد وجود ندارد. ما با یک وضعیت *دارایی بلاصاحب* (res nullius) مواجه‌ایم. برای اصلاح این خلاء نهادی که فرصت تصاحب را مهیا می‌کند، به مردم کشورهای توسعه‌یافته اطلاع داده می‌شود که در صورت عدم

موافقت آشکار با اهدای اعضا در طول زندگی شان، ممکن است از جسد آنها برای اهداف بالینی استفاده شود.

زیست دزدی نمونه‌ی دیگری از هماهنگی ویرانگر در تصاحب خون به دست می‌دهد. اصطلاح "زیست دزدی" در اوایل دهه ۱۹۹۰ توسط پت مونی (Pat Mooney)، مدیر اجرایی گروه محیط زیست، فناوری و محافظت (Environment, Technology, and Conservation)، یک سازمان غیردولتی کانادایی که قبلاً به عنوان بنیاد بین‌المللی پیشرفت روستایی (Rural Advancement Foundation International) (RAFI) شناخته می‌شد، "برای پوشش سلب مالکیت غیرمجاز و بی‌هزینه‌ی دانش سنتی ابداع شد. این شامل ثبت اختراع دانه‌ها و درختان، گیاهان شفابخش، و فروش بافت بدن انسان می‌شود" (Tedlock, 2006, p. 257). تعاریف و تفاسیر دیگری نیز به این مفهوم نسبت داده شده است.^{۱۷} (رجوع کنید به Hamilton, 2006, p. 159) که یکی از مواردی است که به آن چه شیوا پیشنهاد می‌کند مرتبط است. مشروعیت "حقوق مالکیت معنوی" (Intellectual Property Rights) (IPR) هم‌چون راهی است برای "غارت" به جای "حفاظت" از منابع و محصولات بیولوژیکی‌ای که قرن‌ها در فرهنگ‌های غیرصنعتی مورد استفاده قرار گرفته‌اند.

در واقع، در سال ۱۹۹۴، سازمان جهانی تجارت (World Trade Organization) (WTO) یک سیستم ثبت اختراع جهانی را بر اساس مفهوم حقوق ایالات متحده در مورد حقوق مالکیت معنوی ایجاد کرد. تحت این رژیم حقوقی جدید، که به عنوان توافقنامه جنبه‌های تجاری حقوق مالکیت معنوی (Trade-Related aspects of Intellectual Property Rights) (TRIPS) شناخته می‌شود، به افراد و گروه‌هایی که ادعا می‌کنند چیزی را "کشف" یا "اختراع" کرده‌اند، انحصار توسعه تجاری نوآوری خود در یک دوره زمانی محدود (معمولاً ۲۰ سال) داده می‌شود. هر آن چه توسط حقوق مالکیت معنوی محافظت نمی‌شود، در "حوزه عمومی" در نظر گرفته می‌شود.

^{۱۷} مفهوم زیست دزدی اخیراً به عنوان یک اغراق هشداردهنده یا یک خوانش نادرست از IPR به شدت مورد انتقاد قرار گرفته است (Chen, 2006; Zaitlen & German, 2000a, 2000b; Taubes, 1995). بدیهی است که این تصور همیشه بحث برانگیز خواهد بود، زیرا بحث در مورد این که آیا کسی باید "دزد دریایی" یا "مروج علم" و "خبر عمومی" نامیده شود واقعاً بر سر این است که چه کسی قدرت دارد. تأملات سنت آگوستین در مورد "دزد دریایی و امپراتور" روشنگر است: "... پاسخ دزد دریایی به اسکندر مقدونی کبیر که او را دستگیر کرده بود بسیار زیبا و عالی بود: پادشاه از او پرسید که چگونه جسورانه دریاها را آزار می‌دهد، او با روحیه‌ای آزاد پاسخ داد: "چطور جرات داری تمام دنیا را آزار می‌دهی؟ اما وقتی من فقط با یک کشتی کوچک انجام می‌دهم، دزد می‌نامی: تو همین این کار را با نیروی دریایی بزرگی انجام می‌دهی" (نقل از Perotin-Dumon, 1991, p. 196). می‌توان به راحتی تصور کرد که شرکت‌های بزرگ داروسازی پس از "ثبت اختراع" دانش سنتی مردم هند در مورد درخت چربش (Neem) (نام علمی آن Azadirachtin Indica از واژه‌ای فارسی آزاد درخت به معنای درخت آزاد گرفته شده است)، بعداً آنها را به "دزدان" دانش "ثبت شده" خود، که در واقع متعلق به مردم هند است- متهم می‌کنند. البته، اگر علم به دنبال "قواعد مشترک" و ادعای "بی‌طرفی" باشد، هرگز علمی در مورد دزدی دریایی و حتی با استدلالی قوی‌تر، در مورد زیست دزدی وجود نخواهد داشت.

نمونه‌های زیادی از زیست‌دزدی ذکر شده است. موارد زیر به چند مورد معروف اشاره دارد: جنگ دانه‌ها یا "جنگال بین‌المللی بر سر مالکیت ژرم‌پلاسم (germplasm)"^{۱۸} و سایر مسائل مرتبط" در دهه ۱۹۸۰ (Juma, 1989)، ثبت اختراع موجودات زنده (Bright, 1994; Kimbrell, 1995)، ثبت اختراع گریس (W.R. Grace) در مورد قارچ‌هایی که از دانه‌های درخت *Nedizaachtin Indica*^{۱۹} به دست آمده (Hamilton, 2006, pp. 164-168)، راه‌اندازی گونه جدیدی از گل حنای (Busy) Lizzy "بعدی" توسط غول بیوتکنولوژی چندملیتی Syngenta (Barnett, 2006)، انقراض احتمالی درخت شاه‌بلوط و تولید عطر شانل شماره ۵ (Amazon News, 2002). زیست‌دزدی هم‌چنین شامل ثبت اختراع خون نیز هست و چندین مورد گزارش شده است.

اولین مورد در آگوست ۱۹۹۳ توسط بنیاد بین‌المللی پیشرفت روستایی (RAFI) در مورد تلاش دولت ایالات متحده برای ثبت اختراع یک خط سلولی مشتق از یک زن ۲۶ ساله گویایی (پانامای غربی) گزارش شد. این خط سلولی، که نوعی کشت است که می‌تواند به طور نامحدود حفظ شود، از نمونه‌ی خونی گرفته شده بود که توسط محقق از موسسه ملی بهداشت ایالات متحده در سال ۱۹۹۰ به دست آمد. این ثبت ادعا می‌کرد که این سلول ممکن است برای درمان ویروس T-لنفوتروپیک انسانی (HTLV) مفید باشد که با نوعی سرطان خون و یک بیماری عصبی تباهی‌آور (degenerative) مرتبط است. به‌رغم مداخله‌ی رئیس کنگره عمومی گویایی که از ایالات متحده خواست ادعای خود را پس بگیرد و سلول را به کشور بازگرداند، *توافقتنامه عمومی تعرفه و تجارت (GATT)* ثبت اختراع مواد انسانی را ممنوع نکرد. پس از مخالفت شدید تعداد فزاینده‌ای از سازمان‌های غیردولتی، ایالات متحده سرانجام در نوامبر ۱۹۹۴ از ادعای خود صرف نظر کرد (Bright, 1994).

^{۱۸} ژرم‌پلاسم ماده ژنتیکی یک فرد است که ممکن است از طریق جنسی یا جسمی از نسلی به نسل دیگر منتقل شود. در یک مفهوم کلی، ژرم‌پلاسم ممکن است نشان‌دهنده‌ی یک گونه، جمعیت، قومیت، یا کشت گیاهی اختصاصی باشد. (مترجم)

^{۱۹} چن (Chen, 2006, p. 5) که قاطعانه تصمیم گرفته "روایت زیست‌دزدی را ستایش نکند، بلکه آن را دفن کند"، به داستان درخت چریش اشاره می‌کند. با این حال، به طرز شگفت‌انگیزی، او در مورد این واقعیت سکوت می‌کند که حق اختراع لغو شده است، زیرا "گام مخترعان" نمی‌تواند ثابت شود، و طبق کنوانسیون ثبت اختراع اروپا، معیار "اخلاقی" نیز برآورده نمی‌شود. در حالی که چن سخاوتمندانه توصیه می‌کند که "دانش سنتی" باید در "حوزه عمومی" نگه داشته شود (ص ۲۴)، او تاسف عمیق خود را در مورد "راه حل جدید و از نظر اقتصادی بی معنی وضعیت اختصاصی برای دانش سنتی در مورد خواص و کاربردهای بیولوژیکی" ابراز می‌کند. اما وی در مورد ادعای ناموجه "تازگی" برای صدور حق ثبت اختراع در حالی که قبلاً "دانش سنتی" در مورد به اصطلاح درخت چریش وجود دارد، چه نظری دارد؟: "ممکن است به سادگی اطمینان حاصل شود که داده‌های ادعایی زیست‌دزدی، مبنایی برای ثبت اختراع تحت قوانین مالکیت معنوی موجود، به‌دست نمی‌دهد" (ص ۲۸). او ترجیح می‌دهد با توجه به استفاده از "دانش سنتی" در جنوب، "سوسیالیست" باشد، اما وقتی نوبت به ثبت اختراع در شمال می‌رسد، طرفدار سرسخت "مالکیت خصوصی" شود.

اما این پایان ماجرا نبود. در ژانویه ۱۹۹۴، دو مورد مشابه توسط یک محقق اروپایی فاش شد. میگز بامن (Miges Baumann)، فعال سازمان غیردولتی سوئیسی، کشف کرد که مؤسسه ملی بهداشت ایالات متحده درخواست "اختراع" را بر روی خطوط سلولی مشتق شده از مردم هاگهای^{۲۰} (Hagahai) و ساکنان جزایر سلیمان ثبت کرده است. این سلول‌ها هم‌چنین ممکن است در درمان ویروس T-لنفوتروپیک (HTLV) مفید باشند. داستان این به اصطلاح اختراع رده سلولی مردم هاگهای را می‌توان به اوایل دهه ۱۹۹۰ ردیابی کرد، زمانی که مؤسسه ژنتیک دانشگاه جاورپانا در کلمبیا نمونه‌های بافت صدها بومی کلمبیایی را جمع‌آوری کرد و ۲۳۰۵ نمونه خون را به مؤسسه ملی بهداشت ایالات متحده فرستاد. سپس مؤسسه ملی بهداشت ایالات متحده این سلول را در مارس ۱۹۹۵ ثبت کرد. با این حال، در اواخر سال ۱۹۹۶ تحت فشار اعتراض عمومی، حق ثبت اختراع را رها کرد. البته، حتی امروز هم خط سلولی هاگهای با قیمت ۲۹۰ دلار برای هر نمونه در کلکسیون رشد نوع آمریکایی (American Type Cell Collection) در دسترس عموم جامعه علمی است. مورد دیگری از زیست‌دزدی در آگوست ۱۹۹۶ مربوط به پزشک همراه یک تیم تحقیقاتی آمریکایی در برزیل بود که از شکارچیان قبیله کاریتینا (Karitiana) به بهانه‌های واهی نمونه‌ی خون درخواست کرد. هنگامی که از پزشک در مورد انگیزه‌ی گرفتن نمونه سوال شد، هر گونه قصد تجاری‌سازی خون را رد کرد. با این حال، بعداً مشخص شد که خون توسط مخازن سلول کریل (Coriell Cell Repositories)، یک مؤسسه علمی غیرانتفاعی، در شهر کمدن، نیوجرسی، تجاری شده و ۵۰۰ دلار به ازای هر نمونه در اینترنت فروخته شده است (Tedlock, 2006, p. 257).

ثبت اختراع خون، مانند سایر اشکال زیست‌دزدی مانند سلب مالکیت از دانش سنتی مردم بومی، ثبت اختراع دانه‌ها، گیاهان شفابخش و فروش بافت بدن انسان، مالکیت خصوصی را از طریق لغو حقوق مالکیت نهادینه می‌کند. منشأ مالکیت خصوصی لزوماً صرفه جویی، "اختراع" یا مبادله‌ی آزاد نیست، بلکه تصاحب از طریق استعمار، دزدی، و سایر ابزارهای خشونت‌آمیز است. این در دوران به اصطلاح انباشت اولیه سرمایه در انگلستان صادق بود (Marx, 1867/1978, Vol. 1, Chap 26)، و هم‌چنین در عصر سرمایه‌داری تمام عیار نیز صدق می‌کند. مالکیت خصوصی باید با

^{۲۰} زایتلن و ژرمن (Zaitlen & German, 2000a, 66) مفهوم زیست‌دزدی را به چالش می‌کشند، زیرا "زندگی" - مانند موش تراریخته (transgenic)، رده سلولی مو (Mo)، و شیرین‌کننده‌ی طبیعی برازین (Brazzein) - اختراعات بشری هستند... قبل از این که قوانین ثبت اختراع ما در وهله اول به هاروارد اجازه دهد حق ثبت آن را بدهد، باید اختراع می‌شد. جدای از مفهوم ناموجه "تکثیر سلول‌های انسانی"، هیچ سرنخی نمی‌توان یافت که چرا سلول خونی هاگهای یا دانش سنتی مردم هند در مورد درخت چریش باید به عنوان "اختراع" دولت ایالات متحده یا شرکت‌های دارویی در نظر گرفته شود.

حالت بلاصاحبی^{۲۱} (*res nullius*) آغاز شود که گویی کسی چیزی را می‌یابد یا "کشف" می‌کند که هرگز گم نشده است^{۲۲}، یا هرگز به کسی تعلق نداشته است تا "تصاحب" شود. ثبت اختراع حیات و گیاهان چنین حالتی از "دسترسی آزاد" یا وضعیت بلاصاحبی (*res nullius*) را در نظر می‌گیرد. همان‌طور که پیش از این ذکر شد، طبق قانون تریپس (TRIPS)، هر آن چه توسط حقوق مالکیت معنوی محافظت نمی‌شود، در "حوزه عمومی" منظور می‌شود، به این معنا که هر کسی می‌تواند بدون نگرانی برای خواسته‌های دارندگان اصلی (دانش) و بدون تقسیم هیچ‌گونه پاداش پولی یا غیرپولی با آنها، از آن بهره‌برداری کند.

گنجاندن حقوق مالکیت معنوی در متن موافقتنامه‌های سازمان تجارت جهانی (WTO) نتیجه‌ی مستقیم فشار صنایع ایالات متحده وابسته به حقوق مالکیت معنوی بود که از جمله آنها می‌توان به شرکت‌های دارویی و کشاورزی-شیمیایی اشاره کرد (Correa, 2000). بروملی (Bromley, 1992) به درستی خاطرنشان می‌کند که "حوزه عمومی" مفهوم مناسبی برای توصیف "رژیم دسترسی باز" که در آن مالکیت وجود ندارد (*res nullius*) نیست. «ماهیت هر رژیم مالکیتی، یک سیستم اقتدار است که می‌تواند اطمینان دهد که انتظارات حقوق‌داران برآورده می‌شود... زمانی که سیستم اقتدار از هم می‌پاشد - به هر دلیلی - آنگاه مالکیت مشترک (*res communes*) به دسترسی آزاد (*res nullius*) تنزل می‌یابد» (Ibid., p. 12). دسترسی باز، ناشی از فقدان یا اِهم‌گسیختگی یک سیستم اقتدار است که هدف آن تضمین انطباق با مجموعه‌ای از شرایط رفتاری با توجه به منابع طبیعی یا زندگی انسانی است. برای رسیدگی به این مشکل، قانون تریپس (TRIPS) هر ملت-دولت را ملزم می‌کند که برای تمام اشکال حیات در قلمرو خود حق ثبت اختراع پدید آورد.

این قانون تفکیک ناپذیری مالکیت از حاکمیت را فرض می‌کند زیرا جدایی بین آنها مرزهای بین "مالکیت مشترک" و "دسترسی باز" را محو می‌کند. دومی دلالت بر فقدان حقوق مالکیت دارد، به این معنا که منابع متعلق به کسانی‌ست که می‌توانند آنها را با زور کنترل کنند: قدرت، حق ایجاد می‌کند. دلیل آن این است که در بین انواع حقوق مالکیت، حقوقی که قابل انعقاد نیست، حق انهدام (*abusus*) است، در حالی که هر دو

^{۲۱} در طول قرن‌های هجدهم و نوزدهم، انگلستان برای مشروعیت بخشیدن به هژمونی دریایی و فعالیت‌های دزدی دریایی، ادعای بلاصاحبی بر "دریاهای آزاد بین‌المللی" را داشت. حاکمیت یک مفهوم سرزمینی-زمینی است که هرگز بر روی دریاها اعمال نشده است. همان‌طور که Pérotrin-Dumon (۱۹۹۱، ص ۲۰۳) به درستی بیان می‌کند: "هیچ تعریف معتبری از دزدی دریایی بین‌المللی وجود ندارد". در حال حاضر، وضعیت بلاصاحبی (*res nullius*) برای فضای ماورای جو توسط "سیاست ملی فضایی ایالات متحده" (۲۰۰۶) در نظر گرفته شده است، به طوری که انحصار ایالات متحده باید توجیه شود: "ایالات متحده هرگونه ادعای حاکمیت هر کشوری بر فضای ماورای جو یا اجرام آسمانی یا هر بخشی از آن را مردود می‌شمارد و هرگونه محدودیت در حق اساسی ایالات متحده برای فعالیت در فضا و کسب داده‌ها از فضا وارد می‌کند".

^{۲۲} کم‌دین فرانسوی کنوش (Coluche) قبلاً "دزدی" را "پیدا کردن چیزی که هرگز گم نشده" تعریف می‌کرد.

نوع حق استفاده (*usus*) و بهره‌وری (*fructus*) را می‌توان بدون وارد کردن خسارت به حق مالکیت، قراردادی کرد. از این رو مرز نهایی مالکیت، حق انهدام است. مالکیت نیز توسط قدرت حاکمیتی آغاز می‌شود که محافظت می‌کند و از این رو می‌تواند ویران کند. نهادینه شدن مالکیت خصوصی مستلزم حذف یا سلب مالکیت دیگران از حق کنترل است. ثبت اختراع خون پیش‌نیاز تجاری سازی رده‌های سلولی است. بنابراین، هماهنگی ویرانگر تخصیص خون از طریق ثبت اختراع رده سلولی یا "برداشت" مرده مرحله‌ای انتقالی است برای ایجاد ترتیبات نهادی لازم برای مالکیت خصوصی و هماهنگی بازار.

۳-۷ هماهنگی ویرانگر و مساله ازهم‌گسیختگی

نظم اجتماعی پیچیده تر از آن است که توسط یک مکانیسم هماهنگی "ایده آل" ترسیم شود. این نظم بیشتر نتیجه‌ی منظومه‌ای خاص از شیوه‌های مختلف هماهنگی است. بنابراین روابط رقابت‌آمیز یا مکملی میان انواع مختلف هماهنگی مساله‌ی اصلی هر نظم اجتماعی است. برای توضیح این موضوع، شلیخت (Schlicht, 1998)^{۲۳} به مثال تخصیص خون از دیدگاه تیتموس (Titmuss) اشاره می‌کند.

تیتموس (۱۹۷۱) بر کاربردهای رقابت‌آمیز میان مبادله و هدیه در اهدای خون تاکید می‌کند. بسیاری از افراد داوطلبانه خون اهدا می‌کنند، اما اگر سیستم تجاری شده‌ای معرفی شود که به موجب آن اهداکنندگان برای اهدای خود پول دریافت کنند، اهدای خون متوقف می‌شود. ارو (Arrow, 1972) در مقاله‌اش درباره‌ی کتاب تیتموس می‌پرسد که چرا چنین است؟ و هیچ پاسخی برای پرسش خود نمی‌یابد: "چرا باید این‌طور باشد که ایجاد بازار برای خون، نوع دوستی تجسم یافته در اهدای خون دادن را کاهش دهد؟ من هیچ پاسخ روشنی در تیتموس نمی‌بینم" (1971, p. 351). ارو بیشتر طرفدار "سیستم مختلط" در تخصیص خون مانند نوع توسعه یافته در ایالات متحده است و ۲۵ سال بعد با بررسی کتاب رادین (Radin) به موضع خود پایبند است (Arrow, 1997, p. 762).

با این حال، شلیخت پاسخی برای این پرسش می‌یابد: «بدون بازار خون، اهداکننده‌ی فردی، از روی تعهد اخلاقی اهدا می‌کند ("اگر کسی اهدا نکند، خونی برای کمک به مصدوم وجود نخواهد داشت")». اما با وجود یک بازار خون، این استدلال قدرت خود را از دست می‌دهد، زیرا مکانیسم قیمت اکنون ابزار دیگری برای تضمین عرضه خون فراهم می‌کند ("اگر عرضه‌ی خون کافی وجود ندارد، قیمت باید افزایش یابد"). بدون بازار، اهدای خون امری ضروری به نظر می‌رسد. با راه‌اندازی بازار خون، امکان بهتری

^{۲۳} شلیخت (Schlicht, 1998, pp. 217-41, 276-77) از اشکال ادغام پولانی الهام گرفته است، اگرچه او "شیوه‌های کنترل" را به عنوان یک عبارت مترادف برای ترسیم انواع مختلف هماهنگی، یعنی "مبادله"، فرمان و عرف" (در اصطلاح او) در یک شرکت یا یک جامعه به کار می‌گیرد.

برای دریافت خون مهیا می‌شود و در نتیجه، تعهد اخلاقی برای اهدای خون از بین می‌رود. وظیفه‌شناسی، در مسیری ناهموار، با پول جایگزین می‌شود» (Schlicht, 1998, p. 228).

در پاسخ شلیخت، معضل "هدیه در مقابل مبادله" در قالب کارکرد ترتیبات نهادی (مکانیسم قیمت) توضیح داده می‌شود. اگر بازاری وجود داشته باشد، مکانیسم قیمت با افزایش سطح قیمت، کمبود "عرضه خون" را برطرف می‌کند. با این وجود، مکانیسم قیمت برای حل مشکل "کیفیت" کافی نیست، زیرا انتخاب نامطلوب به دلیل اطلاعات نامتقارن میان خریداران و فروشندگان در بازار خون وجود دارد. در واقع، تیتموس (۱۹۷۱) بر چندین نوع گسیختگی در تصاحب خون در بازار تاکید می‌کند که در میان آنها کیفیت "بد" خون قابل توجه است. خون فروخته شده توسط اهداکنندگان پولی تقریباً منحصرأز نیازمندترین لایه‌های جمعیت از جمله بیماران و معتادان گرفته می‌شود. بر این اساس، خطر عمده‌ی عفونت از طریق تزریق خون قریب‌الوقوع می‌شود. از این رو، گسیختگی بازار نیازمند مکانیسمی تکمیلی مانند شهرت یا مقررات خاص برای تضمین کیفیت خون جمع‌آوری شده توسط بانک‌های خون تجاری است. پس جای تعجب نیست که از زمان تصمیم کمیسیون فدرال تجارت (Federal Trade Commission) در سال ۱۹۶۶ در مورد طبقه‌بندی خون به عنوان "کالا"، استفاده از اهداکنندگان پولی برای استفاده‌ی کامل خون اهدایی برای تزریق خون در ایالات متحده «از حدود ۸۰ درصد کل خون‌های تزریق شده در سال ۱۹۶۶ به کمتر از یک درصد در سال ۱۹۹۱ کاهش یافته است و این به دلیل نگرانی‌های اخلاقی در مورد خرید و فروش خون و تا حدی ترس از عفونت بالقوه‌ی خون فروختنی است» (Kimbrell, 1995, p. 135).

تصاحب خون در **هماهنگی تعاونی** در معرض خطر عفونت نیست، زیرا اهدای بدون پرداخت از همه‌ی لایه‌های جمعیت انجام می‌شود و ماهیت داوطلبانه‌ی تهیه، از دروغگویی در مورد کیفیت خون ممانعت می‌کند. اما چرا، همان‌طور که شلیخت پیشنهاد می‌کند، بهبود در به دست آوردن خون از طریق تصاحب بازار، تعهد اخلاقی را از بین می‌برد؟ دلیل را باید در فراگیر شدن روابط بازار جستجو کرد. در حضور خون تجاری شده، اهدای خون رایگان نیز تا حدودی به "کالا" تبدیل می‌شود، زیرا می‌توان آن را به قیمت بازار فروخت. یک مثال ساده، فرآورده‌های خونی است. در سال ۱۹۹۱، بیش از ۱۳ میلیون روش استخراج پلاسما در ایالات متحده انجام شد. بیش از ۹۵ درصد از اهداکنندگان حقوق دریافت کردند. مراکز اهداکننده‌ی داوطلبانه مانند صلیب سرخ ۲ میلیون لیتر پلاسما را دیگر را فراهم کردند که به صورت رایگان از اهداکنندگان جمع‌آوری شده است، "اما اغلب به قیمت بازار در بازار محصولات پلاسما فروخته می‌شود" (Kimbrell, Ibid). اما چرا باید "هدیه‌ای" ارائه کرد که به قیمت بازار فروخته شود؟ به عبارت دیگر، منطق عمل متقابل (reciprocity) تابع منطق بازار می‌گردد. علاوه بر این، در برخی موارد بین انگیزه‌های بازار و تعاونی "اثر ازدحام" وجود دارد به این

معنا که اگر بتوان خون را "خرید"، انگیزه‌ی درونی برای اهدای خون ممکن است تضعیف گردد. ترکیب ارگانیک شیوه‌های مختلف هماهنگی منجر به تسلط یکی از آنها می‌شود. فراگیر بودن هماهنگی بازار، منطق عمل متقابل را با کاهش تناسب‌ها و امکان‌سنجی آن و از بین بردن آرایش نهادی خاص آن، تابع مکانیسم‌های بازار می‌کند

در سطح روانشناختی و شناختی، شلیخت به اهمیت اصل شفافیت اشاره می‌کند: «اگر چندین دلیل برای انجام کاری وجود داشته باشد، این امر "توجیه بیش از حد" ایجاد می‌کند؛ انگیزه‌ای ممکن انتخاب می‌شود و سایر انگیزه‌ها تخفیف داده می‌شوند» (Schlicht, 1998, p. 228). این توضیح روانشناختی در سطح فردی، باید توسط تحلیلی نهادی در سطحی کلی تکمیل گردد. اثر یکپارچه‌ی هر نوع هماهنگی مشروط به وجود ترتیبات نهادی مشخص، مانند سازمان‌های متقارن (عمل متقابل)، نقاط مرکزی (بازتوزیع) و سیستم‌های بازار (مبادله) است. مفصل‌بندی میان اشکال مختلف هماهنگی مستلزم تسلط یکی از آنها به دلیل انسجام ترتیبات نهادی است که از نوع خاصی از هماهنگی پشتیبانی می‌کند.

اما در وضعیت خلاء نهادی چه اتفاقی می‌افتد؟ برای ادامه‌ی مثال این بخش، در مورد "ثبت اختراع خون" چه اتفاقی می‌افتد؟ ما هیچ پاسخی برای این سوال در نظرات تیموس، ارو یا شلیخت نمی‌یابیم، زیرا آنها در مورد زیست‌دزدی بحثی نمی‌کنند. برای رسیدگی به این مشکل، کنوانسیون تنوع زیستی (Convention on Biological Diversity) به رسمیت می‌شناسد که منابع ژنتیکی، منابع حاکمیت ملی هستند. وقتی منابع ژنتیکی به عنوان "منابع حاکمیتی" در نظر گرفته می‌شوند، می‌توان آن‌ها را به عنوان چیزی غیر از "میراث مشترک" یا در اصطلاح حقوق مالکیت معنوی، به عنوان بخشی از "حوزه عمومی" دید که ما همه می‌توانیم به‌طور رایگان از آن بهره ببریم. اما همان‌طور که قبلاً ذکر شد، این بدان معنی است که قانون تریپس (TRIPS) هر کشور ملی را ملزم می‌کند تا برای تمام اشکال حیات موجود در قلمرو خود حق ثبت اختراع ایجاد کند. البته می‌توان پیامد این قانون را برای بسیاری از کشورهای آفریقایی تصور کرد که حتی بودجه‌ی مالی کافی برای استخدام وکلا یا کارشناسان حقوقی برای نمایندگی در سازمان تجارت جهانی (WTO) ندارند!

چنان‌چه پیش از این مطرح شد، زیست‌دزدی شکلی از هماهنگی ویرانگر است که منابع و تلاش‌های انسانی متعلق به دیگران را تصاحب می‌کند. همان‌طور که با مثال‌های ارائه شده در این متن نشان داده شده، هماهنگی ویرانگر نوع نمادین هماهنگی است که معمولاً در شرایط خلاء نهادی حاکم است. منظور ما از "خلاء نهادی" وضعیتی تهی از نهادها، یا نهادهای بی‌شکل نیست. این به یک دوره‌ی انتقالی اشاره دارد که در آن نهادها و سازمان‌های هماهنگ‌کننده‌ی قدیمی کارکردی ندارند، اما شرایط لازم برای سیستم‌های جدید نهادهای هماهنگ‌کننده هنوز به اندازه‌ی کافی توسعه نیافته‌اند. خلأ نهادی عموماً

به بحران حاکمیت یا مؤسسات موازی تعمیم یافته مرتبط است که در آن **حفاظت** از جان و حقوق افراد اغلب مهم تر از **تولید** یا **تراکنش** است. ممکن است نظیر وضعیتی باشد که در آن قوانین محدود به گوانتانامو در برخی از زندان ها، بر کل یک منطقه یا جامعه حاکم است. ایران پس از انقلاب شاهد سیطره هماهنگی ویرانگر با **بنیادها** (مذهبی و نظامی) به عنوان نهاد خاص اقتصادی اش بوده است. این نوع هماهنگی در سطح کلان را می توان "بیماری ایرانی" نامید، بیماری واگیرداری که برای رشد اقتصادی خطرناک تر از "بیماری هلندی" است (رجوع کنید به Vahabi, 2010). بنابراین، هزینه های حفاظتی به جای هزینه های مبادله به عامل تعیین کننده در تخصیص منابع و تلاش های انسانی تبدیل می شود.

چانه زنی، تعامل متقابل، و مداخله ی شخص ثالث (دولت یا شکل دیگری از قدرت مرکزی) در مقایسه با روابط متضاد دو حزبی نقش ثانویه ای خواهد داشت. تصاحب غارتگرانه یک مرحله ی انتقالی است که منجر به حقوق قطعی دقیق تری می شود (نه تنها حقوق مالکیت، بلکه حقوق اشتراکی نیز- کل سیستم حقوق ممکن است متبلور شود). یک مرحله ی انتقالی ممکن است لزوماً "گذرا" یا کوتاه نباشد. ممکن است مانند "انباشت اولیه سرمایه" قرن ها طول بکشد. در چنین شرایطی، هیچ گونه هماهنگی **غالبی** وجود ندارد. در این معنا، ما حتی ممکن است ناظر از **هم گسیختگی** (disarticulation) باشیم. با این حال، ازهم گسیختگی لزوماً به معنای هرج و مرج نیست. نوع خاصی از نظم یا "آناارشی نظم یافته" ممکن است از طریق ارباب، تهدید، و ابزارهای تهاجمی حفظ شود که راه را برای ترتیبات نهادی جدید و مجموعه ای از حقوق مالکیت مرتبط با آن مهیا سازد.

۳-۸ نتیجه گیری

از این فصل می توان چهار برآیند استنتاج کرد. اول این که در کنار هماهنگی بازار، دستوری و تعاونی، نوع دیگری از هماهنگی وجود دارد: هماهنگی ویرانگر. همان طور که توصیف من از میادین ترافیک و زندان ها نشان می دهد، هماهنگی ویرانگر توسط نهادهای موازی حمایت می شود و از طریق ارباب، تهدید و اتخاذ رفتارها یا ابزارهای تهاجمی تنظیم می شود.

دو شرط کلی برای وجود هماهنگی ویرانگر لازم است: (۱) بازی باید حاوی ترکیبی از درگیری و همکاری باشد که در آن دشمنان نیز باید به عنوان شریک رفتار کنند. در هر دو مثال، هماهنگی ویرانگر نتیجه ی یک بازی حاصل صفر (zero-sum) نیست. (۲) باید حاصل فقدان حضور شخص ثالث (دولت یا بیمه گر) باشد و در نتیجه، اعمال قانون با شکست مواجه شده باشد. در مورد میادین ترافیکی، شرایط غیرقابل تأیید توسط بیمه گر یا دولت، ناکامی در اعمال قانون را موجب شد. در مورد زندان، عدم حمایت

عمومی مستلزم هماهنگی ویرانگر بود. با این حال، نظم یا تعادلی از راه ستیزه جویی (خسونت غیرنهادی یا اجبار) برقرار شد که می توان آن را به عنوان "آنا رشی نظم یافته" توصیف کرد.

نتیجه دوم این است که رفتار تهاجمی نتیجه ی طبیعت یا انگیزه ی شیطانی بازیکنان (خوب یا بد) نیست. بازیکنان باید لزوماً رفتاری تهاجمی اتخاذ کنند - نه تنها برای تجاوز به حقوق دیگران، بلکه برای تحمیل حقوق خود بر دیگران یا ایجاد شهرت سرسختی برای خود. به بیان دیگر، در مورد هماهنگی ویرانگر، خسونت پیشگی به عنوان نظم رفتاری، از قواعد بازی (یا ترتیبات نهادی) ناشی می شود.

نتیجه سوم این است که در سطح اقتصادی، مکانیسم مناسب تصاحب در هماهنگی ویرانگر از راه دزدی، مصادره، سرقت، غارت و غیره صورت می پذیرد. هماهنگی ویرانگر در الغاء و همچنین در پیدایش حقوق مالکیت ضروری است، و این به دلیل نقشی است که در تعریف حق انهدام (abusus) دارد. مالکیت خصوصی و نیز دولتی، حقوق مالکیت نهادینه شده و به خوبی تعریف شده را مفروض می دارد تا مرز نهایی مالکیت، یعنی حق انهدام (abusus) نیز قانوناً روشن و اجرا شود. اما نقش اولیه قدرت ویرانگر در تخصیص منابع مستلزم حقوق مالکیت فراقانونی، مبهم، تعریف نشده، یا نهادینه نشده (یا به اندازه کافی نهادینه نشده) است. غنائم جنگی و غارت، یا اموال مصادره شده در یک انقلاب را می توان دارایی های "نامتعین" نامید.

ماهیت هر رژیم مالکیت، یک سیستم اقتدار است که می تواند اطمینان دهد که انتظارات حقوق داران برآورده می شود. هنگامی که سیستم اقتدار از بین می رود - به هر دلیلی - آنگاه دارایی مشترک (res communes) به دسترسی باز اموال بلاصاحب (res nullius) تحلیل می رود. اگرچه می توان آن ها را به مالکیت "عمومی"، "شخصی"، "خصوصی"، "ترکیبی" یا دیگر انواع مالکیت تبدیل کرد، وضعیت اولیه شان نامشخص باقی می ماند. در اموال "نامتعین"، استحقاق حقوق مالکیت به قدرت اختیاری اتوریته ی قهری بستگی دارد.

مثال زیست دزدی اهمیت هماهنگی ویرانگر را همچون مرحله ای انتقالی در نهادینه سازی حقوق مالکیت مشخص، برجسته می کند. تحت هماهنگی ویرانگر، مساله ی حاکمیت، مالکیت را تحت الشعاع قرار می دهد، و حفاظت به جای تولید یا تراکنش، مقام نخست را اشغال می کند. این مثال نشان می دهد که چگونه هماهنگی ویرانگر (ثبت اختراع خون) می تواند با حضور دولت لیبرال ایالات متحده و شرکت های چندملیتی غول پیکر دارویی، به هماهنگی بازار (تجاری سازی خون) متحول شود.

در نهایت، تجزیه و تحلیل مفصل بندی (articulation) انواع مختلف هماهنگی، ما را به درک تسلط یک شیوه ی هماهنگی بر سایرین سوق می دهد. با این حال، نهادهای

موازی که ازهم گسیختگی را میان شیوه‌های مختلف هماهنگی افزایش می‌دهند، خاک حاصلخیزی را برای نقش برتر هماهنگی ویرانگر فراهم می‌کنند.

منابع و مآخذ

- Agamben, G. (1998). *Homo Sacer: Sovereign Power and Bare Life*. Stanford University Press.
- Agamben, G. (2005). *State of Exception*. The University of Chicago Press.
- Amazon News. (2002, July 18). Rosewood, a Sweet Aroma that Could Fade Away.
- Arrow, K. J. (1972). Gifts and Exchanges. *Philosophy and Public Affairs*, 1(4), 343-362.
- Arrow, K. J. (1997, June). Invaluable Goods. *Journal of Economic Literature*, XXXV(2), 757-765.
- Artières, P., & Lascoumes, P., (dir.) (2004). *Gouverner, enfermer, La prison, un modele indépassable?* Presses de Sciences Po.
- Barnett, A. (2006, August 27). Special Report: The New Piracy. *The Observer*, p. 9.
- Binmore, K. (1990). *Essays on the Foundations of Game Theory*. Basil Blackwell.
- Boulding, K. E. (1962). *Conflict and Defense: A General Theory*. Harper and Brothers.
- Bright, C. (1994, November). Who owns indigenous peoples' DNA? *World Watch*, 7(6), 8.
- Bromley, D. W. (1992). The Commons, Common Property, and Environmental Policy. *Environmental and Resource Economics*, 2, 1-17.
- Bush, W. (1972). Individual Welfare in Anarchy. In Tullock G. (ed.), 1972, pp. 5-18; see also, Stringham E. (ed.) [2005], Chapter 2, pp. 10-23.
- Bush, W., & Mayer, L. (1974). Some Implications of Anarchy for the Distribution of Property. *Journal of Economic Theory*, 8, 401-412.
- Chabas, F. (1995). *Les accidents de la circulation*. Dalloz.
- Chen, J. (2006). There's No Such Thing as Biopiracy...and It's a Good Thing Too. *McGeorge Law Review*, 37, 1-32.
- Coid, J., Babbington, P., Brugha, D., Jenkins, R., Farrell, M., Lewis, G., & Singleton, N. (2002). Ethnic Differences in Prisoners: Criminality and Psychiatry Morbidity. *British Journal of Psychiatry*, 181, 473-480.
- Correa, C. (2000). *Intellectual Property Rights, the WTO and Developing Countries: The TRIPS Agreement and Policy Options*. Zed Books.

- Cowen, T., & Sutter, D. (2007). Conflict, Cooperation and Competition in Anarchy. In E. Stringham (Ed.), *Anarchy and the Law, The Political Economy of Choice* (pp. 315-321). Transaction Publishers.
- Coyne, C. (2005). Social Interaction Without the State. In E. Stringham (Ed.), *Anarchy, State and Public Choice* (pp. 49-59). Edward Elgar.
- Crettez, B. (2020). Pareto-Minimality in the Jungle. *Public Choice*, 182, 495-508.
- Deleuze, G. (1996). "Post-scriptum sur les sociétés de contrôle", dans *Pourparlers* (pp. 240-247). Minuit.
- Foucault, M. (1975). *Surveiller et punir*. Gallimard.
- Friedman, D. (2007). Law as a Private Good: A Response to Tyler Cowen on the Economics of Anarchy. In Stringham E., pp. 284-291.
- Fudenberg, D., & Tirole, J. (1986, July). A Theory of Exit in Duopoly. *Econometrica*, 54(4), 943-960.
- Gambetta, D. (1996). *The Sicilian Mafia*. Harvard University Press.
- Geoloso, V., & Leeson, P. (2020). Are Anarcho-Capitalists Insane? Medieval Icelandic Conflict Institutions in Comparative Perspectives. *Revue d'Economie Politique*, 130(6), 957-974.
- Gunning, P. (1972/2005). Towards a Theory of the Evolution of Government. In Stringham E., pp. 60-66.
- Haavelmo, T. (1954). *A Study in the Theory of Economic Evolution*. North-Holland.
- Hamilton, C. (2006). Biodiversity, Biopiracy and Benefits: What Allegations of Biopiracy Tell Us About Intellectual Property. *Developing World Bioethics*, 0(3), 158-173.
- Hargreaves Heap, S. P., & Varoufakis, Y. (1995). *Game Theory, a Critical Introduction*. Routledge.
- Hart, O. (1995). *Firms, Contracts, and Financial Structure*. Clarendon Press.
- Hess, J. R., & Schmidt, P. J. (2000, January). The First Blood Banker: Oswald Hope Robertson. *Transfusion*, 40, 110-113.
- Hirshleifer, J. (2001). *The Dark Side of the Force, Economic Foundations of Conflict Theory*. Cambridge University Press.
- Hogarty, T. (2005). Cases in Anarchy. In Stringham E. (Ed.), *Anarchy, State and Public Choice*, (pp. 98-112). Cheltenham and Northampton: Edward Elgar.
- Holcombe, R. (2007). Government: Unnecessary but Inevitable. In Stringham E. (ed.), pp. 354-370.

- Houba, H., Luttens, R. I., & Weikard, H.-P. (2017). Pareto Efficiency in the Jungle. *Review of Economic Design*, 21(3), 153-161.
- Jordan, J. (2006). Pillage and Property. *Journal of Economic Theory*, 131(1), 26-44.
- Juma, C. (1989). *The Gene Hunters: Biotechnology and the Scramble for Seeds*. Zed Books.
- Keen, D. (2012). *Useful Enemies, When Waging Wars Is More Important than Winning Them*. Yale University Press.
- Kimbrell, A., (1995, July/August), "The Body Enclosed, The Commodification of Human 'Parts'", *The Ecologist*, Vol. 25, No. 4, pp. 134-141.
- Kreps, D. M. (1990). *A Course in Microeconomic Theory*. Princeton University Press.
- Kreps, D. M. (1991). *Game Theory and Economic Modelling*. Oxford University Press.
- Leeson, P. T. (2009). The Laws of Lawlessness. *Journal of Legal Studies*, 38, 471-503.
- Leeson, P. T. (2014). *Anarchy Unbound: Why Self-Governance Works Better than You Think*. Cambridge University Press.
- Leeson, P., & Stringham, B. (2007). Is Government Inevitable? Comment on Holcombe's Analysis. In E. Stringham (Ed.), *Anarchy and the Law, the Political Economy of Choice* (Pp. 371-376). Transaction Publishers.
- Marx, K. (1867/1978). *Capital, a Critique of Political Economy* (Vol. 1), Progress Publishers.
- Moss, L. (1974). Private Property Anarchism: An American Variant. in Tullock G. (ed.), 1974, pp. 1-31; see also, Stringham E. (ed.) [2005], Chapter 12, PP. 123-152.
- Mouloud, L. (2006). "Chaque Prison a Son Petit Guantanamo..." *Journal 'Humanité*, le 21 décembre.
- Netz, R. (2004). *Barbed Wire: An Ecology of Modernity*. Wesleyan University Press.
- North, D. (1977). Markets and Other Allocation Systems in History: The Challenge of Karl Polanyi. *Journal of European Economic History*, 6, 703-716.
- Nozick, R. (1974). *Anarchy, State, and Utopia*. Basic Books.
- Olson, M. (1965/1980). *The Logic of Collective Action, Public Goods and the Theory of Groups*. Harvard University Press.

- Olson, M. (1982). *The Rise and Decline of Nations: Economic Growth, Stagflation, and Social Rigidities*. Yale University Press.
- Osborne, J. (2005). *Jungle or Just Bush? Anarchy and the Evolution of Cooperation*. In Stringham E. (ed.), pp. 24-35.
- Pérotin-Dumon, A. (1991). *The Pirate and the Emperor: Power and the Law on the Seas, 1450-1850*. In J. D. Tracy (Ed.), *The Political Economy of Merchant Empires* (pp. 196-227). Cambridge University Press.
- Piccione, M., & Rubinstein, A. (2007). *Equilibrium in the Jungle*. *Economic Journal*, 117(522), 883-896.
- Polanyi, K. (1944). *The Great Transformation*. Farrar and Rinehart.
- Radin, M. J. (1996). *Contested Commodities*. Harvard University Press.
- Rasmusen, E. (1992). *Games and Information, An Introduction to Game Theory*. Blackwell.
- Rosenthal, R. (1981). *Games of Perfect Information, Predatory Pricing, and the Chain-Store Paradox*. *Journal of Economic Theory*, 25, 92-100.
- Rothbard, M. (1973/1996). *For a New Liberty: Libertarian Manifesto*. Fox and Wilkes.
- Rothbard, M. (1977). *Power and Market: Government and the Economy*. Sheed, Andrews and McMeel, Second Edition.
- Rutten, A. (2007). *Can Anarcy Save Us from Leviathan?* In Stringham E. (Ed.), *Anarchy and the Law, the Political Economy of Choice*. New Brunswick, NJ: Transaction Publishers.
- Samuelson, L. (1997). *Evolutionary Games and Equilibrium Selection*. The MIT Press.
- Schelling, T. (1963). *The Strategy of Conflict*. A Galaxy Book, Oxford University Press. Scheuer [1994], *Focus*, pp. 99-101.
- Schlicht, E. (1998). *On Custom in the Economy*. Clarendon Press.
- Shiva, V. (2001). *Protect or Plunder? Understanding Intellectual Property Rights*. Zed Books.
- Smith, M. (1982). *Evolution and the Theory of Games*. Cambridge University Press.
- Stewart, E. C. (2007, February). *The Sexual Health and Behaviour of Male Prisoners: The Need for Research*. *The Howard Journal of Criminal Justice*, 46(1), 43-59.
- Stoker, B. (1897/1997). *Dracula*. Norton and Company.
- Stringham, E. (Ed.). (2005). *Anarchy, State and Public Choice*. Edward Elgar.

- Stringham, E. (Ed.). (2007). *Anarchy and the Law, The Political Economy of Choice*. Transaction Publishers.
- Szurek, S. (2004). Guantanamo, une prison d'exception. *Artières Ph. et Lascoumes P. (dir.)*, pp. 201-223.
- Taubes, G. (1995, November 17). Scientists Attacked for 'Patenting' Pacific Tribe. *Science*, 270, 1112.
- Taylor, S. (2003). Rape in Prison: A Need for Support Systems and Prison Sex. <http://www.stetay.com>
- Tedlock, B. (2006). Indigenous Heritage and Biopiracy in the Age of Intellectual Property Rights. *Explore*, 2(3), 256-259.
- Titmuss, R. (1971). *The Gift Relationship: From Human Blood to Social Policy*. London and New York.
- Tullock, G. (Ed.). (1972a). *Explorations in the Theory of Anarchy*. Center for the Study of Public Choice.
- Tullock, G. (1972b/2005). The Edge of the Jungle. In Stringham (ed.), pp. 36-48.
- Tullock, G. (Ed.). (1974a). *Further Explorations in the Theory of Anarchy*. University Publications.
- Tullock, G. (Ed.). (1974b). *The Social Dilemma: The Economics of War and Revolution*. University Publications.
- Vahabi, M. (2004). *The Political Economy of Destructive Power*. Edward Elgar.
- Vahabi, M. (2010). "Ordres contradictoires et coordination destructive: le malaise iranien" (Contradictory Orders and Destructive Coordination: The Iranian Disease). *Revue Canadienne d'Etudes du Développement* (Canadian Journal of Development Studies), 30(3-4), 503-534.
- Vahabi, M. (2011). Appropriation, Violent Enforcement and Transaction Costs: A Critical Survey. *Public Choice*, 147(1), 227-253.
- Vahabi, M. (2015a). *The Political Economy of Predation: Manhunting and the Economics of Escape*. Cambridge University Press.
- Vahabi, M. (2015b, December 22). Jaygah Sepah dar Eqtesad Iran (The Place of Sepah in the Iranian Economy). *Mihan*, No. 6. Retrieved December 11, 2021, from <http://mihan.net/1394/10/01/562/> (in Persian).
- Zaitlen, R., & German, J. B. (2000a, June). Of Mice and Men. *Modern Drug Discovery*, 3(5), 63-66.
- Zaitlen, R., & German, J. B. (2000b, July/August). "Of Mice and Men" (Part II). *Modern Drug Discovery*, 3(6), 67.

فصل چهارم

۴ سرمایه‌داری سیاسی، گونه‌های آن، و اسلام

۴-۱ مقدمه

من در فصل ۲ نشان دادم که رویکرد نهادگرا، توصیفی درون‌زا (endogenous) از نظم و بحران اجتماعی ارائه می‌دهد و نقش برجسته‌ای برای مکانیسم هماهنگی در تشریح سیستم‌های اقتصادی در حوزه‌ی توزیع قائل می‌شود. منظومه‌ی مشخصی از شیوه‌های مختلف هماهنگی به یک سیستم اقتصادی تعین می‌بخشد که در آن یک مکانیسم هماهنگی بر دیگر مکانیسم‌ها غالب است. به همین روال، منابع بحران‌های اجتماعی درون‌زا به عدم موفقیت این مکانیسم‌های هماهنگی در تضمین نقش میانجی‌گرایانه‌شان میان نهادهای بنیادین (قدرت سیاسی و شکل مالکیت) و کارایی اقتصادی ارتباط دارد. فزون بر این، من تداوم بحران‌ها یا عروج آشوبی نظم‌یافته را به شیوه‌ی مشخصی از هماهنگی، یعنی هماهنگی ویرانگر پیوند دادم. فصل ۳ نشان داد که زمانی که از هم‌گسیختگی میان شیوه‌های مختلف هماهنگی در جریان است، هماهنگی ویرانگر غالب می‌گردد.

شیوه‌های هماهنگی به درک از رژیم‌های مختلف تصاحب مربوطند، اما حوزه‌ی تولید را پوشش نمی‌دهند. به همین ترتیب، ما باید هر نظام اقتصادی را در دو سطح بفهمیم: توزیع و تولید. این تفکیک برای توصیف فعل‌وانفعالات عوامل اقتصادی و غیراقتصادی و تاثیر ترکیبی آنها بر شکل دادن به نظم‌های اجتماعی ضروری‌ست. تعریف دو-ساحتی نظام‌های اقتصادی به اخص در مورد سرمایه‌داری صادق است که اکنون نظامی جهان‌گسترست و بر بازار جهانی و گلوبالیزاسیون سلطه دارد.

ما باید معنی سرمایه‌داری را به‌عنوان نظامی اقتصادی، از دیدگاهی نهادگرا در دو سطح مختلف مورد مذاقه قرار دهیم. در مقایسه با منطق تصاحبگرانه‌ی سرمایه‌داری در توزیع که از دوران باستان آغاز گردید، تولید سرمایه‌داری واقعیت بسیار اخیر است که در قرن نوزدهم پدیدار شد.

منظور من از تصاحب سرمایه‌داری نظامی اقتصادی است که در تقابل با اقتصاد معیشتی، بر پایه‌ی سودآوری پولی قرار دارد. وبر (Weber) و برودل (Braudel) در این تعریف از سرمایه‌داری که می‌تواند به همه‌ی فعالیت‌های سودآورانه، چه از مجراهای بازاری و چه غیربازاری به‌کار بسته شود، اشتراک نظر دارند. به این معنا، سرمایه‌داری تجارتی کالاهای لوکس از راه دور، و سرمایه‌داری یغماگر (booty capitalism) (که در بازاری شدن غنائم جنگی ریشه دارد) شکل‌هایی از سرمایه‌داری پیشامدرن بودند. تکامل

"سرمایه داری سیاسی" وبرین (Weberian) وابسته به تقدیس حقوق مالکیت خصوصی یا غلبه‌ی هماهنگی بازار نبود. این نوع سرمایه‌داری بیشتر با بحران‌های سیاسی و اجتماعی و شرایط جنگی سازگار بود. سودآوری و رانت‌خواری از کلنیالیسم، و تجارت برده از جمله مثال‌های تاریخی هستند. متشابهاً، ترکیب مالکیت و حاکمیت می‌توانست سرمایه‌داری سیاسی را تقویت کند. اما مصادره‌ی غارتگرانه‌ی سرمایه‌داری به سرمایه‌داری پیشامدرن محدود نمی‌شود. سودآوری از طریق مجراهای غیربازاری، چون مورد "درهای چرخان" (revolving doors) در میان سیاستمداران و سرمایه‌گذاران، اکنون در آمریکا، روسیه و چین و بسیاری از کشورهای دیگر به وفور وجود دارد.

با این وجود، تولید سرمایه‌داری نمی‌توانست بدون رشد پاره‌ای از پیش‌زمینه‌های اقتصادی و نهادی ظهور کند. تولید سرمایه‌داری بر پایه‌ی عمومیت یافتن بازار یا روابط قراردادی کالای-پولی در همه‌ی بازارها، منجمله بازارهای عامل قرار دارد. تحول نیروی کار به‌عنوان کالا، شکل‌گیری کار آزاد، و تکامل بازار سرمایه به‌ویژه بازار اعتبارات از جمله تعیین‌کننده‌های نطفه‌بندی تولید سرمایه‌داری بوده‌اند. بازارهای غیرشخصی تولید سرمایه‌داری را هماهنگ می‌کنند و رقابت، نیروی محرکه‌ی بازارها و انباشت سرمایه است. رژیم‌های مصادره‌گر، غیبت قداست حقوق مالکیت خصوصی، و امتیازات انحصاری قانونی نهادهای حکومتی بازدارنده‌ی اقتصادهای بازاربنیاد هستند. در نتیجه، هماهنگی ویرانگر با برجسته کردن مصادره‌ی غارتگرانه‌ی دارایی‌ها، مانع تولید سرمایه‌داری می‌شود. ماحصل این پویش متضاد، میان ایجاد مانع در مقابل تولید یا تشویق انباشت سرمایه، غیرقابل پیشبینی است.

این فصل تمایز میان دو سطح توزیع و تولید نظام سرمایه‌داری را مستدل می‌سازد. این تصریح به‌ویژه در تحلیل از "گوناگونی‌های سرمایه داری" مهم است. ادبیات شکوفایی درباره‌ی نظام‌های اقتصادی تطبیقی وجود دارد که غالباً حوزه‌ای را که در آن تنوع بررسی می‌شود، نادیده می‌گیرد. در واقع، پیش از بحث در مورد تنوع ما باید موشکافانه دریابیم که چه وجوه اشتراکی میان گونه‌ها هست که این امکان را می‌دهد که هم‌چون گونه‌هایی از خانواده‌ی واحد دسته‌بندی شوند.

سرآخر من رابطه‌ی اسلام با سرمایه‌داری و قداست مالکیت خصوصی را بررسی خواهم کرد. اغلب تصور می‌شود که اسلام حامی مالکیت خصوصی است و فقه آن با الزامات سرمایه‌داری مدرن هم‌ساز است. در این فصل این ادعاها، باتوجه به گرایش‌های متفاوت در اسلام و بخصوص میان سنی و شیعه، نقادانه مورد سنجش قرار خواهند گرفت. پژوهش ما درباره‌ی آن چه من "سرمایه‌داری سیاسی اسلامی" نامیده‌ام در همین فصل آغاز می‌شود. اولین گام ما در این پژوهش، بررسی واقعیت سرمایه‌داری سیاسی اسلامی است، و بررسی نظرات فقه اسلامی سنی و شیعه در مورد مالکیت خصوصی و سرمایه‌داری، در سایر فصل‌های بعدی این کتاب صورت می‌پذیرد.

۴-۲ واژه‌ی سرمایه‌داری و گوناگونی سرمایه‌داری‌ها

سرمایه‌داری سیاسی انواع سرمایه‌داری‌ها را مفروض دارد، مگر آن که آن را چیزی کاملاً متفاوت از سرمایه‌داری بفهمیم. هولکمب (Holcombe, 2018, p. 3) طرفدار این نظر دوم است: «سرمایه‌داری سیاسی، سرمایه‌داری نیست، بنابراین واژه‌ای کم‌مایه است و برای سیستم اقتصادی که درجه‌ی بالایی از بهینگی مادی در همه جا ایجاد کرده، مناسب نیست. اما ممکن است گرایشی در اقتصادهای بازار-آزاد وجود داشته باشد که به سوی سرمایه‌داری سیاسی حرکت می‌کند». اگر سرمایه‌داری سیاسی نوعی از سرمایه‌داری نیست، چرا نویسنده به سرمایه‌داری اشاره می‌کند؟ تنها پاسخ ممکن این است که نویسنده تلویحاً سرمایه‌داری غیرمحقری را در نظر دارد، نوع مرغوبش را، و بر آن نام "اقتصادهای بازار-آزاد" گذارده تا آن را از سرمایه‌داری سیاسی بد متمایز کند. از همین روی، مساله در ابتدا استفاده از واژه‌ی "سرمایه‌داری" است نه موشکافی نسخه‌ی "سیاسی" آن.

واژه‌ی "سرمایه‌داری"، در تأیید مدل مارکس از نظام اقتصادی کنونی، بار سیاسی هنگفتی داشته است، حتی اگر او خود فقط چند بار از آن استفاده کرد (رجوع کنید به Beaud, 2018).^۱ استفاده از آن در اوائل قرن بیستم برای مدتی طولانی توسط اقتصاددان‌هایی چون چارلز گاید (Charles Gide)، الفرد مارشال (Alfred Marshall)، ادوین سلیگمن (Edwin Sligman)، و گوستاو کسل (Gustav Cassel) ممنوع شد. برای مثال، در چاپ ششم *اصول اقتصاد سیاسی* (1898/2018)، چالرز گاید نوشت: «این رژیم نوین اجتماعی‌ست که سوسیالیست‌ها آن را سرمایه‌داری می‌نامند». بنا بر نظر فرناند برودل (Fernand Braudel)، از زمان انقلاب ۱۹۱۷ روسیه، واژه‌ی سرمایه‌داری موجب شرم‌ساری فراوانی شده بود، تا آنجا که «تاریخ‌دانی معتبر، هربرت هیتون (Herbert Heaton) پیشنهاد کرده است که آن الغاء گردد:» [همه ی] "ایسم ها".....پرسروصداترین‌شان کاپیتالیسم بوده است. این واژه متأسفانه چنان تعاریف و معانی رنگارنگی به خود گرفته که به‌حق باید خواست که سرمایه‌داری، مثل امپریالیسم، از واژگان هر محقق محترمی پاک شود».

^۱ به‌عقیده‌ی برودل (1983, vol. 2, p. 237) و الکس هنت (Alex Honneth, 2018)، مارکس هیچ‌گاه از این واژه استفاده نکرد. در تقابل با این نویسندگان اپنی‌کوری (Inikori, 2017, p. 139) بر این باور است که مارکس این واژه را اختراع کرد. با پیروی از کاتلر (Kuttler, 2008, p. 250-1)، هر دو این ادعاها را می‌توان مردود شمرد. در واقع، مارکس این لغت را دو بار در کاپیتال استفاده کرد. کاتلر در این که مارکس تنها در اواخر دهه‌ی ۱۸۷۰ و اوائل ۱۸۸۰ بود که از موصوف سرمایه‌داری برای تشریح یک شیوه‌ی تولید و جامعه استفاده کرد. ادعای کاتلر ممکن است با نکته‌ی ظریف کراکت (Kraack, 2020, p. 2) نقض شود. او با نقل از مارکس (1857a, 1857b) در "مفهوم دولت‌گرایی و آنارشی باکونین"، که در آن برای اختصار از "سرمایه‌داری" به جای "شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری" استفاده شده است. از کاوه یزدانی برای در میان گذاشتن یادداشت‌های منتشرنشده‌اش با من در این باره تشکر می‌کنم.

برودل افزود که «حتی لوسین فبر (Lucien Febvre)، مارکسیست معروف، حس می‌کرد که این واژه را می‌توان حذف کرد چرا که از آن بی‌شمار استفاده شده است». واژه‌های دیگری متناوباً برای توصیف این رژیم جدید استفاده شد: "جامعه‌ی باز"، "جامعه‌ی صنعتی"، "اقتصاد توسعه‌یافته"، "اقتصاد بازار-آزاد". با توجه به سمت‌گیری سیاسی هولکومب، می‌توان بی‌میلی‌اش را در استفاده از واژه‌ی سرمایه‌داری به جای "اقتصادهای بازار-آزاد" درک کرد.

از نقطه‌نظری کاملاً اقتصادی، اشکال این عبارت‌های جایگزینی این است که روابط اقتصادی در یک اقتصاد بازاری توسعه‌یافته با سیستم اعتباری و کار آزاد بازاری شده را که در آن فعالیت‌های سودآورانه نیروی محرک بنیادین است، به‌طور دقیق مشخص نمی‌کند. واژه‌ی سرمایه‌داری اکنون از سوی بسیاری از اقتصاددانان برنده‌ی نوبل غیرمارکسیست، استفاده می‌شود. شاهکار ویلیامسون (Williamson) **نهادهای اقتصادی سرمایه‌داری، شرکت‌ها، بازارها، پیمان‌کاری مرتبط**، نمونه‌ی برجسته‌ای است. به‌رغم کاربرد گسترده‌ی واژه‌ی سرمایه‌داری توسط اقتصاددان‌ها، معنی آن در ادبیات اخیر در مورد گونه‌های سرمایه‌داری غالباً در پرده‌ای از ابهام باقی مانده است.

برای مثال، هال و ساسکیس (Hall and Soskice, 2001)، بدون آن که در سراسر کتاب‌شان نشان دهند منظورشان از سرمایه‌داری چیست، انواع سرمایه‌داری را بررسی می‌کنند. آنها بر مبنای رفتار مشخص شرکت‌ها، یک دوگانگی متضاد میان دو نوع سرمایه‌داری را پیش می‌کشند، یعنی "سرمایه‌داری بازاری لیبرال" و "اقتصادهای بازاری هماهنگ". آنها با پیروی از ویلیامسون (Williamson, 1985) ساختار حکومتی میان این دو نوع اصلی را از یکدیگر متمایز می‌کنند. اولی با استفاده از مکانیسم‌های بازار به سرمایه‌گذاری در دارایی‌های قابل انتقال تمایل دارد، در حالی که دومی از مکانیسم‌های غیربازاری استفاده می‌کند و برای دارایی‌های خاصی ارجحیت قائل است. هر دو نوع بر پایه‌ی "اقتصادهای بازاری" بررسی می‌شوند، انگاری سرمایه‌داری، به سادگی، اقتصاد بازاری‌بنیاد است.

متشابهاً، برونو امه‌بل (Bruno Amable, 2003) انواع سرمایه‌داری را مطالعه می‌کند اما هیچ‌گاه توضیح نمی‌دهد منظورشان از "سرمایه‌داری" چیست؟ او پنج حوزه‌ی نهادهای پایه‌ای را انتخاب می‌کند: نهادهای محصول، کار، بازارهای مالی، و نیز دولت رفاه و حوزه‌ی آموزش. او به دلیل تعدد معیارها، از دوگانگی متضاد دوری جسته، سرآخر پنج نوع سرمایه‌داری را شناسایی می‌کند: (۱) مدل بازاری‌بنیاد، (۲) مدل سوسیال‌دمکراتیک، (۳) مدل اروپای قاره‌ای، (۴) مدل مدیترانه‌ای، و (۵) مدل آسیایی. اولین مدل با "اقتصادهای بازاری لیبرال" هال و ساسکیس هم‌خوانی دارد. اما مابقی همه وجه تسمیه‌ی جغرافیایی دارند.

در همین راستا، اپسینگ اندرسون (Epsing Anderson, 2003) سه نوع دولت رفاه را از هم تفکیک می‌کند، بی آن که در مورد معیار "سرمایه داری" سخنی به میان آورد: محافظه کار، لیبرال، و سوسیال‌دمکراتیک. یکی از ویژگی‌های مشترک میان اپسینگ اندرسون (1990)، هال و سوسکیچ (2001)، و امهیل (2003) این است که تنوع نهادی سرمایه‌داری را با اشاره به منطق تصاحب‌گرانه‌ی سرمایه‌داری - که همان **اشکال مختلف تولید سود است** - توضیح نمی‌دهند. در مقابل، مکس وبر (Max Weber, 1922/1978) دوگانگی متضاد سرمایه داری "بازار" و "سیاسی" را بر پایه‌ی اشکال مختلف فعالیت **سودآوری** مفهوم‌سازی کرد.

۳-۴ وبر: سرمایه‌داری بازار در مقابل سرمایه‌داری سیاسی

ورنر سم‌بارت (Werner Sombart) و مکس وبر از اولین نویسندگانی بودند که در فضای آکادمیک از واژه‌ی سرمایه‌داری استفاده کردند. استفاده‌ی سمبارت در **سرمایه‌داری مدرن** (*Der Moderne Kapitalismus*) ممکن است به دلیل تعلق وی به جنبش سوسیالیستی باشد. اما وبر، که یک غیرمارکسیست بود، در سال ۱۹۰۵ نیز از آن در تحلیل اخلاقیات پروتستان (protestant) به مثابه روح سرمایه‌داری استفاده کرد. وبر از ۱۹۰۵ تا آثار متأخرش در ۱۹۲۲ بین "سرمایه‌داری سیاسی" و "سرمایه‌داری بازار" تمایز قائل شد. وبر اولی را برای توصیف نظام اقتصادی و سیاسی روم باستان رواج داد. او از آن با عنوان "سرمایه داری سیاست‌گرا" (politically oriented capitalism) نام برد. وبر سرمایه‌داری سیاسی را در مقابل سرمایه‌داری مدرن "منطقی" یا سرمایه‌داری بازاریبناپاد قرن نوزدهم قرار داد. وبر سنت آموزگار خود، تئودور مامسن (Theodor Mommsen) را در استفاده از واژه‌ی سرمایه‌داری برای توصیف واقعیت‌های اقتصادی دوره‌ی پایانی قرن هیجده و پیش از شیوه‌ی تولید صنعتی ادامه داد.

مارکس قطعاً مخالف چنین کاربردی از این واژه بود و آن را برای "شیوه‌ی تولید" مشخصی اختصاص داده بود که بر پایه‌ی روابط عمومیت‌یافته‌ی کالایی-پولی، کار آزاد، و نظام اعتباری قرار دارد. بنا بر نظر مارکس، (1857-8/1964)، سلطه‌پذیری **شخصی** در دوران شکبندی‌های اقتصادی پیشا سرمایه‌داری با تبعیتی **غیرشخصی** به روابط بازار در تولید سرمایه‌داری جایگزین شد. در این نظام نوین، به نیروی فرااقتصادی برای استخراج ارزش اضافه نیازی نبود. وبر با این نظر مارکس در مورد سرمایه‌داری بازار یا منطقی موافق بود: «فقط در دنیای مدرن غربی است که واحدهای منطقی سرمایه‌دارانه با سرمایه ثابت، کار آزاد، تخصص منطقی و ترکیب عملکردها، و تخصیص عملکردهای مولد بر پایه‌ی شرکت‌های سرمایه‌داری می‌توان یافت که در یک اقتصاد بازار، در هم ترکیب شده‌اند».

به نظر وبر، سرمایه‌داری مدرن بازاریبانی به دو علت اساسی منطقی‌ست. اول، وابسته به رابطه‌ی "داوطلبانه" کار آزاد در بطن سازماندهی این نوع سرمایه‌داری است، و نه به زور بی‌رحمانه و تبعیت شخصی. دوم، شرکت‌های اقتصادی بر اساس حسابداری سرمایه‌داری قرار گرفته‌اند (رجوع کنید به Lowe, 1991). اما، وبر هر جا که امکانات مبادله و اقتصاد پولی و تأمین مالی پول وجود داشته، در عهد باستان و قرون وسطی و در سراسر جهان و برای هزاران سال، به سرمایه‌داری اشاره کرد. آیا واژه‌ی سرمایه‌داری را می‌توان به آن دوره‌ها امتداد داد؟ و اگر چنین است، به چه معنا؟

فرناند برودل (Fernand Braudel, 1983, pp. 238-239)، در بازمینی این موضوع از در مخالفت درآمد: «این واقعا مسأله‌ی ترمینولوژی است. من لازم نیست تأکید کنم که هیچ تاریخ‌دان جوامع دوران باستان، تأکید می‌کنم تمدن‌های باستان، وقتی از واژه‌ی سرمایه‌داری استفاده می‌کردند، هیچ‌گاه تعریف الکساندر گرشنکرون (Alexander Gerschenkron) را در ذهن‌شان نداشتند: «سرمایه‌داری، این نظام مدرن صنعتی است». پیش از این گفته‌ام که سرمایه‌داری در گذشته (در تمایز با سرمایه‌داری امروز) فقط حوزه‌ی کوچکی از زندگی اقتصادی را احاطه کرده بود. چگونه کسی می‌تواند تصور کند که منظور، یک "نظام" درگیرنده‌ی تمامیت جامعه باشد؟ با این اوصاف، دنیایی فاصله داشت، از محیط پیرامونی‌اش متفاوت و واقعاً با پیش‌زمینه‌ی اجتماعی و اقتصادی‌اش بیگانه بود. و در رابطه با این پیش‌زمینه است که "سرمایه‌داری" تعریف می‌شود، نه صرفاً در رابطه با شکل‌های جدید سرمایه‌داری که بعداً طی زمان ظاهر شدند. در واقع، سرمایه‌داری در رابطه با آن چه نا-سرمایه‌داری با ابعاد نجومی بود، تعریف شد. و انصراف از پذیرش این دوگانگی در اقتصاد گذشته، بر مبنای این که سرمایه‌داری "حقیقی" فقط از قرن نوزدهم ظاهر شده، به معنی عدم پذیرش اهمیت آن چه می‌توان گونه‌شناسی (topology) سابق سرمایه‌داری نامش گذارد- و برای تحلیل آن اقتصاد اساسی‌ست- می‌باشد».

برودل از واژه‌ی سرمایه‌داری برای اشاره به سرمایه‌داری تجاری بر پایه‌ی "تجارت راه دور" استفاده کرد، و مدت‌ها پیش از طلوع سرمایه‌داری صنعتی. این نوع از سرمایه‌داری منطق متفاوتی در مقایسه با اقتصاد معیشتی یا خانواربانی (oikonomia) داشت، و به جدایی خانوار و شرکت انجامید.

چه وجه مشترکی میان سرمایه‌داری کهن و مدرن وجود داشت؟ بنا بر نظر وبر، آنها را می‌توان با ارجاع به انواع کیفیتاً متفاوت سودآوری تعریف کرد. او شش نوع سودآوری را از هم متمایز کرد، که سه گونه از آنها (۳ تا ۵) به سرمایه‌داری سیاسی نسبت داده شد: «۳- ممکن است تمایل به فرصت‌هایی برای سودآوری‌های غارتگرانه از راه سازمان‌های سیاسی یا افراد متصل به سیاست باشد، و می‌تواند شامل تأمین مالی جنگ‌ها و انقلابات، و تأمین مالی رهبران از طریق وام و تدارکات باشد. ۴- ممکن است گرایش به

فرصت‌های سودآورانه در فعالیت‌های ادامه‌دار کسب‌وکاری باشد که ناشی از سلطه‌ی زورمدارانه، یا به موجب موضع قدرتی است که با اتوریته‌ی سیاسی تضمین شده است. و دو زیرگونه‌ی اصلی این‌ها هستند: (۱) سودهای استعماری، که یا از راه کشتزارها با صادرات اجباری، یا کار اجباری، یا از راه تجارت انحصاری و اجباری، و (۲) سودهای مالی، که از راه بهره‌برداری از مالیات‌ها و دفاتر، چه در داخل و چه در مستعمرات، غصب می‌شوند. ۵- محتمل است متمایل به فرصت‌های سودآورانه در قراردادهای غیرعادی با یغماگری سیاسی باشد» (Weber, 1992/1978, p. 164). خلاصه کنیم: **آنها همگی راه‌های غیربازاری غارتگرانه برای سودآوری**، یا "سرمایه‌داری یغماگر" (booty capitalism) بودند، و در گذشته در دوران جنگ وجود داشتند و زمانی که سرزمین‌های وسیعی مثل چین و سپس امپراتوری روم آرام شدند، رو به افول گذاشتند.

اکثر نجیب‌زادگان کبیر جمهوری روم متأخر، چون سزار (Caesar) پمپی (Pompey)، لوکس (Lucullus)، بروتوس (Brutus) یا آنتونی (Antony) از طریق سرمایه‌داری سیاسی خود را ثروتمند کردند. نمونه‌ی برجسته راهی‌ست که کراسوس (Crassus) از آتش‌سوزی‌های تکراری در روم بهره‌وری کرد. کراسوس پس از مشاهده‌ی این که به چه میزان خانه‌ها در این شهر در معرض آسیب آتش و فروری قرار دارند، و این که خانه‌ها تا چه اندازه مجاور هم بنا شده‌اند، برده‌های بتا و معمار خرید و وقتی که تعدادشان به ۵۰۰ رسید خانه‌های مشتمل را همراه خانه‌های مجاور به قیمت نزدیک به هیچ خرید (Love, 1991, pp. 165-168). سود از راه به کار بردن برده‌ها یا کار غیرآزاد به دست می‌آمد. کراسوس هم‌چنین از اعلان سولا (Sullan proscriptions)^۲ با خریدن غنائم با قیمت‌های بسیار نازل برای توان‌گر ساختن خود بهره‌ها برد. این اعلان‌ها نجیبان سیاسی، نظامی و اقتصادی روم را متمول کرد. اما ثروت انباشته نمی‌توانست به "سرمایه" تبدیل گردد، چون سرمایه‌داری سیاسی، نه سرمایه‌داری بازاریبانی، بلکه برده‌داری را رواج می‌داد.

۴-۴ سرمایه‌داری سیاسی و سرمایه‌داری رفیق‌باز

آیا سرمایه‌داری سیاسی از *سرمایه‌داری رفیق‌باز* (Crony Capitalism) متفاوت است؟ پاسخ هم بله هست و هم خیر، به این معنا که سرمایه‌داری رفیق‌باز وجوه مشترکی با سرمایه‌داری سیاسی دارد، اما این دومی را نمی‌توان از لحاظ تئوریک یا تاریخی به

^۲ در روم باستان، در پی جنگ‌های داخلی یا تغییرات خشونت‌بار سیاسی در حکومت، در مواردی "اعلان" (proscription) علیه مخالفان شکست خورده صادر می‌شد و با جاری شدن‌شان، این افراد اغلب دستگیر و کشته شده، و املاک و دارایی‌های‌شان غارت و مصادره می‌شد. اعلان "لوشس کورنیلوس سولا" (Lucius Cornilious Sulla) در پی جنگ داخلی ۸۳-۸۲ پیش از میلاد موجب کشتار و غارت بسیاری از نجیب‌زادگان ثروتمند و چهره‌های سیاسی روم شد. (مترجم)

سرمایه‌داری رفیق‌باز تقلیل داد. ما برای درک رابطه‌ی میان این دو، در ابتدا باید معنای سرمایه‌داری رفیق‌باز را بررسی کنیم.

سرمایه‌داری رفیق‌باز، واژه‌ای که جورج تی‌بر (George Taber) در ۱۹۸۰ برای توصیف اقتصاد فلیپین در دوره‌ی فردیناند مارکوس رایج کرد، در رسانه‌ها نیز وسیعاً برای تشخیص نظامی اقتصادی به‌کار برده شد که بر پایه‌ی رانت‌خواری افرادی با ارتباطات و نفوذ سیاسی و کسب‌وکاری برقرار شده بود (Taber, 2015).

دو شاخص اصلی آن چنین است: (۱) توزیع اختیاری امتیازات جهت معافیت مالیاتی، اعطای هدایا، و دیگر اشکال اعانت دولتی برای فروکوفتن رقابت باز در بازار آزاد. (۲) ارتباطات اجتماعی و شبکه‌سازی میان ذی‌نفعان خصوصی/عمومی. رازو (Razo) مدلی می‌سازد تا نشان دهد چگونه شبکه‌های رفیق‌بازی می‌توانند موجب تأثیری بزرگ گردند که هم خطر غارتگری را گسترش می‌دهد و هم حمایت خصوصی برای مقابله با آن را تشویق می‌کند.

سرمایه‌داری رفیق‌باز در **بحران مالی آسیایی** در ۱۹۹۷-۱۹۹۸ از سواحل فلیپین فراتر رفت و ابعاد منطقه‌ای به خود گرفت. مقامات آمریکایی چون بیل کلینتون، رابرت روبن، و بخصوص لارنس سامرز که آن زمان معاون وزیر خزانه‌داری بود، واژه‌های صادراتی از فلیپین چون "رفیق‌بازی" و "سرمایه‌داری رفیق‌باز" را به‌کار بردند تا تقصیر بحران آسیا را برگردن هم‌دستی دنج دولت و کسب‌وکار بیندازند (رجوع کنید به Kristoff, 2011).

به این معنا، سرمایه‌داری رفیق‌باز در ضدیت با مفهوم "دولت توسعه‌گرا" (مثل سنگاپور) فهمیده شد، در حالی که این دومی نماد رابطه‌ای نزدیک میان دولت و صنعت بود (Bello, 2000, 2004). در واقع، کشیدن خط فاصل میان سرمایه‌داری رفیق‌باز و دولت توسعه‌گرا غیرممکن است. همان‌طور که هاو (Hau, 2017) با دقت گفت: «دولت‌های توسعه‌گرای موفق (...) همان‌طور که **شاخص سرمایه‌داری رفیق‌باز اکونومیست** نشان می‌دهد، هنگ‌کنگ (۱)، مالزی (۳)، و سنگاپور (۵) -کشورهایی که **معجزه‌ی آسیای شرقی** را تجربه کردند - در لیست کشورهای «سرمایه‌گذاران با ارتباطات سیاسی احتمالاً بیش از سایرین ثروتمند می‌شوند»، در رده‌ی بالاتری از فلیپین (۶) قرار دارند».

پس از بحران مالی ۲۰۰۸ بسیاری از تحلیل‌گران و ژورنالیست‌ها سرمایه‌داری رفیق‌باز را به ایالات متحده آمریکا منتسب کردند. اغلب سیستمی ناکارآمد و فاسدی ترسیم می‌شد که از طریق فعالیت‌های لابی‌گری بخش خصوصی و نفوذش بر دولت، سرمایه‌داری بازار آزاد را به انحراف کشانده بود. به این معنا، جنبه‌های عمومیت‌یافته‌ای میان سرمایه‌داری سیاسی و رفیق‌باز وجود دارد چرا که هر دو از طریق مکانیسم‌های غیربازاری سودآوری می‌کنند. البته، سرمایه‌داری سیاسی آن‌طور که توسط مکس وبر

مفهوم‌سازی شد، انحراف از سرمایه‌داری نیست؛ به لحاظ تاریخی پیشاسرمایه‌داری بازاربنیان است و منطق بیشینه‌سازی سود سرمایه‌داری را از دیدگاهی توزیع‌گرا به پیش می‌برد، گرچه ممکن است جلوگیری روابط مولد سرمایه‌داری شود. سرمایه‌داری یغماگر، کنیالیسم، و فعالیت‌های غارتگرانه بر پایه هم‌دستی خصوصی/عمومی را نمی‌توان "سرمایه‌داری رفیق‌باز" دانست اما آنها شکل‌های اصلی سرمایه‌داری سیاسی هستند.

فزون بر این، سرمایه‌داری رفیق‌باز اغلب با خود بار منفی فساد، روابط حامی‌پروری و غارتگری داشته، و تخصیص منابع کشور را برای منافع شخصی و سیاسی دیکتاتور و خانواده‌اش القاء کرده است. سرمایه‌داری رفیق‌باز برای این معرفی شده تا بر ورشکستگی توسعه‌ی دولت‌محور (آمرانه) تأکید کند. سرمایه‌داری رفیق‌باز به‌عنوان حکومت ضدتوسعه مشخص شده است. سرمایه‌داری سیاسی لزوماً سازماندهی ناکارآمد را مفروض نمی‌دارد و تقابل مفهومی میان سرمایه‌داری رفیق‌باز و حکومت توسعه‌گرا را از هم می‌گسلاند. از این روست که ما در بخش بعدی ویژگی‌های عمومی سرمایه‌داری سیاسی را بررسی می‌کنیم.

۴-۵ ویژگی‌های عمومی سرمایه‌داری سیاسی

سرمایه‌داری سیاسی به عهد باستان محدود نمی‌شود. در قرون وسطی، و ابتدای اروپای مدرن نیز وجود داشت و پس از عروج سرمایه‌داری مدرن در سراسر جهان ادامه یافت.

با وام گرفتن از برودل (Braudel, 1977)، فعالیت انسانی در حوزه‌ی اقتصادی را می‌توان به ساختمانی سه طبقه تشبیه کرد که طبقه‌ی اول شامل "حیات مادی" یا معیشتی، و نه فعالیت‌های بازاری می‌شود. منظور یونانیان باستان از *Oikonomia* این بود. این واژه از دو کلمه ترکیب شده بود: *oikos*، که معمولاً خانوار "ترجمه" می‌شود؛ و *nemein*، که بهترین ترجمه‌ی آن، "مدیریت و تخصیص" است (Leshem, 2016). طبقه‌ی دوم "اقتصاد بازار" است که شامل مبادلات روزانه‌ی بازار و تجارت محلی است. و سرآخر طبقه‌ی سوم، "سرمایه‌داری" است، که در نظر برودل، تجارت راه دور، سودهای هنگفت، و عروج انحصارات است. یونانیان باستان طبقه‌ی آخر را *Chrematistic* یا فعالیت‌های سودآورانه نام‌گذاری کردند. گرچه اکنون ما برای توصیف فعالیت‌های سودآورانه از واژه‌ی "اقتصاد"، که از *Oikonomia* مشتق شده، استفاده می‌کنیم، منظور ما به‌وضوح عکس آن است: *Chrematistic*. موضوع اصلی پژوهش اقتصادی نه خانوار، که بنگاه یا کمپانی^۳ است.

^۳ درباره‌ی اهمیت کمپانی به‌مثابه یک هویت قانونی در تکامل سرمایه‌داری بازار، رجوع کنید به بخش‌های ۳-۴ و ۷-۳ این کتاب.

برودل، همانند وبر فعالیت‌های "سرمایه‌دارانه" را با منطق سودآوری مشخص کرد. او تجارت راه دور و فعالیت‌های بانکی پرسود را مدت‌ها پیش از عروج سرمایه‌داری صنعتی، سرمایه‌دارانه برشمرد. او در توصیف تجار بزرگ نوشت: «تصادفی نیست که در سراسر جهان گروهی از تجار بزرگ، از توده‌ی دلالتان معمولی بارز می‌شود، و این گروه از یک طرف بسیار کوچک است و از طرف دیگر -در کنار دیگر فعالیت‌ها، به تجارت راه دور وصل است... آیا لازم است بگویم که این سرمایه‌داران... دوستان و یاوران شاهزاده یا استثمارگران دولت بودند؟... چه کسی شک دارد که این سرمایه‌داران انحصاراتی داشتند یا این که به‌سادگی، ۹ مورد از ۱۰، قدرت لازم برای نابودی رقابت را در اختیار داشتند؟» (Braudel, 1977, 56-57).

بنا بر نظر برودل، تفوق سرمایه‌داری تجاری در اقتصادهای غربی به روابط نزدیک‌شان با دولت مرتبط بود. این مشاهده با "سرمایه‌داری سیاست‌گرا" وبر هماهنگ است. اتحاد میان تاجر و شاهزاده نیروی محرکه‌ی سرمایه‌داری سیاسی در طبقه‌ی سوم اقتصاد سودآورانه در غرب بود. در واقع، پیشتازی بازرگانان در جمهوری‌های تجاری ایتالیا - یا کشورهای زیرین- در قرن سیزدهم، چون "طبقه‌ای" بود که در دولت رخنه و رسوخ کرده بود.

در مقابل، بنا بر نظر گرنت (Gernet, 1962)، تجار بزرگ در چین سونگ (Song China) به رغم اشتراک منافع، هیچ‌گاه مجتمعاً عمل نکردند چون حکومت همواره از عمل جمعی آنها یا هر نیروی رقیب دیگری که قدرت مسلط بوروکراسی مرکزی را تضعیف کند، جلوگیری می‌کرد. به یک معنا، در حالی که سرمایه‌داری غربی از سوی دولت‌های پراکنده، و اولویت مالکیت بر حاکمیت حمایت می‌شد، در چین و بسیاری دیگر از نقاط جهان، حاکمیت بر مالکیت فرمانروایی می‌کرد. در این مورد آخری، طبقه‌ی دولتی-تجاری یا سیاسی-سرمایه‌داری نقش اصلی را در فعالیت‌های سودآورانه بازی می‌کرد. سرمایه‌داری سیاسی هم‌دستی نخبگان سیاسی و اقتصادی را برجسته می‌کند، اما نیروی محرک آن می‌تواند یا صاحبان ثروت و یا آنهایی باشد که قدرت را در دست دارند.

فزون بر این، حتی در غرب، گذار از طبقه‌ی سوم (سرمایه‌داری تجاری) به طبقه‌ی چهارم سرمایه‌داری مدرن صنعتی مستلزم اعمال بی‌رحمانه‌ی نیروی دولت، مصادره‌ی دولتی زمین‌های عمومی (enclosure)، کلنیالیسم، و "تجارت مثلی"^۴ (Findley, 1990) برای انباشت نجومی سرمایه بود. گرچه عروج سرمایه‌داری صنعتی در غرب قدرت را در دستان بورژوازی متمرکز کرد، قدرت سیاسی هنوز متعلق به اشراف زمین‌دار مستقر در

^۴ تجارت مثلی (triangular trade) نظام تجاری چندجانبه‌ای بود که طی آن یک کشور واردات خود از یک کشور دیگر را با صادرات به کشور ثالث می‌پرداخت. انگلستان در قرون ۱۸ و ۱۹ صادرات کالا به آفریقای غربی را با برده‌ها مبادله می‌کرد و برده‌ها را به هند غربی -مجموعه جزایری میان اقیانوس اطلس و دریای کارائیب- صادر کرده، با شکر، مشروبات و دیگر کالاها طاق می‌زد و به بریتانیا پس می‌فرستاد. (مترجم)

دستگاه حکومتی بود. طی فعل‌وانفعالات در دوره‌ای طولانی تاریخی میان دو صاحب نفوذ قدرت اقتصادی و سیاسی، بورژوازی توانست حکومت را "بخرد".

استعاره‌ی ساختمان سه-طبقه نباید این گونه تعبیر شود که هر یک از طبقات زیرین با طبقه‌ی فوقانی جایگزین شده‌اند. برای مثال، سرمایه‌داری سیاسی می‌تواند از اشکال توسعه‌یافته‌ی سرمایه‌داری، که در آن انحصارات بزرگ گرایش به کنترل دولت دارند، مشتق شود (Holcombe, 2015). علاوه بر این، می‌توانند هم‌زمان و موازی یکدیگر هم‌زیستی کنند. هشدار رئیس‌جمهور آیزنهاور در ۱۹۶۱ در مورد خطرات مجتمع نظامی-صنعتی، می‌تواند هم‌چون عروج سرمایه‌داری سیاسی در اقتصاد جنگی دائمی در دوران پساجنگ جهانی دوم درک شود. به عبارتی دیگر، منشأ و تکامل سرمایه‌داری، هر دو نوع سرمایه‌داری بازار و سیاسی را دربرمی‌گیرد، در حین آن که روابط آن دو می‌تواند متضاد، مکمل، یا قسمی مکمل و قسمی متضاد باشد.

سه مجرای اصلی به اوج‌گیری و توسعه‌ی سرمایه‌داری سیاسی می‌انجامد.

۱. **غنائم جنگی:** انقلابات و جنگاوری اغلب منشأ سرمایه‌داری سیاسی را فراهم می‌آورد، به ویژه آن که به رشد اقتصاد جنگی و بازار برای غنائم می‌انجامد. به سرمایه‌داری سیاسی با نام "سرمایه‌داری یغماگر" (booty capitalism) نیز اشاره می‌شود (Weber, 1922/1978, vol. I; Vahabi, 2004). در حالی که اقتصاد جنگی در جوامع پیشاسرمایه‌داری مستقیماً به موقعیت جنگی مربوط می‌شد، اقتصاد جنگی در سرمایه‌داری بازاریبانیان به مثابه شاخه‌ای از فعالیت اقتصادی حتی در دوران صلح هم ادامه دارد. فزون بر این، صنعتی شدن جنگ و پا به عرصه گذاردن "جنگ کامل"، سراسر اقتصاد و جامعه را در خدمت دولت بسیج می‌کند (Vahabi, et al., 2020). با این اوصاف، فعالیت ویرانگرانه، بازار بزرگی در دوره‌ی بازسازی عرضه می‌کند. به این معنا، سرمایه‌داری بازاریبانیان مقیاس سرمایه‌داری یغماگر را گسترش می‌دهد. برخلاف تز "تجارت شیرین" (Doux Commerce)^۵، تهاجم و تجارت روابطی مکمل‌کننده دارند تا روابطی متضاد (Vahabi, 2016).

۲. **کلنیالیسم:** امپراتوری‌سازی، توسعه‌ی سرزمینی، و استعمار مستلزم مصادره‌ی منابع طبیعی و اعمال کنترل بر نیروی کار است. سلب مالکیت منابع طبیعی بومیان سرزمین‌هایی وسیع و به بردگی کشیدن کل جمعیت از عوامل بنیادین در ایجاد بازار جهانی از قرن پانزدهم بود. کلنیالیسم در رابطه با سرمایه‌داری بازار نقش متضادی بازی کرد. از یک سوی با توسعه‌ی بازار جهانی، **زمینه‌ی مادی** سرمایه‌داری بازاریبانیان را افزایش داد،

^۵ عبارت "تجارت شیرین" (Doux Commerce) به دوران روشنگری تعلق دارد و به این ایده اشاره دارد که تجارت و بازار انسان‌ها را متمدن‌تر، منطقی‌تر و کمتر متمایل به خشونت می‌کند. شارل دو منتسکیو، فیلسوف فرانسوی قرن ۱۸، از مبلغان این ایده، می‌نویسد: «هر جا که رویه‌ی مردان ملایم رواج دارد، آنجا تجارت هست، و هر جا که تجارت باشد، رویه‌ی مردان ملایم رواج دارد». (مترجم)

و از سوی دیگر بازدارنده‌ی **عوامل نهادی** برای توسعه‌ی سرمایه‌داری بازار شد چرا که سرمایه‌داری سیاسی را از طریق تلفیق حاکمیت و مالکیت در مستعمرات رواج داد.

۳. **رژیم‌های مصادره‌گر در حضور روابط بازاری و پولی:** دولت، در غیبت امنیت برای حقوق مالکیتی، به "مالکیت خصوصی" مستبد، امام یا اولیگارش‌ها تحول می‌یابد. خراج، "مالیات‌ستانی"^۶ (tax-farming)، قراردادهای تحمیلی و فعالیت‌های تنظیماتی دولت هم می‌توانند منابع سودآوری گروه‌های ممتاز و مصون در جامعه باشند. رانت‌خواری از طریق رژیمی مصادره‌گر در محیط بازار و روابط پولی به سرمایه‌داری سیاسی می‌انجامد، اما به‌طور جدی مانع توسعه‌ی سرمایه‌داری بازاری‌نیان می‌شود.

این سه مجرا لیست کاملی از روش‌های رشد سرمایه‌داری سیاسی را به‌دست نمی‌دهند. در واقع، استفاده از قدرت سیاسی برای تحصیل سودهای اقتصادی، با تکامل سرمایه‌داری سیاسی و درجه‌ی دخالت دولت در اقتصاد تحول می‌یابد.

تأثیر سرمایه‌داری سیاسی بر سرمایه‌داری بازاری‌نیان در مراحل مختلف توسعه‌ی اقتصادی یکسان نبوده است. پیش از آن که اثر متقابل بگرنج سرمایه‌داری سیاسی و سرمایه‌داری بازاری‌نیا را مرور کنیم، لازم است شاخص‌های جهان‌شمول سرمایه‌داری سیاسی را در درازنای تاریخ از یکدیگر متمایز کنیم. من با پیروی از وبر سرمایه‌داری سیاسی را اشکال مشخص سودآوری یا بلکه رانت‌خواری تعریف می‌کنم که شاخص‌های عمومی زیر را دنبال می‌کند:

۱. سرمایه‌داری سیاسی را به‌طور کلی می‌توان به‌مثابه مکانیسم‌های غیربازاری غارت‌گرانه برای سودآوری پولی خصلت‌بندی کرد. در شیوه‌های تولیدی مختلف، هر جا که بازار، روابط پولی و سرمایه‌گذاری هست، سود در حوزه‌ی **توزیع** و از راه فعالیت‌های **تصاحب‌گرانه** انباشته می‌شود.

۲. پیش‌شرط سرمایه‌داری سیاسی تلفیق حاکمیت و مالکیت است.

۳. سرمایه‌داری سیاسی مستلزم هم‌دستی دولت و بخش‌های خصوصی، بر اساس فعالیت رانت‌خوارانه است. سرمایه‌داری سیاسی بدون دولتی غارتگر که در آن بوروکراسی دولتی غنیمتی برای طبقه‌ی سیاسی است، غیرقابل تصور است.

۴. سرمایه‌داری سیاسی گرایش قدرتمندی به بوروکراتیزه کردن روابط بازار دارد.

^۶ شکلی از مدیریت مالی است که دولت گردآوری مالیات در حوزه‌ای را طی قراردادی به شخص حقوقی ثالثی واگذار می‌کند و در ازاء این فعالیت، مقدار ثابتی را به عنوان "رانت" به دولت می‌پردازد. گونه‌هایی از این شکل از اخذ مالیات در اعصار مختلف در نقاط مختلف جهان، منجمله روم باستان، امپراتوری عثمانی و آمریکای شمالی دوران مدرن وجود داشته است (مترجم).

۵. از نقطه نظر جامعه‌شناسی، سرمایه‌داری سیاسی از منافع گروه کوچکی از نخبگان علیه منافع اکثریت مردم دفاع می‌کند.

در موارد معین این شاخص‌های جهانشمول ویژگی‌های مشخص خود را می‌یابند. تحقیق تجربی درباره‌ی سرمایه‌داری سیاسی مستلزم آن است که ویژگی‌های مشخص آن در پیش و پس از سرمایه‌داری مدرن در کشورهای مختلف بررسی شود.

در دوران باستان، سرمایه‌داری سیاسی با اقتصادهای جنگی و تصرف یغما رابطه‌ی تنگتنگی داشت. وبر سرمایه‌داری سیاسی در شرایط باستان را "اشرافی" (patrician) قلمداد کرد چرا که توسط طبقات مسلط آن روزگار اداره می‌شد. نظامی‌گری شهروندان آزاد (burghers) عهد باستان، نقشی حیاتی بازی کرد و تضمین کرد که طبقات مسلط بانی آن نوع سرمایه‌داری باشند که فضائل جنگاوری و صلاحیت رزمی/سیاسی را- به عوض کارآفرینی، سخت‌کاری یا نوآوری‌های فنی- مورد بهره‌برداری قرار دهند. در مقابل، سرمایه‌داری بازاریبندان در مزارع بزرگ (latifundia) و برخی از واحد تولیدی شهری را می‌توان "عوامانه" (plebian) نامید چون که از سوی طبقات غیرمسلط حمایت می‌شد. این سرمایه‌داری "عوام" فاقد انگیزه‌ی لازم برای توسعه‌ی فزاینده‌ی فزاینده بود. در مقابل حوزه‌ی سرمایه‌داری سیاسی صحنه‌ی اصلی شکل‌گیری سرمایه‌ی خصوصی شد. امپراتورهای موخر چون نرو (Nero)، برخلاف دوران جمهوری، به زمین‌داران بزرگ (latifundists) در شمال آفریقا و دیگر مناطق حمله کردند؛ سیاستی که در خدمت تمرکزگرایی بیشتر دولت مرکزی قرار داشت و به نظام اداری بوروکراتیک‌تری منجر شد. به این معنا، تأثیر بازدارنده‌ی بزرگی بر توسعه‌ی سرمایه‌داری بازار گذارد. وبر سرمایه‌داری سیاسی را یکی از منابع اصلی زوال امپراتوری روم برمی‌شمارد (Love, 1991, Chap. 6).

در حالی که سرمایه‌داری سیاسی در عهد عتیق نیروی غالب شد، صعود آن را نمی‌توان به "برتری" آن بر سرمایه‌داری بازار نسبت داد. در این مورد ما نمی‌توانیم یک گرایش درونی تکامل را فرض کنیم. در واقع، سرمایه‌داری سیاسی می‌تواند حاضر باشد بدون آن که کاملاً جلوگیری از توسعه‌ی سرمایه‌داری بازار باشد، مانند دوره‌ی اولیه مدرن در اروپا، یا حتی امروز. نهادهای سیاسی و قضایی، عادات‌های فکری، تصورات، معیارهای رفتاری و نیز نظام اقتصادی رابطه‌ی میان سرمایه‌داری سیاسی و بازار را تعیین می‌کند.

برای مثال، در حالی که مارکس با دقت واژه‌ی "سرمایه‌داری" را برای سرمایه‌داری مدرن صنعتی که بر پایه‌ی کار آزاد و سیستم اعتباری است اختصاص داده بود (1867/1978 Chap. 26)، توضیحی متناقض برای منشاء سرمایه‌داری ارائه داد که در انگلستان در اواخر قرن پانزده و اوایل قرن شانزده، بر اساس "انباشت بدوی سرمایه"^۷ قرار داشت. این انباشت اولیه توسط حکومت مطلقه از طریق مالیات، غصب زمین،

^۷ مارکس (1961, 1776) امتیاز معرفی این مفهوم را به اسمیت داد. مینگاردی (Mingardi, 2018) این ادعا را به چالش می‌کشد.

مصادره‌ی دولتی زمین‌های عمومی (enclosure act)، کننالیسم، و تجارت مثلثی، رهبری و تنظیم شد. تحلیل مارکس از نقش حکومت مطلقه در انباشت بدوی در انگلستان در حوزه‌ی تعریف وبر از سرمایه‌داری سیاسی قرار می‌گیرد. هرچند، در این مورد سرمایه‌داری سیاسی مانعی مقابل سرمایه‌داری بازار نبود، بلکه موجب تسریع تکامل آن شد. پری اندرسون (Perry Anderson, 1974) با تحلیل مارکس از حکومت مطلقه مخالفت کرد و میان دو خط سیر در شرق و غرب اروپا در رابطه با تأثیر حکومت مطلقه در تکامل سرمایه‌داری تمایز قائل شد. شواهد و مدارک تاریخی در مورد روابط سرمایه‌داری سیاسی و بازار در گذار از فئودالیسم به سرمایه‌داری در غرب، هم جنبه‌های متضاد و هم جنبه‌های تکمیلی را نشان می‌دهد.

۴-۶ سرمایه‌داری بازاری‌بنیان و مرزبندی بزرگ

انقلاب شکوهمند بریتانیا (۱۶۸۸)، جنگ استقلال آمریکا (۱۷۷۶)، و انقلاب فرانسه (۱۷۸۹) هر سه در خدمت تغییر نهادی بنیادینی قرار گرفتند که صعود سرمایه‌داری بازاری‌بنیان را ممکن ساخت. این جهش نهادی در ابتدا سیاسی و قضایی بود، و می‌توان آن را در **مرزبندی بزرگ** میان حاکمیت و مالکیت خلاصه کرد (Vahabi, et al. 2020, pp. 866-868). بدون این زیربنای قانونی و سیاسی، سرمایه‌داری مدرن نمی‌توانست پدیدار گردد. این "شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری" نبود که بر "روبنای" سیاسی و قضایی مقدم بود، بلکه عکس آن صحت داشت: **مرزبندی میان حاکمیت و مالکیت به عروج سلطه‌ی مالکیت و سرآغاز سرمایه‌داری بازار انجامید.**

جان لاک (John Locke, 1690/1952) در مفهوم‌سازی این تحول، با اصرار بر "قداست مالکیت خصوصی"، پیشگام بود. منظور لاک "قداست" مالکیت خصوصی "شاه" بر حکومت، یا امنیت مالکیت برای ثروتمندان فئودال نبود. او علناً به حق مالکیت کار بر محصول خود اشاره می‌کرد. این حق، بدون پایان دادن به حکومت هم‌چون "مالکیت خصوصی" مستبد، نمی‌توانست تأمین گردد.

در فصل ۳، در بخش "متد ۱. جان لاک"، کامنز (Commons 1931/1961, Vol. 1) نشان داد که لاک، قانون، اقتصاد، و اخلاق را در مفهوم مفرد "کار" متحد کرد. این حرکتی برای مشروعیت بخشیدن به انقلاب ۱۶۸۹ بود. لاک، که مخالف دکترین حق الهی برای قدرت سیاسی بود، نظریه "حق طبیعی زندگی، آزادی و مالکیت" را تدوین کرد، که برای حق کار جهت مالکیت بر محصولش منظور شده بود: "لاک تئوری ارزش کار را عمدتاً نه برای پایه‌ریزی نظر اقتصادی، که عمدتاً برای مشروعیت بخشیدن به انقلابی تدوین کرد که طی آن حقوق حاکمان با حقوق مالکیت جایگزین شد" (ibid, p. 52).

دولت، پیش از مرزبندی بزرگ، مالکیت خصوصی پادشاه بود، و به واسطه‌ی انقلاب به **قدرت حاکمه** متحول شد. همان‌طور که کامنز در *جامعه‌شناسی (Sociology)* توضیح داد: *رئوس مطالب*: «حاکمیت با سه مفهوم مرتبط است: زور، نظم و حق. این‌ها در کنار هم دولت را بنیان می‌نهند. حکومت مطلقه، استبداد، دولت حقیقی نیست» (1899-1900/1965, p. 356). به گونه‌ای مشابه، انقلاب فرانسه اشکال مالکیت خصوصی قدرت چون فئودالیسم، سینیورالیسم (seigneurialism)^۸ و دفاتر عمومی رشوه‌خواری را درهم پیچید و حوزه‌ی سلطنتی را کاملاً درهم کوبید و ضمانت داد که دولت به شکلی خاص حاکم شود. از سوی دیگر، مالکیت با قوانینی مختص به خود تعریف شد، نه به واسطه‌ی عوامل خارجی سیاسی. به اختصار، این امر استقلال مالکیت را تأیید کرد» (Blaufarb, 2016).

در فصل اول، ما میان بازارهای سنتی و مدرن تمایز قائل شدیم. مکانیسم هماهنگی غالب در سرمایه‌داری بازاربنیان، بازارهای غیرشخصی است. گذار از بازارهای شخصی به بازارهای غیرشخصی مدرن، مرزبندی بزرگ است. این مرزبندی به انحصارات قضایی، حقوق مالکیتی ناامن، رژیم مصادره‌گر، و ارجحیت حاکمیت بر مالکیت پایان بخشید. "قداست مالکیت خصوصی" و نقش دولت هم‌چون مجری حقوق مالکیت، راه را برای شکوفایی بازارهای غیرشخصی و شرکت (corporation) به مثابه هویتی قانونی هموار کرد. مطالعات اخیر در مورد تأثیر نهادها بر رشد اقتصادی نشان می‌دهد که حقوق مالکیت زمانی می‌تواند محرکه‌ی رشد باشد که این حقوق نه تنها خصوصی، ایمن و صریحاً تعریف شده باشند، که "عمومیت‌یافته" نیز باشند، به این مفهوم که می‌تواند بر همه‌ی بازیگران اقتصادی شمول یابد و نه فقط به زیرگروهی ممتاز (Ogilvie & Carus, 2014).

لازم است که در بحث درباره‌ی مرزبندی میان حاکمیت و مالکیت، دو نکته‌ی هشداردهنده مورد توجه قرار گیرد. اول آن که "مرزبندی" به معنای **خودمختاری** است و نه **جدایی**. خودمختاری اینجا به مفهوم استقلال "شرکت" از "دولت" است. تکامل شرکت از زمان جدایی‌اش از خانوار^۹، و پیدایش شرکت سهامی این مرزبندی را تقویت کرد. اختراع شرکت سهامی به عنوان شخصی اخلاقی (moral) با هویت مستقل حقوقی، و زیستی "غیراخلاقی"، بنیان غلبه‌ی مالکیت را پایه نهاد. تولد شرکت سهامی با سرمایه‌ی متحرکی که برای تجمع دارایی‌های پراکنده به وجود آمد، و به سختی می‌توانست توسط حکومت مطلقه غصب شود- نمونه‌ی بارز این مرزبندی بود.

^۸ شکلی قرون‌وسطایی از مالکیت زمین که در انقلاب فرانسه برچیده شد اما در کلی‌های فرانسه‌ی نوین در آمریکای شمالی تا اواسط قرن نوزدهم ادامه داشت. (مترجم)

^۹ منظور اینجا گذار از *اویکونومیا (Oikonomia)* به *کراماتیستیک (Chrematistic)* است که منجر به تفکیک خانوار (یک شخص واقعی) و کمپانی (شخصی حقوقی) می‌شود. رجوع کنید به بخش ۴-۲.

در عین حال، **مرزبندی** مترادف با **جدایی** نیست. یک شرکت سهامی با ارجاع به حکومت است که مرتبه‌ی خود را به مثابه شخصی اخلاقی به دست می‌آورد. «حاکمیت از مالکیت جدایی‌ناپذیر است. این جواز حاکمیتی است که فعلاً مالکیت را در همه‌ی کشورها به آن چه که هست، مبدل می‌کند، چرا که وقتی مجوزها دیگر کارایی ندارند، نیروی فیزیکی یا خشونت آخرین اقدام نهایی برای کنترل افراد است» (Commons, 1970, p. 41). نقش دولت هم‌چون نیروی سوم و مجری خارجی، جدایی‌ناپذیری حاکمیت و مالکیت را تأیید می‌کند. مهم است اشاره کنیم که تحکیم حقوق مالکیتی، و مداخله‌ی زور بی‌رحمانه، ضامن شرایط خارجی تولید است، گرچه برای سازماندهی تولید لازم نیست. و اینجاست که یکی از تفاوت‌های اصلی سرمایه‌داری سیاسی با سرمایه‌داری بازار قرار دارد.

دومین هشدار در مورد مرزبندی میان مالکیت و حاکمیت است. برخلاف فلسفه‌ی حقوق طبیعی، حقوق مالکیت هیچ چیز مقدس و ابدی ندارد، و طی زمان تغییر می‌کند. متمم چهاردهم قانون اساسی آمریکا (در ۱۸۶۸ تصویب شد) نمونه‌ی خوبی به دست می‌دهد. بنا بر مضمون این متمم، منظور از مالکیت **ارزش مصرف** بود، نه **ارزش مبادله**. کامنز (1924/1995, Chap. 2) یک فصل کامل را به این اختصاص داد تا نشان دهد چگونه معنی مالکیت به تدریج از **ارزش مصرف** به دخیل کردن **ارزش مبادله** انجامید، و این تصمیم را نه قوه مجریه یا مقننه، که **دیوان عالی** در سال ۱۸۹۰ گرفت. در ادامه‌ی تعریف بدوی از مالکیت که تملک اختصاصی اشیاء برای استفاده‌ی شخصی بود، مالکیت می‌توانست از مالک توسط قدرت حوزه دولت (*eminent domain*)^{۱۰} مصادره شود، که هم **داری** و هم **سند** مالکیت را می‌ستاند. هرچند، اگر مالکان از قدرت تثبیت قیمت‌ها محروم می‌شدند، این به معنی تخطی از حقوق مالکیتی نبود. در مقابل، اگر مالکیت در رابطه با ارزش مبادله تعریف شود، دیگر سلب مالکیت از مالک، لزوماً به معنی اعمال قدرت **حوزه دولت** نیست. مالکان چنان‌چه نتوانند قیمت‌ها را به خاطر اعمال قدرت پلیس- که ارزش مبادله آن را می‌ستاند- تثبیت کنند، از مالکیت خود محروم می‌شوند. بنابراین تعریف تازه از مالکیت، تمایز میان حاکمیت و مالکیت، از طریق اعمال قدرت **حوزه دولت** و نیز **قدرت پلیس** (قدرت حکومت برای تثبیت قیمت‌ها)، مخدوش شده است. به شکلی مشابه، وقتی مالک یا خریداران بالقوه از دسترسی به بازار برای خرید و فروش مالکیت‌ها محروم‌اند، ارزش مبادله‌ی مالکیت غایب است. بدین ترتیب بود که در سال ۱۸۹۷ متمم چهاردهم قانون اساسی آمریکا به شکلی تعبیر شد تا در تعریف تازه‌ای از مالکیت، دسترسی به بازارها را نیز در خود بگنجاند.

^{۱۰} عبارت "eminent domain" به قدرت مصادره‌ی مالکیت‌های خصوصی توسط دولت و استفاده از آن برای امورات عمومی اشاره دارد. حقوق‌دان هلندی هوگو گروتیوس (Hugo Grotius) در سال ۱۶۲۵ از عبارت dominium eminens برای توضیح این قدرت دولتی استفاده کرد. (مترجم)

دگردیسی معنای مالکیت به دو چیز مختلف منتهی شده است: «یکی مالکیت است، و دیگری کسب‌وکار. یکی مالکیت به معنای چیزهای مورد تملک است، و دیگری به معنای ارزش مبادله‌ی چیزهاست. یکی اشیاء فیزیکی است، دیگری دارایی‌های قابل عرضه در بازار است. طی زمان، این ارزش مبادله به عنوان "مالکیت غیرملموس" شناخته شده، یعنی نوعی از مالکیت که ارزش آن وابسته به حق دسترسی به بازاری کالایی، بازار کار، بازاری پولی، و غیره است» (Commons, 1924/1995, pp. 18-19). به این معنا، ارزش مبادله "فیزیکی" و یا "جسمانی" نیست، بلکه رفتارگر (behavioristic) است. حق عمل کردن، برای دارایی ارزش بازار ایجاد می‌کند. این نکته توسط رویکرد حقوق مالکیت به کار بسته شده است: ارزش اقتصادی یا ارزش مبتنی بر رضایت طرفین یک دارایی، از طریق ویژگی‌های فیزیکی معین نمی‌شود، بلکه توسط حقوق جایز عمل کردن بر دارایی است که متعین می‌گردد. «ارزش آن چه مبادله می‌شود وابسته به حقوق جایز برای عمل کردن بر کالای فیزیکی و درجه‌ی اجرایی کردن این حقوق است» (Demsetz, 1964, p. 18).

تنش میان نیاز به مرزبندی و جدایی‌ناپذیری مالکیت و حاکمیت، گرایش دائمی حرکت سرمایه‌داری بازاری‌نهاد به سمت سرمایه‌داری سیاسی را توضیح می‌دهد. سرمایه‌داری سیاسی نوین، که پیش‌درآمدی بر سرمایه‌داری بازار بود یا گرایشی که از درون سرمایه‌داری بازاری‌نهاد متولد شد، از سرمایه‌داری سیاسی گذشته متفاوت است. اشتراکات عمومی میان سرمایه‌داری سیاسی نوین و گذشته به کنار، این دو در رابطه با روند تولیدی نظام سرمایه‌داری، اساساً متفاوتند.

سرمایه‌داری سیاسی نوین به حوزه‌ی (بازتوزیع) محدود است و به حوزه‌ی تولیدی امتداد پیدا نمی‌کند، گرچه قدرت انحصاری، تخطی از رقابت، و امتداد شیوه‌ی تخصیص دستوری (آمرانه) را اشاعه می‌دهد. در همین راستا، روابط میان سرمایه‌داری سیاسی و بازار، هم مکملی‌ست و هم متضاد. سرمایه‌داری سیاسی به‌مثابه گرایشی دائمی در سرمایه‌داری بازار به همان اندازه‌ی سرمایه‌داری بازاری‌نهاد جهانشمول است و نمی‌توان آن را به مناطق معینی از جهان محدود کرد.

اخیراً مفهوم سرمایه‌داری سیاسی برای تشخیص دادن به دو موقعیت مورد استفاده قرار گرفته است. هولکمب (Holcombe, 2018, p. 52) آن را برای توضیح دگردیسی اخیر سرمایه‌داری آمریکایی به کار می‌برد^{۱۱}، و این در حالی‌ست که میلانویچ (Milanovic, 2018, Chap. 3) در تحلیل از گذار پساموسسالیستی چین و ده کشور دیگر آسیایی و

^{۱۱} هولکمب تلویحاً از انتخاب رانولد ریگان به عنوان چرخشی تاریخی سخن می‌گوید و به هکر (Hacker) و پیerson (Pierson) رجوع می‌کند: «در پژوهشی در مورد سرمایه‌داری سیاسی، نظر هکر و پیerson این است که سرمایه‌داری آمریکایی به‌مثابه یک سیستم اقتصادی از زمان انتخاب رانولد ریگان دگردیسی فزاینده‌ای به سمت سرمایه‌داری سیاسی کرده است» (2018, p. 52).

آفریقایی، با گذشته‌ی استعماری و فئودالی (یا نیمه-فئودالی)، از سرمایه‌داری سیاسی استفاده می‌کند. آنها از دیدگاه چارچوب تئوریک من در تاکید بر حضور سرمایه‌داری سیاسی در آمریکا و چین امروز، صحیح هستند. هرچند، چارچوب نظری آنها گستره‌ی کاربردی این مفهوم را محدود می‌کند. در بخش‌های زیرین ما هر دو مورد را مرور خواهیم کرد.

۷-۴ گونه‌های سرمایه‌داری سیاسی: آمریکای شمالی

سرمایه‌داری سیاسی باستانی، در روم و چین عهد عتیق در دوره‌های جنگی وجود داشت. پیش از انقلاب‌های مدرن، ادغام مالکیت و حاکمیت غالب بود. سرمایه‌داری سیاسی نوین در متن عصر تازه‌ای پدیدار شد که با شاخص‌های گذار از بازارهای شخصی به غیرشخصی، و مرزبندی بزرگ میان مالکیت و حاکمیت معین می‌شد. یکی از منابع اصلی سرمایه‌داری سیاسی نوین، تکوین عملکردهای نظارتی دولت جدید از عصر ترقی‌خواهی (Progressive Era)^{۱۲} به بعد است.

کلکو (Kolko, 1963, 1965)، با وام‌گیری از مفهوم سرمایه‌داری سیاسی وبر، نظام‌های سیاسی و اقتصادی آمریکا در عصر ترقی‌خواهی (۱۹۰۶-۱۹۰۰) را سرمایه‌داری سیاسی نامید. صعود شرکت‌های سهامی بزرگ (corporations) بر اساس تمرکز و تراکم سرمایه، به تخطی از رقابت آزاد و ایجاد قدرت بازار انحصارات و انحصارات چندجانبه (oligopolies) منجر شد. عموماً تصور می‌شد که مداخله‌ی دولت در نظارت بر کسب‌وکار و دفاع از حقوق فردی مصرف‌کنندگان ضروری است. عصر ترقی‌خواهی این ایدئولوژی را نشر داد که دولت باید فراتر از دفاع از حقوق فردی گام بردارد، و برای مهار قدرت متمرکز شرکت‌های سهامی بزرگ، کارکردی مدیریتی یا نظارتی برای خود قائل شود.

این باور را کلکو از طریق عرضه‌ی اسناد و شواهد تجربی، و از جمله بررسی صنعت قدرتمند راه‌آهن، به چالش کشید. او منشاء و تاریخ اولیه کمیسیون بین‌الایالتی بازرگانی (Interstate Commerce Commission (ICC)) را در رابطه با مقررات نظارتی این

^{۱۲} ترقی‌خواهی جنبشی سیاسی و اجتماعی بود که در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ موجب طرح شدن خواسته‌های پیشگامانه‌ای چون منع کودک‌کاری، ۴۰ ساعت کار در هفته، ایمنی در محیط کار، رای زنان، و غیره در آمریکا شد. مبارزه علیه تراکم و تمرکز افراطی شرکت‌های بزرگ، که هم‌زمان از قدرت‌های سیاسی و اقتصادی عظیمی برخوردار بودند از جمله اهداف این جنبش بود. در فاصله‌ی سال‌های ۱۸۷۰ و ۱۹۰۰ جمعیت آمریکا دو برابر شد و بخشی از زمینه‌ی گذار از تولید و تجارت خرد را به شرکت‌های عظیم سراسری فراهم کرد. تولید صنعتی در فاصله‌ی سال‌های ۱۸۶۳ تا ۱۸۹۹ هشت صد برابر رشد کرد اما حاصل آن بیشتر به جیب افراد معدودی می‌رفت که به "دزدهای اشرافی" (robber barons) شهرت یافتند؛ کسانی که به احتکار ثروت می‌پرداختند و انحصارات و کارتل‌ها را تأسیس کردند. (مترجم)

صنعت بررسی کرد. کلکو نشان داد که هدف ماده ۱۸۸۷^{۱۳} این بود که کارتل‌های^{۱۴} راه‌آهن را، که توسعه‌ی صنعت را به‌طور مزمی نامتعادل کرده بودند، به ثبات و استحکام برساند. او در مورد قانون الکینز در ۱۹۰۳ (Elkins Act of 1903) این را نیز نشان داد که منشاء این قانون در دپارتمان راه‌آهن پنسیلوانیا قرار داشت و سراسر محصول فشارهای صنعت راه‌آهن بود.^{۱۵} در سحرگاه جنگ جهانی اول، کمیسیون در همان مسیری که از سال ۱۸۸۷ تعیین شده بود، موفق شد: کارتلیزه کردن صنعت راه‌آهن بدون تجمیع و ادغام.^{۱۶} این مثال روشنی از هم‌دستی‌ها و کارتلیزه کردن بود. در واقع، قوانین و نظام نظارتی توسط همان کسانی تعیین شده بود که قرار بود نظارت شوند: «این کنترل کسب‌وکار بر سیاست است (و منظوم از "کسب‌وکار" منافع مهم اقتصادی است)" و نه نظارت سیاسی بر اقتصاد، که پدیده‌ی اصلی عصر ترقی‌خواهی است» (Kolko, 1963, p. 2).

هولکمب (Holcombe, 2015, pp. 41-66; 2018, pp. 9-10) کار پیشگامانه‌ی کالکو (1963) در کاربرد مفهوم سرمایه‌داری سیاسی در تاریخ اقتصادی آمریکا را به‌رسمیت می‌شناسد. او دیگر تجلی‌های سرمایه‌داری سیاسی را نیز اضافه کرد: هشدارهای آیزنهاور (۱۹۶۱) درباره‌ی مجتمع نظامی-صنعتی، کمک‌های مالی-وثیقه‌ای (Bail-outs) به شرکت‌ها پس از رکود ۲۰۰۸،^{۱۷} (Holcombe, 2015, p. 41)، سوبسیدها به شرکت‌هایی با ربط و وصل سیاسی، ارتباطات سیاسی میکروسافت برای حفظ میزان سودآوری، و حتی سیاست سیستم مالی فدرال (Federal Reserve) حمایت از نظام بانکی (Holcombe, 2018, pp. 10, 40-41). او سرمایه‌داری سیاسی نوین را چنین تعریف می‌کند: «سرمایه‌داری سیاسی نظامی اقتصادی است که در آن

^{۱۳} قانون فدرال بین‌الایالتی ۱۸۸۷ که به منظور نظارت بر صنعت راه‌آهن تصویب شد، موجب خلق آژانس فدرال کمیسیون بین‌الایالتی بازرگانی (ICC) شد. (مترجم)

^{۱۴} کارتل‌ها دربرگیرنده‌ی همکاری مشخص میان انحصارات بزرگ یک حوزه‌ی اقتصادی است که از جمله شامل تعیین غیررقابتی قیمت‌ها، تعیین حوزه‌ی بازار و تقسیم مشتریان می‌شود. در واقع کارتل‌ها یک حوزه‌ی تولیدی یا خدماتی را میان خود تقسیم می‌کنند و مدیریت و نظارت خود را به زیان حذف رقابت بازار اعمال می‌کنند. (مترجم)

^{۱۵} ویلیام تفت (William Taft)، رئیس‌جمهور آمریکا (۱۹۱۳-۱۹۰۹) درباره‌ی قانون الکینز نوشت: «همه می‌دانند که قانون الکینز بدون مخالفت، و با رضایت کامل صنعت راه‌آهن تصویب شد، و دلیل اصلی این بود که جرمه‌های زندانی شدن برای تبعیض‌های ناعادلانه (از سوی صاحبان) حذف شد». (مترجم) منبع: William Taft, Present day problems; a collection of addresses delivered on various occasions, 1909-1913).

<https://archive.org/details/presentdayprobl00statgoog/page/n174/mode/2up>

^{۱۶} "قانون حمل و نقل ۱۹۲۰ (Esch-Cummins Transportation Act of 1920) که خطوط راه‌آهن را به صاحبان خصوصی بازگرداند طرفدار برگشت سریع سیاست‌های گذشته بود. دولت فدرال، که زمانی ادعای ضد-انحصارگری داشت، اکنون ادغام شرکت‌ها را تشویق می‌کرد، و خطوط قوی را با خطوط ضعیف پیوند زد. فزون بر این، این قانون به کمیسیون قدرت تنظیم حداقل قیمت‌ها و تحمیل امتداد و انسداد خطوط را داد. صنعت راه‌آهن، که برای دورانی طولانی خواستار حذف خطوط ناسودآور بود، اکنون با دست باز عمل می‌کرد». (مترجم) منبع:

<https://www.pbs.org/wgbh/americanexperience/features/streamliners-commerce>

کسب‌وکار بیش از آن که توسط دولت کنترل شود، دولت را کنترل می‌کند» (Holcombe, 2015, p. 61).

مفهوم سرمایه‌داری سیاسی هولکمب با تئوری سیاسی لوئیجی زین‌گیلس (Zingales, 2015, 2017) درباره‌ی شرکت‌ها، و اهمیت فزاینده‌ی "درهای چرخان" در کسب‌وکار اخیر در آمریکا هم‌خوانی دارد. او همچنین می‌گوید که فعل‌وانفعال میان قدرت متمرکز شرکت‌ها و سیاست، تهدیدیست برای عملکرد اقتصاد بازار آزاد و نیز کارکرد دموکراسی. یکی از مسائل مهم، محاسبه‌ی میزان انتقال و ترجمان قدرت شرکت‌ها در بازار، به قدرت سیاسی است. مساله‌ی دیگر اندازه‌گیری قدرت سیاسی به‌دست آمده‌ی شرکت‌ها برای مقابله با رقابت در بازار و نگهداری قدرت تصدی‌گری انحصاری‌شان است.

این پرسش‌ها در اثر کلاسیک برل و مینز (Berle & Means, 1932) مطرح شده بود. زین‌گیلس (Zingales, 2017, p. 117) به اشتباه فرض کرد که: «در ابتدا قدرت سیاسی منکوب‌کننده‌ی کسب‌وکار در عصر ترقی‌خواهی و سپس در دوران **معامله‌ی نوین**^{۱۷} (New Deal) مهار شد». هرچند، وی (2017, pp. 121-124) با دقت اشاره می‌کند که میان ۱۹۹۷ و ۲۰۱۲، سودها در وهله‌ی نخست از طریق ایجاد مانع جهت ورود به بازار و رقابت در آن به‌دست آمده است، تا از انباشت سرمایه. این اهمیت قدرت شرکت‌ها در بازار، و نیز ارتباطات‌شان را با کاخ سفید، کنگره و سنا تأیید می‌کند.^{۱۸} به عبارت دیگر، قواعد فعالیت‌های نظارتی دولت را بازیگرانی تعیین می‌کنند که قرار است نظارت بر آنها اعمال شود.

شرکت‌های بزرگ ترکیبی از نوآوری‌های اقتصادی و نفوذ سیاسی را برای تأمین قدرت و سهم بازار و رقابت با دیگر حریفان به کار می‌بندند (Philippon, 2019).^{۱۹} لابی‌گری کارآمد هم‌چون شیوه‌ای برای رقابت، هنریست برای اجتناب از موانع قانونی رشوه‌خواری، بدون متهم شدن به رشوه‌خواری. برآیند این مکانیسم ظریف، درهای چرخان است که گرچه رفتاری غیراخلاقی است، اما قانونی است: «پدیده‌ی "درهای چرخان" - که این گونه تعریف می‌شود که مدیران دپارتمان‌های دولتی پس از تکمیل دوره‌ی خدمت در همان حوزه‌ای که نظارت می‌کردند، استخدام می‌شوند - شدت یافته و تأثیرات منفی آن بر اقتصاد به شکلی گسترده مستند شده است» (Brezis &)

۱۷ "معامله‌ی نوین"، مجموعه‌ای از برنامه‌های دولت فدرال آمریکا در دوره‌ی اول ریاست جمهوری فرانکلین روزولت (۱۹۳۳-۱۹۳۸) بود که شامل تنظیمات اقتصادی و اجتماعی فدرال، اصلاحات مالی، و پروژه‌های عمرانی سراسری می‌شد.

۱۸ زینگالس (2017, pp. 122-124) مثال‌های فراوانی چون امتداد حق ثبت کمپانی والت دیزنی در مورد میکی ماوس، یا گوگل و دولت اوباما را مطرح می‌کند.

۱۹ فیلیپن (Philippon, 2017, pp. 122-124) توصیف روشی از افزایش قدرت بازار شرکت‌های بزرگ در آمریکا طی ۲۰ سال گذشته، در مقایسه با تکامل بازار آزاد در اروپا فراهم می‌آورد.

Cariolle, 2019, p. 595). نویسندگان این حضور را در حوزه‌های مختلفی از جمله داروسازی، ارتباطات و صنایع دفاع مستندسازی کرده‌اند. زین گیلز (2015)، به‌ویژه در حوزه مالی، بر اهمیت این پدیده تأکید دارد. بنابر گزارش (۲۰۰۵) سازمان همکاری و توسعه اقتصادی (OECD)، یکی از علت‌های اصلی بحران ۲۰۰۸، "درهای چرخان" بود. ووکویچ (Vukovic, 2021) با بررسی رابطه‌ی میان روابط سیاسی و نجات دادن از تنگنای مالی (financial bailouts) طی دوره ۲۰۰۸-۲۰۰۹، به توصیف کمک‌های "نجات سیاسی از تنگنای مالی" می‌پردازد.

این مطالعات بر صعود سرمایه‌داری سیاسی نوین، که نتیجه‌ی کنترلی است که شرکت‌ها بر دولت اعمال می‌کنند، گواهی می‌دهند. قدرت متمرکز شرکت‌ها یا قدرت مالکیت بر حاکمیت، مسلط است. با وجود توصیفات نکته‌سنجانه و تحلیل هولکمب در رابطه با سرمایه‌داری سیاسی در آمریکای امروزی، چارچوب تئوریک وی از دو کمبود رنج می‌برد.

اول آن که هولکمب می‌کوشد تا رابطه‌ی میان سرمایه‌داری سیاسی و دولت غارتگر در آمریکا را انکار کند. او با این نگرش، دولت‌های غارتگر را به "سلطنت‌ها و دیکتاتوری‌ها" تقلیل می‌دهد، انگار حکومت‌های لیبرال-دمکراتیک غارتگر نیستند یا آن که نمی‌توانند به حکومت‌های خودکامه منتهی شوند.^{۲۰} «سرمایه‌داری سیاسی فراتر از بازگشت به مدل غارتگرانه‌ی دولت است، مدلی که شباهت‌هایی میان دولت‌های سرمایه‌داری و غارتگرانی چون سلطنت‌ها و دیکتاتوری‌ها، پیدا می‌کند» (2018, p. 70).

یکی از شرایط سرمایه‌داری سیاسی، دولتی است که بوروکراسی آن به یغمای طبقه‌ی سیاسی رفته است. این مستلزم تحول دولت به یک شرکت است. درهای چرخان و هم‌دستی میان دولت و دواير مالی یا شرکت‌های بزرگ چندجانبه (oligopolies)، نمونه‌های متعددی از نقش دولت غارتگر را در آمریکا به‌دست می‌دهد.

جیمز گالبریت (James Galbraith) دولت غارتگر آمریکا را در اوایل قرن حاضر به‌درستی توصیف کرد: «دولت غارتگر یک نظام اقتصادی‌ست که در آن حوزه‌های کاملی ایجاد شده‌اند تا سیستم‌های عمومی را که در ابتدا برای منظوره‌ای عمومی و خدمت به طبقه‌ی متوسط بنا شده بودند، با ریخت‌وپاش مصرف کنند. خلاصه کنم، جمهوری شرکت‌ها، بر سیستم غنائم نظارت دارد. کسب‌وکار رهبران آن این است که روزانه به مشتریان خود مساعدت و التفات کنند. این مشتریان از کمپانی‌های ذغال‌سنگ

^{۲۰} هولکمب (2018, p. 70) با مهربانی به مقاله‌ی من درباره‌ی تئوری مثبت دولت غارتگر ارجاع می‌دهد (Vahabi, 2016)، اما او به اشتباه تصور می‌کند که من "چارچوبی برای تحلیل دولت غارتگر نورت (North)" را بنا کرده‌ام. در واقعیت امر، من عکس آن را انجام داده‌ام، چون که من تئوری دولت نورت را "قراردادی" تشخیص داده‌ام و کوشیده‌ام رویکرد "غارتگر" به دولت را تکوین کنم، و این با نگرش "قراردادی" در تضاد است. به نظر من همه‌ی دولت‌ها، از جمله دولت لیبرال-دمکراتیک غارتگرند، گرچه ممکن است رفاه-گرا یا رفاه-گریز باشند.

تا مراکز نساجی تا پیمان کاران نظامی را دربر می گیرد (...). هرکجا که بنگری، کارکردهای نظارتی به لابی گران تحویل داده می شود. هر جا که بنگری، تصمیمات عمومی توسط بازیگری وابسته به گروهی خصوصی و به منظور تحصیل سود خصوصی اتخاذ می شود. این اتفاقی نیست: این یک سیستم است. در جمهوری شرکت ها، که بر دولتی غارتگر غالب است، هیچ کاری برای خیر عمومی انجام نمی شود» (Galbraith, 2009, pp. 146-147).

دوم این که هولکمب (2015, p. 61) تظاهر می کند که «سرمایه داری سیاسی سیستمی اقتصادی است که در آن کسب و کار دولت را بیشتر کنترل می کند تا دولت کسب و کار را». این در مورد آمریکا حقیقت دارد اما نه برای همه اشکال سرمایه داری سیاسی. آن طور که وبر تاکید کرد، سرمایه داری سیاسی در عرصه ی تاریخ محصول مداخله ی سیاستمداران، احزاب سیاسی، و مقامات نظامی در سودآوری بوده است. میلانویچ (2019) برای متشخص کردن سرمایه داری سیاسی در چین، بر کنترل دولت بر شرکت ها تمرکز کرد.

۸-۴ گونه های سرمایه داری سیاسی: چین

میلانویچ (2019) سرمایه داری سیاسی را در ۱۱ کشور آسیای و آفریقایی با پیش زمینه ی استعماری و فئودالی بررسی می کند: چین، ویتنام، مالزی، لائوس، سنگاپور، الجزایر، تانزانیا، آنگولا، بوتسوانا، رواندا و زیمبابوه. در میان این کشورها، با اختلاف زیاد، چین مهم ترین کشور است و مانند نمونه ی اصلی نظام سرمایه داری سیاسی در نظر گرفته می شود.^{۲۱}

میلانویچ، با نقل از وبر در مورد سرمایه داری سیاسی می کوشد نشان دهد که چرا اقتصاد چین نمونه ای از این نوع سرمایه داری را به دست می دهد. او در آغاز می گوید که "کمونیسم" در کشورهای کم تر رشد یافته و غالباً استعمارزده یا تحت سلطه ی غرب، در واقع چیزی نبود جز سیستمی برای گذار از فئودالیسم به سرمایه داری بومی. «کمونیسم معادل کارکردی اوج گیری بورژوازی در غرب است» (2019, PP. 75-76). به طور مشخص، جنبش کمونیستی جنبشی چپ گرا و ناسیونالیستی برای مدرنیزه کردن کشورهای عقب مانده بود، که هم زمان دو هدف را دنبال می کرد: انقلابی اجتماعی برای پایان دادن به قدرت زمینداران و نجبا، و انقلابی سیاسی برای سرنگونی سلطه ی خارجی.

^{۲۱} به نظر میلانویچ (2019, p. 125)، سرمایه داری سیاسی در آفریقا به دلیل روابط محکم اقتصادی با چین تقویت شده است. او به ویژه بر اولین مداخله ی موفقیت آمیز چین در برکناری رابرت مه گابی از قدرت در زیمبابوه در ۲۰۱۷ تاکید دارد.

بر خلاف کمونیسم، دیگر احزاب استقلال طلب چون حزب کنگره در هند، بنا بر تعریف ناسیونالیست بودند اما تحول اجتماعی را ترویج نمی‌کردند. میلانویچ، برای مستدل کردن ارزیابی نقادانه‌ی خود در این که کمونیسم معادل بورژوازی بومی در غرب بود، بر این واقعیت تأکید می‌کند که «کمونیسم در کشورهای کم‌تر تکامل یافته، موفق‌تر بود (2018, p. 82). کمونیسم در کشورهای صنعتی پیشرفته‌تری چون آلمان شرقی و چکسلواکی کم‌ترین توفیق و در کشورهای فقیر کشاورزی چون چین و ویتنام، موفقیت بیشتری به‌دست آورد».

جدل میلانویچ در این که کمونیسم در عمل نباید در راستای "درک استاندارد غربی از تاریخ"، یعنی کمونیسم به‌مثابه آن‌تی‌تز سرمایه‌داری- فهمیده شود، صحت دارد. در واقع، دستاورد جنبش کمونیستی، همان‌طور که رودلف باهرو (Rudolph Bahro, 1978) خاطرنشان کرد: «راهی غیرسرمایه‌داری برای وصول به جامعه‌ای صنعتی» بود. باهرو در مورد آلمان شرقی، و نه درباره‌ی چین سخن می‌گفت، چون که جنبش کمونیستی به اهداف صنعتی شدن و مدرنیزاسیون خود بدون سرمایه‌داری و سرمایه‌دارها دست یافت. دو ستون اصلی آن چه کارل پولانی (Karl Polanyi, 1944) "دگرگونی اعظم" نامید، یعنی گذار از کشاورزی به صنعت و از روستا به زندگی شهری- توسط انقلاب‌های کمونیستی مهیا شد. این نه تنها شامل کشورهای با پیشینه‌ی فئودالی و استعماری می‌شد، که شورهای چون روسیه، آلمان شرقی و چکسلواکی را که دارای درجه‌ای از تکامل سرمایه‌داری بودند نیز دربرمی‌گرفت.

نقطه‌ی تلاقی میان همه‌ی این کشورها این بود که کمونیسم در نتیجه‌ی جنگوری توده‌ای طی دو جنگ جهانی به‌دست آمد. در حالی که در برخی از کشورها کلنیالیسم و فئودالیسم هدف‌های اصلی بودند، در برخی دیگر، تزاریسم، فاشیسم و بقایای فئودالیسم منشاء اصلی اپوزسیون بودند. اما سیستم به‌اصطلاح سوسیالیستی چیزی جز امتداد اقتصاد جنگی در وضعیت صلح‌آمیز نبود.^{۲۲} بنابراین، انتقاد اصلی من به نظریات میلانویچ این است که مأموریت مدرنیزه کردن جنبش کمونیستی نمی‌تواند به کشورهای با نقش فئودالی یا استعماری محدود گردد. صنعتی کردن روسیه توسط اشتراکی کردن‌های اجباری استالین اهمیت کم‌تری از صنعتی شدن چین ندارد. اما کمونیسم یا سوسیالیسم دولتی را نمی‌توان "سرمایه‌داری سیاسی" توصیف کرد. بوروکراسی دولتی، چه در روسیه‌ی استالین و چه در چین مائو، یغمایی برای طبقه‌ی سیاسی جهت سودآوری مالی نبود.

میلانویچ اذعان دارد که سوسیالیسم دولتی، سرمایه‌داری سیاسی نبود. او به دنگ شائوپینگ چنین اشاره می‌کند: «پدر بنیان‌گذار سرمایه‌داری سیاسی مدرن، که پویایی

^{۲۲} برای مطالعه‌ی روابط میان این نوع اقتصاد و هماهنگی دستوری (آمرانه)، رجوع کنید به بخش ۱-۴ این کتاب.

حوزه‌ی خصوصی، حکومت بوروکراسی کارآمد، و سیستم سیاسی تک-حزبی را چون یک رویکرد واحد، و نه روشی ایدئولوژیک، در هم ترکیب کرد» (2019, p. 91). "سرمایه داری سیاسی مدرن" با اصلاحات دنگ از اواخر دهه ی ۱۹۷۰ تا اواسط ۱۹۹۰ آغاز شد و سه مشخصه‌ی اصلی داشت: (۱) بوروکراسی کارآمد (اداری)؛ (۲) غیبت حکومت قانون؛ (۳) خودمختاری دولت (2019, pp. 91-96).

پیش‌فرض اولین مشخصه بر این استوار است که «اگر قرار است بوروکراسی موفق باشد، نیاز دارد که فن‌محور باشد و اعضایش با معیار شایستگی انتخاب شوند، به‌ویژه چون که حکومت قانون غایب است» (ibid, p. 91). نویسنده برای آوردن نمونه‌هایی از بوروکراسی‌های بسیار کارآمد و فن‌محور که هوشمندانه بر نظام مسلطاند، به چین، ویتنام، مالزی، و سنگاپور اشاره می‌کند. این توصیف به نظر بسیاری بحث‌انگیز به نظر می‌آید. اول آن که سنگاپور را نمی‌توان با چین در یک جا زورچپاند. همان‌طور که کسابا (Csaba, 2022, pp. 679-680) به طرز قانع‌کننده‌ای بحث کرده، سنگاپور با بوروکراسی شایسته‌سالار بلکه خود یکی از چهار کشوری است که مدل "دولت توسعه‌گرا" را (در کنار کره جنوبی، تایوان و هنگ‌کنگ) به‌دست می‌دهد. در مقابل، چین فاقد شایسته‌سالاری اداری است، بوروکراسی دولتی را به اسارت می‌کشد، و آن را چون غنیمتی در اختیار طبقه‌ی سیاسی قرار می‌دهد. این در تضاد با "سرمایه‌داری سیاسی" مورد نظر وبر نیست، اما در راستای نظر میلانویچ در مورد "سرمایه‌داری سیاسی مدرن" قرار ندارد که بر بوروکراسی فن‌محور و شایسته‌سالاری تأکید می‌کند. «جنبه‌ی جذاب سرمایه‌داری سیاسی، کارآمدی دولتی است- واقعیتی که می‌تواند بازیگران خصوصی را برای ساختن چیزهایی که زندگی مردم معمولی را با نتایج ملموس و مادی بهبود می‌بخشد، گرد هم آورد» (ibid, p. 127). اگر سرمایه‌داری سیاسی، نظامی مشخص برای سودآوری است، چرا لزوماً باید زندگی مردمان معمولی را بهبود بخشد؟ خلاف این ادعا، سرمایه‌داری سیاسی اغلب با ارتقاء منافع خصوصی گروه‌های ممتاز و به زیان بهزیستی عمومی عمل می‌کند. تنها برهانی که می‌تواند تشریح کند که چرا میلانویچ ارزش فزاینده‌ای به معیار "کارآمدی" می‌دهد این است که او ضرورتاً سرمایه‌داری سیاسی را به گذار از سوسیالیسم دولتی به سرمایه‌داری مرتبط می‌سازد. او مشاهده نمی‌کند که سرمایه‌داری سیاسی شکلی از سرمایه‌داری بازار نیست؛ آن نظام اقتصادی کاملاً متفاوتی است.

دومین مشخصه، غیبت التزام به قانون است. و این بدین معنا نیست که قوانین غایب‌اند؛ هم حاضرند و هم غایب، چون که قوانین می‌توانند، بسته به قدرت اختیاری دولت در تنبیه کردن بازیگر سیاسی "نامطلوب" یا شرکتی رقیب، به شکلی تبعیض‌آمیز به کار بسته شوند. برای مثال، وقتی ژو جین‌پینگ ریاست جمهوری خود را به فراتر از دو دوره امتداد می‌دهد، قوانین غایب‌اند. این عدم تعین در اجرای قانون، خودسری تصمیمات دولتی را گسترش می‌دهد و مداخله‌گری حکومتی را به یک قاعده، و نه یک استثناء تبدیل می‌کند.

خودمختاری دولت سومین مشخصه است. به نظر میلانویچ، ایده‌ی کلیدی دنگ افزایش کارآمدی اقتصادی و در عین حال، اعمال کنترل دولت بر شرکت‌ها برای ایجاد مانع علیه قدرت سیاسی‌شان بود. «البته، دنگ خواستار محدود کردن حوزه‌ی خصوصی نبود، بلکه نیت‌اش محدود کردن نقش سیاسی آنان بود، یعنی قابلیت تحمیل اولویت‌های‌شان بر سیاست دولتی» (2019, p. 92). قابلیت کنترل بخش خصوصی آن چیزی‌ست که سرمایه‌داری سیاسی مدرن چین را با سرمایه‌داری سیاسی ایالات متحده آمریکا، که در آن شرکت‌ها دولت را کنترل می‌کنند، در تمایزی تضادمند قرار می‌دهد.

در عین حال که هولکمب و میلانویچ در تعریف سرمایه‌داری سیاسی و این که آیا شرکت‌ها دولت را کنترل می‌کنند یا برعکس، از یکدیگر وامی‌گیرند، جالب است که هر دو در یکی از مشخصه‌های بنیادین سرمایه‌داری سیاسی، یعنی **غارت دولت‌محور**، به خطا رفته‌اند. ماگیار (Magyar, 2016) و ملدویکس (Magyar & Maldovics, 2021) با کاربرد مفهوم دولت غارتگر (Leeson, 2007, Vahabi, 2016) با رجوع به مدل‌های سرمایه‌داری سیاسی در روسیه، اوکراین، و بالکان^{۲۳}، به بررسی این حلقه‌ی گمشده پرداختند. البته، اگر ما بخواهیم برای ادغام این نکته در اولین مشخصه‌ی میلانویچ - بوروکراسی کارآمد - تجدیدنظر کنیم، لازم است بپرسیم که چرا روسیه^{۲۴} پوتین یا مجارستان اوربان، سرمایه‌داری سیاسی ارزیابی نشده‌اند؟

سراخر، قابل اشاره است که میلانویچ (2019, Chap. 2)، بر خلاف هولکمب، کاملاً عوارض سرمایه‌داری سیاسی در ایالات متحده را نادیده می‌گیرد. در این دیدگاه، سرمایه‌داری سیاسی به کشورهایی با گذشته‌ی فئودالی و استعماری، به‌ویژه چین، محدود می‌شود، در حالی که ایالات متحده "کشور نمادین سرمایه‌داری لیبرال شایسته‌سالار" است (ibid., p. 98). به نظر من، هولکمب و میلانویچ هر دو در مورد تأکید بر حضور سرمایه‌داری سیاسی در آمریکا صحیح هستند. اما این فهرست می‌تواند روسیه و بسیاری از کشورهای اروپای شرقی را نیز شامل شود، علاوه بر بسیاری از کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا.

۲۳ برای مطالعه‌ی غارت دولت‌محور توسط اولیگارش‌ی در اوکراین در دوران کراوچوک، کوچما، و یانوکویچ رجوع کنید به میچل و لاسون (Mitchell, 2012; Lawson, 2019, pp. 174-195). غارت سیستماتیک منابع مالی دولت خصیصه‌ی مشترکی میان این دولت‌ها بود. پس از خیزش ۲۰۱۴-۲۰۱۳ فاش شد که در حالی که تولید سرانه داخلی ۱۵۰ میلیارد دلار و کل درآمد مالیاتی سالانه ۱۷-۱۸ میلیارد دلار بوده، اندازه‌ی فساد در دوران یانکویچ (۲۰۱۴-۲۰۱۰) ۱۰۰ میلیارد دلار بود (Lawson, p. 187).
 ۲۴ کسابا (Csaba, 2022, p. 680) روسیه‌ی پوتین را سرمایه‌داری سیاسی می‌داند اما مجارستان اوربان را چنین ارزیابی نمی‌کند.

۹-۴ گونه‌های سرمایه‌داری سیاسی: نفرین منابع طبیعی

واژه‌ی "نفرین منابع طبیعی" (Natural Resource Curse) توسط ریچارد آتی (Richard Auty) جغرافی‌دان اقتصادی در سال ۱۹۹۳ ابداع شد، و این گونه تعریف می‌شود: «تأثیرات منفی ثروت منابع طبیعی کشور بر بهزیستی اقتصادی، اجتماعی، یا سیاسی آن» (Ross, 2001, p. 240). این نفرین می‌تواند خصلتی اقتصادی یا سیاسی داشته باشد. این اولی را می‌توان "یکی از واقعیت‌های تلطیف شده‌ی دوران ما خواند" (Ross, 2001, p. 1)، بدین معنا که اقتصادهای کشورهای دارای غنای منابع، گرایش به رشد آهسته‌تری در مقایسه با کشورهای فاقد منابع دارند.

نفرین سیاسی منابع طبیعی در ابتدا در کارهای پیشگامانه‌ی مهدوی (Mahdavi, 1970)، کارل (Karl, 1997)، کالیر و هافلر (Collier & Hoeffler, 1998)، و راس (Ross, 1999) بررسی شد؛ پژوهش‌ها در این زمینه در دهه‌ی گذشته شکوفا شده است (Morrison, 2007; Cuaresma, et al, 2011; McQuirk, 2013). در این راستا مطالعاتی پژوهشی درباره‌ی این که چگونه و چرا رژیم‌هایی با منابع طبیعی غنی، گرایش بیشتری به استبداد و جنگ‌های داخلی دارند تا کشورهای فاقد این منابع، انجام شده است.

در تحقیقات اولیه، منابع طبیعی شامل کالاهای مستخرج و نیز محصولات می‌شد؛ پژوهش‌های اخیرتر تمایل به حذف محصولات کشاورزی و فقط تمرکز بر منابع مستخرج داشته است. پیروی از این تعریف محدود برای آن بود که بررسی شود که آیا رابطه‌ای مستقیم میان وفور منابع طبیعی با نتایج سیاسی نامطلوب چون درگیری‌های خشونت‌بار، وجود دارد یا خیر. در حال حاضر، منابع طبیعی اغلب شامل نفت، سنگ‌های قیمتی، و دیگر مواد معدنی و مواد مخدر می‌شود. برای راس (Ross, 2012) نفرین منابع غالباً به دارایی‌های نفت خام مربوط است و بخصوص با کشورهای توسعه‌نیافته و در حال توسعه مرتبط است.

اقتصاددان‌هایی که عملکرد نازل کشورهای دارای منابع طبیعی غنی را بررسی می‌کنند، اغلب "دنیاپی بدون دولت" را متصور شده‌اند؛ و این در حالی است که رفتار دولت عنصری تعیین‌کننده است.^{۲۵} ممکن است برخی از اقتصاددان‌ها در مورد نقش دولت غفلت نکرده باشند، اما دولت را عامل خیر عمومی پنداشته‌اند و القاء می‌کنند که دولت از لحاظ سیاسی بی‌طرفانه عمل می‌کند و پاسدار بیشینه‌سازی منافع جمعی است. رفتار و انگیزه‌های سیاستمداران به‌خصوص وقتی اهمیت می‌یابد که دولت در پی اهداف

^{۲۵} در ادبیات متأخر توجه خاصی به رابطه‌ی میان مالیات‌بندی منابع طبیعی و ظرفیت مالی می‌شود و این به‌وضوح اهمیت رفتار دولت را نشان می‌دهد (برای مثال، رجوع کنید به: Peres-Cajias et al., 2020; Savoia & Sen, 2021).

بیشینه‌گرایی وسیع اجتماعی نیست، بلکه اهدافی غارتگرانه دنبال می‌کند. من درباره‌ی نفرین منابع طبیعی بررسی انتقادی وسیعی کرده‌ام (Vahabi, 2018a, 2018b)^{۲۶} که دولت غارتگر را در تحلیل از چگونگی ارتباط منابع طبیعی با کارکرد اقتصادی، ادغام کرده است. مطالعه‌ی من نشان می‌دهد که چیزی به نام نفرین "منابع طبیعی" وجود ندارد. اگر نفرینی در کار باشد، نفرینی نهادی است.

بررسی مناسب ابعاد اقتصادی و سیاسی نفرین منابع طبیعی نشان می‌دهد که آن یکی از عواقب حضور نهادهایی در سرمایه‌داری سیاسی است که غارت دولتی و رانت‌خواری از حوزه‌ی استخراجی اقتصاد را تشویق می‌کند. ادغام مستعمره‌ها یا اقتصادهای پیرامونی به واسطه‌ی منابع طبیعی در بازار جهانی، تأثیر متضاد مضاعفی بر توسعه‌ی سرمایه‌داری بازاریبانی دارد.

از یک سو، با برجسته کردن روابط پولی-کالایی و انباشت سرمایه و بازار کار، به گسترش روابط سرمایه‌داری بازار می‌پردازد. از سوی دیگر، به دولتی تمرکزگرا در کف‌ها یا کشورهای پیرامونی می‌انجامد که می‌تواند بخشی از درآمدهای منابع طبیعی خود را با شرکت‌های جهانی بزرگ به اشتراک بگذارد. این دومی، مانعی در مقابل یکی از پیش‌شرط‌های اصلی نهادی سرمایه‌داری بازار ایجاد می‌کند، که همان مرزبندی میان حاکمیت و مالکیت است. در واقع حاکمیت، منشاء مالکیت‌هایی است که به "بنگاه‌های سیاسی" منجر می‌شود که مدیریت منابع طبیعی بسیار گرانبهایی را بر عهده می‌گیرند. عروج سرمایه‌داری سیاسی از سلب مالکیت منابع عمومی توسط کسانی مشتق می‌شود که دولت را کنترل می‌کنند. به این معنا این رژیم تصاحب‌گراست و نه تولیدگرا.

یک نمونه‌ی جالب مدیریت منابع طبیعی به‌ویژه در میادین نفتی، پتروشیمی و گاز متعلق به دوره‌ی پهلوی دوم در ایران است. همه‌ی آنها بنگاه‌های سیاسی بزرگی بودند که زیر کنترل شخص شاه قرار داشتند و از انتظار دیگر مراجع قدرت رسمی ناپیدا بودند. شرکت ملی نفت ایران تا زمان انقلاب ۱۹۷۹ هیچ‌گاه به یک وزارتخانه تحول نیافت. این یک دولت درون دولتی دیگر بود و به شخص شاه "تعلق داشت".

علی اکبر معین‌فر (۲۰۱۹) اولین وزیر نفت ایران^{۲۷}، در مصاحبه‌ای وضعیت پیش از تشکیل وزارت نفت را این گونه بیان کرد: «در دوران شاه، شرکت ملی نفت یک دولت درون دولت بود. از دولت مستقل بود و زیر نظارت مستقیم و شخصی شاه کار می‌کرد. و به همین دلیل، شخصی چون دکتر منوچهر اقبال که برای سال‌ها نخست‌وزیر بود، بدون آن که هیچ تجربه‌ای در صنعت نفت داشته باشد نامزد ریاست کلی شرکت نفت

^{۲۶} این پاراگراف و پاراگراف‌های پیشین را از (Vahabi, 2018a, 2018b) برگرفته‌ام. از اسپرینگر (Springer) که اجازه‌ی استفاده از این مقاله را به من داد تشکر می‌کنم.

^{۲۷} علی اکبر معین‌فر اولین وزیر نفت جمهوری اسلامی ایران در دولت موقت مهدی بازرگان در دوره‌ای کوتاه از ۲۹ سپتامبر ۱۹۷۹ تا ۲۸ ماه مه ۱۹۸۰ بود. او در ۲ ژانویه ۲۰۱۸ درگذشت.

شد، در حالی که هویدا،^{۲۸} که شخصیت سیاسی کم‌اهمیت‌تری بود، نخست‌وزیر شد. اقبال بر گزارش‌دهی مستقیم به شاه نظارت داشت. فزون بر شرکت نفت، دیگر شرکت‌هایی چون شرکت ملی پتروشیمی و شرکت ملی گاز ایران نیز برقرار شدند. این شرکت‌ها نیز قرار بود رئیس کل و هیأت امناء داشته ولی باید تحت نظارت شاه قرار داشته باشند. مجمع عمومی همه‌ی این سازمان‌ها تحت رهبری نخست‌وزیر و چند وزیر دیگر اداره می‌شد. اما روشن بود که این سازمان‌ها از نوع دیگری‌اند و شاه می‌تواند بی‌اعتنا از آنها بگذرد. امور مربوط به اوپک (سازمان کشورهای صادرکننده نفت) در وزارت دارایی متمرکز بود. نماینده‌ی ایران در اوپک نیز متخصص نفت نبود. در واقع، نماینده‌ی ایران در اوپک برای سال‌ها دکتر جمشید آموزگار بود که برای مدتی وزیر کشور بود و مدتی نیز به‌عنوان وزیر دارایی خدمت می‌کرد.^{۲۹} او سپس نخست‌وزیر شد و با شاه تماس شخصی داشت. مدیرعامل اوپک نیز در محل وزارت دارایی مستقر بود. بنابراین، در شرکت ملی نفت یک پراکندگی وجود داشت» (مصاحبه با احمدی، 2019, pp. 17-18).

از این رو، نهادهای موازی با استقرار *ولایت فقیه* در ۱۹۷۹ آغاز نشد.^{۳۰} از همان زمان شاه وجود داشت. میراث سرمایه‌داری سیاسی‌ای بود که در آن قدرت استبدادی شاه می‌توانست امتیازات عظیمی را در مال‌اندوزی و فعالیت‌های اقتصادی از آن خود گرداند. نقش شرکت سیاسی در دیگر کشورها چون اندونزی، نپال و بنگلادش بررسی شده است (Mobarak & Purbasari, 2005, 2006).

هم‌زمان با این شیوه‌ی انباشت، ترکیب اجتماعی بورژوازی تغییر کرد. به‌طور کلی، در سرمایه‌داری بازار لایه‌های مختلف بورژوازی از حوزه‌های تجاری، مالی، صنعتی، کشاورزی و خدمات برخاسته‌اند. گرچه، یکی از ویژگی‌های سرمایه‌داری سیاسی در کشورهایی که وابسته به منابع طبیعی هستند، شکل‌گیری نوعی بورژوازی است که تقریباً در سرمایه‌داری بازاریبانی غربی وجود ندارد، و آن **بورژوازی بوروکرات** است.

ادبیات وسیعی درباره‌ی تله‌ی کالای اصلی (staple trap)، بیماری هلندی، رانت‌خواری، و شکست‌های نهادی وجود دارد که به بررسی غارت دولتی و نیز ناکارآمدی‌های توسعه‌ی مشخص سرمایه‌داری در اقتصادهایی پرداخته است که گرفتار نفرین منابع طبیعی‌اند. و این بررسی‌ها عدم تنوع‌بخشی (diversification)، ضعف

^{۲۸} امیر عباس هویدا از ۲۷ ژانویه ۱۹۶۵ تا ۷ اوت ۱۹۷۷ پرسابقه‌ترین نخست‌وزیر محمدرضا شاه پهلوی بود. پس از انقلاب ۱۹۷۹ دستگیر و توسط دادگاه انقلاب "محاکمه‌ی" کوتاهی شد و به جرم "محاربه با خدا" و "مفسد فی‌الارض" اعدام شد.

^{۲۹} او هم‌چنین در دوران بحرانی ۷ اوت ۱۹۷۷ تا ۲۷ اوت ۱۹۷۸ نخست‌وزیر بود و در این تاریخ استعفاء داد. او هم‌چنین در دوران نخست‌وزیری‌اش رهبری تک-حزب نظام شاه، حزب رستاخیز را هم بر عهده داشت.

^{۳۰} فصل ۶ این کتاب به مستندسازی این نهادهای موازی در رابطه با انقال اختصاص داده شده است.

بخش صنعتی، اهمیت بخش خدمات، ادامه‌ی فعالیت‌های رانت‌خوارانه و غیره را مد نظر قرار داده‌اند (Vahabi, 2018a, 2018b). این مطالعات در تمامیت خود ناکارآمدی‌های گونه‌ای از سرمایه‌داری سیاسی را که از وابستگی به منابع طبیعی برمی‌خیزد، توصیف می‌کنند. برخلاف آن چه میلانویچ فرض می‌کند، لازم نیست که سرمایه‌داری سیاسی کارآمدی اقتصادی داشته باشد و بوروکراسی‌اش شایسته‌سالار باشد. سرمایه‌داری سیاسی روسیه که نوعی نفرین منابع طبیعی را منعکس می‌کند، مملو از ناکارآمدی‌هاست. معیار کارآمدی برای مشخص کردن سرمایه‌داری سیاسی لازم نیست، اما غارت دولتی یکی از ستون‌های بنیادین آن است.

۴-۱۰ اسلام و سرمایه‌داری

ویر (1905/1985) پیشگام راهی تازه در بررسی عروج سرمایه‌داری مدرن "منطقی" در اروپای غربی بود؛ آن را بعضاً به اخلاقیات پروتستانی، به‌ویژه تأکید کالوینیستی بر "فراخوان" (Calling) دنیوی، کار، و صرفه‌جویی مرتبط می‌دانست. آیا نمی‌توان تصور کرد که اگر پروتستانیزم تقویت‌کننده‌ی سرمایه‌داری مدرن بود، اسلام مانعی در راه توسعه‌ی سرمایه‌داری باشد؟

به بیانی متفاوت، چرا سرمایه‌داری در عصر جدید در اروپا پیروز شد ولی نه در کشورهای اسلامی (در کنار دیگر کشورها)؟ ویر (1922/1978) پیشنهاد کرد که اسلام به‌عنوان مذهبی جنگ‌خو، حامل اخلاقیاتی است که با روح سرمایه‌داری مطابقت ندارد. ترنر (1974) با این ادعای ویر مخالفت کرد ولی به این ایده‌ی ویر که بغرنجی فرهنگی اسلامی مانع سرمایه‌داری صنعتی بوده، پایبند بود، چرا که در وهله‌ی اول، اسلام فاقد الزامات اقتصادی و سیاسی سرمایه‌داری نظیر قانون رسمی و منطقی، شهرهای خودمختار، طبقه‌ی مستقل بورژوازی، ثبات سیاسی بر پایه‌ی آزادی از مداخله‌ی دولتی بر کسب‌وکار، اقتصاد پولی، و بازار کار آزاد بود.

رودینسون (Rodison, 1973) بررسی خود درباره‌ی اسلام و سرمایه‌داری را با این پرسش اساسی ویر آغاز کرد. هرچند، وی پرسش دومی بر آن افزود: چرا سرمایه‌داری اروپایی با سهولت توانسته در دنیای اسلام رخنه کند؟

وی پیش از آن که به این پرسش‌ها بپردازد ضرورتاً لازم دانست تا با دقت منظورش را از سرمایه‌داری آشکار کند. او از چند نویسنده از جمله مارکس، سومبارت و مکس ویر نقل‌قول آورد تا میان دو استفاده از واژه‌ی سرمایه‌داری تمایز قائل شود (Rodinson, 1973, pp. 4-7, 246).

اولی به سرمایه‌داری به‌عنوان شکل مشخصی از جامعه، یا "فرماسیون اجتماعی" اشاره می‌کرد که در آن نهاد یا ذهنیتی سرمایه‌دارانه غالب است. این توصیف درباره‌ی

جوامع اروپای غربی و امریکا به کار گرفته شده است. دومین تعریف "حوزهی سرمایه‌داری" مشخصی یا ذهنیت مشخصی را ترسیم می‌کند که در ترکیب با دیگر اشکال تولیدی و ذهنیتی قرار دارد. در این مورد آخری سرمایه‌داری شکل غالب نبود، اما چون مکملی در کنار دیگر اشکال تولید پیشا سرمایه‌داری وجود داشت. «حداقلش این است که این‌ها شکل‌های سرمایه‌ی تجاری و سرمایه رباخوارانه‌ی دوران پیشا سرمایه‌داری هستند که تئورسین‌هایی چون مکس وبر آنها را "سرمایه‌داری با فرم‌های متنوع" می‌نامند» (Rodinson, 1973, p 7).

در حالی که رودینسون (1973, p. 246) با تایید از وبر نقل قول می‌کند که او دو تعریف از سرمایه‌داری را ترکیب کرده، اما او هیچ‌گاه متوجه نمی‌شود که وبر در همان عباراتی که وی از ان نقل می‌کند، میان سرمایه‌داری "سیاسی" و "بازار" تفکیک قائل می‌شود. در مقابل، او با ذکر این که جامعه‌ای که اسلام در آن متولد شد، جامعه‌ی مکه، همان زمان یک مرکز تجارت سرمایه‌داری بود، بر نهاده‌ی وبر مبنی بر عدم سنخیت اسلام با روش‌های "منطقی" سرمایه‌داری خط بطلان می‌کشد. ساکنان مکه، متعلق به طایفه‌ی قریش، ثروت خود را از طریق تجارت و بهره‌ی مالی فزونی می‌دادند، طوری که وبر آن را "منطقی" می‌نامید. رودینسون (1973, pp. 28-29) مدعی شد که جامعه‌ی مکه «واقعاً - با به کارگیری واژه‌بندی کارل پولانی- اقتصادی "حک نشده" (unembedded) به معنای کامل کلمه داشت. فعالیت‌های اقتصادی در چارچوب نقش‌های اقتصادی‌ای صورت می‌گرفت که در *سازمان‌های اقتصادی پایدار، یعنی کمپانی‌های تجاری دسته‌بندی شده بودند و ساختار روابط میان این شرکت‌ها به هیچ وجه در بستری غیر-اقتصادی، چون طوایف، "جاسازی" نشده بود*» (تاکید اضافه شده).

به همین ترتیب، آن طوری که بسیاری از پژوهشگران غربی چون وبر و ترنر ادعا کرده بودند، اسلام هیچ‌گاه مانعی در مقابل توسعه‌ی سرمایه‌داری ایجاد نکرده بود. هرچند، اسناد و شواهد تاریخی ادعای رودینسون را تایید نمی‌کنند. شرکت‌ها، یا "سازمان‌های اقتصادی پایدار" در فقه سنتی اسلامی هرگز مجوزی نگرفته‌اند. در واقع، تیمور کوران (Timur Kuran, 2005) یکی از دلایل اصلی توسعه‌ی نسبتاً دیر هنگام سرمایه‌داری بازار در خاورمیانه را قانون اسلامی در مورد شرکت‌ها می‌داند. قانون اسلامی کلاسیک فقط انسان‌های طبیعی را به رسمیت می‌شناخت؛ و از به رسمیت شناختن شرکت به مثابه شخص خصوصی دائمی سر باز زد. همان مکانیسم‌هایی که مانع صعود کمپانی‌های معاملاتی بزرگ و دائمی بود، مقابل صعود بانک‌ها نیز ایستاد. فقدان بانک‌ها و شرکت‌ها، گذار از بازارهای شخصی به غیرشخصی را در اسلام به تعویق انداخت.

دولت متمرکز جدید تحت رهبری محمد پیامبر، گروه‌های بالقوه را از امکانات سازمانی که بتواند به بی‌ثباتی نظم تازه منجر شود، محروم کرد. و این نشان می‌دهد که

چرا در نظام قانون اسلامی نوظهور، شرکت حذف شد. بر خلاف این، پس از فروپاشی امپراتوری روم در ۴۷۶ میلادی، دولت‌های جدید پراکنده در اروپای غربی ضعیف‌تر از آن بودند که بتوانند شرکت‌ها را نابود کنند. به همین ترتیب، گروه‌های اجتماعی مختلفی چون فرقه‌های مذهبی، اصناف، و شهرها قادر شدند تا خود را چون شرکت سازماندهی کنند.

ولی چرا غیبت شرکت‌ها در خاورمیانه مصرانه ادامه یافت؟ کوران (2001) منابع این استمرار را در نظام وقف جست. در واقع، تا زمان انقلاب صنعتی، سرمایه سپرده‌ی غیرسهامی وقف، همان نقش شرکت در غرب را برای فراهم آوردن خدمات عمومی بازی کرد.

مالکیت‌های وقف نمی‌توانست توسط سلطان مصادره شود، و این مکانیسم تعهد معتبری را ایجاد کرد تا صاحبان اموال، مشوقانه املاک ارضی خود را به وقف تبدیل کنند. در ازای این امنیت اقتصادی، صاحبان املاک به جای دولت، وظائف خدمات اجتماعی و خیر عمومی را بر عهده گرفتند. اما چرا نظام وقف را دیگر سازمان‌ها نمی‌توانستند تقلید کنند؟ اجتماع‌سازی (community building) در مأموریت اسلام نقشی محوری داشت و نباید توسط دیگر مذاهب یا گروه‌های غیرمذهبی نظارت می‌شد. بنابراین، فقهای آغازین مسلمان هیچ نیازی به مفهومی که به فرقه‌گرایی بینجامد، نداشتند. وقف یک استثناء بود، زیرا با منابع مالی صاحبان اموال و نه امکانات سلطان به اجتماع‌سازی می‌پرداخت.

نظام خلافت منابع خود را از خراج تأمین می‌کرد و به شکلی غیرمستقیم خیر عمومی را از طریق وقف فراهم می‌آورد. خراج و وقف هر دو توسط رژیم مصادره‌گر تولید می‌شد. شرکت ممنوع شد چون حکومت را به سود مالکیت، تضعیف می‌کرد. کوران (2005) اولین شواهد تاریخی برای تأسیس شرکت سهامی عام غالباً مسلمان را در امپراتوری عثمانی به دست می‌دهد: شرکت حیریه، کمپانی حمل‌ونقل دریایی، که معنای تحت‌اللفظی آن "کمپانی خجسته" است. سلطان عبدالمجید بانی این کمپانی بود و بزرگ‌ترین سهام‌دار از ۲۰۰۰ سهم آن بود. دیگر شرکاء از مقامات بلندپایه‌ی دولتی، تقریباً همه ترک، و نیز تعداد انگشت‌شماری سرمایه‌گذار ارمنی بودند.

از آنجا که واژه‌ی کمپانی در ترکی وجود نداشت، سلطان دست به اختراع لغت زد و از طریق ترکیب تلفظ فرانسوی (Compagnie) و انگلیسی (Company) کمپانی، واژه‌ی "کومپانیه" (Kumpanyie) را رایج کرد. این کمپانی زمانی آغاز به فعالیت کرد که زیرساخت‌های حقوقی چون دادگاه‌های تجاری، که کد تجارتی فرانسه را باید جاری می‌کردند، در حال شکل‌گیری بودند. انگیزه‌ی سلطان برای تأسیس این شکل جدید سازمانی - که با قانون اسلامی سنی بیگانه بود، این بود که وی فهمیده بود که قانون تجارت اسلامی برای ایجاد بانک‌ها، شرکت‌های وسایط نقلیه عمومی به‌ویژه راه‌آهن، و

حوزه‌های تولیدی-صنعتی، کفایت نمی‌کند. «اگر حتی یکی از شرکاء بازپس بنشینند، ناتوان گردد یا بمیرد، مشارکت سنتی اسلامی پوچ و مردود است. هر جایی که تجارت تحت قانون اسلامی انجام می‌شد، این آسیب‌پذیری، موجب دلسردی در سرمایه‌گذاری در پروژه‌های بزرگ و پایدار می‌شد» (Kuran, 2005, p. 786).

برای قریب نیم قرن، "کومپانیه"‌های مستقر در امپراتوری عثمانی اغلب شرکت‌های خارجی با مقرهایی در پاریس و لندن بودند. منازعات حقوقی-تجاری‌شان نیز در دادگاه‌های بین‌المللی حل و فصل می‌شد. شرکت‌های ترکی متعلق به صاحبان غیرمسلمان بودند که تحت حمایت قانونی خارجی قرار داشتند. تنها پس از ۱۹۰۸ بود که پارلمان عثمانی قانون شرکت‌ها را گذراند، و "کومپانیه"‌های بومی مسلمان در درون نظام نوین قضایی-مدنی شکوفا شدند.

در تعارض با این، قانون اسلامی مانعی برای استقرار "کومپانیه" در ایران نبود. علمای شیعه نه تنها در مقابل این شکل تازه‌ی سازمانی مقاومتی نکردند، بلکه فعالانه در استقرار آن در دوره‌ی "سیاست و اصلاح" خاندان قاجار (۱۸۵۸-۱۸۸۰) و به‌ویژه دوران میرزا حسین خان مشیرالدوله سپه‌سالار شرکت کردند. او نخست‌وزیر (رئیس‌الوزرا) ایران (۱۷۸۱-۱۷۸۳) در حکومت ناصرالدین شاه بود. عروج سرمایه‌داری بازار، در دوران رفعم ۱۸۵۸-۱۸۸۰ و چند دهه پیش از انقلاب مشروطه در ۱۹۰۷-۱۹۰۶، با طبقه‌ی بورژوازی شامل بازرگانان و سرمایه‌گذارانی که در صنعت سرمایه‌گذاری می‌کردند آغاز شد. فقیهان شیعه با سرمایه‌ی خود و حمایت دولتی، از بورژوازی بومی رو به رشد در تبلیغ "کومپانیه"، در تأسیس بانک‌ها، راه‌های آهن، و شرکت‌های تولیدی-صنعتی حمایت کردند.

فریدون آدمیت، تاریخ‌دان ایرانی (1972, pp. 323-324) نوشت: «افزایش قدرت دولت مرکزی، برقراری امنیت نسبی، وضع نظامات جدید سیاسی، و حمایت از حقوق اهل تجارت جملگی عواملی بودند که در گردآمدن سرمایه و فعالیت دسته‌جمعی اقتصادی تأثیر داشتند. دقیقاً همین زمان بود که "کمپانی" و "شرکت" به مفهوم جدید تجارتی بوجود آمد. این خود نکته‌ای است که در عثمانی بر سر تشکیل کمپانی مشاجره‌تند درگرفت از آنکه اصول اداره کمپانی و شناختن شخصیت حقوقی آن با فقه اسلامی تعارض می‌یافت. اما در ایران چنین دعوایی برنخاست. برعکس فقیهان برپا کردن کمپانی را لازم شمردند. طرفه اینکه مجتهد تبریز در کمپانی راه‌سازی آذربایجان حاضر به سرمایه‌گذاری گردید. در هر حال، دولت مقوی ابتکار اقتصادی بازرگانان و تأسیس کمپانی تجارتی داخلی بود.»

یکی از اولین کمپانی‌های ایرانی کمپانی صادرات تریاک به اروپا و چین بود. تأسیس این کمپانی حجم صادرات تریاک به چین و انگلستان را به طور قابل توجهی افزایش داد (Adamiyat, ibid., p. 325). تجار بوشهر نیز یک کمپانی برای بازرگانی داخلی و

بین‌المللی دایر کردند. حاج امین-الضرب، یکی از سرمایه‌داران اصلی بزرگ، از "کمپانی" برای سرمایه‌گذاری در ساخت کریستال، نخ‌ریسی ابریشم و تولید ظروف چینی استفاده کرد. او هم‌چنین مبتکر خط راه‌آهن محمودآباد - آمل بود و از مهندسان بلژیکی دعوت کرد تا این عملیات را هدایت کنند. تقریباً در همه‌ی پروژه‌های تأسیس راه‌آهن - به‌کم، مشهد، آذربایجان و بسیاری شهرهای دیگر - سه گروه اجتماعی فعال بودند: بازرگانان، افراد برجسته‌ی شهری، و علما (رجوع کنید به 326-334 pp. Adamiyat, ibid). ایده‌ی استفاده از ساختار سازمانی "کمپانی" برای تأسیس بانک بومی از سوی همین گروه‌ها قویاً حمایت شد، اما شاه حامی آن نبود و این پروژه را مخاطره‌آمیز می‌پنداشت.

بدین ترتیب، فقیهان شیعه در مخالفت با "کومپانیه" از فقیهان سنی پیروی نکردند. مشاهدات تیزبینانه‌ی کوران (2005) در رابطه با معرفی دیر هنگام "شرکت"، به‌عنوان یک گزینه‌ی سازمانی در خاورمیانه، نمی‌تواند فقط به دلیل قانون اسلامی باشد. این استبداد و نه فقیهان شیعه بود که در ایران، مانع اصلی شد. شاهان قاجار همیشه حامی پروژه‌های بازرگانان بومی برای تأسیس بانک‌ها، خطوط راه‌آهن، یا حوزه‌های ساختی-صنعتی نبودند؛ با این وجود، دوران "سیاست و اصلاحات" (۱۸۵۸-۱۸۸۰) به برجسته شدن موقعیت بورژوازی انجامید. علمای شیعه اما متحدان بازرگانان بومی بودند، و استبداد و قدرت‌های امپریالیستی خارجی را تهدیدی واقعی برای هژمونی فرهنگی و مذهبی خود در ایران می‌دانستند.

با در نظر گرفتن موضع فقیهان شیعه، آیا می‌توان گفت که گرچه ادعای رودینسون درباره‌ی اسلام سنی درست نیست، اما در مورد اسلام شیعه کاربرد دارد؟ من پس از معرفی بخشی از مالیه‌ی عمومی، موضوعی که با چشم‌پوشی کامل رودینسون و نیز تقریباً همه‌ی پژوهشگران غربی در اقتصاد، سیاست، جامعه‌شناسی و حقوق مواجه شده، به این پرسش پاسخ خواهم داد.

این موضوع محوری، *انفال* است، که در ابتدا در سطح *تئوریک* در فقه شیعه و قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، در فصل ۵ کاملاً بررسی خواهد شد. *انفال* در عمل، و در ارتباط با شیوه‌های مختلف هماهنگی، در فصل‌های ۶ و ۷ مطالعه خواهد شد. در آنجا نشان خواهم داد که به شکرانه‌ی *انفال*، گونه‌ی ویژه‌ای از سرمایه‌داری سیاسی اسلامی تحت حکومت جمهوری اسلامی ایران شکل گرفته است.

۴-۱۱ نتیجه‌گیری

در این فصل ما تعریف سیستم اقتصادی را در دو سطح متفاوت و با متمایز کردن *تولید* سرمایه‌داری و *توزیع* سرمایه‌داری، آن طور که در فصل ۲ تدوین شده بود، گسترش دادیم. شیوه‌ی هماهنگی مفهومی کلیدی برای توصیف توزیع سرمایه‌داری است.

در حالی که مارکس سرمایه‌داری را شیوه‌ای **تولیدی** می‌شناخت که بر پایه‌ی کار آزاد و سیستم اعتباری استقرار یافته، و بر سرمایه‌داری را چون نظامی اقتصادی تعریف کرد که با اشکال مختلف سودآوری مالی مشخص می‌شود، و توجه ویژه‌ای به حوزه‌ی **توزیع** داشت؛ در همین راستا، میان سرمایه‌داری بازاریبانی و سیاسی تمایز قائل شد.

با وام گرفتن از استعاره‌ی ورودل درباره‌ی ساختمان سه طبقه، طبقه‌ی اول حاوی زندگی مادی (اقتصاد معیشتی) یا **اویکونومیا** (Oikonomia) می‌شود، دومی "سرمایه‌داری بازار" است، و طبقه‌ی سوم مشتمل بر **سودآوری پولی** (Chrematistics) است و بر تجارت راه دور و سودآوری استوار است. چهارمین طبقه دربرگیرنده‌ی تولید سرمایه‌داری است که شامل بازارهای کار و اعتبار، و عمومیت‌یافتگی روابط کالایی-پولی است. در حالی که طبقه‌ی چهارم با سرمایه‌داری صنعتی مشخص می‌شود، لایه‌ی سوم مشتمل بر سرمایه‌ی تجاری و ریخوارانه است.

سرمایه‌داری سیاسی، هم‌چون روال غارتگری سودآورانه، در این طبقه‌ی سوم وجود داشته و رابطه‌ای متضاد و/یا مکملی با سرمایه‌داری بازاریبانی قرار دارد. غنائم جنگی، استعمار، و رژیم‌های مصادره‌گر در کنار روابط بازاری و مالی، در مدار سرمایه‌داری سیاسی قرار می‌گیرند.

در حالی که سرمایه‌داری سیاسی بر سرمایه‌داری بازار مقدم بود، ولی می‌تواند به واسطه‌ی تمرکز و تراکم سرمایه و نفوذ انحصارات چندجانبه (oligopolistic) بر دولت، از سرمایه‌داری بازاریبانی پدید آید. کنترل کسب‌وکار بر دولت، به آن شکلی که در ایالات متحده تجربه شد، روش اخیر سرمایه‌داری سیاسی است (Kolko, 1963, 2018; Holcombe, 2015). این را می‌توان با "درهای چرخان" و "شرکت‌های سیاسی" نشان داد.

سرمایه‌داری سیاسی هم‌چنین می‌تواند از کنترل دولت بر کسب‌وکار برخیزد. این راه دوم می‌تواند از لحاظ اقتصادی کارآمد (مثال: چین، آن طور که میلانویچ بررسی کرد، 2019) یا ناکارآمد باشد. این مسیر دوم را می‌توان در روسیه، و بسیاری از کشورهای اروپای شرقی ملاحظه کرد (Maldovics & Magyar, 2021). در این فصل نشان دادیم که چگونه نفرین منابع طبیعی می‌تواند چون شکلی ناکارآمد از سرمایه‌داری سیاسی متصور شود. تولد شرکت‌های عظیم سیاسی چون کمپانی‌های نفت و گاز در ایران (شرکت ملی نفت ایران) در زمان محمد رضا شاه فقید، و گس‌پروم (Gazprom) در دوران پوتین، حاصل سرمایه‌داری سیاسی‌ای است که پیامد غارت دولتی می‌باشد.

در وهله‌ی آخر، ما دو دیدگاه را در مورد رابطه‌ی میان اسلام و سرمایه‌داری سیاسی مرور کردیم. در حالی که وبر بر عدم تجانس اسلام و سرمایه‌داری اصرار دارد، رودینسون هم‌سنخی آن دو را ترویج می‌کند. بنا بر نظر کوران (2005) فقه اسلامی در امپراتوری عثمانی مانعی در مقابل رشد شرکت‌ها، بانک‌ها و بازارهای غیرشخصی بوده است. ارزیابی

کوران شاید در مورد اسلام سنی صحت داشته باشد، اما فقیهان شیعه مخالف توسعه‌ی "کومپانیه" نبودند. پرسش این است که آیا نظر رودینسون درباره‌ی هم‌نوایی اسلام و سرمایه‌داری، در مورد فقه شیعه صحیح است؟ ما این نهاده را از زوایای تئوریک و عملی مورد بررسی قرار خواهیم داد.

فصل ۵ در سطحی تئوریک نشان می‌دهد که *انفال*، بسان اصل بنیادین مالیه‌ی عمومی در فقه شیعه و قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، بر نهاده‌ی رودینسون خط بطلان می‌کشد. *انفال*، آن طور که در اقتصاد اسلامی توصیف شده، حایلی در قبال سرمایه‌داری بازار است، گرچه می‌تواند سرمایه‌داری سیاسی را مبرز کند.

فصل ۶ *انفال* را در عمل جمهوری اسلامی ایران نمایان خواهد کرد. این فصل نشان می‌دهد که چگونه *ولایت فقیه* و *انفال* شالوده‌ی نهادهای بنیادین سرمایه‌داری سیاسی اسلامی را ریختند.

منابع و مأخذ

- Adamiyat, F. (1972). The Politics of Reform in Iran 1858-1880, in Persian. Entesharat Kharazmi.
- Amable, B. (2003). The Diversity of Modern Capitalism. Oxford University Press.
- Anderson, P. (1974). Lineages of Absolutist State. Verso.
- Bahro, R. (1978). The Alternative in Eastern Europe. New Left Books/Verso.
- Beaud, M. (2018). L'indiscernable début du capitalisme. *Revue internationale de la philosophie*, 285, 279-275.
- Bello, W. (2000). The Asian Financial Crisis: Heroes, Villains, and Accomplices. In W. Paul & R. L. Edwin (Eds.), *Principled World Politics: The Challenge of Normative International Relations* (pp. 181-190). Rowan and Littlefield Publishers, Inc.
- Bello, W. (2004). The Anti-Developmental State: The Political Economy of Permanent Crisis in the Philippines, by Walden Bello, Herbert Docena, Marissa de Guzman, and Marylou Malig. Department of Sociology, University of the Philippines and Focus on the Global South.
- Braudel, F. (1977). *Afterthoughts on Material Civilization and Capitalism*. Johns Hopkins University Press.
- Braudel, F. (1983). *Civilization and Capitalism 15th-18th Century*, vol. 2, *The Wheels of Commerce*. Book Club Associates.
- Brezis, E., & Cariolle, J. (2019). The Revolving Door, State Connections, and Inequality of Influence in the Financial Sector. *Journal of Institutional Economics*, 15(4), 595-614.
- Clinton, B. (2005). *My Life* (Vol. 2). Vintage Books.
- Collier, P., & Hoeffler, A. (1998). On the Economic Causes of Civil War. *Oxford Economic Papers*, 50, 563-573.
- Commons, J. (1899-1900/1965). A Sociological View of Sovereignty by John R. Commons (1899-1900). Augustus M. Kelley, Bookseller.
- Commons, J. (1924/1995), *Legal Foundations of Capitalism* (With a New Introduction by Jeff Biddle & Warren J. Samuels). Transaction Publishers.
- Commons, J. R. (1931). Institutional Economics. *American Economics Review*, 21, 648-657.
- Commons, J. (1970). *The Economics of Collective Action*. University of Wisconsin Press.

- Csaba, L. (2022). Illiberal Economic Policies. In S. Holmes et al. (Eds.), *Routledge Handbook of Illiberalism* (pp. 674-691). Routledge.
- Cuaresma, J., Oberhofer, H., & Raschky, P. (2011). Oil and the Duration of Dictatorships. *Public Choice*, 148(3/4), 505-530.
- Demsetz, H. (1964). The Exchange and Enforcement of Property Rights. *Journal of Law and Economics*, 7, 11-26.
- Findlay, R. (1990, March). The 'Triangular Trade' and the Atlantic Economy of the Eighteenth Century: A Simple General Equilibrium Model. *Essays in International Finance*, No. 177, Princeton University, Department of Economics.
- Galbraith, J. (2009). *The Predator State, How Conservatives Abandoned the Free Market and Why Liberals Should Too* (Paperback ed.). Free Press.
- Gernet, J. (1962). *Daily Life in China on the Eve of Mongol Invasion, 1250-1276*. Stanford University Press.
- Gide, C. (1898/2018). *Principes d'Economie Politique* (6th ed.). Hachette-livre BNF.
- Hall, P., & Soskice, D. (2001). *Varieties of Capitalism: The Institutional Foundations of Comparative Advantage*. Oxford University Press.
- Hau, C. (2017). What Is Crony Capitalism? Emerging State Project (EPS) Grips, Retrieved July 7, 2022, from <http://www3.grips.ac.jp/~esp/en/event/what-is-%B2%80%9Ccrony-capitalism%E2%80%9D/>.
- Holcombe, R. (2015). Political Capitalism. *Cato Journal*, 35(1), 41-66.
- Holcombe, R. (2018). *Political Capitalism, How Economic and Political Power Is Made and Maintained*. Cambridge University Press.
- Honneth, A. (2018). 'Capitalism' - Economy, Society or a Form of Life? Greatness and Limits of Marx' Theory of Society, Lecture Delivered at the Hamburger Institut Sozialforschung 4.5.2018, <https://www.youtube.com/watch?v=BB6epE9YVz0>
- Inikori, J. (2017). The Development of Capitalism in the Atlantic World: England, the Americas, and West Africa, 1400-1900. *Labor History*, 58(2), 138-153.
- Karl, T. L. (1997). *The Paradox of Plenty: Oil Booms and Petro-States*. University of California Press.
- Kolko, G. (1963). *The Triumph of Conservatism: A Reinterpretation of American History, 1900-1916*. The Free Press of Glencoe.
- Kolko, G. (1965). *Railroads and Regulation 1877-1916*. Princeton University Press.
- Krätke, M. (2020). Capitalism. In M. Musto (Ed.), *The Marx Revival. Key Concepts and New Interpretations*. Cambridge University Press.

- Kristof, N. (2011, 27 October). Crony Capitalism Comes Home. The New York Times. Retrieved July 7,2022, from <https://www.nytimes.com/2011/10/27/opinion/kristof-crony-capitalism-comes-homcs.html>.
- Kuran, T. (2001). The Provision of Public Goods under Islamic Law: Origins, Impact, and Limitations of the Waqf System. *Law and Society Revién*, 35(4), 841-897.
- Kuran, T. (2005). The Absence of the Corporation in Islamic Law: Origins and Persistence. *The American Journal of Comparative Law*, 53(4), 785-834.
- Kuran, T. (2018). Islam and Economic Performance. *Journal of Economic Literature*, 56(4), 1292-1359.
- Küttler, W. (2008). Kapitalismus. Historisch-Kritisches Wörterbuch des Marxismus 7.1 (pp. 238-272). Argument-Verlag.
- Lawson, G. (2019). *Anatomies of Revolution*. Cambridge University Press.
- Lecson, P. T. (2007). Anarchy, Monopoly, and Predation. *Journal of Institutional and Theoretical Economics (ITTE)*, 163, 467-482
- Leshem, D. (2016). What did the Ancient Greeks mean by Oikonomia? *Journal of Economic Perspectives*, 30(1), 225-231.
- Locke, J. (1690/1952). *The Second Treatise of Government* (Edited with an introd. by Thomas P. Peardon). The Liberal Arts Press.
- Love, J. (1991). *Antiquity and Capitalism: Max Weber and the Sociological Foundations of Roman Civilization*, Routledge.
- Madlovics, B., & Magyar, B. (2021). Post-Communist Predation: Modeling Reiderstvo Practices in Contemporary States. *Public Choice*, 187(3-4), 247-273.
- Magyar, B. (2016). *Post-Communist Mafia State: The Case of Hungary*. CEU Press.
- Mahdavy, H. (1970). The Patterns and Problems of Economic Development in Rentier States: The Case of Iran. In M. Cook (Ed.), *Studies in economic history of the Middle East* (pp. 428-467). Oxford University Press.
- Marx, K. (1857a-8/1964). *Pre-capitalist Economic Formations*. Translated by Jack Cohen, <https://www.marxists.org/archive/marx/works/1857/precapi-talist/ch01.htm>
- Marx, K. (1857b/1971). Introduction to a Contribution to the Critique of Political Economy. In *A Contribution to the Critique of Political Economy*, translated from the German by S. W. Ryazanskaya, Appendix I, London:

- Lawrence & Wishart, pp. 81-111.
<https://www.marxists.org/archive/marx/works/1859/critique-pol-economy/appx1.htm>
- Marx, K. (1867/1978). *Capital, a Critique of Political Economy* (Vol. 1), Progress Publishers.
- McGuirk, E. (2013). The Illusory Leader: Natural Resources, Taxation and Accountability. *Public Choice*, 154, 285-313.
- Milanovic, B. (2019). *Capitalism Alone, the Future of the System that Rules the World*. Belknap Press of Harvard University Press.
- Mingardi, A. (2018). P.T. Bauer and the Myth of Primitive Accumulation. *Cato Journal*, 38(2), 613-630.
- Mitchell, L. (2012). *The Color Revolutions*. University of Pennsylvania Press.
- Mobarak, A. M., & Purbasari, D. (2005, July 9). Political Trade Protection in Developing Countries: Firm Level Evidence From Indonesia. Available <https://ssrn.com/abstract=770949> or <https://doi.org/10.2139/ssrn.770949>
- Mobarak, A., & Purbasari, D. (2006). Corrupt Protection for sale to Firms: Evidence from Indonesia. Unpublished Working Paper. University of Colorado at Boulder.
- Morrison, K. (2007). Natural Resources, Aid, and Democratization: A Best-Case Scenario. *Public Choice*, 131(3/4), 365-386.
- Ogilvic, S., & Carus, A. W. (2014). Institutions and Economic Growth in Historical Perspective. In P. Aghion & S. N. Durlauf (Eds.), *Handbook of Economic Growth* (Vol. 2, pp. 403-513). North Holland, Chapter 8.
- Peres-Cajias, J., Torregrosa-Hetand, S., & Ducoing, C. (2020). Resource abundance and public finances in five peripheral economics, 1850-1939. *Lund Papers in Economic History*, No. 216, Department of Economic History, Lund University.
- Philippon, T. (2019). *The Great Reversal: How America Gave Up on Free Markets*. Harvard University Press.
- Polanyi, K. (1944). *The Great Transformation*. Farrar and Rinchart. Razo, A. (2021, January). Network Structure and Performance of Crony Capitalism Systems Credible Commitments Without Democratic Institutions. *Public Choice*, 189, 115-137.
- Rodinson, M. (1973). *Islam and Capitalism* (Trans from the French by Brian Pierce, First American ed.). Penguin Books Ltd.
- Ross, M. (1999). The Political Economy of the Resource Curse. *World Politics*, 51(2), 297-322.

- Ross, M. (2012). *The Oil Curse: How Petroleum Wealth Shapes the Development of Nations*. Princeton University Press.
- Ross, M. (2015). What Have We Learned about the Resource Curse? *Annual Review of Political Science*, 18, 239-259.
- Rubin, R. E. (2003). *In an Uncertain World: Tough Choices from Wall Street to Washington*. Random House.
- Savoia, A., & Sen, K. (2021). The Political Economy of the Resource Curse: A Development Perspective. *Annual Review of Resource Economics*, 13, 203-223.
- Smith, A. (1776/1961). *An Inquiry into the Nature and Causes of the Wealth of Nations*. Methuen.
- Sombart, W. (1902). *Der moderne Kapitalismus*. Duncker & Humblot.
- Taber, G. (1980, April 21). A Case of Crony Capitalism. *Time Magazine*.
- Taber, G. (2015, November 3). The Night I Invented Crony Capitalism. Knowledge @ Wharton. Retrieved July 7, 2022, from <http://knowledge.wharton.upenn.edu/article/the-night-i-invented-crony-capitalism/>.
- Turner, B. (1974). *Weber and Islam: A Critical Study*. Routledge and Kegan Paul.
- Vahabi, M. (2004). *The Political Economy of Destructive Power*. Edward Elgar.
- Vahabi, M. (2016, September). A Positive Theory of the Predatory State. *Public Choice*, 168(3-4), 153-175.
- Vahabi, M. (2018). The Resource Curse Literature as Seen Through the Appropriability Lens: A Critical Survey. *Public Choice*, 175(3-4), 393-428.
- Vahabi, M. (2018b, March). Coercive State, Resisting Society, Political and Economic Development in Contemporary Iran, Dr Sadighi Lecture Series. International Institute of Social History and Leiden University. <https://socialhistory.org/en/events/lecture-political-and-economic-development-contemporary-iran>
- Vahabi, M., Batifoulrier, P., & Da Silva, N. (2020). A Theory of Predatory Welfare State and Citizen Welfare: The French Case. *Public Choice*, 182(3-4), 243-271.
- Vahabi, M., Philippe, B., & Nicolas, D. S. (2020). The Political Economy of Revolution and Institutional Change: The Elite and Mass Revolutions. *Revue d'Economie Politique*, 130(6), 855-889.
- Vukovic, V. (2021). The Politics of Bailouts: Estimating the Causal Effects of Political Connections on Corporate Bailouts During the 2008-2009 US

Financial Crisis. *Public Choice*, 189, 213-238.
<https://doi.org/10.1007/s11127-020-00871-w>

Weber, M. (1905/1985). *The Protestant Ethic and the Spirit of Capitalism* (Talcott Parsons, Trans.). Unwin.

Weber, M. (1922/1978). *Economy and Society* 1, University of California Press.

Williamson, O. (1985). *The Economic Institutions of Capitalism. Firms, Markets, Relational Contracting*. Free Press.

Zingales, L. (2015). Presidential Address: Does Finance Benefit Society? *The Journal of Finance*, 70(4), 1327-1363.

Zingales, L. (2017). Towards a Political Theory of the Firm. *The Journal of Economic Perspectives*, 31(3), 113-130.

فصل پنجم

۵ انفال و اقتصاد اسلامی

۵-۱ مقدمه

در این فصل آن عناصری از اقتصاد اسلامی را بررسی می‌کنیم که برای تشریح نظامی مصادره‌گر (confiscatory) به کار می‌آید و با هماهنگی ویرانگر سازگار است. مرادم این نیست که بگویم دین اسلام فی نفسه با ویرانی و هماهنگی ویرانگر سازگار است. اسلام، همانند یهودیت و مسیحیت، شامل مجموعه‌ای از اصول و راهبردهایی است که همکاری متقابل، تعاون و همبستگی در زندگی روزمره‌ی باورمندان را تشویق می‌کند. این فصل درباره‌ی اسلام به طور کلی نیست، و فقط بر قوانین و احکام اقتصادی اسلامی متمرکز است که با هماهنگی ویرانگر هم‌خوانی دارد؛ و این هماهنگی برای خود-بازتولیدی، از منطقی درونی ویژه‌ای پیروی می‌کند.

ادغام اجتماعی مردم به العنف، لزوماً نیازی به مذهب ندارد. گرچه، تأثیر متقابل حاکمیت و مالکیت در گستره‌ی تاریخ به شدت از مذاهب یکتاپرست تأثیر گرفته است. نهادهای مذهبی نقشی کلیدی در صعود قدرت‌های حکومتی، دستور زبان اولیه‌ی سیاست، و منطق حکومتی بازی کرده‌اند. با توجه به نقش مهم مذهب در تعریف مشروعیت اشکال قدرت حاکمیتی و تصاحب منابع، لازم است تأثیر آن بر شکل‌های مختلف هماهنگی بررسی شود.

انتخاب موضوع اسلام در این پژوهش، رابطه‌ی تنگاتنگی با ظهور نظم اجتماعی بحرانی در سرزمین‌هایی دارد که در پس انقلاب ۱۹۷۹ ایران، تحت تأثیر صعود اسلام سیاسی قرار گرفتند. پیروزی اسلام در ایران، منبع الهام و مدل تقلید مجاهدین افغان، جنبش حوثی در یمن، شیعیان کویت، لبنان و عراق، و نیروهای اپوزیسیون در پاکستان، سوریه، الجزیره، مصر، نیجریه، مالی، سومالی، مالزی و موزامبیک شد.^۱ این الگو به مثابه بدیل اسلامی در مقابل سرمایه‌داری غربی و نظام کمونیستی شرقی ارائه شده است. از نقطه نظر اقتصادی، ایده‌ی بازسازی کامل اقتصادها بر پایه‌ی اصول اسلامی از دهه ۱۹۴۰ در دستور کار جریان‌ات اسلامی قرار داشته است. هرچند، همان‌طور که تیمور کوران (Kuran, 2018, p.1313) به درستی گفته است: «تنها در ایران بود که تلاش برای بازسازی همه‌جانبه‌ی اقتصاد به‌وقوع پیوست، جایی که اسلام‌گرایان کنترل کامل

^۱ این در مورد پیروزی اخیر طالبان به مثابه منبع الهام برای دیگر مبارزان اسلامی و جهاد جهانی نیز صادق است. (رجوع کنید به مجله اکونومیست، ۲۸ اوت-۳ سپتامبر ۲۰۲۱)

سیاسی را در پیامد انقلاب ۷۹-۱۹۷۸، که سلطنت پهلوی را سرنگون کرد، به دست گرفتند».

در حالی که بسیاری از اقتصاددانان ایرانی بحث‌های متقاعدکننده‌ای ارائه داده‌اند که ایران پسا انقلاب، هیچ‌گاه از توسعه‌ی سرمایه‌داری روی برنرفته (Amuzgar, 1992; Behdad, 1989, 1994, 1995, 2006; Behdad & Nomani, 2012; Behdad, 1995; Nomani & Behdad, 2006; Pryor, 2009; Rahnama, 1995)، اما هیچ‌گاه ویژگی برجسته‌ی اقتصاد اسلامی، که بازدارنده‌ی پیشرفت سرمایه‌داری بازاریبانی است را شناسایی نکرده‌اند. در واقع، ظهور؛ مالکیت انحصاری امام" یا *انفال* در اسلام شیعه، این اختراع کلیدی انقلاب اسلامی، که دربرگیرنده‌ی همه‌ی منابع و دارایی‌های عمومی است که بلاصاحب‌اند (در قوانین رومی به "res nullius" یا چیزی که به هیچ‌کس تعلق ندارد موسوم است)، مورد توجه متخصصان اقتصاد اسلامی قرار نگرفته است. در این بخش نشان خواهیم داد که *انفال* در اسلام شیعه، رژیم مصادره‌گری را توجیه می‌کند که مردم را از کل مالکیت‌های عمومی "بلاصاحب" (res nullius) محروم کرده، و این اموال را به مالکیت انحصاری امام واریز می‌کند.

به یک معنا، آن چه *انفال* در حوزه‌ی اقتصادی به عمل نشانند، *ولایت فقیه* (نماینده‌ی حقوقی خداوند) در حوزه‌ی سیاسی به دست آورد. اگر ولایت فقیه مردم را از حکومت سیاسی محروم کرد، *انفال* مردم را از همه‌ی مالکیت‌های عمومی بی‌نصیب کرد. صفحات بسیاری درباره‌ی *ولایت فقیه* نوشته شده، اما *انفال* هنوز در نقاب کاذب مفهوم "ایدئولوژی دولت‌گرا" مستور مانده است. مهم‌ترین دستاورد این فصل، پرده‌برداری از واقعیت سلب نهادینه‌ی مالکیت از مردم است؛ مردمی که حاکمیت خود را بر اموال عمومی بلاصاحب از دست داده‌اند.

عبارت لاتین res nullius به معنی "شیء بدون مالک" است و از قانون خصوصی رومی مشتق شده، بدین معنی که res اشاره به هر چیزی دارد که می‌تواند تصرف مالکانه شود، منجمله برده، ولی نه شهروندان آزاد یا اتباعی که از حقوقی برخوردارند. res nullius شامل همه‌ی چیزهای بلاصاحب است که به واسطه‌ی اشغال بتواند تصاحب شود. این مفهوم هنوز در نظام قانون مدنی مدرن استفاده می‌شود. استعمار، برای توجیه اشغال سرزمین‌های بلاصاحب، بارها از این مفهوم استفاده کرده است. برای نمونه، سرزمین‌های وسیعی چون امریکای شمالی و استرالیا، که ساکنان بومی داشتند ولی اروپایی‌ها آنها را زمین‌های تازه کشف شده نامیدند تا حق مالکیت خود را موجه سازند.

انفال یکی از ارکان زیربنایی اداره مالیه عمومی (public finance) اسلامی است. علاوه بر آن، موارد زیر نیز وجود دارد: (۱) *خراج*، یا مالیات اسلامی خاص بر سرزمین‌های فتح شده؛ (۲) *المقاسمة*، یا پرداختن سهم اسارت (tributary) با بخشی از محصولات زراعی که دهقانان سرزمین‌های فتح شده‌ی اسلام برداشت می‌کنند؛ (۳) *خمس* یا تعهد مذهبی

هر مسلمان در پرداخت یک پنجم ثروت به دست آمده از برخی منابع به منظور اجرای اهداف مشخص؛ (۴) **ذکات**، یا سیستم مالیاتی ثابت، قابل پیشبینی و نسبتاً تصاعدی؛ (۵) **خیرات و صدقه** و (۶) **جریمه**. معنای **انفال**، منابع و قلمرو آن، و نیز هزینه‌هایش، از موضوعات بحث‌برانگیز میان مکاتب مختلف شیعه و سنی در اسلام است.^۲

قرآن، حدیث، روایات و سنن، اجماع علما و اجتهاد^۳ از ابزارهایی هستند که برای تایید صحت قوانین اسلامی به کار برده می‌شوند. در این فصل، در ابتدا **انفال** را در سوره‌های مختلف قرآن، همراه با معنی و پیش‌زمینه‌ی تاریخی ظهورش معرفی خواهم کرد. چندین تناقض ظاهری در متن قرآن بحث، و تعابیر واگرایی میان اسلام سنی و شیعه برجسته خواهد شد.

درحالی که اسلام سنی نظام **خلافت** را پس از پیامبر اسلام تشکیل داد و برای اخذ **خراج** از سرزمین‌های فتح شده محوریت قائل شد، اسلام شیعه عمدتاً به امور شخصی چون ازدواج، طلاق و تجارت مشغول بود، تا این که شیعه **دوازده امامی** در دوران سلطنت صفویه به عنوان مذهب رسمی دولتی صعود کرد. در دوره‌ی صفویه تغییری رادیکال در مواضع فقیهان شیعه درباره‌ی **خراج و انفال** شکل گرفت. تسخیر قدرت توسط روحانیت شیعه در انقلاب ۱۹۷۹ ایران، عصر جدیدی از مالکیت و حاکمیت امام را آغاز کرد. تحولی مهم در تعبیری که سابقاً درباره‌ی **انفال** از سوی متکلمان (theologians) شیعه مانند **صدر** (۱۹۶۱) ارائه می‌شد، رخ داد. این تعبیرجدید در قانون اساسی جمهوری اسلامی منعکس شده است. سپس ما بر عملکردهای اسلامی اخیر و به ویژه شیوه‌ای که **انفال** در قانون اساسی ایران معرفی شده تمرکز خواهیم کرد. بازبینی ما از بخش اقتصادی قانون اساسی جمهوری اسلامی نشان خواهد داد که به نحوی تناقض‌آمیز، اصل ۴۵ درباره‌ی **انفال**، از سوی متخصصان اقتصاد ایران با بی‌اعتنایی کامل مواجه شده است.

^۲ انفال در اسلام سنی تنها بخش نازلی از مالیه عمومی دولت اسلامی است (Chaudhury, 1992-1999). Chap.13). چادهوری هفت منبع درآمد برای حکومت اسلامی قائل است: (۱) الذکات، (۲) العشر، (۳) الخمس، (۴) الجزیه، (۵) الفیء (۶) الخراج، (۷) منابع متفرقه. فقط پنجمین قلم، (الفیء) به انفال اشاره می‌کند. نویسنده بر تفاوت میان نظام مالیه عمومی اسلامی و سیستم مالیه مدرن، که شامل مالیات بر ثروت، مالیات بر درآمد، وجوه گمرکی، مالیات فروش، مالیات برهدایا، مالیات بر سود سرمایه و مالیات بر املاک می‌شود، انگشت می‌گذارد. ما بعداً به مبحث الفیء و موضوع مورد مناقشه‌ی خراج در اسلام سنی و شیعه خواهیم پرداخت. (رجوع کنید به بخش ۳-۵).

^۳ اجتهاد واژه‌ی حقوقی اسلامی است که ناظر بر ارائه‌ی استدلال‌های مستقل جهت طرح و حل مساله‌ای حقوقی باشد. اسلام شیعه از قرن نوزدهم، به جای روایات و سنن، بر اجتهاد تاکید کرد.

۲-۵ انفال در قرآن و جنگ بدر

واژه‌ی *انفال* برای اولین بار در سوره‌ی هشتم قرآن و با عنوان *الانفال*، یا *غنائم*، ظاهر شد^۴ (Koran, 2014, pp 116-122). این سوره شامل ۷۵ آیه، و اولین آیه مربوط به جنگ بدر است (۶۲۴ میلادی). بدر نخستین جنگ مقدس به رهبری محمد پیامبر بود. این جنگ برای اجتماع اولیه‌ی مسلمانان، یا امت، نقطه‌ی چرخشی از رویکرد دفاعی به تهاجمی بود، چرا که محمد پیامبر، که از مکه به مدینه هجرت کرده بود، به استراتژی تازه‌ای روی آورده بود تا با شکست دادن قریش، مکه را فتح دوباره کند. در واقع، جنگ بدر در اذهان عمومی اسلامی از اهمیت بالایی برخوردار است، چون تنها جنگی است که قرآن با ذکر نام به آن اشاره کرده است.

تاریخ دقیق وقوع جنگ بدر مورد مناقشه است. بنابر یکی از معتبرترین منابع تاریخی، یعنی تاریخ طبری (۹۲۳-۸۳۸)، سه تاریخ مختلف در این مورد ذکر شده است: ۱۵ مارس، ۱۷ مارس و ۲۸ فوریه، اما هر سه بر سال ۶۲۴ دلالت دارند (Al-Tabari & Jarir, 1987, vol. 7, pp. 26, 27, 38). تاریخ خیلی مختصر این رخداد را باید از این واقعیت آغاز کرد: محمد مطلع شده بود که ابوسفیان ابن حرب^۵ از سوریه با کاروان عظیمی از اموال و پول متعلق به قریش به حرکت درآمده است. وی به مسلمانان، مهاجرین و نیز انصار^۶، فراخوان تقابل با کاروان را داد، و گفت: "این کاروان قریش است، حامل ثروت‌هایشان؛ پس به تقابل با آن برخیزید، و پشتیبانی خواهد رسید، که خدا آن را به مثابه غنیمت به شما خواهد داد" (Al-Tabari & Jarir, 1978, vol. 7, p. 35).

خبر از نیت محمد برای رهزنی کاروان به ابوسفیان رسید، و او پیکی به قریش فرستاد و آنها را به جنگ برای حراست از اموال خویش فراخواند. اما ابوسفیان در نهایت توانست کاروان خود را از جاده‌ای که محمد و قشون او برای رهزنی کمین کرده بودند، منحرف کند. او سپس به اطلاع قریش رساند که کاروان امن است و نیازی به مقابله با

^۴ تالیفات مکتوب و دستنوشته‌های قرآن، کتاب مقدس اسلام، سه قرن را در بر می‌گیرد. اولین بار در زمان خلیفه‌ی اول، ابوبکر صدیق بود که به شکل کتاب تالیف شد. با گسترش امپراتوری اسلام، تالوت‌ها به دورافتاده‌ترین نواحی دامن گسترده. قرآن، تحت نظارت خلیفه‌ی سوم، عثمان بن عفان، بازتالیف شد (Esposito, 1995). از این روست که از قرآن، به روایتی که امروز یافت می‌شود، با عنوان نسخه‌ی عثمانی یاد می‌شود. همان‌طور که پیتز (Peters, 1991, p. 297) یادآور شده، ترتیب سوره‌ها، برای احتراز از تحریف ویرایشی، به شیوه‌ای مکانیکی و بر مبنای طول آنها تعیین شد. ترتیب تاریخی سوره‌ها کار دشواری بوده است. من از ترجمه‌ی داوود (Dawood) استفاده می‌کنم که درباره‌ی ترتیب سوره‌ها و ترجمه‌ی درست و قابل دسترس در زبان انگلیسی امروزه، به ویژه دقیق است.

^۵ رهبر و تاجر اهل مکه، و از قبیله‌ی قریش. او مخالفی برجسته بود که سپس به محمد گروید و از یاران پیامبر اسلام شد.

^۶ سوره‌ی نهم، 'التوبه' (Dawood, 2014, pp. 122-136) مهاجرین را چنین تعریف می‌کند: آنان که خانه‌های خود را رها و همراه محمد از مکه به مدینه مهاجرت کردند. انصار (یاران)، مسلمانان مدینه بودند که در زمان عسرت از محمد حمایت کردند و به پیروان او پناه دادند.

قشون محمد نیست. اما قریش، به رهبری ابو جهل بن هشام مصمم شد عقب‌نشینی نکنند چون رهبران همه‌ی خاندان‌ها، شخصاً یا نیابتاً، در این جنگ حاضر بودند (Al-Tabari, ibid., p. 38-45). ممکن است که یکی از دلایل اصلی وجود عزم راسخ قریش برای مقابله با محمد، اتحاد همه‌ی خاندان‌ها و برتری عددی جنگجویان قریش بوده باشد.

تعداد دقیق قشون محمد دانسته نیست، اما همه‌ی روایت‌ها بر عدد قریب یا بیش از ۳۱۰ جنگجو توافق دارند. و این درحالی است که قریش، سه برابر بیشتر، یعنی ۹۵۰ جنگجو گرد هم آورده بود. ابو جعفر طبری (Al-Tabari) می‌گوید: «بنابر شهادت ابواسحاق (ابن حمید سلامه)، کل نفرات مهاجران که در جنگ بدر حاضر بودند، و از پیامبر خدا سهم و پاداش گرفتند، هشتاد و سه تن بودند. کل تعداد اوسیه‌ها که حضور داشته سهمیه دریافت کردند، شصت و یک نفر، و کل تعداد خزرجی‌های حاضر در صحنه، صد و هفتاد تن بودند. مجموع شهیدان مسلمان در آن روز چهارده نفر بودند، که شش نفر از آنان از مهاجران و مابقی از انصار بودند. بنا بر گزارش الواقدی، مشرکین شامل صد و پنجاه جنگجو بودند و صد سواره نظام داشتند» (Al-Tabari, ibid., p. 83).

در مقایسه با مهاجران، که ۸۳ نفر بودند، اکثر سلحشوران محمد از انصار (۲۳۱ جنگجو)^۷ بودند. پیروزی قشون پیامبر به نظر معجزه‌ای می‌آمد، و در واقع محمد این پیروزی را نه به جنگجویان مسلمان، که به خدا نسبت داد. بسیاری از سطور تاریخ طبری به یاری فرشتگان اشارت دارد: «فرشتگان به جز روز بدر، در هیچ روز دیگری نجنگیدند. آنها در دیگر روزها دستیار و یاور بودند، اما ضربه‌ای بر دشمن وارد نکردند» (Al-Tabari, ibid., p. 61).^۸

پیامبر، خانواده‌اش، و ابوبکر در محلی نزدیک بدر پناه گرفتند تا در صورت شکست نظامی، جان به در برند (Al-Tabari, ibid., pp. 48, 53). اما محمد از نزدیک جنگ را رهبری می‌کرد و بر آن نظارت داشت. پیامبر برای تشویق جنگجویانش به سوی

^۷ روایت‌های دیگری هم هست که در آنها مهاجرین ۷۷ نفر و انصار ۲۳۶ نفر قلمداد شده‌اند (با جمع کل ۳۱۳) (Al-Tabari, ibid., p. 39). اما همه روایت‌ها بر این تاکید دارند که انبوه قشون محمد را انصار تشکیل می‌دادند.

^۸ بخش‌های دیگری از تاریخ طبری به فرشتگان اشارت دارد که در به اسارت گرفتن جنگجویان قریش خدماتی انجام دادند (Al-Tabari, ibid., 69-70). از دیگر یاری‌های خداوند، ریزش باران بود، چون که سطح وادی را برای قشون محمد هموار کرد، حال آن که تاثیر آن بر قشون قریش آن بود که نمی‌توانستند به راحتی پیشرفت کنند. حاصل آن که قشون محمد توانست به آب زودتر برسد و نزدیک‌ترین چاه آب مجاور بدر را تسخیر کند (Al-Tabari, ibid., p. 47). کنترل چاه‌ها توسط ارتش محمد یکی از عوامل پیروزی قشون محمد بود چرا که محمد دستور داد تا همه‌ی چاه‌ها را جز آن یکی که در اختیار قشون وی بود، پر کنند. آنها مخزنی کنار تنها چاه در دسترس ساختند و آن را پر از آب کردند. در نتیجه، «وقتی قریش متوقف شد، عده‌ای از آنها تا رسیدن به مخزن آب پیشروی کردند... آن روز هر کس که آب نوشید کشته شد، به جز حکیم بن حزام» (Al-Tabari, ibid., p. 49).

آنان رفت و « به آنها ضمانت داد تا هرچه غنایم به چنگ آورند، با خود نگه دارند. و سپس گفت: "قسم به آن کس که روح محمد در دستانش قرار دارد، اگر مردی امروز با آنان بجنگد و کشته شود، استوار و مصمم بجنگد، به جلو گام نهد و عقب ننشیند، آنگاه خداوند او را به بهشت خواهد برد"» (Al-Tabari, ibid., p. 55). پیامبر، به کسانی که دشمنان را به قتل برسانند یا به اسارت گیرند وعده‌ی پاداش داد.

این جنگ را جوانان مسلمانانی کردند که انگیزه‌هایی قوی از وعده‌های پیامبر گرفته بودند. مسلمانان سالمند در جنگ شرکت نکرده، از پیامبر محافظت کردند. گزارش‌ها درباره‌ی تعداد کشته‌ها و اسیران قریش یکسان نیست. اکثر گزارش‌ها از ۷۰ کشته و ۷۰ اسیر خبر می‌دهند (Al-Tabari, pp. 34, 65, 81). گرچه، حین بازگشت پیامبر به مدینه این نیز گزارش شده که: « مشرکینی که همراه رسول خدا بودند چهل و چهار نفر، ... کشتگان نیز به همین تعداد بودند» (Al-Tabari, ibid., p. 65). آیا این بدان معنا است که تعدادی از اسیران پیش از بازگشت محمد به مدینه، کشته شده بودند؟ این بعید است که ۲۶ اسیر پس از دستگیری کشته شده باشند، زیرا سیاست محمد این بود که از اسیران برای باج‌گیری استفاده کند. به نظر می‌آید که ابوبکر نیز موافق باج‌گیری بود، اما عمر طرفدار اسیرکشی بود (Al-Tabari, ibid., p. 81). پس از پیروزی، مسلمانان جوان به گرد پیامبر آمدند تا غنایم جنگی را به تصاحب درآورند. مسلمانان سالمند اعتراض کرده، خواهان سهمی برابر شدند. آنها گفتند از شرکت در جنگ نمی‌هراسیدند ولی کنار محمد ماندند تا از او حراست کنند. در واقع، «در حالی که مسلمانان اسیر می‌گرفتند، پیامبر خدا در پناه‌گاه خود بود. سعد ابن معاذ در کنار تعدادی از انصار و شمشیر به کمر، از پیامبر حراست می‌کردند، چون می‌ترسیدند که دشمن آنان را محاصره و مورد تهاجم قرار دهد» (al-Tabari, ibid., p. 56). در روایتی آمده که هشت نفر از پیامبر و خانواده‌اش محافظت می‌کردند، که سه نفرشان از مهاجرین و پنج نفر از انصار بودند (al-Tabari, ibid., p. 56).

بنابراین آنها نیز به اندازه‌ی مسلمانان جوان محق بودند از سهم برخوردار شوند (Mahabad, 2012, p. 83; Hosseini & Sadeghi Fadaki, 2019, pp. 22-24). طبری (al-Tabari, ibid., p. 63) نیز از اختلافات مسلمانان درباره‌ی غنایم گزارش می‌دهد: «آنان که غنیمت گرفته بودند، گفتند، "مال ما است. پیامبر خدا به هر مرد وعده داد که غنیمتی را که گرفته پیش خود نگه دارد". آنها‌یی که با دشمنان می‌جنگیدند و تعقیب‌شان می‌کردند، گفتند، "اگر ما نبودیم، شما آن غنایم را نمی‌توانستید صاحب شوید. ما دشمن را گنج کردیم تا شما آن چه را که به دست آوردید صاحب شوید". آنها که هراسناک از تهاجم دشمن، از پیامبر خدا مراقبت می‌کردند گفتند: "ای خدا، شما حق بیشتری از ما بر این غنایم ندارید. وقتی خداوند این بخت را به ما داد تا آنها بر ما پشت کنند، می‌خواستیم آنها را بکشیم، و ما اموال را وقتی محافظی نداشت، می‌خواستیم تصاحب کنیم، اما از آن می‌هراسیدیم که دشمن چرخشی کند و به پیامبر

خدا حمله‌ور شود". سخن کوتاه؛ اختلافات به این خلاصه شد که غنایم چگونه میان مسلمانان حاضر یا غایب در جنگ تقسیم شود. معضل اصلی این شد که مالکیت غنایم جنگی به چه کسانی تعلق گیرد؟

پیامبر برای حل اختلافات مسلمانان از خداوند راهنمایی طلبید. اولین آیه‌ی انفال، اولین قانون عملی را تعریف کرد: «آنان از تو درباره‌ی غنایم جنگی می‌پرسند. بگو: "غنایم به خدا و پیامبر تعلق دارد. بنابراین، اگر مومنانی راستین هستید، از خدا بهراسید و به اختلافات خود پایان دهید"» (Dawood, 2014, p. 116).

بنابراین، انفال به غنایم جنگی اشارت دارد که متعلق به خدا و پیامبر است. این بر عهده‌ی پیامبر به عنوان مالک انفال بود تا درباره‌ی چگونگی تقسیم غنایم جنگی، تصمیم بگیرد. و این تغییری رادیکال بود در آن چه سنتاً با غنایم جنگی عمل می‌شد: غنایم جنگی متعلق به جنگجویانی بود که در میدان جنگ آن را به دست می‌آوردند. زمانی که سرباز دشمن به قتل می‌رسید، اسب، زره‌پوش، کلاه‌خود، انگشت و دیگر متعلقات او در تصاحب آن جنگجوی قرار می‌گرفت که او را کشته بود. در مقابل، انفال حقوق مالکیت را به خدا و پیامبر تفویض کرد. محمد پیامبر تصمیم گرفت که غنایم جنگی را به طور مساوی میان همه‌ی مسلمانان-چه حاضر و چه غایب در جنگ بدر، تقسیم کند. (Tabari, ibid., p. 63). اما، او می‌توانست به شیوه‌های دیگری غنایم را خرج یا تقسیم کند.

مهم است تاکید کنیم که از لحاظ متنی، انفال در قرآن همیشه به "غنایم جنگی" اشارت دارد. این نه تنها در مورد آیه‌ی اول سوره‌ی انفال صادق است، بلکه در خصوص آیه‌ی چهل و یکم انفال درباره‌ی "خمس" نیز صدق می‌کند: «و بدان که اگر تو به غنایمی دست یابی، یک پنجم آن به خدا، پیامبر، خویشاوندانش، یتیمان، فقیران و مسافران مسکین تعلق دارد: اگر تو به راستی به خدا و آن چه ما بر بنده‌ی خود در روز رستگاری نازل کردیم، روزی که دو قشون مقابل یکدیگر قرار گرفتند، ایمان راستین داری» (Dawood, 2014, p. 119). به نظر می‌آید که این آیه با آیه‌ی نخستین تناقض دارد چون خدا و پیامبر فقط مالک یک پنجم غنایم قلمداد می‌شوند، و نتیجتاً چهار پنجم به اجتماع مسلمانان تعلق می‌گیرد. این تناقض ظاهری، موضوع تعابیر متعددی میان متکلمان سنی و شیعه شده، و ما در بخش ۵-۳ به آن خواهیم پرداخت. هرچند، به رغم این تناقض، در هر دو این آیات، انفال به غنایم جنگی مرتبط است.

فزون بر این، آیه‌ی ششم از پنجاه و نهمین سوره درباره‌ی "تبعید" (الحشر) (Koran, pp. 375-376)، به نوع دیگری از انفال می‌پردازد که آن، "الفیء" شناخته می‌شود. این آخری شامل سرزمین‌ها یا غنایم جنگی می‌شود که بدون خشونت یا جنگ تصاحب شده باشد. برای مثال، غنایم اردوکنشی‌های پیروزمندانه‌ی محمد علیه یهودیان بنی‌النضیر، یا سرزمین‌ها و املاکی که بدون مقاومتی از بنی قریظه ساکن مدینه و حومه‌ی

آن، چون خیر و فدک، به دست آمد. ششمین آیهی "الحشر" می‌گوید: «تو به اذن خدا بود که درخت‌های نخل آنان را بریدی یا امان دادی، تا پروردگار بی‌خدایان را تمسخر کند. و برای غنایمی که خدا به پیامبر خویش عطا کرده است، شما اسب و شتری نتازانده‌اید تا آنها را به کف آورید: اما خدا به پیامبرانش قدرت چیرگی بر هر کسی را می‌دهد که اراده کند، و خدا بر همه چیز مختار است» (Dawood, 2014, pp. 375-76). این آیه اختیار پیامبر را به "یک پنجم" غنایم محدود نمی‌کند. او بر همه‌ی غنایم اختیار کامل دارد.

البته آیهی هفتم "الحشر" ظاهراً با آیهی پیشین در تضاد است چرا که مالکیت غنایم به خدا و پیامبر محدود نیست: «غنایمی که از ساکنان شهرها گرفته شده و توسط خدا به پیامبرش اعطا گردیده، به خدا، به پیامبر و خویشاوندانش، به یتیمان، فقیران و به مسافران مسکین تعلق دارد، و این غنایم نباید به تملک توانگران در میان شما درآید. هر آن چه پیامبر به شما می‌دهد، بپذیرید و از هر آنچه منع کرد، خودداری کنید. از خدا بهراسید که عقوبت خدا سخت است. این غنایم برای فقیران در میان مهاجرین نیز هست، آنها که از دارایی‌ها و خانه‌های خود رانده شدند، به دنبال لطف و صفای پروردگارند و به خدا و پیامبرش یاری می‌رسانند؛ اینها مومنان راستین‌اند» (Dawood, 2014, p. 376). در این آیه، قلمروی مالکیت به خویشاوندان پیامبر، فقیران، یتیمان و مسافران مسکین گسترش پیدا کرده است. تاکید می‌کنم، چگونه می‌توانیم این تناقض را رفع کنیم؟

۳-۵ آیه‌های مناقشه‌برانگیز درباره‌ی انفال

همان‌طور که در سطور بالا طرح شد، به نظر می‌رسد که در قرآن، دو تضاد درباره‌ی **انفال** وجود دارد. (۱) آیه‌های نخست و چهل و یکم از هشتمین سوره پیرامون **انفال**؛ (۲) آیه‌های ششم و هفتم سوره‌ی پنجاه و نهم با عنوان "تبعید" (الحشر).

برای حل تناقض نخست، سه راه‌حل پیشنهاد شده است.

۱. بنا بر نظر برخی متکلمان سنی (رجوع کنید به Tabarsi, 1973; Razi, 1992; Tutsi, 1984)، آیه‌ی چهل و یکم درباره‌ی **خمس** (یک پنجم) با اولین آیه‌ی **انفال** در تضاد است. در وهله‌ی اول، غنایم به خدا و پیامبر تعلق داشت. اما با وحی تازه، این ترتیب برهم‌خورد^۹ و اکنون فقط یک پنجم از غنایم به خدا و پیامبرش تعلق می‌گیرد.

۲. اکثر متکلمان شیعه هرگونه تناقض راستین میان این دو آیه را انکار می‌کنند. آنها معتقدند که اولین آیه‌ی **انفال**، اصل مالکیت **انفال** را، که به خدا و پیامبر تعلق دارد،

^۹ در فقه اسلام، این واژه "نسخ" است، که به معنی باطل یا لغو کردن است. وقتی آیه‌ای تازه در تضاد با آیه‌ی پیشین است و جایگزین آن می‌شود، این یک "نسخ" است.

تصریح می‌کند، در حالی که آیهی چهل و یکم دربارهی "خمس"، شیوهی صرف کردن *انفال* را تعیین می‌کند. این آیهی آخری دستور می‌دهد که حاکم اسلامی باید یک پنجم *انفال* را صرف گروه‌های مشخص، و مابقی را میان جنگجویان تقسیم کند (Tabatabai, 1995, vol. 9, p. 10; Montazeri, 1987, vol. 4, p. 10). بر خلاف سنی‌ها، شیعیان *انفال* را به غنائم جنگی محدود نمی‌کنند، و مقرر می‌دارند که "یک پنجم" از ثروت اندوخته‌ای که از برخی منابع عمومی به دست آمده، به عنوان *انفال* به کار برده شود، و این محدود به غنائم نیست. بنابر نظر برخی فقیهان شیعه، غنائم جنگی نیز به پیامبر تعلق دارد، و اگر در آیهی چهل و یکم، چهار پنجم غنائم به جنگجویان تعلق می‌گیرد، این برای پاداش به تلاش جنگجویان است (Schirazi, 1997, vol. 7, p. 82). متکلمان شیعه برای پشتیبانی از ادعای خود به چند واقعه و روایت‌های برخی امامان ارجاع می‌دهند. برای نمونه، پیامبر پس از فتح مکه در جنگ حنین^{۱۰} غنائم را تقسیم نکرد (Gharbati, 1973, vol. 8, p. 4; Montazeri, 1987, vol. 4, p. 10). به عبارت دیگر، متکلمان شیعه میان مالکیت *انفال* و مخارج آن تمایز قائل‌اند. بنا بر نظر آنها، مالکیت *انفال*، بنابر آیهی نخست، به پیامبر تعلق دارد. اما پیامبر می‌تواند به طرق مختلف آن را خرج کند: که چهار پنجم آن را به جنگجویان تخصیص دهد، یا بخشی از آن را به خویشاوندان واگذار کند، و یا کاملاً آن را برای رفع نیازمندی‌های مسلمانان خرج کند، و غیره. آیهی "خمس" به مخارج ربط دارد و نه به مالکیت *انفال*. در این معنا، تناقضی میان این دو آیه وجود ندارد.

۳. سومین راه‌حل، با متمایز کردن دو نوع از غنائم به دست می‌آید. آن غنائمی که از راه خشونت و جنگ به دست آمده، و آنهایی که بدون خشونت به تصاحب درآمده است. این آخری *انفال*، و اولی بخشی از *انفال* است. به این ترتیب، آیهی "خمس" به غنائمی مربوط است که بخشی از *انفال* نیست و به پیامبر تعلق ندارد (Ghartabi, 1973, vol. 8, p. 4). این تعبیر، قلمروی *انفال* را به "فیء" تقلیل می‌دهد، یعنی به غنائمی که بدون توسل به خشونت و جنگ به دست آمده باشد.

دو راه‌حل برای تفسیر تناقض میان آیه‌های ششم و هفتم سورهی پنجاه و نهم، به نام "تباعد" (الحشر)، ارائه شده است.

۱. اولین تعبیری که اغلب از سوی سنی‌ها بیان می‌شود بر مبنای تفکیک میان دو گونه غنائم است. مطابق با آن آیهی ششم، پیامبر را مالک "فیء"، یا غنائمی که بدون دست یازیدن به خشونت به دست آمده، می‌داند. بدین ترتیب *انفال*، به "فیء" تقلیل می‌یابد. در مقابل، آیهی هفتم، علاوه بر پیامبر، از مالکانی به جز پیامبر نام می‌برد، چرا که غنائم از طریق خشونت و جنگ به دست آمده است و بخشی از *انفال* نیست.

۲. دومین تعبیر، که متعلق به شیعیان است، تعریف گسترده‌ای از *انفال* را دربرمی‌گیرد، که هر دو گونه‌ی غنایم را شامل می‌شود، اما میان مالکیت و نحوه مصرف *انفال* تمایز قائل است.

در مجموع، این تناقض‌ها، یا با محدود کردن و یا با گسترش محدوده‌ی *انفال* برطرف شده است. سنی‌ها از تعریفی محدود (stricto sensu) از *انفال* استقبال می‌کنند که به غنایم جنگی محدود است، یا حتی غنایمی چون "فیء"، که بدون استفاده از خشونت به دست آمده است. در مقابل، شیعیان از تعریف موسع از *انفال* دفاع می‌کنند: اموالی که بیش از حد موجود است، یا بلاصاحب است، و به پیامبر و امامان، یا ولی فقیه بعد از آنان تعلق دارد. شیعیان هیچ تناقضی میان آیه‌ها نمی‌بینند.

تفاوت میان این دو نگرش، در تعریفی که از *انفال* ارائه می‌دهند نیز بروز می‌کند. از نقطه‌نظر منشاء و تاریخ واژه، *انفال* از ریشه‌ی *نفل*، به معنی غنیمت یا اهدا، یا چیزی زیاده از اندازه است (Babookani, et. al., 2018, p. 407). برای مثال، نماز گزاردن بیش از اندازه‌ی لازم از سوی هر مسلمانی، *نافله* نام‌گذاری شده است. به شکلی مشابه، نوادگان شخص *نافله* خطاب می‌شوند، چون که آنها "بیش از حد"، یا حاصل ادامه‌کاری در فرزندآوری فرزندان‌شان هستند.

به یک معنا، غنایم، "هدایایی" از سوی خدا و پیامبر است که بیش از اندازه‌ای که مومنان راستین، به مثابه جنگجویان اسلام مستحق آن باشند به آنان تعلق می‌گیرد، چرا که پاداش مسلمان، انجام وظیفه در راه خدا است. «آن که برای خدا می‌جنگد، برای خویش می‌جنگد. خدا به یاری کسی نیازمند نیست. آنها که ایمان دارند و کارهای نیک می‌کنند، ما آنها را از گناهان‌شان تطهیر کرده و از آنها شریف‌ترین رفتارها را می‌طلبیم» (Koran, the sixth verse of the 29th Sureh titled "The Spider").

۴-۵ انفال و عملکردهای پیامبر

با پذیرش اهمیت ارجاعات متنی *انفال* در قرآن، مهم است که عملکرد پیامبر درباره‌ی *انفال* را نیز بررسی کنیم. به دو مورد باید اشاره کرد: (۱) تسلیم شدن اموال بنی‌النضیر، و (۲) دارایی فدک.

زمین‌ها و دارایی‌های بنی‌النضیر

یکی از عناصر اصلی *انفال*، سرزمین‌های تسخیرشده توسط اسلام است. اولین قطعه زمینی که به مثابه *انفال* به مالکیت پیامبر در آمد، ملک بنی‌النضیر بود. بنی‌النضیر قبیله‌ی یهودی عرب بود که تا قرن هفتم در عربستان شمالی، در واحه‌ی مدینه سکنی داشت. این قبیله از فرمان محمد برای گرویدن به اسلام سر باز زد. و متعاقباً از مدینه

رانده شد (Sahih Muslim, 1765). قبیله‌ی بنی‌النضیر سپس همراه قریش، جنگ خندق را برنامه‌ریزی کرد. آنان پس از این در جنگ خیبر شرکت کردند.

قبیله بنی‌النضیر نامی عربی داشتند اما، از دیگر عرب‌ها دوری جسته و مانند دیگر یهودیان مدینه، با گویش خاص یهودی خود سخن می‌گفتند. آنها به کشاورزی، رباخواری، تجارت اسلحه و جواهرات مشغول بوده، و با عرب‌های مکه روابط بازرگانی داشتند. قلعه‌های آنها نصف روز با پای پیاده تا جنوب مدینه فاصله داشت (Vacca, 2012). بنی‌النضیر ثروتمند بودند و در یکی از بهترین زمین‌های مدینه زندگی می‌کردند (Stillman, 1979). محمد در ژوئیه ۶۲۵ بنی‌النضیر را محاصره کرد، و ده روز به آنها مهلت داد تا دارایی‌های خود را تسلیم کنند و از مدینه خارج شوند. بنی‌النضیر، به رغم مخالفت‌های درون قبیله‌ای، و به امید همیاری قبیله‌ی بنی‌القریظه، تصمیم به مقاومت گرفتند (Vacca, 2012). وقتی که کمک القریظه عملی نشد و محمد دستور داد درخت‌های نخل‌شان را بسوزانند و قطع کنند، النضیر نتوانست در مقاومت پیروز گردد. مطابق با شروط تسلیم، املاک غیرمنقول آنها تصاحب شد، و چیزی برای‌شان نماند جز آن چه می‌توانستند، به استثنای تسلیحات، بر شترها بار بزنند (Vacca, 2012). پس از دو روز چانه‌زنی، قبیله توانست با کاروانی شامل ۶۰۰ شتر راهی شود (Stillman, 1979, p. 14). اکثر قبیله‌ی بنی‌النضیر میان یهودیان خیبر پناهنده شدند و مابقی به سوریه مهاجرت کردند (Vacca, 2012).

پس از اخراج بنی‌النضیر، روایت شده که بر محمد سوره‌ی تبعید (الحشر) نازل شد. ثروت بنی‌النضیر بدون خشونت تصاحب شده بود، و بنابر آیه‌ی ششم سوره‌ی الحشر، خدا آن را به پیامبر اعطا کرد. محمد زمین‌های بنی‌النضیر را میان مهاجرین تقسیم کرد، آنها که با وی از مکه مهاجرت کرده بودند. مهاجرین تا آن هنگام باید به کمک‌های مالی حامیان اهل مدینه (انصار) اتکا می‌کردند. پیامبر به جز به دو نفر از انصار که مسکین بودند (Mesbahi Moghaddam et. al., pp. 202-203)، به هیچ یک از آنان چیزی عطا نکرد. محمد بخشی از زمین‌های مفتوحه را برای خود اختصاص داد، و این امر به او استقلال مالی داد. هزینه‌های سالانه‌ی او و خانواده‌اش از این ثروت تأمین می‌شد. مابقی بعضاً صرف اسب و سلاح برای جنگ‌های مقدس شد.

فدک

فدک، شهر کوچکی در شمال حجاز، نزدیک خیبر، واحه‌ای باغستانی بود، قطعه‌ای زمین در عربستان شمالی؛ اکنون جزئی از عربستان سعودی است. در ۱۴۰ کیلومتری مدینه واقع شده، و چون خیبر، شامل اجتماعی از کشاورزان یهودی بود. محصولات فدک خرما و غلات بود؛ صنایع دستی نیز، با بافتن پتوهایی با کناره‌های برگ نخل، شکوفا بود (Veccia, 2012).

زمانی که مسلمانان مردم خیبر را در جنگ شکست دادند، واحه‌ی فدک بخشی از غنایمی بود که به پیامبر تعلق یافت. شهرت فدک در تاریخ اسلام برای این است که موضوع یک توافق و یک تصمیم مشخص از جانب محمد پیامبر بود که موجب اختلاف نظر میان فاطمه دختر محمد و خلیفه ابوبکر شد. عواقب این اختلاف تا بیش از دو قرن ادامه داشت.

محمد در هفتم ماه مه ۶۲۹ میلادی، با قریب ۱۵۰۰ نفر و صد تا دویست سواره یورش به واحه‌ی خیبر را رهبری کرد. منابع دست اول همچون سیره رسول الله (زندگی‌نامه‌ی پیامبر) اثر ابواسحاق، فتح خیبر را شرح می‌دهد و توافقات با یهودیان خیبر را به شکلی دقیق ترسیم می‌کند: که یهودیان در فدک بمانند و زمین‌های خود را کشت کنند، و نیمی از محصولات واحه را نزد خویش نگه دارند (Abu Ishaq, 2004). این توافق با آن چه با یهودیان خیبر توافق شده بود، و به سهم‌بری از محصول (sharecropping) موسوم است، متفاوت بود. محمد درآمد منطقه‌ی فدک را به‌عنوان صدقه برای مسکینان، مسافران نیازمند و خویشاوندان خود اختصاص داد (Sunan (Abi Dawood Book 19, Number 2961).

پس از مرگ پیامبر، اختلاف نظر میان دخترش فاطمه و ابوبکر آغاز شد. او اعلام کرد که فدک، همچون سهم پیامبر از محصولات خیبر، باید به‌عنوان ارث پدری، به او تعلق گیرد. در مقابل، ابوبکر مدعی شد که تخصیص درآمدهای فدک دقیقاً به همان شکلی که محمد آن را تعیین کرده بود، باقی بماند. چرا که این همان صدقه بود، یعنی چون نکات، "دارایی عمومی" بود، که باید به نفع عامه به رایگان توزیع شود. بنابر نظر خلیفه، محمد گفته بود که بدون وارث است؛ و هر آن چه بر جای گذارد صدقه است. علی‌ابن ابی طالب، اولین امام شیعیان و چهارمین خلیفه‌ی برحق، از همسر خود دفاع کرد و مشاجره پیرامون ارث فاطمه، مخالفت وی با ابوبکر را تشدید کرد (Veccia, 2012).

هیزلتن (Hazleton, 2010, pp. 71-73) مشاجره‌ی میان فاطمه و ابوبکر را چنین شرح می‌دهد: فاطمه «پیامی به ابوبکر فرستاد و خواستار سهم خود از املاک پدرش شد، که شامل نخلستان‌های خرما در واحه‌ی عظیم خیبر و فدک در شمال مدینه می‌شد. پاسخ ابوبکر وی را متحیر کرد. ابوبکر پاسخ داد: **املاک** محمد، نه به هیچ فردی، که به **امت** تعلق دارد. اینها بخشی از املاک خیریه مسلمانان بود که توسط شخص خلیفه اداره می‌شد. [...] در این شکی نیست که پیام ابوبکر در رد کردن ادعای فاطمه محبوبیت مردمی داشت: خانه‌ی محمد، خانه‌ی اسلام است و ما همه در این خانه برابر هستیم» (تاکید از ماست).

در گزارشی آمده که ابوبکر در محاوره با فاطمه، لحنی پدرا نه اما با تحکم داشته است. او از فاطمه خواست تا برای ادعای پدرش شاهد بیاورد. اما فاطمه فقط توانست

شوهر خود و زنی به نام أم ایمن^{۱۱} را شاهد آورد. ابوبکر این گواهی را ناکافی دانست. با این وجود پذیرفت که درآمد مناسبی برای خانواده‌ی پیامبر تضمین شود. از دیدگاه مسلمانان شیعه، باطل شمردن دعوی فاطمه، بی‌عدالتی محسوب می‌شد. فاطمه، پس از رد شدن ادعایش، از ملاقات با ابوبکر دوری جست و تنها پس از مرگ فاطمه، که چند ماه پس از فوت پیامبر رخ داد، بود که علی به خلافت ابوبکر رضایت داد و از ادعایش درباره‌ی فدک دست کشید (Veccia, 2012).

منابع دست اول متعددی با استناد به قرآن بر آنند که فدک از سوی محمد به فاطمه پیشکش شد. این شامل روایت‌های ابن عباس است که گفت زمانی که آیه‌های قرآن درباره حقوق خویشاوندان پیامبر نازل شد^{۱۲}، پیامبر دخترش را فراخواند و فدک را به او پیشکش کرد (Mesbahi Moghaddam et al., 2011, p. 203; Shahid Jamal Rizvi, 2014, p. 143). در مقابل، بنا بر نقطه‌نظر سنی‌ها، که مبتنی بر آیه‌های ۶-۷ سوره‌ی الحشر قرارداد، فدک نمونه‌ی روشن "فیء" بود، بدین معنا که از زمره املاک مشرکین بود که بدون جنگ، به مسلمانان تسلیم شده بود. قرار نبود که این املاک چون غنایم، میان سربازان توزیع شود، چون همه آنها از آن پیامبر و الله بود. از این زاویه، این املاک نمی‌توانست به تعلق شخصی دختر پیامبر درآید (Chaudhry, 1999, Chap. 13).

زمانی که عمر خلیفه شد، علی باز ارث فاطمه را مطالبه کرد، اما با تمسک به همان منطق ابوبکر از آن محروم شد. البته، عمر املاک مدینه را به عباس بن عبدالمطلب و علی به عنوان نمایندگان قبیله‌ی محمد یعنی بنی‌هاشم، بازگرداند. بنابر وچیا (Veccia, 2012)، علی و عباس به تندی با یکدیگر بر سر حق مالکیت مشاجره کردند و عمر آن دو را در حل معضل‌شان تنها گذاشت. به نظر می‌آید که آنها واحه را میان خود تقسیم کردند. عمر یک شرط بر آنها تحمیل کرد، که فدک، صدقه باقی بماند. بنابراین، از دیدگاه خلیفه، علی و عباس صرفاً مدیران یک بنیاد خیریه بودند.

معاویه، اولین خلیفه‌ی اموی، فدک را به نوادگان فاطمه بازنگرداند. تا زمان حکومت عمر بن عبدالعزیز همین رویه ادامه داشت. با فرمان عمر دوم، فدک به اخلاف فاطمه واگذار شد، اما این حکم توسط خلفای بعدی لغو شد. یزید بن عبدالملک، جانشین عمر دوم، (معروف به یزید دوم) این تصمیم را معکوس کرد و فدک دوباره به جزئی از

^{۱۱} تزکة دختر ثعلبة بن عمرو، مشهور به ام ایمن، کنیزی حبشی و متعلق به عبدالله بن عبدالمطلب، پدر حضرت محمد(ص) بوده [و سپس به پیامبر(ص) ارث رسیده و پیامبر پس از ازدواج با حضرت خدیجه او را آزاد کرد. (مترجم)

منبع:

https://fa.wikishia.net/view/%D8%A7%D9%85_%D8%A7%DB%8C%D9%85%D9%86

^{۱۲} «و به خویشاوند حق‌اش را بده» (قرآن، سوره‌ی الاسراء، آیه‌ی ۲۶).

"اموال عمومی" مبدل شد. فدک تا زمان انقراض خلفای اموی به این شکل مدیریت می‌شد.

در سال ۷۴۷ میلادی شورش بزرگی علیه خلافت بنی‌امیه رخ داد. بالاخره در سال ۷۷۰ بنی‌امیه توسط ارتش‌های عباسی تحت رهبری ابوعباس عبدالله السفاح شکست خورد. مروان دوم، آخرین خلیفه‌ی بنی‌امیه چند ماه بعد در جنگ محدودتر زاب (معركة الزاب) کشته شد، و این چنین بود که خلافت اموی به پایان رسید. شواهد تاریخی درباره‌ی سرنوشت فدک در دوران ابتدایی خلافت عباسی متفاوت است. اما در میان محققان اسلامی توافق نظر هست که در دوران مأمون (۸۳۳-۸۳۱ میلادی) بود که فدک به نوادگان فاطمه تعلق گرفت. مأمون حتی دستور داد تا این امر در دیوان‌هایش ضبط شود. متوکل (۸۶۱-۸۴۷ میلادی)، جانشین مأمون، فدک را از بازماندگان فاطمه باز پس ستاند و دستور داد تا بر مبنای حکم اولیه‌ی ابوبکر از آن استفاده شود. هرچند، المنتصر (۸۶۲-۸۶۱ میلادی)، ظاهراً تصمیم مأمون را پذیرفت و به اخلاف فاطمه اجازه داد تا از فدک مراقبت کنند (Al-Samhudi, 2001). آن چه از آن پس گذشت بر ما روشن نیست، اما احتمالاً فدک دوباره از جانب خلیفه تصرف شد و به شکلی انحصاری چون مالکیتی خصوصی مدیریت شد.

دو تصویری که من در این بخش ارائه دادم پرسشی اساسی را برمی‌انگیزد: **انفال** (یا **فیء** به‌عنوان بخشی از آن) متعلق به کیست؟ آیا به پیامبر تعلق دارد یا به امت (جامعه‌ی مسلمانان)؟ اینجا خط مرز مهمی میان سنی‌ها و شیعیان وجود دارد. اهل سنت **فیء** (غنایمی که بدون خشونت فتح شده است) را متعلق به جامعه‌ی مسلمانان می‌دانند که تحت قیمومیت پیامبر است، اما شیعیان معتقدند که **انفال** پیامبر زیر تملک و مدیریت پیامبر قرار دارد. به این معنا، **انفال** مالکیت ویژه و انحصاری پیامبر است و به جامعه‌ی اسلامی تعلق ندارد.

۵-۵ جایگاه انفال در مالیه عمومی اسلامی

انفال جایگاه یکسانی در اسلام شیعه و سنی ندارد. در مالیه عمومی سنی این **خراج** بود که بار اصلی مالیه عمومی نظام خلافت را بر دوش می‌کشید. در مقابل، **انفال** بخش ناچیزی از مالیه عمومی بود (Mesbahi Moghaddam et al., 2011. P. 205).

الخراج باج یا "مالیات کشاورزی" است که از زمین‌هایی اخذ می‌شود که فقیهان اسلامی آن را "زمین مشمول خراج" نامیده‌اند. این در عمل باجی بود که بر زمین‌داران غیرمسلمان تحمیل می‌شد. البته، تا املاک با عنوان "زمین مشمول خراج" شناسایی می‌شد، پرداخت مالیات **خراج**، مستقل از آن که مالک اولیه کودک یا بالغ، آزاد یا برده، و مسلمان یا غیرمسلمان (**نمه**) باشد، ادامه می‌یافت. به عبارت دیگر، حتی اگر مالک

اولیه به اسلام گرویده باشد یا زمین خود را به مسلمانی فروخته باشد، **خراج** باید پرداخت می‌شد. مقدار **خراج** بر مبنای واحد زمین و معادل نقدی و یا محصول تعیین می‌شد. از لحاظ تاریخی، **خراج** بر مبنایی ثابت یا تناسبی وصول می‌شد. **خراج** ثابت بر مبنای معادل نقدی واحد زمین ستانده می‌شد، در حالی که **خراج** تناسبی، بر اساس نسبت مشخصی از کل محصول،- مثلاً نیم یا یک سوم از تمام محصول، وصول می‌شد (Chaudhry, 1992, 1999).

در دوران صدر اسلام، **خراج** بر سرزمین‌های فتح شده‌ی یهودیان، عراق، ایران، سوریه، مصر و دیگر ایالت‌های امپراتوری اسلامی اعمال می‌شد. بر مبنای آیه‌های ۷ تا ۱۰ سوره‌ی "تبعید" ("الحشر") بود که به **خراج** مشروعیت داده شد. یکی دیگر از منابع مشروعیت، عملکرد پیامبر بود که زمین‌های مفتوحه‌ی خیبر را به صاحبان سابق آن، یهودیان سپرد تا بنا بر مفاد قرارداد نیمی از محصولات خود را به حکومت اسلامی تحویل دهند. به باور چادهوری (Chaudhury, 1999, Chap. 13)، سیستم **خراج** چنان کارا بنا نهاده شده بود که درآمد حاصل از **خراج** تا پیش از مرگ عمر ابن الخطاب (خلیفه دوم خلفای راشدین) در عراق به رقم قابل توجه ۱۲/۸۰ کرور^{۱۳} دینار، در مصر به ۱/۲۰ کرور دینار و در سوریه به ۱/۴۰ کرور دینار افزایش یافت.

در دوران عروج محمد، حاکمیت اسلامی وجود نداشت. حاکمیت از دل جنگ‌های مقدس سر برآورد و **خراج**، بنیان مالی حکومت اسلامی نوپا را تشکیل داد. اگر قرار بر این بود که **انفال** مالکیت پیامبر، نوادگانش و امام را توسعه دهد، این نظام نمی‌توانست با به عرصه وجود بگذارد. نظام خلافت از هرگونه نهادهای موازی اجتناب و همه‌ی منابع مالی را در خزانه‌ی عمومی حکومتی ادغام کرد. و این امر نشان می‌دهد که چرا ابوبکر بر حدیث پیامبر، که محمد وارث ندارد، مَصِر بود و بر مالکیت امت اسلامی بر قلمرو مفتوحه محمد، تاکید داشت.

بر همین اساس بود که سنی‌ها حوزه‌ی **انفال** را به غنائم جنگی محدود کردند. شیخ محمد شلتوت، بیضاوی، سیوطی، مراغی، الوسی، و سید قطب همگی تعبیر محدودی از **انفال** را تبلیغ کرده‌اند (Noori, 1990). به همین سیاق، برخی دیگر از فقها برای محدود کردن قلمرو **انفال** به غنائم جنگی، آن را به غنائمی که از سوی دشمن رها شده بود (یعنی **فیء**) خلاصه می‌کردند. برای نمونه، شتر یا سلاحی که از جنگجویان مشرک بر جای مانده بود را از زمره **انفال** می‌دانستند. در این تعبیر، **فیء** جایگزین **انفال** شد. پاره‌ای دیگر **انفال** را به "یک پنجم" غنائم (خمس) تقلیل دادند. برخی از فقیهان نیز **انفال** را به تصاحب زره‌پوش سرباز مشرک مقتول محدود کردند. در اثر قرطبی،

^{۱۳} کرور معادل هزار است. مشخصاً، واحد ارزشی است معادل ۱۰ میلیون روپیه یا ۱۰۰ لخ (واحد هندی که معادل ۱۰۰ هزار است).

تفسیر کامل (Ghartabi, 1973)، که تقریباً همه‌ی روایت‌ها و نقل‌قول‌های فقهای سنی را در برمی‌گیرد، *انفال* به چهار جزء تقلیل یافته است:

۱. همه‌ی آن چیزهایی که مشرکین در صحنه‌ی نبرد از خود بر جای گذارده و جنگجویان مسلمان آن را تصاحب کرده‌اند.
۲. یک پنجم غنائم جنگی.

۳. یک پنجم غنائم که پیامبر برای تشویق جنگجویانی که در پیروزی در جنگ مقدس می‌توانند موثر باشند، توزیع می‌کند. این قاعده به‌ویژه از جانب نحله‌های شافعی، مالکی، و حنفی اهل سنت حمایت می‌شود.

۴. آن غنائم افزونی که توسط رسول به برخی از جنگجویان اعطا می‌گردد. این نکته به‌ویژه از سوی رازی (1992) تأکید شده است.

بر خلاف اهل سنت، شیعیان قلمرو *انفال* را گسترش دادند. اما این زمانی رخ داد که دودمان صفویه، شیعه‌گری را در قرن شانزدهم برای هدایت حیات ملی ایران فراخواند؛ دوره‌ای که صفویه مکتب شیعه دوازده امامی را در رقابت با امپراتوری عثمانی سنی برگزید (Momen, 1985). تا پیش از آن، شیعه‌گری یک مکتب عتیق اسکولاستیک دور از سیاست بود. شیعه برای دورانی طولانی عمدتاً مشغول امورات شخصی و خصوصی، چون ازدواج، طلاق، و تشییع جنازه بود، و امورات و منافع عمومی را به فقیهان سنی سپرده بود. عروج شیعه به مذهب رسمی موقعیت فقیهان شیعه را به شکلی رادیکال تغییر داد. اکنون از آنها درباره‌ی امورات عمومی، و موضوعات مربوط به مالکیت به‌ویژه خراج یا باج (مالیات) تحمیلی بر سرزمین‌های غیراسلامی، استفتاء می‌شد.

شخصیت محوری که در دوران خاندان صفوی در میان متکلمان، با شاه اسماعیل و به‌ویژه با شاه طهماسب همکاری فعالی داشت، محقق الکرکی بود. آموزه‌های او فهم شیعه از *انفال* را بنیان نهاد. کرکی (1510/1992) کوشید تا مرز میان "زمین خراج" و *انفال* را ترسیم کند. نظرات کرکی در دوران مؤخر خاندان قاجاریه در قرن نوزدهم بارها و قویاً توسط متکلمان پژواک یافت و بارها نقل قول شد، به ویژه توسط شیخ مرتضی انصاری شوشتری درباره‌ی قوانین تجاری، که در *المکاسب* (1886-7, 1990) آمده است.

همکاری کرکی با خاندان صفویه دوران تازه‌ای در تاریخ شیعه دوازده امامی نوید داد؛ درگیری فعال در سیاست و اسلامی‌سازی پادشاهی صفویه، جایگزین بی‌تفاوتی سیاسی شد. البته، کرکی اولین فقیه شیعه نبود که با دودمانی سلطنتی همکاری کرده بود. فقهای

بسیاری در دوران حکومت ایرانی آل بویه^{۱۴} در مناصب رسمی حضور داشتند. این خاندان در حد فاصل خلفای عباسی و امپراتوری سلجوقی حکومت کرد. کرکی، به نوبه خود، تحت تاثیر فقیهان این دوره بود.

کرکی (1510/1992, pp. 15, 44)، هدایا و خیرات شاهان صفوی را حلال می‌دانست، گرچه اینها از خراج تحصیل شده بود. او شخصا این هدایا را می‌پذیرفت، امری که از سوی برخی از فقها چون شیخ ابراهیم قطیفی (Qatifi) مورد انتقاد شدید قرار گرفت. برای این که اهمیت این جابجایی سیاسی در برخورد فقیهان شیعه‌ی دوران صفویه درک شود، کافیست به یکی از ویژگی‌های چشمگیر شیعه توجه کنیم: مهدویت، یا ظهور مهدی امام غایب، و نوسازی جهان. بنا بر باور شیعیان، پس از دوران حکومت برحق چهار خلیفه راشدین، تا زمان بازگشت حکومت نهایی و جهانی حق، همه‌ی حکومت‌ها "غاصب" و "جائر" اند. از این پس گرایش قدرتمندی میان شیعیان شکل گرفت که حکومت عادل، ایده‌آلی است که تا زمان ظهور دست‌نیافتنی است.

هر چند، همان طور که حمید عنایت (1982, p. 26) به درستی بیان کرد: «همه‌ی اینها بدان معنا نبود که شیعه‌گری هیچ‌گاه با قدرت‌های موجود سازش نکرده بود. برعکس، متکلمان و فقیهان شیعه در برهه‌های قابل توجهی از تاریخ خویش، خلافت ویژه‌ای در امر تنظیم مناسبات عملی خود با حاکمان وقت نشان دادند. اما آن چه در این موارد پراگماتیسم شیعیان را از اهل سنت متمایز می‌کند، طبیعت این مراودات مقطعی بود که هیچ‌گاه موضع مکتبی بنیادین شیعه را کم‌رنگ یا باطل نکرد: این که در دوران غیبت، همه‌ی قدرت‌های زمینی غیرمشروع هستند». باید به عبارت عنایت این نکته را افزود که با استقرار جمهوری اسلامی در ۱۹۷۹ و با تشکیل ولایت فقیه (Khomeini, 1970)، این موضع اساسی مکتب شیعه تضعیف شد. از آن پس فقهای بسیاری به این باور روی آوردند که در دوران انتظار (دوران انتظار تا ظهور) شاهان "غاصب" با "حکومتی عادل" جایگزین می‌شوند.

اگر چه کرکی مانند خمینی قدرت را تصاحب نکرد، اما از سوی شاه طهماسب، که مشروعیت سلطنت خود را از کرکی گرفته بود، مجتهد اعظم و "فقیه واجد شرایط کامل" نامیده شد. شاه خود را "نماینده‌ی مجتهد" می‌دانست و مشروعیت فقیه را منشاء حاکمیت می‌پنداشت (Rajabi, 2009, p. 58). به یک معنا، کرکی را می‌توان تالی نظریه‌ی ولایت فقیه نامید، چرا که او استدلال می‌کرد که یک فقیه عادل یا یک "امام واجد شرایط کامل" می‌تواند امام غایب را در دوران انتظار نمایندگی کند (Nowroozi & Nemati, 2017). مفهوم اسلامی‌سازی هنجارهای سیاسی یا "سلطنت مشروع" را می‌توان به کرکی منتسب کرد (Eftekhari, 2004, pp. 279-293). موضع

^{۱۴} آل بویان (Al Buwayhid) (یا آل بویه) اصل و نسی دلمی داشتند و بر عراق و جنوب و مرکز ایران حکومت می‌کردند.

همکاری جویانه‌ی کرکی با حکومت صفویه تاثیر تعیین کننده‌ای بر فتوای او درباره‌ی خراج و *انفال* داشت. در واقع، موضوع اصلی مورد مناقشه‌ی میان او و فقهای مخالف شیعه‌اش، "خراج" بود (Abadi & Hossein, 1973, p. 462).

کرکی (1510/1992) با تقسیم بندی انواع زمین آغاز کرد. او میان "زمین‌های خراج" و زمین‌های *انفال* تفکیک قائل شد. خراج به سرزمین‌های فتح شده‌ی امپراتوری صفویه اشاره داشت که در نتیجه‌ی "فتوحات اجباری" (مفتوحه عنوه) مسلمانان از طریق جنگ‌هایی که امام مجاز دانسته، تصرف شده بود. کرکی (ibid., p. 61) عراق عرب، خراسان، شامات، و ری (رقه) را از نمونه‌های زمین‌های خراج معرفی کرد. همه‌ی اجتماعات غیرمسلمان و نیز مسلمانانی که بر این زمین‌ها کار می‌کردند باید باج یا مالیات کشاورزی (خراج) می‌پرداختند. مالیات بر دو گونه بود. اولین نوع خراج نقدی برحسب طلا و یا نقره بود که متناسب با اندازه‌ی زمین محاسبه می‌شد، و دومی بر مبنای درصد ثابتی از محصولات کشاورزی قرار گرفته بود. دومین گونه "مقاسمه" (مشارکت یا سهیم شدن) نام گرفت. زمین‌های خراج املاک غیرجمعی همه‌ی مسلمانان بود و مالکان خصوصی نمی‌توانستند آنها را به تملک خویش درآورند. این اراضی در قلمرو قانون عمومی قرار داشت و نه قانون مدنی. درآمد حاصل از زمین‌های خراج به عموم تعلق داشت و باید در خزانه‌داری عمومی مسلمانان (بیت‌المال) نگهداری می‌شد. در مقابل، *انفال نه به همه‌ی مسلمانان، که تنها به امام تعلق داشت* (Karaki, ibid, p. 61; Ansari Shushtari, 1886-7/1990, vol. 4, p. 169). فزون بر این، زمین‌های *انفال* از خراج معاف بود.

اینجا باید به سه موضوع مهم بپردازیم:

۱. اگر قدرتی که بر زمین‌های خراج فرمانروایی می‌کند "خلیفه‌ای غاصب" یا شاه مستبدی باشد، آیا انوقت خراج حلال است یا حرام؟ آیا مسلمانان باید خراج بپردازند؟
۲. چه کسی تصمیم می‌گیرد که زمینی، زمین خراج است یا نه؟ آیا شاه مستبد یا خلیفه‌ی غاصب می‌تواند در مورد گرفتن خراج از زمینی تصمیم بگیرد؟
۳. ویژگی‌های ممیزه زمین‌های خراج در قیاس با زمین‌های *انفال* کدام است؟

در مواجهه با مسأله‌ی اول بود که کرکی (1510/1992) کتاب خود را نوشت تا مدلل سازد که خراج باید به خاندان صفویه پرداخت گردد. این موضع در انتظار خیلی از فقیهان و جامعه‌ی شیعیان تجدیدنظرطلبانه بود، چون آنان شاهان را "غاصب" و "مستبد" دانسته و پرداخت خراج به آنان را حرام یا حرام‌آلود می‌پنداشتند. فقیهان شیعه توجیه مذهبی یا اجتماعی پذیرش خیرات، هدایا یا کمک‌های مالی از شاه برای روزی گذراندن را موضوع بسیار حساسی به حساب می‌آوردند. کرکی با این موضع آشتی‌ناپذیر (حاج) فاصله گرفت و نظر کاملاً متفاوتی عرضه کرد. او نه تنها هدایای شاه را پذیرفت

(Karaki, ibid, p. 15) بلکه هم‌چنین استدلال کرد که خراج باید از سوی جوامع مسلمان و غیرمسلمان به شاه پرداخت شود. «انکار خراج و مقاسمه و نپرداختن آن به مستبد حرام است، زیرا اینها از وظایف رعایا است». (Ansari Shushtari, 1886-7/1990, p. 169).

اما چه کسی می‌توانست تصمیم بگیرد که قطعه زمینی "زمین خراج" است یا نه؟ آیا حکم شاه برای شناسایی زمین خراج کافی بود؟ این مسأله‌ی دوم است. پاسخ به این پرسش منفی است. فقط امام یا قاضی مسلمان است که قدرت شناسایی زمین خراج را دارد. در غیر این صورت شاه جائر یا غاصب ممکن است زمین‌های *انفال* را تحت لوای زمین خراج تصرف کند. به همین ترتیب، این وظیفه‌ی رعایا است که از امام یا قاضی مسلمان استفتاء کنند که آیا این زمین خراج است یا نه. وقتی که امام زمین را زمین خراج اعلام کرد آنها مقید به پرداخت خراج هستند.

این تمایز میان دو حوزه‌ی قدرت شاه یا فرمانروا از یک سوی، و امام یا قاضی از سوی دیگر، مختص به شیعه نیست. این تمایز در اسلام سنی نیز وجود دارد. همان طور که کل‌در (Calder, 2010) نشان داد، در امپراتوری عثمانی تمایز وسیعی میان امور دولتی و امور شریعت وجود داشت: سلطان هدایت جنگ‌ها را عهده دار بود، ارتش را سازماندهی می‌کرد، کشور را مدیریت می‌نمود، مراقب رفاه ساکنان سرزمین خود بود، ارتباطات را برقرار می‌ساخت، و اشرار را سرکوب می‌کرد و غیره. قاضی باید امور مربوط به ازدواج، طلاق، معاملات و وقاف را بر عهده می‌گرفت. این دو حوزه به‌جز در دوران چهار خلیفه‌ی برحق، هیچ‌گاه با هم تلفیق نشدند. «دو حوزه‌ی قدرت وجود داشت. یکی مربوط به حوزه‌ی شریعت که به قدرت قضات اختصاص داشت، و دیگری که مربوط به امورات دولتی و حوزه‌ی سلطه‌ی قدرت‌های عملا موجود بود. این تمایزی تازه نیست و آن را می‌توان نزد فقیه‌ی هم‌چون *مواردی* (Mawardi) نیز یافت، که اغلب به‌مثابه سخنگوی خلافت معرفی شده است (Calder, 2010, pp.159-160). نهادهای موازی، ریشه در این ساختار قدرت دوگانه در اسلام دارد؛ این به‌ویژه در شیعه‌ی سیاسی‌شده پررنگ می‌شود، چون که تعریف گسترده‌ای از *انفال* و قدرت امام در تعیین حقوق مالکیت دارد.

سرانجام آن که وجوه ممیزه اراضی *انفال* در قیاس با زمین‌های خراج چیست؟ به سه وجه تمایز می‌توان اشاره کرد (Ansari Shushtari, ibid., pp. 189-194):

۱. همه غنائم از جمله زمین‌هایی که بدون اجازه‌ی امام تسخیر شده‌اند به *انفال* تعلق دارد و زمین خراج تلقی نمی‌شود.

۲. زمین‌هایی که به‌واسطه‌ی جنگ‌هایی که به اذن امام فتح شده‌اند زمین خراج هستند، اگر و فقط اگر این زمین‌ها دایر یعنی زیر کشت و بهره برداری باشند. در این موارد، یک پنجم غنائم به امام و مابقی به همه مسلمانان تعلق می‌گیرد. اما اگر اراضی

که به عنف و به واسطه‌ی جنگ تصاحب شده‌اند از زمره موات باشند و زیر کشت و بهره برداری نباشند، بخشی از *انفال* محسوب می‌شوند و زمین خراج نیستند.

۳. همه‌ی زمین‌های فتح شده که بدون خشونت بدست آمده‌اند، بخشی از *انفال* هستند.

شیعه، در مقایسه با اسلام سنی، تعریف موسعی از *انفال*، و به ضرر سهم خراج ارائه می‌دهد. در حالی که مالیه عمومی اهل سنت رتبه‌ی شاخصی به خراج به مثابه "مالکیت غیرجمعی متعلق به همه مسلمانان" می‌دهد، مالیه‌ی عمومی شیعه سهم هنگفتی از ثروت عمومی را به *انفال* در لوای "مالکیت امام" می‌بخشد. اولی منبع خزانه‌داری عمومی مسلمانان (بیت‌المال) است و دومی، خزانه‌ی امام را تأمین می‌کند.

۵-۶ مصادیق انفال و تعریف آن در اسلام شیعه

ما در بخش پیشین نشان دادیم که اسلام شیعه مُبلغ چنان تعریف موسعی از *انفال* است که به غنائم جنگی قابل تقلیل نیست. اما تعریف *انفال* بنا بر اصول شیعه چیست و تفاسیر مشخص آن کدام است؟

تعریف مشخصی از این مفهوم در ادبیات اولیه‌ی *انفال* در قرن‌های دهم و یازدهم وجود ندارد؛ فقط انبوهی از نمونه‌ها در این خصوص آورده شده است تا مراد از *انفال* از طریق مصادیق روشن گردد. در میان این سنخ از کار، به دو مورد باید اشاره کرد:

۱. *المقنعه* (The Legally Sufficient) (1989) که در قرن دهم توسط الشیخ المفید (۱۰۲۲-۹۸۴) نوشته شد.

۲. *الاقتصاد* (Economics) (1955)، که در قرن یازدهم توسط الشیخ طوسی (۹۹۵-۱۰۶۷) نوشته شد. شیخ طوسی شاخص‌ترین شاگرد شیخ مفید و بنیانگذار فقه شیعه می‌باشد.

هر دو فقیه از علمای برجسته‌ی مکتب شیعه‌ی دوازده امامی بودند و در دوران حکومت آل‌بویه می‌زیستند. *انفال* در آثار ایشان، بی آن که تعریف مشخصی ارائه گردد، از راه مصادیقی تشریح می‌شود که با استناد به احادیث اخذ شده است.

شیخ مفید (1989, p. 279) می‌نویسد: «در دوران زندگی پیامبر خدا، انفال به وی تعلق داشته و پس از رحلتش، تنها به امامی که او را نمایندگی می‌کند تعلق می‌گیرد؛ و *انفال* به زمین‌های فتح شده‌ای اشاره دارد که بدون جنگ به دست آمده باشد، و نیز

زمین‌های موات^{۱۰}، اموال موروثی بدون وارث، دریاها، و معادن و غیره». در این گفتار، المفید مالکیت *انفال* را نه تنها به پیامبر که به امامان پس از وی نیز نسبت می‌دهد. به این معنا، وی از نهادینه کردن *انفال* تحت اقتدار مذهبی امام جانبداری می‌کند. با این وجود، او ملاک و معیاری برای تعریف *انفال* ارائه نداد. فزون بر این، او برای تشخص دادن به مفهوم *انفال*، از غنایم جنگی سخنی نگفت. در حقیقت، او فقط فیء (زمین‌های مفتوحه بدون توسل به خشونت) را در *انفال* گنجانده.

طوسی (1955, p. 284) نیز در تعریف *انفال* از معلم خود پیروی کرد: «*انفال* به رسول خدا تعلق داشت، و پس از وی به نمایندگانش تعلق دارد. *انفال* به معنای اراضی است که بدون تهاجم نظامی به دست آمده باشد، یا هر زمین مفتوحه‌ای که داوطلبانه توسط مردم ساکن آن تسلیم شده باشد، و نیز قله‌ی کوه‌ها و زمین‌های موات و غیره». در این تعریف نیز معیار و ملاکی در کار نیست و صرفاً مجموعه‌ای از مصادیق قید شده است. دیگر فقهای برجسته نیز همین راه را در پیش گرفتند و فهرستی همه‌جانبه از عناصری که می‌توان در *انفال* گنجانده را با دقت و موشکافی دسته‌بندی کردند. چنانچه در زیر آورده‌ام، این فهرست دقیق می‌تواند تا ۱۵ فقره را دربرگیرد: (رجوع کنید به Noori, 1990; Mesbahi Moghaddam et al., 2011; Mahamed, 2012; Babookani et al., 2018).

۱. زمین‌های موات

۲. اراضی بلاصاحب

۳. جنگل‌ها

۴. نزارها

۵. دریاها، مرداب‌ها، و دریاچه‌ها

۶. رودخانه‌ها

۷. آبگیرهای ساحلی

۸. معادن، "آشکار" یا "نهان". در فقه اسلامی، اولی به معادنی اشارت دارد که می‌تواند بدون تجهیزات گسترده و نیروی کار ماهر بهره‌برداری شوند؛ برای مثال، معادن نمک. دومی معادنی هستند که نظیر معادن نفتی، نیاز به اکتشاف صنعتی و استفاده از کارگر ماهر دارند.

^{۱۰} زمین‌های موات به زمین‌هایی اطلاق می‌شود که سابقاً زیر کشت بودند اما سپس توسط مالکان‌شان رها شدند. فقیهان شیعه غالباً میان زمین‌های موات "اصلی" و "عارضی" تفاوت قایل شده‌اند. اولی به زمین‌هایی که به شکلی دائمی رها شده‌اند اشاره می‌کند و بخشی از انفال محسوب می‌شود، در حالی که دومی حاصل رویدادهای مشخصی چون جنگ‌هاست، و جزئی از انفال در نظر گرفته نمی‌شود.

۹. قله‌ی کوه‌ها، اما برخی از فقها یال کوه و محتویات آن را نیز اضافه می‌کنند.

۱۰. بستر رودخانه و دره‌ها

۱۱. زمینی که ابتدا به مشرکین تعلق داشته و توسط آنها رها و به مسلمانان واگذار شده باشد؛ اعم از آن که مشرکین هم‌چنان در آن اراضی ساکن باشند یا نباشند.

۱۲. همه‌ی غنایمی که مسلمانان در جنگی به‌دست آورند که بدون اذن امام رخ دهد. البته، اگر جنگ به اذن امام باشد تنها یک پنجم غنایم به امام، و مابقی به جنگجویان تعلق می‌گیرد.

۱۳. همه‌ی اموال مستبدان و شاهان غاصب، چه آنها که غیرمنقول‌اند (قطایا) در فقه اسلامی) چون باغ‌ها و کاخ‌ها، و چه اموال منقول (صفایا) در فقه اسلامی) چون اشیاء گرانبها.

۱۴. همه‌ی غنایم جنگی‌ای که مسلمانان در جنگ علیه مشرکین به چنگ آورده‌اند باید تحویل امام داده شود تا میان مسلمانان تقسیم شود. پیش از تقسیم غنایم، امام می‌تواند بخشی از غنایم را تصاحب کرده، آن را برای اسلام یا مسلمانان خرج کند. وضع کردن مالیات بر غنایم توسط امام در راستای منافع عمومی، بخشی از *انفال* است که آن را در فقه اسلامی *صفوالمال* گویند.

۱۵. اموال موروثی فاقد وارث

این فهرست بلند بالا نشان می‌دهد که در فقه شیعه، همه‌ی منابع طبیعی بخشی از *انفال* است و به امام تعلق دارد. در علم الاقتصاد، منابع طبیعی ثروت عمومی محسوب می‌شود، اما ویژگی متمیزه اقتصاد شیعه این است که "ثروت عمومی" بخشی از *انفال* محسوب می‌شود و از این حیث، به امام تعلق می‌گیرد. گرچه، میان فقهای شیعه در مورد مالکیت معادن اختلاف رای وجود دارد. در این باره سه دیدگاه را می‌توان از هم متمایز کرد.

۱. پاره‌ای از فقیهان، معادن را، فارغ از آن که در زمین‌های امام واقع باشند یا در زمین‌های متعلق به اشخاص خصوصی، از زمره *انفال* می‌شمارند (Kulyani, 1988, vol. 1, p. 538). شیخ المفید (1989, p. 278) و شیخ طوسی (1955, p. 419) نیز معادن را مطلقاً از آن امام می‌دانند.

۲. برخی از فقها بر این باورند که معادن به *انفال* تعلق ندارد. محقق حلی (al-Muhaqqiq, 1988) بر این باور است که در مورد تعلق معادن به امام تردیدهایی جدی وجود دارد. قوانین شیعه بیشتر به این سمت می‌گراید که همه‌ی مردم باید در آن به شکی برابر سهیم باشند. همان‌طور که بابوکانی (2018, p. 413) نیز آورده، علامه حلی

(۱۲۵۰-۱۳۲۵) و **العالمی** (۱۵۰۵-۱۵۵۸) نیز مدافع این عقیده بودند که معادن بخشی از **انفال** نبوده و باید همه‌ی مردم متساویاً در آن سهیم باشند.

۳. دیدگاه سوم میان معادن آشکار و نهان تمایز قائل می‌شود. اولی متعلق به همه‌ی مسلمانان، و دومی بخشی از **انفال** است. این موضع، تلفیقی است میان مواضع پیش‌گفته که از سوی **احمد ابن محمد اردبیلی** (۱۵۸۵-۱۵۰۰) مطرح شده است (Babookani et al., ibid., p. 413).

دلیل عمده‌ی واگرایی میان فقهای شیعه، فقدان تعریفی دقیق از **انفال** است. در واقع قدیمی‌ترین تعریف از **انفال** توسط **محقق حلی** (المحقق) (1988, p. 136) تنظیم شد: «انفال همه آن چیزهایی است که امام، همانند پیامبر، مستحق تصاحب آن است». به عبارتی دیگر، **انفال** شامل اموال انحصاری امام است، یعنی اموالی که امام بر آنها انحصار غیرقابل‌رقابتی دارد. لاجرم، خمس (یک-پنجم) باید از **انفال** متمایز شود، چرا که در مورد خمس، اموال تقسیم شده انحصاراً به امام تعلق ندارد. در انطباق با این تعریف، غنایم جنگی نمی‌تواند به‌مثابه **انفال** دسته‌بندی شود، چرا که آنها باید تقسیم شوند. از این روی، فقیهان شیعه غنایم جنگی را ذیل جهاد طبقه‌بندی می‌کنند در حالی که "ثروت عمومی" ذیل **انفال** رده‌بندی شده است.

محقق حلی (المحقق) (1988, p. 210-211)، پس از تعریف **انفال**، پنج جزء آن را برمی‌شمارد: «**انفال** شامل پنج چیز است: اولاً، همه‌ی زمین‌هایی که توسط مسلمانان بدون جنگ تصاحب شده یا زمین‌هایی که توسط مشرکین به مسلمانان واگذار شده یا برخی اوقات زمانی که مشرکین زمین‌های خود را رها کرده و به مکان‌های دیگری مهاجرت می‌کنند. در همه‌ی این موارد، زمین متعلق به امام است. ثانیاً، زمین‌های موات چه آنها که صاحبانشان به قتل رسیده‌اند یا زمین‌هایی که هیچ‌گاه کسی مالک آنها نبوده مثل بیابان‌ها و صحرا که به دست کسی زیر کشت نرفته است. ثالثاً، آبگیرهای ساحلی و کرانه‌های رودخانه‌های بزرگ چون نیل، فرات یا دریا‌های وسیع که رو به تعالی‌اند ولی فاقد مالکند و دارای منافع اقتصادی قابل توجهی می‌باشند. این هم متعلق به امام است. امام بر آنها اختیار تام دارد و حتی می‌تواند سهمی از آن را به هر کسی که مناسب تشخیص دهد، واگذار کند. رابعاً، قله و یال کوه‌ها و نیز هر چه در آنها وجود دارد چون بستر رودخانه‌ها، جنگل‌ها و نیزارها که در آنها واقع شده‌اند و ارزشی دارند، به امام تعلق می‌گیرند. خامساً، اموال و کاخ‌های گرانبهای مستبدین و شاهان غاصب که توسط مسلمانان مصادره شده متعلق به امام است منوط به این که دارایی‌های مزبور اموال ضبط شده نباشند. مشابهاً، همه‌ی غنایمی که بدون جنگ تصاحب شده و میان مسلمانان تقسیم نشده است، چون اسب‌های خوش نژاد یا تن‌پوش‌های قیمتی به امام تعلق می‌گیرد. به همین روال، همه‌ی غنایمی که توسط مسلمانان در جنگی که امام تجویز نکرده، تصاحب شده‌اند، متعلق به امام است».

همه‌ی این نمونه‌ها بوضوح نشان می‌دهد که **انفال** به همه‌ی چیزهای "بدون مالک" (res nullius) امتداد می‌یابد. همه‌ی منابع طبیعی و اشیاء "بدون مالک" انحصاراً به امام تعلق می‌گیرد. با این وجود، محقق حلی (المحقق) میراث شخصی بدون وارث را بخشی از **انفال** در نظر نمی‌گیرد چون که آن می‌تواند به همه‌ی مسلمانان تعلق گیرد و نه به امام. به عبارتی دیگر، آن میراث باید به **خزانه‌داری عمومی مسلمانان** (بیت‌المال) واریز شود و نه به **بیت امام**. در واقع، در عین حال که عمده‌ی منابع طبیعی یا ثروت عمومی به **انفال** تعلق می‌گیرد، ولی آنها "مالکیت عمومی" نیستند چون در اسلام شیعه این دومی به اموالی اشارت دارد که باید به طور مساوی میان همه‌ی مسلمانان تقسیم شود در حالی که **انفال** انحصاراً متعلق به امام است.

این تعریف اختلاف اصولی میان اسلام سنی و شیعه را در مورد **انفال** روشن می‌کند. پرسش این است که **انفال** به چه کسی تعلق دارد: آیا به همه‌ی مسلمانان (امت) تعلق دارد یا به امام؟ اهل سنت بر این اعتقادند که آنها به مردم تعلق دارد و حاکم اسلامی تنها به‌مثابه "نماینده" مردم است که آنها را تخصیص می‌کند. در مقابل، شیعیان بر این باورند که **انفال**، دربرگیرنده‌ی "ثروت عمومی" است، و به امام تعلق دارد. امام به‌مثابه "نماینده" مردم عمل نمی‌کند چرا که مردم مالک ثروت عمومی نیستند.

این حاکمیت مردم نیست که نقش امام را تعریف می‌کند؛ این حاکمیت امام در مقام **ولی فقیه** است که حقوق و وظایف مردم را تعیین می‌کند. در عین حال که مسلمانان به دلیل ایمان مذهبی خود باید به نیت حسنه‌ی امام در تأمین "خیر عمومی" **اعتقاد داشته باشند**، آنان هیچ حقی در کنترل کردن نماینده‌ی خدا بر زمین ندارند. **انفال** منطق **ولایت فقیه** را به اقتصاد امتداد می‌بخشد و این که خزانه‌ی عمومی چگونه باید طراحی شود. امام هیچ التزامی برای مصرف **انفال** در جهت منافع همه‌ی مسلمانان، و مردم^{۱۶} (به‌طور اولی *a fortiori*) ندارد. از آنجا که امام قرار است به نام اسلام "خیر عمومی" را نمایندگی کند، او فراتر از قانون عمومی عرفی (سکولار) است. اقتدار اختیاری وی با قانون عمومی محدود نشده است. دیکتاتوری فردی امام ریشه در مقام او به‌مثابه منبع قدرت حاکمیت دارد. همه‌ی نهادهای زیر نظر امام از کنترل قوای اجرایی، پارلمانی و قضایی خارج است. در عین حال که **مجلس خبرگان** حق طراحی **رهبر اعظم** را دارد، نقش آن "کشف" رهبر اعظم است نه اخذ "تصمیم" درباره آن که وی چه کسی باید باشد. این بدان معناست که مجلس خبرگان چیزی مانند **مجلس سنا** در نظر گرفته

^{۱۶} من اینجا به "همه مسلمانان" اشاره می‌کنم و نه به طور کلی به مردم یا شهروندان، چرا که تحت حکومت اسلامی فقط مسلمین هستند که از "حقوق" برخوردارند. خدانا باوران (آتیست‌ها) یا باورمندان به مذاهبی که از سوی اسلام شیعه به رسمیت شناخته نشده‌اند چون بهائیان، از هیچ حقوقی برخوردار نیستند و در معرض اذیت و آزار قرار می‌گیرند (Pistor-Hatam, 2019). گروه‌های مذهبی پذیرفته شده مانند یهودیان، مسیحیان، و پیروان زرتشت اگر مالیات ویژه‌ی خود جزیه را پرداخت کنند، از حقوقی تحت حکومت اسلام برخوردار می‌شوند. گرچه جزیه در جمهوری اسلامی از آنان اخذ نمی‌شود، این "اقلیت‌های مذهبی" و نیز اهل سنت هیچ قدرت سیاسی نداشته و قویاً مورد تبعیض قرار می‌گیرند.

نشده که کنترل چندانی بر نيات امام و بر املاک *انفال* داشته باشد. از همین روی است که سلب مالکیت مردم از ثروت عمومی‌شان به شکلی ذاتی در مفهوم *انفال* مفروض است. *انفال نظامی مصادره‌گر را نهاده‌ینه می‌کند و کاملاً با هماهنگی ویرانگر سازگار است.*

از نقطه نظر صرفاً مالی این پرسش پیش می‌آید که آیا درآمد *انفال* به خزانه‌ی عمومی مسلمانان (*بیت‌المال*) واریز می‌شود یا به *خزانه‌ی امام (بیت‌الامام)*؟ در اسلام سنی، درآمد ناشی از ثروت عمومی باید خرج منابع مالی دولت یا خزانه‌ی عمومی مسلمانان شود، اما در اسلام شیعه، ثروت عمومی در حالت ایده‌آل باید به *بیت امام* واریز شود. آنگاه امام تصمیم خواهد گرفت که آن درآمدها را چگونه به مصرف هزینه‌های عمومی، خصوصی و شخصی (برای امام و خویشاوندان) برساند.

۷-۵ انفال و قانون اساسی جمهوری اسلامی

روحانیت شیعه با تصرف قدرت در ایران در ۱۹۷۹، که طی آن قدرت استبدادی شاه با ولایت فقیه جایگزین شد، دوران تازه‌ای را رقم زد. دولت جدید جمهوری اسلامی نامیده شد که بر آن بود تا نظام اقتصادی بدیلی اختراع کند که از هر دو نظام سرمایه‌داری غربی و سوسیالیسم شرقی متفاوت باشد. این راه سوم، اقتصاد اسلامی نام گرفت. تدارک و تصویب قانون اساسی جمهوری اسلامی دو مرحله را سپری کرد.

گام اول، انتشار پیش‌نویس قانون اساسی دولت موقت مهدی بازرگان در ژوئن ۱۹۷۹ بود. نسخه‌ی اولیه این متن توسط حسن حبیبی در ۲۲ ژانویه در انطباق با فرمان خمینی، زمانی که در پاریس تبعید بود، نوشته شد. این پیش‌نویس در ۱ فوریه ۱۹۷۹ توسط خمینی به ایران فرستاده شد. نسخه مزبور توسط گروهی از حقوق‌دانان، که شامل ناصر کاتوزیان، عبدالکریم لاهیجی، محمد جعفر جعفری لنگرودی می‌شد، و تحت سرپرستی احمد صدر حاج سیدجوادی، وزیر کشور دولت موقت بازرگان قرار داشت، بازبینی شد. حاصل کار این گروه توسط خمینی به قم فرستاده شد تا نظرات آیات عظام را جمع‌آوری کند. پس از بازبینی متن بر مبنای توصیه‌های فقها، پیش‌نویس به هیئتی تحت سرپرستی دولت موقت تحویل داده شد. ابوالحسن بنی‌صدر (اولین رییس جمهور ایران)، مهدی بازرگان (اولین نخست‌وزیر دولت موقت)، و مرتضی مطهری (فقیه شیعه برجسته و از شاگردان خمینی) از اعضای این هیئت بودند (Schirazi, 1997, Chap. 2). آنان نسخه‌ی تازه‌ای تدارک دیدند که توسط شورای عالی انقلاب اسلامی به تصویب رسید و دوباره به خمینی بازگردانده شد. خمینی چند اصلاح جزئی بر این نسخه وارد کرد و حاصل نهایی آن در تاریخ ۱۴ و ۱۶ ژوئن ۱۹۷۹ به عنوان "پیش‌نویس قانون اساسی جمهوری ایران" منتشر شد. در این پیش‌نویس هیچ اشاره‌ای به ولایت فقیه و اقتدار شخصی رهبر معظم نشده بود.

طی بحث درباره‌ی این پیش‌نویس و تصویب نسخه‌ی نهایی قانون اساسی در "مجلس خبرگان" بود که **ولایت فقیه** در آن گنجانده شد. و این گام دوم بود، که طی آن "مجلس خبرگان" به جای "مجلس مؤسسان" فراخوانده شد، در حالی که پیشتر- **خمینی** و بازرگان بارها وعده داده بودند که به منظور تصویب قانون اساسی مجلس مؤسسان تشکیل خواهد شد. با وجود مخالفت دولت موقت، خمینی و دیگر روحانیون به خلف وعده اصرار ورزیدند و تصویب قانون اساسی جدید را به "مجلس خبرگان" که زیر سلطه روحانیون شیعه بود، سپردند. پیش‌نویس، با قانون اساسی کاملاً جدید جمهوری اسلامی جایگزین شد و با فراندم ۲ و ۳ دسامبر ۱۹۷۹ به تصویب رسید.

در مورد این تغییر رادیکال در نظام سیاسی و قضایی، متخصصان علم سیاست و حقوق‌دانان، پژوهش‌های گسترده‌ای انجام داده‌اند (برای مرور مفصل رجوع کنید به: Schirazi, 1997). اما ابعاد اقتصادی این تغییر رادیکال تقریباً از سوی اقتصاددانان، عالمان سیاسی و حقوق‌دانان نادیده گرفته شده است. سه اصل مهم در قانون اساسی مصوبه درباره‌ی مسایل اقتصادی وجود دارد که این تغییر رادیکال را منعکس می‌کند: **اصل‌های ۴۴، ۴۵، و ۴۹.**

در پیش‌نویس قانون اساسی هیچ اشاره‌ای به **انفال** نشده نبود، اما این امر در اصل ۴۵ قانون اساسی نهایی که جایگزین **اصل ۴۶** سند پیش‌نویس شد، گنجانده شد. قابل توجه است که هیچ‌یک از متخصصان اقتصاد اسلامی این تغییر عمده را متوجه نشدند. در حالی که **اصل ۴۴** مورد مشاجره‌ی دایمی بوده و هست^{۱۷}، **اصل ۴۵** اصلاً مورد توجه قرار نگرفت. حال آن که به نحو تناقص‌آمیزی رمزگشایی از **اصل‌های ۴۴ و ۴۹**، بدون درک اهمیت **انفال** در **اصل ۴۵**، غیرممکن است. این بخش ابتدا گنجانیدن **انفال** در **اصل ۴۵** را مرور می‌کند، و سپس تاثیر موکد آن در اقتصاد اسلامی را، آن طور که در **اصل‌های ۴۴ و ۴۹** منعکس شده، مورد بررسی قرار می‌دهد.

انفال و اصل ۴۵

پیش از بحث درباره‌ی قانون اساسی مهم است تفسیر خمینی، رهبر معظم جمهوری اسلامی و نظریه‌پرداز ولایت فقیه را از **انفال** تاکید کنیم، و همچنین به تفسیر **حسین علی منتظری** بپردازیم، که پس از انقلاب تا زمان مشاجره با خمینی در سال ۱۹۸۹ جانشین منصوب وی محسوب می‌شد. این دومی نیز تئوریسین ولایت فقیه بود و نقشی پرنفوذ در تدوین بخش‌های سیاسی و اقتصادی قانون اساسی بازی کرد. نقطه‌نظرات

^{۱۷} برای مثال، مالونی (Maloney, 2015, p. 133) به وضوح نوشت که "مرتبط ترین" اصل قانون اساسی در مورد توسعه‌ی اقتصادی ایران پس از انقلاب اصل ۴۴ بود. او هیچ‌گاه و اصلاً به **انفال** در اصل ۴۵ اشاره‌ای نکرد گرچه معتقد بود که خمینی برنامه‌ی اقتصادی نداشت (2015, p. 96). البته مالونی همانی را نوشت که بسیاری از متخصصان اقتصادی درباره‌ی بخش اقتصادی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بارها نوشته بودند.

منتظری (۱۹۸۴، ۱۹۸۷) در مورد *انفال* و نهادهی وی پیرامون "وحدت بین مالکیت امام و مالکیت مسلمین" به اصل‌های ۴۴ و ۴۵ شکل داد.^{۱۸}

ادای سهم بدیع خمینی (۲۰۰۰) به ادبیات *انفال* بیشتر سیاسی بود تا الهیاتی. او معمار عادی‌سازی و عقلانیت بخشیدن به مفهوم *انفال* در رابطه با اعمال قدرت حکومت مدرن بود. وی کوشید *انفال* را عملکردی عادی جلوه دهد که تحت هر نوع حکومتی معمول می‌گردد. خمینی، با وقوف کامل بر این امر که اجرای *انفال* مستلزم سلب مالکیت مردم از مالکیت‌های عمومی و انتقال آن دارایی‌ها تحت مالکیت انحصاری امام است، کوشید تا تاکید *انفال* به مثابه مالکیت انحصاری امام را کم‌رنگ کند. در عوض او قدرت نامحدود امام در جمهوری اسلامی را زیر ظاهر جعلی گفتمان دولت‌گرا پنهان کرد تا آن را معادل قدرت رییس هر حکومت مدرنی وانمود سازد. این استراتژی‌ای برای تصاحب بخش اعظم منابع طبیعی و یا اموال عمومی بلاصاحب (res nullius) بود، بی آن که سبب برانگیختن حساسیت مردم علیه قدرت استبدادی رهبر معظم تازه بر مسند نشسته گردد. برای لحظه‌ای تصور کنید که امام به مردمی که حکومت مستبدانه‌ی شاه را تازه سرنگون کرده بودند اعلام می‌کرد که "ذخایر معدنی" (نفت و گاز)، و نیز کوه‌ها و دریاها چون دماوند، خزر و غیره، نه به مردم که به امام تعلق دارد. و این چه شوکی بر مردم انقلابی وارد می‌کرد؟ در واقع، حتی شاه نیز هیچ‌گاه مدعی مالکیت انحصاری بر همه‌ی منابع طبیعی یا اموال عمومی بلاصاحب (res nullius) نبود.

خمینی در کتاب *البیع* (۲۰۰۰، p. ۲۷) مدعی شد که اساس حکم *انفال* از فرضی "عقلایی" مشتق شده که شرع صرفاً آن را امضاء و تایید کرده است، نه آن که تاسیس کرده باشد و روش خاص یا جدیدی در این رابطه ارائه کرده باشد: «مسئله در همه دولت‌ها با اختلاف حکومت‌ها این گونه است که زمین موات و تمام اموال بی مالک از قبیل خشکی و دریا و آسمان (جو) زیر نظر رییس حکومت است و دولت‌های دیگر نمی‌توانند به آن تعدی نمایند؛ بلکه اهالی همان مملکت نیز بدون اذن والی حق تصرف ندارند. اسلام در این امور چیزی خلاف سیره عقلا نیاورده است». در این عبارات، خمینی نه به عنوان یک متکلم که چون یک سیاستمدار سخن می‌گوید. بنا بر نظر وی، *انفال* شامل همه‌ی "اموال عمومی بلاصاحب" (یا res nullius) می‌باشد که هر سه حیطه‌ی حکومتی را به مفهومی مدرن دربرمی‌گیرد: یعنی زمینی، دریایی و هوایی (جو). اما این استدلال، سراسر سفسطه است.

انفال نمی‌تواند صرفاً بر مبنای حکمی عقلایی، یا به واسطه‌ی نتایج الزامی مترتب بر اعمال اقتدار حاکمیت توجیه شود. از آنجا که همه‌ی حکومت‌های مدرن بر مبنای اصل حاکمیت مردم بنا شده، این مردم هستند که مالک همه‌ی مالکیت‌های عمومی‌اند، نه حکومت؛ حکومت تنها به نمایندگی مردم است که بر مالکیت‌های عمومی نظارت و

^{۱۸} محمد رضا مهدوی کنی (۲۰۰۰) نیز از همین مفهوم انفال پشتیبانی کرد.

مدیریت می‌کند. در اسلام شیعه نیز یک مرزبندی میان *انفال* و مالکیت عمومی وجود دارد. در عین حال که «همه امت اسلامی مالک اموال عمومی است» (Moghaddam, 2011, p. 201)، *انفال* فقط از آن امام است و به مردم تعلق ندارد. البته *انفال* ملک شخصی امام نیست بلکه در اختیار وی به مناسبت *مقام امامت* است، و به جانشین وی تعلق می‌گیرد.

به تعبیری دیگر، فرزندان و خویشاوندان امام وارثان *انفال* نیستند، بلکه *انفال* به‌عنوان مالکیت نهادی شده‌ی امام باید به امام بعدی انتقال یابد. امام می‌تواند *انفال* را به میل خود خرج کند و مقید نیست که *انفال* را صرف همهی مسلمانان کند، چرا که مردم مالک *انفال* نیستند. این امر بر اساس فقه شیعه است و نمی‌تواند از احکام عقلایی ناظر بر اعمال قدرت حکومتی منبعث باشد. اگر *انفال* نه به امام، که به همهی مردم تعلق می‌داشت، در مالکیت عمومی به طور کلی مستحیل می‌شد. ولی اگر چنین می‌بود، چرا اصلاً می‌بایست در قانون اساسی بدان اشاره‌ای می‌شد؟

در واقع، پیش‌نویس قانون اساسی فقط به مالکیت عمومی اشاره داشت و *انفال* در اصل ۴۶ کاملاً نادیده گرفته شده بود: «منابع زیرزمینی و دریائی و معادن و جنگل‌ها و بیشه‌ها و رودخانه‌ها و آبهای عمومی دیگر و اراضی موات و مراتع از اموال عمومی است و نحوه اداره و بهره‌برداری از آنها بوسیله قوانین معین می‌شود». (تاکید اضافه شده).^{۱۹} نسخه‌ی نهایی قانون اساسی به شکلی رادیکال در این نسخه‌ی اولیه تجدیدنظر کرد و با گنجاندن *انفال* در اصل ۴۵، آن را جایگزین اصل ۴۶ پیشین کرد. اکنون می‌خوانیم: «*انفال* و ثروتهای عمومی از قبیل زمینهای موات یا رها شده، معادن، دریاها، دریاچه‌ها، رودخانه‌ها و سایر آبهای عمومی، کوه‌ها، دره‌ها، جنگل‌ها، نزارها، بیشه‌های طبیعی، مراتعی که حریم نیست، ارث بدون وارث، و اموال مجهول‌المالک و اموال عمومی که از غاصبین مسترد می‌شود، در اختیار حکومت اسلامی است تا بر طبق مصالح عامه نسبت به آنها عمل نماید، تفصیل و ترتیب استفاده از هر یک را قانون معین می‌کند». جالب است که واژه‌ی *انفال* در ترجمه‌ی رسمی انگلیسی اصل ۴۵ وجود ندارد. در عوض، آمده است: «ثروت‌ها و مالکیت‌های عمومی»^{۲۰}، توگویی *انفال* واژه‌ی مترادف "مالکیت عمومی" است. حذف واژه‌ی *انفال* حاکی از فقدان آگاهی درباره‌ی *انفال* در سطح ملی و بین‌المللی است، تا آنجا که در ترجمه‌ی انگلیسی کاملاً نادیده گرفته شده است. این البته در انطباق کامل با استراتژی خمینی نیز بود که تلاش می‌کرد *انفال* را به‌مثابه هرگونه مالکیت عمومی که از جانب دولت نمایندگی می‌شود عادی‌سازی کرده، هم‌چون مفروضاتی عقلایی جلوه دهد.

^{۱۹} صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، جلد ۴، ص. ۹.
^{۲۰} رجوع کنید به: «قانون اساسی (جمهوری اسلامی) ایران در ۱۹۷۹ همراه با متمم‌ها تا سال ۱۹۸۹، constituteproject.org، برگرفته در ۲۸ ژوئن ۲۰۲۱.

این نسخه‌ی "عقلایی" شده، *انفال* را با مالکیت عمومی درهم آمیخت و به‌طور کلی هر دو را در چارچوب "مالکیت حکومت اسلامی" قرار داد. متعاقباً، حوزه‌ی *انفال* چنان توسعه یافت که نه تنها شامل املاک امام، که نیز دربرگیرنده‌ی همه‌ی املاکی شد که به مسلمانان ("امت" در ادبیات اسلامی) تعلق دارد. بدین نحو متناسب با گسترش دایره سلب مالکیت از ثروت و املاک عمومی مردم، قلمروی قدرت‌های اختیاری رهبر اعظم بر کل منابع افزایش یافت.

فزون بر این، درهم آمیختن *انفال* و مالکیت عمومی، می‌توانست از بروز اختلاف میان فقهای شیعه درباره‌ی آن چه باید در *انفال* بگنجد یا نه، جلوگیری کند. برای مثال، فقهای شیعه در این که آیا "مخازن معدنی" و "املاک مجهول‌المالک" بخشی از *انفال* می‌باشند یا نه، متفق‌القول نیستند. اما، اختلاط *انفال* و مالکیت‌های عمومی به‌طور کلی، بهانه‌ای بدست داد تا از مشاجره درباره‌ی این که آن عناصر در *انفال* می‌گنجد یا نه، پیش‌گیری شود. این نکات، با مراجعه به صورت مذاکرات مجلس خبرگان پیرامون اصل ۴۵، روشن می‌شود.

صورت مذاکرات مجلس خبرگان درباره نسخه‌ی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی در چهار جلد در فضای مجازی (به شکل pdf) موجود است.^{۲۱} اصل ۴۵ که قرار بود جایگزین اصل ۴۶ پیش‌نویس شود در تاریخ ۲۹ اکتبر ۱۹۷۹ در جلسه‌ی ۵۵ مجلس خبرگان مورد بحث قرار گرفت (رجوع کنید به مشروح مذاکرات، vol. 3, pp. 1499-1516).^{۲۲} ریاست جلسه با نایب رئیس مجلس م، آقای سید محمد حسینی بهشتی بود. در این جلسه، آقای سبحانی اعتراض کرد که «اموال مجهول‌المالک جزئی از *انفال* نیست» (مشروح مذاکرات، vol. 3, pp. 1514) و بهشتی در پاسخ گفت که: «ما رای به *انفال* و مالکیت عمومی دادیم» (مشروح مذاکرات، ibid., p. 1515). نماینده‌ی دیگری، آقای حیدری نیز اعتراض کرد که: «عرض میشود اینجا نوشته شده است *انفال*، موات بر دو قسم است موات اصلی و موات عارضی. موات اصلی *انفال* است ولی زمین‌های عارضی زمینهای است که قبلاً آباد بوده و مثلاً در زمان جنگ بر آنها خرابی وارد شده. آیا اینها جزء بیت‌المال و جزء همه مسلمین است؟» (مشروح مذاکرات، ibid., p. 1515). بهشتی باز پاسخ داد که: «این پاسخ را دادیم که ثروت‌های عمومی عطف شد به *انفال* و آن قسمت‌هایی که جزو *انفال* نیست مثل مال مجهول‌المالک... همانطور که پیش از این پاسخ دادیم، این اصل به ثروت‌های عمومی اشاره می‌کند که شامل هم *انفال* و هم آنها که غیر از *انفال* است» (ibid., p. 1515). به بیانی دیگر، عبارت «*انفال* و ثروت عمومی» با اختلاط این دو موضوع از هرگونه مشاجره‌ای پیرامون آن چه *انفال* است و آن چه *انفال* نیست اجتناب کرد

^{۲۱} https://www.shora-gc.ir/files/fa/news/1399/11/5/10919_891.pdf

^{۲۲} از این پس ما به این مباحث با عنوان صورت مذاکرات اشاره خواهیم کرد.

صورت مذاکرات نشان می‌دهد که آقای سید محمد خامنه‌ای^{۲۳}، یکی دیگر از نمایندگان مجلس خبرگان، در یک جا، به درستی ابهام اصل ۴۵ را یادآور شد که انفال مالکیت امام است، در حالی که اصل مذکور طوری تحریر شده که انگار امام صرفاً مدیریت مالکیت را عهده‌دار است. او اظهار داشت: «این "در اختیار حکومت" را چرا ما "بیت‌المال" ذکر نمی‌کنیم؟ اگر اینها که اسم برده شده جزء بیت‌المال است که آن مسأله مالکیت هم در آن ذکر بشود، معنی این "در اختیار حکومت" در اینجا اینست که ما دیگران را مالک می‌دانیم ولی امام را که مالک هست ما اینجا فقط حق تصرف یا حق اولوبیتی چیزی.....» (همانجا، ص ۱۵۱۵). بهشتی در واکنش به این اعتراض بسیار مهم، مذاکرات را بی‌درنگ به پایان رساند و گفت: «اصطلاحاً بیت‌المال در فرهنگ اسلامی اخص از اینها است و به اینها بیت‌المال نگفته شده است. به هر حال آقایان پیشنهاد کفایت مذاکرات داده‌اند. موافقین با این پیشنهاد دست بلند کنند» (همانجا، ص ۱۵۱۵).

در این خصوص حق با خامنه‌ای بود که پرسید چرا از "خزانه عمومی مسلمانان" (بیت‌المال) نام برده نشده است که منابع مالی انفال و ثروت عمومی را درخود جای می‌دهد. مسأله این بود که به لحاظ شرعی انفال نمی‌توانست به "خرانه‌ی مرکزی دولت"، آن طور که در اصل ۵۳ قانون اساسی آمده است، تعلق داشته باشد، چرا که از آن "بیت امام" است. برای روشن شدن موضوع کافی است در خصوص بندی که در اصل ۴۵ آمده مبنی بر "املاک عمومی که از غاصبین مسترد می‌شود" مکث کنیم. این نکته در اصل ۴۹ مورد تشریح واقع شده است. همان‌طور که در بخش ۵-۵ بحث کردیم فقهای شیعه در این باره متفق‌القول‌اند که همه‌ی اموال مصادره شده از مستبدان یا شاهان غاصب بخشی از انفال محسوب می‌شود، منهای آن اموالی که به‌طور غیرقانونی از صاحبان مشروع آنها مصادره شده و باید به آنها بازگردانده شود. اما این اموال مصادره‌ای چگونه اداره شد؟ خمینی در فردای انقلاب فرمانی صادر کرد که در آن همه‌ی دارایی‌های شاه و ۵۳ تن صاحبان صنعت و بانک‌ها که رهسپار تبعید شده بودند، "غنایم" نامیده شد. واژه‌ی مورد استفاده‌ی خمینی بار مذهبی مشخصی داشت: وی آنها را از زمره انفال دسته‌بندی کرد که به امام تعلق داشت. بدین اعتبار این اموال ملی نشدند بلکه «تمایز از املاک دولتی، تحت کنترل و سرپرستی ولی فقیه قرار گرفتند» (Saeidi, p. 484).

خمینی با تأسیس بنیاد مستضعفان و جانبازان تصمیم به مدیریت این دارایی‌ها گرفت. این آغاز هلدینگ‌های بزرگی بود که قدرتمندترین بخش فرادولتی را بنیان نهاد. این بخش فقط به رهبر اعظم، به مثابه مالک آنها، گزارش می‌دهد. فعالیت‌های این

^{۲۳} در متن انگلیسی به غلط سیدعلی خامنه‌ای آمده است که در ترجمه فارسی تصحیح می‌شود (مهرداد وهابی).

بخش کاملاً در پرده‌ی ابهام قرار دارد و مجلس شورای اسلامی (اصطلاحاً پارلمان اسلامی) و نیز قوه‌ی مجریه، هیچ نظارت و کنترلی بر آنها ندارند. این بخش ولای نهادی موازی را در کنار بخش رسمی دولتی تشکیل می‌دهد. درآمدهای حاصل از این بخش به خزانه‌داری مرکزی واریز نمی‌شود چرا که به بیت امام تعلق دارد. بدین ترتیب، خامنه‌ای انگشت بر نقطه‌ی درستی گذاشت و پیشبینی کرد که دارایی‌های مندرج در اصل ۴۵ به ولی فقیه و یا رهبر اعظم، تعلق خواهد گرفت.

انفال و اصل ۴۴

اصل ۴۴ در پیش‌نویس قانون اساسی وجود نداشت. این اصل توسط "مجلس خبرگان" تدوین شد تا اقتصاد اسلامی را به‌مثابه بدیلی در مقابل *سرمایه‌داری غربی* و *سوسیالیسم شرقی* تشریح کند (رجوع کنید به مکارم شیرازی، *مشروح مذاکرات*، جلد ۳، ص ۱۵۴۶). مذاکرات حول این اصل یکی از طولانی‌ترین مباحث بود و سه جلسه به درازا کشید: جلسات ۵۵، ۵۶، و ۵۷ که در ۲۹ اکتبر آغاز شد و در ۳۱ اکتبر ۱۹۷۹ پایان یافت. به لحاظ ترتیب زمانی این اصل پس از تصویب اصل ۴۵ درباره‌ی *انفال* مورد بحث قرار گرفت و تصویب شد. همه‌ی این جلسات ایضاً توسط نایب-رئیس مجلس، سید محمد حسینی بهشتی اداره شد. جالب این که همانند اصل ۴۵، آیت‌الله حسین علی منتظری نقشی کلیدی در پیش‌نویس و اداره‌ی مذاکره درباره‌ی این اصل بازی کرد.^{۲۴} صورت مذاکرات (جلد ۳، صفحات ۱۵۲۳-۱۵۶۸) تصویر روشنی از تفاوت‌ها، شکاف‌ها و تضادهای عمیق میان نمایندگان در مورد این اصل به‌دست می‌دهد. البته مشروح مذاکرات صرفاً دربرگیرنده مذاکرات جلسات عصر است، در حالی که مباحث صبح درباره‌ی پیش‌نویس‌های اولیه کمیسیون‌ها مضبوط نیست. بنابراین، ما به مشروح کامل جلسات دسترسی نداریم.

با مرور مشروح مذاکرات مضبوط، روشن می‌شود که چندین طرح درباره نحوه تدوین این اصل وجود داشته است. بهشتی طرفدار تعریف بسیار مختصری از اقتصاد اسلامی بود، به همان سیاقی که در دو سطر نخستین نسخه‌ی نهایی این اصل آمده است:

«نظام اقتصادی جمهوری اسلامی ایران بر پایه سه بخش دولتی، تعاونی و خصوصی با برنامه‌ریزی منظم و صحیح استوار است.»

بنا بر نظر بهشتی، تشریح بیشتر این سه بخش باید به قانون سپرده می‌شد. این موضع منتظری و بسیاری دیگر از نمایندگان نبود. لاقلاً دو طرح پیشنهادی با جزئیات در مذاکرات صبحگاهی مجلس عرضه شد (مشروح مذاکرات، جلد ۳، صفحات ۱۵۴۳-۱۵۴۴).

^{۲۴} گمان من بر این است که منتظری در اداره‌ی مباحث مجلس خبرگان مستقیماً با رهبر اعظم خمینی در ارتباط بود. رویه‌ی محتاطانه بهشتی در قبال منتظری طی کل مباحث جاری در جلسات پیرامون مسائل مختلف اقتصادی موید آن است که وی بر نقش استراتژیک منتظری در هدایت مباحثات واقف بود.

۱۵۴۷ به ویژه مداخلات خامنه‌ای در ص ۱۵۴۳ و مکارم شیرازی و بهشتی در صفحات ۱۵۴۷-۱۵۴۶). یکی از این طرح‌های پیشنهادی توسط منتظری، ربانی شیرازی، ضیائی، و برخی دیگر از نمایندگان حمایت می‌شد، و طرح دومی نیز مورد پشتیبانی مکارم شیرازی، طاهری اصفهانی و چند تن دیگر قرار گرفت. منتظری کوشید تا این دو طرح را ادغام کند و متن واحدی ارائه دهد. او همیشه در ایجاد وحدت میان نمایندگان موفق نبود و تئوریت‌ها وی چند بار در جلسات به چالش کشیده شد (مشروح مذاکرات، جلد ۳، صفحات ۱۵۵۹-۱۵۵۶). منتظری علناً در آغاز سومین جلسه مذاکرات درباره‌ی این مشاجرات به تلخی گلایه کرد (مشروح مذاکرات، جلد ۳، ص ۱۵۵۶).

فرمولبندی‌های آغازین اصل ۴۴ طی دو جلسه‌ی اول با هدف ارائه‌ی تصویری جدید و رادیکال از اقتصاد اسلامی در تمایز با نظام‌های سرمایه‌داری و سوسیالیسم تدوین یافته بود. اما این پیشنهادات نتوانستند حائز اکثریت آرا گردند و یکی بعد از دیگری رد شدند. به‌واقع در حالی که گسترش بخش دولتی مورد مناقشه نبود، هیچ توافقی میان نمایندگان درباره‌ی این که بخش خصوصی باید محدود بشود یا نه، وجود نداشت. فزون بر این، تنها نکته‌ی بکر در مذاکرات اصل ۴۴، عبارت بود از نقش تعاونی‌ها در رابطه با *انفال* و مداخله‌ی دولتی. اما همان‌طور که سید محمد خامنه‌ای به طرزی قانع‌کننده در یگانه مداخله‌اش در طول جلسه‌ی ۵۶ استدلال کرد: «بنظر می‌رسد تمام محور بر آن است که بخش تعاونی که یک چیز جدیدی است، اینجا ابداع شود و یا اگر وجود خارجی دارد ما این را تصویب و قانونی کنیم و در تمام اینها از همه مجمل تر و لرزانتر و ضعیفتر همین است... ما باید اینجا این را جدا کنیم و نیازی به آن دو بخش قبلی نداریم یا اینکه آنرا تعریف کنیم که بخش تعاونی آیا قابل انتقال هست یا نیست؟ استیجاری است؟ تملیک دولت است؟ چون بعد می‌خواهیم ما اراضی دولتی و سرمایه دولتی را در اختیارشان بگذاریم، قابل انتقال هست یا نیست؟» (خامنه‌ای، همانجا، ص ۱۵۴۱).

خامنه‌ای تعاونی‌ها را نکته‌ی کلیدی اصل ۴۴ می‌دانست زیرا در فرمولبندی آغازین در رابطه‌ی تنگاتنگی با انفال قرار داشت:

«دولت نیز موظف است نسبت به انفال و سرمایه مذکور (در آن اصل ۲۰) حتی المقدور با رعایت مصالح عامه به صورت تعاونی عمل کند» (مشروح مذاکرات، جلد ۳، ص ۱۵۵۹).^{۲۶}

^{۲۵} اشاره به اصل ۴۵ دارد.

^{۲۶} این عبارت در یکی از پیشنهادات آغازین اصل ۴۴ در جلسه صبح‌گاهی مجلس آمده بود که البته مضبوط نیست. اما من آن را با رجوع به اظهارات حسینعلی منتظری آورده‌ام که در مباحثات مضبوط عصریدان رجوع می‌کند و می‌گوید: «یک جمله بود که من چون احتمال می‌دادم آقایان با آن مخالف باشند، حذف کردم و آن جمله این است» (همانجا، ص ۱۵۵۹). و سپس عبارتی را که فوقاً نقل شد می‌آورد.

خامنه‌ای در عین حال پیشنهاد کرد که نقش رهبر اعظم در اقتصاد اسلامی تاکید شود. سخنانش در مورد **اصل ۴۴** با نطق‌اش درباره‌ی **اصل ۴۵** هم‌خوانی داشت، چرا که او می‌کوشید با استناد به **انفال** و نقش امام در مالکیت و قیمومیت اموال عمومی اصالت اقتصاد اسلامی را خصلت‌بندی کند. اما هیچ‌کس نمی‌خواست این اصل حقیقتاً بدیع اقتصاد اسلامی را به‌وضوح تشریح نماید. به‌واقع همان‌طور که پیش‌تر نشان دادیم خمینی خود به بهترین شکل کوشید تا **انفال** را به‌مثابه اموالی جلوه دهد که تحت کنترل دولت است و حکمی عقلایی محسوب می‌شود که اساساً خاص اسلام نیست تا بدین وسیله از نقش امام به‌عنوان مالک **انفال** کلامی نگوید. به همین روال بود که نمایندگان در پایان جلسه‌ی سوم مورخ ۳۱ اکتبر ۱۹۷۹ به این نتیجه رسیدند که از نیت ابتدایی خود دست کشند. به جای آن که گسست اقتصاد اسلامی را از اقتصاد سرمایه‌داری متداول در زمان شاه مشخص کنند، برآن شدند تا **تداوم آن را نشان دهند**. آنها متفق‌القول تصمیم گرفتند که **اصل ۴۴** هیچ چیز تازه‌ای در مقایسه با آن چه در رژیم شاه وجود داشت برای ارائه ندارد. این نکته از سوی همه‌ی طرفین مذاکره اذعان شد.

برای مثال **حجتی کرمانی** پرسید: «شما می‌توانید بگوئید در اینجا در بخش دولتی چه چیزی را اضافه کرده‌اید که در بخش دولتی رژیم شاه گذشته نبوده است؟» (مشرح مذاکرات، ص ۱۵۶۰). **بهشتی** پاسخ داد: «توضیح من این است که این اصل تفاوتی با رژیم گذشته از نظر نظام و مقررات، نه از نظر عمل ندارد و در مقایسه این اصل با آنچه که در گذشته بوده چیز تازه‌ای نمی‌بینم. (حجتی کرمانی - من هم همین را می‌گویم)... بنده معتقدم در اصول قبلی مسائلی را آورده‌ایم که در نظام قبل نبوده و اینها با مشخصات و ویژگی‌های اقتصاد اسلامی هم انتخاب شده... ولی من در این اصل چیز تازه‌ای نمی‌بینم» (همانجا، ص ۱۵۶۰). در همین راستا، **ربانی شیرازی** توضیح داد: «اگر ما با قطع نظر از اصول قبلی نگاه کنیم همان نظام سابق است ولی اگر آن اصول سابق را رعایت کنیم کاملاً متفاوت با آن است... ولی ما با آن ضوابط و ضوابط دیگری که آوردیم مانند اموال عمومی و **انفال** و غیره و اینها را تمام در دست دولت قرار دادیم و دیگر فردا مردم نمیتوانند زمینهای بایر را بگیرند و به اسم خودشان ثبت کنند، نمی‌توانند مراتع و جنگلها را بگیرند و سایر منابع طبیعی را، نمی‌توانند معادن را به اسم اینکه در زمینان واقع شده اینها را بگیرند، اینها بود که موجب استثمار و سرمایه‌داری و سرمایه‌های کلان می‌شد و ما در اصول قبلی آمده‌ایم جلوی آنها را گرفته‌ایم» (همانجا، ص ۱۵۶۱). به عبارت دیگر، **اصل ۴۴** به‌عنوان اصلی که فقط تبلور بیرونی اقتصاد اسلامی است، دیده می‌شد. این با آن چه در رژیم شاه وجود داشت، تفاوتی نداشت. هر چند، **اصل ۴۵** می‌توانست طبیعت درونی این اقتصاد تازه را منعکس کند. ویژگی مشخصه اقتصاد اسلامی، **انفال** بود. نمایندگان، الغاء **ریا** یا دیگر منابع درآمد نامشروع را که در **اصل ۴۹** آمده بود، از دیگر تفاوت‌های اساسی اقتصاد اسلامی برشماردند.

در نسخه‌ی نهایی اصل ۴۴، همه‌ی ارجاعات به *انفال* در رابطه با تعاونی‌ها حذف شد. در این اصل می‌خوانیم:

نظام اقتصادی جمهوری اسلامی ایران بر پایه سه بخش دولتی، تعاونی و خصوصی با برنامه‌ریزی منظم و صحیح استوار است.

بخش دولتی شامل کلیه صنایع بزرگ، صنایع مادر، بازرگانی خارجی، معادن بزرگ، بانک‌داری، بیمه، تأمین نیرو، سدها و شبکه‌های بزرگ آبرسانی، رادیو و تلویزیون، پست و تلگراف و تلفن، هواپیمایی، کشتیرانی، راه و راه‌آهن و مانند اینها است که به صورت مالکیت عمومی و در اختیار دولت است.

بخش تعاونی نیز شامل شرکت‌ها و موسسات تعاونی تولید و توزیع است که در شهر و روستا بر طبق ضوابط اسلامی تشکیل می‌شود

بخش خصوصی شامل آن قسمت از کشاورزی، دامداری، صنعت، تجارت و خدمات می‌شود که مکمل فعالیت‌های اقتصادی دولتی و تعاونی است.

مالکیت در این سه بخش تا جایی که با اصول دیگر این فصل مطابق باشد و از محدوده قوانین اسلام خارج نشود و موجب رشد و توسعه اقتصادی کشور گردد و مایه زیان جامعه نشود مورد حمایت قانونی جمهوری اسلامی است.

تفصیل ضوابط و قلمرو و شرایط هر سه بخش را قانون معین می‌کند.^{۲۷}

در حالی که نمایندگان نهایتاً پذیرفتند که این اصل هیچ چیز تازه‌ای در قیاس با اقتصاد سرمایه‌داری دوران شاه ندارد، از این که این اصل تجدیدنظر مهمی در رژیم مالکیت مرسوم شیعه است، سخنی به میان نیاوردند. اصل ۴۴ با تشریح سه بخش فعالیت اقتصادی آغاز می‌کند و نه سه "شکل مالکیت". بسیاری از نمایندگان میان واژه‌ی "بخش" با "شکل مالکیت" سرگردان بودند و چنین مفروض می‌داشتند که بخش خصوصی، دولتی و تعاونی سه شکل مالکیت را توصیف می‌کند (رجوع کنید به مشروح مذاکرات، جلد ۳، صفحات ۱۵۳۸-۳۹ و ۱۵۴۱-۴۲). بهشتی تلاش کرد این سردرگمی را با تأکید بر واژه "بخش" بجای "مالکیت" مرتفع سازد (همانجا، ص ۱۵۳۸). بسیاری از نمایندگان بر این باور بودند که این اصل نیاز به متممی دارد که در آن رژیم مالکیت در اقتصاد اسلامی دقیقاً تعریف شود. این راه دنبال نشد، اما مکارم شیرازی در جایی اشاره کرد که این اصل به انواع مالکیت‌ها نمی‌پردازد چرا که "دو نوع مالکیت" در آن فرض شده است (مشروح مذاکرات، جلد ۳، ص ۱۵۳۶). رژیم مالکیتی دوگانه به جای سه‌گانه، تجدیدنظری در اقتصاد مرسوم اسلامی بود.

^{۲۷} رجوع کنید به: «قانون اساسی (جمهوری اسلامی) ایران در ۱۹۷۹ همراه با متمم‌ها تا سال ۱۹۸۹، constituteproject.org برگرفته در ۲۸ ژوئن ۲۰۲۱»

برای درک اهمیت این تغییر رادیکال، لازم است اثر پرنفوذ متکلم برجسته‌ی عراق **محمد باقر صدر** (۱۹۶۱/۱۹۷۸) را درباره‌ی اقتصاد اسلامی مرور کنیم. صدر در کتاب خود میان سه شکل از مالکیت تفکیک قائل شد: دولتی، عمومی و خصوصی (Sadr, 1961, pp. 63-141). بنابر نظر وی، مالکیت‌های دولتی و عمومی زیر سیطره حاکم اسلامی قرار می‌گیرد که در فقه اسلامی **انفال** نام دارد. **انفال** را بر مبنای منابع طبیعی (به‌ویژه زمین، آب، و مخازن معدنی)، غنایم جنگی و منجمله اموال مصادره شده توسط دولت تعریف کرد. در حالی که صدر مالکیت‌های دولتی و عمومی را به جهت آن که هر دو متعلق به دولت‌اند مشابه هم در نظر می‌گرفت، اما نحوه مصرف کردن یا خرج کردن آنها را متفاوت از یکدیگر برمی‌شمرد. دولت می‌تواند اموال عمومی را در خدمت نیازهای عمومی کلیه مصرف‌کنندگان به شیوه‌ای غیر انحصاری چون مدارس و بیمارستان‌ها هزینه کند. در عین حال دولت می‌تواند بدیل دیگری برای مصرف اموال عمومی در پیش گیرد و مالکیت دولتی را به سود گروه‌های خاص مشخصی، مثلاً با فراهم کردن سوبسیدها و یارانه‌های ترجیحی، خرج کند.

در حالی که توصیف صدر از **انفال** و حق تملک انحصاری امام بر چیزهای "بلاصاحب" (res nullius) مبهم بود، او قائل به رژیم سه‌گانه‌ی مالکیت با مالکیت‌های **خصوصی، عمومی و دولتی بود**. قانون اساسی جمهوری اسلامی با ادغام مالکیت "عمومی" و "مالکیت امام" (**انفال**) در مالکیت دولتی، کاملاً بر این تفسیر رژیم مالکیت سه‌گانه دست رد زد. این اقدام با موضع منتظری (1987, vol. 1, p. 93) در مورد "وحدت مالکیت عمومی و مالکیت امام" (موسوم به تز وحدت) هم‌خوانی داشت. بنا بر نظر وی، از آنجا که اولاً مالکیت امام بر **انفال** نه شخصی بلکه "بما انه امام" یا در ارتباط با منصب امامت است، و ثانیاً از آنجا که اقتدار امام در قیمومیت و تعیین نحوه به مصرف رساندن ثروت عمومی بر همه‌ی دارایی‌های مسلمانان گسترش می‌یابد، مالکیت امام و مالکیت عموم در حکومت اسلامی باید تجمیع و ترکیب شود. مطابق با این دیدگاه نیازی به تفکیک "مالکیت عمومی" و **انفال** (مالکیت امام) نیست، و از این رو رژیم مالکیت نه سه‌گانه بلکه به رژیمی دوگانه فروکاسته شده و به روابط مالکیت خصوصی و دولتی خلاصه می‌گردد. این نگرش در تدوین اصل ۴۵ مبنا قرار گرفت، یعنی مالکیت عمومی و **انفال** در یکدیگر ادغام شدند و تمایز حقوقی مالکیت دولتی عموم مسلمین از مالکیت انحصاری امام مخدوش گردید. اصل ۴۴ قانون اساسی در هم‌خوانی با اصل ۴۵ رژیم **مالکیت دوگانه** (دولتی و خصوصی) را مفروض می‌پندارد که با **سه بخش** فعالیت اقتصادی مشخص می‌شود. تاکید بهشتی بر تفاوت "بخش" از "شکل مالکیت" را بر این مبنا بهتر می‌توان فهمید. تمامی این تاکیدات و تمایزات یک هدف را دنبال می‌کرد: عدم تصریح حقوق مالکیت انحصاری امام، یا **انفال**.

برخلاف این نظر (تز وحدت)، در فقه سنتی اسلامی تمایز میان مالکیت عمومی و دولتی اساسی است^{۲۸}، چرا که اگرچه امام قدرت اختیاری در استفاده از *انفال* را دارد، و این شامل انتقال قسمی آن به اشخاص و گروه‌های مشخص می‌شود، اما دیگر انواع مالکیت و ثروت عمومی به همه‌ی مسلمانان تعلق دارد و باید فقط برای *همه‌ی مسلمانان* هزینه شود. مخدوش کردن این تمایز، قدرت امام را بر کل ثروت‌های عمومی امتداد می‌بخشد و آن طور که منتظری (1987, vol. 1, p. 92) بر آن نام گذارد: امام، "فقیه مبسوط الید" است. و متعاقباً امام، با این قدرت گسترده، حتی غیر "قابل کنترل‌تر" از پیش می‌باشد.

بنابراین، تز "وحدت" برای *ولایت فقیه* تازه استقرار یافته، دو نفع اساسی داشت: (۱) سکوت درباره‌ی مالکیت انحصاری امام بر *انفال*؛ (۲) گسترش قدرت اختیاری امام بر همه‌ی ثروت و اموال عمومی. به این معنا، رژیم مالکیت دوگانه توانست سلب مالکیت مردم از اموال و ثروت‌شان را توسط امام توسعه دهد. در حالی که قرار بود درآمد ناشی از کل دارایی‌ها خزان‌های عمومی مسلمانان (*بیت‌المال*) را تأمین مالی کند، در عمل درآمدها در میان دو نهاد موازی ویژه توزیع شد. بخشی از درآمدها (*انفال*) صرف ایجاد بخش فرادولتی یا ولایی شد و بخشی دیگر، بخش رسمی دولتی را تأمین مالی کرد. در عمل، برآیند نهایی *انفال* به صعود بنیادهای اسلامی یا هلدینگ‌های بزرگی نظیر *بنیاد مستضعفان و جانبازان* انجامید که جزئی از بخش فرادولتی به حساب می‌آیند.

با این که به لحاظ نظری تز "وحدت" تفوق یافت، در عمل کل روند اسلامی‌سازی اقتصاد ایران طی سه دهه‌ی گذشته شامل جدا کردن *انفال* از بخش دولتی بود که به رشد بخش ولایی مستقل از دولت انجامید، بخشی که کاملاً از کنترل قوای مجریه، مقننه و قضاییه خارج است. این بخش به امام تعلق دارد و درباره‌ی فعالیت‌هایش، فقط به او گزارش می‌دهد. این روند به نظام نهادهای موازی در اقتصاد انجامید که در *فصل ۶* مورد بحث قرار خواهد گرفت.

۸-۵ انفال: نکته‌ی گم‌شده در ادبیات اقتصادی

همان‌طور که در بخش‌های پیشین طرح کردیم، *انفال* در مالیه‌ی عمومی اسلام شیعه، مهم‌ترین منبع درآمد است. حیرت‌آور است که اقتصاددانان، عالمان سیاسی و

^{۲۸} برای نمونه می‌توان به قاضی ابن‌براج در المذاهب (جلد نخست، صفحات ۱۸۲ تا ۱۸۶) و علامه حلی در تذکره الفقها (ص ۴۰۲) رجوع کرد که هر دو قائل به وجود سه شکل مالکیت می‌باشند بدین معنا که در کنار مالکیت عمومی، مالکیت امام را به‌عنوان مالکیت سوم قرار می‌دهند. برخلاف این فقهای متأخر، حسینعلی منتظری در دراسات (جلد نخست، ص ۹۳) و مومن قمی در الولایه الا لهیه (جلد ۲، ص ۵۲) قائل به وحدت این دو مالکیت بوده و هر دو را یکی می‌دانند. در قانون اساسی جمهوری اسلامی دیدگاه دوم مبنا قرار گرفت چرا که در این دیدگاه نیازی به تصریح حقوق مالکیت انحصاری امام یا انفال نبود (مهرداد وهابی، زیرنویس افزوده شده در ترجمه فارسی فصل پنجم).

حقوق‌دانان حتی در حاشیه نیز به آن نپرداخته‌اند. ممکن است یکی از دلایل این بی‌توجهی، ناآشنایی‌شان با ادبیات اقتصادی شیعه باشد. اما دلیل دیگر مبتنی بر این واقعیت است که آکادمیسین‌ها کوشیده‌اند کل اقتصاد اسلامی را در پرتو اقتصاد رایج غربی بازنگری کنند. پرسش اصلی آنها این بوده که آیا اسلام با نظام خصوصی سرمایه داری انطباق دارد یا با نظام دولتی سوسیالیستی. به عبارتی دیگر، آنها اغلب اقتصاد اسلامی را از نگاه اقتصاد غربی یا نظام‌های اقتصادی مستقر پژوهیده‌اند، نه بر مبنای عملکردها و گفتارهای آن.^{۲۹}

تا آنجا که برمن دانسته است، کم‌تر پژوهشگری در نشریات آکادمیک به *انفال* اشاره‌ای کرده است. من یک استثناء یافته‌ام و آن *سهراب بهداد* (1989, p. 192) است که در کارهایش چند بار به *انفال* اشاره کرده است. اشارات وی به *انفال* در دو مورد، به تلخیص ایده‌های *محمد باقر صدر* (1961)، فقیه شیعه‌ی عراقی درباره‌ی *انفال* بازمی‌گردد. بهداد می‌نویسد: «بنا بر نظر صدر، ... اشکال دولتی و عمومی مالکیت توسط حاکم اسلامی بر آن چه در قانون اسلامی *انفال* نامیده می‌شود اعمال می‌گردد. *انفال*، در فقه اسلامی شامل منابع طبیعی و غنایم جنگی می‌شود. مهم‌ترین نمونه‌های *انفال* زمین، مخازن معدنی و آب است. اموال مصادره شده توسط حکومت، به هر علتی، زیر این مقوله قرار می‌گیرد» (Behdad, 1989, p. 192). او همین چکیده را در مقاله‌ای دیگر نیز آورد (1994, p. 788).

اما *انفال* به چه کسانی تعلق دارد؟ اهمیت آن در اقتصاد اسلامی چیست؟ بهداد به این مسائل نپرداخت چون نتوانست ربط و وصل این مفهوم را با اقتصاد اسلامی دریابد. این امر توضیح می‌دهد که چرا وی هیچگاه *انفال* را در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران جست‌وجو نکرد و کاملاً اصل ۴۵ قانون اساسی را نادیده گرفت. او در حالی که به اصل‌های ۴۴، ۴۷ و ۴۹ اشاره کرد (Behdad, 1995, p. 105, 2006, p. 26)، منکر رابطه‌ی میان این اصل‌ها با *انفال* شد. علت این امر چه بود؟ زیرا بهداد *انفال* را به "مالکیت دولتی" تقلیل داد و به شیوه‌ای غیرانتقادی، گفتمان خمینی را درباره‌ی *انفال* که آن را حکمی "عقلانی" و معمول در همه‌ی دولت‌ها جلوه می‌داد، پذیرفت (رجوع کنید به بخش ۵-۷).

^{۲۹} برای مثال، احسانی (2009) منکر هرگونه وجه متمایز برای اقتصاد اسلامی شیعه است، و آن را به "بخش تعاونی" خلاصه می‌کند و بالکل انفال را نادیده می‌گیرد. وی می‌نویسد: «موضع خمینی گرچه مبهم، اما بیش از هر چیز ناسیونالیستی بود، و بر خودکفایی و استقلال تأکید می‌کرد و گرایش قوی توسعه‌گرایانه‌ای داشت. در عمل، جنبه‌های "اسلامی" اقتصاد محدود به "بخش تعاونی" ماند، که هیچ‌گاه فراتر از بخش نازی از تولید سرانه ملی افزایش نیافت، و نیز جایگزینی ربح با "سود سرمایه‌گذاری" که دیگر عنصر اسلامی محسوب می‌شود». (2009, p. 27).

^{۳۰} تیمور کوران Timur Kuran (1313-1314, 1317, 1354, 1358) در بررسی جامعی پیرامون "اسلام و عملکرد اقتصادی" (Islam and Economic Performance) بارها درباره‌ی اقتصاد اسلامی در ایران پس‌انقلاب به بهداد استناد می‌کند.

در خوانش بهداد از اقتصاد اسلامی، کل مطلب به سه نوع برخورد نسبت به مالکیت خصوصی تقلیل یافته است: "بازار آزاد" (laissez-faire)، "پوپولیست"، و "پوپولیست – دولت‌گرا" (Behdad, 1989, p. 189). او در پانوشتی (number 134, p. 795) افزود که از واژه‌ی "محافظه‌کاری" برای تبیین رویکرد اقتصادی "بازار آزاد" استفاده کرده و در مقابل از واژه‌ی "لیبرال" برای سیاست مبتنی بر مداخله‌ی دولتی، و از اصطلاح "رادیکال" به معنای شکلی از سوسیالیسم استفاده کرده است.

این دسته‌بندی سراسر مغشوش است. بهداد واژه‌هایی را که در فرهنگ سیاسی آمریکا رایج است به اسلام شیعه تسری داده است. وی این واقعیت را که *انفال* مالکیت دولتی به مفهوم مدرن کلمه نیست، نادیده گرفت. دولت مدرن از لحاظ نظری نماینده‌ی حاکمیت مردم است؛ یعنی در اساس چیزی نیست جز *مأموری* که به نام مردم به‌عنوان صاحب اختیار و حاکم عمل می‌کند. این نه دولت، که مردم‌اند که مالکان حقیقی اموال عمومی هستند، در حالی که در *انفال*، همه‌ی اموال عمومی بلاصاحب (nullius in res)، مالکیت/امام محسوب می‌شوند. فزون بر این، *انفال* بر پایه‌ی عدم مرزبندی پیش‌سرمایه‌دارانه میان مالکیت و حاکمیت قرار دارد، در حالی که *لیبرالیسم* مدافع پایان جباریت، و امنیت حقوق مالکیت از طریق ایجاد مرزبندی شفاف میان حاکمیت و مالکیت است. دفاع از مالکیت خصوصی سرمایه‌داری در مقایسه با *انفال* یا مالکیت/امام، محافظه‌کاری نیست، بالعکس باید آن را رادیکال تلقی کرد. در حالی که *انفال* سلب مالکیت مردم از اموال عمومی توسط امام است، بهداد آن را به‌مثابه اقدامی "رادیکال" تحسین می‌کند چرا که به دولت تعلق دارد! دل‌بستگی بهداد به ایدئولوژی دولت‌گرا وی را از آن چه زیر *انفال* پنهان شده نابینا کرده، و به پی‌راهه می‌کشاند.

بهداد، با پیروی از همین روش استدلال، دو مرحله در تحول اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی ایران تشخیص داد: اولین مرحله با انقلاب ۱۹۷۹ آغاز شد و تا پایان جنگ هشت ساله با عراق در ۱۹۸۹ ادامه یافت. دولین مرحله با دوره‌ی اول ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی در ۱۹۸۹ و به‌ویژه با آغاز مذاکرات با بانک جهانی و صندوق جهانی پول (IMF) شروع شد. «با مرگ خمینی، جمهوری اسلامی روند دگرگونی را آغاز کرد... جست‌وجو برای جامعه‌ی ایده‌آل اسلامی، و تلاش برای تشکیل حکومت مستضعفین (مظلومان) به بن‌بست رسیده بود. در مقابل، ائتلافی پراگماتیک از محافظه‌کاران و پوپولیست‌های اصلاح شده شکل گرفت. متخصصان بانک جهانی و صندوق جهانی پول به‌عنوان مرجع راهنمایی دعوت شدند، و آنها برای خدمت‌گزاری راغب بودند» (Behdad, 2006, p. 29). از دیدگاه بهداد این دو مرحله، پژواک سیر تکاملی اسلام اولیه از اسلام شورشی محمد و ابوذر به نظم/اسلامی (Pax Islamicus) خاندان‌های امویان و عباسی بود.

اولین مرحله با "جهت‌گیری دولت‌گرا-پوپولیستی" خصلت‌بندی می‌شود (Behdad, 1996, p. 105, 1994, p. 787). با تسری ترمینولوژی معاصر "پوپولیسم" و "دولت‌گرایی" به دوران محمد، بهداد *انفال* را ردپای "پوپولیسم اسلامی" تعبیر کرد که در خدمت "احیای اسلامی" قرار گرفته است: «این کلکتویسم دسته‌ای از جنگجویان اسلامی بود که غنایم جنگ را میان صفوف خود توزیع می‌کردند و فقط زمانی که پیامبر با کلام الله (سوره *الانفال*) مواجه‌شان کرد، مقداری را برای حکومت اسلامی نوپا باقی گذاشتند (*انفال*). این پوپولیسم اسلامی است که قدرت بسیج فقرا و بی‌بضاعتان، بی‌کاران و کارگران شهری کم‌درآمد را دارد» (2006, p. 30). به نظر می‌رسد که بهداد از تضاد میان آیه‌های ۱ و ۴۱ سوره *انفال* و نزاع میان مسلمانان در مورد تقسیم غنایم پس از پیروزی در جنگ بدر، آگاه نیست. همان‌طور که در سه بخش اول فصل حاضر نشان دادم، *انفال* نه راجع به "کلکتویسم دسته‌ای از جنگجویان"، که درباره‌ی قدرت اختیاری پیامبر بود.

تیمور کوران نیز در پیروی از سهراب بهداد، اولین دوره‌ی جمهوری اسلامی ایران (۱۹۸۹-۱۹۷۹) را "سوسیالیسم اسلامی" نام‌گذاری (2018, p. 1313)، که مستلزم نظام مساوات‌طلبانه‌ی مستحکمی بود که بر بازتوزیع ثروت به نفع توده‌های مظلوم و مالکیت دولتی بر دارایی‌های اصلی مولد، کمر همت بسته بود. این نحوه خصلت‌بندی از شناخت برجسته‌ترین ویژگی اقتصاد اسلامی طی این مرحله، که همان *انفال* و مالکیت امام بود، بازماند. *انفال* نه دولت‌گرا بود و نه "سوسیالیستی"، فقط مالکیت پیشاسرمایه‌داری امام بود. بدین‌سان سلب مالکیت مردم از اموال عمومی‌شان زیر پرده‌ی ایدئولوژیک "پوپولیسم-دولت‌گرا" یا "سوسیالیسم اسلامی"، مکتوم می‌ماند.

در امتداد همین روش استدلالی بود که بسیاری از فعالان چپ نظیر فدائیان اکثریت^{۳۱} از سیاست "دولت‌گرا-پوپولیست" خمینی به‌عنوان مبارزه‌ی ضدامپریالیستی در راستای "عدالت اجتماعی" حمایت کردند. تراژدی اینجا بود که در این دوران بنیادهای اقتصادی ولایت فقیه، یعنی بخش فرادولتی یا *انفال*، به نام عدالت اجتماعی نهادینه شد^{۳۲}. گفتمان "وحدت میان مالکیت مردم و مالکیت امام" در میان بسیاری از فعالان پوپولیست چپ‌گرا بازتابی مساعد یافت.

^{۳۱} این یک گروه چریکی مارکسیست-لنینیست (اما نه طرفدار شوروی) دوران رژیم شاه بود که از محبوبیت وسیع توده‌ای در ۱۹۷۹ برخوردار بود. پس از انقلاب این سازمان به چند دسته منشعب شد. اکثریت اعضای آن موضعی پرو-شویت پیشه کردند و از جمهوری اسلامی ایران به دلیل موضع ضدامپریالیستی و مساوات‌طلبانه‌اش حمایت کردند.

^{۳۲} جالب آن که بهداد (1995, pp. 105, 112-113, 115, 126) چندین بار به این بخش اشاره کرد اما رابطه‌ی آن را با *انفال* دریافت. از دید او، بخش فرادولتی بخشی از استراتژی "دولت‌گرا-پوپولیست" بود تا برای رژیم نوپا حمایت گردهم آورد: «بیش از این، این فراکسیون جمهوری اسلامی از تشکیل بنیادهای انقلابی متعدد حمایت کرد تا برای رژیم اسلامی حمایت توده‌ای به‌وجود آورد و به مقابله با اپوزیسیون رادیکال جمهوری اسلامی بپردازد» (Behdad, 1995, p. 105).

مرحله‌ی دوم به‌عنوان "پراگماتیسم"، و آغاز "لیبرالیسم" فرهنگی و اقتصادی تعریف شد. همان‌طور که سعید رهنما و سهراب بهداد (1995, p. 15) اظهار داشتند: «لیبرالیسم فرهنگی افزون بر لیبرالیسم اقتصادی، می‌توانست جمهوری اسلامی را به هنجارهای ایران پیش‌انقلاب بازگرداند.» کوران (Kuran, 2018, p. 1313) در تبیین مرحله‌ی دوم نیز با تأسی از بهداد (1994) آن را "سرمایه‌داری اسلامی" نامید، دورانی که نظام بازاری‌بنیان تحت مقررات و تنظیمات اسلامی تفوق یافت.

به نقل از بهداد (1994, p. 811) بیاوریم: «صندوق جهانی پول و بانک جهانی منبع هدایت روند بازتعمیل اقتصادی شده‌اند. اکنون، سرمایه‌گذاری خارجی به‌عنوان وسیله‌ای برای نجات اقتصادی جمهوری اسلامی تلقی می‌شود. شرکت‌های بزرگی که ملی شده بودند اکنون به‌طور کامل برای هر کس که خریدار باشد، قابل واگذاری است. دیگر ادعایی در خصوص تشکیل اقتصاد اسلامی باقی نمانده است». این توصیف و پیش‌بینی کاملاً اشتباهی در مورد اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی بود. سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در ایران توسعه نیافت و هنوز نیز در یکی از پایین‌ترین سطوح در جهان است، و شرکت‌های بزرگ ملی شده هیچ‌گاه "به هر آن کس که بخواهد بخرد، فروخته" نشد. آن شرکت‌ها به بخش ولای "فروخته" شدند. به عبارت دیگر، نه تنها "وحدت" اساسی میان *انفال* و بخش دولتی هیچ‌گاه در عمل به‌وقوع نپیوست، بلکه حتی سهم *انفال* به همان نسبت افزایش یافت که سهم بخش دولتی کاهش یافت. این یک "مرحله‌ی لیبرالی" (یا آن‌طور که برخی می‌گویند "نئولیبرال") نبود، بلکه توسعه اسلامی سازی اقتصاد یا پرده‌برداری از مالکیت انحصاری پنهانی امام بود. بنیادهای اسلامی سهم عمده املاک دولتی را در دو دوره‌ی ریاست جمهوری *احمدی‌نژاد* (۲۰۰۵-۲۰۱۳) "خریدند" و بعدها در سال ۲۰۲۰ حتی آشکارا مدعی شدند که *کوه دماوند*^{۳۳} نیز به‌مثابه بخشی از *انفال* در تملک آنهاست.

۹-۵ اسلام شیعه و سرمایه‌داری سیاسی اسلامی

اکنون ما می‌توانیم به پرسشی بازگردیم که در پایان فصل گذشته طرح کرده بودیم. داوری ما پیرامون تز ماکسیم رودنسون (Rodinson) (1973) در خصوص هم‌خوانی اسلام و سرمایه‌داری چیست؟ به نظر تیمور کوران فقه سنی مانعی در برابر توسعه‌ی سرمایه‌داری مدرن در امپراتوری عثمانی بود. اما در مورد اسلام شیعه چطور؟

به باور من فقه شیعه حتی مانع بزرگ‌تری از فقه سنی در مقابل سرمایه‌داری بازار است. همان‌طوری که در فصل چهارم نشان دادم، فقهای شیعه از

^{۳۳} درباره‌ی ادعای بنیاد مستضعفان در مورد مالکیت یال‌های کوه دماوند، رجوع کنید به <https://www.zeitoons.com/78754>. برای جزئیات بیشتر، رجوع کنید به فصل ۶.

"کمپانیه" (Kumpanyie)^{۳۴} (کمپانی یا بنگاه‌های مدرن) برای تضعیف موضع شاه حمایت کردند، ولی همیشه *انفال* را تبلیغ کردند، و این در تعارض شدید با هرگونه مرزبندی میان حاکمیت و مالکیت قرار داشت. در حالی که در فقه سنی *انفال* نقش و اهمیتی ناچیز و حاشیه‌ای دارد و کلیه اموال عمومی به همهی مسلمانان تعلق دارد، در فقه شیعه همهی منابع طبیعی بدون مالک به امام تعلق دارد.^{۳۵} ماکسیم رودنسون هیچ‌گاه *انفال* در فقه شیعه را در پیش یا پس از انقلاب ۱۹۷۹ مورد پژوهش قرار نداد. بنابراین، وی می‌توانست بنویسد: «در صد سال گذشته، دریافت‌های اسلام مانعی در برابر توسعه‌ی سرمایه‌داری در جهان اسلام نبوده است، به همین منوال نیز این دریافت‌ها با جهت‌گیری سوسیالیستی (...) مابینتی نداشته است. مشابهاً دریافت‌ها از اسلام در هیچ کجا ساختاری اجتماعی یا اقتصادی‌ای بنا نکرده که به شکلی رادیکال تازه باشد» (Rodinson, 1973, p. 186). روحانیت شیعه اشتباه رودنسون را ثابت کرد: *انفال* و سلب مالکیت از اموال عمومی توسط امام ابداع رادیکال جدیدشان در اقتصاد عمومی بود که نمی‌توانست از سوی هیچ نیروی سیاسی یا اقتصادی دیگری در ایران سال ۱۹۷۹ اختراع شود. این اختراع منحصربه‌فرد نه سرمایه‌داری بود و نه سوسیالیسم؛ بلکه ثمره‌ی اندیشه‌ی اقتصادی پیشاسرمایه‌داری روحانیت شیعه بود که قویاً سرمایه‌داری سیاسی را در ایران پس‌انقلاب، توسعه بخشید.

بر خلاف "انقلاب" اسلامی (بهتر است بگوییم "احیای" اسلامی)، انقلابات قرون هفدهم و هیجدهم به شکلی رادیکال روابط میان سرمایه‌داری بازار و سرمایه‌داری سیاسی را تغییر دادند و موجبات تغییرات نهادین اساسی شدند که تفوق سرمایه‌داری بازاریبانیان را ممکن ساخت.

اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی ایران از حیث تداوم نوعی سرمایه‌داری سیاسی بر پایه‌ی درآمد نفتی، بیشتر مظهر پیوستگی با اقتصاد سیاسی محمد رضا شاه پهلوی است تا گسستگی.

هرچند، دو تفاوت اساسی میان *انفال* و کنترل شاه بر نفت، گاز و پتروشیمی‌ها وجود دارد.

شاه ظاهراً به مبانی انقلاب مشروطه‌ی ۱۹۰۶-۱۹۰۵ در مورد حاکمیت مردم بر اموال عمومی که شامل منابع طبیعی نیز می‌شد، "وفادار" بود. گرچه او در عمل با تحمیل کنترل خود و ایجاد نهادهای موازی، که با اصل نظارت دولتی غیرشخصی بیگانه بود، حقوق مردم را پایمال کرد. ما در بخش ۵-۷ شاهد آن بودیم که خمینی نیز کوشید *انفال*

^{۳۴} در فصل چهارم به مابینت فقه اهل سنت با تاسیس کمپانی در دوران امپراطوری عثمانی از دیدگاه تیمور کوران پرداخته شد. در زبان ترکی، از شرکت‌های مدرن با عنوان "کمپانیه" یاد می‌شد.
^{۳۵} رجوع کنید به بخش ۵-۵ فصل حاضر.

را زیر پوشش مالکیت دولتی مستور سازد. اما، او علناً بر حق حاکمیت مردم خط بطلان کشید و از **ولایت فقیه**، در تضاد کامل با انقلاب مشروطه، جانبداری کرد.

انفال مالکیت امام بر اموال بلاصاحب (res nullius) است که شامل همه‌ی منابع طبیعی فاقد مالک می‌شود. این امر بر پایه‌ی سلب مالکیت مردم از مالکیت‌های عمومی خود بنا نهاده شده است. خاندان پهلوی هیچ‌گاه و به هیچ شکلی تظاهر به تملک همه‌ی منابع طبیعی نکرد. تنها نیروی سیاسی در ایران که می‌توانست چنین ادعایی داشته باشد فقیهان شیعه بودند. آنان بودند که چنین تملک نامحدود اموال عمومی را به نام خدا، پیامبر و جانشینان مشروع او توجیه کردند. این اولین تفاوت اصلی میان دو رژیم است.

همان‌طور که پیش از این مطرح شد، **انفال** به سرمایه‌داری یا دولت‌گرایی قابل تقلیل نیست؛ **انفال** اختراع شیعه است که در آن امام مالک همه‌ی منابع طبیعی است. این حاکمیت کاست روحانی بر کل جامعه‌ی مسلمانان یا امت اسلامی است. به شکلی متناقض، این نهاد پیشاسرمایه‌داری به دلیل ادغام اقتصاد ایران در بازار جهانی سرمایه‌داری از طریق منابع طبیعی توانست ابقاء شود. استقلال نسبی دولت، پایه‌ی اقتصادی جان‌سختی اقتصاد اسلامی را فراهم می‌کند. البته، درهم‌آمیزی مالکیت و حاکمیت، نقش مالکیت را در مقایسه با حاکمیت ثانوی می‌کند. به عبارت دیگر، مالکیت تا زمانی مهم است که بتواند منشاء بازتولید منابع قدرت باشد.

در این چارچوب، کارآیی **سیاسی** مهم‌تر از کارآیی **اقتصادی** است. تنش‌های سیاسی، فرهنگی و ایدئولوژیک میان فقهای حاکم و قدرت‌های غربی، مانعی در برابر سرمایه‌گذاری خارجی و رشد اقتصادی است. این دومین تفاوت مهم با رژیم شاه است که به دلیل روابط کم‌تر ستیزگرانه با قدرت‌های غربی، می‌توانست در مقایسه با **ولایت فقیه**، مشوق اقتصاد صنعتی متنوع‌تری باشد. با توجه به اهمیت تنش‌های سیاسی، خط سیر اقتصادی جمهوری اسلامی بیش از پیش بر پایه‌ی رژی می‌مصادره‌گر قرار گرفته که کالایی شدن (commodification) منابع طبیعی در آن نقشی بنیادین دارد.

بنیان اقتصادی **انفال** را باید در این گونه از سرمایه‌داری سیاسی یافت، که ما آن را "سرمایه‌داری سیاسی اسلامی" می‌نامیم. برخلاف سرمایه‌داری لیبرال که هماهنگی بازار بر آن تفوق دارد، در سرمایه‌داری سیاسی اسلامی^{۳۶}، هماهنگی ویرانگر غالب است، چون که **انفال** به مثابه سلب مالکیت مردم از اموال عمومی‌شان توسط امام، بر پایه‌ی رژی می‌مصادره‌گر بنیان گرفته است. جدول ۵-۱ مطالعه‌ی تطبیقی اقتصاد سیاسی این دو گونه سرمایه‌داری را نشان می‌دهد.

^{۳۶} برای تحلیلی جامع از رابطه‌ی انفال و هماهنگی ویرانگر، رجوع کنید به فصل هفتم، بخش ۷-۹.

اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی ایران تصویر نمادین سرمایه‌داری سیاسی اسلامی است که در فصل بعدی و در پرتوی *انفال* مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

جدول ۵-۱: تحلیل تطابقی سرمایه‌داری بازار لیبرال و سرمایه‌داری سیاسی اسلامی

نمونه	شکل غالب هماهنگی	شکل غالب مالکیت	گونه‌ی سرمایه‌داری
ایالات متحده آمریکا (۱۹۴۵-۲۰۰۸)	هماهنگی بازار	خصوصی	سرمایه‌داری لیبرال بازاریبنیان
جمهوری اسلامی ایران	هماهنگی ویرانگر	انفال	سرمایه‌داری سیاسی اسلامی

منبع: مولف

۱۰-۵ نتیجه‌گیری

ما در این فصل دو عنصر در مالیه‌ی عمومی اسلامی را شناسایی کردیم که با ویژگی رژی می‌مصادره‌گر هم‌خوانی دارد: *خراج* در اسلام سنی، و *انفال* در اسلام شیعه. در حالی که *خراج* بخش عمده‌ی نظام مالیه عمومی *خلافت* را برمی‌ساخت، *انفال* مالیه مورد نیاز نظام *امامت* را تأمین می‌کرد. پژوهش متنی و تاریخی ما درباره‌ی *انفال* نشان داد که *انفال* با اولین جنگ مقدس پیامبر در بدر آغاز شد و در طول تاریخ اسلام ادامه یافت. در اسلام سنی، حیطه‌ی *انفال* به غنائم جنگی محدود شده است.

البته، اسلام شیعه طرفدار تعریف گسترده‌ای از *انفال* است که همه‌ی اموال عمومی "بلاصاحب" (res nullius) را دربرمی‌گیرد. برخلاف اهل سنت، شیعیان معتقدند که *انفال* نه به همه‌ی مسلمانان، که به *امام* تعلق دارد. مفهوم‌سازی از *انفال* به‌عنوان یکی از اصول زیربنایی اقتصاد اسلامی توسط فقهای شیعه در دوران حکومت آل بویه، و به ویژه خاندان‌های صفویه و قاجاریه تدوین یافت. با این همه حقیقتاً فقط در دوران آخرین رونوشت نظام *امامت*، یعنی *ولایت فقیه*، در ایران از زمان انقلاب ۱۹۷۹ بود که مفهوم *انفال* شکوفا شد. گرچه *خمینی* و همکارانش آن را نتیجه "عقلایی" هر شکلی از حکومت معرفی کردند و کوشیدند این مفهوم را در "گفتمانی دولت‌گرا-پوپولیست" لاپوشانی کنند، *انفال* چیزی نیست جز سلب مالکیت مردم از مالکیت‌ها و ثروت عمومی‌شان به دست *امام*.

در حالی که اقتصاد پسانقلابی ایران هیچ‌گاه توسعه‌ی سرمایه‌دارانه را رها نکرد، اما *ولایت فقیه* عنصر اقتصادی حقیقتاً جدیدی را بر آن افزود: *انفال*، یا مالکیت *امام* بر اموال عمومی بلاصاحب (res nullius). این مالیه‌ی عمومی بدیع اسلامی، مانعی در برابر توسعه‌ی سرمایه‌داری بازاریبنیان است ولی به گونه‌ی جدیدی از سرمایه‌داری سیاسی یا *سرمایه‌داری سیاسی اسلامی* می‌انجامد. من در فصل‌های بعدی پیدایش و توسعه‌ی این

گونه‌ی مشخص از سرمایه‌داری سیاسی را که در دوران جمهوری اسلامی ایران از ۱۹۷۹ تا کنون به‌وقوع پیوسته ، تشریح خواهیم کرد.

منابع و مأخذ

- Abadi, K, & Hosein, S. A. (1973), Vaghayieh al-saneen va al-awam (The events of the years and masses). Entesharat Elsamieh.
- Al-Mufid, M. I. M. I. N. (1989), AL-Mugniah (The Legally Sufficient), 2nd edn. Daftar Entesharat Islami.
- Al Samhudi, N. a-D. A. b. A. (2001). Wafa al-Wafa bi akhbar Dar al-Mustafa (The Fulfillment of Faithfulness on the Reports of the City of the Chosen One), edited and annotated by Qasim Al-Sammarai in five volumes, Al-Furqan Islamic Heritage Foundation.
- Al-Tabari, A. J., & Jarir, M. B. (1987). The History of al-Tabari, the Foundation of the Community (Vol. VII). State University of New York Press.
- Amuzegar, J. 1992). The Iranian Economy Before and After the Revolution. Middle East Journal, 46(3), 413-425.
- Ansari Shushtari, M. (1886-7/1990). Makasib (Islamic Commercial Law) (vol. 4, Translated in Persian by Seyyed Muhammad Djavad Zehni Tehrani). Hazeq (in Persian).
- Babookani, E. A. A., Saadi, H., & Tabeebi Jabali, M. (2018, Summer). Pajooreshay Fqih-i. Persian, 2, 405-427.
- Behdad, S. (1989). Property Rights in Contemporary Islamic Economic Thought: A Critical Perspective. Review of Social Economy, 47(2), 185-211.
- Behdad, S. (1994). A Disputed Utopia: Islamic Economics in Revolutionary Iran. Comparative Studies in Society and History, 36(4), 775-813.
- Behdad, S. (1995). The Post-Revolutionary Economic Crisis. In S. Rahnema & S. Behdad (Eds.), Iran after the Revolution: Crisis of an Islamic State (pp. 97-128). London and New York.
- Behdad, S. (2006). Islam, Revivalism, and Public Policy. In S. Behdad & F. Nomani (Eds.), Islam and the Everyday World: Public Policy Dilemmas (pp. 1-37). Routledge.
- Behdad, S., & Nomani, F. (2012). Women's Labour in the Islamic Republic of Iran: Losers and Survivors. Middle Eastern Studies, 48(5), 707-733.
- Calder, N. (2010). Islamic Jurisprudence in the Classical Era. Cambridge University Press.
- Chaudhry, M. S. (1992). Taxation in Islam and Modern Taxes. Impact Publications International.

- Chaudhry, M.S. (199) Retrieved August 29, 2021, from www.muslimtents.com. Dawood, N. J. (2014). The Koran (Translated with notes by N.J. Dawood). Penguin Books.
- Eftekhari, A. (2004, Summer), "Shari sazi ghodrat siasi; daramadi bar jaygah amnyat dar andisheh va amal foghahay shia dar asre safavi "(The Islamization of the Political Power, A Prelude to the Place of Security in the Thought and Deed of the Shi'i Fagih During the Safavid Era). Fasnameh Motaleeat Rahboordi, 7(2), 275-298 (in Persian).
- Ehsani, K. (2009, Spring). Survival Through Dispossession: Privatization of Public Goods in the Islamic Republic. Middle East Report, 250, 26-33.
- Enayat, H. (1982). Modern Islamic Political Thought. University of Texas Press.
- Esposito, J. L. (1995). The Islamic World: Past and Present. Oxford Islamic Studies Online. Retrieved August 27, 2021.
- Ghartabi, M. i. A. (1973). Tafsir Ghartabi (Ghartabi's exegesis) (Vol. 8). Markaz Ettelat va Madarek Islami. <http://dl.islamicdoc.com/site/catalogue/457506>
- Hazleton, L. (2010). After the Prophet: The Epic Story of the Shia-Sunni Split in Islam. Anchor Books.
- Hosseini, S. R., & Sadeghi Fadaki, S. J. (2019). "Anfal", Daerotal-maref Koran Karim (The Encyclopedia of the Koran) in Persian, 5, 15-24. (in Persian).
- Ibn Ishaq. (2004, June 25). The Earliest Biography of Muhammad. https://web.archive.org/web/20040625103910/http://www.hraic.org/hadith/ibn_ishaq.html#khaybar#khaybar
- Karaki, Ali ibn Hossein ibn Abdol-Ali Ameli. (1510/1992). Ghat al-lejaj fi tah-ghigh hal al-Kharaj (Ending with Obstinacy Regarding an Inquiry into the Solution of Tribute Issue). Moasseseh Nashr Islami.
- Khomeini, R. (1970). Velayat Fgih. Daftar Nashre Falagh. Translated in 1981, Islam and Revolution, Writings and Declarations of Imam Khomeini. Mizan Press.
- Khomeini, R. (2000). Ketab Al-Bey (The Book of Sale) (Vol. 3). Moassesseh tan-zeem va nashr asar al-Imam al-Khomeini.
- Kulayni, M. I. Y. (1988). Al-Kafi (Extant) (Vol. 1, 4th ed.). Dar al-kotob al-islamieh.
- Kuran, T. (2018). Islam and Economic Performance. Journal of Economic Literature, 56(4), 1292-1359.
- Mahamed, A. (2012, Spring). "Tafsir Tatbeeghi Aye Sharifeh Anfal" (A comparative interpretation of the honorable verse of Anfal). Fasnameh Motalleat Tafsiri, 3(9), 81-104. (in Persian).

- Mahdavi-Kani, M. R. (2000). *Anfal va asar an dar Islam* (Anfal and its effects in Islam). Qom: Bostan ketab Qom (in Persian).
- Maloney, S. (2015). *Iran's Political Economy since the Revolution*. Cambridge University Press.
- Mesbahi Moghaddam, S., Ghyasi, M., & Nakhli, S. R. (2011, Fall). "Osool va siyasathay hakem bar masraf Anfal va daramadhay hasel az an dar dowlat islami," (The Governing Principles and Policies Regarding the Expenditure of the Income Originated from Anfal in the Islamic State), *Faslnameh pajooresh-hay eghtesadi Iran*, in Persian, 48, 193-221 (in Persian).
- Momen, M. (1985). *An introduction to Shi'i Islam, the history and doctrines of Twelver Shiism*. Yale University Press.
- Montazeri H. A. (1984) *Al-Khoms a Al-Anjal* (Khoms and Anfal) (2nd ed.), Mossasseh al-nashr al-Islamie.
- Montazeri, H. A. (1987), *Darasat fi velayat al-faqih al-dowlah al-islamieh* (Studies on Velayat fagih and the Jurisprudence of the Islamic State) (Vol. 1, 4), *Al-markaz al-alemi il-darasat al-islamieh*.
- Nomani, F, & Behdad, S. (2006). *Class and Labor in Iran: Did the Revolution Matter?* Syracuse University Press.
- Noori, H. (1990). *Hookomat islami and naghsh Anfal* (The Islamic Governmen and the Role of Anfal, Hawza, in Persian, Numbers 37 and 38).
- Nowroozi, M. D., & Nemati, M. (2017). *Roykardi moghaysehi beh andisheh siasi 'Muhaggig Karaki va Agustine* (A Comparative Approach to the Political Ideas of Muhaggig Karki and Saint Augustine), two parts, *Faslnameh Hokomat Islami*, Number 80 (in Persian).
- Peters, F. E. (1991). *The Quest of the Historical Muhammad*. *International Journal of Middle East Studies*, 23(3), 291-315.
- Pistor-Haram, A. (2019, Winter). *Religious Minorities in the Islamic Republic of Iran and 'The Right to Have Rights'*. *Iran Namag*, 3(4).
- Pryor, F. L. (2009). *The Political Economy of a Semi-Industrialized Theocratic State: The Islamic Republic of Iran*. In M. Ferrero & R. Wintrobe (Eds.), *The Political Economy of Theocracy* (pp. 243-270). Palgrave Macmillan.
- Rahnema, S. (1995). *Continuity and Change in Industrial Policy*. In S. Rahnema & S. Behdad (Eds.), *Iran after the Revolution: Crisis of an Islamic State* (pp. 129-149). London and New York.
- Rahnema, S., & Behdad, S. 1995). *Introduction*. In R. Saeed & S. Behdad (Eds.), *Iran after the Revolution Crisis of An Islamic State* (PP. 1-18). London, New York.

- Rajabi, M. H. (2009, Spring and Summer). "Arae Fagihan asr Safavi darbarch-I tamool ba hookomatha" (The Fagih's Viewpoints on the Relationship with Governments During the Safavid era). *Tarikh va Tamadoon Islami*, 5(9), 53-80. (in Persian).
- Razi, F. (1992). *Tafsir Kabir (The Great exegesis)* (Trans to Persian by Asghar Halabi). Tehran (in Persian).
- Rodinson, M. (1973). *Islam and Capitalism* (Trans from the French by Brian Pierce, First American ed.). Penguin Books Ltd.
- Sadr, M. B. (1961/1978). *Iqtisade ma (Our economics)* (Trans to Persian in two volumes, vol. II). Entesharat-e Islami (in Persian).
- Saeidi, A. (2004). The Accountability of Para-Governmental Organizations bonyads): The Case of Iranian Foundations. *Iranian Studies*, 37(3), 479-498.
- Sahih Muslim, *The Book of Jihad and Expedition*, Book 32, Hadith 1765. Retrieved August 29, 2021, from <https://sunnah.com/muslim:1765>.
- Schirazi, A. (1997). *The Constitution of Iran: Politics and the State in the Islamic Republic*. I.B. Tauris.
- Shahid Jamal Rizvi, S. (2014, November 10). *Khutba E Fadak (The Fadak Speech) Vol.2*. Koran O Itrat Foundation (in Persian).
- Stillman, N. (1979). *The Jews of Arab Lands: A History and Source Book*. Jewish Publication.
- Tabarsi, F. I. H. (1973). *Majma Al-bayan (Speech collection)* (Vol. 6, Trans to Persian by Ahmad Beheshti and Moosavi Dameghani). Farhani (in Persian).
- Tabatabaei, S. M. H. (1995). *Al-Mizan (The Measurement)*, Vol. 9 (on Anfal and Repentance) (Trans to Persian by Mosavi Hamedani, Seyyed Muhammad Bagher). Jame Modaresseen Hozeh Elmieh Qom (in Persian).
- Tusi, M. I. H. (1955). *Al-Igtisad (Economics)*. Ketabkhaneh Jamee Chehl Sotoon.
- Tusi, M. I. H. (1984). *Al-Mabsoot (Comprehensive Study of the Shi'i Eqih)* (Vol. 2). Mortazavi.
- Vacca, V. (2012). Nadir, Banu'l. In P. Bearman, Th. Bianquis, C.E. Bosworth, E. van Donzel, W.P. Heinrichs (Eds.). *Encyclopedia of Islam Online*. Brill Academic Publishers. Retrieved August 29, 2021, from http://dx.doi.org.myaccess.library.utoronto.ca/10.1163/1573-3912_islam_SIM_5714
- Veccia Vaglieri, L. (2012). *Fadak*. In P. Bearman, Th. Bianquis, C.E. Bosworth, E. van Donzel, W.P. Heinrichs (Eds.). *Encyclopaedia of Islam Online*. Second edition. Brill Academic

Publishers. Retrieved August 29, 2021, from
http://dx.doi.org.myaccess.library.utoronto.ca/10.1163/1573-3912_islam_SIM_2218

فصل ششم

۶ انفال در عمل و سرمایه‌داری سیاسی اسلامی

۶-۱ مقدمه

ما در این فصل شکل‌گیری سرمایه‌داری سیاسی اسلامی در جمهوری اسلامی ایران را از طریق پیشرفت و پیوستگی نهادی انفال در دوره‌ی زمانی ۱۹۷۹ تا فرمان خصوصی‌سازی در ۲۰۰۶، بررسی خواهیم کرد.

ما در فصل پنجم جایگاه *انفال* را در قرآن و نهادهای بعدی آن را به مثابه مالیه عمومی در اسلام سنی و شیعه، مطرح کردیم. اصل ۴۵ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به آخرین بروز قانونی *انفال* صراحت می‌بخشد. گرچه *انفال* در فقه سنتی شیعه مالکیت مشخص امام بر همه‌ی اموال عمومی "بلاصاحب" (res nullius) است، تصویب آن در اصل ۴۵ برپایه‌ی تفسیر تجدیدنظرطلبانه‌ای است که بر طبق آن نیازی به تفکیک "مالکیت دولتی" از *انفال* (مالکیت امام) وجود ندارد.

این با عنوان "تز وحدت" شناخته شد، که مَبْلُغ وحدت مالکیت امت و امام است (Montazeri, 1987, vol. 1, p. 93). بر مبنای تز وحدت، اصل ۴۴ قانون اساسی مقرر می‌دارد که مالکیت دولتی هر دو شکل مالکیت عمومی را شامل می‌شود، یعنی آن چه به امام تعلق دارد (*انفال*)، و آن چه متعلق به همه‌ی مسلمانان است. یکی از مزیت‌های این گفتمان دولت‌گرا این بود که می‌توانست این امر که *انفال* به همه‌ی مسلمانان تعلق ندارد و به امام تعلق دارد را لاپوشانی کند. اعلام علنی فقه‌های شیعه در میان انقلاب ۱۹۷۹ می‌توانست به بی‌اعتباری رژیم تازه بینجامد چون معنی آن به وضوح این بود که مالکیت شاه باید با مالکیت امام (*انفال*) - که به مراتب از اموال شاه وسیع‌تر بود - جایگزین شود. از این روی بود که قانون اساسی که در ۳ دسامبر ۱۹۷۹ تصویب شد، تفکیکی میان مالکیت‌های "دولتی" و مالکیت‌های به اصطلاح عمومی غیردولتی^۱ قائل نشد.

^۱ «سیاست‌های کلی توسعه بخشهای غیردولتی و جلوگیری از بزرگ شدن بخش دولتی: ۱- دولت حق فعالیت اقتصادی جدید خارج از موارد صدر اصل ۴۴ را ندارد و موظف است هرگونه فعالیت (شامل تداوم فعالیت‌های قبلی و بهره‌برداری از آن) را که مشمول عناوین صدر اصل ۴۴ نباشد، حداکثر تا پایان برنامه پنج‌ساله چهارم (سال‌بانه حداقل ۲۰٪ کاهش فعالیت) به بخشهای تعاونی و خصوصی و عمومی غیردولتی واگذار کند... ۲- سرمایه‌گذاری، مالکیت و مدیریت در زمینه‌های مذکور در صدر اصل ۴۴ قانون اساسی به شرح ذیل توسط بنگاه‌ها و نهادهای عمومی غیردولتی و بخشهای تعاونی و خصوصی مجاز است: ۲- صنایع بزرگ، صنایع مادر (از جمله صنایع بزرگ پایین‌دستی نفت و گاز) و معادن بزرگ (به استثنای نفت و گاز). ۲-۲- فعالیت بازرگانی خارجی در چارچوب سیاست‌های تجاری و ارزی کشور. ۲-۳- بانکداری توسط بنگاه‌ها و نهادهای عمومی غیردولتی و شرکت‌های تعاونی سهامی عام و شرکت‌های سهامی عام مشروط به تعیین

این تمایز تنها در ۱ ژوئیه ۲۰۰۶ معرفی شد، زمانی که **خامنه‌ای، فقیه اعظم**^۲ جدید حکم "سیاست‌های کلی در خصوص اصل ۴۴ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران" را ابلاغ کرد.^۳ این ابلاغیه شامل ۹۲ بند و ۹۰ پانویست بود و در مجمع عمومی مجلس شورای اسلامی^۴ در ۸ ژانویه ۲۰۰۸ تصویب و در ۴ ژوئن ۲۰۰۸ در مجمع تشخیص مصلحت نظام^۵ تأیید شد. این فرمان به نام "**خصوصی سازی**" مشهور شد چرا که رهبر اعظم مقرر کرده بود ۸۰ درصد شرکت‌های دولتی فروخته شوند. هدف این بود که همه‌ی صنایعی که در اصل ۴۴ منظور شده بودند تا پایان چهارمین برنامه توسعه پنج ساله "**خصوصی**" شوند. بنا بر تخمین یک کمیسیون پارلمانی، کل ارزش دارایی‌ها ۱۵۰۰ هزار میلیارد ریال (تقریباً ۱۵۰ میلیارد دلار)^۶ بود (Mousavi Nik, 2009, p. 2). هاشمی رفسنجانی (۲۰۰۷) رئیس‌جمهور سابق و رئیس مجمع تشخیص مصلحت برنامه‌ی خصوصی‌سازی را "انقلابی اقتصادی" نامیده است. بسیاری از اقتصاددانان، عالمان سیاسی و جامعه‌شناسان، خصوصی‌سازی را نشانی واضح از **آزادسازی** (liberalization) اقتصاد ایران در دوران پساجنگ شناسایی کردند (Behdad, 2006; Ehsani, 2013; Abazari & Zakeri, 2019; Valadbaygi, 2021). جالب آن که هیچ‌کدام از آنها ابلاغیه‌ی ژوئیه ۲۰۰۶ را به **انفال** مرتبط ندانستند.

در واقع، شواهد نشان می‌دهند که برنامه‌ی خصوصی‌سازی، تصاحب اموال دولتی توسط امام و سایر نهادهای حاکمیتی غیردولتی چون سپاه پاسداران انقلاب اسلامی (**سپاه**) را لاپوشانی کرد. فرمان خامنه‌ای چیزی نبود جز نهادینه کردن انفصال **انفال** از بخش دولتی و انتقال دارایی‌های بخش دولتی به **انفال**.

به این معنا، این برنامه‌ی خصوصی‌سازی، "انقلاب اقتصادی اسلامی" بود. تسخیر سفارت آمریکا در تهران در ۴ نوامبر ۱۹۷۹ که منجر به برکناری دولت موقت مهدی بازرگان شد، نقطه‌ی اوج انقلاب سیاسی اسلامی بود. حکم فقیه اعظم در ژوئیه ۲۰۰۶

سقف سهام هریک از سهامداران با تصویب قانون» (رجوع کنید به تارنمای علی خامنه‌ای: <https://farsi.khamenei.ir/news-content?id=165>) (تأکیدات اضافه شده). (مترجم)

^۲ فقیه اعظم را رهبر معظم نیز می‌نامند. در این کتاب این دو نام به صورت مترادف استفاده خواهند شد.

^۳ رجوع کنید به:

<https://irandataportal.syr.edu/the-general-policies-pertaining-to-principle-44-of-the-constitution-of-the-islamic-republic-of-iran>

^۴ به آن پارلمان ایران و برای اختصار مجلس نیز می‌گویند. این نهاد ملی قانونگذاری ایران است که تا انتخابات ۱۸ فوریه ۲۰۰۰ از ۲۷۲ کرسی تشکیل شده بود. تعداد کرسی‌ها از آن زمان به ۲۹۰ نماینده افزایش یافت. این نهادی اداری است که توسط ولی فقیه هر پنج سال یکبار منصوب می‌شود. در اصل برای حل اختلافات مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان ایجاد شد. شورای نگهبان مسئول تفسیر قانون اساسی، نظارت بر انتخابات و تأیید نامزدهای مجلس خبرگان، رئیس‌جمهور و مجلس شورای اسلامی و حصول اطمینان از انطباق قوانین مصوب مجلس با موازین اسلامی و قانون اساسی است (رجوع کنید به Vahabi, 2010).

^۶ برآوردهای دیگری در مورد ارزش کل دارایی‌ها وجود دارد. به گفته‌ی محسن رضایی (۵ ژوئیه ۲۰۰۶) کل مبلغ ۱۰۰۰ هزار میلیارد ریال بوده است.

انقلاب سیاسی را با انقلابی اقتصادی تکمیل کرد. این انقلاب برای *اسلامی‌سازی* کردن اقتصاد ایران بود نه *آزادسازی* آن. حاصل نهایی برنامه‌ی خصوصی‌سازی، گسترش *انفال* بود؛ و *انفال* چون بر پایه‌ی امتزاج حاکمیت و مالکیت شکل گرفته بود، با قداست مالکیت خصوصی در تعارض قرار داشت.

انقلاب اقتصادی در دو دوره‌ی ریاست جمهوری احمدی‌نژاد، به‌ویژه دوره‌ی ۲۰۰۵-۲۰۱۱ سازماندهی شد. او به شدت از سوی *فقیه اعظم*، *سپاه* و *بسیج* (نیروهای شبه‌نظامی رهبر اعظم) حمایت می‌شد زیرا او چون ابزاری برای تصاحب اموال دولتی توسط آنها عمل کرد. حمایت خامنه‌ای از رئیس‌جمهور علیه رقابایش هاشمی رفسنجانی و موسوی^۷، برای اجرای انقلاب اقتصادی بود. این انقلاب نه برای گسترش بخش "خصوصی" بود و نه "دولتی"، بلکه برای حقوق مالکیتی خود به‌مثابه *امام* بود. افزایش هنگفت درآمد نفت در دوره‌ی اول ریاست جمهوری احمدی‌نژاد (۲۰۰۵-۲۰۱۱) که به ۷۰۰ میلیارد دلار می‌رسید برای تقویت *انفال* و *سپاه* کانالیزه شد.

در فاصله‌ی بین دوران خمینی (۱۹۸۹-۱۹۷۹) و گسترش بی‌سابقه‌ی *انفال* در زمان خامنه‌ای (تاکنون-۲۰۰۵)، دارایی‌های اقتصادی متعلق به *انفال* و *سپاه* با مشارکت وسیع در دوران بازسازی اقتصادی پس از جنگ، ریشه دواند و حوزه‌ی فعالیت‌های‌شان گسترش یافت. در دو دوره‌ی ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی و خاتمی (۲۰۰۵-۱۹۸۹)، خصوصی‌سازی‌های محدود، مذاکرات مجدد در مورد سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، و رقابت‌های گروهی سیاسی شدیدی رخ داد که به حذف گرایش‌های به‌اصطلاح رفرمیستی از قدرت^۸ و به حاشیه راندن هاشمی رفسنجانی و دیگر فقهای سنتی شیعه انجامید. ائتلاف تازه‌ای از اولیگارش‌ها ظهور کرد که اساساً شامل امام، روحانیت شیعه‌ی وفادار به امام، و *سپاه* می‌شد. بدین ترتیب *انفال* در عمل می‌تواند به سه مرحله دوره‌بندی شود: (۱) *انفال* در دوره‌ی خمینی (۱۹۷۹-۱۹۸۹)؛ *انفال* در دوران انتقالی (۱۹۸۹-۲۰۰۵)؛ *انفال* در دوره‌ی خامنه‌ای (تاکنون-۲۰۰۶).

مرحله‌ی سوم، که با فرمان خصوصی‌سازی خامنه‌ای در ژوئیه ۲۰۰۶ آغاز شد، نقطه‌ی اوج انقلاب اقتصادی اسلامی است که ما آن را در فصل بعدی بررسی خواهیم

^۷ میرحسین موسوی به عنوان هفتاد و نهمین و آخرین نخست‌وزیر ایران از سال ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۹ خدمت کرد. او مبلغ برنامه‌ای دولت‌گرا در دوران خمینی بود و سپس در انتخابات ۲۰۰۹ در کنار مهدی کروبی یکی از دو کاندیدای اصلاح‌طلب در مقابل رئیس‌جمهور وقت ایران محمود احمدی‌نژاد بود. بنا بر نتایج رسمی او در انتخابات پیروز نشد، و پس از ادعای تقلب در شمارش آراء، کمپین او جرقه‌ی اعتراضات طولانی‌ای شد که در عمل به جنبشی ملی و جهانی علیه دولت احمدی‌نژاد و فقیه اعظم، خامنه‌ای مبدل گشت. موسوی رنگ سبز را برای کمپین خود انتخاب کرد، و جنبش اعتراضی "اصلاح‌طلبانه‌ی" او به جنبش سبز شهرت یافت. گرچه او بر وفاداری‌اش به قانون اساسی جمهوری اسلامی اصرار داشت، به همراه همسرش زهرا رهنورد و مهدی کروبی در منزل خود بازداشت شدند و در خانه‌های خود تحت نظر قرار گرفتند.

^۸ علاوه بر حصر خانه‌گی دو نماینده‌ی "اصلاح‌طلب"، موسوی و کروبی و همسر موسوی، زهرا رهنورد، انتشار تصاویر رئیس‌جمهور سابق محمد خاتمی نیز از سال ۲۰۰۹ از درج در مجله و رسانه ممنوع شد.

کرد. در این فصل ما تدارک این انقلاب را طی دو مرحله‌ی اول *انفال* (۱۹۷۹-۲۰۰۶) بررسی می‌کنیم. پیش از توضیح این دو مرحله، لازم است منطق عمومی پیشروی *انفال* و سهم آن را به شکل‌گیری نهادهای نوین اقتصادی از سال ۱۹۷۹ مطرح کنیم.

۲-۶ پیوستگی نهادی و الگوی پیشروی انفال

انفال فقط در نظام سیاسی مشخص یعنی *ولایت فقیه* ممکن است. اینها نهادهای تکمیلی بنیادین امامت شیعه هستند. در حالی که *ولایت فقیه* تحت بررسی موشکافانه‌ی مطالعات اجتماعی و مذهبی قرار داشته، *انفال* در علوم اجتماعی تقریباً به‌طور کامل رها شده است. شاید بتوان این را بدین شکل توضیح داد که ما در فهم تازگی آن در مقایسه با دیگر نهادهای اقتصادی چون بازار، دولت و نهادهای ترکیبی مشکل داریم. اولین قدم برای فهم *انفال* این است که اذعان کنیم که آن نهاد مشخص تازه‌ای در سرمایه‌داری سیاسی دوران ما است. هر چند، تاثیر *انفال* بر اقتصاد را نمی‌توان بدون در نظر گرفتن موضوع دومی درک کرد: رابطه‌ی آن با دیگر نهادها چیست؟ این توجه ما را به پیوستگی نهادی (institutional complementarity) جلب می‌کند.

در عین حال که پیوستگی نهادی اغلب برای توضیح ثبات نهادی به جای تغییر به کار برده می‌شود (Pagano, 2011)، در این مورد، پیوستگی نهادهای بنیادین سرمایه‌داری سیاسی اسلامی بر نوآوری نهادی مهمی دست می‌گذارد. با *ولایت فقیه* و *انفال*، نهادهای اقتصادی و سیاسی تازه‌ای پا به عرصه گذاشتند. آنها رفتار بازیگران اقتصادی چون شرکت‌های تجاری و انجمن‌های انتفاعی را تغییر داده‌اند. ما برای بررسی این تغییرات، نه تنها باید سازمان‌یابی *انفال* را بشناسیم، بلکه باید روابط آن با دیگر نهادهای اقتصادی، نظامی و ایدئولوژیک را نیز درک کنیم.

امتزاج حاکمیت و مالکیت در *انفال* اساس سرمایه‌داری سیاسی اسلامی را تشکیل می‌دهد. *انفال* منبع اصلی مالیه عمومی در اسلام شیعه است. در حالی که مالیات مستقیم و غیرمستقیم مدرن بر پایه‌ی درآمد و ارزش افزوده‌ی محصولات مبادله‌ایست، منبع *انفال* تصاحب و انباشت دارایی‌های عمومی است. *انفال* در حوزه‌ی رژیم تصاحبگر قرار می‌گیرد و نه رژیمی مولد. بنابراین منابع *انفال* فعالیت مولد و سود صنعتی نیستند. ارزش آن به کل حسابداری ارزش بازاری دارایی‌هایی وابسته است که مستقل از نوع فعالیت اقتصادی، به‌مثابه غنایم منتقل شده باشند. این ارزش اسمی حسابداری دارایی‌ها، در اقتصادی با تورم مزمن و کاهش ارزش پول ملی (ریال) نسبت به دلار افزایش می‌یابد. ارزش بالاتر دارایی‌ها لزوماً شامل "ارزش افزوده" نمی‌شود؛ حتی ممکن است که ارزش آنها به خاطر استهلاک و عدم تجدید سرمایه ثابت کاهش یافته باشد. هدف نهادهای حاکمیتی بیشینه‌سازی ارزش مالی به جای ارزش افزوده‌ی دارایی‌ها است. منطق اقتصادی برای ایجاد هلدینگ‌های بزرگ و مدیریت پروژه‌های

انفال در اقتصاد سرمایه‌داری مدرن، از طریق احتکار دارایی‌ها، چه به شکل عاطل و چه سرمایه مالی، در همه‌ی بخش‌های اقتصادی صورت می‌گیرد.

در این مورد، ادغام‌ها و تصرفات (mergers & acquisitions) دنبال بهره‌وری یا سودآوری نیستند، اما سود مالی از طریق سیاست‌های مصادره‌گرانه‌ی **انفال** و سپاه^۹ به دست می‌آید. این به نظر مانند رشد اقتصادی آمریکا در سال‌های ۲۰۰۱-۱۹۸۹ است که بازدهی مالی به رهبری شرکت‌های آمریکایی و شرکت‌های سهامی خصوصی، هدف والایی بود^{۱۰}. البته، تفاوت بنیادینی میان مورد ایرانی و آمریکایی وجود دارد، چرا که در اولی سود مالی وابسته به جایگاه رفیع سیاست‌های مصادره‌گرانه در غصب دارایی‌های مالی است نه بیشینه‌سازی دارایی سهام‌داران خصوصی. این نکته را افزایش نجومی دارایی‌های متعلق به دولت و نهادهای اقتصادی **انفال** در پیامد اقدامات مصادره‌گرانه نشان می‌دهند.

در ۲۲ اکتبر ۲۰۱۷، سید رحمت‌الله اکرمی به عنوان وزیر موقت امور اقتصادی و دارایی رئیس جمهور روحانی بیان کرد که ثروت دولت ۱۸۳،۰۰۰،۰۰۰ میلیارد تومان است (رجوع کنید به <https://www.khabar-online.ir/news/19612>، برگرفته در ۱۰ ژوئیه ۲۰۲۲). بنا بر آمار بانک مرکزی، تولید سرانه داخلی (GDP) در سال ۲۰۱۷ ۶۹،۴۰۸ هزار میلیارد تومان بوده است (رجوع کنید به **تابناک**، ۱۴ ژوئن ۲۰۱۸، <https://www.tabnak.ir/news/925637>، برگرفته در ۱۰ ژوئیه ۲۰۲۲). این یعنی ثروت دولت ۲/۷ بار بیشتر از تولید سرانه‌ی سالانه است. **تابناک**، تارنمایی که به سپاه نزدیک است، در ۲۴ سپتامبر گزارش داد که بیش از ۶۰٪ اقتصاد ایران به چهار نهاد اقتصادی تعلق دارد: **بنیاد مستضعفان، ستاد اجرایی فرمان امام، قرارگاه سازندگی خاتم‌الانبیاء، و آستان قدس رضوی** (رجوع کنید به: <https://www.tabnak.ir/fa/news/925637>، برگرفته در ۱۰ ژوئیه ۲۰۲۲). این نهادها به **انفال** مربوط هستند.

به همین ترتیب، **انفال** در همه‌ی فعالیت‌های اقتصادی نفوذ می‌کند و تأثیر بازتکثیری قابل ملاحظه‌ای دارد. **انفال** گسترش و افزایش سهم خود را به ضرر سهم دولت رسمی و بخش خصوصی به دست می‌آورد. این گرایش بازتولیدگرانه‌ی **انفال** به ویژه در جنبه‌های سیاسی برجسته است. از نقطه نظر سیاسی، **انفال** منشأ منابع

^۹ در مورد بررسی دقیق این نکته، رجوع کنید به فصل ۶ و "توسعه پدرسالارانه" در بخش چهارم فصل ۷.

^{۱۰} میانگین رشد سالانه اقتصادی آمریکا (۱۹۸۹-۲۰۰۱) که بر اساس بیشینه‌سازی سود مالی بود حدود ۳ تا ۳.۵٪ بود، و این خیلی کم‌تر از میانگین رشد اقتصادی ۵٪ در دوران سی سال شکوهمند (۱۹۴۵-۱۹۷۳) بود. با این حال، این رشد با حمایت پیشرفت مهم در فناوری اطلاعات و ارتباطات نیز صورت گرفت، که در هزینه‌ی سرمایه به عنوان عاملی در تولید صرفه‌جویی کرد و به اصطلاح بهره‌وری تولید را افزایش داد. برخلاف رشد اقتصادی اخیر در آمریکا، "بهره‌وری تولید" در مورد ایران به شدت تقلیل یافت (فصل ۷). این یک تفاوت اساسی دیگری میان نمونه‌های ایران و آمریکا است.

قدرتمدارانه است و موقعیت سلطه‌جویانه‌ی امام را در سیاست و اقتصاد بازتولید می‌کند. احتکار دارایی‌ها ممکن است به لحاظ اقتصادی مؤثر نباشد، اما به لحاظ سیاسی کارآمد است. با بکارگیری مکانیسم چانه‌زنی کوزین (Coasean) (Coase, 1960)، امام حقوق مالکیتی را به سودآورترین گزینه‌ها تخصیص نمی‌دهد چون دارایی‌هایی که منابع قدرتمدارانه محسوب می‌شوند به جاهایی اختصاص داده خواهند شد که منجر به زدوبندهای سیاسی کارآمدتر، یا تحریم رقبای بالقوه گردد.^{۱۱} هلدینگ‌های عظیم *انفال* چون *بنیاد مستضعفان* ربط و وصل‌هایی با نهادهای اقتصادی، نظامی، و ایدئولوژیکی چون بانک‌های اسلامی، سپاه، و انتشارات امام خمینی دارند. پویشی ائتلافی، مسبب روندهای قانون‌سازی‌ای است که بر تغییرات نهادی حاکم است.

الگوی عمومی پیشروی *انفال* به سلول‌های سرطانی می‌ماند که با تغییرات ژنتیکی در روندهای منظم مداخله می‌کنند.^{۱۲} منظورم از "سلول‌های سرطانی" نهادها و سازمان‌های مربوط به *انفال* است که با بلعیدن بودجه‌ی عمومی و مالکیت‌های عمومی به طور پیوسته در حال رشد است و در نتیجه، به هر چه کوچک‌تر شدن ارائه کالاها و خدمات به شهروندان از جانب دولت رسمی می‌انجامد که در قروضی نجومی غوطه‌ور است.

در ادامه‌ی استفاده از این هم‌سنجی، این سلول‌ها به شکلی غیرقابل کنترلی رشد می‌کنند و غده‌ای به وجود می‌آورند که می‌تواند بی‌خطر یا سرطانی باشد. اولی می‌تواند رشد کند ولی سرایت نمی‌کند در حالی که دومی می‌تواند به سایر نقاط بدن سرایت کند. وقتی غده‌ی سرطانی رشد می‌کند، جریان خون در سیستم لنفاوی (lymphatic) می‌تواند سلول‌های سرطانی را به دیگر قسمت‌های بدن برساند. طی این روند، سلول‌های سرطانی می‌توانند رشد کنند و به غده‌های تازه‌ای تحول یابند. این پدیده *متاستاز* (metastasis) نام دارد.^{۱۳} اکثر انواع سرطان چهار مرحله دارند تا به سرطان متاستازیک برسند.

- **مرحله ۱.** معمولاً این مرحله‌ای از سرطان است که عمیقاً در بافت‌های مجاور رشد نکرده است. به گره‌های لنفاوی یا دیگر قسمت‌های بدن

۱۱ از پیتر لیسون (Peter Leeson) تشکر می‌کنم که در بحثی درباره‌ی انفال از دیدگاه کوزین (Coasean) روشن کرد که چرا انحصار حقوق مالکیتی امام بر *res nullius* به لحاظ اقتصادی کارآمد نیست.

۱۲ من اینجا پیشنهاد نمی‌کنم که روندهای اجتماعی هم‌سان روندهای بیولوژیک هستند. هرچند، الگوهای پیشروی می‌توانند مشابه باشند. در واقع مدل‌های اپیدمیکی می‌توانند منبع الهامی برای درک واگیری در بحران مالی باشد. اقتصاددانان از دهه‌ی ۱۹۹۰ اپیدمیولوژی امراض اوج‌گیر و اگیردار را برای توضیح گسترش شوک در سیستم پیچیده‌ی مالی استفاده کرده‌اند. با وجود مشترکات، بر تفاوت‌های میان سیستم‌های بیولوژیک و مالی نباید دست رد زرد (Peckham, 2013). در این بخش تأکید ما فقط بر الگوی پیشروی میان سلول‌های سرطانی و انفال است، بدون آن که فعل‌وانفعالات بیولوژیکی را بر روابط اجتماعی منطبق کنیم.

۱۳ رجوع کنید به:

<https://www.cancer.net/navigating-cancer-care/cancer-basics/what-cancer>

نیز سرایت نکرده است. اغلب به آن با نام مرحله‌ی ابتدایی سرطان اشاره می‌شود.

- **مرحله ۲ و ۳.** به‌طور کلی در این دو مرحله، سرطان عمیق‌تر در بافت رسوخ کرده است. ممکن است به گره‌های لنفاوی هم رسوخ کرده باشد ولی نه در دیگر قسمت‌های بدن.

- **مرحله ۴.** در این مرحله سرطان به دیگر اندام‌ها یا قسمت‌های بدن سرایت کرده است. این هم‌چنین سرطان پیشرفته یا متاستازیک نیز نام‌گذاری شده است.^{۱۴}

این الگوی پیشروی را می‌توان در مورد *انفال* به کار برد. در ادامه‌ی استفاده از مقایسه با سرطان، مرحله‌ی اول، دوران انتقالی از تشکیل دولت موقت مهدی بازرگان در ۴ فوریه ۱۹۷۹ تا بحران گروگانگیری ایران در ۴ نوامبر ۱۹۷۹ را تشریح می‌کند که به استعفای بازرگان و استقرار جمهوری اسلامی ایران انجامید. اگر مرحله‌ی اول را حذف کنیم، سه مرحله‌ی *انفال* با مراحل ۲، ۳ و ۴ در پیشروی سرطان مطابقت دارد.

اگر ما شرکت‌ها را به‌مثابه "سلول‌های اقتصادی" فرض کنیم، آنوقت *انفال* برای مالکیت‌های عمومی بسان سرطان است. و با **تغییری ژنتیکی** در شرکت‌ها آغاز می‌شود که اموال عمومی را مدیریت می‌کنند، چون که هلدینگ‌های عظیمی چون بنیاد مستضعفان یا ستاد اجرایی که *انفال* را اداره می‌کنند، به مردم تعلق ندارند. در واقع *انفال* اصل بنیادین مالیه عمومی را نقض می‌کند و آن حاکمیت مردم است. نکته کلیدی در *انفال* این است که **فقیه اعظم** و نه مردم مالک اموال "بلاصاحب" عمومی‌ست. و این عدم شفافیت کامل این هلدینگ‌ها را نشان می‌دهد که از حساب‌رسانی به دولت یا مجلس معاف‌اند و به **رهبر اعظم** شخصاً گزارش می‌دهند. این هلدینگ‌ها در اقتصاد و جامعه از طریق دو مجرای اصلی که شبیه "لنف" و رگ‌های "خون" در پخش کردن سرطان هستند، جاسازی شده‌اند. اولین مجرا "حمایت اجتماعی" است که عملکردی چون حامل "لنف" را دارد و دومین مجرا نظام بانکی است که مشابه رگ‌های "خون" است.

امنیت اجتماعی مشابه "گره‌های لنفاوی" حامل سلول‌های ایمنی‌ست که می‌تواند با حمله و نابود کردن میکروب‌ها که از راه مایع لنف حمل می‌شوند به مبارزه با عفونت کمک برسانند. بنیاد **مستضعفان** و دیگر بنیادهای مذهبی اغلب برای این به‌وجود

^{۱۴} برخی سرطان‌ها مرحله‌ی صفر نیز دارند. این مرحله سرطان را درجا توصیف می‌کنند. سرطان‌های مرحله صفر هنوز در همان جایی قرار دارند که آغاز شده بودند. به بافت‌های مجاور سرایت نکرده‌اند. این مرحله‌ی سرطان معمولاً علاج‌پذیر است و معمولاً همه‌ی غده می‌تواند برداشته شود. برای پیشروی مراحل مختلف سرطان رجوع کنید به:

آمده‌اند تا چون خیریه‌ای اسلامی به خانواده‌های شهدا، جانبازان انقلاب و جنگ، حمایت اجتماعی برسانند. آنها نظامی موازی در کنار نظام حمایت اجتماعی رسمی هستند. در حالی که این خیریه‌ی اسلامی با حامیان اجتماعی رژیم برای ایجاد ثبات سیاسی، روابط حامی‌پرور (clientelist) دارد، اما با شکار منابع دولتی موجب بدهکاری‌های نجومی برای دولت شده است.

نظام بانکی مانند "رگ‌های خون" در هر اقتصاد مدرن است. پیشروی *انفال* چون سرطان از طریق نظام بانکی موازی صورت می‌گیرد که شامل منابع مالی وام اسلامی و بنیادهای مالی اسلامی بوده، که نه تنها بانک مرکزی ایران را تضعیف می‌کند و به شدت بر نقدینگی می‌افزاید، که بر پس‌اندازهای مردم نیز دست‌اندازی‌های کلانی می‌کند (Amooei, 2018).

پیشروی سلول‌های سرطانی هم‌چنین به "درجه" غده‌ی بدخیم نیز بستگی دارد. رتبه‌ی سرطان توسط آسیب‌شناس با حرف "G"، و از ۱ تا ۳ برای اکثر سرطان‌ها و از ۱ تا ۴ در برخی دیگر ثبت می‌شود.

در مرحله‌بندی یا درجه‌ی پیشروی سرطان، حرف "G" بخصوص مهم است. این رتبه نشان می‌دهد که تا چه اندازه سلول‌های سرطانی به سلول‌های سالم شباهت دارند. اگر سرطان به‌مراتب از سلول‌های سالم متفاوت باشد، به عنوان غده‌ای کم متمایز شده یا با رتبه‌ای بالا رده‌بندی می‌شود. رتبه‌ی سرطان می‌تواند به تخمین سرعت پخش سرطان یاری رساند. در مورد *انفال*، رتبه‌ی "G" وابسته به پیوستگی نهادی یا ائتلاف میان *انفال* و دیگر نهادهای بنیادین قدرت حاکم، به ویژه سپاه است. فرمان خصوصی‌سازی در سال ۲۰۰۶ از طریق اتحاد *انفال* و سپاه ممکن شد.

در دو دوره‌ی ریاست‌جمهوری احمدی‌نژاد و سپس طی دوره‌ی ریاست دولت سیزدهم، ابراهیم رئیسی، "رتبه" یا پخش سلول‌های سرطانی *انفال* به شدت افزایش یافت. تحریم‌های بین‌المللی در این دوره‌ی اخیر پایگاه *بنیاد، ستاد و قرارگاه سازندگی خاتم‌الانبیاء*^{۱۵} را در میادین نفت و گاز تقویت کرد. این اوج پیشروی *انفال* است که با سرطان متاستازیک قابل مقایسه است. از نقطه‌نظر اقتصادی این به معنی مصادره‌ی موثر اموال عمومی توسط *فقیه اعظم* و شکل‌گیری سرمایه‌داری سیاسی اسلامی با قدرتی فوق‌العاده ویرانگرانه است.

پیشروی تا بدانجا بوده که در ژوئیه ۲۰۲۰، *بنیاد* علناً ادعای حق مالکیت بر *کوه دماوند* را کرد. (رجوع کنید به Zeitoons, July 22, 2020).

^{۱۶}(<https://www.zeitoons.com/78754>; and *Aftab news*, July 28, 2020 بنیاد، با حمایت فقها از *انفال*، (رجوع کنید به فصل ۵) قانوناً مدعی مالکیت بر قله و یال کوه دماوند، و هر آن چه در آن وجود دارد- شد. این یک ادعای قضایی خالص فرضی نیست. برای بنیاد فروش سنگ‌های سنگ‌پا (pumice) مستخرج از کوه دماوند به کشورهای همسایه یکی از منابع اصلی درآمد در صادرات غیرنفتی بوده است.

کالایی شدن و فروش منابع طبیعی "بلاصاحب" (res nullius) تحت *انفال* منشأ ویرانی فاجعه‌بار پی‌سابقه‌ای در ایران است که کم‌تر از مرحله‌ی متاستازیک سرطان نیست. حال سه مرحله‌ی پیشروی *انفال* را بررسی می‌کنیم.

۳-۶ مرحله نخست: انفال در دوران خمینی (۱۹۸۹-۱۹۷۹)

اولین مرحله‌ی *انفال* با مصادره‌ی اموال شاه فقید آغاز می‌شود. در حالی که فقهای شیعه در مورد آن چه باید در *انفال* گنجانده شود اختلاف دارند (مثلاً معادن نهان یا آشکار و نیز اموال بلاوارث)، اما در مورد مصادره‌ی اموال مستبدان، چه غیرمنقول باشند (قطیه در فقه اسلامی) چون باغات و کاخ‌ها، یا منقول (صفیه در فقه اسلامی) چون اشیاء قیمتی، بخشی از *انفال* هستند (رجوع کنید به بخش ۴، فصل ۵). *انفال* آن طور که در اصل ۴۵ مهر و موم شده شامل "اموال عمومی که از غاصبین مسترد می‌شود" است. رژیم تازه، شاه و بورژوازی بزرگ ایران را "غاصبین" تلقی می‌کرد. اصل ۴۹ قانون اساسی این بخش از *انفال* را مستند می‌کند: «دولت موظف است ثروت‌های ناشی از ربا، غصب، رشوه، اختلاس، سرقت، قمار، سوء استفاده از موقوفات، سود استفاده از مقاطعه‌کاری‌ها و معاملات دولتی، فروش زمینهای موات و مباحات اصلی، دایرکردن اماکن فساد و سایر موارد غیرمشروع را گرفته به صاحب حق رد کند و در صورت معلوم نبودن او به بیت المال بدهد. این حکم باید با رسیدگی و ثبوت شرعی به وسیله دولت اجرا گردد».^{۱۷}

خمینی به‌عنوان اولین فقیه اعظم جمهوری اسلامی اموال بنیاد پهلوی و دارایی‌های ۵۳ صنعتگر و سرمایه‌گذار در تبعید را پس از انقلاب مصادره کرد. با وجود این که اصل ۴۵ قانون اساسی مقرر می‌دارد که همه‌ی "اموال عمومی" و منجمله *انفال* باید به‌مثابه "مالکیت دولتی" مدیریت شوند، خمینی تصمیم گرفت که این دارایی‌ها را *ملی نکند*.

^{۱۶} کوه دماوند بلندترین قله در ایران و آسیای غربی، بلندترین آتشفشان در آسیا است که در ارتفاع ۵۶۰۹ متری قرار دارد. در سطح جهانی، دوازدهمین قله‌ی رفیع است و پس از قله‌ی اورست رفیع‌ترین قله در آسیا است.

^{۱۷} رجوع کنید به: https://en.wikipedia.org/wiki/Constitution_of_Iran

حکم او در ۲۸ فوریه خطاب به "شورای انقلاب اسلامی"^{۱۸}، یعنی هفت روز پس از پیروزی انقلاب ۱۳۵۷ به وضوح نشان می‌دهد که او به عنوان فقیه اعظم دولت اسلامی نوپا، تصمیم گرفت دارایی‌های مصادره شده را مستقل از اموال دولتی تحت قیمومیت خود نگهداری و کنترل کند. این آغاز نهادهای موازی در اقتصاد پسانقلابی ایران بود.

خمینی نوشت: «شورای انقلاب اسلامی به موجب این مکتوب مأموریت دارد که تمام اموال منقول و غیرمنقول سلسله پهلوی و شاخه‌ها و عمال و مربوطین به این سلسله را که در طول مدت سلطه غیرقانونی از بیت المال مسلمین اختلاس نموده‌اند، به نفع مستمندان و کارگران و کارمندان ضعیف مصادره نمایند و منقولات آن در بانکها با شماره‌ای به اسم **شورای انقلاب یا اسم اینجانب** سپرده شود و غیرمنقول از قبیل مستغلات و اراضی ثبت و مضبوط شود تا به نفع مستمندان از هر طبقه صرف گردد در ایجاد مسکن و کار و غیر ذلک. به جمیع کمیته‌های انقلاب اسلامی^{۱۹} در سراسر کشور دستور می‌دهم که آنچه از این **غنائم** به دست آورده اند در بانک با شماره معلوم بسپارند. و به دولت ابلاغ نمایند که این **غنائم**، مربوط به دولت نیست و امرش با شورای انقلاب است، و آنچه مأمورین دولت به دست آورده‌اند یا می‌آورند، باید به همین شماره به بانک تحویل دهند. و کسانی که از این اموال چیزی به دست آورده اند، باید فوراً به کمیته‌ها یا بانک تحویل دهند و متخلفین مورد مؤاخذه خواهند بود» (Rahman Zadeh Heravi, 2018, p. 521 تاکیدات اضافه شده).

سخن روشن این که خمینی با دارایی‌های مصادره شده چون "غنائم" و بخشی از **انفال** برخورد کرد. اتفاقی نبود که او فرمان داد که این دارایی‌ها باید به نام **خودش یا شورا** و جدا از اموال دولتی نگهداری شود. به عبارت دیگر، در عین حال که اصل ۴۵ قانون اساسی به طور کلی **انفال** و مالکیت دولتی را درهم آمیخت، خمینی در عمل موکداً **انفال** و مالکیت دولتی را از هم جدا کرد. **انفال** نه تنها بخش دولتی را گسترش نداد، که حتی منابع مالی و اتوریته‌ی آن را نیز تحلیل برد.

پس از صدور فرمان خمینی، **بنیاد مستضعفان** در ۵ مارس ۱۳۵۷ تشکیل شد. تحت نظارت خمینی در ابتدا هیأت امنای نامزد شد که از همکاران نزدیک خمینی بودند: سید علی خامنه‌ای (فقیه اعظم کنونی)، اکبر هاشمی رفسنجانی، محمد حسینی بهشتی، عبدالکریم موسوی اردبیلی، احمد جلالی، علی اصغر مسعودی، و عزت‌الله سبحانی. با

^{۱۸} شورای انقلاب اسلامی گروهی بود که آیت‌الله روح‌الله خمینی در ۱۰ ژانویه ۱۳۵۷، اندکی پیش از بازگشت به ایران، برای مدیریت انقلاب ایران انتخاب کرد. تصمیمات شورا تا اوایل سال ۱۳۸۰ برای مردم فاش نشده بود.

^{۱۹} کمیته‌های انقلاب اسلامی در پی انقلاب ۱۳۵۷ مجربان قانون بودند. آنها هم‌چنین مسئول اجرای مقررات اسلامی با توجه به "دستورالعمل‌های اخلاقی پوشش و رفتار اسلامی" بودند. در حالی که در سال ۱۳۵۷ به عنوان یکی از سازمان‌های نظامی انقلابی تأسیس شدند، در نهایت با ژاندارمری و شهریانی ادغام شدند و در سال ۱۳۹۱ نیروی انتظامی جمهوری اسلامی را تشکیل دادند.

این که رهبر اعظم صاحب واقعی بنیاد بوده و هست، او فردی را برای پنج سال برای کنترل این هلدینگ منتصب کرد. از سال ۱۹۷۹ سران بنیاد این افراد بوده‌اند: سید علی‌نقی خاموشی (مارس ۱۹۷۹ تا سپتامبر ۱۹۸۰)، میرحسین موسوی (دسامبر ۱۹۸۱ تا سپتامبر ۱۹۸۹)، محسن رفیق‌دوست (سپتامبر ۱۹۸۹ تا ژوئیه ۱۹۹۹)، محمد فروزنده (ژوئیه ۱۹۹۹ تا ژوئیه ۲۰۱۴)، محمد سعیدی-کیا (ژوئیه ۲۰۱۴ تا ژوئیه ۲۰۱۹)، و پرویز فتحاح^{۲۰} (ژوئیه ۲۰۱۹ تا اکنون).^{۲۱} پس از آغاز جنگ ایران و عراق نام رسمی بنیاد به "بنیاد مستضعفان و جانبازان" تغییر کرد.

بسیاری از نویسندگان، بنیاد مستضعفان و دیگر بنیادهای مشابه را با عنوان "فراحکومتی" و "فراادولتی" مورد مطالعه قرار داده‌اند (Harris, 2013; Maloney, 2000; Mousavi Nik, 2009; Nili and associates, 2015; Rahman Zadeh, 2010, 2014, 2015a, 2015b). اما رابطه‌ی میان این بنیادها و انفال از دیده پنهان مانده است. نهادهای فراادولتی تقریباً در همه‌ی نقاط دنیا وجود دارند و معمولاً بر پایه‌ی تباری میان دولت‌ها و بخش‌های خصوصی قرار دارند، و در این موارد بخش دولتی یا خصوصی از طریق پیمان‌کاری گسترش می‌یابد.^{۲۲} انفال را باید از بخش فراادولتی به معنای مرسوم آن تفکیک کرد، چرا که انفال از قدرت حاکمیت امام نشأت می‌گیرد و دولت رسمی را به مثابه نماینده‌ی حاکمیت مردم، تخریب می‌کند.

در رابطه با بنیاد مستضعفان به مثابه مرحله‌ی اول انفال، ما در ابتدا از منظری اقتصادی، ساختار سازمانی هلدینگ‌های عظیم آن را توصیف خواهیم کرد، و سپس چگونگی خرج و صرف این دارایی‌ها برای خیریه‌های اسلامی را- که از طریق روابط حامی‌پرور (clientelist) ثبات سیاسی ایجاد می‌کنند، بررسی خواهیم کرد. نشان خواهیم

۲۰. پرویز فتحاح در ۷ آبان ۱۴۰۲، در زمان ریاست جمهوری ریسی، از سوی سید علی خامنه‌ای به ریاست ستاد اجرایی فرمان امام گمارده شد. وی پیش از ریاست بنیاد مستضعفان، از فروردین ۱۳۹۴ تا تیر ۱۳۹۸ رئیس کمیته امداد امام خمینی، یکی دیگر از نهادهای انفال بود. سرتیپ پاسدار حسین دهقان، از جانب خامنه‌ای به ریاست بنیاد مستضعفان منتصب و در ۷ آبان ۱۴۰۲ جایگزین فتحاح شد. پیش از این، حسین دهقان نماینده‌ی ویژه ریسی و از تاریخ اردیبهشت ۱۳۸۳ تا تیر ۱۳۸۸ رئیس بنیاد شهید و امور ایثارگران بود که باز نهاد ولایی دیگر و بخشی از مجموعه‌ی اموال امام بود. (مترجم)

۲۱. رجوع کنید به تارنمای بنیاد: www.irmf.ir

<https://irannewsupdate.com/news/economy/mostazafan-foundation-a-pillar-of-khameneis-economic-empire-in-iran/>

۲۲. من قیاس میان بنیادها و نوع خاصی از بخش فراادولتی را در اقتصاد پیشرفته‌ی سرمایه‌داری کاملاً انکار نمی‌کنم. فعالیت‌های حوزه‌ای (sectoral) مجموعه‌ی نظامی-صنعتی (Military Industrial Complex) (MIC) در حوزه‌ی "آفرینش تخریبی" قرار دارد. همان‌طور که گالبریت (Galbraith, 2004, chaps. 7 and 11) و وبر (Weber, 2001, Chap. 2) به درستی به مورد مخدوش شدن مرزهای میان بخش "عمومی" و "خصوصی" اشاره کرده‌اند، این دریاره‌ی MIC واقعیتی انکارناپذیر است. تشابهات میان بخش MIC در اقتصادهای پیشرفته‌ی بازاریبانی و بنیادهای ایرانی، در رابطه با مخفی‌کاری، نبود حسابرسی، و تفکیک‌ناپذیری بخش‌های "عمومی" و "خصوصی"، و نیز نفوذ بر سیاست خارجی، خیره‌کننده است (رجوع کنید به Calderon, 2002).

داد که این خیریه‌ها هیچ ربطی به نسخه‌ی اسلامی "دولت رفاه" (welfare state) ندارند. سرانجام، پیوستگی نهادی *انفال* با منابع مالی خیریه (که به "بانک‌های اسلامی" معروفند)، برجسته خواهد شد.

۴-۶ ساختار بنیاد مستضعفان و جانبازان^{۲۳} و خیریه‌های اسلامی

بنیاد مستضعفان و جانبازان یک بلوک اقتصادی قدرتمند متشکل از شش سازمان مختلف است که هر کدام چندین گروه مرتبط از شرکت‌ها را به عنوان شرکت‌های تابعه برعهده دارند. این سازمان‌ها در عمران و مسکن، تفریح و گردشگری، صنایع و معادن، کشاورزی و حمل و نقل و بازرگانی فعالیت می‌کنند (سایت رسمی بنیاد، www.irmfir/2013). در سال ۱۹۸۲، بنیاد مالک ۴۰۰ شرکت بود که بیش از تعداد شرکت‌های متعلق به بخش خصوصی بود. بخش خصوصی در آن زمان شامل ۱۱۱ شرکت می‌شد و در سال بعد به ۱۲۸ افزایش یافت (Sodagar, 1990 pp. 465-467).

تا اواخر دهه ۱۹۸۰ دارایی‌های بنیاد به بیش از ۲۰ میلیارد دلار بالغ شد که شامل ۱۴۰ کارخانه، ۴۷۰ شرکت مرتبط کشاورزی، ۱۰۰ شرکت ساختمانی، ۶۴ معدن، و ۲۵۰ شرکت تجاری بود. (رجوع کنید به <https://www.ifmat.org/bonyad-> [\(/mostazafan-report\)](http://mostazafan-report/)^{۲۴}. در سال ۱۹۸۹، بنیاد بیش از ۸۰۰ شرکت و موسسه مالی داشت؛ همه‌ی این شرکت‌ها مصادره شده بودند.

بسیاری از این شرکت‌ها ورشکسته بودند، اما ظاهراً به بهانه‌های مختلف خیریه‌ای، به ویژه ایجاد شغل برای طرفداران رژیم، به کار خود ادامه دادند. اگر چه از نظر مالی ورشکسته بودند، این شرکت‌های ورشکسته فرصت رانت‌طلبی را فراهم کردند زیرا می‌توانستند به اعتبارات بانکی ترجیحی و ارز ثابت با نرخ ارز دولتی به دلیل موقعیت ممتاز خود به عنوان شرکت متعلق به بنیاد دسترسی داشته باشند (Encyclopedia Iranica, 1987, pp. 360-61; Maloney, 2000, pp. 151-152; Saeidi, 2004, pp. 488-490; Vahabi, 2015a, pp. 276-285). افشای بسیاری از پرونده‌های فساد مالی رسواکننده در بنیاد منجر به تعطیلی بسیاری از شرکت‌ها شد. هرچند، تا پایان دهه ۱۹۹۰، تعداد شرکت‌ها و کارخانه‌های تحت مالکیت بنیاد به ۴۰۰ کاهش یافت (Klebnikov, 2003; Katzman, 2006). زمانی که محمد فروزنده در ژوئیه ۱۹۹۹ به عنوان رئیس بنیاد جایگزین محسن رفیق‌دوست شد، اعلام کرد که ۸۰ درصد از ۳۵۰ شرکت آن زیان‌آور هستند (Saeidi, 2004, pp. 495-98). در حالی که تعداد شرکت‌های

^{۲۳} بنیاد مستضعفان و جانبازان به بنیاد مستضعفان تغییر نام داد و ساختار تازه‌ای به نام بنیاد جانبازان ایجاد شد. ما برای یگانگی در منابع خود در فصول مختلف از بنیاد مستضعفان و جانبازان (BMJ) استفاده می‌کنیم. (در ترجمه‌ی فارسی، از بنیاد برای اختصار استفاده خواهیم کرد (مترجم)).

^{۲۴} همین ارقام نیز از سوی ابراهامیان گزارش شده است (2008, p. 178).

بنیاد در طول زمان متفاوت بود، بنیاد بزرگترین هلدینگ بخش غیردولتی در اقتصاد ایران را تشکیل می‌داد و از نظر اندازه، پس از شرکت ملی نفت ایران، در رتبه‌ی دوم قرار داشت (Smith, 1997; Maloney, 2000). بر اساس یک برآورد، بنیاد بزرگترین شرکت هلدینگ در خاورمیانه و نیروی کار آن بیش از ۲۰۰/۰۰۰ کارمند بود (GlobalSecurity.org, 7 September 2011).

دارایی‌ها و درآمدهای بنیاد خزانه‌ی عمومی مسلمانان (*بیت المال*) را تامین نمی‌کند، بلکه خزانه‌ی امام (*بیت الامام*) را فراهم می‌کند. این اساس یک سیستم خزانه‌داری "عمومی" موازیست که یکی متعلق به ولی فقیه و دیگری متعلق به همه‌ی مسلمانان یا "مردم" است. اولی فقط به ولی فقیه پاسخگوست و از معافیت‌های مالیاتی سود می‌برد زیرا بنیادها ظاهراً سازمان‌های "خیریه" (غیر انتفاعی) اسلامی هستند (IMF Staff Country Report, 1998, p. 26). آنها هم‌چنین از اعتبارات بانکی ترجیحی، یارانه‌ها و "بازتوزیع شبه‌بودجه‌ای" ویژه‌ای برخوردار می‌شوند (Coville, 2002; Vahabi & Coville, 2017).

بنیاد تنها موسسه‌ی خیریه اسلامی تحت نظارت مستقیم مقام معظم رهبری نیست. برخی از آنها حتی قبل از انقلاب ۱۹۷۹ و بسیاری دیگر، پس از انقلاب وجود داشتند. به عنوان مثال، **کمیته امداد امام خمینی** ریشه در ایران پیش از انقلاب داشت، سازمانی که طرفداران آیت‌الله خمینی شبکه‌های خیریه‌ی زیرزمینی را برای امدادسانی به زندانیان سیاسی مسلمان یا روحانی و همین‌طور اقدامات خرابکارانه تامین مالی کردند. در ۱۴ اسفند ۱۳۵۷، کم‌تر از یک ماه پس از انقلاب، خمینی به طور رسمی **کمیته امداد** را تأسیس کرد. **کمیته امداد** هم‌چنین به عنوان شبکه توزیع کمک‌های اولیه‌ی جمهوری اسلامی در خارج از مرزهای ایران فعالیت می‌کند، جایی که به عنوان نوعی سازمان جهانی برای جلب و گسترش پایگاه اجتماعی در میان جمعیت‌های خارجی و گسترش اسلام سیاسی فعالیت می‌کند. ولی فقیه، با وزارت امور خارجه ایران و دفتر گسترش روابط با ایرانیان خارج از کشور برای هدایت فعالیت‌های خیریه‌ی برون مرزی جمهوری اسلامی ایران، توزیع کمک‌ها از طریق شبکه‌ای از دفاتر داخلی، مراکز توزیع و موسسات آموزشی، هماهنگی می‌کند. **کمیته امداد** در لبنان، سوریه، افغانستان، آذربایجان، تاجیکستان، عراق، و کومور دفاتری به رفاه، فرهنگ و آموزش اختصاص داده، و علاوه بر این، فعالیت‌های به اصطلاح بشردوستانه را در چین، سرزمین‌های فلسطین، بوسنی، کوزوو، سومالی و سیرالئون انجام می‌دهد.^{۲۵}

برای نام بردن از چند مؤسسه‌ی خیریه‌ی برجسته که پس از انقلاب تأسیس شده‌اند، می‌توان به **بنیاد علوی**، **بنیاد شهید**، **بنیاد زیارت**، **بنیاد مسکن**، **بنیاد پناهندگان جنگی** و **بنیاد انتشارات امام خمینی** اشاره کرد. به گفته‌ی آموزگار (Amuzegar, 1993, p.)

²⁵ <https://www.unitedagainstnucleariran.com/ideological-expansion/imam>

100)، آنها مجموعاً بیش از ۴۰۰ هزار نفر در خدمت خود دارند. مجموع بودجه‌ی آنها به اندازه‌ی نیمی از بودجه‌ی دولت مرکزی بود. علاوه بر این، حرم‌های قدیمی امام رضا در مشهد (آستان قدس رضوی)، فاطمه در قم و عبدالعظیم در ری در مجموع بالغ بر ۸ میلیارد دلار املاک و مستغلات داشتند (Abrahamian, 2008, p. 178). آنها دولتهایی در درون دولت بودند یا بهتر است بگوییم تیول شخصی روحانیونی که فقط در برابر ولی فقیه پاسخگو بودند. هدف این خیریه‌ها چیست؟

۵-۶ انفال و "دولت رفاه" اسلامی

امام باید از *انفال* برای ایجاد جامعه یا امت خود استفاده کند. او شبان است، بخشنده‌ای که گله‌ی مسلمانان را چون "صغیران" هدایت می‌کند. جامعه‌ی مسلمانان به عنوان پیروان امام در یک مرز ملی یا بر اساس تابعیت تعریف نشده است، بلکه متشکل از مسلمانان سراسر جهان است. مسلمان لبنانی یا فرانسوی پیرو امام بخشی از امت است، در حالی که ایرانی نافرمان‌برداری که از امام پیروی نمی‌کند، جزء این جامعه نیست. آن طور که توماس مارشال (Marshall, 1963) پیشنهاد کرد، "دولت رفاه" با مرحله پیشرفته‌ی *شهروندی*، به مرحله‌ای پس از دو مرحله‌ی اول *شهروندی حقوقی* و *سیاسی* مطابقت دارد. همان‌طور که اسپینگ آندرسن (Anderson, 1990, p. 21) به درستی بیان کرد، «شهروندی اجتماعی ایده‌ی محوری دولت رفاه است... فراتر از هر چیز، باید شامل اعطای حقوق اجتماعی باشد». شهروندی اجتماعی در غیاب حاکمیت مردم قابل تصور نیست. از این نظر *انفال* و دولت رفاه در تضاد منطقی با هم قرار دارند.

این آن چیزی نیست که ابراهامیان (Abrahamian, 2009) و هریس (Harris, 2012-2017) درباره‌ی "دولت رفاه" در ایران پس از انقلاب ادعا کرده‌اند. به نظر آنها جمهوری اسلامی ایران نه به دلیل درآمد نفتی، جهت‌گیری ایدئولوژیک و شبکه‌های حامی‌پرور است که ثبات سیاسی دارد، بلکه آن ناشی از انعطاف‌پذیری برنامه‌ی دولت‌سازی است که شامل ایجاد "دولت رفاه" (Abrahamian, 2009) است؛ و این بیان‌گر "سیاست انقلاب اجتماعی" است^{۲۶} (Harris, 2017). ابراهامیان نقش بنیادها را در غارت دولتی کاملاً نادیده می‌گیرد و معتقد است که آنها "دولت‌های کوچک رفاهی" را تشکیل می‌دهند: «برخی از این بنیادها [بنیاد مستضعفین، شهدا، مسکن، علوی و

^{۲۶} اسکچپول (Skocpol, 1982) در ابتدا انقلاب اسلامی در ایران را "انقلاب اجتماعی" توصیف کرد. این امر نه تنها توسط هریس (۱۳۹۶) بلکه کشاورزیان (Keshavarzian, 2007, p. 280) نیز تکرار شد. جالب اینجاست که هیچ یک از آنها توضیح ندادند که چگونه یک "انقلاب اجتماعی" می‌تواند مردم را از حاکمیت‌شان خلع ید و ولایت فقیه را تأسیس کند؟ این ممکن است در مقایسه با شعارهای انقلاب مشروطه در اوایل قرن بیستم "ارتجاعی" یا "ضدانقلابی" توصیف شود. فزون بر این، اگر بتوان بیان انقلاب اجتماعی را به هرگونه "تغییر سریع ساختارهای دولتی و طبقاتی یک کشور، و ایدئولوژی غالب آن" نسبت داد (Skocpol, 1982, p. 265)، در این صورت اسلام سیاسی به همان اندازه حامل یک انقلاب اجتماعی است که فاشیسم.

امداد امام خمینی] به طور موثری لابی می‌کنند تا از سهمیه‌های دانشگاهی برای جانبازان جنگ حمایت کنند، و در کنار یکدیگر دستمزد و مزایا از جمله حقوق بازنشستگی، مسکن و بیمه درمانی برای صدها هزار نفر فراهم کنند. به عبارتی دیگر، **آنها دولت‌های رفاهی کوچکی در دولت رفاه بزرگ‌تر هستند**» (Abrahamian, 2009, p. 14) (براکت‌ها و تأکیدات اضافه شده).

این خط دفاع توجیه‌گرانه از نهادهای جمهوری اسلامی ایران و **انفال** در ابتدا توسط حزب توده ایران (یک حزب کمونیست ایرانی طرفدار شوروی) در دوره‌ی ۱۹۷۹-۱۹۸۸ مطرح شد. این تشکیلات سیاسی، خمینی را به عنوان رهبری مساوات‌طلب و ضدامپریالیست توصیف کرد که برای عدالت اجتماعی و "مسیر توسعه‌ی غیرسرمایه‌داری" مبارزه می‌کند. آنها خود را "پیروان خط امام" می‌دانستند. دستگیری رهبری حزب توده و اعدام بسیاری از مبارزان و رهبران آن حزب در سال ۱۳۶۷ این خط سیاسی را بی اعتبار کرد. با این حال، نگرش توجیه‌گرانه به رژیم اسلامی در میان گرایشی در روشنفکران چپ، تحت لوای عدالت اجتماعی به وجود آمد.

در دوره‌ی اخیر، کیوان هریس جمهوری اسلامی ایران را "دولت رفاه شهدا" توصیف کرد (Harris, 2012) و کاملاً بر رانت‌خواری به مثابه تبیین نظری فعالیت‌های آن دست رد زد. توضیح او بر واکنش حمایتی پولانی‌گرا (Polanyian) در برابر سرمایه‌داری مدرن تأکید داشت که اقتصاد را از طریق "انقلاب اجتماعی" در جامعه حک می‌کند. دیدگاه هریس در مورد حمایت اجتماعی، اساساً دو واقعیت مهم را که پیروان بر آنها تأکید کرده است، رد می‌کند.

نخست، سیستم‌های حمایت اجتماعی به‌طور برون‌زا به نظام سرمایه‌داری مدرن تحمیل نمی‌شوند؛ آنها بخشی بنیادین از سرمایه‌داری مدرن هستند. همان‌طور که پیروان به شیوه‌ی متقاعدکننده‌ای استدلال کرد، محدودیت‌های مطالعات سنتی در مورد دولت رفاه شامل نادیده گرفتن نقش کارفرمایان در شکل‌دهی و بازشکل‌دهی سیاست‌های اجتماعی است. بیشتر کارهای مربوط به سیاست‌گذاری در سیاست اجتماعی با این فرض (اغلب ضمنی) پیش رفته است که «کارفرمایان در همه جا و همیشه به سادگی با هرگونه گسترش دولت رفاه مخالف بودند، و امروز آن کارفرمایان اگر فقط می‌توانستند، آن را کاملاً نابود می‌کردند» (2000a, p. 795). برخلاف دیدگاه پولانی، دولت رفاه مترادف فرآیند "کالا زدایی" نیست. در مورد دولت به اصطلاح رفاه "شهدا"، ظهور چنین رژیمی پیش از جنگ هشت ساله با عراق بود. ارتباط نزدیکی با متوقف کردن "انقلاب اجتماعی" یا خاتمه دادن به کمیته‌های اعتصاب کارگران و مداخله آنها در مدیریت و کنترل تولید داشت. سیاست‌های رفاهی خمینی برای شهدای انقلاب و **مستضعفان** را باید در چارچوب روابط خاص کارگر و کارفرما در بنگاه‌داری (corporatism) اسلامی ارزیابی کرد. سیستم رفاهی موسوم به شهدا وسیله‌ای برای

محافظت از شیوهی تولید سرمایه داری در برابر تهدید یک انقلاب اجتماعی بود که به شکلی خودانگیخته در جنبش‌های کارگری طی سال‌های ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۲ توسعه یافت (برای بحث مفصل، مراجعه کنید به فصل ۷، بخش ۷). در حالی که بنگاه‌داری سنتی توانست از منافع کارفرمایان پس از انقلاب محافظت کند، بنگاه‌داری اسلامی باید خلاء را برای حفظ منافع کارفرمایان پر می‌کرد.

دوم، پژوهش سنتی در مورد دولت رفاه اغلب اهمیت دموکراسی سیاسی را در تحلیل حمایت اجتماعی نادیده می‌گرفت. پیرسون (۱۹۹۶، ۲۰۰۰) استدلال کرد که "احزاب سیاسی مهم بودند" و نشان داد که دموکراسی سیاسی کلید توسعه حمایت اجتماعی است. در برداشت هریس، حاکمیت مردم و بیش از آن (*a fortiori*)، دموکراسی سیاسی، در بحث در مورد دولت رفاه کاملاً نادیده گرفته می‌شود.

در حالی که من کاملاً با هریس موافقم که ایجاد مجموعه‌ای از سازمان‌های خیریه اسلامی به ثبات سیاسی رژیم کمک کرده است، به نظر می‌رسد که نگرش اعتدالی وی نسبت به جمهوری اسلامی ایران با شواهد نظری و تجربی تأیید نمی‌شود. از منظر تئوریک، هریس در تمام آثار خود *انفال* را کاملاً نادیده می‌گیرد. این امر به وضوح به راهبرد تحقیقاتی او برای سکوت در قبال موضوع حساس سیاسی ولی فقیه مربوط می‌شود.^{۲۷} البته تا زمانی که *انفال* مورد توجه قرار نگیرد، تبیین نظری بر پایه‌ی شبکه‌های رانت‌خواری، جهت‌گیری مذهبی و شبکه‌های حامی‌پرور البته که نامربوط خواهد بود! اما اگر این نهاد اصلی از نظر پنهان گردد، چگونه می‌توان *نهادهای موازی* در امور مالی‌هی عمومی را از منظر تئوریک توضیح داد؟

از نگاهی تجربی، نهادهای حاکمیت اسلامی نه تنها در "دولت‌سازی" نقش داشتند، بلکه دارایی‌ها و منابع رسمی دولت را نیز طعمه می‌کردند. بدهی‌های کلان دولت و نیز بدهی‌های رسمی تامین اجتماعی، بانک‌های تجاری و سیستم آموزشی دولتی، به طور علی به افزایش سهم اقتصادی دارایی‌های غول پیکر *انفال* و سپاه و همچنین پیوندها و شبکه‌های نهادی آنها از جمله وقف، موسسات خیریه اسلامی متنوع، بانک‌های اسلامی، تبلیغات اسلامی، فیلم‌سازی اسلامی، حوزه‌های علمیه و مؤسسات انتشاراتی مربوط می‌شود. این هلدینگ‌ها بدون هیچ حسابرسی عمومی، هیچ بازرسی یا کنترل دولتی یا پارلمانی بر هزینه‌های خود، بدون سهامداران، و بدون وضعیت حقوقی کاملاً مشخص، به طور مستقل از دولت عمل می‌کنند (Mousavi Nik, 2009, p. 11).

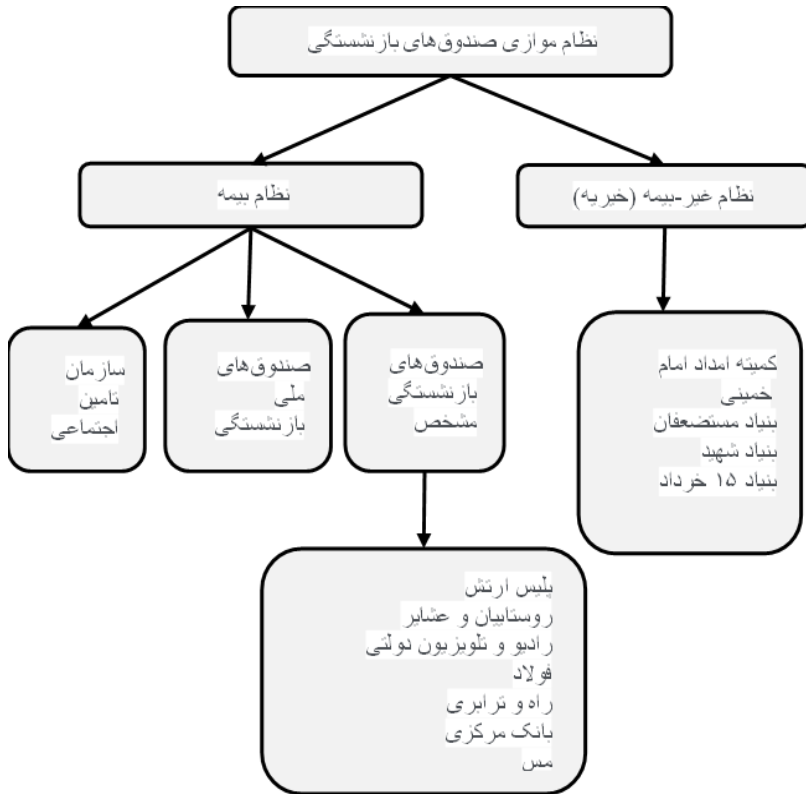
^{۲۷} این سکوت در مقاله‌ی وی در خصوص ظهور دولت پیمان‌کار در ایران (Harris, 2013) نیز وجود دارد که در آن فقط یکی دو بار به ولی فقیه به خاطر فرمان خصوصی سازی ۲۰۰۶ استناد شده است (، 2013، p. 46، 55). گویا ولی فقیه هیچ نقشی در شکل دادن به سیاست "شبه‌خصوصی‌سازی" یا مبارزات بین جناحی برای انتقال دارایی‌های دولتی به بخش به اصطلاح شبه‌دولتی نداشته است.

دولت به اصطلاح رفاه شهدا بر اساس غارت سرمایه‌های دولتی و رانت‌خواری بنا شده است. تحت نظر مقام معظم رهبری، نظامی موازی، حمایت اجتماعی مبتنی بر خیریه و مساعدت مؤسسات اقتصادی *انفال* را ارائه می‌کند. بر این اساس، حمایت اجتماعی پس از انقلاب در ایران به دو نظام موازی مجزا تقسیم می‌شود: نظام بیمه رسمی دولتی و مؤسسه خیریه اسلامی غیربیمه‌ای موازی. این دومی در برابر قوای مجریه و پارلمان دولتی پاسخگو نبوده و منحصرأ تحت نظارت مقام معظم رهبری است. هلدینگ‌های *انفال* منابع مالی آن را تامین کرده، و خرانه‌داری "عمومی" موازی، یا به عبارتی دقیق‌تر، خرانه‌داری شخصی امام را ایجاد می‌کنند.

نظام رسمی تامین اجتماعی در آستانه ورشکستگی است (۱۶ صندوق بازنشستگی از ۱۷ صندوق، ورشکسته هستند) و با بدهی‌های کلان دست و پنجه نرم می‌کند (Radio Zamaneh, 12 April 2022).^{۲۸} این دو سیستم موازی روابط متناقض و نه مکمل با یکدیگر دارند. در حالی که دولت به شدت به سیستم رسمی تامین اجتماعی بدهکار است و قدرت کنترل مؤسسات خیریه اسلامی را ندارد، قرار است به خیریه‌های اسلامی "کمک" مالی کند. بودجه سالانه دولت منابع مالی به این "مؤسسات خیریه" اختصاص می‌دهد. تصویر ۱-۶ نظام موازی صندوق‌های بازنشستگی را در ایران نشان می‌دهد.

^{۲۸} رجوع کنید به: <https://www.radiozamaneh.com/711417> برگرفته در ۱۲ آوریل ۲۰۲۲.

تصویر ۱-۶: نظام موازی صندوق‌های بازنشستگی در ایران پس‌انقلاب



بحران بزرگ کل تامین اجتماعی ناشی از همین نظام موازی است و تمامی تلاش‌ها برای "هماهنگی و تامین نظام جامع تامین اجتماعی یکپارچه" در دوره‌ی ریاست جمهوری خاتمی و سپس رفسنجانی در مجمع تشخیص مصلحت نظام از سال ۲۰۱۳، به دلیل عدم امکان آوردن دو سیستم موازی تحت یک نظام واحد حکومت‌داری و هماهنگی، ناکام مانده است. همه‌ی ذی‌نفعان خیریه‌های اسلامی، هرگونه کنترل از سوی مقامات دولت رسمی را بر فعالیت‌های رانت‌طلبانه و سهم عظیم‌شان از منابع دولتی دفع می‌کنند. فرمان اخیر رهبر معظم در آوریل ۲۰۲۲ نیز ساختار بنیادین نظام را دست نخورده حفظ کرد. نتیجه نیازی به توضیح ندارد: بدهی دولت به صندوق‌های تامین اجتماعی ملی بالغ بر ۴۰۰ تریلیون تومان (۲۰ میلیارد دلار آمریکا) است (رجوع کنید به رادیو زمانه، ۱۲ آوریل ۲۰۲۲).

به دلیل عدم پاسخگویی و عدم شفافیت کامل فعالیت‌های آن، فساد گسترده (شاهد تجربی برجسته‌ای از فعالیت‌های رانت‌خواری) در بنیاد و شاخه‌های مختلف

موشکی آن استفاده کرده است. علاوه بر این، ظاهراً این بنیاد درگیر فعالیت‌های بین‌المللی‌ای است که از تعریف سنتی تجارت تخطی می‌کند - بنیاد، که معمولاً به عنوان یاور سخاوتمند و حامی سیاسی فعال سازمان تروریستی لبنان، حزب‌الله نامیده می‌شود. ... علاوه بر این، کنترل دولت بر بخش صنعتی به این معنی بود که "بورژوازی تجاری به فعال‌ترین جناح طبقه حاکم تبدیل شد". این البته نشان‌دهنده‌ی پیوند نیرومند دیگری بین بازار و بنیادهاست: آنها "تنها برنده‌های" تاریخ کم‌رنگ اقتصادی جمهوری اسلامی هستند» (Maloney, 2000, pp. 159-160).

قابل ذکر است که سپاه طی سالهای ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۹ فعالیت اقتصادی گسترده‌ای نداشته است. سپاه پس از پایان جنگ و به ویژه از دوره‌ی اول ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی (۱۹۹۳-۱۹۸۹) به فعالیت‌های اقتصادی پرداخت. بنابراین اتحاد بنیادها با سپاه در آن زمان بر مبنای اقتصادی نبود و نمی‌توانست به شدت "درجه" یا سرعت پیشروی *انفال* را در عرصه‌ی اقتصادی افزایش دهد.

در مجموع، اگرچه بنیادها به عنوان مؤسسات خیریه اسلامی عمل می‌کنند تا ارتباط حامی‌پروری را با پایگاه اجتماعی خود تضمین کنند، اما اصولاً سازمان‌هایی هستند که اموال عمومی را برای مالکیت انحصاری ولی فقیه و به خاطر قدرت و ثبات سیاسی آن تصاحب می‌کنند.

۶-۶ گسترش انفال و فاز اول و بانک‌های اسلامی

پیشروی *انفال* در مرحله اول (۱۹۷۹-۱۹۸۹) عمدتاً از طریق خیریه‌های اسلامی بود. بانک‌های اسلامی در مرحله دوم (۲۰۰۵-۱۹۸۹) و سوم (اکنون-۲۰۰۶) پیشروی *انفال* توسعه یافتند.

صندوق‌های قرض‌الحسنه اسلامی، قبل از تولد بانک‌های اسلامی، مدت‌ها پیش از انقلاب در دهه شصت میلادی وجود داشتند. اغلب به عنوان ابتکار مشترک روحانیونی مانند محمد بهشتی و بازرگانان سنتی ایرانی (بازاری) مانند میرمحمد صادقی به وجود آمدند تا با مساعدت متقابل و فعالیت‌های فرهنگی، نفوذ اسلام سیاسی را به تدریج گسترش دهند.

در آستانه‌ی انقلاب ۱۹۷۹ تعداد صندوق‌های قرض‌الحسنه اسلامی ۲۰۰ صندوق بود. این تعداد دو سال بعد چهار برابر شد و در سال ۱۹۸۱ به ۴۰۰ رسید. افزایش دائمی در جدول ۱-۶ نشان داده شده است.

جدول ۶-۱: تعداد صندوق‌های قرض‌الحسنه (۱۹۷۹-۲۰۱۴)

سال	تعداد صندوق‌ها	مرحله پیشروی انفال
۱۹۷۹	۲۰۰	فاز اول
۱۹۸۱	۸۰۰	
۱۹۸۴	۱۴۰۰	
۱۹۸۵	۱۶۵۰	
۱۹۸۷	۲۲۵۰	
۲۰۰۱	۵۰۰۰	فاز دوم
۲۰۱۴	۷۰۰۰	فاز سوم

منبع: مولف. این جدول بر اساس ارقام احمدی اموی در مورد صندوق‌های قرض‌الحسنه گردآوری شده است (Amooci, 2018, p. 29)

تحول صندوق‌های قرض‌الحسنه اسلامی نه تنها کئی بلکه کیفی نیز بود. پیش از انقلاب هم‌چون صندوق‌هایی عمل می‌کردند که به افشار نیازمند وام‌های کوچک می‌دادند اما نمی‌توانستند حساب سپرده باز کرده، نقدینگی ایجاد کنند. صندوق‌های قرض‌الحسنه اسلامی با توجه به حجم سرمایه خرد و غیربانکی بودن فعالیت‌شان، تحت نظارت بانک مرکزی ایران نبودند. اما از آنجایی که رژیم شاه به شبکه سیاسی‌ای که می‌توانست توسط این صندوق‌ها توسعه یابد حساسیت ویژه‌ای داشت، آنها توسط نیروی پلیس و وزارت کشور کنترل می‌شدند.

با این وجود، وضعیت پس‌انقلاب به شکل رادیکالی تغییر کرد، زیرا بیشتر این صندوق‌ها متعلق به **بازاری‌های محافظه‌کار سنتی** وابسته به **جمعیت مؤتلفه اسلامی**^{۳۰} بودند که پیش از انقلاب از خمینی حمایت می‌کردند. رهبران این گروه سیاسی از نظر سیاسی و اقتصادی در جمهوری اسلامی ایران پرنفوذ شدند. به عنوان مثال، هفت روز پس از پیروزی انقلاب، در ۱۸ فوریه ۱۹۷۹، **مؤتلفه** اداره‌ی اتاق بازرگانی را برعهده گرفت. سید علی نقی خاموشی از رهبران مؤتلفه که به حکم خمینی به‌عنوان اولین رئیس **بنیاد مستضعفان** خدمت کرد، از سال ۱۹۸۴ تا ۲۰۰۷ رئیس اتاق بازرگانی، صنایع و معادن ایران شد. او در مصاحبه‌ای با احمدی اموی (2018, p. 36) گفت که محمد بهشتی از ریاست وی بر اتاق بازرگانی حمایت کرده است. میرمحمد صادقی نیز از اعضای

۳۰. "مؤتلفه" به جمعیت مؤتلفه اسلامی یا حزب مؤتلفه اسلامی اشاره دارد که قدمت آن به سال ۱۹۶۳ بازمی‌گردد، زمانی که تعداد انگشت‌شماری مردان خرده‌بورژوا و بازاری انجمنی برای دفاع از بنیادگرایی اسلامی تشکیل دادند. تقریباً تمامی اعضای این گروه کوچک به دلیل مخالفت با رژیم شاه و حمایت از آیت‌الله خمینی چند سال پیش از انقلاب دستگیر و زندانی شدند. بعدها بسیاری از آنها به حزب جمهوری اسلامی پیوستند و در دولت‌های پس‌انقلاب مناصب بالایی داشتند و نقش‌های مهمی در اقتصاد کشور ایفا کردند. پس از سقوط حزب جمهوری اسلامی، این گروه خود را به عنوان یک انجمن مستقل احیا کرد. مؤتلفه نماینده‌ی نسل قدیمی‌تر بنیادگرایان اسلامی و یکی از ارکان اصلی جناح محافظه‌کار جمهوری اسلامی ایران است.

عالی‌رتبه‌ی مؤتلفه بود. وی به عنوان بازاری و طرفدار سرسخت خمینی در ایجاد صندوق‌های قرض‌الحسنه اسلامی مشارکت فعالی در پیش و پس انقلاب داشت. مدت کوتاهی پس از انقلاب وی به مدیریت سازمان جدیدی به نام **سازمان اقتصاد اسلامی** منصوب شد که اولین بانک اسلامی بود و به نوعی به‌مثابه بانک مرکزی صندوق‌های قرض‌الحسنه عمل می‌کرد. ایجاد این سازمان اولین گام در جهت استقرار نظام موازی در بخش بانکداری بود زیرا صندوق‌ها به فعالیت‌هاشان در خارج از حوزه بانک مرکزی ایران ادامه دادند.

همچنین چندین صندوق قرض‌الحسنه‌ی اصلی متعلق به نهادهای اسلامی حاکمیتی از جمله **بنیاد مستضعفان** (مانند **بانک سینا** که بعدها به هلدینگ مالی و سرمایه‌گذاری سینا معروف شد)، **سپاه** (مانند صندوق قرض‌الحسنه **قوامین**)، و **بسیج** (مانند صندوق قرض‌الحسنه **بسیجان**)، دیگر تحت کنترل وزارت کشور قرار نداشتند. آنها کاملاً از بازرسی دولت رسمی مستقل شدند و به تدریج به عنوان "بانک" آغاز به فعالیت کردند، به این معنا که سپرده‌های بانکی پذیرفتند، پول چاپ کردند و به افزایش کل نقدینگی پرداختند. اگرچه نهادهای موازی در بخش بانکی بعدها توسعه یافتند، اما منشأ آن را باید در دوران خمینی در جریان ملی شدن بانک‌ها و شرکت‌های بیمه داخلی توسط دولت موقت مهدی بازرگان جستجو کرد. علی اکبر معین‌فر (۲۰۱۴) اولین وزیر نفت جمهوری اسلامی ایران در مصاحبه‌ای طولانی با مجله‌ی اقتصادی **تجارت فردا** گزارش داد که به‌رغم قانون ملی شدن بانک‌ها، خمینی تصمیم گرفت برای بانک اسلامی استثنا قائل شود. وی در آوریل ۱۹۷۹ فرمان تاسیس بانک اسلامی ایران را صادر کرد که بازرگان و چند تن از اعضای دولت موقت از جمله بنی‌صدر وزیر دارایی از این بانک حمایت نکردند. معین‌فر نیز با این استدلال که این تصمیم منشأ نهادهای موازی در بخش بانکی است، به مخالفان پیوست. پس از فرمان خمینی، اساسنامه بانک اسلامی برای تصویب به بانک مرکزی و "شورای پول و اعتبار" ارائه شد. شورا در ۹ ماه مه ۱۹۷۹ این اساسنامه را تصویب کرد. سرانجام، دولت موقت موافقت کرد که بانک اسلامی به یک شرط وجود داشته باشد: عبارت "بانک" باید با "سازمان" جایگزین شود. بدین ترتیب بانک اسلامی این بار با عنوان "**سازمان اقتصاد اسلامی**"، دوباره غسل تعمید داده شد.

در حالی که دولت موقت در برابر نام‌گذاری صریح بانک اسلامی مقاومت کرد، در اوایل انقلاب با تخطی از قانون ملی شدن همه‌ی بانک‌ها، بانک اسلامی متولد شد. بر همین اساس، بنیاد بانک اسلامی خود را داشت که می‌توانست نقدینگی ایجاد کند و بدون آن که زیر نظر بانک مرکزی ایران باشد، دسته چک صادر کند. این نکته از سوی دو مرجع رسمی بنیاد از سال ۱۹۸۹، یعنی مظاهری و شهسوار خجسته تأیید شده است: «شاید بتوان گفت که اولین بانک خصوصی پس از انقلاب در جمهوری اسلامی ایران در بنیاد ایجاد شد. اگرچه این بانک تحت نظارت بانک مرکزی نبود، ما کوشیدیم تا قوانین

کلی بانک مرکزی را رعایت کنیم. اما از آنجایی که قانونی برای حمایت از تاسیس بانک‌های خصوصی یا موسسات اعتباری خصوصی مالی وجود نداشت، نمی‌توانستیم اقدام به داشتن سپرده‌های قانونی اقدام کنیم. دسته چک‌هایی که صادر می‌شد فقط به عنوان دستور پرداخت در موسسات مالی و اعتباری بنیاد قابل استفاده بود» (Ahmadi Amooei, 2018, p. 87) پرنترها اضافه شده‌اند).

آیا می‌توان بانک‌های اسلامی را اولین بانک‌های خصوصی در جمهوری اسلامی ایران در نظر گرفت؟ وقتی که شواهد تجربی به وضوح رابطه‌ی آنها را با نهادهای حاکمیتی نشان می‌دهد، برچسب زدن بانک‌های خصوصی به آنها بلکه یک شوخی فریبنده باشد.

با پیروی از اقتصاد کلان متعارف، بسیاری از اقتصاددانان ایرانی (Nili & Associates, 2015; Nili 2017³¹) بدون آن که با جدیت به این نظام بانکی موازی بپردازند به کرات بر "استقلال بانک مرکزی ایران" جهت کنترل نقدینگی فزاینده پیشنهاد داده‌اند. در واقع بانک مرکزی هیچ‌گونه اختیار بازرسی بر بانک‌های اسلامی ندارد، و با استقلال بانک مرکزی نمی‌توان جلوی تولید نقدینگی را گرفت. در حالی که بانک‌های اسلامی در بحبوحه‌ی ملی شدن متولد شدند، به‌ویژه با احکامی در مورد بانک‌های اسلامی و اصل ۴۴ قانون اساسی توسعه یافتند. این موضوع را در مرحله‌ی دوم انفال ببیشتر بررسی خواهیم کرد.

برای جمع‌بندی مرحله‌ی نخست *انفال*، جدول ۶-۲ وضعیت حقوقی *انفال*، حوزه‌ی آن، مجرای پیشروی و سرعت پیشروی آن را با توجه به اتحاد ائتلافی آن در هر مرحله ("درجه" بر اساس استعاره‌ی سرطان) خلاصه می‌کند.

جدول ۶-۲ مرحله نخست انفال (۱۹۸۹-۱۹۷۹)

وضعیت حقوقی	حوزه انفال	مجرای پیشروی	سرعت پیشروی
اصل ۴۵: جدایی ناپذیری <i>انفال</i> از اموال دولتی (تز وحدت)	مصادره‌ی اموال شاه فقید و ۵۳ صنعتگر و سرمایه‌گذار	هلدینگ عظیم بنیاد و خیریه‌های اسلامی برای حمایت اجتماعی	پایین

منبع: مولف

طبق اصل ۴۵، *انفال* از نظر حقوقی با بخش دولتی یک کاسه شد درحالی که در عمل، مستقل از بخش دولتی، تحت سرپرستی ولی فقیه نگهداری شد و نهادهای موازی ایجاد کرد. مجرای اصلی پیشروی، بنیاد و موسسات خیریه‌ی اسلامی بود. بانک‌های

31 مسعود نبلی یکی از مشاوران ارشد اقتصادی رئیس‌جمهور حسن روحانی بوده است. او استقلال بانک مرکزی ایران را از سال ۲۰۱۳ و اخیراً در سال ۲۰۱۷ توصیه کرده است. (رجوع کنید به سایت گروه آگاه: <http://agahgroup.com/necessity-cbi-independence/> برگرفته در ۱ دسامبر ۲۰۲۱)

اسلامی در این مرحله نوپا و نادر بودند؛ صرفاً نقشی حاشیه‌ای در پیشروی *انفال* داشتند. سرعت پیشروی به‌رغم اتحاد *انفال* با سپاه پایین بود، زیرا سپاه در فعالیت‌های اقتصادی مشارکتی گسترده نداشت. اتحاد آنها بیشتر بر پایه‌های سیاسی، نظامی و ایدئولوژیک استوار بود. در این مرحله‌ی نخستین، اقتصاد *انفال* از طریق خیریه‌های اسلامی در روابط اجتماعی حک شد. اکنون فاز دوم *انفال* را مطالعه می‌کنیم.

۶-۷ انفال و دوران انتقالی (۱۹۸۹-۲۰۰۵)

روح‌الله خمینی، اولین ولی فقیه جمهوری اسلامی ایران، پس از پذیرش آتش‌بس با دولت عراق برای پایان دادن به جنگ هشت ساله، در ۴ ژوئن ۱۹۸۹ درگذشت، زمانی که نیروهای نظامی ایران در آستانه‌ی فروپاشی اورا ناگزیر به "نوشیدن زهر"^{۳۲} کردند- و این طوری بود که خود به کنایه به آتش‌بس اشاره کرده بود.

از دیدگاه رهبری آینده، آسیب‌پذیری وضعیت سیاسی هرگز تا این اندازه بحرانی نبود. در سال ۱۹۸۸ تولید سرانه‌ی ناخالص داخلی ایران نزدیک ۵۴ درصد از سطح خود در سال ۱۹۷۶ بود. جنگ درآمد سرانه را ۴۵ درصد کاهش داده بود، تورم به ۲۹ درصد نزدیک شده، خسارت مستقیم و غیرمستقیم جنگی به حوالی یک تریلیون دلار رسیده بود (Maloney, 2015, pp. 194-195). همان‌طور که *لس‌انجلس تایمز* نوشت: «خمینی از بسیاری جهات نمی‌توانست در زمان بدتری بمیرد. اوضاع به دلیل رایزنی‌های کنونی در مورد اصلاحات قانون اساسی که نهایی نشده و به تایید رسمی خمینی نیاز داشت، پیچیده شده است. بدون جانشینی مشخص و بدون توافق نهایی در مورد اصلاحات، حکومت دینی با یک دوره‌ی بسیار ناپایدار مواجه است» (Schanche, 1989).^{۳۳}

در واقع خمینی جانشین خود آیت‌الله حسینعلی منتظری را در بهار، زمانی که او دستور قتل‌عام زندانیان سیاسی را در تابستان ۱۹۸۸ به چالش کشیده بود، برکنار کرده بود.^{۳۴} جانشینی خمینی برای همه‌ی جناح‌های سیاسی چالش بزرگی بود. زمان مرگ وی، خامنه‌ای، ولی فقیه کنونی، رئیس جمهور بود و هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس. هیچ‌یک از آنها به اندازه‌ی کافی اعتبار مذهبی نداشتند تا به تنهایی ردای "ولایت فقیه" را به ارث ببرند. علاوه بر این، هیچ‌یک از فقهای برجسته‌ی شیعه از کاریزما و محبوبیت خمینی برخوردار نبودند. گویا تمایلی برای پر کردن خلاء سیاسی جانشینی خمینی با

^{۳۲} خمینی پذیرش آتش‌بس را این‌گونه توصیف کرد: «من باز می‌گویم که قبول این مسئله (آتش‌بس) برای من از زهر کشنده‌تر است؛ ولی راضی به رضای خدایم و برای رضایت او این جرعه را نوشیدم» (Khomeini, cited in Moin, 1999, p. 269).

^{۳۳} ما از روز درگذشت او اطلاع دقیقی نداریم زیرا رهبران جمهوری اسلامی تمامی اطلاعیه‌های عمومی را کنترل می‌کردند تا از هرگونه بحران سیاسی اجتناب کنند.

^{۳۴} برای تاریخ این قتل‌عام به عنوان جنایت علیه بشریت، رجوع کنید به ناصر مهاجر (Mohajer, 2020).

معرفی روحانی برجسته‌ای مانند محمدرضا گلپایگانی یا با ایجاد شورای فقها وجود داشت. هرچند، ائتلاف سه‌گانه‌ای متشکل از علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی، سید علی خامنه‌ای و احمد خمینی^{۳۰} که فعالانه در برکناری آیت‌الله حسین علی منتظری به عنوان جانشین خمینی مشارکت کرده بود، سناریو را تغییر داد.

زمانی که ۶۰ نفر اعضای مجلس خبرگان، نهاد رسمی برای انتخاب جانشین امام، در سال ۱۹۸۹ گرد هم آمدند، هاشمی رفسنجانی سناریوی را تنظیم کرد که بر اساس آن خمینی در گفتگوی شخصی با او و پسرش، از خامنه‌ای به عنوان جانشین بالقوه خود نام برده بود. خامنه‌ای با آگاهی از اعتبار ضعیف مذهبی خود در مقایسه با دیگر فقیهان برجسته، به مجلس در مورد نامزدی خود به عنوان جانشین خمینی هشدار داد و پیشبینی کرد که روحانیت شیعه رهبری او را نخواهند پذیرفت.^{۳۶} در نهایت، هنگامی که آراء به صندوق ریخته شد، تنها ۱۴ نفر از اعضای مجلس علیه نامزدی او به عنوان ولی فقیه رای منفی دادند (برای روایت رسمی از روند جانشینی، رجوع کنید به جبرائیلی (Jebrayli, 2008)).

در ماه اوت همان سال، هاشمی رفسنجانی به عنوان رئیس‌جمهور جایگزین خامنه‌ای انتخاب شد. بنابراین، در حالی که خامنه‌ای به عنوان ولی فقیه، در معرض رقابت و مقابله جویی بود، هاشمی رفسنجانی بسان رئیس‌جمهوری مقتدر انتخاب شد.^{۳۷} ۱۶ سال طول کشید تا رهبر اعظم جدید برای تثبیت قدرت خویش بتواند جناح‌های عمل‌گرا و به اصطلاح اصلاح‌طلب حکومت را منزوی کند. منظور من از "دوره‌ی گذار (۱۹۸۹-۲۰۰۵)" دوره‌ای است که باید شأن و مقام ولی فقیه تثبیت دوباره می‌شد. تغییرات عمده‌ی نهادهای که در این میان رخ داد باید به‌طور مختصر برجسته گردد تا پس‌زمینه‌ای که *انفال* در این دوره‌ی انتقالی مهیا کرد روشن شود.

نامزدی خامنه‌ای تغییر بزرگی را رقم زد: غلبه‌ی ملاحظات "سیاسی" بر اعتبار "مذهبی". این مرتبه‌ی مذهبی خامنه‌ای در سلسله مراتب سنتی شیعیان نبود، بلکه موقعیت او در رقابت‌های سیاسی بین جناحی بود که صعود او را به مقام ولی فقیه تعیین

^{۳۰} احمد خمینی پسر خمینی بود که از خامنه‌ای برای جانشینی پدرش حمایت کرد تا بخشی از حلقه‌ی رهبری باشد. اما وی در دوران رهبری خامنه‌ای به تدریج از سمت‌های خود برکنار شد و در ۱۶ مارس ۱۹۹۵ در سن ۴۹ سالگی به دلایل نامعلومی مرد.

^{۳۶} فیلم سخنرانی خامنه‌ای در مجلس خبرگان رهبری در سال ۱۹۸۹ را در پی پی سی فارسی در ۳ ژوئن ۲۰۲۰ ببینید: <https://www.bbc.com/persian/iran-52913328>

^{۳۷} هاشمی رفسنجانی تقریباً بدون رقیب در انتخابات ریاست جمهوری شرکت کرد. شورای نگهبان از میان هشت نامزد دیگری که با رفسنجانی رقابت می‌کردند تنها یک نفر را تأیید کرد. او عباس شیبانی وزیر سابق کشاورزی بود که به نقل از رویترز صرفاً «نامی برای پر کردن برگه‌ی رأی بود» (Hall, 1989). مالونی پیروزی رفسنجانی را این‌گونه توصیف کرد: «رفسنجانی با چنان سهولتی به ریاست‌جمهوری رسید که اختلافات جناحی دهه‌ی گذشته را زدود. در ابتدا، موقعیت جدید او حسادت‌برانگیز به نظر می‌رسید. بازنگری‌های قانون اساسی در عین حال که به تقویت دفتر ریاست‌جمهوری و قوه‌ی مجریه انجامیده بود، اتوریته‌ی پارلمان را محدود کرده بود» (Maloney, 2015, p. 197).

کرد. انقلاب، روحانیت را به قله‌ی قدرت سیاسی آورد تا سلسله‌مراتب سنتی خود را توسط نهادهای جدیدی که با پیروزی آن متولد شده بود، سرنگون کند. تصرف قدرت توسط روحانیت شیعه، حوزه‌های علمیه را به سوی تمرکز زیر فقه‌های حاکم سوق داد.

از نظر تاریخی، این امر ابتدا در عصر صفوی با اعلام تشیع دوازده امامی به عنوان مذهب دولتی اتفاق افتاد که تأسیس نهادهای مذهبی دولتی را به یک ضرورت تبدیل کرد. رهبر این نهادها **صدر** نام گرفت، مسئولیتی که پیش از این در سنت ایرانیان اهل سنت ایجاد شده بود (Floor, 2001). مسالهی کلی مشروعیت قدرت سیاسی و هدایت معنوی جامعه‌ی مومنان در غیبت امام دوازدهم نقش به تدریج فزاینده‌ای را برای علما به همراه داشت که عملاً اختیارات امام غایب را به دست گرفتند. علما همواره کوشیده‌اند استقلال خود را از تأثیر تمرکزکننده‌ی دولت حفظ کنند. **اجتهاد**، یا استدلال مستقل، در میان هیأت علما به دلیل کثرت فقیهان شیعه که تابع عقلانیت دولت متمرکز نبودند، می‌توانست زنده بماند. هر فقیه برجسته به عنوان مرجع تقلید، به واسطه‌ی کمک‌های مالی داوطلبانه‌ی پیروانش از استقلال مالی نیز برخوردار بود.

با استقرار حکومت دینی در ایران، روحانیت برای دستیابی به شغلی پُر درآمد، گرفتن مقام سیاسی یا مرتبه‌ی قاضی، کاملاً به ولی فقیه وابسته شده است (Khalaji, 2011). مهم‌تر از آن، استحقاق اقامه‌ی نماز جمعه (Stewart, 2001) در دوران غیبت مهدی، حق وصول صدقات شرعی (زکات) و مالیات (خمس)، که به استقلال مالی علما کمک می‌کرد، و حق اعلام جهاد (جنگ مقدس) اکنون به مقام معظم تعلق دارد. با این وجود، همان‌طور که برونر (Brunner) به درستی خاطر نشان کرد: «متنم قانون اساسی سال ۱۹۸۹ که با ابتکار خمینی به تصویب رسید بیان می‌داشت که رتبه‌ی مرجع تقلید برای ولی فقیه و رهبر انقلاب اجباری نیست و اکنون، حداقل صلاحیت به عنوان **مجتهد**، کافی است (**قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران**، اصل‌های ۵، ۱۰۷، و ۱۰۹). بدین ترتیب، دست‌کم در ایران، سلسله‌مراتب روحانیت که در زمان خمینی حوزه‌های مذهبی و سیاسی را در بر گرفته بود، دوباره دوشاخه شد. به دلیل **ولایت مطلقه فقیه**، که در (اصل ۵۷) قانون اساسی به آن اشاره شده، منصب سنتی مرجع هم حتی مشمول سیاست می‌شود. خامنه‌ای و علمای حامی او بارها تصریح کرده‌اند که ولایت فقیه نهادی خدادادی است و وابسته به هیچ شکلی از مشروعیت نیست، و ولی فقیه ورای شریعت و حتی قانون اساسی قرار دارد» (همه پُرانتزها اضافه شده).

اکنون فقط فقیهان مطیع و حامی امام می‌توانند به بقای خود ادامه دهند و پیرو داشته باشند. تفوق سیاست بر مبانی دینی تمام قدرت را در دستان ولی فقیه و نهادهای جدید حامی مرجعیت او متمرکز می‌کند. یکی از این نهادهای جدید، **سپاه** (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) است که به عنوان نهاد موازی ارتش رسمی که اسلام‌گرایان به آن اعتمادی نداشتند، ایجاد شده است. شکل‌گیری **سپاه** میراث انحلال اجباری اپوزیسیون

داخلی و جنگ علیه عراق بود. پایان جنگ یک موضوع اساسی را مطرح کرد: چگونه رضایت سپاه و نیروی شبه‌نظامی آن یعنی بسیج را در دوران پساجنگ تأمین کنند و بر احساسات تلخ‌شان از خیانت بازاری‌های ثروتمندی غلبه کنند که سودهای کلان از اقتصاد جنگی برده بودند.

دو اقدام مهم اتخاذ شد. رهبر جدید یک نظام رتبه‌بندی رسمی را در سازمان مسطح سپاه ایجاد کرد. معرفی یک سلسله مراتب واقعی، فرآیند تلقین مفهوم حقوق ویژه، امتیازات و موقعیت رهبری ارشد سپاه را در فرهنگ نهادی آن آغاز کرد. این عمل با اقدام دومی تکمیل شد، زمانی که رئیس جمهور هاشمی رفسنجانی در ۱۹۹۲-۱۹۹۳ مبتکر این ایده شد که "سازمان‌های انقلابی" مانند سپاه برای ایجاد درآمد مستقل در معاملات تجاری مشارکت کنند. به این ترتیب، سپاه به یکی از سهام‌داران بازسازی اقتصادی پساجنگ تبدیل شد (Sazgara, 2006). اتحاد خامنه‌ای با سپاه به جای اتحاد با روحانیت سنتی شیعه مقدمات فراز او را در دوران گذار فراهم کرد.

مشروعیت اقتدار خامنه‌ای ریشه در حمایت مردمی یا اعتبار مذهبی نداشت؛ آن بر اساس نهادهای اسلامی جدید، به‌ویژه دو مرکز قدرت استوار بود: (۱) گروه تازه مسلطی از علما که به عنوان قاضی در نظام قضایی خدمت می‌کردند یا مقامات رسمی عالی‌رتبه‌ای که در نهادهای موازی اسلامی مستقر شدند؛ (۲) سپاه، بسیج و هلدینگ‌های غول‌پیکر اقتصادی آنان مانند خاتم. فاز دوم *انفال* در چارچوب شبکه‌ی گسترده‌ای از نهادهای اقتصادی نوپنیا متعلق به ولی فقیه و سپاه بسترسازی شد. هرچند، پیدایش آن را می‌توان به فرمان خمینی برای تاسیس نهادی تازه در ۲۶ آوریل ۱۹۸۹، کمی پیش از مرگش، یعنی *ستاد* (ستاد اجرایی فرمان امام)، ردیابی کرد.

۸-۶ ستاد: امتداد انفال و استقرار هلدینگ غول‌پیکر جدید

فرمان دو پاراگرافی خمینی تأکید می‌کرد که ستاد باید املاک مصادره شده یا "ظاهراً رها شده در سال‌های پرهیج و مرج پس از" انقلاب اسلامی ۱۹۷۹ یا جنگ هشت ساله با عراق را مدیریت کند و یا بفروشد. در این فرمان هم‌چنین به اصل ۴۹ قانون اساسی در مورد مصادره‌ی اموال "نامشروع" اشاره شد. این در عمل گسترش *انفال* بود، زیرا دامنه‌ی اجرایی آن از تصرف اموال شاه فقید و ۵۳ سرمایه‌دار بزرگ فراتر می‌رفت. اموالی که باید مصادره یا مدیریت می‌شدند عبارت بودند از:

۱. اموال به اصطلاح نامشروع (اصل ۴۹) متعلق به تجار و ایرانیان مقیم خارج از کشور بدون توجه به فرقه‌ی آنها از جمله مسلمانان شیعه و اقلیت‌های مذهبی و سیاسی تحت آزار و اذیت مانند بهاییان.

۲. دارایی‌های بلاصاحب (یا اموال بلاوارث) که به دلیل انقلاب ۱۹۷۹ یا جنگ ۸ ساله رها شده‌اند.

این بار نیز اموال مصادره شده (بند ۱) *ملی نشدند* و دولت به عنوان متولی دارایی‌های بلاصاحب شناخته نشد (بند ۲). همه‌ی این دارایی‌ها مستقل از دولت و سلسله‌مراتب سنتی شیعه، تحت نظارت شخصی ولی فقیه نگهداری شدند. در نتیجه، دارایی‌ها و درآمدها به خزانه‌ی عمومی تحویل داده نشد بلکه به *بیت‌الامام* واگذار گردید. ولی فقیه جدید، خامنه‌ای اکنون دارایی‌های امتداد یافته‌ی *انفال* را در اختیار داشت که هم دارایی‌های انباشته‌ی *بنیادهای* دوران خمینی و نیز دارایی‌های تازه انتقال یافته به *ستاد* را در بر می‌گرفت. به این معنا، *انفال* مالکیت *نهادی* ولی فقیه است نه تعلقات *شخصی‌اش* و نمی‌تواند به ورثه برسد. هرچند ولی فقیه می‌تواند بخشی از اموال *انفال* را در زمان حیات به خانواده‌اش اهدا کند.

ستاد به دو شیوه منطق *بنیادها* را امتداد داد. اول آن که اقدامات مصادره‌گرانه را به نهادی دائمی متحول کرد. در سال ۱۹۸۴، مجلس نوعی ویژه از دادگاه‌ها را در همه‌ی استان‌های ایران با عنوان "دادگاه‌های اصل ۴۹" ایجاد کرد که به مصادره‌ی اموال اختصاص داشت. با این حال، این دادگاه‌ها بدون فرمان خمینی در آوریل ۱۹۸۹ نمی‌توانست فعالیت خود را تداوم بخشد. به لطف این فرمان، این دادگاه‌ها تا به امروز به فعالیت خود ادامه می‌دهند (Stecklow et al., 2013 and Vahabi, 2015a, p. 278). یکی از آخرین احکام دادگاه ویژه اصل ۴۹ مصادره‌ی املاک بهائیان در روستای *ایول* در استان مازندران در سال ۲۰۱۹ بود: «در خصوص اعتراض و تجدید نظرخواهی ستاد اجرایی فرمان حضرت امام و فرامرز روحانی از دادنامه شماره ۹۸-۸۴ مورخ ۹۸/۸/۱۳ صادره از دادگاه ویژه اصل ۴۹ ق. ۱. استان مازندران که بموجب آن درخواست تجدید نظرخواوندگان اهالی روستای *ایول* و ستاد اجرایی دایر به تعیین تکلیف اموال بجا مانده اهالی فرقه ضاله بهائیت که بلا تصدی رها گردیده و حدود ده هکتار می‌گردد و زمین خانه سرا حدود پنج هزار متر مربع و غیره با توجه به تحقیق و بررسی معموله، از وابستگان نظام سابق و هویدای معدوم بوده و جهت ترویج افکار و عقاید این فرقه به منطقه عزیمت و ساکن گردیده و غاصبانه این اراضی را تصرف کردند و بشرح مندرج در دادنامه حکم به عدم مشروعیت اموال بجامانده از فرقه ضاله در روستای *ایول* را بنفع ستاد اجرایی صادر گردیده و مقرر گردیده به اهالی کم زمین واگذار شود».^{۳۸}

اصل ۴۹ شمشیر دمکلیس جمهوری اسلامی ایران است که بر فراز همه‌ی صاحبان اموال و گروه‌های اقلیت نامطلوبی که با عنوان "غاصبان" بالقوه برچسب می‌خورند

^{۳۸} حکم دادگاه تجدید نظر استان تهران ویژه اصل ۴۹ قانون اساسی به تأیید مصادره اموال بهائیان در روستای *ایول*.

<https://iranbahaipersecution.bic.org/fa/archive/hkm-dadgah-tjdyd-nzr-astan-thran-wyzhh-asl-49-qanwn-asasy-bh-tayyd-msadrh-amwal-bhayyan-dr>

آویزان است. تحقیقات شش ماهه‌ی روتیزر که در ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ نوامبر ۲۰۱۳ منتشر شد نشان داد که «ستاد امپراتوری‌اش را بر اساس تصرف سیستماتیک هزاران ملک متعلق به ایرانیان معمولی، چون اعضای اقلیت‌های مذهبی مانند وحدت حق که بهائی‌ست، مسلمانان شیعه، تاجار و ایرانیان مقیم خارج از کشور، بنا کرد» (Stecklow et al., 2013). در عین حال که تحریم‌های آمریکا علیه جمهوری اسلامی ایران تجارت سودآور پول‌شویی را ایجاد کرد، برای فرار از موانع متعدد تحریم برای فروش نفت، اصل ۴۹ برای دگرگون کردن تاجار خصوصی به واسطه‌های رژیم و ابزار قضایی قدرتمندی برای کنترل‌شان تبدیل شد. این شمشیر دموکلیس توسط جناح‌های سیاسی مختلف برای سهم‌خواهی از غنائیم حاصل از غارت اموال عمومی استفاده می‌شد. هر از گاهی، رقابت جناح‌ها برای دستیابی به سهم اصلی، منجر به افشاگری‌هایی در مورد "فساد" تاجران بزرگ و اعدام آنها می‌شد. شدت حکم اعدام راهی برای استتار سرمایه‌داری سیاسی در عمل بود. یکی از قربانیان این رقابت سیاسی تاجر ایرانی مه‌آفرید امیرخسروی معروف به امیر منصور آریا بود که در ۲۴ مه ۲۰۱۴ اعدام شد (Vahabi, 2015a, p. 285). اما خوشبختانه همه‌ی قربانیان رقابت‌های سیاسی جناحی به رغم حکم مرگ، اعدام نشدند. بابک زنجانی نمونه‌ای از دلالتان جمهوری اسلامی ایران است که در دادگاه خود را "بسیجی اقتصادی" نامید و به اعدام محکوم شد، اما چون مقامات قضایی نتوانستند پول‌های دزدیده شده از وزارت نفت را از خارج کشور بازپس گیرند، اعدام او به تعویق افتاد.^{۳۹}

فزون بر این، فرمان خمینی در سال ۱۹۸۹ دامنه *انفال* را به املاک به اصطلاح متروک یا بلاصاحب (res nullius) گسترش داد. این مطابق با تعریف خمینی (2000, p. 27) از *انفال* بود که شامل "زمین‌های بایر و تمام اموال بلاصاحب اعم از زمین، دریا و آسمان (جو)" می‌شد. به طور مشخص، اگر ملک یا زمینی پس از فوت شخصی بلاوارث برجای مانده باشد یا مثلاً اموالی که توسط گمرک آزاد شده بلاصاحب مانده

^{۳۹} بابک زنجانی، تاجری که برای دور زدن تحریم‌ها به دولت احمدی‌نژاد کمک می‌کرد، بعداً در دوران ریاست جمهوری حسن روحانی به اتهام اختلاس در ۶ ماه مارس ۲۰۱۶ دستگیر و به اعدام محکوم شد (Newsweek, 14 March, 2016). زنجانی متهم شد که ۲۱۷ میلیارد دلار از پول دولتی متعلق به وزارت نفت را در حساب‌های خود در خارج از کشور نگه داشته است. در دادگاه، او خود را "بسیجی اقتصادی" نامید و از کمک‌های مالی به چهره‌های مختلف برجسته به خود بالید. در واقع، او به نخبگان حاکم رشوه می‌داد (Dabashi, 2016) و نظام قضایی هرگز فاش نکرد که آیا این پول به ایران بازگردانده شده است یا خیر. حسن روحانی رئیس جمهور در مناقشات خود با قوه قضائیه گفت: «این را سه سال پیش گفتم، اگر یک نفر را دستگیر کنید و اعدام کنید، اوضاع درست نمی‌شود. ما دنبال اعدام نیستیم، دنبال پول هستیم. پول کجاست؟»

(Iran International, November 13, 2019, <https://old.iranintl.com/en/iran/rouhani-judiciary-where-money>)

retrieved on December 3, 2021). است اصل ۴۹ با یا بدون اعدام اجرا شود. همچنین رجوع کنید به (Forouzan, 2016; Erdbrink, 2013, pp. 149-150) برای نقش همکاری زنجانی با سپاه برای دور زدن تحریم‌ها.

باشد، پس باید به نحوی این گونه اموال اداره شود. در صورت تایید فقدان مالکیت، اموال به حکم دادگاه در اختیار ستاد قرار می‌گیرد. بر اساس شواهد گردآوری شده توسط رویترز در سال ۲۰۱۳، ستاد با ادعای متروک ماندن املاک در دادگاه‌های ایران، گاه به دروغ، مجموعه‌ای عظیمی از املاک و مستغلات جمع‌آوری کرده است. این سازمان در حال حاضر انحصار تصرف اموال را به نام قوه قضاییه و به دستور دادگاه در اختیار دارد و مرتباً اموال توقیف شده را در مزایده می‌فروشد یا به دنبال دریافت وجه از مالکان اصلی است. اینجا یک شهادت می‌آوریم:

«یک تاجر مسلمان شیعه ایرانی که اکنون در خارج از کشور زندگی می‌کند دو سال پیش تلاش کرد قطعه زمینی را در نزدیکی تهران که مدت‌ها در اختیار خانواده‌اش بود بفروشد. مقامات محلی به او اطلاع دادند که به "نامه‌ی رضایت" ستاد نیاز دارد. این تاجر گفت که به دفتر محلی ستاد رفته و ملزم به پرداخت رشوه چند صد دلاری به کارمندان برای یافتن پرونده‌ی وی و تسریع روند آن شده است. او گفت که پس از آن به او گفته شد که باید هزینه‌ای بپردازد، زیرا ستاد چندین دهه از زمین‌های خانواده‌اش در برابر متصرفان "حفاظت" کرده است. برای او سالانه بین ۲ تا ۲/۵ درصد معادل ارزش ملک، هزینه ارزیابی می‌شود. ستاد یک ارزیاب برای تعیین ارزش فعلی ملک فرستاد. این ارزیابی به ۹۰ هزار دلار رسید. او گفت که هزینه‌ی حفاظت در مجموع ۵۰ هزار دلار بوده است... چند ایرانی دیگر که املاک خانواده‌شان توسط ستاد تصرف شده بود در مصاحبه توضیح دادند که چگونه مردانی در محل حاضر شدند و در صورت عدم خروج بلافاصله‌ی مالکان از محل، تهدید به خشونت کردند» (همانجا).

بیشتر املاک به اصطلاح متروک یا بلاصاحب، املاک و مستغلات بود. در سال ۲۰۱۳، رویترز توانست حدود ۹۵ میلیارد دلار املاک و دارایی‌های شرکتی تحت کنترل ستاد را شناسایی کند. املاک و مستغلات با ۵۲ میلیارد دلار ارزش، بخش عمده‌ای از املاک ستاد را تشکیل می‌داد. این سازمان مرتباً حراج‌های بزرگی را از املاک خود، حداقل ۵۹ مورد تا نوامبر ۲۰۱۳ انجام داد. در یک حراج در ماه مه ۲۰۱۳، قیمت‌های افتتاحیه "نزدیک به ۳۰۰ ملک" در مجموع حدود ۸۸ میلیون دلار بود (Stecklow et al, 12, November 2013). طبق برآورد رحمان زاده هروی (2018, p. 550)، سطح زمین در تصرف ستاد از وسعت زمین‌های متعلق به دولت پیش از انقلاب، بیشتر است.

ستاد با گسترش هلدینگ‌های شرکتی خود، ۳۷ شرکت خصوصی و دولتی را تصرف کرده است که تقریباً تمام بخش‌های صنعت ایران از جمله سرمایه‌گذاری در بانک‌های بزرگ، یک شرکت بیمه، یک بنگاه دلالتی (brokerage firm)، نیروگاه‌ها، شرکت‌های انرژی و ساختمانی، یک پالایشگاه، یک شرکت سیمان، تولید نوشابه و تعداد زیادی سهام در بزرگ‌ترین شرکت مخابرات ایران را پوشش می‌دهد. ارزش سهام شرکتی آن در سال ۲۰۱۳ بالغ بر ۴۳ میلیارد دلار بود. ستاد روش‌های مصادره‌گرانه‌ی خود را برای کنترل

بسیاری از شرکت‌هایی که در آنها سهام بسیار کوچکی داشت اعمال کرد. استراتژی آن با تشریح دو نمونه روشن می‌شود.

اولین نمونه بانک پارسیان، بزرگترین بانک غیردولتی ایران در سال ۲۰۰۶ است. ستاد در سال ۲۰۰۷، ۱۶ درصد از مالکیت آن را خرید و رفتار سازمانی آن را با فشار برای معرفی مدیران جدید و دستورالعمل‌های پوشش سختگیرانه‌ی جدید تغییر داد (Stecklow et al., 11 November 2013). مثال دیگری توسط روزنامه دیلی تلگراف بریتانیا (McElroy, 2 May 2013) در مورد هجوم شرکت سرمایه‌گذاری ری، شرکت هلدینگ زیرمجموعه‌ی ستاد، برای تبدیل شدن به "نماینده‌ی انحصاری BMW در ایران" گزارش شده است.

علی نوریانی، مدیرعامل شرکت نوریانی که به‌عنوان شریک تجاری انحصاری ایران با صنایع خودروسازی و چاپ آلمان فعالیت می‌کند، در گفت‌وگو با خبرگزاری فرارو ایران، فاش کرد که برای فروش سهام شرکت نمایندگی خودرو خود به موسسه خیریه‌ی شاه عبدالعظیم خامنه‌ای (شرکت سرمایه‌گذاری ری) تحت فشار قرارگرفت. همان‌طور که *اینترنشنال بیزنس تایمز* (International Business Times) تأکید کرد، رئیس شرکت سرمایه‌گذاری ری در آن زمان محمد ری‌شهری، وزیر اطلاعات سابق بود که مستقیماً توسط خامنه‌ای منصوب شد. او قدرت تهدید قطعی هر کسب‌وکار خصوصی را داشت.^{۴۰} ستاد در گسترش *انفال* اقدامات مصادره‌گرانه‌ی بنیاد مستضعفان را دنبال کرد. هر دو به خامنه‌ای از مجلس و بودجه ملی استقلال مالی دادند و بدین ترتیب «او را از درگیری‌های درونی و جناحی آشفته‌ی ایران مصون کردند» (Stecklow et al. 12 November 2013).

ستاد و بنیاد مستضعفان مشابهت فراوانی با یکدیگر دارند، به این معنا که ستاد نیز یک هلدینگ غول پیکر است که مانند سازمانی به اصطلاح خیریه (غیرانتفاعی) بدون حسابرسی عمومی، عدم شفافیت کامل و بی‌هیچ کنترل از جابن دولت یا مجلس ایران، تحت نظارت مستقیم ولی فقیه قرار دارد. برخی از اطلاعات کلی و پراکنده در مورد ساختار سازمانی و فعالیت‌های آن از طریق سایت رسمی آن قابل دسترسی است.^{۴۱} ساختار سازمانی-تصویری (organogram) آن نشان می‌دهد که بر دو پایه بنا نهاده شده است:

۱. **گروه توسعه اقتصادی تدبیر** در سال ۲۰۰۰ به عنوان گروه اقتصادی ستاد به منظور "راه اندازی شرکت مدیریت سرمایه‌گذاری" تأسیس شد. در سال

^{۴۰} ری‌شهری بنا بر گزارشاتی این مقام رفیع را به عنوان پاداش برای از میان برداشتن رقیب خامنه‌ای، آیت‌الله حسین علی منتظری به عنوان جانشین به‌دست آورد.

^{۴۱} رجوع کنید به:

https://en.wikipedia.org/wiki/Execution_of_Imam_Khomeini%27s_Order

۲۰۱۰، کنترل شرکت سرمایه گذاری ری را به دست گرفت که توسط وزارت خزانه داری ایالات متحده در آن زمان ۴۰ میلیارد دلار ارزش گذاری شده بود (Stecklow et al., 12 November 2013). اکنون سهام دار بسیاری از شرکت های نفتی و غیرنفتی است (Nowroozi, 2016)، اما این به ویژه در دوران ریاست جمهوری احمدی نژاد تحول یافته است (۲۰۱۳-۲۰۰۵) که این، فاز سوم/انفال است.

۲. **بنیاد برکت** در ۱۱ دسامبر ۲۰۰۷ ایجاد شد که "وظیفه رفع فقر و توانمندسازی گروه های فقیر را بر عهده دارد". این بنیاد در دوره ی گذار وجود نداشت، اما بعدها به ارتقای نفوذ ستاد در بخش داروسازی کمک کرد، بخشی که مانند کشاورزی کم تر ذیل تحریم های آمریکا قرار داشت و می توانست راحت تر از آنها بگریزد. علاوه بر این، درمان، دارو، بیمارستان ها و به طور کلی بخش بهداشت و درمان از سودآورترین محصولات و خدمات در ایران بوده و هست. ویروس کرونا یکی از منابع اصلی درآمد بنیاد برکت بوده است. به گزارش خبرگزاری تسنیم، وابسته به سپاه، بزرگ ترین کارخانه ی تولید ماسک در جنوب غربی آسیا در ایران توسط محمد مخبر، مدیر ستاد در فروردین ۲۰۲۰ افتتاح شد. «این کارخانه ظرفیت تولید ۴ میلیون ماسک در ماه را دارد» (Tasnim, 14 April, 2017).^{۴۲} هم چنین به گزارش ایسنا، خط تولید "کیت تشخیص فوری کرونا" نیز توسط شرکت ستاد در تاریخ ۱۷ نوامبر ۲۰۲۰ افتتاح شده است.^{۴۳}

زمانی که خامنه ای در سخنرانی تلویزیونی در تهران در ۸ ژانویه ۲۰۲۱ واکسن های دریافتی از بریتانیا و ایالات متحده را "کاملاً غیرقابل اعتماد" توصیف کرد، بسیاری مداخله او را واکنشی سیاسی به تحریم های آمریکا تفسیر کردند. جمعیت هلال احمر ایران تایید کرد که تحویل ۱۵۰ هزار دوز اهدایی و تولید شده توسط فایزر را پس از اظهارات خامنه ای لغو کرده است (Areeb Allah, *Middle East Eye*, January 8, 2021).^{۴۴} نتیجه ی این سیاست، در زمانی که ایران برای جلوگیری از بدترین شیوع

^{۴۲} رجوع کنید به:

https://tasnimnews.com/en/news/2020/04/14/2243571/iran-opens-largest_mask-factory-in-southwest-asia

برگرفته در ۵ دسامبر ۲۰۲۱

^{۴۳} رجوع کنید به:

<https://www.isna.ir/news/98060402209/>

برگرفته در ۵ دسامبر ۲۰۲۱.

^{۴۴} رجوع کنید به:

<https://acquiaproduct.middleeasteye.net/news/covid-iran-rejects-pfizer-vaccine-khamenei-ban-uk-us>

برگرفته در ۵ دسامبر ۲۰۲۱

ویروس در خاورمیانه به تقلا افتاده بود، فاجعه بار بوده است. چنان‌چه این واقعیت را در نظر بگیریم که بنیاد برکت واکسن خود را به نام کوویدایران برکت تبلیغ می‌کرده است، تصمیم خامنه‌ای مبنی بر ممنوعیت واردات واکسن‌های آمریکایی و انگلیسی از منظر اقتصادی بهتر قابل فهم است (Mehr News Agency, March 15, 2021).^{۴۰} واکسن موعود برکت باید خزانه ستاد را پر می‌کرد و مقام معظم رهبری به عنوان صاحب *انفال* باید به فکر منافع اقتصادی و سیاسی خود می‌بود.

به اختصار می‌توان گفت که تمدید *انفال* در دوره‌ی انتقالی با فرمان خمینی در سال ۱۹۸۹ مبنی بر نهادینه کردن اقدامات مصادره‌گرانه‌ی مندرج در اصل ۴۹ و قیومیت اموال بلاصاحب پیگیری شد. این منجر به ایجاد دومین هلدینگ غول‌پیکر، یعنی ستاد، مکمل بنیاد مستضعفان، شد. اگرچه ستاد مانند بنیاد به طور قانونی بنیادی خیریه نامیده شد و از طریق شبکه‌های خیریه گسترش یافت، پیشروی *انفال* در این مرحله‌ی دوم به شدت توسط بانک‌های اسلامی استحکام یافت.

۶-۹ پیشروی انفال در مرحله دوم و بانک‌های اسلامی

مرحله‌ی دوم پیشروی *انفال* اساساً از طریق بانک‌های اسلامی صورت گرفت. این بانک‌ها نتیجه‌ی دگرگونی در صندوق‌های قرض‌الحسنه سابق اسلامی بودند. همان‌طور که جدول ۲-۶ نشان می‌دهد، تعداد صندوق‌های قرض‌الحسنه اسلامی از ۲۲۵۰ صندوق در سال ۱۹۸۷ به ۵۰۰۰ صندوق در سال ۲۰۰۱ رسید و بیش از دو برابر شد. این افزایش چشم‌گیر به تصویب قانون جدید مجوز برای ایجاد بانک‌های خصوصی در مارس ۲۰۰۰، و ماده‌ی ۹۸ برنامه‌ی پنج‌ساله‌ی سوم توسعه مرتبط بود.

"شورای پول و اعتبار" در ۱۰ دسامبر ۲۰۰۰ اقدامات مشخص برای تأسیس بانک‌های خصوصی را تشریح کرد. ایجاد بانک‌های خصوصی، پیش از فرمان خامنه‌ای در مورد اصل ۴۴ قانون اساسی در ژوئیه ۲۰۰۶ جاری شد و در پایان دوره اول ریاست جمهوری خاتمی به تصویب رسید. ایجاد بانک‌های خصوصی در زمان خاتمی رقابت بین صندوق‌های قرض‌الحسنه اسلامی را، که به‌طور مستقل از بانک مرکزی ایران عمل می‌کردند، برای تبدیل به بانک‌های اسلامی تشدید کرد. عمده‌ی صندوق‌های قرض‌الحسنه اسلامی مربوط به *انفال* (سپاه و بنیاد) سرانجام موفق شدند رسماً به بانک‌های اسلامی تبدیل شوند. سپس سهام بانک‌های خصوصی را خریدند تا بر کل سیستم بانکی تسلط پیدا کنند. من سعی خواهم کرد این روند را در زیر شرح دهم.

^{۴۰} رجوع کنید به: «ایران تولید ۳ میلیون دوز کووایران را آغاز می‌کند»

ابتدا یادآور می‌شوم که در آستانه‌ی انقلاب تعداد کل بانک‌های دولتی، خصوصی، مختلط و خارجی بالغ بر ۳۵ بانک با ۸۳۰۰ شعبه بود (Ramezanzadeh Heravi, 2018, p. 490). پس از انقلاب همه بانک‌ها و شرکت‌های بیمه خصوصی داخلی به جز بانک اسلامی (که در آن زمان به سازمان اقتصاد اسلامی تغییر نام داد) ملی شدند و بسیاری از آنها با هم ادغام شدند. اجرای قانون ملی‌سازی بانک‌ها در سال ۱۹۸۲ تعداد بانک‌ها را به ۹ بانک (شش تجاری و سه تخصصی) و تعداد شعبه‌ها را به ۶۵۸۱ کاهش داد (Kurtis & Hooglund, 2008, p. 195).

با جاری شدن قانون بانک‌های خصوصی، چند بانک خصوصی به نام‌های بانک پارسیان (۲۰۰۲، ۱۶۰ شعبه)، بانک کارآفرین (۲۰۰۱، ۵۲ شعبه)، بانک سامان (۲۰۰۲، ۱۳۲ شعبه)، بانک اقتصاد نوین (۲۰۰۱، ۶۸۰ شعبه)، بانک پاسارگاد (۲۰۰۵، ۲۹۶ شعبه) و بانک سرمایه (۲۰۰۵) تاسیس شدند. رئیس‌جمهور خاتمی از اکثر این بانک‌ها به عنوان منبع پویایی جدید اقتصادی حمایت کرد. نهادهای حاکمیتی اسلامی تحت کنترل رهبر، بانک‌های خصوصی را به چالش کشیدند تا از نفوذ سیاسی رئیس‌جمهور "اصلاح‌طلب" خاتمی جلوگیری و جایگاه صندوق‌های قرض‌الحسنه‌ی موازی اسلامی را تقویت کنند. در عمل، بانک‌ها نه تنها به عنوان "صندوق وام" بلکه به عنوان بانک‌هایی عمل می‌کردند که سپرده‌های چک و پس‌انداز را می‌پذیرفتند. با این حال، آنها مستقل از بانک مرکزی ایران عمل می‌کردند. به عبارت دقیق‌تر، آنها بانک مرکزی خود را داشتند، یعنی سازمان اقتصاد اسلامی. این صندوق‌های قرض‌الحسنه باید ۳ تا ۵ درصد از کل سپرده‌های خود را به این سازمان منتقل می‌کردند تا توان مالی آن را تا حدی تقویت کنند که بتواند مانع هرگونه سیاست اقتصادی یا مالی دولتی شود (Ahmadi-Amooei, 2018, p. 37). فزون بر این، میرمحمد صادقی، مدیرعامل سازمان، به شدت با رئیس‌جمهور خاتمی و جناح سیاسی "اصلاح‌طلبان" مخالف بود. محمد جواد وهابی، معاون رئیس‌جمهور و بازرش مؤسسات پولی و بانکی بانک مرکزی در دهه هشتاد، رابطه‌ی صندوق‌های قرض‌الحسنه اسلامی و بانک مرکزی را این گونه توصیف کرد: «بانک مرکزی همواره در مورد صندوق‌های قرض‌الحسنه اسلامی ارزیابی منفی داشته است. این ارزیابی بر اساس اطلاعات و اسنادی بود که از سراسر کشور به بانک مرکزی ابلاغ شده است. تقلب‌های گسترده در این صندوق‌ها و مؤسسات اقتصادی اسلامی، در حالی که فراتر از محدودیت‌های خود عمل می‌کردند، غالب شد. آنها شروع به ایجاد پول کرده بودند و به برخی از اعضای خود دسته چک داده بودند. علاوه بر این، با توجه به شرایط جنگ و کنترل دولت بر نرخ ارز، آنها توانستند با استفاده از ذخایر عظیم ارزی خود، وارد بازارهای رسمی و آزاد ارز شوند تا سیاست‌های دولت را خنثی کنند» (ibid., pp. 37-38).

لازم به ذکر است که در سال ۱۹۹۱ به پیشنهاد وزارت کشور، هیات وزیران و رئیس کل بانک مرکزی به دلیل آن که این صندوق‌ها صرفاً برای امور خیریه هستند تصمیم به

لغو نظارت بانک مرکزی بر فعالیت این صندوق‌ها گرفتند. این خلاء قانونی فرصت طلایی برای رشد سریع صندوق‌ها بین سال‌های ۱۹۹۱ تا ۲۰۰۲ را فراهم کرد و برخی از آنها توانستند از این وضعیت برای ایجاد فعالیت‌های کلاهبرداری سود ببرند. پرونده‌های رسوایی به طور گسترده توسط احمدی امویی ثبت شده است (2018, Chap. 5). الگوی کلاهبرداری در استان‌های مختلف مانند اصفهان، مشهد، مازندران و تهران تقریباً یکسان بود. صندوق‌ها به عنوان بانک‌هایی عمل می‌کردند که سپرده‌های مردم را جمع‌آوری می‌کردند و وام‌هایی را با نرخ‌های بهره بسیار پایین‌تر از بانک‌های تجاری وعده می‌دادند. اما برای اعطای وام، افراد باید طبق تقویم در لیست انتظار ثبت‌نام می‌کردند. برای چند ماه، تعداد معدودی از سپرده‌گذاران می‌توانستند وام‌های درخواستی خود را با بهره‌ی کم دریافت کنند. اما اکثریت افرادی که در لیست انتظار بودند، از آنجایی که وجوه برای پوشش همه وام‌های وعده داده شده کافی نبود هرگز نتوانستند وام بگیرند، و پس از مدتی ورشکستگی اعلام شد. اما چرا مردم اینقدر جذب این بانک‌ها شدند؟

دلیل آن را باید در ناکامی‌های حوزه‌ی رسمی بانکی در تامین اعتبار به خانوارها و بنگاه‌ها، و در ورشکستگی مالی اکثر بانک‌های تجاری به دلیل بدهی‌های کلان‌شان به دولت جستجو کرد. صندوق‌های قرض‌الحسنه اسلامی از کمبود نقدینگی و وضعیت بحرانی بانکداری سود می‌بردند و وام‌هایی با نرخ بهره پایین ارائه می‌کردند. در حالی که ۳۰ درصد از کل نقدینگی کشور را در اختیار داشتند، هیچ کنترل پولی بر فعالیت آنها وجود نداشت (Naseri, 2006, Ahmadi-Amooei, 2018, p. 140).^{۴۶}

به بیان دیگر، بانک مرکزی ایران هیچ کنترلی بر ۳۰ درصد ایجاد نقدینگی نداشت. این امر باعث تجدید نظر در تصمیم سال ۱۹۹۱ و تصویب قانون جدیدی در سال ۲۰۰۴ در مورد "تعدیل بازار پولی غیرمتشکل" شد که بر اساس آن ایجاد و فعالیت صندوق‌ها باید در حوزه‌ی بانک مرکزی ایران قرار می‌گرفت. اجرای قانون مستلزم دستورالعمل‌های مشخصی بود که باید تا سال ۲۰۰۹ منتظر می‌ماند (دفتر مطالعات اقتصادی مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، آوریل ۲۰۰۸). اما در سال ۲۰۰۹ در زمان ریاست جمهوری احمدی نژاد که مخالف بانک مرکزی بود، کنترل بانک بر این صندوق‌ها کنار گذاشته شد. بنابراین، از نظر حقوقی، صندوق‌های قرض‌الحسنه اسلامی هرگز به طور مؤثر مهار نشدند. پس از تلاش‌های ناموفق فراوان برای کنترل آنها، مشخص شد که تنها راه ممکن برای کنار آمدن با این سرمایه‌ها در چارچوب سیاسی جمهوری اسلامی ایران، دادن سهم بزرگ بانک‌های "خصوصی" به صندوق‌هاست. جنگ قدرت خاتمی با صندوق‌های قرض‌الحسنه مؤید این نکته بود.

^{۴۶} در سال ۲۰۰۴ سازمان برنامه و بودجه دولت خاتمی اعلام کرد که بنیادها به همراه سایر دستگاه‌های شبه دولتی بیش از ۳۵ درصد از جریان مالی و تجارت کشور را در اختیار دارند در حالی که سهام تعاونی‌ها و بخش خصوصی به ترتیب ۴۵/۸ درصد و ۱۹/۸ درصد را به خود اختصاص دادند (Naseri, 2006).

خاتمی در مواجهه با زنجیره‌ای از تقلب‌های جنجالی در بسیاری از صندوق‌های قرض‌الحسنه، متقاعد شد که نوعی کنترل بر فعالیت صندوق‌ها اعمال کند. حداقل به دو دلیل این کار برای او بسیار سخت بود. اول این که هیچ یک از روسای جمهور ایران اصولاً نمی‌توانند مخالف بانکداری اسلامی باشند. صندوق‌های قرض‌الحسنه نشان‌دهنده‌ی یک سیستم بانکداری ایدیولوژیک آلترناتیو، یعنی بانکداری اسلامی بدون ربا، و در عین حال حفظ نرخ بهره به نام اصل اسلامی **مضاربه** (مشارکت منفعل در سرمایه‌گذاری سرمایه) بود. علاوه بر این، صندوق‌ها توسط قاطع‌ترین اپوزیسیون سیاسی خاتمی، یعنی جناح راست محافظه‌کار سنتی که حول **مؤتلفه** سازماندهی شده بود، حمایت می‌شد. در غیاب کنترل بانک مرکزی ایران، تنها کانال قانونی برای کنترل صندوق‌ها، وزارت کشور بود. اما چگونه این وزارتخانه می‌توانست صندوق‌های متعلق به همان نیروهایی را که قرار بود قانون را اجرا کنند، کنترل کند؟

صندوق‌های **قوامین** نمونه‌ی خوبی است که متعلق به "نیروهای انتظامی" (ناجا) بود. همان‌طور که مظاهری در مصاحبه خود با احمدی-اموی (2018, p. 106) اشاره کرد، فعالیت‌های کلاهبرداری **قوامین** همیشه مشهود بود، زیرا تمام پولی که مردم باید به مسئولان برای گرفتن گذرنامه می‌پرداختند، در صندوق‌های آن واریز می‌شد. از آنجایی که **قوامین** به هیچ وجه قابل کنترل نبود، خاتمی راهی جز تأسیس آن به عنوان بانکی اسلامی در سال ۲۰۰۰ نداشت. سپس صندوق‌های کوچک‌تری از جمله صندوق‌های ورشکسته و تقلبی را برای پیوستن به آن هدایت کرد. به عنوان مثال، زمانی که دو صندوق بزرگ اصفهان یعنی **آل تای پروین** و **محمد رسول الله**^{۴۷} ورشکست شدند و پیامدهای اقتصادی فعالیت‌های مفتضحانه آنها به یک موضوع سیاسی و امنیتی تبدیل شد، در ازای به رسمیت شناخته شدن توسط بانک مرکزی ایران و تبدیل آن به یک بانک اسلامی، مذاکره شد که صندوق **قوامین** بتواند این صندوق‌های کوچک‌تر را در سال ۲۰۱۸ به عهده بگیرد (ibid., p. 98).

^{۴۷} مؤسسان این دو صندوق متشکل از یک حلقه مذهبی بودند که به مطالعه قرآن می‌پرداختند. این صندوق در سال ۲۰۰۰ در اصفهان با پانصد هزار سپرده‌گذار از اصفهان و خارج از محدوده آغاز به کار کرد. هر سپرده‌گذار پس از چهار ماه می‌توانست وامی به مبلغ دوبرابر مبلغ سپرده شده خود را با نرخ سود ۴ درصد دریافت کند، و این در حالی بود که بانک‌ها برای اعطای وام سود ۱۶ درصدی ارائه می‌کردند. سپرده‌گذاران باید در لیست انتظار ثبت می‌شدند و به آنها به نوبت خدمات ارائه می‌شد. جمعی از اساتید اقتصاد دانشگاه اصفهان گزارشی درباره این دو صندوق تهیه کردند که در آن به وضوح تأثیر توری فعالیت این دو صندوق را نشان دادند و جزئیات زیادی مربوط به سپرده‌ها ارائه کردند. در واقع نیمی از سپرده‌گذاران مبالغ بسیار ناچیز، تقریباً کمتر از ۲ میلیون تومان و تعداد کمی از آنها مبالغ بالا، بیش از ۴۵۰ میلیون تومان سپرده واریز کرده بودند. همه آنها امیدوار به دریافت وام بودند، اما تنها یک سوم آنها توانستند وام‌های وعده داده شده را دریافت کنند. ارقام دقیق بیاوریم: آل تای پروین با بیش از ۲۳۰ هزار عضو، به ۸۰ هزار نفر وام اعطا کرد. برای محمد رسول الله نیز سهمیه همین مقدار بود. دوسوم سپرده‌گذاران سپرده‌های خود را از دست دادند در حالی که به یک سوم آنها خدمت‌رسانی شد (Ahmadi-Amooei, 2018, pp. 95-96).

داستان **قوامین** در مورد همه‌ی صندوق‌های قرض‌الحسنه صادق است. مؤسسه اعتباری و مالی مهر وابسته به **بنیاد تعاونی بسیج** از جمله این موارد بود؛ مؤسسه مالی و اعتباری سینا، وابسته به **بنیاد مستضعفان**؛ و **مؤسسات اعتباری و مالی انصار و ثامن الائمه** وابسته به **بنیاد تعاونی سپاه** (Forozan, 2015, p. 155). ابراهیم شیبانی^{۴۸}، شانزدهمین فرماندار بانک مرکزی ایران (۲۰۰۷-۲۰۰۳)، در توضیح اصل مشکل با صندوق‌های قدرتمند گفت: «می‌خواهم توجه شما را به یک واقعیت و چند رقم جلب کنم. صندوق‌های قرض‌الحسنه **بسیجیان** ۴۶۳ شعبه، صندوق قرض‌الحسنه **انصارالمجاهدین** ۲۰۰ شعبه، صندوق قرض‌الحسنه **تاوون** ۱۴۴ شعبه، صندوق قرض‌الحسنه **قوامین** ۱۰۰ شعبه و صندوق قرض‌الحسنه **علی بن ابی‌طالب** ۵۹ شعبه دارد. ما با وام‌های اندک مساجد مشکلی نداریم؛ آنها از ما (بانک مرکزی ایران) اطاعت می‌کنند. حقیقت ماجرا این است که ما با آنهایی که مشکل داریم نمی‌توانیم کنترل‌شان کنیم... صندوق‌های کلان نمی‌خواهند زیر نظر بانک مرکزی بایند، زیرا اگر بانک مرکزی ببیند فعالیت آنها تقلبی است، دستور به تعطیل شدن آنها می‌دهد. مشکل این است که صندوق‌ها نمی‌خواهند موقعیت حاکم خود را از دست بدهند. داشتن ۴۶۳ شعبه به معنای موجودیت بانک است. نیروهای انتظامی که قرار است حافظ ما باشند، صندوق‌های قرض‌الحسنه‌ی خود را دارند، یعنی **قوامین** با ۱۰۰ شعبه» (ibid, pp. 128-129 پراوتر اضافه شده است).

دو مورد مهم دیگر **انصار و مهر** هستند. آنها به عنوان بخشی از معامله با فرمانده **سپاه** در ازای تبدیل شدن به بانک، تحت اختیار بانک مرکزی ایران قرار گرفتند (Sarmayeh, Dec 30, 2007). قابل ذکر است که مؤسسه مالی و اعتباری **مهر** بیش از ۷۰۰ شعبه در سراسر ایران دارد. یکی از زیرمجموعه‌های **مهر**، شرکت سرمایه‌گذاری **مهر اقتصاد ایرانیان** است که در پی طرح خصوصی‌سازی در ژوئیه ۲۰۰۶، با سهام قابل توجهی برنده‌ی برترین رتبه در بورس ایران شد.^{۴۹} این دو مؤسسه پس از تصویب **شورای پول و اعتبار**، مجوز بانک مرکزی ایران برای تبدیل شدن به بانک دریافت کردند (Omidvar, 2009).

^{۴۸} او هم‌چنین طولانی‌ترین دوره (۱۹ سال) را به‌عنوان عضو هیئت مدیره در تاریخ بانک مرکزی ایران داشت. وی پیش از انتصاب به عنوان رییس کل، از سال ۱۹۸۹ تا ۲۰۰۳ معاون امور اقتصادی و دبیر کل بانک مرکزی بود. در سال ۲۰۰۷ شیبانی به دلیل درگیری با رئیس‌جمهور احمدی‌نژاد بر سر سیاست‌های اقتصادی استعفا داد.

^{۴۹} شرکت **مهر اقتصاد ایرانیان** بیش از ۱/۵ میلیارد دلار در بورس سرمایه‌گذاری کرد و سهام شرکت‌های بزرگ را به طور قسمی یا کامل تصاحب کرد، از جمله فولاد مبارکه، شرکت توسعه معادن روی، بانک پارسیان، صدرا، بیمه البرز، مخابرات ایران، شرکت تراکتورسازی تبریز و ایرالکو (Bahadori, 2010). سهولت دستیابی به این سهام با شکایات بسیاری به‌ویژه در معامله‌ی تراکتورسازی تبریز همراه بود (Forozan, 2016, pp. 156-157).

همان‌طور که قبلاً ذکر شد، بنیاد زادگاه اولین بانک اسلامی بود. اما بانک‌های اسلامی در مرحله اول *انفال* نتوانستند توسعه پیدا کنند. آنها در مرحله دوم *انفال* با کمک بنیاد، ستاد، سپاه، بسیج و سایر نهادهای اقتصادی حاکمیتی در نظام بانکی نفوذ کردند و بر آن مسلط شدند. در واقع، قانون بانکداری خصوصی در سال ۲۰۰۰ عمدتاً به نفع این مؤسسات بود. سیستم بانکی را می‌توان با رگ‌های خون مقایسه کرد و پیشروی *انفال* در دوره گذار (۲۰۰۵-۱۹۸۹) از طریق این رگ‌ها به ویژه توسط صندوق‌های قرض‌الحسنه، بانک‌های اسلامی و مؤسسات مالی اسلامی انجام شد.

۱۰-۶ ائتلاف انفال و سپاه

اکنون این واقعیتی کاملاً شناخته شده است که سپاه (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) دارای سهم بزرگی در اقتصاد ایران است که طیف وسیعی از سرمایه‌گذاری‌ها، از ساخت سدها و جاده‌ها گرفته تا بهره‌برداری از نفت، گاز و اداره‌ی بانک‌ها و مؤسسات مالی را پوشش می‌دهد. هم‌چنین عموماً مشهود است که سپاه، به موازات ارتش رسمی، که نقشی فرعی دارد و از امتیازات مشابهی در اقتصاد ایران برخوردار نیست، "ارتش انقلابی" محسوب می‌شود. سپاه و دارایی‌های گول‌پیکر مالی و اقتصادی آن بخشی از نهادهای حاکمیتی اسلامی‌اند که از پاسخ‌گویی و کنترل عمومی معاف‌اند. آنها فقط به ولی فقیه گزارش می‌دهند و به دلایل به اصطلاح امنیتی، اقتصاد سایه‌ای را در ابهام کامل برای فرار از تحریم‌ها اداره می‌کنند (Wehrey et al., 2009; Vahabi, 2010, 2015b, 2018a, 2018b; Forozan, 2016). دو نکته هست که در ادبیات اقتصادی و سیاسی سپاه مغفول مانده یا به صورت حاشیه‌ای به آن پرداخته شده است: (۱) سازوکارهای خاص سودآوری یا نوع سرمایه‌داری که توسط سپاه ترویج می‌شود چیست؟ (۲) چه رابطه‌ای بین دخالت سپاه در اقتصاد و نهادهای اقتصادی *انفال* مانند بنیاد و ستاد وجود دارد؟ این بخش بر این دو نکته تمرکز خواهد کرد.

به طور کلی، ادبیات موجود درباره‌ی اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی ایران، خاتم بزرگ‌ترین مجموعه اقتصادی و مالی سپاه) و بنیادهای مذهبی مهمی مانند بنیاد مستضعفان و ستاد را به گونه‌ای در هم می‌آمیزد که گویی یک چیز واحد هستند. به عنوان مثال، گاردین گزارش می‌دهد: «اکنون، در بازتابی از تحولات ادامه‌دار رژیم، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی (سپاه) به ویژه از طریق بنیاد مستضعفان، نیروی مسلط است» (Borger & Tait, 2010). نویسندگان فرض می‌کنند که (۱) سپاه نیروی غالب است. (۲) بنیاد مستضعفان کانالی برای فعالیت‌ها و اقدامات اقتصادی سپاه است. به طور مشابه، وری و همکاران (Wehrey et al., 2009, p. 57) اظهار داشتند: «دو بنیاد مهم که مستقیماً تحت کنترل سپاه نیستند، اما به طور غیرمستقیم تحت نفوذ سپاه قرار دارند، بنیاد مستضعفان و بنیاد شهید و امور جانبازان هستند». در این متن

نویسندگان هم‌چنین ادعا می‌کنند که سپاه از نظر اقتصادی قدرتمندتر از بنیادهاست و آنها تحت نفوذ سپاه‌اند.^{۵۰} پرسش این است که آیا نهادهای اقتصادی مرتبط با *انفال* و سپاه از منطق یکسانی پیروی می‌کنند؟

اگر ما مباحث *انفال* را در فصل ۵ دنبال کنیم و به اهمیت تفاوت تطبیقی آن در فقه سنی و شیعه توجه کنیم، پاسخ منفی خواهد بود. *انفال* در اسلام شیعه، بخش عمده‌ای از دارایی عمومی را تشکیل می‌دهد، در حالی که در اسلام سنی، تنها جایگاهی حاشیه‌ای دارد. برای دومی، دامنه‌ی *انفال* به *فیء* محدود می‌گردد، یعنی اموال کافرانی که بدون جنگ به مسلمانان تسلیم شده است. اما اگر غنائم جنگی با خشونت و جنگاوری به‌دست آید، امام فقط *خمس* (یک پنجم) غنائم را در اختیار دارد و بقیه متعلق به رزمندگان است. بر این اساس، در اسلام اهل سنت، بخش عمده‌ای از دارایی عمومی به جای *انفال*، *خراج* است. قرار است پیامبر برای تصاحب *فیء* "صلح‌جویانه" باشد، در غیر این صورت جنگجویان سهم بیشتری از غنائم خواهند برد. امپراتوری اسلامی پس از پیامبر بر اساس *خراج* شکل گرفت و *انفال* نقش نازلی داشت. این با الزامات یک "امپراتوری سرزمینی" هم‌خوانی داشت (Mann, 1986, p. 142; Vahabi, 2004, p. 107) که در آن فتح نظامی نهادینه شده است و پیامبر نقش صلح‌جویانه و محافظ را بر عهده می‌گیرد. در مقابل، "امپراتوری سلطه‌جویانه‌ی اولیه" مبتنی بر نفوذ نظامی بدون قدرت اقتصادی و سیاسی کافی بود. در مورد دوم، حاکم باید به عنوان یک جنگجو یا "پیامبر مسلح" باشد. این مربوط به دورانی است که پیامبر، ساکن مدینه جنگی فاتحانه علیه مکه به راه انداخت.

برخلاف اسلام سنی، فقیهان شیعه اغلب در "ابوزیسیون" بودند و نه در قدرت. به جز در دوران *صفویه*، عموماً نگران گسترش امپراتوری سرزمینی نبودند. فقهای شیعه در مخالفت خود با "غاصبان" و "ظالمان" بر سهم *انفال* تأکید می‌کردند و دامنه‌ی آن را به کلیت منابع بلاصاحب (*res nullius*) متعلق به امام یا ولی فقیه تعمیم می‌دادند. امام رقیب در اسلام شیعه باید "پیامبر مسلح" باشد.

در جمهوری اسلامی ایران، *انفال* منبع اصلی اموال عمومی فرض می‌شود. بنیاد و ستاد نماینده‌ی *انفال* هستند، اما اقدامات اقتصادی سپاه جزء *انفال* نیست، هرچند برای برخورداری از دارایی و درآمد خود نیازمند مجوز مقام معظم رهبری است. منطق اموال سپاه، *خراج* است. در شکل‌بندی نهادی کنونی جمهوری اسلامی ایران، *خراج* اعطا شده به سپاه، مکمل *انفال* است که بخش عمده‌ی دارایی عمومی را تشکیل می‌دهد. این

۵۰. منابع دیگر به طور ضمنی این دو نوع نهاد اقتصادی حاکمیتی را با هم تلفیق می‌کنند، مثلاً: «سپاه و بسیج به غیر از تعاونی‌ها و شرکت‌های خود، از طریق پیوندهای غیررسمی خود با سایر نهادهای انقلابی و دولتی، مانند بنیاد مستضعفان و وزارت دفاع و تسلیحات نیروهای مسلح که هر دو در راس آن اعضای سابق سپاه قرار دارند، به افزایش سودهای اقتصادی خود ادامه دادند» (Forozan, 2016, p. 144).

همان چیزی است که من آن را "ائتلاف" می‌نامم، و این به سهم فزاینده‌ای از *انفال* و *خراج*، به قیمت کاهش سهم دولت رسمی را به دنبال دارد. با این حال، رقابت بین *انفال* و *خراج* ممکن است زمانی شدت یابد که منابع موجود برای خزانه‌ی عمومی محدود شود.

در چنین شرایطی دو گزینه از نظر تئوریک قابل تصور است: (۱) حفظ تقدم *انفال* بر *خراج* و کاهش سهم سپاه و بسیج. (۲) تحمیل تقدم *خراج* بر *انفال* و "ملی کردن" سهم *انفال*.

گزینه‌ی اول در شرایط ناپایدار سیاسی کم‌تر محتمل است، زیرا جمهوری اسلامی ایران بیش از پیش به نیروهای سرکوبگرش وابسته است. علاوه بر این، گسترش نفوذ منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران، سپاه را هم از نظر سیاسی و هم اقتصادی قدرتمند می‌کند. با این حال، این گسترش باعث تفرقه در درون سپاه شده است. شاخه‌ی فراسرزمینی، نیروی قدس سپاه به فرماندهی سردار فقید قاسم سلیمانی^{۵۱} در کل ساختار سپاه جایگاه ویژه‌ای پیدا کرده است. بر اساس گفتگوی محرمانه‌ی سران سپاه که رادیو فردا در ۱۰ فوریه ۲۰۲۲ فاش کرد^{۵۲}، رهبر معظم دستور داد ۹۰ درصد بودجه‌ی سپاه در اختیار نیروی قدس قرار بگیرد.

تنش‌های داخلی میان رهبران مختلف سپاه بسیار زیاد است و اغلب به سهم‌شان از غنائم اقتصادی مربوط می‌شود. نیروی قدس سهم قابل توجهی دارد و به طور گسترده در فساد دخیل است. همین سند چندین پرونده‌ی فساد مالی در مقیاس بزرگ با میلیاردها دلار را در مورد افسران عالی رتبه سپاه به عنوان ذینفع، فاش کرد. از جمله در این نوار، از قاسم سلیمانی فقید، حسین طائب^{۵۳} و محمد باقر قالیباف^{۵۴} نام برده می‌شود. نه تنها مقام معظم رهبری و پسرش مجتبی خامنه‌ای و بیت امام از فساد مطلع

^{۵۱} قاسم سلیمانی از سال ۱۹۹۸ تا زمان ترورش در سال ۲۰۲۰، فرماندهی نیروی قدس بود، لشکری از سپاه پاسداران انقلاب اسلامی که مسئول اصلی عملیات نظامی فراسرزمینی و مخفی است. وی در سال‌های آخر عمر، از نظر برخی تحلیل‌گران، دست راست رهبر ایران، علی خامنه‌ای و هم‌چنین دومین فرد قدرتمند ایران پس از او بود.
^{۵۲} رجوع کنید به:

Radio Farda, February 10, 2022,
<https://www.radiofarda.com/a/leaked-tape-unveiling-corruption-in-highest-level-of-irgc/31697618.html> retrieved on February 17, 2022 .

^{۵۳} وی یک روحانی شیعه ایرانی و از مقامات ارشد سپاه پاسداران انقلاب اسلامی است که در حال حاضر رئیس سازمان اطلاعات سپاه است.

^{۵۴} او یک "اصولگرای" ایرانی و افسر سابق نظامی است که از سال ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۷ شهردار تهران بود. قالیباف سابقاً از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۵ رئیس پلیس ایران و از سال ۱۹۹۷ تا ۲۰۰۰ فرماندهی نیروی هوایی سپاه پاسداران بود. او برای سومین بار در انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۱۷ نامزدی خود را اعلام کرد. اما در ۱۵ مه ۲۰۱۷ به نفع نامزدی ابراهیم رئیسی انصراف داد. در انتخابات ۲۰۲۰ مجلس ایران، "اصولگرایان" دوباره اکثریت مجلس را به دست آوردند و قالیباف به عنوان سخنگوی جدید مجلس ایران انتخاب شد.

می‌شوند، بلکه از اختلافات داخلی سپاه برای کنترل سود می‌برند. با این حال، اتکای مقام معظم رهبری به نیروهای سرکوبگر، ایشان را هوشیارتر کرده که از حجم غنایم اقتصادی سپاه و بسیج کاسته نشود. از این روی، گزینه‌ی دوم نیز محتمل نیست، مگر این که رهبری واحد در داخل سپاه بتواند در آینده اختیارات نهایی ولی فقیه را به چالش بکشد. این گزینه با آن چه برای اسلام سنی در دوران ظهور امپراتوری سرزمینی اسلامی اتفاق افتاد مطابقت دارد. لازمه‌ی حفظ امپراتوری اسلامی، تجدیدنظر اساسی در ساختار مالیه‌ی عمومی از طریق محدود کردن اندازه‌ی *انفال* بود.

با وجود اختلاف میان انفال و خراج، چه وجوه مشترکی بین آنها وجود دارد؟ اساساً، هر دو آنها وابسته به نوع خاصی از سرمایه‌داری سیاسی (یا سرمایه‌داری با جهت‌گیری سیاسی؟) هستند که در متن بحران سیاسی شکوفا می‌شود. تز من این است که ثبات سیاسی و پایان نهادهای موازی، اتحاد بین انفال و سپاه را تضعیف می‌کند. مزیت‌های نسبی سپاه در سودآوری از راه‌های غیربازاری در مرحله‌ی دوم انفال، به شرح زیر است:

۱. امتیازات اقتصادی سپاه به عنوان نیروی انقلابی. امتیازات سیاسی و

اقتصادی سپاه در مقایسه با ارتش رسمی ایران، بر پایه‌ی مأموریت‌اش برای نجات "آرمان‌های انقلاب" و حفظ ارتباط با نیروهای مردمی مانند بسیج توجیه می‌شود (نگاه کنید به مصاحبه‌ی جانشین فرمانده قرارگاه خاتم، عبدالرضا عابدزاده با روزنامه شرق (Zandi, 2006). به گفته‌ی رئیس‌جمهور هاشمی رفسنجانی، سهم سپاه در اقتصاد به دلیل تأکید بر "جهاد سازندگی"^{۵۵} و "عدل اسلامی"، در اصل ۱۴۷ قانون اساسی آمده است: «اصل ۱۴۷: دولت باید در زمان صلح از افراد و تجهیزات فنی ارتش در کارهای امدادی، آموزشی، تولیدی، و جهاد سازندگی، با رعایت کامل موازین عدل اسلامی استفاده کند در حدی که به آمادگی رزمی ارتش آسیبی وارد نیاید» (<https://www.legal-tools.org/doc/4205c7>). سیاست هاشمی رفسنجانی شامل وارد کردن سپاه به فعالیت‌های اقتصادی بود تا در بازسازی اقتصادی پس از جنگ شریک شود. این امر در کاهش بودجه‌ی دفاعی و کاهش یارانه‌ها نیز مفید بود، زیرا سپاه و بسیج می‌توانستند بودجه‌ی خود را از طریق پروژه‌های غیرنظامی بازسازی ملی حفظ کرده و حتی افزایش دهند. آنها در گرفتن قراردادهای دولتی برای بازسازی زیرساخت‌ها به ویژه در ساخت سدها و جاده‌ها اولویت داشتند.

^{۵۵} جهاد سازندگی بعد از انقلاب به عنوان نهاد "انقلابی" اسلامی برای گسترش اقتدار رژیم در روستاها از طریق کمک به توسعه‌ی روستایی به ویژه در زیرساخت‌ها تأسیس شد. هم‌چنین در زمینه‌ی تصرف اراضی با سپاه همکاری می‌کرد و به تدریج عملاً به عنوان "سپاه مهندسین" سپاه در زمینه‌ی عملیات نظامی در طول جنگ هشت ساله عمل می‌کرد. سرانجام تابع سپاه شد (رجوع کنید به: Maloney, 2015, p. 305; Katzman, 1993, p. 41).

همان طور که قبلاً اشاره شد (Vahabi, 2015b, 2018b)، مشارکت سپاه در فعالیت‌های اقتصادی را می‌توان در دو مرحله دوره‌بندی کرد: (۱) ۲۰۰۵-۱۹۸۹ و (۲) ۲۰۱۳-۲۰۰۵. مرحله‌ی اول دوره ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی و خاتمی، و مرحله‌ی دوم شامل دو دوره ریاست جمهوری احمدی‌نژاد است. در حالی که در مرحله‌ی اول، سپاه عمدتاً در ساخت سدها و جاده‌ها فعالیت می‌کرد، از زمان انتخاب احمدی‌نژاد پروژه‌های صنعتی بزرگی در زمینه‌ی نفت و گاز انجام داد و از این طریق در صنعتی که زمانی تحت سلطه‌ی شرکت‌های خارجی و کنسرسیوم مشترک شرکای ایرانی و خارجی بود، دست برتر را به‌دست آورد (Sarmayeh, October 25, 2007). فاز دوم را در بخش بعدی بررسی خواهیم کرد.

در فاز اول، سپاه و بسیج دو هدف اصلی را دنبال کردند. اول، بنیادهای تعاونی پروهای مسلح، از جمله بنیاد تعاونی سپاه در سال ۱۹۸۶ و بنیاد تعاونی بسیج را ایجاد کردند. این دو بنیاد تعاونی برای تأمین نیازهای اقتصادی و مسکن پرسنل خود تأسیس شدند. آنها همچنین فرصت‌های شغلی برای جانبازان خود فراهم کردند. دوم، شرکت مهندسی سپاه، خاتم، که در سال ۱۹۹۰ تأسیس شد و تعداد قابل توجهی از پروژه‌های توسعه و صنعتی را به عهده گرفت. این سهم اعظم قراردادهای دولتی در سطح ملی و شهرداری برای بازسازی را به سپاه اختصاص داد. کل پرسنل آن در سال‌های ۲۰۰۵-۲۰۰۴ ۵۵ هزار نفر بود که شامل ۴۰ هزار نفر از سپاه و ۱۵ هزار نفر از بسیج می‌شد. مبلغ کل درآمد سپاه قبل از ریاست جمهوری احمدی‌نژاد ۱۲ میلیارد دلار تخمین زده شده است (Vahabi, 2015b).

در دوره ریاست جمهوری خاتمی بود که فعالیت‌های اقتصادی سپاه شروع به شکوفایی کرد. همان‌طور که حسن-یاری (۲۰۰۵) گزارش داد، خاتمی در دیدار با فرماندهان سپاه در مارس ۲۰۰۰ از سپاه برای دفاع از ایران و مراقبت از برنامه‌ی بازسازی کشور قدردانی کرد. در سال ۲۰۰۳، «دولت خاتمی بودجه‌ی سالانه‌ی سازمان‌های انقلابی را ۱۴ درصد افزایش داد. براساس برآورد گزارش شده توسط دفتر برنامه‌ریزی و بودجه مجلس، از ۲۲ تریلیون ریالی که به سازمان‌های انقلابی اختصاص یافت، ۲۰ تریلیون متعلق به قرارگاه مرکزی سپاه [خاتم] و ارتش بود (BBC Persian, July 24 2004)» (برگرفته از Forozan, 2016, p. 145، براکت اضافه شده).

اگرچه خاتمی از مشارکت اقتصادی سپاه حمایت می‌کرد، اما نگران معافیت آن از نظارت رسمی دولت بود. سپاه به عنوان یک "نهاد انقلابی"، مستقل بود و تحت نظر ولی فقیه قرار داشت. بنابراین، خاتمی کوشید با اعمال مالیات دولتی، نوعی نظارت مالی را بر سپاه تحمیل کند. در راستای سیاست رئیس‌جمهور، ششمین مجلس تحت سلطه‌ی جناح به اصطلاح اصلاح‌طلب می‌توانست معافیت‌های مالیاتی را برای سپاه و بسیج لغو کند. با این حال، دولت هرگز نتوانست این قانون را اجرا کند، و با تخصیص

بودجه روزافزون به این نهادها، الزام به آن کاملاً رد شد. سرانجام، مجلس هفتم با اکثریت اصولگرا در تمام تصمیمات مجلس پیشین تجدید نظر کرد.

(۲) *امنیت ملی و امتیازات اقتصادی سپاه*. همان‌طور که قبلاً ذکر شد، خامنه‌ای از سپاه برای تحکیم قدرت خود به عنوان رهبر جدید با به حاشیه راندن عمل‌گرایان و "اصلاح‌طلبان" استفاده کرد. در مقابل، سپاه و بسیج با دریافت سهم بالایی از قراردادهای اقتصادی که منحصراً در تمام بخش‌های اقتصادی به ایشان اعطا می‌شد، پاداش گرفتند. این مبادله به نام "امنیت ملی" انجام شد.

تقدم «امنیت ملی» در مبادلات اقتصادی اولین بار با بستن فرودگاه امام خمینی توسط سپاه یک روز پس از افتتاح آن با حضور رئیس‌جمهور خاتمی در ۸ مه ۲۰۰۴ تجلی یافت. سپاه با تانک‌ها، تسلیحات و نیروی هوایی خود فرودگاه را اشغال کرد و مدعی شد که شرکت ترکیه‌ای Tempe Akfen Ventures (TAV) که قرارداد ساخت فرودگاه را برعهده داشت، در عرصه‌های مختلف از جمله صنایع نظامی با شرکت‌های اسرائیلی ارتباط نزدیکی دارد. ادعای سپاه در بیانیه‌ای که یک روز پس از انعقاد قرارداد با شرکت ترکیه‌ای توسط *مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی* منتشر شد ظاهراً تایید شده است (Farahmand, 21 September 2004). سپاه اعلام کرد در صورت لغو نشدن قرارداد TAV از فرود هواپیماها جلوگیری خواهد کرد.

پس از مداخله‌ی سپاه، مجلس هفتم با اکثریت اصولگرای خود، احمد خرم، وزیر راه و ترابری دولت خاتمی را استیضاح کرد و به ناتوانی دولت خاتمی سرعت بخشید (BBC Persian, 30 October 2004). مجلس اصولگرای جدید هم‌زمان با تصویب لایحه‌ای دواگانه، با تخصیص قراردادهای مخابراتی و هوانوردی توسط دولت به دو کنسرسیوم ترکیه‌ای، TAV و Turkcell مخالفت کرد. این لایحه، دولت را موظف می‌کرد تا قبل از تفویض قراردادهای به شرکت‌های خارجی در صنایع مخابرات و هوانوردی، تایید مجلس را بگیرد (Farahmand, 21 September 2004). بر این اساس قرارداد TAV لغو شد و دولت مجبور شد جریمه‌ای سنگین به این شرکت ترکیه‌ای بپردازد.

اگرچه سپاه مداخله‌ی نظامی خود را به نام "امنیت ملی" توجیه می‌کرد، اما شواهد به وضوح نشان می‌دهد که انگیزه‌ی اقتصادی دلیل اصلی بوده است. بسیاری از نویسندگان تأکید کرده‌اند که یکی از انگیزه‌های اصلی این بود که *قرارگاه خاتم* در مناقصه‌ی قرارداد فرودگاه، به شرکت ترکیه‌ای باخته بود (Wehrey et Al., 2009, p. 32). همچنین (Ehteshami, 2010, p. 74). «به گفته‌ی احمد خرم وزیر راه و ترابری، قبل از شکست مفتضحانه در مناقصه‌ی فرودگاه، سپاه خواهان واگذاری ۲ هزار هکتار از اراضی فرودگاه برای ایجاد فرودگاه سپاه شده بود. با این وجود، تقاضای سپاه از سوی وزارت راه و ترابری رد شد، به این دلیل که با کنوانسیون‌های بین‌المللی در مورد جدایی

فرودگاه‌های نظامی و غیرنظامی مطابقت ندارد (Aftabnews, 2 July 2012) « (به نقل از Forozon, 2016, p. 146).

این تجربه به همه‌ی مقامات رسمی دولتی درسی داد که در برخورد با سپاه، "قرارداد بدون مناقصه" باید قاعده باشد، زیرا حضور **خاتم** به عنوان طرف مناقصه، مستلزم آن است که قرارداد تجاری/امنیتی **سازی** شود. نمونه‌ها فراوان‌اند. زندی (Zandi, 2006)، وهری و همکاران (Wehrey et al., 2009, pp. 62-63) و فروزان (Forozon, 2016, pp 148-150) چند نمونه از قراردادهای "بدون مناقصه"، از جمله خط لوله عسلویه به سیستان و بلوچستان و میادین نفتی پارس جنوبی را ذکر می‌کنند. در این موارد، عبدالرضا عابدزاده پذیرفت که قراردادهای دولتی بدون شرکت در مناقصه رسمی به **خاتم** پیشنهاد شده است. او با این ادعا که دولت کیفیت کار سپاه را درک کرده و حاضر است بدون مناقصه قرارداد واگذار کند، آن را توجیه کرد (Shargh, August 13, 2006).

(۳) **اقتصاد سایه و سپاه**. نقش سپاه در اداری اقتصاد سایه توسط بسیاری از سیاستمداران و روزنامه نگاران مورد تاکید قرار گرفته است. مهدی کروبی، رئیس مجلس ششم در زمان خاتمی، تلویحاً اعلام کرد که سپاه بدون اجازه‌ی دولت شصت اسکله‌ی غیرقانونی را در ایران اداره می‌کند. یکی دیگر از نمایندگان در همین مجلس، علی قنبری نیز به طور غیرمستقیم سپاه را متهم کرد که یک سوم کالاهای وارداتی را از طریق اقتصاد زیرزمینی و اسکله‌های غیرقانونی تحویل می‌گیرد (Sazgara, 2006). **گاردین** نیز گزارش کرده است که: «کنترل سپاه بر یک سری از اسکله‌ها در امتداد سواحل خلیج فارس و همچنین ترمینال‌های فرودگاه‌های ایران، به سپاه اجازه می‌دهد تا کالاها را بدون پرداخت عوارض گمرکی به داخل و خارج منتقل کند» (Borger and Tait, 2010).

فعالیت‌های بازار سپاه با روش‌های متعددی سازمان‌دهی می‌شوند. یکی از روش‌ها، صادرات بنزین یا رانه‌ای دولتی به خارج از کشور از طریق تأسیساتی مانند **مجمع بندری شهید رجایی** در استان هرمزگان بوده است (Wehrey et al., 2009, p. 65). موارد دیگر، توزیع کالاهای ممنوعه در ایران، از جمله مشروبات الکلی و مواد مخدر در مقیاسی وسیع است که به اتهام دست داشتن سپاه در فعالیت‌های قاچاق غیرقانونی، اعتبار می‌بخشد. بر اساس گزارش **اکنون میست** (August 27 2009)، ظاهراً ارزش خالص دخالت سپاه در قاچاق کالاهایی مانند مشروبات الکلی، سیگار و دیش‌های ماهواره‌ای در بازار سپاه سالانه ۱۲ میلیارد دلار برآورد شده است.

در مجموع، دخالت اقتصادی سپاه در مرحله‌ی دوم **انفال** (۱۹۸۹-۲۰۰۵) مستلزم سه شکل سودآوری مبتنی بر ابزارهای غیربازاری است: یعنی اعتبار "انقلابی و پوپولیستی"، بهره‌برداری از ردای "امنیت ملی"، و سازماندهی اقتصاد سایه و اسکله‌های غیرقانونی با تجارت در "منطقه‌ی آزاد" و بازار سپاه کالاهای ممنوعه. این یک

سرمایه‌داری سیاسی خاص است که ارتباط نزدیکی با ظهور اسلام سیاسی در بستر بحران سیاسی دارد. ائتلاف سپاه و انفال نوعی از سرمایه‌داری سیاسی اسلامی را ترویج می‌کند که از بحران سیاسی تغذیه می‌کند.

رابطه‌ی هم‌زی‌گری متقابل (symbiotic) بین بسیج، ستاد و خاتم تقریباً توسط همه‌ی نویسندگان این حوزه مورد تأکید قرار گرفته است. یکی از نمونه‌های روشن فروش ۵۱ درصد سهام مخابرات ایران به ارزش ۸ میلیارد دلار به کنسرسیوم اعتماد مبین است که به عنوان بزرگ‌ترین معامله‌ی تاریخ بورس ایران لقب گرفته است. این کنسرسیوم متشکل از سه شرکت بود که دو شرکت، شرکت توسعه الکترونیک مبین و شهریار مهستان، زیرمجموعه‌های بنیاد تعاون سپاه بودند. سومین شرکت، شرکت توسعه اعتماد، وابسته به ستاد بود (Etemad, 28 September 2009). در همین راستا، بسیج نیز از طریق سپاه در این قرارداد بزرگ شریک شد: «در اقدامی که به ارتباط سپاه با بنیاد مستضعفان گواهی بیشتری داد، کنسرسیوم از بانک سینا، زیرمجموعه‌ی بنیاد مستضعفان، تقاضا کرد تا برای پیش‌پرداخت ۲۰ درصد ودیعه‌ی مورد نیاز برای واگذاری سهام مخابرات ایران اقدام کند. در مقابل، بانک سینا به عنوان عضو جدید کنسرسیوم (۲۰۰۹) مالکیت ۵ درصد از سهام مخابرات ایران را به خود اختصاص داد. سپاه نه تنها از سود اقتصادی خود در برابر فشارهای مجلس محافظت کرد، بلکه توانست به بنیاد، مشتری نزدیک خود، پاداش دهد. این واقعه یکی دیگر از شاخص‌های قدرت بورژوازی دولتی در عرصه‌ی تجارت بود» (Forozan, 2016, p. 158).

سپاه، بسیج و ستاد "بورژوازی دولتی" نیستند. آنها قدرت اولیگارش‌ی نهادهای موازی را تشکیل می‌دهند که به هزینه‌ی دارایی‌های دولت رسمی از جمله مخابرات ایران، که قبل از "خصوصی شدن" به بخش دولتی تعلق داشت، رشد می‌کنند.

با توجه به شواهد تجربی در مورد سرمایه‌داری سیاسی اسلامی، پیشنهاد می‌کنم بین دو گونه سرمایه‌داری سیاسی تمایز قائل شویم: یکی آن که در اقتصاد جنگی یا در شرایط بحران سیاسی ایجاد می‌شود، و دیگری در زمان صلح یا در شرایط ثبات سیاسی رشد می‌کند. سرمایه‌داری یغماگر (Booty capitalism) (Weber, 1922/1978; Vahabi, 2004, 2015a) و اسلام سیاسی از گونه‌های نوع اولی هستند.

با وام گرفتن از اصطلاحات پزشکی در مورد سرعت پیشروی سلول‌های سرطانی یا "درجه" آن، می‌توان نتیجه گرفت که با ائتلاف سپاه و انفال در مرحله‌ی دوم، درجه‌ی پیشروی انفال، بالا بوده است.

برای جمع‌بندی از فاز دوم انفال، جدول ۶-۳ وضعیت حقوق انفال، حوزه آن، کانال پیشروی و سرعت پیشرفت (درجه) آن به دلیل اتحاد ائتلافی را خلاصه می‌کند. فاز اول انفال نیز در جدول گنجانده شده است تا بتوان این دو مرحله را با هم مقایسه کرد.

طبق اصل ۴۹ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، *انفال* از نظر حقوقی منشأ یک رژیم مصادره‌گر علیه اموال "نامشروع" به طور کلی بود. فرمان خمینی در فروردین ۱۹۸۹ مبنی بر قیمومیت ولایت فقیه بر اموال "بلاصاحب"، *انفال* را گسترش بیشتری داد و منجر به ایجاد دومین هلدینگ غول‌پیکر یعنی *ستاد* شد.

جدول ۳-۶: فازهای اول و دوم انفال

سرعت پیشروی	کانال پیشروی	حوزه انفال	وضعیت حقوقی	منبع مشروعیت	ولی فقیه	فاز انفال
پایین	بنیاد مستضعفان و خیریه‌های تامین اجتماعی و اسلامی، و ائتلاف سیاسی با سپاه، بسیج و غیره	مصادره‌ی اموال شاه فقید و صنعتگر و سرمایه‌گذار	اصل ۴۵: جدایی‌ناپذیری <i>انفال</i> از مالکیت دولتی	رهبر کارزماتي ک انقلاب: مذهبی و سیاسی	روح‌الله خمینی	اول: ۱۹۷۹- ۱۹۸۹
بالا	بنیاد مستضعفان، ستاد، خیریه‌های اسلامی بانک‌های اسلامی و ائتلاف سیاسی و اقتصادی با سپاه، بسیج و غیره	رژیم عمومی مصادره‌گر و قیمومیت بر اموال "بلاصاحب"	اصل ۴۹ و فرمان خمینی در آوریل ۱۹۸۹	نهادهای اسلامی جدید: موازی: سیاسی ولی نه مذهبی	سیدعلی خامنه‌ای	دوم: ۱۹۸۹- ۲۰۰۵

منبع: مولف

کانال اصلی پیشروی در مرحله‌ی دوم، صندوق‌های قرض‌الحسنه اسلامی بود که به بانک‌های اسلامی و مؤسسات مالی اسلامی تبدیل شدند. سرعت پیشروی، به لطف ائتلاف سیاسی و اقتصادی *انفال* با قرارگاه خاتم متعلق به سپاه، بالا بود.

۱۱-۶ نتیجه‌گیری

در این فصل به بررسی دو مرحله‌ی نخست *انفال* در زمان روح‌الله خمینی (۱۹۸۹-۱۹۷۹) و سپس در زمان جانشین وی، سید علی خامنه‌ای (۲۰۰۵-۱۹۸۹) پرداختیم. از آنجایی که *انفال* مالکیت خاص امام و در غیبت او، مالکیت ولی فقیه است، منابع مشروعیت فقیه از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

هنگامی که خمینی (۱۹۷۰/۱۹۸۱) کتاب خود را در مورد **ولایت فقیه** نوشت، تصور او این بود که یک فقیه شیعه در قدرت است و یک "ظالم غاصب" را سرنگون کرده است. حاکم مذهبی باید دو نوع صلاحیت مذهبی و سیاسی را با هم ترکیب می‌کرد. در مخالفت با اصلاحات شاه در دهه شصت در مورد اصلاحات ارضی، حق رأی زنان و کنترل دولت بر **وقف**، خمینی فاقد اعتبار مذهبی بود زیرا هنوز **مرجع تقلید** نبود. اما فقیهان برجسته‌ی وقت این مقام را به او اعطا کردند تا در امنیت به عراق مهاجرت کند. او در سال ۱۹۷۹ به عنوان رهبر کاریزماتیک انقلاب اسلامی در ایران ظاهر شد و تنها شخصیت سیاسی بود که توانست با برآورده کردن معیارهای سنتی شیعه و نیز مقتضیات سیاسی، ردای **ولی فقیه** را به تن کند.

اما وقتی که یک فقیه توانست قدرت را به دست گیرد، باید به یک سؤال پاسخ داده می‌شد: بین بنیادگرایی اسلامی و الزام دولتی (raison d'etat) کدام یک باید در حکمرانی اولویت داشته باشد؟ حمایت خمینی از **ولایت مطلقه فقیه**، مندرج در اصل ۵۷ قانون اساسی^{۵۶} در سال ۱۹۸۸، پاسخ روشنی به این پرسش داد. در دکتترین وی، وجود دولت اسلامی برای بقای اسلام بسیار حیاتی بود و اگر "**مصلحت**" نظام مستلزم نقض موازین اسلامی بود، این موازین به دلایل اسلامی باید تعلیق می‌شد (Schirazi 1997; Fujinaga 2018). در نتیجه، فقیه نباید لزوماً از مراجع تقلید باشد؛ او می‌توانست فقط **مجتهد** باشد، اما از نظر سیاسی واجد شرایط اداره‌ی دولت اسلامی باشد. موضوع مصلحت به ویژه برای زمینه‌سازی جانشینی خامنه‌ای به عنوان **رهبر معظم** جدید اهمیت داشت، زیرا مقتضیات دوگانه‌ی سیاسی و مذهبی در مورد وی از هم گسیخته شده بود. منبع مشروعیت خامنه‌ای سیاسی بود و نه مذهبی.

مفهوم "**مصلحت**" از لحاظ تاریخی در دوران خلفای سنی ظهور کرد. این مفهوم با دو موضع بسیار متضاد در افراط نظری، توسط فقها به انحاء مختلف تفسیر شده است. در یک افراط، وقتی کتاب مقدس رهنمودی ندارد، فقهای محتاط تر، اولویت مقتضیات دولتی را مجاز می‌دانستند. در افراطی دیگر، موضع خمینی بود که منجر به تشکیل "**مجمع تشخیص مصلحت نظام**" شد. در حالی که "شورای نگهبان" می‌توانست با بررسی و رد "قوانین غیراسلامی"، اختیارات مجلس را کاهش دهد، مجمع تشخیص مصلحت نظام این اختیار را داشت که تصمیم این نهاد را با استناد به مصلحت دولت اسلامی وتو کند.

^{۵۶} «اصل ۵۷. قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران عبارتند از: قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضاییه که زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت امت بر طبق اصول آینده این قانون اعمال می‌گردند. این قوا مستقل از یکدیگرند.»

مصلحت اندیشی پیامدهای متناقضی را به دنبال دارد: «از یک سو به مفسران مقتدر و غیرمنتخب اسلامی (رهبر، شورای نگهبان، مجمع تشخیص مصلحت نظام) اختیارات بالقوه بی حد و حصری می‌دهد، و به این ترتیب ابزار دیگری برای تقویت این افراد غیرمنتخب و در نتیجه، استحکام نهادهای غیردموکراتیک است. از سوی دیگر، یک "راه حل موقتی" فوری برای احکام مقدس ناخوشایند ارائه می‌دهد، به این معنی که اگر مردم خواستار اصلاحاتی باشند که غیراسلامی تلقی می‌شوند، دولت این قدرت را دارد که خود را با این خواسته‌ها تطبیق دهد» (Fujinaga, 2018, p. 612). در حالی که از نظر تئوریک می‌توان تصور کرد که نهادهای غیرمنتخب به دلیل مصلحت نظام به خواسته‌های مردمی عمل کنند، اما در عمل این امر غیرممکن است مگر این که مقام معظم رهبری آن را تایید کند. بنابراین، مصلحت اندیشی، نیروی توان بخشی رهبر است و در نتیجه، از نظر دموکراتیک ناکارا است.

اصل مصلحت در مورد *انفال* نیز اعمال شده است. در حالی که در فقه شیعه، *انفال* به عنوان مالکیت انحصاری فقیه باید از اموال عمومی همه مسلمانان متمایز شود، در فاز اول (۱۹۸۹-۱۹۷۹) به دلیل مصلحت سیاسی با بخش *دولتی* تلفیق شد. همین اقدام مصلحت‌اندیشانه، ادغام *انفال* با بخش خصوصی را در فاز سوم آن (اکنون-۲۰۰۵) تضمین کرد. این در فصل بعدی نشان داده خواهد شد. *انفال* در عمل در محدوده‌ی دولت‌گرایی (statism) یا لیبرالیسم قرار نمی‌گیرد. این بخشی از اقتصاد غارتگرانه‌ی اسلامی است که در خدمت استوارسازی سرمایه‌داری سیاسی اسلامی قرار دارد.

انفال، از مصادره‌ی اموال شاه فقید و یاران نزدیکش گرفته تا ایجاد یک رژیم مصادره‌گر جهانشمول که تمام دارایی‌های "بلاصاحب" را در بر می‌گرفت، منجر به ایجاد هلدینگ‌های غول‌پیکری مانند *بنیاد مستضعفان و ستاد* شد که دارایی‌های دولت را غارت کردند. پیشروی *انفال*، مانند سرطانی که با گره‌های لnfای و گردش خون منتشر می‌شود، از طریق خیریه‌های اسلامی تامین اجتماعی و بانک‌های اسلامی امکان‌پذیر شد. سرعت پیشروی به ویژه در فاز دوم *انفال* (۲۰۰۵-۱۹۸۹) توسط ائتلاف با سپاه افزایش یافت، زمانی که سپاه به طور فعال از طریق مجتمع‌های غول‌پیکر خود مانند *خاتم* در اقتصاد ایران مداخله کرد. این دوره‌ی انتقالی رهبر جدید را از نظر سیاسی و اقتصادی تقویت کرد و مسیر را برای فرمان خصوصی‌سازی سال ۲۰۰۶ هموار کرد.

منابع و مأخذ

- Abazari, Y., & Zakeri, A. (2019, February 24). Three Decades of Coexistence of Religion and Neoliberalism in Iran. *Critique of Political Economy* (in Persian).
- Abrahamian, E. (2008). *A History of Modern Iran*. Cambridge University Press.
- Abrahamian, B. (2009, Spring). Why the Islamic Republic Has Survived. *Middle East Report*, 250, 10-16.
- Ahmadi Amoei, B. (2018). *Igtesad siasi sandooghay garz al-hasanah va moassesat etebari, sooghoot yek ideology* (The Political Economy of the Islamic Charitable Funds and Financial Institutions, the Demise of an Ideology). Ketab Parseh. (in Persian).
- Amuzegar, J. (1993). *Iran's Economy under the Islamic Republic*. Tauris.
- Bahadori, F. (2010, January 5). Modir 'Amel-e Mo'aseseye Mali va E'tebari-ye Mehr Tagir kard (The Director of the Mehr Credit and Finance Institute was changed), *Donya-e Eqtesad*. Retrieved December 11, 2021, from www.donya-e-eqtesad.com/news/590033/ (in Persian).
- Behdad, S. (2006). Islam, Revivalism, and Public Policy. In S. Behdad & F. Nomani (Eds.), *Islam and the Everyday World: Public Policy Dilemmas* (pp. 1-37). Routledge.
- Borger, J., & Tait, R. (2010). The Financial Power of the Revolutionary Guards. www.guardian.co.uk/world/2010/feb/15/financial-power-revolutionary-guard ; retrieved 11 August 2022.
- Caldicott, H. (2002). *The Nuclear Danger, George W. Bush's Military-Industrial Complex*. The New Press.
- Coase, R. (1960, October). The Problem of Social Cost. *The Journal of Law and Economics*, III, 1-44.
- Coil, T. (2002). 'Economic de 'ran Islamique: Entre ordire et disorders. L' Harmattan.
- Dabashi, H. 2016, March 10), Babak Anyani com/opinions/2016 of Tran. <https://www.aljazeera.com/opinions/2016/3/10/babak-zanjani-and-the-complicity-of-iran/> Aljazeera. babak-zanjani-and-the-complicity-of-iran/
- Ehsani, K. (2013). The Politics of Property in the Islamic Republic of Iran. In S. Amir Arjomand & N. Brown (Eds., *The Rule of Law, Islam, and Constitutional Politics in Egypt and Iran* (pp. 153-178). SUNNY Press, Chapter 5.
- Ehteshami, A. (2010). *Dynamics of Power in Contemporary Iran*. Emirates Centre for Strategic Studies and Research.

- Encyclopedia Iranica. (1987). "Bonyad Chahid," Costa Mesa, Mazda, pp. 360-361.
- Erdbrink, T. (2013, October 4). To This Tycoon, Iran's Sanctions Were Like Gold. The New York Times. Retrieved December 10, 2010, from <https://www.nytimes.com/2013/10/05/world/middleeast/to-this-tycoon-iran-sanctions-are-like-gold.html> .
- Farahmand, M. (2004, September 21). "Monagheshesh-ye Majles va Dowlat-e Iran bar sare dow sherkat-e torkiyeh-ie (The Quarrel between the Majles and the Government Regarding Two Turkish Companies). BBC. Persian. Retrieved December 13, 2021, from www.bbc.co.uk/persian/business/story/2004/09/040921_mf_turkcell.shtml . (in Persian).
- Floor, W. (2001). Safavid Government Institutions. Mazda Publishers.
- Forozan, H. (2016). The Military in Post-Revolutionary Iran, the Evolution and Roles of the Revolutionary Guards. Routledge.
- Fujinaga, A. F. (2018). Islamic Law in Post-Revolutionary Iran. In A. M. Emon & A. Rumei (Eds.), The Oxford Handbook of Islamic Law. Oxford University Press.
- Galbraith, J. K. (2004). The Economics of Innocent Fraud, Truth for Our Time. Houghton Mifflin Company.
- Ghosh, P. (2013, May 5), Iran's Supreme Leader Ayatollah Khamenei...A Multi-Billionaire and BMW Car Dealer: International Business Times. Retrieved December 5, 2021, from <https://www.ibtimes.com/irans-supreme-leader-ayatollah-khamenei-multi-billionaire-bmw-car-dealer-1233899> .
- Hall, E. (1989, July 12). Iran Names Two for Presidential Poll; Rafsanjani favorite. Reuters.
- Harris K. (2012). The Martyrs Welfare State: Politics of Social Policy in the Islamic Republic of Iran. PHD dissertation, The John Hopkins University, Baltimore, Maryland, August.
- Haris, K. (2013). The Rise of the Subcontracting State: Politics of Pseudo-Privatization in the Islamic Republic of Iran. International Journal of Middle East Studies, 45, 45-70.
- Harris, K. (2017). A Social Revolution Politics and the Welfare State in Iran. University of California Press.
- Hashemi Rafsanjani, A. A. (2007, December 29). Etemad (in Persian).
- Hassan-Yari, H. (2005, August 5). Iran: Defending the Islamic Revolution-The Corps of the Matter. RadioFree Europe, RadioLiberty. Retrieved December 13, 2021, from <http://www.rferl.org/content/article/1060431.html> (in Persian).

- Jebrayli, S. Y. (2018). *Revayat Rahbari, monasebat jomhooryat va islamiyat dar intekhab Valih Fagih* (The Story of Leadership, the Relationship between Republic and Islam in Electing the Supreme Jurisprudent). Intesharat Islami. (in Persian).
- Katzman, K. (1993). *The Warriors of Islam: Iran's Revolutionary Guard*. Westview Press.
- Katzman, K. (2006, August 6). Iran's Bonyads: Economic Strengths and Weaknesses. Emirates Center for Strategic Studies and Research.
- Keshavarzian, A. (2007). *Bazaar and State in Iran, the Politics of the Tehran Marketplace*. Cambridge University Press.
- Khalaji, M. (2011). *Nazm-e Novin-e Rohaniat Dar Iran* (The New Order of the Clerical Establishment in Iran). H&S Media (in Persian).
- Khomeini, R. (1970). *Velayat Faqih. Daftar Nashre Falagh*. Translated in 1981, *Islam and Revolution, Writings and Declarations of Imam Khomeini*. Mizan Press.
- Khomeini, R. (2000). *Ketab Al-Bey* (The Book of Sale) (Vol. 3). Moassesseh tan-zeem va nashr asar al-Imam al-Khomeini.
- Klebnikov, P. (2003, July 21). Millionaire Mullahs. *Forbes*.
- Kurtis, G., & Hooglund, B. (Eds.) (2008). *Iran, A Country Study*. Washington DC.
- Maloney, S. (2000). Agents or Obstacles? Parastatal Foundations and Challenges for Iranian development. In P. Alizadeh (Ed.), *The economy of Iran: The dilemma of an Islamic State* (pp. 145-176). I.B. Tauris Publishers.
- Maloney, S. (2015). *Ivan's Political Economy since the Revolution*. Cambridge University Press.
- Mann, M. (1986). *The Sources of Social Power, vol. 1, A History of Power from the Beginning to A.D. 1760*. Cambridge University Press.
- Marshall, T. (1963). *Sociology at the Crossroads and Other Essays*, Heinemann.
- Mcelroy, D. (2013, 2 May). Iran's Ayatollah Khamenei Embroiled in German Car Dealer Row. *The Daily Telegraph*. Retrieved December 5, 2021, from <https://www.telegraph.co.uk/news/worldnews/middleeast/iran/10034051/Trans-Ayatollah-Khamenei-embroiled-in-German-car-deale-row.html>
- Mohajer, N. (2020). *Voices of a Massacre: Untold Stories of Life and Death in Iran, 1988*. Oneworld Publications.
- Moin, B. (1999). *Khomeini: Life of the Ayatollah*. I.B. Tauris & Co.

- Moinfar, A. A. (2014, 24 January). Interview Regarding the Nationalization of the Banks and Industries Under the Provisional Government of Bazargan. Tejarat Farda, No. 74.
- Montazeri, H-A. (1987). Darasat-fi-velayat-al fagih-va-feghe-al-dowlab-al-islamieh (Studies on Velayat fagih and the Jurisprudence of the Islamic State) (Vol. 1, 4). Al-markaz al-alemi il-darasat al-islamieh.
- Mousavi Nik, S. H. (2009). Gozar as Igtesad dowlati be shebh dowlati (The Transition from State to Parastate Economy). The Research Centre of Islamic Legislative Assembly, November, Serial number 9915, subject code 220 (in Persian).
- Naseri, S. (2006). 30 Darsad-e eqresad-e Iran dar ekhtiar-e bonyada ast (The Foundation's Control Over 30 percent of the Economy), Sarmayeh, June 10, No. 195. Retrieved December 11, 2022, from www.magiran.com/npview.asp?ID=1096929 (in Persian).
- Nili, M., & Associates. (2015). Igtesad Iran be koja miravad? Kholaseh tarh mota-leati tahleel avamel taseergozar bar amalkard myan moddat igtesad Iran (Where the Iranian Economy Is Going? A Summary of Study Project Regarding the Analysis of Factors Impacting the Performance of the Iranian Economy in Medium Term). Intesharat Donyai Iqtasad (in Persian).
- Nowroozi, S. (2016). Does the Problems of oil Contracts Solve with BIKO. BBC News, Persian Section, October 6. Retrieved December 5, 2021.
- Omidvar, K. (2009, September 23). Sepah-e Pasdaran-e Iran bank miznad (The Iranian Revolutionary Guards Corps Opens Bank). BBC News Farsi. Retrieved December 11, 2021, from www.bbc.co.uk/persian/business/2009/09/090923_ka_bankansar_sepah.shtml , (in Persian).
- Pagano, U. (2011). Interlocking Complementarities and Institutional Change. Journal of Institutional Economics, 7(3), 373-392.
- Peckham, R. (2013). Contagion: Epidemiological Models and Financial Crises. Journal of Public Health, 36(1), 13-17. 2014, March.
- Pierson, P. (1996, January). The New Politics of the Welfare State, World Politics, 48, 143-179.
- Pierson, P. (2000). Increasing Returns, Path Dependence, and the Study of Politics. The American Political Science Review, 94(2), 251-267.
- Rahman Zadeh Heravi, M. (2018). Negahi be Iqtasad Siasi Iran az Daheh 1340 ta 1395 (A Glimpse over the Political Economy of Iran from 1961 until 2016) (1st ed.). Nashr Akhtaran. (in Persian).
- Rezai, M. (2006). "Mohsen Rezai dar jam-e khabarnegaran : 100 hezar Millard. Toman az malekyat-e dowlat beh mardom va bakhsh khosousi vagozar misha-vad" (Mohsen Rezai Among Reporters: 100 Thousand Billion Tomans of State Property will be Transferred to the People and

- the Private Sector), Bars News Agency, July 5 (14 Tir 1385)
<http://www.farsnews.net/newstext.php?nn=850410273> (in Persian).
- Sacidi, A. (2004). The Accountability of Para-Governmental Organizations (Bonyads): The Case of Iranian Foundations. *Iranian Studies*. 37(3), 479-498.
- Sazegara, M. (2006, July 23). "Sepah va seh enheraf" (The IRGC and three aberrations). Retrieved December 2, 2021, from
http://www.sazegara.net/persian/archives/2006/07/060723_154435.html (in Persian).
- Schanche, D. (1989, June 4). Ayatollah Khomeini dies at 86: Fiery Leader Was in Failing Health Following Surgery. Los Angeles Times.
<https://www.latimes.com/archives/la-xpm-1989-06-04-mn-2499-story.html>
- Schirazi, A. (1997). The Constitution of Iran: Politics and the State in the Islamic Republic. I.B. Tauris.
- Skocpol, T. (1982, May). Rentier State and Shi'a Islam in the Iranian Revolution. *Theory and Society*, 11(3), 265-283.
- Smith, B. (1997, January 18). Dual Control. *The Economist*, 342(8000).
- Sodagar, M. (1990). Rooshd ravabet sarmayehdari dar Iran (The Development of the Capitalist Relationships in Iran). Shooleh Andisheh. (in Persian).
- Stecklow, S., Dehghanpisheh, B., & Torbati, Y. (2013). Khamenei Controls Massive Financial Empire Built on Property Seizures. Three Parts. Reuters Investigates, 11, 12, 13 Nov.,
<http://www.reuters.com/investigates/iran>
- Stewart, D. (2001). Islamic Juridical Hierarchies and the Office of Marji' al-Taqlid. In L. Clarke (Ed.), *Shiite Heritage: Essays on Classical and Modern Traditions* (pp. 137-157). Binghamton.
- Tasnim, Maqsood az Anfal chist? (What does it mean Anfal)? 12 September 2017. Retrieved January 9, 2022, from
<https://www.tasnimnews.com/fa/news/1396/06/21/1516015>, (in Persian).
- Vahabi, M. (2004). The Political Economy of Destructive Power. Edward Elgar.
- Vahabi, M. (2010). "Ordres contradictoires et coordination destructive: le malaise iranien" (Contradictory Orders and Destructive Coordination: The Iranian Disease). *Revue Canadienne d'Etudes du Développement* (Canadian Journal of Development Studies), 30(3-4), 503-534.

- Vahabi, M. (2014). "Contrainte budgétaire lâche et le secteur paraétatique" (Soft Budget Constraints and Parastatal Sector). In M. Makinsky (Ed.), *L'économie veille de l'Iran* (pp. 147-176). L'Harmattan.
- Vahabi, M. (2015a). *The Political Economy of Predation: Manhunting and the Economics of Escape*. Cambridge University Press.
- Vahabi, M. (2015b, December 22). Jaygah Sepah dar Eqtesad Iran (The Place of Sepah in the Iranian Economy). *Mihan*, No. 6. Retrieved December 11, 2021, from <http://mihan.net/1394/10/01/562/> (in Persian).
- Vahabi, M. (2018a). The Resource Curse Literature as Seen Through the Appropriability Lens: A Critical Survey. *Public Choice*, 175(3-4), 393-428.
- Vahabi, M. (2018b, March). Coercive State, Resisting Society, Political and Economic Development in Contemporary Iran, Dr Sadighi Lecture Series, International Institute of Social History and Leiden University. <https://socialhistory.org/en/events/lecture-political-and-economic-development-contemporary-iran>
- Vahabi, M., & Coville, T. (2017). Introduction: L'Economie Politique de la République islamique d'Iran. *Revue Internationale des Etudes du Développement*, 229, 11-32.
- Valadbaygi, K. (2021). Hybrid Neoliberalism: Capitalist Development in Contemporary Iran. *New Political Economy*, 26(3), 313-327. Weber, M. (1922/1978). *Economy and Society* 1, University of California Press.
- Weber, R. (2001). *Swords into Dow Shares, Governing the Decline of the Military-Industrial Complex*: Westview.
- Wehrey, F., Green, J., Nichiporuk, B., Nader, A., Hansell, L., Nafisi, R., & Bohandy, S. R. (2009). *The Rise of the Pasdaran, Assessing the Domestic Roles of Iran's Islamic Revolutionary Guards Corps*. Rand Corporation.
- Yokota, J. (2000). Tumor Progression and Metastasis. *Carcinogenesis*, 21(3), 497-503.
- Zandi, R. (2006, June 8). Garardad-e bozorg miyan-e Vezarat-e Naft va Sepah-e Pasdaran mon'aged shod (A Big Contract Was Signed Between the Oil Ministry and the IRGC). *Sharg*. Retrieved December 12, 2021, from www.magiran.com/npview.asp?ID=1095191

فصل هفتم

۷ فرمان خصوصی سازی: لیبرالیزه سازی یا اسلامی سازی؟

۷-۱ مقدمه

فرمان خامنه‌ای مبنی بر "سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران" در ژوئیه ۲۰۰۶، فروش ۸۰ درصد کل بنگاه‌های دولتی مندرج در قانون اساسی و واگذاری‌شان به "بخش‌های خصوصی و تعاونی و بخش‌های عمومی غیردولتی" تا پایان برنامه پنج ساله‌ی چهارم (۲۰۱۵-۲۰۱۱) را ابلاغ کرد.

تمامی اقتصاددانان، دانشمندان علوم سیاسی، حقوق‌دانان و روزنامه‌نگارانی که به بررسی اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی ایران می‌پردازند، این فرمان را بازنگری اساسی در اصل ۴۴ قانون اساسی مبنی بر ملی شدن کلیه صنایع کلیدی، تجارت خارجی، حمل و نقل و سیستم ارتباطات تفسیر کردند. این فقط تا حدی درست بود. از نظر *انفال*، هدف اصلی این فرمان، نه بازنگری در اصل ۴۴، بلکه تجدیدنظر در اصل ۴۵ بود.^۱ در واقع، فرمان رهبر جدید، مرحله‌ی سوم *انفال* را آغاز کرد که به معنای پایان دادن به "تز وحدت" مورد حمایت خمینی و منتظری در فاز اول *انفال* بود.

ما با بررسی بند ۶-۵ اصل ۴۵، تلفیق *انفال* و اموال دولتی را برجسته کردیم. در حالی که *انفال* عملاً به‌طور مستقل از دولت، تحت نظارت شخصی ولی فقیه نگهداری می‌شد، از نظر حقوقی با اموال دولتی ادغام شده بود. پیام اصلی فرمان ژوئیه ۲۰۰۶ معرفی "اموال عمومی غیردولتی" در تمایزی تضادمند با اموال دولتی بود. این پایان "تز وحدت" بود که بر اساس آن *انفال* یا اموال ولی فقیه باید با اموال عمومی همه‌ی مسلمانان به عنوان "اموال دولتی" ترکیب شود. در زمان خامنه‌ای، این تفسیر دولت‌گرا از اصل ۴۵ جای خود را به تفسیری ظاهراً "لیبرال"^۲ داد که در آن *انفال* به عنوان بخشی از فرآیند "خصوصی سازی" مجدداً وارد شده است.

شاید بتوان ادعا کرد که رهبر اعظم اول (خمینی) یک "دولت‌گرا-پوپولیست" بود، در حالی که رهبر دوم (خامنه‌ای) یک "لیبرال" است. هرچند، این تصور کاملاً اشتباه است. خمینی و خامنه‌ای هر دو طرفداران سرسخت *انفال* بودند و این هیچ ربطی به "دولت‌گرایی" و "لیبرالیسم" نداشت، اما آن دو راهبردهای سیاسی متفاوتی را برای تقویت اقتصاد اسلامی اتخاذ کردند. در فاز اول *انفال*، راهبرد سیاسی خمینی عبارت بود

^۱ رجوع کنید به فصل ۵، بخش ۶ درباره‌ی اصل ۴۴ و اصل ۴۵ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران.
^۲ برخی از اقتصاددانان، دانشمندان علوم سیاسی و جامعه‌شناسان ایرانی اصطلاح "نتولیبرال" را ترجیح می‌دهند.

از تقلیل *انفال* نوپا تحت عنوان معروف خیریه اسلامی یا گفتمان مسلط آن زمان، یعنی سیاست "دولت‌گرا-پوپولیستی"^۳ برای اغواء اپوزیسیون رادیکال و چپ. در سال ۲۰۰۶، خامنه‌ای نیازی به آویزان شدن به این گفتمان دولت‌گرا نداشت، زیرا دولت بدهی‌های کلانی انباشته کرده و بانک‌های دولتی تجاری تقریباً ورشکسته شده بودند. برنامه‌ی "خصوصی‌سازی" تا حدی به عنوان لغو بدهی‌ها و راه‌حلی برای مهار بدهی‌های دولت از طریق فروش بنگاه‌های دولتی ورشکسته به سایر بخش‌های غیردولتی ارائه شد. حال، در این وضعیت تازه، *انفال* با بخش خصوصی تلفیق شده بود.

همه‌ی تحلیل‌گران اقتصادی و سیاسی برنامه‌ی موسوم به "خصوصی‌سازی" بدون استثنا به نتیجه‌ای بسیار مشابه رسیده‌اند: برنده‌ی بزرگ "خصوصی‌سازی" بخش خصوصی نبود، بلکه "بخش عمومی غیردولتی" بود (در کنار دیگر مراجع فراوان، رجوع کنید به: (Harris, 2013; Maloney, 2015; Nili & Associates, 2015). شخصیت‌های برجسته‌ی سیاسی به نمایندگی از جناح‌های مختلف سیاسی جمهوری اسلامی ایران نیز این نکته را تکرار کردند. برای مثال، هاشمی رفسنجانی (۲۰۰۸) از دولت احمدی نژاد به دلیل عدم اعمال اصل ۴۴ برای جذب دارایی‌های خصوصی ایرانی برای سرمایه‌گذاری در ایران به جای دبی، انتقاد کرد. علی اکبر ناطق نوری (۲۰۰۸)، روحانی محافظه‌کار شاخص که در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۹۷ با خاتمی رقابت کرد نیز مدعی شد که دارایی‌ها از "دولت باز به دولتی در سایه" منتقل شده است (Darein, August 31, 2008, Worldnews). در همین راستا، مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، فرآیند خصوصی‌سازی را "گذار از اقتصاد دولتی به شبه‌دولتی" نامید (Mousavi Nik, November 2009).

اگرچه "بخش عمومی غیردولتی" عبارت مبهمی است که نیاز به بررسی بیشتر دارد، اما درست است که هلدینگ‌های غول‌پیکر متعلق به *انفال*، سپاه، بسیج و سایر بنیادهای مذهبی و نظامی، ذی‌نفعان اصلی فرمان به اصطلاح خصوصی‌سازی بودند. چندین گزارش از دو مرجع رسمی این واقعیت را تایید کرد که خصوصی‌سازی برای افزایش سهم بخش خصوصی در اقتصاد نبود. اولین مورد "کمیسئون ویژه مجلس برای نظارت بر اجرای اصل ۴۴" بود که در اواخر سال ۲۰۱۰ چهار گزارش در مورد نتایج خصوصی‌سازی طی سال‌های ۲۰۱۰-۲۰۰۶ منتشر کرد. بر اساس گزارش‌های آن، تنها ۱۳/۵ درصد از املاک دولتی به بخش خصوصی واگذار شده است.^۴ دومین مرجع

^۳ این اصطلاح اغلب توسط بسیاری از اقتصاددانان رادیکال و چپ استفاده می‌شد که طی سال‌های ۱۹۷۹-۱۹۸۹ سمبانی شدیدی با گرایش‌های "توده‌ای ضدامپریالیستی" و به اصطلاح مساوات‌طلبانه‌ی جمهوری اسلامی ایران داشتند.

^۴ «بخش خصوصی به بخشی متشکل از کلیه شرکت‌ها و انجمن‌هایی اطلاق می‌شود که ۸۰ درصد سهام آنها به طور مستقیم یا غیرمستقیم از طریق اشخاص حقوقی به اشخاص حقیقی تعلق دارد» (Najafi Khah, 2016, p. 123).

"سازمان بازرسی قوه قضائیه" بود که در سال ۱۳۹۱ نیز گزارشی درباره‌ی همین موضوع منتشر کرد و اعلام کرد که بخش خصوصی تنها صاحب ۵ درصد از کل اموال دولتی بود (Nili & Associates, 2015, p. 5).

به رغم ارقام متناقض، هر دو مرجع در یک نکته اتفاق نظر داشتند: سهم بخش خصوصی از روند خصوصی سازی کاملاً حاشیه‌ای بود. بسیاری از اقتصاددانان این نتیجه را به عدم وجود تدارکات و شرایط مادی لازم برای بهره‌وری سرمایه‌ی خصوصی از فرمان خصوصی سازی نسبت دادند. «در شرایط فعلی، بخش خصوصی داخلی آنقدر استعداد ندارد که بتواند بخش عظیمی از اقتصاد ایران را از طریق خصوصی سازی اداره کند... دولت باید راه را برای سرمایه‌گذاری خارجی هموار کند و به فکر سرمایه‌گذاری ایرانیان خارج از کشور باشد» (Seyasat-e Ruḥ, cited by Maloney, 2015, p. 336).

اما این توصیه‌ها با توجه به ناکامی‌های مکرر دولت‌های پس از جنگ در جذب سرمایه‌گذاران استراتژیک خارجی و مهاجران ایرانی برای سرمایه‌گذاری در ایران، ساده‌لوحی محض بود. مسأله‌ی قابل بررسی واقعی این بود که آیا شرایط مادی برای توسعه‌ی یک بخش خصوصی مستقل می‌تواند با حضور نهادهای موازی (ولایی) فراهم شود.

بررسی موج‌های اولیه خصوصی سازی می‌تواند از تنش‌ها و تضادهای فرآیند خصوصی سازی رونمایی کند که منجر به واگذاری اموال دولتی به *انفال* و سایر نهادهای حاکمیتی اسلامی شد. در حالی که *انفال* در مراحل اولیه‌ی خود به نام "دولت‌گرایی" پیشروی کرد، از طریق فرآیند "خصوصی سازی" به بلوغ و جایگاه برتر خود در اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی ایران رسید. فرمان خامنه‌ای، در راستای اسلامی سازی افزون‌تر اقتصاد ایران بود تا لیبرالیزه سازی اقتصاد. این در یک انقلاب اقتصادی اسلامی به اوج خود رسید که می‌توان آن را مرحله‌ی سوم *انفال* توصیف کرد.

در نتیجه، در این فصل ابتدا به بررسی کمپین‌های خصوصی سازی قبلی، ناکامی‌ها و سهم آنها در واگذاری دارایی‌های دولتی به بخش‌های غیردولتی در دوره‌ی ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی و خاتمی می‌پردازیم. سپس به اهداف، فرآیند و نتیجه‌ی فرمان "خصوصی سازی" خامنه‌ای، با در نظر گرفتن تجربیات تاریخی خصوصی سازی در سراسر جهان از سال ۱۹۷۹ خواهیم پرداخت. با شناسایی "بخش عمومی غیردولتی" به عنوان ذی‌نفع اصلی "خصوصی سازی"، تعاریف مغلوط درباره‌ی این بخش را در فقه جمهوری اسلامی ایران مورد بررسی دقیق قرار می‌دهیم تا سهم بزرگ *انفال* و سپاه در طعمه کردن دارایی‌های دولتی را آشکار کنیم. در نهایت نشان داده خواهد شد که چگونه تسلط سرمایه‌داری سیاسی اسلامی در مقایسه با هماهنگی ویرانگر، منجر به کاهش نقش هماهنگی بازار، دستوری (آمرانه) و تعاونی شده است.

۷-۲ پیش‌زمینه خصوصی‌سازی در دوران رفسنجانی و خاتمی

در ابتدا برنامه‌های خصوصی‌سازی پس از جنگ طی "برنامه تعدیل" و "برنامه تثبیت" آغاز شد. این برنامه‌ها توسط علی اکبر هاشمی رفسنجانی (۱۹۸۹-۱۹۹۷) در دو دوره ریاست جمهوری به عنوان برنامه‌های پنج ساله اول و دوم معرفی شد. این دو برنامه حاوی سیاست "خصوصی‌سازی" بودند.

تا آنجا که به قانون‌گذاری و تبلیغات مربوط می‌شود، خصوصی‌سازی یکی از اهداف برنامه پنج ساله اول (۱۹۸۹-۱۹۹۴) بود، و در ابتدا خوش‌بینی‌های زیادی در مورد رشد یک بخش واقعاً خصوصی وجود داشت. هدف رفسنجانی، با الهام از اصلاحات اقتصادی چین، اصلاح اقتصاد در دوره بازسازی برای تقویت نظام سیاسی اسلامی بود. بحث خصوصی‌سازی در شورای اقتصاد مطرح شد و در نهایت به اساسنامه‌ای منتهی شد که طبق آن باید خصوصی‌سازی اجرا می‌شد. در سال‌های ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۱ با فروختن ۴۰۰ شرکت از ۳۰۰۰ بنگاه دولتی شروع شد (Maloney, 2015, p. 205). بسیاری از شرکت‌های بزرگ دولتی به دلیل محدودیت‌های قانون اساسی از خصوصی‌سازی حذف شدند. این طرح خصوصی‌سازی شور و شوق زیادی برانگیخت. عملگرایان و بازرگانان سنتی بازاری محافظه‌کار علیه گرایش دولت‌گرا به نمایندگی موسوی نخست‌وزیر سابق متحد شدند.

سیاست خصوصی‌سازی با اقدامات دیگری مانند تسهیل اصل ۸۱^۵ قانون اساسی در مورد سرمایه‌گذاری خارجی، اخذ وام‌های کوتاه مدت خارجی و دعوت از ایرانیان خارج از کشور برای سرمایه‌گذاری در ایران حمایت شد. بر این اساس، وزارت دارایی در سال ۱۹۹۲ اقدامات جدیدی را برای خرید خارجی کل مالکیت شرکت‌های ایرانی توسط شرکت‌های خارجی و ارائه غرامت در برابر ملی شدن‌ها و حمایت از بازگرداندن سرمایه اعلام کرد.^۶ دوره اول خصوصی‌سازی، ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۴، به موجب مجوز برنامه اول توسعه با مجموع فروش دارایی‌های عمومی به ارزش ۱/۷ هزار میلیارد ریال انجام شد (Amuzegar, 2007, p. 62).

بدیهی است مجلس قانونی را تصویب کرد که به دولت اجازه داد تا بنگاه‌های دولتی را به طرق مختلف بفروشد. قانون سه وسیله برای واگذاری دارایی‌های دولتی پیشنهاد

^۵ اصل ۸۱ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مقرر می‌دارد: «دادن امتیاز تشکیل شرکتها و مؤسسات در امور تجاری و صنعتی و کشاورزی و معادن و خدمات به خارجیان مطلقاً ممنوع است». (مترجم) <https://davoudabadi.ir/page/0689745/>.

^۶ New York Times, 1992, "Iran allows foreigners to buy its companies," June 29, section D, p.4, <https://www.nytimes.com/1992/06/29/business/iran-allows-foreigners-to-buy-its-companies.html>

می کرد: بازار سهام، مزایده و مذاکرات (Ahmadi-Amooei, 2004, p. 222). از آنجایی که بورس اوراق بهادار تهران حتی ناکارآمدتر و کمتر توسعه یافته بود، فرمول‌هایی برای تعیین ارزش سهام شرکت‌ها به منظور تعیین ارزش واقعی‌شان پیش از واگذاری گنجانده شد. از آنجایی که فرآیند حسابرسی بنگاه‌های دولتی غیرقابل اعتماد بود و بسیاری از آنها زیان آور بودند، تصمیم بر این شد که در کنار بورس اوراق بهادار اصلی، بورس اوراق بهادار فرعی راه‌اندازی شود که محدودیت ورود کمتری داشت. اما این ایده هرگز محقق نشد.

روش حراج نیز روی کاغذ باقی ماند و تنها روش سوم مبتنی بر مذاکره به طور گسترده پذیرفته شد. از آنجا که فرآیند واگذاری یا خصوصی سازی انتخابی و به صلاح‌دید صاحبان قدرت بود، خانواده رفسنجانی و نزدیکانش سهم اصلی مرحله اول خصوصی سازی را تصاحب کردند. اما این امر منجر به محکومیت گسترده‌ی شخص رفسنجانی و همچنین کابینه وی شد. مسعود روغنی زنجانی ضمن دفاع از رفسنجانی در قبال این اتهامات و نحوه اجرای اقدامات خصوصی سازی می‌گوید:

«این تصور وجود داشت که عده‌ای کشور را غارت و چپاول می‌کنند و این افراد امور شخصی و خصوصی خود را وارد پروسه خصوصی سازی کرده‌اند. قرار بود خصوصی سازی با سرعت بسیار بالایی پیش برود، اما این مساله اجتماعی مانع از پیشرفت آن شد. بلافاصله پس از موج اعتراضات اجتماعی و گلایه‌ها از اجرای طرح تعدیل اقتصادی، راست سنتی با ارائه‌ی طرحی گسترده برای فروش کوپنی کارخانه‌ها و واحدهای دولتی واکنش نشان داد. مهندس علی نقی خاموشی رئیس اتاق بازرگانی معمار و مجری این طرح بود. ... محافظه‌کاران و جناح راست علی‌رغم داشتن منافع در روند خصوصی سازی، شروع به انتقاد از دولت کردند. آنها می‌خواستند از این وضعیت سوء استفاده سیاسی کنند و آقای هاشمی (رفسنجانی) را تضعیف کنند و گرنه از خصوصی سازی بیشترین سود را می‌بردند (Ahmadi-Amooei, 2004, p. 232).

خصوصی سازی توده‌ای یا کوپنی که پیشنهاد رئیس اتاق بازرگانی و یکی از رهبران متنفذ **مؤتلفه** آقای خاموشی بود، در مرحله‌ی بعد در دوره‌ی ریاست جمهوری احمدی‌نژاد تحت عنوان "سهام عدالت" پی‌گیری شد.^۷ اما در زمستان ۱۹۹۲، روند خصوصی سازی به دلیل گزارش‌های گسترده مبنی بر فساد فاحش، رفیق بازی و واگذاری بدون مزایده‌ی بنگاه‌های دولتی پول‌ساز به گروه‌های منتخب با قیمت‌های پایین‌تر از قیمت بازار، متوقف شد. "حکمی جدید از سوی وزارتخانه با ضمانت‌های اضافه شده علیه سوء استفاده‌ها نیز «به همان اندازه نقصان داشت. مجلس در اواسط تابستان ۱۹۹۴ به

^۷ درباره‌ی "سهام عدالت" رجوع کنید به بخش بعدی.

تمام تلاش‌های خصوصی‌سازی پایان داد تا تخلفات قبلی اصلاح شود» (Amuzgar, 2007, p. 62).

حمایت تجار محافظه‌کار بازار از دولت هاشمی رفسنجانی در تابستان ۹۲ و بلافاصله پس از افتتاح مجلس چهارم کاهش یافت. اعتراض ناطق نوری به پیشنهاد دولت برای تفسیر مجدد اصل ۸۱ در خرداد ۹۲ نشانه‌ی روشنی بود. وی از دولت برای بی‌توجهی به اولویت منافع داخلی با رعایت "حفظ مبانی و ارزش‌های اسلامی" انتقاد کرد. جناح سنتی محافظه‌کار از روند خصوصی‌سازی و لیبرالیزه‌سازی کاملاً ناراضی بود، زیرا منافعش توسط دولت رفسنجانی تامین نمی‌شد. این تنش به ویژه زمانی تشدید شد "که بانک مرکزی ریال را در مارس ۱۹۹۳ شناور کرد، و برای جامعه‌ی تجار ایران، تامین سودهای کلانی که تحت سیستم نرخ ارز چندگانه‌ی پیشین از آن برخوردار بودند را بسیار دشوارتر کرد" (Pesaran, 2005, p. 86).

نکته‌ی پسران، با ملاحظات، معتبر است. این "جامعه تجار ایران" نبود که از نرخ‌های چندگانه ارز طی سال‌های ۱۹۷۹-۱۹۸۹ بهره‌مند شد. همان‌طور که کشاورزian (Keshavarzian, 2007, p. 273) به طور متقاعدکننده‌ای استدلال کرد، جمهوری اسلامی ایران بین بازاریان انقلابی یا "متعهد" و بازاریانی که ظاهراً این طور نبودند تفاوت قائل شد و تنها بازاریان "متعهد" به منابع تحت کنترل دولت دسترسی پیدا کردند. در حالی که بازاریان در دوران رژیم شاه گروهی نسبتاً منسجم و مستقل از دولت را تشکیل می‌دادند، اما به دلیل حمایت‌های پدرسالارانه (patronage)، همبستگی داخلی و هویت گروهی خود را در جمهوری اسلامی ایران از دست دادند. بازرگانان بازار از یک دکتین مرکانتیلیست (mercantilist) حمایت می‌کردند که به تجارت، بازرگانی و مالکیت خصوصی، با حضور دولتی "دیده بان" تاکید می‌کرد. به طرز متناقضی، برجسته‌ترین نمایندگان بازار که قرار بود طرفدار سرسخت "نرخ ارز بازار آزاد" باشند، به دلیل داشتن روابط ممتاز با خمینی، که به آنها اجازه می‌داد از انحصار دولتی برای ثروتمند شدن بهره‌مند شوند، با آن مخالفت کردند.

دوره ۱۹۷۹-۱۹۹۰ در اقتصاد ایران، برای کشف گسترش نوعی **بازار وابسته به دولت** از اهمیت کلیدی برخوردار است. بررسی دقیق این دوره نشان می‌دهد که مدت‌ها قبل از جنگ هشت ساله که خزانه دولت را خالی کرد و حاکمان اسلامی را مجبور به استقراض از صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی کرد، **انحصار دولتی بازار خصوصی را میسر کرد**. برای درک بهتر این موضوع، نگاهی دقیق‌تر به آن سال‌ها و به ویژه تصویب قانون ملی شدن تجارت خارجی در سال ۱۳۵۸ بیندازیم.

با تصویب این قانون، وزارت بازرگانی فهرستی از تمام کالاهای تجارت بین‌المللی تهیه کرد. بر این اساس، مراکز تهیه و توزیع ایجاد شد که موظف بودند تمامی این کالاها را در ده دسته‌ی وارداتی طبقه بندی کنند. تهیه و توزیع فرآورده‌های شیمیایی، محصولات

آهن و فولاد، فلزات، ماشین آلات، مواد غذایی و کشاورزی و نظارت بر هر یک، به وزارت مربوطه محول شد. "مراکز تهیه و توزیع کالا" دارای هیات مدیره‌ای بود که ترکیبی از کارشناسان بخش خصوصی و افراد به اصطلاح انقلابی بود. این مراکز تا سال‌های ۱۹۹۰-۱۹۹۲ فعال بودند، یعنی تا ابتدای ریاست جمهوری آقای رفسنجانی و تهیه‌ی اولین برنامه‌ی پنج ساله جمهوری اسلامی ایران. طی سال‌های ۱۹۷۹ تا ۱۹۹۰، کل تجارت خارجی کشور توسط این مراکز انجام می‌شد و یکی از منابع فساد و رانت‌خواری شد.

شایان ذکر است که با روی کار آمدن دولت آقای موسوی (۱۳۶۸-۱۳۶۰)، وزارت بازرگانی مدتی در اختیار آقایان آل اسحاق^۸ و عسگراولادی بود که ارتباط نزدیک‌شان با بازار تهران، برای همه شناخته شده بود. به گفته‌ی عزت الله سحابی، آقایان آل اسحاق و عسگراولادی «حامیان "مؤتلفه" و کسبه بازار را در مراکز تولید و توزیع قرار دادند و آنها نیز نظریات خاص خود را داشتند که دولت وظیفه دارد خادم باشد و نباید سودآوری کند. بنابراین با ارز دولتی (با نرخ‌های رسمی بسیار کم‌تر از بازار) کالا وارد می‌کردند، یکی دو تومان اضافه می‌کردند و سپس به بازار و تجار عرضه می‌کردند. بازرگانان سپس این کالاها را به قیمت بازار فروختند و اختلاف فاحش بین نرخ ارز دولتی و بازار را به جیب زدند. در میان فروشندگان پوشاک، لوازم التحریر و ... موارد متعددی را شاهد بوده‌ایم که محصولات خود را با نرخ ارز دولتی هفت تومان-به -دلار می‌خردند و سپس به قیمت شانزده، هجده، بیست و یا بیست و هفت تومان-به -دلار به فروش می‌رساندند، زیرا قیمت دلار به شدت در حال افزایش بود. بدین گونه بود که رانت‌ها جمع‌آوری می‌شد» (Ahmadi-Amooei, 2004, p. 23-4).

به این ترتیب، همان افرادی که مخالف سرسخت مداخله‌ی دولت در اقتصاد بودند بیشترین سود را از انحصارات دولتی در بازار کسب کردند. **مؤتلفه و انجمن حجتیه** پیشگامان جریانی بودند که در طول حیات جمهوری اسلامی در رابطه‌ی میان دولت و بازار رواج یافت: ظهور بازارهای جدید و گسترش آنها در کنار و به موازات انحصارات و مقررات دولتی. این توضیح می‌دهد که چرا این حامیان "بازار آزاد" نیز مخالف حذف نظام چند نرخ ارز توسط رفسنجانی بودند. البته همه‌ی بازاریان اگر جزو گروه ممتاز نزدیک به حاکمان اسلامی نبودند، نمی‌توانستند از نرخ ارز چندگانه بهره‌برداری کنند.

^۸ در پی درگذشت حبیب‌الله عسگراولادی به عنوان عضو شورای مرکزی کمیته امداد امام خمینی، سیدعلی خامنه‌ای یحیی آل اسحاق را در شورای مرکزی این نهاد منصوب کرد. آل اسحاق فعالیت در معاونت برنامه‌ریزی و عضویت در هیئت مدیره مجتمع اقتصادی کمیته امداد امام خمینی، دیگر نهادهای **انفال**، چون هیات امنای بنیاد مستضعفان، و نیز هیات مدیره‌ی سازمان اقتصاد اسلامی ایران را در کارنامه‌ی خود دارد. (مترجم)

واضح است که بخش خصوصی، به لطف غلبه‌ی انحصارات دولتی بر تجارت و صنعت، که ویژگی منحصر به فرد اقتصاد بازار ایران تحت حکومت جمهوری اسلامی ایران است، رونق پیدا کرد. در حالی که در بسیاری از شرکت‌های استعماری کشورهای غربی، و همچنین کشورهایی با درآمد کم و متوسط در سراسر جهان، انحصارات دولتی-خصوصی باعث ایجاد بخش خصوصی پررونق شد، بخش دولتی در تجارت و صنعت تسلط غالب را نداشت. چنین ویژگی‌های خاص اقتصاد بازار را نمی‌توان در بسیاری از اقتصادهایی یافت که در آن بخش دولتی شکل غالب روابط مالکیت است (Vahabi & Mohajer, 2021).

در اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی ایران، بخش خصوصی به هیچ وجه غایب نیست؛ بسیار هم زنده است. با این حال، بخش خصوصی اساساً به عنوان یک عامل، واسطه، دلال، یا یک پیمانکار فرعی برای آن نهادهای حاکمیتی اسلامی (که اغلب "شبه‌دولتی" نامیده می‌شوند) عمل می‌کند که فراقانونی‌اند و با انحصارات و رانت‌های دولتی ارتباط دارند. این را می‌توان بخش خصوصی وابسته نامید. از منظر سیاسی، این نشان می‌دهد که چرا تفکیک جناح‌های سیاسی در جمهوری اسلامی به "چپ" و "راست" بی معنی است. کسانی که در جناح "چپ" هستند، طرفدار اقتصادی دولت‌گراییند و هم‌سو با طرفدار جناح "راست" هستند که حامیان آن جناح از بخش خصوصی‌اند که با نهادهای حاکمیتی اسلامی که از انحصارات دولتی سود می‌برند، پیوند دارند.

طرح خصوصی‌سازی رفسنجانی در سال ۹۳ به دلیل افزایش مخالفت‌های سیاسی در مجلس چهارم و شرایط بحرانی اقتصادی به پایان رسید. درآمد نفتی کشور کاهش یافت، قیمت‌های داخلی افزایش یافت، ارزش ریال بیشتر نزول کرد و بانک مرکزی برای پرداخت وام‌های کوتاه مدت خود تحت فشار فزاینده‌ای قرار گرفت. همان‌طور که جدول ۷-۱ نشان می‌دهد، تا پایان سال ۱۹۹۳، کل بدهی خارجی به بیش از ۲۳ میلیارد دلار آمریکا رسیده بود و گفته می‌شد که سطح وابستگی به ورود سرمایه‌ی کوتاه‌مدت به‌ویژه بی‌سابقه بود (Pesaran, 2000, p. 87).

جدول ۷-۱: بدهی خارجی، ۱۹۹۳-۱۹۸۹، به میلیارد دلار، قیمت‌های ثابت ۲۰۰۴

سال	کل بدهی خارجی	بدهی کوتاه مدت	نسبت بدهی کوتاه‌مدت به کل بدهی خارجی (%)
۱۹۸۹	۴/۳	۲/۱	۴۹
۱۹۹۰	۶/۲	۴/۷	۷۶
۱۹۹۱	۱۰/۹	۷	۶۴
۱۹۹۲	۱۶	۱۱/۹	۷۴
۱۹۹۳	۲۳	۱۷/۶	۷۷

منبع: صندوق بین‌المللی پول (آوریل ۲۰۱۰)

بحران بدهی در سال ۱۹۹۳ نقطه عطفی در طرح خصوصی سازی رفسنجان بود (Ahmadi-Amooei, 2004, pp. 210-213). در حالی که رهبر معظم در اسفند ۹۳ از نامزدی وی برای دومین دوره ریاست جمهوری حمایت کرد، بر اهمیت "عدالت اجتماعی" تاکید کرد و انتقادات هر دو جناح دولت گرا و مرکانتیلیست (mercantilist) دولت را، که بر اساس آن بحران بدهی و نرخ تورم بالا هر دو نتیجه‌ی سیاست لیبرالیزه سازی بود، منعکس کرد.

درگیری میان عمل‌گرایان و محافظه‌کاران سنتی بر سر غارت و تصرف اموال دولتی به نام خصوصی سازی در نهایت به مداخله‌ی رهبر معظم و راه حلی فراتر از اردوگاه‌های سیاسی برای حفظ منافع کل نظام انجامید. این راه حل، واگذاری اموال دولتی به نهادهای اقتصادی حاکمیت اسلامی، مجموعه‌ای از نهادها (بنیادها و مؤسسات) وابسته به *انفال* و سپاه پاسداران بود. اولویت البته با "انقلابیون" و نهادهای "طرفدار مستضعفان" بود (Adeli, 2004, pp. 474-75).

در نتیجه، مرحله‌ی دوم خصوصی سازی در دوره رفسنجان (۱۹۹۷-۱۹۹۵) بر اساس قانون ویژه مجلس و دستور برنامه دوم با «محدود کردن واگذاری دارایی‌های عمومی به مبلغ ۱/۸ تریلیون ریال - فقط به کارگران و جانبازان با شرایط ویژه و مطلوب» انجام شد. در دوره سوم، (۱۹۹۹-۱۹۹۸) حدود ۳/۱ تریلیون ریال بر اساس قوانین سالانه بودجه و همچنین مجوزهای قانونی برنامه دوم، دست به دست شد (Amuzegar, 2007, p. 62).

شکست موج اول خصوصی سازی در دوره رفسنجان (۱۹۹۳-۱۹۹۰) به وضوح نشان داد که خصوصی سازی برای تقویت بخش خصوصی مستقل از نهادهای اقتصادی حاکمیت اسلامی نیست. قانون خصوصی سازی مجلس چهارم مبنای فرمان خصوصی سازی در ژوئیه ۲۰۰۶ قرار گرفت.

خاتمی بر خلاف رفسنجان اولویت را به "اصلاحات سیاسی" داد تا "اصلاحات اقتصادی". با این وجود، سیاست خصوصی سازی در برنامه‌ی پنج ساله سوم به ویژه در بخش‌های انرژی، آب، برق و بانکی دنبال شد. خاتمی مانند رفسنجان تلاش کرد تا با ترویج سرمایه گذاری خارجی و سرمایه‌ی ایرانیان در خارج، بخش خصوصی مستقل از قدرت حاکمیت اسلامی را تقویت کند. با توجه به کاهش قیمت بشکه‌ی نفت به زیر ۱۰ دلار در اواخر سال ۱۹۹۸ و به دنبال آن خشکسالی تاریخی در ایران، و فشار "بحران بدهی" که از زمان رفسنجان ادامه داشت، خاتمی "طرح تعدیل اقتصاد" را آغاز کرد. در راستای ارزیابی انتقادی رهبر معظم انقلاب از سیاست لیبرالیزه سازی رفسنجان، خاتمی "عدالت اجتماعی" را در اولویت قرار داد اما سرمایه گذاری خارجی را نیز پذیرا شد. علاوه بر این، پس از پیروزی اصلاح طلبان در مجلس ششم، بسیاری از ایرانیانی که در سال‌های وحشیانه‌ی جمهوری اسلامی ایران در دهه ۱۹۸۰ مهاجرت کرده یا به صورت قاچاق از

مرزها خارج شده بودند، به فکر بازگشت به کشور، حداقل برای مدت کوتاهی افتادند. این منجر به «حرکت افراد و سرمایه شد که از زمان انتخابات ۱۹۹۷ به صورتی قارچ‌گونه رشد کرد» (Maloney, 2015, p. 305).

دولت خاتمی فعالانه از بانک‌های خصوصی حمایت کرد و چند قرارداد با شرکت‌های خارجی از جمله دو قرارداد، که پیش از این اشاره شد، با شرکت‌های ترکیه‌ای TAV و Turkcell انعقاد کرد.^۹ ما عاقبت این خصوصی‌سازی‌های جزئی را در فصل پیشین بحث کرده‌ایم، به ویژه بحران صندوق‌های فرض‌الحسنه اسلامی، ظهور بانک‌های اسلامی و دخالت سپاه در بستن فرودگاه امام خمینی. در واقع، ظهور سپاه و مداخله‌ی فعال آن در اقتصاد و همچنین تشدید سرکوب داخلی، سلسله تروورهای سیاسی رهبران سیاسی، روزنامه نگاران و روشنفکران، شور و شوق اولیه را برای معکوس کردن روند فرار نیروی کار و سرمایه از میان برد.

بنابراین خصوصی‌سازی در دوران رفسنجانی و خاتمی به تقویت بخش خصوصی مستقل و هماهنگی بازاریبند کمک نکرد، بلکه بر وزن و اقتدار نهادهای اقتصادی به اصطلاح شبه‌دولتی یا حاکمیت اسلامی افزود. علاوه بر این، همان‌طور که جدول ۷-۲ نشان می‌دهد، کل انتقال اموال از بخش‌های دولتی به غیردولتی (عمدتاً "بخش شبه‌دولتی") در دوران هاشمی رفسنجانی و خاتمی تنها ۱۱ درصد از کل خصوصی‌سازی‌ها بوده است. عمده‌ی خصوصی‌سازی، در دوره‌ی ریاست جمهوری احمدی نژاد یا مرحله‌ی سوم/انفال انجام شد.

جدول ۷-۲: انتقال اموال از بخش دولتی به بخش‌های غیردولتی

رئیس‌جمهور	دوره‌ی ریاست‌جمهوری	درصد انتقال دارایی
هاشمی رفسنجانی	۳ اوت ۱۹۸۹ تا ۲ اوت ۱۹۹۷	۶/۹٪
محمد خاتمی	۲ اوت ۱۹۹۷ تا ۳ اوت ۲۰۰۵	۴/۱٪
محمود احمدی‌نژاد	۳ اوت ۲۰۰۵ تا ۳ اوت ۲۰۱۳	۸۹٪

منبع: Harris (2013, p. 57)

به عبارت دیگر، فرمان خصوصی‌سازی در سال ۲۰۰۶ به عنوان بخشی از انقلاب اقتصادی اسلامی برای تقویت/انفال و منافع سپاه صادر شد؛ توسعه‌ی بخش خصوصی ممتاز و وابسته، مطیع نیازهای بخش به اصطلاح غیردولتی شد.

۷-۳ فرمان خصوصی‌سازی خامنه‌ای: اهداف، فرآیند و نتایج

^۹ رجوع کنید به فصل ۶.

ادبیات گسترده‌ای درباره‌ی خصوصی سازی وجود دارد که از دو تجربه‌ی متفاوت تاریخی الهام گرفته است. اولین مورد مربوط به خصوصی سازی در کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری از زمان اصلاحات مارگرت تچر (Margaret Thatcher)، سیاستمدار لیبرال-محافظه کار در سال ۱۹۷۹ است که با اجماع واشنگتن به اوج خود رسید. برنامه‌ی آن را می‌توان در آن چه به‌عنوان "تثلیث مقدس" شناخته می‌شود خلاصه کرد: خصوصی سازی، لیبرالیزه سازی (liberalization) و تثبیت. تجربه‌ی دوم مربوط به گذار پساسوسیالیستی از ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۱ است (Megginson & Netter, 2001).

باید به تفاوت‌های عمده‌ی میان این دو مورد توجه کرد، از جمله ساختار اجتماعی-اقتصادی و نهادی‌ای که در آن فرآیند خصوصی سازی آغاز شد. در اولی، بازاری تمام عیار شامل نه تنها محصول و نیروی کار، بلکه بازار سرمایه و بورس اوراق بهادار در سطح جهانی وجود داشت. علاوه بر این، شرایط اجتماعی-اقتصادی توسعه یافته برای فعالیت‌های کارآفرینی، طبقه‌ای بورژوا با سنت‌های سیاسی و فرهنگی غنی تاریخی، و همه‌ی الزامات نهادی برای تقدم مالکیت بر حاکمیت، با یکدیگر توأماً متحد شدند. بنابراین، امکان استفاده از روش‌های استاندارد خصوصی سازی شرکت‌های دولتی بزرگ، یعنی فروش مستقیم دارایی‌ها به سرمایه‌گذاران استراتژیک خارجی، مزایده‌ی رقابتی نقدی برای سهام شرکت‌ها، و انتشار عمومی سهام شرکت‌های سهامی جدید از طریق "عرضه اولیه عمومی" (IPO)^{۱۰} وجود داشت.

در تجربه‌ی دوم، خصوصی سازی در ساختار اجتماعی-اقتصادی و نهادی کاملاً متفاوت، یعنی اقتصادهای سبک شوروی آغاز شد و دو تغییر اساسی را هدف قرار داد: (۱) تسلط بخش خصوصی به جای بخش دولتی برتر و (۲) جایگزینی هماهنگی دستوری (آمرانه) با هماهنگی بازاری بنیاد. این تغییرات اغلب با سومین تغییر بنیادین نهادی در سطح سیاسی، یعنی پایان دادن به انحصار قدرت توسط حزب کمونیست همراه بود (Konrai, 1992).

شوگ درمانی و تدریج گرایی (gradualism)، دو مسیر اصلی در فرآیند خصوصی سازی بوده‌اند. اولی در بسیاری از اقتصادهای سبک شوروی سابق مانند روسیه و لهستان دنبال شد. خصوصی سازی سریع بخش دولتی و سیاست‌های تثبیت اقتصاد کلان برای کنترل تورم عظیم^{۱۱} (mega-inflation) (Dornbusch, 1991) یا

^{۱۰} عرضه‌ی اولیه عمومی (Initial Public Offering: IPO) در اساس به این معنا است که مالکیت یک شرکت یا بنگاه در حال گذار از مالکیت خصوصی به عمومی است. (مترجم)

^{۱۱} این عبارت (mega inflation) توسط دام‌بوش (Dornbusch, 1991, p. 177) در مورد تورم‌های بالا که بیش از ۱٪ ماهانه (۴۳۵٪ سالانه) در طول چند ماه است، ابداع شده است. اکثر کشورهای پساسوسیالیستی "تورم عظیم" را تجربه کردند.

گاهی اوقات ابرتورم^{۱۲} (hyperinflation) اتخاذ شد، اما این سیاست‌ها نتوانستند از "رکود متحول‌کننده" (transformative recession) اجتناب کنند (Kornai, 1994). در آغاز گذار پس‌اوسوسیالیستی، به طور گسترده‌ای باور بر این بود که "تثلیث مقدس" برای ایجاد بازاری کارآمد کافی است. کورنای قاطعانه استدلال کرد که به همان اندازه، سفت‌تر کردن "انضباط شل بودجه‌ی"^{۱۳} شرکت‌های دولتی مهم است. به عقیده‌ی او، "توسعه ارگانیک" اقتصاد بازار خصوصی به جای "تثلیث مقدس" به یک "مربع جادویی" نیاز دارد: "روابط علی‌نزدیکی بین توسعه‌ی سالم بخش خصوصی، سفت شدن انضباط بودجه، بازسازی قدرتمندانه‌ی تولید، و در نتیجه‌ی نهایی، رشد بهره‌وری نیروی کار وجود دارد" (Konrai, 2000, p. 10). این ارزیابی شکاکانه‌ی او را از شوک درمانی توضیح می‌دهد.

در غیاب بازار سرمایه‌ی تمام عیار و فقدان مقدار قابل توجهی پس‌انداز خصوصی، چندین طرح "غیراستاندارد" خصوصی‌سازی اتخاذ شد (Andreff, 2017) که مبتنی بر ائتلاف میان الیگارشی‌های قدرتمند اقتصادی و سیاسی، مذاکره بین ذی‌نفعان مختلف، و دعوت از سرمایه خارجی برای سرمایه‌گذاری بود. مهم‌ترین الگوها چنین بوده‌اند: (۱) فروش دارایی از بالا به پایین یا سرمایه‌داری از بالا: خصوصی‌سازی از طریق بورژواسازی بوروکرات‌های حزبی-دولتی (Nomenclature) سابق، از جمله اعضای حزب کمونیست (apparatchiks) سابق، معروف به «سرمایه‌داری کرملین»؛ (۲) خصوصی‌سازی داخلی که به‌عنوان "خرید سهام مدیریت-کارکنان"^{۱۴} شناخته می‌شود: انتقال حقوق مالکیت به مدیران (Nachalniks) سابق شرکت‌های سوسیالیستی و کارکنان آنها با قیمت‌های دفتری^{۱۵} و پایین‌تر از قیمت‌های بازار؛ (۳) خصوصی‌سازی توده‌ای یا "کوپی": مفهوم "توده‌ای" به فرصت جهانشمول و یکسان برای شهروندان

^{۱۲} کی‌گن (Cagan, 1991, p. 177) "ابرتورم" (hyperinflation) را به‌عنوان نرخ تورم ماهانه ۵۰٪ تعریف کرد. طبق گفته‌ی هنک و کروگر (Hanke & Kruger, 2013) موج سوم ابرتورم در چند کشور اروپای مرکزی و شرقی در دوران گذار پس‌اوسوسیالیستی و به‌ویژه در بسیاری از جمهوری‌های تازه استقلال یافته‌ی اتحاد جماهیر شوروی سابق رخ داد (رجوع کنید به Vahabi, 2020).

^{۱۳} عبارت "انضباط شل بودجه" توسط یانوش کورنای (Kornai, 1979) برای توصیف رفتار مدیران شرکت‌های سبک شوروی ابداع شد که می‌توانستند بیش از درآمد خود خرج کنند و منتظر کمک‌های بعدی توسط دولت سوسیالیستی پدرسالار باشند. در مقابل، او استدلال کرد که به‌طور کلی، یک شرکت سرمایه‌داری در معرض انضباط سفت بودجه قرار دارد، زیرا در صورت ورشکستگی، به‌طور سیستماتیک نجات نخواهد یافت (برای تحلیل رشته‌های مختلف در ادبیات اقتصادی در مورد محدودیت شل بودجه رجوع کنید به Vahabi, 2001, 2014a, 2014b).

^{۱۴} عبارت (Management-Employee BuyOuts (MEBO همان "خصوصی‌سازی داخلی" است که در متن آمده است. (مترجم)

^{۱۵} ارزش دفتری (book value) شرکت با کسر کل بدهی‌ها از کل دارایی‌ها محاسبه می‌شود. این معیاری است برای آن چه پس از بستن شرکت به صاحبان سهام شرکت تعلق می‌گیرد، با این که چقدر پس از پرداخت تمام تعهدات مالی باقی می‌ماند. ارزش بازار یک شرکت با ضرب قیمت فعلی سهام در تعداد کل سهام موجود محاسبه می‌شود. این معیار ارزش درک شده‌ی یک شرکت است و بر اساس برداشت سرمایه‌گذاران از چشم انداز رشد آتی شرکت، مالکیت معنوی و سایر دارایی‌های نامشهود است. (مترجم)

برای دستیابی به اموال واگذار شده توسط دولت اشاره دارد، اما به این معنا نیست که تمام یا اکثر دارایی‌های دولتی درگیر برنامه‌ی خصوصی سازی توده‌ای خواهند شد. این بر پایه‌ی یک دیدگاه پوپولیستی برای ایجاد "سرمایه داری مردمی" بود؛ (۴) خصوصی سازی خارجی: غالباً فروش املاک دولتی به سرمایه‌ی خارجی به ویژه سرمایه‌گذاران استراتژیک بود. (۵) استرداد: مستلزم جبران خسارت توسط دولت برای مصادره‌ی اموالی بود که در اقتصادهای سبک شوری ناعادلانه تلقی می‌شد. این شامل بازگشت دارایی‌های فیزیکی (در جمهوری چک) یا گواهی‌های جبران خسارت و قابل بازخرید در قالب سهام بود (مجارستان).

دومین مسیر گذار پساسوسیالیستی شامل دگرگونی تدریجی شرایط اقتصادی-اجتماعی برای رشد روابط بازار و ظهور طبقه‌ی جدیدی از کارآفرینان در کنار بخش دولتی بود که قادر باشد بخش دولتی را با قدرت رقابتی پیشرفته‌ی خود به چالش بکشد (Kornai, 1999b). بخش دولتی برای این که بتواند با رقابت در بازار روبرو شود مجبور به تجدید ساختار شد. این مسیر به عنوان "سرمایه داری از پایین" توصیف شده است. "مکانیسم اقتصادی جدید" (New Economic Mechanism) مجارستان در ۱ ژانویه ۱۹۶۸، تصویری از دگرگونی تدریجی در گذشته بود، و اصلاحات اقتصادی چین از سال ۱۹۷۹ نشانگر تجربه‌ی اخیر تدریجی گرایی است.

با توجه به این دو تجربه‌ی عمده از خصوصی سازی، قابل توجه است که کدام یک از آنها به عنوان الگوی ژوئیه ۲۰۰۶ بوده است. برنامه‌ی "خصوصی سازی" تحت حکومت جمهوری اسلامی ایران، و وضعیت مشخص ساختار اجتماعی-اقتصادی و نهادهای که در آن برنامه‌ی "خصوصی سازی" راه اندازی شد، چه بود؟

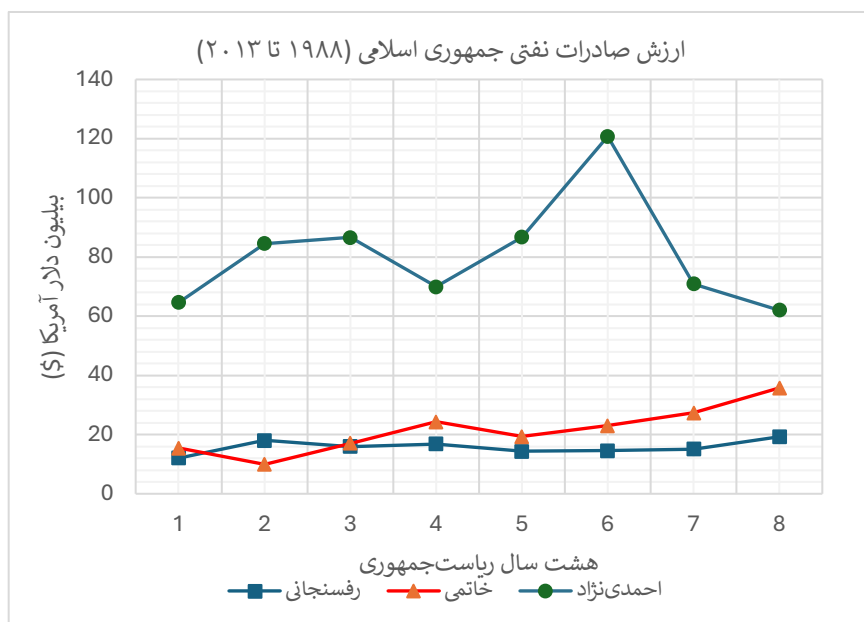
ظاهراً به اصطلاح "خصوصی سازی" ایرانی، حتی اگر در اقتصادی سرمایه‌دارانه راه اندازی شده بود، از مدل گذار پساسوسیالیستی و روش‌های خصوصی سازی غیراستاندارد آن پیروی می‌کند (رجوع کنید به Nili & Associates, 2015). علاوه بر این، از شوک درمانی به جای تدریج گرایی الهام گرفته شد زیرا خصوصی سازی بر ۸۰ درصد از املاک دولتی متمرکز بود. خصوصی سازی هرگز در ایران به عنوان فرآیندی برای پایان دادن به انحصارهای بزرگ یا تقویت رقابت در بازار معرفی نشد. در حالی که می‌توان وجوه مشترک بسیاری را بین "خصوصی سازی" ایران و روسیه در مورد تصاحب دارایی توسط "مجمع‌های مالی-صنعتی" مرتبط با نفت و گاز و غارت دولتی مشخص کرد، اما این ویژگی‌ها از مبدا کاملاً متفاوتی آغاز شد. در روسیه، عمده ترین مانع اقتصادی برای خصوصی سازی، بخش دولتی بود، در حالی که در ایران، *انفال* و دیگر هلدینگ‌های غول‌پیکر مرتبط با قدرت حاکمیت اسلامی بود. اما *انفال* چیست؟

انفال مالکیت انحصاری کلیت منابع "بلاصاحب" (از جمله منابع طبیعی) توسط مقام ولی فقیه است. این بر اساس سلب مالکیت مردم از اموال عمومی است. به این

معنا، روند خصوصی‌سازی در ایران از سال ۱۹۷۹ آغاز شد و نه از سال ۲۰۰۶. اما مالکیت انحصاری مقام معظم رهبری مشمول نظم و انضباط بازار و رقابت نبود، زیرا مبتنی بر ادغام مالکیت و حاکمیت بود. بنابراین روند خصوصی‌سازی مسدود شد و در صورت تداوم انفال، مسدود خواهد ماند. این امر در مورد سایر نهادهای اقتصادی حاکمیتی مانند سپاه، بسیج و آستان قدس رضوی نیز صادق است. هدف برنامه‌ی موسوم به خصوصی‌سازی، از بین بردن انفال برای تقویت بخش خصوصی از طریق مرزبندی میان مالکیت از حاکمیت نبود. پروژه‌ی واگذاری املاک دولتی به املاک به اصطلاح عمومی غیردولتی به بهانه‌ی مهار بدهی‌های کلان دولت بود. هنگامی که فروش ۸۰ درصد املاک دولتی اعلام شد دولت از لحاظ تاریخی، از زمانی که درآمد نفتی منبع اصلی درآمد دولت شد، ثروتمندتر نبوده است.

همان‌طور که تصویر ۷-۱ به وضوح نشان می‌دهد، درآمدهای نفتی در دوران احمدی‌نژاد سه برابر مجموع درآمدهای نفتی در دوره‌ی رفسنجانی و خاتمی بود. در واقع دو دوره‌ی ریاست جمهوری احمدی‌نژاد (۲۰۰۵-۲۰۱۳) قیمت‌های نفت خام فوق‌العاده بالا را دربرمی‌گرفت که به بشکه‌ای ۱۵۰ تا ۲۰۰ دلار نیز رسید.

تصویر ۷-۱: ارزش صادرات نفت ایران در دوران ریاست جمهوری رفسنجانی، خاتمی و احمدی‌نژاد.

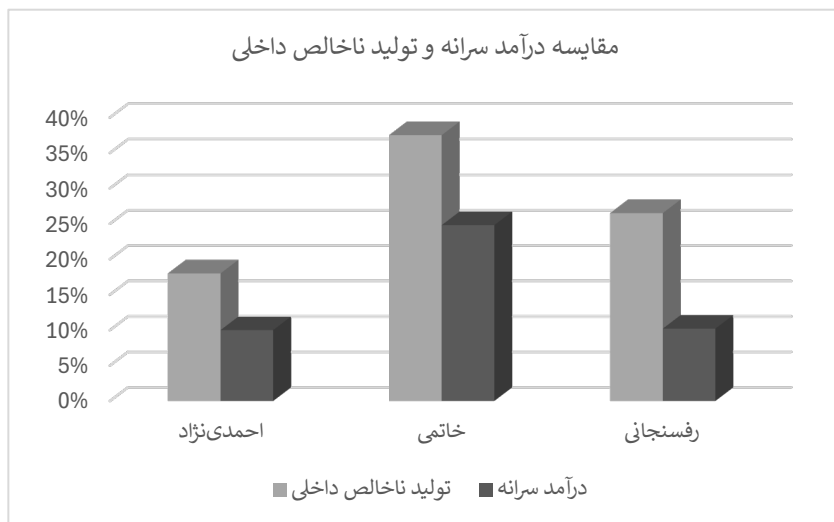


(منبع: IMF, World Economic Outlook Database, October 2012)

در واقع، از بیش از ۷۰۰ میلیارد دلاری که ایران در سی سال گذشته از طریق صادرات نفت به دست آورده، نزدیک به ۴۰ درصد آن در دوره‌ی دوم ریاست جمهوری احمدی نژاد بوده است (Maloney, 2015, p. 502).

همان‌طور که تصویر ۷-۲ نشان می‌دهد درآمد سرانه در این دوره به شکل متناقضی در مقایسه با دوره‌های رفسنجانی و خاتمی، کم‌ترین بود. در حالی که عملکرد اقتصادی در دوران هر سه رئیس جمهور شواهدی قوی مبنی بر اتکا به درآمدهای نفتی را نشان می‌دهد (به اصطلاح نفرین منابع طبیعی)، اتکای احمدی نژاد بارزترین نمونه از این نفرین را ارائه می‌دهد. با وجود افزایش عظیم رانت نفت، بدهی دولت به شدت افزایش یافت. آل یاسین تأکید کرد که «طبق آخرین گزارش بانک مرکزی [در سال ۲۰۱۳]، بدهی‌های دولت به بانک مرکزی بالغ بر ۲۰ هزار میلیارد تومان بوده است. با مقایسه‌ی این رقم با بدهی‌های دولت در سال ۲۰۰۷، مشخص می‌شود که بدهی‌های دولت به بیش از ده و نیم هزار میلیارد تومان افزایش یافته است» (Al Yassin, 2015, p. 225)، براکت اضافه شده).

تصویر ۷-۲: مقایسه درآمد سرانه با تولید ناخالص داخلی



منبع: IMF, World Economic Outlook Database, October 2012

در واقع، هر چه درآمد نفتی دولت بیشتر باشد، مخارج دولت نیز بیشتر می‌شود، و با توجه به این که دومی نسبت به اولی بیشتر می‌شود، نتیجه آن است که بدهی‌های بیشتر برای دولت است. این تناقض را نمی‌توان با بیماری هلندی^{۱۶} توضیح داد زیرا

^{۱۶} بیماری هلندی یک پدیده اقتصادی است که پیامدهای منفی افزایش ناگهانی درآمد یک کشور به دلیل ورود زیاد ارز خارجی را توصیف می‌کند. این می‌تواند زمانی اتفاق بیفتد که یک کشور منابع طبیعی را کشف

افزایش قیمت نفت تا حد زیادی از هزینه‌های واردات فراتر رفت. نفرین نهادی به جای "طبیعی" توضیح قابل قبول‌تری ارائه می‌دهد. افزایش بدهی‌ها را می‌توان به فعالیت‌های غارتگرانه نسبت داد که تلاش‌های بیشتری را برای گرفتن رانت نفت از طریق فرار سرمایه^{۱۷} و لابی کردن انجام دادند. این لابی‌ها تخصیص بودجه بالاتر برای نهادهای مذهبی و نظامی، و همچنین تامین سهم حداکثری از قراردادهای دولتی (در سطح شهرداری و مرکزی) برای بنیاد مستضعفان و جانبازان، ستاد، سپاه و بسیج به عنوان پیمانکاران فرعی و بدون مزایده را هدف خود قرار دادند. به بیان دیگر، بدهی‌های دولتی پیامد غارت دولت توسط نهادهای موازی (ولایی) بود، که به نوبه خود عاملی برای تصاحب دارایی‌های دولت توسط نهادهای موازی به نام "خصوصی‌سازی" شد.^{۱۸}

بخش عمده‌ای از خصوصی‌سازی، یعنی ۸۹ درصد، در دوره ریاست جمهوری احمدی‌نژاد و زمانی اجرایی شد که درآمد نفت سه برابر شده بود. این درآمد از طریق واگذاری شرکت‌ها به نهادهای موازی اسلامی انتقال یافت. خصوصی‌سازی بدهی‌های مزمن دولت را مهار نکرد. بر اساس گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، حجم بدهی‌ها در دهه‌ی ۲۰۱۱ تا ۲۰۲۱ به طور مداوم افزایش یافت و در تاریخ ۲۲ نوامبر ۲۰۲۱ بالغ بر ۱۵۰۰ هزار میلیارد تومان بود. به موازات این افزایش، بودجه‌ی اختصاص یافته به نهادهای مذهبی نیز پی‌وقفه افزون شد: «رسانه‌های ایران در فوریه ۲۰۲۱ خبر دادند که ۷۲۵۲ میلیارد تومان به ۴۲ نهاد مذهبی اختصاص یافته است» (Radio Zamaneh, 21 November 2021).^{۱۹}

کند، افزایش شدید قیمت منابع طبیعی را تجربه کند یا کمک‌های خارجی یا سرمایه‌گذاری مستقیم دریافت کند. (مترجم)

منبع: صندوق جهانی پول:

<https://www.imf.org/en/Publications/fandd/issues/Series/Back-to-Basics/Dutch-Disease>

^{۱۷} فرار سرمایه در فصل بعدی بررسی خواهد شد.

^{۱۸} فرمان خصوصی‌سازی با سیاست‌های لیبرالیزه‌سازی با هدف کاهش یا حذف یارانه‌ها برای طیف وسیعی از کالاها و خدمات به‌ویژه بنزین همراه بود. لیبرالیزه‌سازی اغلب به دلیل کسری‌های مزمن به دولت تحمیل می‌شد. قیمت بنزین در دوره ریاست جمهوری روحانی در نوامبر ۲۰۱۹ سه برابر شد (Financial Times, 16 November 2019). اعتراضات گسترده‌ای را در بسیاری از استان‌های سراسر ایران برانگیخت که به دستور مقام معظم رهبری توسط نیروهای نظامی و بسیج به شدت سرکوب شد. لیبرالیزه‌سازی قیمت بنزین بارها با افزایش کسری بودجه در دستور کار دولت قرار گرفته است. کسری بودجه دولت در سال ۲۰۲۰ معادل نیمی از کل بودجه‌ی سالانه بوده است که دوباره دولت را مجبور به کاهش یارانه‌ی انرژی و بسیاری دیگر از کالاهای مصرفی اساسی کرده است. در حالی که بودجه خانوارهای معمولی سفت است، بودجه‌ی نهادهای موازی اسلامی شل است، و این دومی مشمول لغو یارانه نمی‌شود. علاوه بر این، این نهادها هنوز هیچ مالیاتی پرداخت نمی‌کنند. تمرکز این فصل بر خصوصی‌سازی است و نه سیاست‌های بازتوزیع. اگرچه در این کتاب به بررسی آن نمی‌پردازیم، اما آن در محدوده‌ی اقتصاد سیاسی انضباط شل و سفت بودجه‌ی بخش‌های مختلف اقتصاد ایران پسانقلاب قرار می‌گیرد (رجوع کنید به Vahabi, 2014b).

^{۱۹} رجوع کنید به:

<https://www.radiozamaneh.com/section/economy/>. ۲۲ دسامبر ۲۰۲۱.

بر اساس گزارش موسوی نیک در خصوص خصوصی سازی در نوامبر ۲۰۰۹، ارزش کل دارایی های دولتی که باید خصوصی سازی می شد بالغ بر ۱۵۰۰ هزار میلیارد ریال (تقریباً ۱۵۰ میلیارد دلار) بود^{۲۰} (Mousavi Nik, 2009, p. 2). از سال ۲۰۰۴ تا ۶ اوت ۲۰۰۹، دارایی های ۲۶۴ شرکت دولتی به ارزش ۵۴۴ هزار میلیارد ریال (تقریباً ۵۴/۴ میلیارد دلار) با سه روش خصوصی سازی غیراستاندارد یعنی رد دیون، سهام عدالت و سایر روش ها واگذار شد.

۱. **رد دیون:** روش اول اختراع جمهوری اسلامی ایران بوده است، به این معنا که دولت بخشی از بدهی های خود به طلبکاران را از طریق انتقال مستقیم دارایی های دولتی به جای پرداخت "نقدی" بازپرداخت کرد. و ۱۲/۵ درصد از انتقال اموال از طریق این نوع واگذاری، انجام شد. "بخش عمومی گیردولتی" به دلیل قدرت چانه زنی خود در رابطه با بخش دولتی، ذی نفع اصلی این روش خصوصی سازی بود.

۲. **خصوصی سازی "توده ای" یا کوبنی از طریق "سهام عدالت":** این روش به عنوان ابزاری برای ترویج "عدالت اجتماعی" از طریق خصوصی سازی معرفی شد. در دو سال اول ریاست جمهوری احمدی نژاد، ۶ میلیون نفر اعم از مستمری بگیران، کارمندان دولتی، و دهک های کم درآمد جمعیت، معادل ۲/۵ میلیارد دلار سهام در شرکت های مختلف سهامی عام را تحت عنوان "سهام عدالت" دریافت کردند. با این حال، از آنجایی که آمار موثقی در مورد دهک های کم درآمد وجود نداشت، دولت احمدی نژاد از «نهادهای توزیعی مرتبط سیاسی مانند بنیاد محافظه کار، امداد امام خمینی، بسیج و مستمری بگیران به عنوان بانک اطلاعاتی خود برای توزیع سهام و سود سهام استفاده کرد. به دریافت کنندگان سهامی به ارزش متوسط ۲۰ میلیون ریال (۲۲۰ دلار) تحویل داده شده است که به سختی علایجی برای فقر شدید است» (Ehsani, 2009, p. 32).

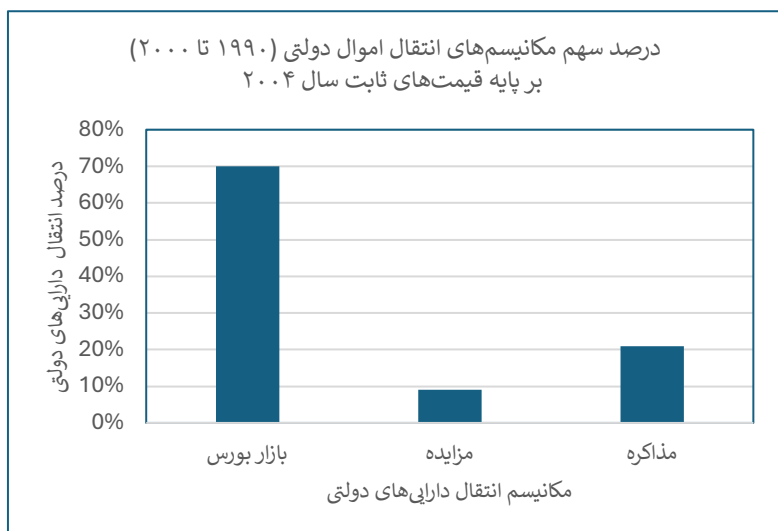
سهام به صورت رایگان میان مردم توزیع شد، اما اموال آنها به مدت ده سال نامشخص و نامتعیین ماند، یعنی مردم نمی توانستند بدانند سهام متعلق به چه شرکت خاصی است، و در این مدت نتوانستند آن را بفروشند. این انفصال "مالکیت" از "مدیریت" بود (Nili & Associates, 2015, p. 536-37) در حالی که دولت دیگر مالک نبود، اما هم چنان مدیر دارایی های توزیع شده باقی ماند. "سهام عدالت" ۶۸/۵ درصد از انتقال اموال دولتی را در دوره ی ۲۰۰۴ تا ۲۰۰۹ تشکیل می دهد (Mousavi Nik, 2009, p. 4). این یک مکانیسم "انتقالی" بود که مدیریت دولت را بدون مالکیت

۲۰ برآوردهای دیگری در مورد ارزش کل دارایی ها وجود دارد. به گفته ی محسن رضایی (July 5, 2006)، کل مبلغ ۱۰۰۰ هزار میلیارد ریال بوده است.

دولتی حفظ می‌کرد. به این معنا، سهام عدالت به بخش "شبه‌دولتی" یا نیمه‌دولتی منجر شد که باید از "بخش عمومی غیردولتی"، شامل بسیج، ستاد، خاتم و غیره متمایز شود. بنگاه‌های "شبه‌دولتی" «موسساتی هستند که توسط دولت اداره می‌شوند در حالی که بیش از ۵۰ درصد دارایی‌های آنها متعلق به دولت نیست» (Mousavi Nik, 2009, p. 14). بر اساس این تعریف، واگذاری از طریق سهام عدالت موجب ارتقای بخش شبه‌دولتی شد. برخلاف بخش شبه‌دولتی، بخش عمومی غیردولتی توسط دولت مدیریت نمی‌شود.

۱. **سایر روش‌ها** مربوط به دیگر شیوه‌های انتقال اموال بود که در ابطال بدهی‌ها و سهام عدالت لحاظ نشده بود. از آنجایی که دو روش نخست، دارایی‌های دولتی را به بخش‌های "شبه‌دولتی" و "عمومی غیردولتی" منتقل کرد، خصوصی‌سازی واقعی بالقوه فقط می‌توانست در میان این دسته‌ی آخر وجود داشته باشد. سایر روش‌ها ۱۹ درصد از انتقال را طی سال‌های ۲۰۰۵ تا ۲۰۰۹ در برمی‌گیرد. با این حال، همان‌طور که قبلاً ذکر شد، سهم خصوصی‌سازی واقعی به طور رسمی بین ۵ تا ۱۳/۵ درصد برآورد شده است. این دسته‌ی آخر شامل انتقال سهام از طریق بازار بورس بود. در واقع، ابلاغیه‌ی خصوصی‌سازی به صراحت مکانیسم انتقال اموال را در مقایسه با مکانیسم‌های انتقال دارایی چون مزایده و مذاکرات که در اولین موج خصوصی‌سازی رفسنجانی از سال ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۳ مورد استفاده قرار گرفته شده بود، بازار بورس اوراق بهادار تعیین کرد. تصویر ۷-۳ سهم هر مکانیسم را در دوره‌ی ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۰ نشان می‌دهد.

تصویر ۳-۷: سهم هر مکانیسم در انتقال دارایی های دولتی، قیمت های ثابت ۲۰۰۴



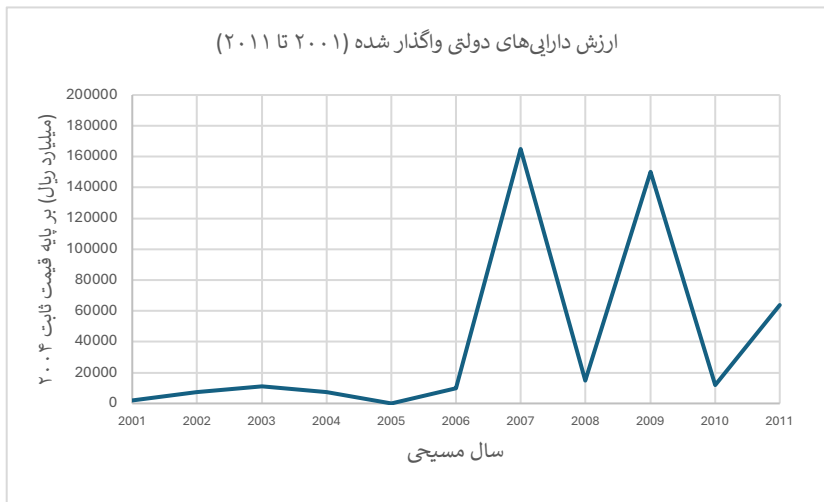
منبع: سازمان خصوصی سازی (اقتباس از کتاب مسعود نیلی و همکاران، اقتصاد ایران به کدام سوی می رود؟ انتشارات دنیای اقتصاد، ۱۳۹۴، ص ۵۳۱)

تصویر ۳-۷ به وضوح نشان می دهد که دارایی های دولتی عمدتاً از طریق بورس اوراق بهادار (۷۰٪) در مقایسه با مذاکرات (۲۱٪) و مزایده (۹٪) منتقل شده است. با این حال، لازم به یادآوری است که حدود ۸۵ درصد از بورس ایران تحت تسلط سازمان های دولتی یا بخش عمومی غیردولتی بود (Ehsani, 2009, p. 32).

تصویر ۴-۷ نشان می دهد که اکثر واگذاری ها (divestment) در دوره ی ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۱ صورت پذیرفت.

سه نوع سهام استفاده شد: ترجیحی، تدریجی و بلوکی. از سهام ترجیحی برای خصوصی سازی خودی، "خرید سهام مدیریت-کارکنان" (MEBO) نیز استفاده شد. سهام تدریجی به خریداران بیرونی به شکلی پراکنده داده شد. از سهام بلوکی برای انتقال املاک بنگاه های دولتی به خریداران متمرکز استفاده شد. دوم آن که اکثریت سهام به تعداد معدودی از هلدینگ ها منتقل شد.

تصویر ۷-۴: ارزش دارایی‌های دولتی واگذار شده بر حسب قیمت ثابت سال



منبع: سازمان خصوصی‌سازی (اقتباس از کتاب مسعود نیلی و همکاران، اقتصاد ایران به کدام سو می‌رود؟ انتشارات دنیای اقتصاد، ۱۳۹۴، ص ۵۳۱)

سه ویژگی بارز این دسته‌ی آخر خصوصی‌سازی را متمایز می‌کند: نخست آن که فروش از طریق سهام بلوکی، یا به خریداران متمرکز، غالب بود. دوم، اکثر سهام به تعداد معدودی از هلدینگ‌های بزرگ منتقل شد. سوم، خریداران اصلی سازمان‌های شبه‌دولتی و شرکت‌های عمومی غیردولتی بودند که از جمله آنها می‌توان به شرکت سرمایه‌گذاری تامین اجتماعی (شستا) و شرکت سرمایه‌گذاری مهر ایرانیان (وابسته به شرکت اعتباری و مالی مهر، بانک تعاون سابق بسیج) اشاره کرد. آنها ۴۶ درصد از سهام بلوکی را به دست آوردند (Mousavi Nik, 2009, p. 12). از این رو، حتی شرکت‌های دولتی فروخته شده از طریق بورس اوراق بهادار به طور کامل به بخش خصوصی تعلق نگرفت. شرکت‌های دولتی به ارزش ۳۶۹۷۹ میلیارد ریال (۳/۷ میلیارد دلار آمریکا) از طریق سهام بلوکی به بخش عمومی غیردولتی واگذار شدند.

اگرچه کمپین خصوصی‌سازی به طور رسمی در ژوئیه ۲۰۰۶ توسط رهبر انقلاب آغاز شد، اما از دوره‌ی دوم ریاست جمهوری خاتمی در سال ۲۰۰۱ به طور غیررسمی شروع شده بود. نیلی و همکاران (Nili et. al, 2005) اراقمی را برای همه‌ی انواع خصوصی‌سازی در طول دوره ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۱ ارائه می‌دهند. جدول ۷-۳ نتیجه‌ی نهایی روش‌های مختلف خصوصی‌سازی و ذی‌نفعان آن را در این دوره نشان می‌دهد.

جدول ۷-۳: انواع مختلف خصوصی سازی و ذی نفعان آن

نوع خصوصی سازی	دوره (۲۰۰۵ تا ۲۰۰۹)	دوره (۲۰۰۱ تا ۲۰۱۱)	ذی نفعان
رد دیون	۱۲/۵	۲۵	بخش عمومی غیردولتی
سهام عدالت	۶۸/۵	۴۰	بخش شبه دولتی
روش های دیگر	۱۹	۳۵	بخش عمومی غیردولتی و بخش خصوصی (۵/۱۳-۵/۵)

جدول ۷-۳ به وضوح نشان می دهد که آن چه به عنوان "خصوصی سازی" شناخته می شود، انتقال اموال دولتی به بخش های شبه دولتی و عمومی غیردولتی بود. سهام عدالت در سال ۲۰۱۱، همان طور که احمدی نژاد در ابتدا اعلام کرده بود به ۴۰ درصد کاهش یافت و در عین حال سهم رد دیون، و سایر روش ها افزایش یافت. در نتیجه، ذی نفع اصلی "خصوصی سازی" بخش عمومی غیردولتی بود. اما "بخش عمومی غیردولتی" کیست؟

۷-۴ تعاریف مغلو ط در مورد بخش عمومی غیردولتی

همه ی تحلیلگران اقتصادی و سیاسی در مورد فرمان خصوصی سازی در ایران متفق القول اند که ذی نفعان واقعی این سیاست، سازمان ها و شرکت های متعلق به "بخش عمومی غیردولتی" بوده اند. یک عبارت جدید فارسی به نام **خصوصیتی** به طور گسترده مورد استفاده قرار گرفته است که این واقعیت را به تصویر می کشد. این اصطلاح ترکیبی از "خصوصی" و "دولتی" است که به این واقعیت اشاره دارد که صاحبان پیروزمند به هر دو حوزه ی "خصوصی" و "دولتی" تعلق دارند و در عین حال، به هیچ یک از آنها تعلق ندارند، چرا که اصولاً متشکل از نهادهای اقتصادی فراقانونی مرتبط با فقیه اعظم هستند. به این معنا، مالکان جدید نه بخشی از دولت رسمی هستند و نه جزئی از بخش خصوصی. این اصطلاح مورد اعتراض برخی از محققان علوم اجتماعی قرار گرفته است، زیرا آنها معتقدند که **خصوصیتی** چیزی جز شکل خاصی از مالکیت خصوصی نیست. اما منظور از "مالکیت خصوصی" چیست؟

در تعریف "مالکیت خصوصی" باید دو رویکرد کلی را از هم متمایز کرد. یک رویکرد **تولیدی** توسط کارل مارکس تدوین شد. در چارچوب نظری او، مالکیت خصوصی در **فرآیند تولید** به معنای جدایی تولیدکنندگان مستقیم از ابزار تولیدشان است. این جدایی در کالایی شدن محصولات گنجانده شده و از طریق تقسیم اجتماعی کار ایجاد می شود. بر این اساس، سرمایه داری به عنوان روابط گسترده ی بازار تعریف می شود که در آن نیروی کار نیز به کالا تبدیل می شود. به این معنا، مالکیت دولتی نیز تا آنجا که تولیدکنندگان مستقیم از ابزار تولیدشان جدا شده اند، مالکیت خصوصی است.

رویکرد قراردادی دومی وجود دارد که در آن حقوق مالکیت در **فرآیند تصاحب** تعریف می‌شود. مکاتب نهادگرایی مختلفی مانند نهادگرایی قدیمی آمریکایی کامنز (Commons) و وبلن (Veblen) و همچنین مکتب متأخر حقوق مالکیت (Property Rights School) و اقتصاد هزینه‌های تراکنشی (Economics of Transactional Costs)، به‌رغم تفاوت‌های اساسی خود به این رویکرد کمک کرده‌اند. رویکرد قراردادی حقوق مالکیت را به‌عنوان مطالبات مازاد (residual claim)^{۲۱} بر جریان درآمد و حق تصمیم‌گیری نهایی برای مستثنی کردن (exclude) در نظر می‌گیرد (Hart, 2017).^{۲۲} برای ساده‌تر کردن ماجرای پیچیده‌ی حقوق مالکیت، می‌توان گفت عاملی که حق مستثنی کردن دارد، صاحب مالکیت فرض می‌شود. در این زمینه تفاوت زیادی بین اموال خصوصی، دولتی و **انفال** وجود دارد زیرا حق مستثنی کردن در هر مورد متعلق به عامل خاصی است.

تفاوت بین رویکرد **تولیدی** و **قراردادی** به حقوق مالکیت، در طبقه‌بندی نوع مالکیت بسیار مهم است. برای مثال، در حالی که در رویکرد مارکسیستی، مالکیت "دولتی" در هر اقتصاد سرمایه‌داری "خصوصی" تلقی می‌شود، در رویکرد قراردادی، مالکیت دولتی را نمی‌توان با مالکیت خصوصی ترکیب کرد. شاید بتوان ادعا کرد که از منظر تولیدی، **خصوصیتی** نوعی مالکیت خصوصی است، اما این امر نمی‌تواند تفاوت بین **خصوصیتی** و مالکیت خصوصی را از منظر قراردادی از میان بردارد. پس از تمایز این دو دیدگاه عمومی، ما نیاز به بررسی بیشتر "بخش عمومی غیردولتی" داریم. آن متعلق به کدام دسته از مالکیت است؟

اصل ۴۵ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران کلیه اموال عمومی را به دلیل "تزوحدت"، که **انفال** و اموال دولتی را مخلوط می‌کرد، به "مالکیت دولتی" کاهش داد. در اصل ۴۴ در مقابل اموال دولتی، هیچ اشاره‌ای به اموال عمومی نشده است. فرمان خصوصی‌سازی وضعیت را معکوس کرد و "اموال عمومی غیردولتی" را به‌عنوان زیرمجموعه‌ای از "مالکیت خصوصی" به جای "مالکیت دولتی" در نظر گرفت. نجفی‌خواه (Najafi Khah, 2016) کارشناس حقوقی قانونگذاری جمهوری اسلامی ایران در ارزیابی انتقادی خود از "سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران" به طور قانع‌کننده‌ای استدلال کرده است که در این فرمان «به موسسات متعلق به بخش غیردولتی مانند بخش خصوصی و تعاونی برخورد می‌شود و واگذاری اموال

^{۲۱} مطالبات مازاد (residual claim) در حسابداری رایج، مطالبه‌ی نسبت به سهمی از سود پس از تسویه تعهدات بدهی است. (مترجم)

^{۲۲} تاکید بر حق تصمیم‌گیری نهایی برای مستثنی کردن (exclude) بر اساس قراردادهای ناکامل (incomplete contracts) است. الیور هارت (Hart, 2017) ناکامل بودن روابط قراردادی را شکلبندی کرد و نشان داد که قراردادهای ناکامل منشاء قدرت چانه‌زنی بر مالکیت دارایی‌های غیرانسانی هستند (رجوع کنید به Vahabi, ۲۰۰۲).

دولتی به آنها به عنوان خصوصی سازی دسته بندی می شود. وقتی شرکت های دولتی به بخش خصوصی و تعاونی منتقل می شوند، سیاست خصوصی سازی به عنوان ابزاری برای کوچک کردن بخش دولتی و افزایش بخش خصوصی اجرا می شود، در حالی که وقتی شرکت های دولتی به موسسات و سازمان های بخش عمومی غیردولتی منتقل می شوند، سیاست خصوصی سازی مستلزم مقررات زدایی از فعالیت های اقتصادی در بخش عمومی است. البته، حتی در مورد اخیر، وقتی که اموال دولتی به اموال عمومی غیردولتی تبدیل می شود، اموال به بخش خصوصی یا تعاونی مقرر در اصل ۴۴ منتقل نمی شود؛ اموال این شرکت ها عمومی می ماند ... در این مصوبه با بخش عمومی غیردولتی مانند بخش خصوصی و تعاونی رفتار می شود. قانون مملو از ابهامات و سردرگمی ها است» (2016, p. 116).

منشأ این ابهامات و سردرگمی ها در این واقعیت است که قانون جمهوری اسلامی ایران "اموال عمومی غیردولتی" را بر مبنای حسابداری و نه اقتصادی تعریف می کند. به طور دقیق تر، "اموال دولتی" و "اموال عمومی غیردولتی" در مواد ۴ و ۵ "قانون حسابرسی عمومی" (<https://rc.majlis.ir/fa/law/show/91384>) مصوب مجلس ایران در ۲۳ اوت ۱۹۸۷ تعریف شده است.^{۲۳}

ماده ۴ تصریح می کند: «شرکت دولتی واحد سازمانی مشخصی است که با اجازه قانون به صورت شرکت ایجاد شود و یا به حکم قانون و یا دادگاه صالح ملی شده و یا مصادره شده و به عنوان شرکت دولتی شناخته شده باشد و بیش از ۵۰ درصد سرمایه آن متعلق به دولت باشد». ماده ۵ قید می کند که: «مؤسسات و نهادهای عمومی غیردولتی از نظر این قانون واحدهای سازمانی مشخصی هستند که با اجازه قانون به منظور انجام وظایف و خدماتی که جنبه عمومی دارد، تشکیل شده و یا می شود. تبصره - فهرست این قبیل مؤسسات و نهادها با توجه به قوانین و مقررات مربوط از طرف دولت پیشنهاد و به تصویب مجلس شورای اسلامی خواهد رسید». این تعریف از کاستی های

^{۲۳} آشفتگی در تعریف مشخص اقتصادی از این نهادها، کار را برای دهه ها به ارائه فهرست نهادها کشانده است. بر اساس تبصره ماده ۵ این قانون، دو سال بعد فهرستی تحت عنوان "قانون فهرست نهادها و موسسات عمومی غیردولتی" تدوین شد. بنا بر گزارش دفتر مطالعات بخش عمومی مرکز پژوهش های مجلس اسلامی در مهر ماه ۱۴۰۲: «اولین لایحه دولت در سال ۱۳۶۸ با ۷ نهاد در لیست تقدیم مجلس شد اما پس از اصلاحات متعدد، سرانجام قانون فهرست نهادها و مؤسسات عمومی غیردولتی با ۱۰ نهاد در تاریخ ۱۹/۴/۱۳۷۳ به تصویب مجلس رسید. پس از تصویب قانون فهرست نهادها و مؤسسات عمومی غیردولتی در سال ۱۳۷۳، ۱۰ قانون دیگر در قالب الحاق به قانون مذکور تا سال ۱۳۹۹ تصویب شده که تعداد نهادهای عمومی غیردولتی را از ۱۰ مورد اولیه در قانون فهرست سال ۱۳۷۳، به ۲۶ مورد افزایش داده است. از ۱۱ قانون الحاق به قانون فهرست، ۸ قانون به صورت ماده واحده، یک مورد در قالب یکی از مواد قانون دیگر (قانون اهداف، وظایف و اختیارات وزارت ورزش و جوانان مصوب ۱۳۹۹) و دو الحاق طی احکام قوانین بودجه سال های ۱۳۹۰ و ۱۳۹۵ صورت گرفته است». (مترجم)

منبع: تعریف و محدوده نهادهای عمومی غیردولتی؛ دفتر مطالعات بخش عمومی؛ مرکز پژوهش های مجلس شورای اسلامی، مهر ۱۴۰۲؛ https://report.mrc.ir/article_9783.html

اساسی رنج می‌برد و دستورالعمل‌های متناقضی را به دنبال دارد.^{۲۴} در اینجا من بر چهار نقص عمده تمرکز می‌کنم.

اولاً، فرمان خصوصی‌سازی "بخش عمومی غیردولتی" را در زمینه‌ی عمومی خصوصی‌سازی مورد بررسی قرار می‌دهد، در حالی که "قانون حسابرسی عمومی" به "بخش خصوصی" مربوط نمی‌شود. این قانون نهادهای عمومی مختلف، به ویژه سازمان‌های دولتی و عمومی غیردولتی را از دیدگاه حسابداری جدا می‌کند. مشخص نیست که چگونه "قانون حسابرسی عمومی" می‌تواند رابطه‌ی میان "بخش عمومی غیردولتی" و "بخش خصوصی" را روشن کند؟

ثانیاً، ماده ۵ تعریفی کلی از "سازمان عمومی غیردولتی" ارائه نکرده است. این نوع سازمان عمومی با فهرستی از کاربردها یا **موارد خاص** تعریف می‌شود. این فهرست هرگز جامع نیست و می‌توان آن را با تصویب قوانین و مقررات جدید اصلاح کرد. کافی است دولت لیست جدیدی ارائه کند و در صورت تصویب مجلس، موسسات و بنگاه‌های جدید در این لیست گنجانده شوند. با این حال، این فهرست توسط مقام معظم رهبری نیز قابل اصلاح است. سازمان‌ها ممکن است کاملاً ناهمگن باشند زیرا طبق یک اصل جهانشمول تعریف نشده‌اند.^{۲۵}

^{۲۴} برای تصریح اختیار این نهادهای ولایی برای غارت مالی بودجه‌ی دولت رسمی، قانون دیگری، تعریف نامتعیین "عمومی غیردولتی" را "مفصل‌تر" می‌کند: «در ماده (۳) **قانون مدیریت خدمات کشوری** (مصوب ۱۳۸۶) نهادهای عمومی غیردولتی به شرح زیر تعریف شده‌اند: مؤسسه یا نهاد عمومی غیردولتی: واحد سازمانی مشخصی است که دارای **استقلال حقوقی** است و با تصویب مجلس شورای اسلامی ایجاد شده یا می‌شود و بیش از پنجاه درصد بودجه سالیانه آن از محل **منابع غیردولتی تأمین گردد** و عهده‌دار وظائف و خدماتی است که جنبه عمومی دارد... بنابراین تعریف نهادهای عمومی غیردولتی در ماده (۳) قانون مدیریت خدمات کشوری نسبت به ماده (۵) قانون محاسبات عمومی مفصل‌تر بوده و قیود استقلال حقوقی و تأمین بیش از ۵۰ درصد بودجه از منابع غیردولتی در تعریف قانون مدیریت خدمات کشوری اضافه شده‌اند» (تأکیدات اضافه شده) (مترجم)

منبع: همانجا: (https://report.mrc.ir/article_9783.html)

^{۲۵} یکی دیگر از آشفتگی‌های قانونی نهادهای "عمومی غیردولتی"، که به رغم "استقلال حقوقی" (غیردولتی بودن) در هاله‌ای از ابهام باقی می‌ماند، درج این هویت در اساننامه‌های آنهاست: در گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس می‌خوانیم: «به نظر می‌رسد قانونگذار در تعیین نهادهای عمومی غیردولتی رویه ثابتی ندارد و یک بی‌نظمی و آشفتگی در تصویب قوانین مربوط به تعریف و احصا نهادهای مذکور وجود دارد که تعیین یک مرز مشخص یا محدوددهای را برای احصا نهادهای مذکور با مشکل مواجه کرده است. ... مؤسسات عمومی غیردولتی در این گزارش به ۳ دسته کلی تقسیم‌بندی می‌شوند: ۱- مؤسسات و نهادهایی که نام آنها در قانون فهرست نهادها و مؤسسات عمومی غیردولتی و اصلاحات و الحاقات بعدی آن ذکر شده است (حتی نهادهایی که در اساننامه آنها، **تصریح نشده که نهاد عمومی غیردولتی هستند**). ۲- دسته دوم مؤسساتی هستند که نام‌شان در **قانون فهرست نهادها و مؤسسات عمومی غیردولتی ذکر نشده** اما در قانون تأسیس یا اساننامه مؤسسات مذکور به صراحت ذکر شده که نوعی مؤسسه عمومی غیردولتی هستند، مانند ماده (۵) **قانون بازار اوراق بهادار جمهوری اسلامی ایران** که به صراحت می‌گوید سازمان بورس مؤسسه عمومی غیردولتی است. ۳- دسته سوم مؤسساتی را شامل می‌شود که **قانون تأسیس آنها در مورد ماهیت‌شان ساکت است**، اما طبق معیار قانونی مندرج در ماده (۳) قانون مدیریت خدمات کشوری، نوعی مؤسسه عمومی غیردولتی تلقی می‌شوند. درخصوص این دسته از نهادها، در اساننامه به عمومی غیردولتی بودن آن تصریح نشده است». (تأکیدات اضافه شده) (مترجم)

ثالثاً، بر خلاف تبصره ماده ۵، اکثر "سازمان‌های عمومی غیردولتی" از جمله بنیاد مستضعفان، ستاد، خاتم و کمیته امداد امام هرگز مشمول تصویب اولیه مجلس نشده‌اند. به عنوان نهادهای "انقلابی" زیر نظر مستقیم مقام معظم رهبری، نیازی به چنین تأییدی نداشتند.

چهارم، فهرست اولیه دولتی موسسات عمومی غیردولتی در سال ۱۹۹۴ به تصویب رسید و پس از آن به موجب قوانین جدید مصوب از جمله "قانون بازار اوراق بهادار جمهوری اسلامی ایران" در ۲۲ نوامبر ۲۰۰۵ اصلاح شد (https://rc.majlis.ir/fa/law/print_version/97786). ماده ۵ این قانون، بورس را "نهاد عمومی غیردولتی" تعریف کرده است. بازار بورس، بازار متشکل سرمایه را تنظیم می‌کند. نقش آن در بازار سرمایه مشابه نقش بانک مرکزی در بازار پولی یا بیمه مرکزی جمهوری اسلامی ایران در بازار بیمه است. با این حال، در حالی که قانون، بانک مرکزی و بیمه مرکزی را به عنوان "شرکت‌های دولتی" تعریف کرده است، بورس اوراق بهادار را "عمومی غیردولتی" تعریف می‌کند. هیچ توضیحی وجود ندارد که چرا با بازار بورس متفاوت رفتار می‌شود.

نمونه جالب دیگر کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی است که به عنوان "موسسه عمومی غیردولتی" نام گذاری شده است، در حالی که درهای آن برای عموم باز نیست و متعلق به آیت الله مرعشی نجفی است. وضعیت "نهادهای عمومی غیردولتی" دارای مزایا و امتیازات بسیاری از جمله معافیت از پرداخت مالیات، دسترسی به انواع یارانه و اعتبارات بانکی است. این مزایا و امتیازات بر اساس ملاحظات سیاسی بدون توجه به منطق اقتصادی به یک نهاد یا سازمان اختصاص می‌یابد.^{۲۶} از منظر حقوقی، هویت انواع مختلف شرکت‌های دولتی با وضعیت حسابداری آنها در "قانون حسابرسی عمومی" مشخص می‌شود.

با بررسی "قانون حسابرسی عمومی"، می‌توان مرزی بین "سازمان‌های عمومی غیردولتی" که مشمول حسابرسی عمومی هستند، و سازمان‌هایی که به دلیل قوانین و مقررات خاص از آن مستثنی شده‌اند، ترسیم کرد. از دسته اول، می‌توان از سازمان تامین اجتماعی و بنگاه‌های تابعه، شهرداری‌ها، دهیاری‌ها و شوراهای شهر و روستا و برخی بانک‌ها نام برد. بر اساس مصاحبه‌ی اخیر فارس نیوز با مهرداد بذرش، رئیس دیوان محاسبات کشور، "دیوان عالی کشور متعهد به بازرسی از حساب‌های مالی

منبع: همانجا https://report.mrc.ir/article_9783.html

^{۲۶} در میان نهادهای عمومی غیردولتی که به حکم قانون تشکیل نشده‌اند و دسترسی به احکام قانونی تشکیل آنها ممکن نیست و هیچ حسابرسی در مورد آنها موجود نیست، می‌توان به نهادهای زیر اشاره کرد: قرارگاه امام حسن مجتبی؛ قرارگاه خاتم؛ قرارگاه بقیه‌الله؛ قرارگاه سازندگی قائم؛ آستان قدس رضوی؛ آستان حضرت معصومه؛ آستان حضرت عبدالعظیم؛ آستان شاه‌چراغ؛ آستان امام خمینی؛ مسجد جمکران، و دانشگاه آزاد اسلامی. (مترجم)

نهادهای عمومی غیردولتی فوق‌الذکر است (www.gudsonline.ir) برگرفته در تاریخ ۳۰ دسامبر ۲۰۲۱). اما دسته‌ی دومی از نهادهای عمومی غیردولتی مندرج در تبصره ۶ ماده ۷۲ وجود دارد که مشمول حسابرسی عمومی نیستند. اگرچه نامی از این نهادها مشخصاً برده نشده است، اما تبصره ۶ به قوانین و مقرراتی اشاره دارد که آنها را از حسابرسی عمومی خارج می‌کند. این نهادها، آنهایی هستند که زیر نظر ولی فقیه و مستقل از دولت‌اند، از جمله بنیاد مستضعفان، ستاد، سپاه، بسیج، آستان قدس رضوی و بسیاری دیگر.^{۲۷}

اما ماهیت روابط مالکیتی در این نهادها چیست؟ *انفال* متعلق به "عموم" نیست، مال مختص به امام یا ولی فقیه است. بنگاه‌های اقتصادی خاتم نیز متعلق به مردم نیستند و در اختیار سپاه قرار دارند. در واقع، همه آنها نتیجه‌ی خلع ید مردم از اموال عمومی خود هستند. به طور کلی، "بخش عمومی غیردولتی" مقوله‌ای مبهم است که مالکیت خصوصی یک الیگارش‌ی از نهادهای حاکمیتی اسلامی را لاپوشانی می‌کند. فرمان خصوصی‌سازی اساساً این الیگارش‌ی را منتفع کرد.

۵-۷ فرمان خصوصی‌سازی و مرحله سوم پیشروی *انفال* (۲۰۰۶-اکنون)

در بخش‌های پیشین نشان دادم که فرمان خصوصی‌سازی (۲۰۱۱-۲۰۰۶) *انفال* را میسر کرد و مرحله سوم آن را از زمانی که به "تز وحدت" پایان داد و جدایی *انفال* از مالکیت دولتی را نهادینه کرد، رقم زد. این بدان معنا نیست که خصوصی‌سازی، لزوماً *انفال* را ارتقا می‌دهد.

در غیاب سرمایه‌گذاری خارجی و عدم بازگشت سرمایه‌ی ایرانیان خارج از کشور، *انفال* به دلیل خصوصی‌سازی رشد کرد. اگر خصوصی‌سازی با سرمایه‌گذاری خارجی و جریان آزاد سرمایه همراه می‌شد، *انفال* نمی‌توانست رونق گیرد. *انفال*، خصوصی‌سازی و بازگشایی اقتصاد ایران همان چیزی است که من آن را *تثلیث غیرممکن انفال* نام گذاری کرده‌ام. این عبارت الهام گرفته از چیزی است که در اقتصاد بین‌الملل به عنوان "مثث غیرممکن" یا "تثلیث غیرممکن" شناخته می‌شود^{۲۸} (Boughton, 2003; Krugman & Obstfeld, 2003). تصویر ۵-۷ مثث غیرممکن *انفال* را نشان می‌دهد.

منظور من از "سرمایه‌گذاری خارجی و جریان آزاد سرمایه"، باز بودن اقتصادی به سمت کشورهای غربی، در درجه اول ایالات متحده، و تا حدی به سمت کشورهای

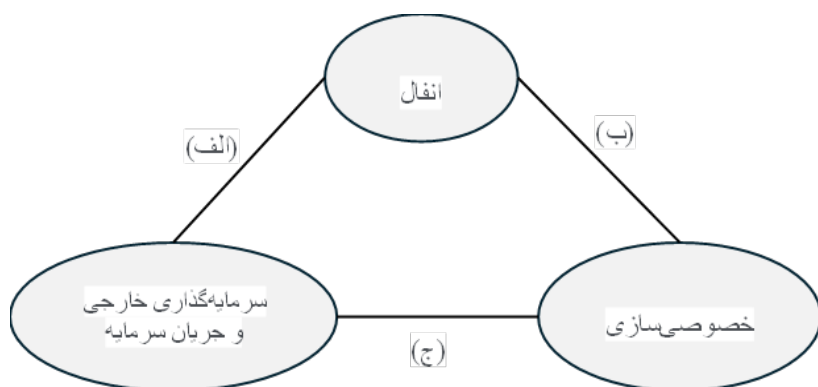
^{۲۷} برای لیست کامل این نهادها رجوع کنید به:

«نهادهای عمومی غیردولتی در ایران»، ویکی پدیا

^{۲۸} "تثلیث غیرممکن" (هم‌چنین به عنوان سه‌گانه‌ی غیرممکن یا تثلیث نامقدس نیز شناخته می‌شود) عبارتی است در اقتصاد بین‌المللی که بیان می‌کند داشتن بیش از دو مورد از این سه موضع سیاستی غیرممکن است: (۱) نرخ ارز ثابت، (۲) حرکت آزاد سرمایه یا عدم وجود کنترل سرمایه، و (۳) یک سیاست پولی مستقل. این در اصل توسط ماندل و فلمینگ (Mundell & Fleming) فرموله شده است.

اروپایی است. با وجود این که روابط اقتصادی و مبادلات تجاری ایران با هر دو کشور پس از تحریم های آمریکا به شدت افزایش یافت، منظور من از باز بودن اقتصادی، چین و روسیه را شامل نمی شود. نکته ی قابل توجهی ست که در حالی که چین، روسیه، اتحادیه اروپا و انگلستان پس از خروج ترامپ از برنامه جامع اقدام مشترک (برجام) از آن دست نکشیدند، از زمان ماه مه ۲۰۱۸ نتوانستند تصمیمات آمریکا را تغییر دهند یا سیاست "فشار حداکثری" آمریکا بر اقتصاد ایران را مهار کنند. علاوه بر این، **انفال** معرف نهادهای اقتصادی موازی متعلق به مقام معظم رهبری است که بخشی از حوزه ی دولت رسمی نیست.

تصویر ۵-۷: تثلیث غیرممکن انفال



تثلیث غیرممکن **انفال** بیان می کند که داشتن بیش از دو مورد از سه وضعیت زیر غیرممکن است: (الف) **انفال** و باز بودن اقتصادی. (ب) **انفال** و خصوصی سازی. (ج) خصوصی سازی و باز بودن اقتصادی.

مواضع سیاستی (ب) و (ج) دو استراتژی متضاد را در مورد خصوصی سازی تعریف می کنند. استراتژی (ج) شامل ترکیب خصوصی سازی و تسهیل اصل ۸۱ قانون اساسی است که منجر به فرسایش موقعیت **انفال** می شود. این استراتژی تا حدودی در دوران ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی و خاتمی با تناقضات و ناهماهنگی هایی دنبال شد. این استراتژی خصوصی سازی که باعث تقویت "بخش خصوصی" می شود، با ائتلاف رهبری و سپاه خنثی شد. در مقابل، استراتژی (ب)، خصوصی سازی آلترناتیوی را در راستای منافع **انفال** و سپاه ترویج می کند. به طرز متناقضی، تحریم های آمریکا و تحمیل اقتصاد بسته بر ایران در دوران ریاست جمهوری احمدی نژاد و سپس خروج دولت ترامپ از "توافق هسته ای ایران" (برجام)، استراتژی (ب) را تقویت کرد. این نکته به

طور گسترده‌ای مستند شده است. روزنامه شرق نوشت: رستم قاسمی وزیر نفت قاطعانه اعلام کرده است که **قرارگاه خاتم** باید جایگزین شرکت‌های بزرگ خارجی شود (Zandi, 2011). اخیراً فروزان (Forozon, 2016) تأثیرات مثبت و منفی تحریم‌ها بر گسترش فعالیت‌های سپاه را با هم مقایسه کرد و به این نتیجه رسید که مزایا از هزینه‌های تحمیل شده توسط تحریم‌های "هوشمند" بیشتر است: این واقعیت که سپاه از تحریم بین‌المللی بهره‌مند شد، به این معنا نیست که تحریم‌ها به طور کامل بدون تأثیر بوده‌اند. می‌توان گفت که سپاه توسط تحریم‌های "هوشمند" که تجارت خارجی، بانکداری، صادرات نفت ایران و شرکت‌های وابسته به سپاه و معاملات تجاری و دارایی‌ها را هدف قرار داد، ضربه خورده است. با این وجود، اثرات مخرب این تحریم‌ها توسط مشوق‌هایی که به سپاه داده شد تا خلاء شرکت‌های خارجی را که قبلاً در بخش نفت و گاز ایران سرمایه‌گذاری می‌کردند پر کنند، جبران شده است. از زمانی که ممنوعیت فوق‌الذکر شرکت‌های خارجی به اجرا درآمد، سپاه از نزدیکی به دولت استفاده کرد و از این طریق دریافت‌کننده قراردادهای بزرگ اقتصادی در زمینه نفت و گاز بوده است. به تعبیر فرمانده کل سپاه: «در فضای کنونی تحریم‌های بین‌المللی، نمی‌توان قراردادهای را به شرکت‌های خارجی واگذار کرد که تنها به دنبال حداکثری کردن سودآوری هستند» (Jarad, 2011). وی ادامه داد: "عقد قراردادهای کم‌تر از یک میلیارد دلار برای سپاه غیرقانونی است" (V Jarad, 22 April 2011) (2016, pp. 149-150).

نهادهای اقتصادی *انفال* از اواخر دهه ۱۹۸۰ در زمینه بهره‌برداری نفت و گاز دخیل بودند و با شرکت‌های بزرگ نفتی اروپایی شراکت داشتند. این نهادها در دوران تحریم حضور خود را تقویت کردند. مثلاً **شرکت نفت بهران** یکی از زیرمجموعه‌های بنیاد بود. این شرکت یک شرکت مشترک با غول انرژی فرانسوی، توتال، به نام "به‌توتال" تأسیس کرد. طبق گزارش سالانه‌ی توتال در سال ۲۰۱۶، این شرکت کل سهام خود در سرمایه‌گذاری مشترک به میزان ۵۰ درصد را در دسامبر ۲۰۱۲ فروخت. به‌توتال، از زمانی که توتال به همکاری خود پایان داد، به "بهتام" تغییر نام داد. توتال به طور کامل روابط خود را با بهتام قطع نکرد. «به عنوان بخشی از قرارداد فروش ۲۰۱۲، توتال موافقت کرد که مجوز علامت تجاری "توتال" را به مدت ۳ سال برای فروش روانکارهای شرکت ایرانی در ایران به بهتام بدهد. شرکت اکتشاف و تولید توتال-ایران (TEPI) یکی از شرکت‌های سراسر متعلق به توتال، در سال ۲۰۱۴ تقریباً ۱ میلیون دلار از شرکت بهتام حق امتیاز دریافت کرد. از سال ۲۰۱۵، حق امتیاز به دلیل رویه‌هایی که توسط مقامات مالیاتی ایران علیه TEPI مطرح شده بود، به حالت تعلیق درآمد» (<http://www.ifmat.org/bonyad-mostazafan-report/>) برگرفته در ژانویه ۲۰۲۲). بهتام از زمان تحریم‌های آمریکا فعالیت‌های خود را در میداین نفتی گسترش داد.

بنابراین، مرحله‌ی سوم *انفال* با گسترش آن به بخش‌های نفت و گاز مشخص می‌شود. از آنجایی که *انفال* تحت "تزوحدت" با بخش دولتی ادغام شد، مهم نبود که منابع طبیعی "بلاصاحب" متعلق به مقام معظم رهبری باشد یا دولت. با این حال، زمانی که "خصوصی سازی" بنگاه‌های دولتی آغاز شد، تعیین مرزهای اموال رهبر معظم انقلاب از "همه مسلمانان" از اهمیت ویژه‌ای برخوردار شد. حال پرسش این بود که آیا می‌ادین نفتی متعلق به *انفال* بود یا دولت؟

همان‌طور که در فصل ۵ بحث شد، فقهای شیعه در این باره مواضع متناقضی دارند (۱) آیا معادن به طور کلی متعلق به *انفال* است (۲) یا فقط یکی از دو نوع معادن نهفته و آشکار مختص *انفال* است؟ این موضوع به‌ویژه در مورد نفت اهمیت دارد، زیرا اگر معادن "نهفته" باشند، بخشی از *انفال* تلقی می‌شوند، و به این معنی است که درآمد نفت متعلق به "همه مسلمانان" نیست، بلکه متعلق به رهبر معظم است. این موضوع در حالی که در ۱۵ سال گذشته در سطح نظری در حوزه‌های علمیه به طور گسترده مورد بحث قرار گرفته است، هرگز به صورت رسمی به عنوان قانون تصویب نشد. اما جنبه دیگری از *انفال* در دوره ریاست جمهوری روحانی در ماه ژوئیه ۲۰۲۰ آشکار شد که برای افکار عمومی تکان دهنده بود: قله و یال کوه‌هایی مانند کوه دماوند و آن چه در آن وجود دارد متعلق به *انفال* است و می‌تواند توسط بنیاد تصاحب شود.

شرکت معدنی دماوند یکی از شرکت‌های زیرمجموعه‌ی بنیاد است که زیر نظر شرکت مهندسی و مدیریت فن آوران سامیک در ایران قرار دارد. این بزرگترین معدن استخراج و فروش سنگ آتشفشان است. این شرکت در روستای گزانه (<https://gazaneh.com>) نزدیک ملایر واقع شده است که هر دو روستا به دلیل استخراج سنگ معدنی از دماوند، شناخته شده هستند. به گفته‌ی اسماعیل کهرم، فعال زیست محیطی، روزانه ۵۰۰ کامیون خاک و سنگ استخراج شده از دماوند را حمل می‌کنند که منجر به فرسایش کامل دومین قله‌ی برجسته‌ی آسیا پس از قله اورست طی ۲۰۰ سال می‌شود. ارزش هر کامیون در سال ۲۰۱۵، ۱۱۰ هزار تومان (تقریباً ۴۳ دلار) برآورد شده است. سنگ‌های آتشفشان به روسیه، ترکیه، پاکستان، سوریه، عراق، افغانستان و امارات صادر می‌شوند (ریتون July 22, 2020؛ آفتاب نیوز، July 20, 2020، برگرفته در ۲۲ دسامبر ۲۰۲۱). این سنگ‌ها در عراق به شش برابر قیمت به دلار آمریکا به فروش می‌رسد و یکی از عمده‌ترین محصولات صادراتی غیرنفتی ایران است. مالکیت *انفال* بر منابع "بلاصاحب"، کالایی شدن و تخریب منابع تجدیدناپذیر را تشدید کرد.^{۲۹}

^{۲۹} نقش *انفال* و سپاه در تخریب محیط زیست، کوه‌ها، جنگل‌ها و مراتع مستلزم بررسی سیستماتیک جداگانه است.

(see, for example, <https://irannewsup-date.com/news/general/the-role-of-irans-irge-in-destroying-the-environment-forests-and-pastures/> retrieved on January 8, 2022).

برای جمع بندی سه مرحله‌ی انفال، جدول ۷-۴ وضعیت حقوقی انفال، حوزه آن، کانال پیشروی و سرعت پیشرفت آن (درجه) به واسطه‌ی اتحاد ائتلافی با سپاه را خلاصه می‌کند. مرحله‌ی اول و دوم انفال نیز در جدول گنجانده شده است تا بتوان سه مرحله را با هم مقایسه کرد.

جدول ۷-۴: سه فاز انفال

فاز انفال	ولی فقیه	منبع مشروعیت	وضعیت حقوقی	حوزه ی انفال	مجرای پیشروی	سرعت پیشروی
فاز اول: ۱۹۷۹- ۱۹۸۹	روح الله خمینی	رهبر کاربزماتیک انقلاب: سیاسی و مذهبی	اصل ۴۵: تفکیک ناپذیری انفال از مالکیت دولتی (تز وحدت)	مصادره ی اموال شاه فقید و ۵۳ صنعتگر و سرمایه گذار	بنیاد مستضعفان، خیریه های اسلامی برای تامین اجتماعی، و اتحاد ائتلافی سیاسی با سپاه، بسیج، و غیره	پایین
فاز دوم: ۱۹۸۹- ۲۰۰۵	سیدعلی خامنه ای	نهادهای تازه موازی اسلامی: سیاسی ولی نه مذهبی	اصل ۴۹ و فرمان خمینی در آوریل ۱۹۸۹	رژیم جهانشمول مصادره گر و قیمومیت بر اموال "بالا صاحب"	بنیاد مستضعفان، خیریه های اسلامی، بانک های اسلامی و اتحاد ائتلافی سیاسی با سپاه، بسیج، و غیره	بالا
فاز سوم: اکنون- ۲۰۰۶	سیدعلی خامنه ای	نهادهای تازه موازی اسلامی: سیاسی ولی نه مذهبی	ابلاغیه خامنه ای درباره ی "سیاست های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران"	امتداد از طریق خصوصی سازی، بهره برداری از نفت و گاز، و کالایی شدن منابع طبیعی "بلاصاحب"	ائتلاف با سپاه و بسیج به ویژه در حوزه های نفت و گاز	بسیار بالا

همان طور که جدول ۷-۴ نشان می دهد، سرعت پیشروی به دلیل ائتلاف بین *انفال* و *قرارگاه خاتم* در جایگزینی شرکت های نفت و گاز خارجی بسیار بالا بود. در فصل پیشین به سه مجرای اصلی سپاه در رانت خواری از طریق سرمایه داری سیاسی اسلامی اشاره کردیم. کنترل میادین نفت و گاز چهارمین مجرای اصلی را تشکیل می دهد. در نهایت، "درهای چرخان" بین مقامات عالی رتبه سپاه و بنیادهای غول پیکر اقتصادی، مجرای پنجم را به دست می دهد. بررسی سوابق سیاسی مدیران بنیاد مستضعفان و ستاد نشان

می‌دهد که آنها اغلب از سپاه استخدام شده‌اند (Boroujerdi & Rahimkhani, 2018).

علاوه بر این، مقامات عالی رتبه سپاه بر قوای مجریه و مقننه تسلط دارند. در هر دو کابینه‌ی احمدی نژاد و رئیسی، وزرای با سابقه سپاه اکثریت وزرا را تشکیل می‌دهند. صعود سپاه در کنترل کشور در پویش ائتلاف با *انفال* تعیین‌کننده است. در واقع، افزایش قدرت سپاه باعث ایجاد رقابت بین بنگاه‌های اقتصادی آن و نهادهای *انفال* می‌شود. تفسیر سپاه از *انفال* به وضوح نشان می‌دهد که از "تز وحدت" مورد حمایت خمینی و منتظری برای ادغام *انفال* در دولت حمایت می‌کند.

به عنوان مثال، تارنمای تسنیم که توسط سپاه اداره می‌شود، مقالات زیادی در مورد *انفال* و جایگاه آن در اسلام شیعه منتشر کرده است. *انفال* را این گونه تعریف می‌کند: «کلیه اموال بلاصاحبی که در همهی دستگاه‌های تحت کنترل دولت هستند، در فقه اسلامی انفال نامیده می‌شوند» (Tasnim, September 12, 2017). این روزنامه از آیت الله خمینی نقل قول می‌آورد تا از این ایده که *انفال* متعلق به دولت است حمایت کند. علاوه بر این، این مقاله بعد فضایی جدیدی از دولت را اضافه می‌کند که باید به *انفال*، به‌عنوان بخشی از قلمرو دولت، تعلق داشته باشد: «فضای بیرونی که فراتر از حقوق مالکیت شخصی است که در آن هواپیماها و هلیکوپترها پرواز می‌کنند یا نیروی انتقال برق از طریق کابل‌های فشار بالا و هم‌چنین فضاها و زیرزمینی که متعلق به افراد نیستند و شهرداری‌ها تصمیم به ساخت تونل‌ها و متروها در آن می‌گیرند، همگی بخشی از انفال هستند». این مقاله هم‌چنین به تصاویر مدرن دیگری از *انفال* مانند «اعماق دریا و اقیانوس که می‌تواند برای انتقال خطوط لوله گاز و نفت یا زیردریایی‌ها استفاده شود، و هرگونه اکتشاف زیر دریا از جمله میادین» اشاره می‌کند. نام همه این موارد برای تأکید بر این است که تحت عنوان اسلامی *انفال*، اینها به دولت تعلق دارند نه امام. عواقب چنین تعبیری بسیار بزرگ است: *انفال* باید به طور کامل در دولت ادغام شود و "ملاحظات امنیتی" لزوماً کنترل سپاه بر این دارایی‌ها را به همراه خواهد داشت.

در حالی که هنوز چنین تنش آشکاری بین سپاه و *انفال* وجود ندارد، پس از صدور فرمان خصوصی‌سازی، هرگونه تأکید بر "تز وحدت" رایج در دوران خمینی، *انفال* را تضعیف می‌کند و اقتدار سپاه^{۳۰} را بر منابع طبیعی بلاصاحب (res nullius) تقویت

^{۳۰} دیگر تنش‌ها و رقابت‌های احتمالی را نباید نادیده گرفت. یکی از آنها رقابت بین شبکه‌های اقتصادی سپاه و بسیج برای کنترل دارایی‌های کشور است. قرارداد مخابرات ایران گویای چنین رقابتی بود. هر دو سازمان وابسته به بسیج، شرکت سرمایه‌گذاری مهر اقتصاد ایرانیان و کنسرسیوم اعتماد مبین زیرمجموعه‌ی سپاه علاقمند به خرید سهام شرکت مخابرات ایران بودند. ابتدا در شهریور ۲۰۰۹ این شرکت وابسته به بسیج بود که اقدام به خرید ۵۱ درصد از سهام مخابرات ایران کرد. اما سازمان خصوصی‌سازی تصمیم گرفت سهام را به گروه رقیب دیگر، وابسته به کنسرسیوم سپاه واگذار کند و در نتیجه اعتماد مبین برنده‌ی معامله شد (Forozan, 2016, pp. 158-159).

می‌کند. به نظر من یکی از مسائل مهم در دوران پساخامنه‌ای، حقوق مالکیت *انفال* خواهد بود که به چه کسی تعلق خواهد گرفت؟ به مقام معظم رهبری یا به دولت؟ سپاه در تخصیص این حقوق به دولت سهم دارد. به عبارت دیگر، ائتلاف *انفال* و سپاه که در انقلاب اقتصادی اسلامی به اوج خود رسید و قدرت اقتصادی را در دستان ولی فقیه متمرکز کرد، راه نابودی آن را هموار کرده است. اکنون که *انفال* اکثر خزانه‌ی عمومی را بلعیده، پرسش این است که آیا این به خزانه‌ی عمومی جدید دولت تبدیل خواهد شد؟

۶-۷ انفال و هماهنگی دستوری (آمرانه)

بخش دولتی پس از انقلاب ۱۹۷۹ و در طول جنگ هشت ساله با عراق (۱۹۸۹-۱۹۷۹) غالب بود. با رعایت اصل ۴۴ قانون اساسی، کلیه صنایع اساسی و بزرگ، تجارت خارجی، بانکداری، بیمه، انرژی، سدسازی و آبیاری کلان، صدا و سیما، پست، تلگراف و تلفن، راه و راه‌آهن، هواپیمایی‌ها و خطوط کشتیرانی و غیره رسماً در دست دولت متمرکز شدند. احسانی (Ehsani, 2009, p. 27) خاطرنشان کرد که اشتغال بخش دولتی پس از انقلاب بیش از دو برابر شد و از ۱/۷ میلیون در سال ۱۹۷۶ به ۳/۵ میلیون نفر در سال ۱۳۸۶ رسید. بنا بر منابع وی، طی سه سال پس از انقلاب، از هر شش ایرانی بالای ۱۵ سال، یک نفر متعلق به این یا آن نهاد دولتی و انقلابی بوده است. با این حال، به رغم این مداخله‌ی گسترده‌ی دولت در همه‌ی بخش‌های اقتصادی و اشتغال‌زایی، اقتدار و ساختار متمرکز و سلسله‌مراتبی آن توسط دو گرایش عمده تضعیف شد: (۱) ابتکارات خودجوش انقلابی؛ (۲) توسعه‌ی یک نظام موازی اسلامی.

اولی در تمام کارخانه‌ها و شرکت‌هایی که صاحبان آنها از کشور فرار کرده بودند غالب بود. کارگران کنترل خود را بر خط تولید و سیاست‌های اشتغال اعمال کردند و حتی در برخی موارد مجبور به مدیریت بنگاه‌های "متروکه" شدند. تحولات انقلابی ارتش رسمی و بوروکراسی دولتی را فلج کرد. هماهنگی تعاونی جایگزین هماهنگی دستوری (آمرانه) در سال‌های اول انقلاب (۱۹۸۲-۱۹۷۹) شد. نیروهای اسلامی از بدو پیدایش با این شکل جدید هماهنگی خودانگیخته مخالفت و آن را سرکوب کردند. با این حال، آنها هماهنگی دستوری (آمرانه) را تقویت نکردند، زیرا نهادهای موازی انقلابی خود را ایجاد کردند که ساختار متمرکز و سلسله‌مراتبی دولت را تضعیف می‌کرد. از این رو، با وجود گسترش بی‌سابقه‌ی وسعت و گستره‌ی بخش دولتی در پی انقلاب و جنگ، هماهنگی دستوری (آمرانه) نتوانست عمل کند.

ساختار دوگانه‌ی جمهوری اسلامی ایران، بحران هماهنگی دستوری را تداوم بخشید. اختیارات ریاست جمهوری اسلامی به طور سیستماتیک توسط ولایت فقیه سلب شد و دادگاه‌های اسلامی جایگزین دادگاه‌های مدنی شدند. این دوره مربوط به مرحله‌ی اول

انفال است که طی آن تکثیر خیریه‌های اسلامی سازمان تامین اجتماعی را غیرمتمرکز کرد. ساختار سلسله مراتبی دولت نیز به دلیل نظام موازی اسلامی تضعیف شد.

اقتدار "نهادهای انقلابی اسلامی" نوتاسیس، سلسله مراتب رسمی دولت را تحت الشعاع قرار داد. علاوه بر این، ایجاد و رشد کمیته‌ها، سپاه و بسیج، اقتدار **ژنرال‌مری، شهربانی** (نیروی انتظامی باقی مانده از دوران شاه) و ارتش را تضعیف کرد. همین امر در مورد "اداره‌های انقلابی" نوتاسیس مانند "جهاد سازندگی" که وزارت خانه‌ها را به چالش کشیدند، صادق است. صندوق‌های قرض الحسنه اسلامی و **سازمان اقتصاد اسلامی** اقتدار بانک مرکزی ایران را در خلق پول نادیده گرفت. اقتدار دولت زمانی رسماً زیر سوال رفت که نتوانست از نهادهای تحت نظارت مستقیم رهبری مالیات بگیرد.^{۳۱} قوای مجریه و مقننه نتوانستند بازرسی عمومی از فعالیت‌های مالی این نهادها انجام دهند. خزانه‌ی عمومی توسط خزانه مقام معظم رهبری واقع در بیت الامام (بیت مقام معظم رهبری) تضعیف شد. کوچک‌سازی دولت از زمان هاشمی رفسنجانی آغاز شد و در زمان خاتمی نیز ادامه یافت. اما بحران بدهی دولت حتی در زمان افزایش بی‌سابقه درآمدهای نفتی هم چنان ادامه داشت.

در مرحله دوم **انفال**، مالکیت‌های عظیم بنیاد و ستاد از طریق رژیم مصادره‌ای تقویت شد و سپاه آغاز به دخالت در اقتصاد کرد. به موازات خصوصی‌سازی نظام بانکی و کاهش اموال دولتی در بخش بانکی و بیمه، وجوه کلان قرض الحسنه‌های اسلامی به بانک‌های اسلامی تبدیل شد و بر نظام بانکی و بیمه تسلط یافت. به عبارت دیگر، سهم رو به کاهش بخش دولتی به تصرف **انفال** و سپاه درآمد.

پیشرفت **انفال** برای هماهنگی دستوری از همه لحاظ مضر بود. فرمان خصوصی‌سازی در ژوئیه ۲۰۰۶، بخش دولتی را به ۲۰ درصد از آن چه در مرحله‌ی اول **انفال** بود، کاهش داد. نه تنها اندازه‌ی بخش دولتی کوچک شد، بلکه بر ارائه‌ی سلسله مراتبی و متمرکز خدمات و کالاهای عمومی نیز تأثیر منفی گذاشت. جنبش اصلاح‌طلبی برای بازسازی اقتدار جمهوری در هماهنگی با قدرت اختیاری مقام معظم رهبری به بن بست رسید و ناتوانی و عقیم بودن خود را نشان داد. همان‌طور که مالونی (Maloney, 2015, p. 312) به درستی اشاره کرد، رئیس‌جمهور اصلاح‌طلب خاتمی مانند یک شیر به ریاست جمهوری وارد شد و چون روباهی از آن خارج. این سخنان فراموش نشدنی او

^{۳۱} یکی از روش‌های معافیت مالیاتی نهادهای ولایی در مرحله‌ی نخست انفال از طریق حکم رهبر معظم و رهبر انقلاب آیت‌الله خمینی صورت گرفت: در اواسط دهه‌ی ۶۰، در مناقشه‌ای که میان آستان قدس رضوی و دولت موسوی و مجلس در مورد معافیت مالیاتی شکل گرفت، آیت‌الله خمینی در "حکم به نخست وزیر (معافیت مالیاتی آستان قدس رضوی و مؤسسات وابسته)"، که به درخواست عباس واعظ طبسی، تولیت آستان قدس ابلاغ شد، آن را از پرداخت مالیات معاف کرد: «جناب آقای موسوی، نخست وزیر محترم، همان طور که قبلاً گفته‌ام آستان قدس رضوی و شرکتها و مؤسسات وابسته از پرداخت هر گونه مالیاتی معاف می‌باشند. نظر اینجانب را به مقامات ذی ربط ابلاغ نمایند.» (مترجم) منبع:

بود که رئیس جمهور در جمهوری اسلامی چیزی جز "کارگزار" نیست. همین ماجرا برای رئیس جمهور روحانی تکرار شد.

به طور خلاصه، بحران هماهنگی دستوری (آمرانه) از انقلاب ۱۹۷۹ شروع شد، اما به دلیل ولایت فقیه و تصاحب اموال عمومی توسط *انفال*، نهادینه شد. اعتبار "انقلابی" و "اسلامی" نهادهای موازی تازه متولد، بحران بخش دولتی را تداوم بخشید و مانع از هرگونه اصلاح برای بازسازی این بخش و برقراری مجدد هماهنگی دستوری شد.

۷-۷ انفال و هماهنگی بازاربنیاد

هماهنگی غیرشخصی بازار به فعالیت‌های بخش خصوصی بستگی دارد. همان‌طور که کورنای (1990a) اشاره کرد، یک پیوند قوی یا قربانی طبیعی بین هماهنگی بازار و مالکیت خصوصی وجود دارد. بنابراین، تحقیق در مورد سهم بخش خصوصی در اندازه‌گیری جایگاه هماهنگی بازار در اقتصاد بسیار مهم است. سهم بخش خصوصی در اقتصاد ایران چقدر است؟

یک برآورد رسمی حاکی از آن است که بخش دولتی و نیمه دولتی دو سوم اقتصاد ایران را در اختیار دارند و بخش خصوصی یک سوم باقی مانده را تشکیل می‌دهد (Ettelaat, October 29, 2006). اگرچه فرمان خصوصی سازی در ژوئیه ۲۰۰۶ اولین تلاش عمده برای خصوصی سازی از زمان تأسیس جمهوری اسلامی ایران بود، اما اجرای آن، سهم بخش خصوصی را بیش از ۱۳/۵ درصد افزایش نداد. همان‌طور که در بخش پیشین بحث شد، در غیاب سرمایه‌گذاری خارجی و سرمایه‌ی ایرانیان در خارج از کشور، خصوصی سازی عمدتاً سهم *انفال*، سپاه و بسیج را افزایش داد. به گفته‌ی احسانی (2009, p. 30)، «دولت بر اقتصاد ایران مسلط است و به شکلی طعنه آمیزی این سلطه از سال ۲۰۰۵ در حال افزایش است. در حال حاضر بیش از ۵۰۰ شرکت بزرگ دولتی وجود دارد که به نوبه خود از بیش از ۱۶۰۰۰ شرکت تابعه تشکیل شده است. در سال‌های اخیر، شرکت‌های دولتی تا ۷۶ درصد از کل بودجه ملی و دو سوم تولید ناخالص داخلی را به خود اختصاص داده اند».

این تخمین مستلزم بررسی دقیق است زیرا بلکه شامل هر دو بخش دولتی و نهادهای موازی فراقانونی (به اصطلاح بخش عمومی غیردولتی) باشد که بر اقتصاد ایران تسلط دارند. برآورد برای بخش خصوصی که ۲۴ درصد از سهم باقی مانده را شامل می‌شود، قابل قبول به نظر می‌رسد. علاوه بر این، خصوصی سازی نقش مالکیت خصوصی را در بخش تولید افزایش نداد. در واقع، بسیاری از خریداران خصوصی شرکت‌های دولتی را خریدند، کارگران را اخراج کردند، عنوان کاربری زمین مالکیت را تغییر دادند، دارایی‌ها را فروختند و روی املاک و مستغلات سوداگری کردند (Sharq, August 16, 2006).

آنها به حداکثر رساندن سود صنعتی علاقه‌مند نبودند، بلکه بیشتر به برچیدن شرکت‌های موجود و فروش دارایی‌ها در بازارهای سوداگری علاقه داشتند.

به عبارت دیگر، در حالی که دارایی دولتی در طول دوره‌ی پس از جنگ کاهش یافت، بخش خصوصی نتوانست سهم خود را به‌دست آورد. در همین راستا، شکست هماهنگی دستوری هماهنگی بازار را تقویت نکرد. تنها جایگاه نهادهای موازی اسلامی را تقویت کرد. هماهنگی بازار عمده‌تاً به‌عنوان واسطه‌ای برای این نهادها رشد کرد. نتیجه یک بازار "وابسته" بوده است که به عنوان پیمان‌کار فرعی *انفال*، سپاه و بسیج عمل می‌کند. من این نوع خاص از بازار را بازار *سیاسی* می‌نامم.

برای مثال، در حالی که انحصار دولتی بر تجارت خارجی از مداخله‌ی بخش خصوصی در سازماندهی صادرات و واردات طی سال‌های ۱۹۹۰-۱۹۷۹ جلوگیری می‌کرد، آن دسته از بازرگانان بازار که روابط شخصی با رهبران اسلامی داشتند، می‌توانستند از نرخ‌های ارز چندگانه بهره‌مند شوند.^{۳۲} یک بازار "سیاسی" وابسته برای به حداکثر رساندن رانت‌خواری ایجاد شد. *بازارهای سیاسی* در چارچوب *انفال* و نهادهای اقتصادی موازی رشد کردند. تحریم‌های ایالات متحده هم‌چنین منجر به یک بازار سیاسی موازی شد که از فعالیت‌های مربوط به دور زدن تحریم‌ها سود می‌برد.^{۳۳} مداخله‌ی سپاه در اقتصاد هم‌چنین باعث ارتقای پیمان‌کاری فرعی شرکت‌های خصوصی‌ای شد که برای آن کار می‌کردند. تقریباً ۵۰۰۰ شرکت پیمان‌کاری فرعی به معاملات خاتم متکی بودند (Vahabi, 2005). در حالی که *قرارگاه خاتم* مستقیماً معاملات کلان بیش از یک میلیارد دلار را انجام می‌داد، اغلب در ازای دریافت پورسانت، قراردادهای کوچک‌تری را به شرکت‌های خصوصی واگذار می‌کرد. سیستم پیمان‌کاری پس از انقلاب اقتصادی اسلامی در سال ۲۰۰۶ شکوفا شد.

اما "بازارهای سیاسی" چه هستند؟ آنها نوعی بازار هستند که بر مکانیسم‌های تخصیص اجباری فرااقتصادی از جمله انحصار دولتی یا امتیازات اعطا شده توسط قدرت حاکم یا دیگر فرماسیون‌های سیاسی راهبر متکی هستند. ادغام مالکیت و حاکمیت بازارهای سیاسی را تغذیه می‌کند. آنها از دو جنبه‌ی عمده، با هماهنگی غیرشخصی بازار متفاوت‌اند.

اولاً، به جای *تصاحب قیمت‌محور* هر محصول و خدمات از طریق مبادلات "داوطلبانه‌ی" بازار، *تخصیص اجباری* غالب است. انتقال دارایی لزوماً بر اساس قیمت

^{۳۲} این موضوع در بخش دوم همین فصل بررسی شده است.

^{۳۳} تحریم‌ها بر گروه‌های مختلف جمعیت اثری نامتقارن داشت. به گفته الم‌ستد، (Olmsted, 2013) مشابه با عراق و غزه، ممنوعیت‌ها و تحریم‌های آمریکا تأثیر منفی بر اشتغال زنان، به ویژه بر زندگی زنان از پایین‌ترین قشرهای جامعه ایران گذاشت.

نیست؛ می‌تواند رایگان و بدون استفاده از مکانیسم قیمت و توسل به ابزارهایی مانند مصادره، قراردادهای بدون مزایده، و با وام و اعتبار رایگان باشد.

دوم، بازارهای سیاسی **غیرشخصی** نیستند، آنها به شدت رابطه‌ای هستند و تنها بر اساس اعتماد شخصی یا نهادی وجود دارند. سرمایه‌ی اجتماعی شهرت، با نزدیکی به قدرت سیاسی، اولین شرط برای پاگیری یک معامله است. سرمایه‌گذاری نه تنها پولی (pecuniary) بلکه غیروپولی نیز هست. پایبندی به کد رفتار سنتی و قوانین عرفی غیررسمی بخشی از سرمایه‌گذاری در سرمایه‌ی اجتماعی شهرت است. پیشینه‌های سیاسی، مذهبی و خانوادگی از سرمایه‌های شهرت حمایت می‌کنند، اما این سرمایه‌گذاری دائمی در این نوع خاص از سرمایه‌ی غیرقابل رویت، برای تداوم مشارکت فعال و شبکه‌سازی در حلقه‌های افراد مورد اعتماد، ضروری است. بازارهای سیاسی با نظام کاست (caste) و ازدواج‌های میان-گروهی سازگار است.^{۳۴}

مزایا و معایب بازارهای سیاسی چیست؟ مهم‌ترین مزیت آنها این است که در هزینه‌های تراکنشی صرفه جویی می‌کنند زیرا آنها مبتنی بر تماس‌های غیررسمی و بدون قانونی هستند که متحمل اکثر هزینه‌های اولیه و پس‌تراکنشی که اولیور ویلیامسن (Williamson, 1985) به آن اشاره دارد، نمی‌شوند. با این حال، در حالی که هزینه‌های تراکنش‌ها برای طرفین درگیر در بازارهای سیاسی تقریباً صفر است، آنها هزینه‌های تراکنشی بی‌حد و حصر برای معامله‌گران در بازارهای غیرشخصی ایجاد می‌کنند. کسانی که جزء معتمدین نیستند، وقتی به هماهنگی بازار وارد می‌شوند، باید انواع هزینه‌های تراکنشی بپردازند و حتی در این صورت، آنها از حفاظت دارایی‌های خود مطمئن نخواهند بود زیرا می‌توان آنها را به بهانه‌های خودسرانه مصادره کرد. بازارهای سیاسی ناکارآمدی بالایی برای سرمایه‌داری بازار ایجاد می‌کنند، زیرا هزینه‌های تراکنشی برای کل اقتصاد به شدت افزایش می‌یابد.

علاوه بر این، در حضور بازارهای سیاسی، بازارها هم کاملاً بدون محدودیت (لیبرالیزه)، و در عین حال بیش از حد تنظیم می‌شوند. کوویل (Coville, ۲۰۱۳) بیش از ۵۰ نوع مجوز لازم را برای راه اندازی یک شرکت در ایران از هم تفکیک می‌کند و موانع نهادی‌ای را برجسته می‌کند که مانع از کارکرد بازار می‌شوند. هزینه‌های بالای تراکنش در اقتصاد ایران حاکم است (Renani, 2010)،^{۳۵} در حالی که بازارهای سیاسی از این هزینه‌ها مستثنی هستند. به این معنا، بازارهای سیاسی روابط بازار را هم تقویت می‌کنند

^{۳۴} در مورد اهمیت ازدواج‌های میان-گروهی در میان اعضای برجسته‌ی جمهوری اسلامی ایران رجوع کنید به بروجردی و رحیم‌خانی (Boroujerdi, Rahimkhani, 2018).

^{۳۵} رزانی (۲۰۱۰) با مقایسه داده‌های مربوط به تعداد چک‌های بدون وجه صادر شده توسط اشخاص حقیقی و حقوقی در سال ۱۹۹۲ و ۱۹۷۶ (قبل از انقلاب ۱۹۷۹) سعی در اندازه‌گیری یک نوع هزینه‌ی تراکنش، یعنی هزینه‌های اجرایی دارد. او متوجه می‌شود که این رقم در سال ۱۹۹۲ ۴۵ برابر شده است.

و هم مانع می‌شوند. به طور کلی، آنها منبع ناکارآمدی تخصیصی و تولیدی هستند. انقلاب اقتصادی اسلامی، بازارهای سیاسی را در بازارهای کالا، پولی و سرمایه تعمیم داد.

در بازار سرمایه، همان‌طور که قبلاً گزارش شد، ۸۵ درصد بورس ایران در اختیار صندوق‌های بازنشستگی، سازمان تامین اجتماعی، بنیادهای مختلف و شهرداری‌هاست (Ehsani, 2009, p. 32)^{۳۶}. همین امر در مورد بازار پولی نیز صادق است. سایت فرارو (Fararu, 12 May, 2009) گزارش داد که در حالی که دولت طبق برنامه‌ی پنج ساله‌ی دوم توسعه (۱۹۹۵-۱۹۹۹) قرار بود ۵۰ درصد از صندوق ذخیره ارزی را به بخش خصوصی اختصاص دهد، سهم بخش خصوصی از ذخیره ارزی در سال ۲۰۰۸، در مقایسه با افزایش سهم بخش‌های دولتی و عمومی غیردولتی کم‌تر از ۲۰ درصد بوده است.^{۳۷}

بازار محصولات نیز تحت سلطه بازارهای سیاسی است، با امتیازات الیگارش‌ی در واردات و صادرات محصولات مختلف مانند نفت، شکر، آهن، پتروشیمی، خودروهای لوکس و غیره. قراردادهای بدون مزایده، موقعیت انحصاری یا انحصار چند شرکت محدود (oligopolistic) در بازار، معافیت مالیاتی، دسترسی خاص به ارز سخت، اعتبارات بانکی آسان، و انضباط شل بودجه، ابعاد مختلف و ویژگی‌های خاص بازارهای سیاسی را توصیف می‌کنند.

وضعیت در بازار کار متفاوت است. نظام دستمزد و حقوق و روابط پولی دو رکن اساسی روابط تولیدی در ایران هستند. با استفاده از اصطلاحات مارکسیستی، سرمایه داری بازار بر "شیوه تولید" در ایران تسلط دارد. با این حال، فرآیند تولید سرمایه‌داری صرفاً اقتصادی نیست، بلکه به همان اندازه شامل عوامل متعدد سیاسی و ایدئولوژیک است. مفهوم بوراوی از "رژیم کارخانه" برای درک این روابط چند عاملی مفید است.

رژیم کارخانه اساساً با رابطه‌ی بین کارخانه و دولت تعیین می‌شود. بوراوی (Burawoy, 1985, pp. 12-13, 25-26, 85-121) سه نوع رژیم را از یکدیگر متمایز کرد: (۱) "استبداد تولیدی" اولیه مبتنی بر اجبار اقتصادی در بازار کار که مارکس در

^{۳۶} بازار بورس تحت رهبری دولت، در سال‌های پایانی ریاست جمهوری روحانی (۲۰۰۲-۲۰۱۱) برای تامین کسری بودجه دولت از طریق بسیج پس‌اندازهای خصوصی شهروندان بر اساس وعده‌های دروغین مبنی بر "تضمین" بازدهی بالا در سهام‌شان، حتی در شرایطی که اقتصاد، با نرخ رشد اقتصادی منفی ۶/۷۸ در رکود بود، استفاده شد.

<https://www.macrotrends.net/countries/TRN/iran/economic-growth-rate#>

برگرفته در ۱۰ ژانویه ۲۰۲۲.

^{۳۷} یکی دیگر از ابعاد به حاشیه راندن بخش خصوصی در بازار پولی، انحلال هیئت امنای ذخایر ارزی به عنوان نهادی مستقل متشکل از دولت و مسئولان بانک مرکزی برای تصویب وام‌های درخواستی بخش خصوصی در سال ۲۰۰۸ است. فروزان (2016, p. 152) نشان می‌دهد که انحلال هیأت امناء توسط "دستگاه‌های شبه دولتی مانند سپاه" آغاز شد تا بدون هیچ نظارت و ممیزی عمومی، از ارز به صلاح دید خود استفاده کنند.

جلد ۱ سرمایه توصیف کرده است. سیستم مانوفاکتور انگلیسی در اوایل قرن نوزدهم نمونه‌ای از این دست را ارائه می‌دهد.^{۳۸} (۲) شکل توسعه یافته‌تر، "ساختن رضایت" یا "رژیم‌های هژمونیک" سرمایه‌داری انحصاری، به‌عنوان نمونه‌ی دوم طبقه‌بندی شده است. این بر اساس رضایت یا سازش بین کارگران و کارفرمایان است که با خودمختاری محدود کارگران همراه است. چنین رژیمی نتیجه‌ی مداخله‌ی دولت برای تضمین حداقل سطح معیشت و حق چانه زنی دسته‌جمعی است تا کارگران از بازار کار جدا شوند و کارفرمایان انگیزه پیدا کنند تا به اقدامات متقاعدکننده‌تری برای کنترل کار متوسل شوند. مقایسه‌ی ایالات متحده با انگلستان، ژاپن و سوئد تأثیر تنوعات ملی را در رژیم‌های هژمونیک نشان داده است. با این حال، در همه‌ی این موارد، دستگاه دولتی از سلسله مراتب کارخانه جدا نگه داشته شده است. (۳) نمونه‌ی سوم، رژیم کارخانه‌ای "استبداد بوروکراتیک" در نظام‌های اقتصادی نوع شوروی است که در آن دستگاه دولتی با سلسله مراتب کارخانه‌ای ترکیب شده و این نمونه در تضاد شدید با رژیم‌های هژمونیک در سیستم سرمایه‌داری پیشرفته است. این رژیم بر سازوکارهای سرکوبگرانه و مداخله‌ی بوروکراتیک دولت در کارخانه و اقتصاد بنا شده است.

رژیم کارخانه در ایران پس از انقلاب چندین مرحله را تجربه کرد، اما شکل رایج از سال ۱۹۸۲ نمونه‌ی اولیه‌ی جدیدی است که آن را نمی‌توان به هیچ یک از سه مدل فوق‌الذکر بوراوی تقلیل داد. نام این نمونه‌ی چهارم را "کورپورتیسم اسلامی" (Islamic corporatism) می‌گذارم. عموماً اعتقاد بر این است که ترتیبات کورپورتیستی "همیشه نتیجه‌ی یک ابتکار دولتی است و استقرار آنها نشان‌دهنده‌ی یک استراتژی قوی دولتی برای مدیریت تنش سیاسی است" (Foweraker, 1987, p. 58). اشمیتر (Schmitter, 1974) این رویکرد را با پیشنهاد تمایز بین دو سیستم زیرمجموعه‌ی کورپورتیسم، یعنی "کورپورتیسم دولتی" و "کورپورتیسم اجتماعی" تغییر داد. ترتیبات کورپورتیسم اسلامی نتیجه‌ی دولت رسمی نبود، بلکه یک "استراتژی سلطه" بود که توسط نهادهای اسلامی موازی نوتاسیسی اجرا شد که سعی در مدیریت منازعات سیاسی داشتند.

^{۳۸} «در درون نظام سرمایه داری همه روش‌ها برای افزایش بهره‌وری اجتماعی کار به هزینه‌ی فرد کارگر انجام می‌شود. همه ابزارهای توسعه‌ی تولید خود را به ابزاری برای تسلط و استثمار بر تولیدکنندگان تبدیل می‌کنند. آنها کارگر را مثله می‌کنند و به یک خرده مرد تبدیل می‌کنند، او را تا حد زائده ماشینی تنزل می‌دهند، هر باقیمانده‌ی جذابیت را در کارش از بین می‌برند و آن را به زحمتی تنفرانگیز تبدیل می‌کنند. آنها به همان نسبی که علم به‌عنوان یک قدرت مستقل در آن گنجانده شده است، توانایی‌های فکری فرآیند کار را از او دور می‌کنند. ... او را در فرآیند کار در معرض یک استبداد قرار می‌دهند آنها زمان زندگی او را به زمان کار تبدیل می‌کنند و زن و فرزندش را به زیر چرخ‌های نیرومند سرمایه می‌کشاند».

منبع:

<https://www.marxists.org/archive/marx/works/download/pdf/Capital-Volume-I.pdf>

(؛ کارل مارکس، سرمایه، جلد ۱، ص ۴۴۹).

کورپورتیسم اسلامی نه از منافع **اقتصادی**، بلکه از الزامات **سیاسی** ناشی می‌شود. این کار توسط کارگران اسلام‌گرا مرتبط با نهادهای موازی حاکمیتی انجام می‌شود که شیوهی انحصاری میانجی‌گری در مناقشه‌ی سرمایه-کار را نشان می‌دهند. این نهادهای موازی در سطح کارخانه (شوراهای اسلامی کار، انجمن‌های اسلامی کارگری) و در سطح ملی (خانه کارگر) شبیه جنبش‌های فاشیستی در میان کارگران و دهقانان ایتالیا، آلمان و اسپانیا در دوران فرانکو هستند. آنها می‌کوشند هم نیروی اپوزیسیون "دستگاهی" و هم "ضد دستگاهی" را در کارخانه نمایندگی کنند: آنها نمایندگی "دستگاه" در برابر هر **جنبش مستقل کارگری** هستند، و به عنوان نیروی پیشرو "اپوزیسیون" علیه "طبقه لیبرال سرمایه دار" در سطح کارخانه، برای منافع **مستضعفان** عمل می‌کنند.

هر تشکل مستقل کارگری در این نوع رژیم کارخانه ممنوع است و سرکوب و وحشیانه می‌شود. به یک معنا، قراردادهای کار مبتنی بر نیروی کار "آزاد" نیست، بلکه بر اساس کار "اجباری" است، زیرا اقدام جمعی مستقل کارگران، اعتصاب‌ها، و هر شکل دیگری از ابراز نظر غیرمجاز است. با این حال، این به معنای عدم وجود اعتصابات و اعتراضات خودجوش بدون برنامه (wildcat strikes) علیه کارفرمایان نیست. "اپوزیسیون" ممکن است توسط جنبش‌های کارگری مستقل آغاز شود، اما نیروهای اسلام‌گرا اغلب به عنوان "رهبران" نیروی "ضد نئولیبرال" و "ضد سرمایه‌داری" مداخله می‌کنند تا آنها را از درون متحول کنند و آنها را به یک نیروی طرفدار حاکمیتی با برخی مطالبات جزئی "اقتصادی" تبدیل کنند. این نکته در بخش بعدی بیشتر بررسی خواهد شد.

همان‌طور که در فصل ۴ بحث شد، سرمایه‌داری سیاسی یک نظام اجتماعی-اقتصادی متمایز در حوزه‌ی تولید را تشکیل نمی‌دهد، اما به طرق مختلف بر حوزه‌ی توزیع تأثیر می‌گذارد. سرمایه‌داری سیاسی اسلامی به ویژه سیستم تأمین اجتماعی از طریق **انفال** و موسسات خیریه اسلامی که در فصل ۶ توضیح داده شد را تعبیه کرده است. فزون بر این، چندین اشکال تبعیض در بازار کار از جمله به حاشیه راندن جنسیتی در اشتغال را برجسته کرده است. این موضوع در ادبیات فمینیستی از منظر جنسیت طبقاتی بررسی شده است (Hoomanifar & Zangeneh, 2021). بهداد و نعمانی (Behdad & Nomani, 2012) میزان و الگوی محرومیت زنان و الحاق آنها در بازار را بین سال‌های ۱۹۷۶ و ۲۰۰۶ از دیدگاه اقتصادی مورد بررسی قرار داده‌اند.

یک جلد ویرایش شده توسط بهرامی‌تاش و صالحی اصفهانی (Bahrani-Tash & Salehi-Esfahani, 2011) تلاش می‌کند تا این ایده را برجسته کند که فرآیند اسلامی‌سازی بر "اشتغال محجبه" تأثیر منفی گذاشته است. آنها معتقدند توسعه و اسلامی‌سازی در حکومت جمهوری اسلامی ایران با هم آشتی داده شده‌اند. در فصل ۵، ویراستاران منابع بیکاری در میان زنان را تفکیک می‌کنند و پیشنهاد می‌کنند که علت آن فرآیند اسلامی‌سازی نیست، بلکه بیشتر به دلیل تحصیلات عالی زنان است. استراتژی

مشابهی در سطح نظری توسط کاروالیو (Carvalho, ۲۰۱۳) دنبال شده است که حجاب در میان زنان مسلمان را به عنوان مکانیسم تعهدی که وسوسه‌ی انحراف از هنجارهای رفتاری مذهبی را محدود می‌کند، الگوبردازی کرد. این تحلیل نشان می‌دهد که حجاب یک استراتژی برای ادغام است که زنان را قادر می‌سازد تا از فرصت‌های اقتصادی بیرون از خانه استفاده کنند و در عین حال خوش‌نامی خود را در اجتماع حفظ کنند.

مشکل این نوع استدلال این است که نشان می‌دهد چگونه "حجاب" می‌تواند منبع یکپارچگی اجتماعی زنان مسلمان جوان باشد، بدون این که بپرسیم این نوع "ادغام" متناقض، چه مشکلات و تضادهای دیگری ایجاد می‌کند. به عنوان مثال، ستاری (Satari, 2020) نشان می‌دهد که نوع جدیدی از اشتغال تحت حکومت جمهوری اسلامی ایران برای زنان پدید آمده است: رانندگان زن تاکسی‌های زنانه. این افزایش در اشتغال "محجبه"، بر اساس "تاکسی‌های منفک تبعیض‌آمیز" (segregated taxis) است. این نوع از ادغام "تفکیک شده" زنان فراوان است: اتوبوس‌های جدا، کلاس‌های درس جدا، جشن‌های مجزا و غیره. همین امر در مورد مدافعان مدرنیته اسلامی نیز صادق است. اگر "بیکاری بیشتر" در میان زنان به دلیل اسلامی سازی نیست و بلکه تحصیلات عالی است، پس چرا زنان تحصیل کرده باید بیشتر در معرض بیکاری بالاتری تحت نظارت جمهوری اسلامی باشند؟ به عبارت دیگر، چرا گسست بین تحصیل و اشتغال در بازار کار واجد شرایط ایران، به‌ویژه در مورد اشتغال محجبه تاکید می‌شود؟

۷-۸ انفال و هماهنگی تعاونی

هماهنگی تعاونی در نتیجه‌ی مشارکت کارگران در فرآیند انقلابی در نیمه‌ی دوم تابستان ۱۹۷۸ پدیدار شد. بیات (Bayat, 1987, pp. 85-87) روند تحول خواسته‌های اقتصادی-سیاسی طبقه کارگر ایران را از ماه مه ۱۹۷۸ تا ژانویه ۱۹۷۹ به تصویر کشید. تا اکتبر ۱۹۷۸ حدود ۵۵ درصد از مطالبات هنوز به شکل اقتصادی بود. «راهبرد دولت در این مرحله این بود که با دادن امتیازات اقتصادی، مطالبات سیاسی را متوقف کند. به این ترتیب، در شش ماه، دستمزد کارگران به طور متوسط ۲۵ درصد افزایش یافت. برخی از بخش‌ها، مانند فلز و ساختمان، ۶۰ درصد افزایش حقوق دریافت کردند (Central Bank of Iran, 1980, p. 25). افزایش دستمزد با پرداخت مزایای دیگری مانند مسکن، کمک هزینه کودک و اضافه کار همراه بود» (Bayat, 1987, p. 88). نقطه عطف جنبش کارگری اعتصاب نفت در اکتبر تا نوامبر ۱۹۷۸ بود که سوزی و مگداف (Sweezy & Magdoff, 1979, p. 17) در مورد آن چنین اظهارنظر کردند: «در تاریخ اخیر کمتر نمایشی وجود داشته است که به اندازه‌ی ۷۰ هزار کارگر نفت، همواره از پردرآمدترین و ممتازترین قشر طبقه کارگر، الهام بخش و دلگرم‌کننده باشد، و

مجموعه‌ی عظیم تولید و پالایش به نام صنعت نفت ایران را به طور کامل متوقف کند. و این کار را نه برای دستمزد بهتر یا امتیازات ویژه کردند، بلکه برای حمایت از مطالبات سیاسی کل مردم ایران مبنی بر این که شاه باید برود، انجام دادند». فهرست مطالبات کارگران ستادی اهواز در ۸ مهر ۱۳۵۷ شامل ۱۲ خواسته بود که ۳ مورد آن سیاسی بود: «(۱) پایان حکومت نظامی؛ (۲) همبستگی و همکاری کامل با معلمان اعتصابی؛ (۳) آزادی بی قید و شرط تمام زندانیان سیاسی» (Turner, 1980a, p. 282).

این تولد نیروی سیاسی جدیدی بود که رژیم شخصی شاه را به چالش می‌کشید. کارگران کمیته‌های اعتصابی ایجاد کردند که به شوراهای کارگری، مرکز جدید قدرت تبدیل شد. به گفته گودی (Goodey, 1980)، این شوراهای که محدود به بخش نفت نبودند، "قدرت دوگانه‌ای" ایجاد کردند که کنترل کارگران بر تولید را در سطح کارخانه^{۳۹} اعمال می‌کرد و رژیم شاه را در سطح ملی فلج (Turner, 1980b). به این فهرست بلند، باید ظهور شوراهای در میان جنبش‌های قومی و دهقانی در کردستان و ترکمن صحرا را در پی انقلاب نیز اضافه کرد. اعتصابات در بخش نفت به دلیل "قدرت ویرانگرش" (Vahabi, 2004)، نقش رهبری از پایین را در جنبش داشت، یا آن چه جعفری (Jafari, 2013) "قدرت مخ" نامید، یعنی توانایی بالقوه برای ایجاد اختلال در فعالیت‌های تولیدی و بازتولیدی جامعه. قدرت کارگران نفت باعث به وجود آمدن سه نهادی شد که زیربنای قطب بدیل قدرت موازی با سلطنت مطلقه بودند: کمیته هماهنگی اعتصابات در صنعت نفت، شورای انقلاب اسلامی که نماینده‌ی اقتدار خمینی بود و کمیته‌های محله که وظیفه توزیع سوخت و امنیت محلی را بر عهده داشتند و سپس به کمیته‌ها تبدیل شدند، سازمان انقلابی جدیدی که تحت نفوذ خمینی بود (Jafari, 2018).

هماهنگی تعاونی در سه سال اول انقلاب (فوریه ۱۹۷۹ تا ژانویه ۱۹۸۲) در اکثر کارخانه‌ها حاکم بود. می‌توان آن را با (۱) وضعیتی انقلابی مشخص کرد که با بحران عمومی بخش‌های دولتی و خصوصی مشخص می‌شود که دوره‌ای از خلأ سیاسی را آغاز می‌کند که در آن نهادهای قدیمی فلج شده بودند، اما نهادهای جدید هنوز به اندازه کافی قوی نبودند که جایگزین آنها شوند. (۲) شوراهای کارگری به عنوان نتیجه‌ی کنش جمعی کارگران در امور اقتصادی و سیاسی پدید آمدند. (۳) آنها کنترل خود را بر سیاست‌های تولید و اشتغال اعمال کردند. (۴) در غیاب اتحادیه‌های کارگری واقعی، شوراهای کارگری نیز مطالبات اقتصادی کارگران را در مورد دستمزد، ساعات کار، شرایط مسکن و به طور کلی قانون کار رهبری می‌کردند. (۵) شوراهای نماینده‌ی همه کارگران بودند، بدون توجه به جایگاه آنها (یقه آبی یا سفید)، گروه صنعتی، یا مهارت و جنسیت‌شان.

^{۳۹} رهنما (Rahnema, 1992) کنترل کارگران بر تولید را زیر سوال برده و "مشارکت کارگران" در مدیریت را پیشنهاد کرده است.

همان طور که بیات (1987, p. 109-112) به طور متقاعدکننده ای استدلال کرده است، منشاء شوراهای کارگری را می توان در دو منبع جستجو کرد. اولاً، در بنگاه های متروکه ای که مدیران یا مالکان ترک شان کرده بودند، انگیزه ای برای کارگران وجود داشت که برای کنترل تولید و اشتغال پیش قدم شوند تا بنگاه بتواند به فعالیت خود ادامه دهد. ثانیاً، در بنگاه هایی که کارفرما در آن حضور داشت، شوراهای کارگری از نگرشی مبارزه جویانه تر برخوردار بودند. کارگران تصور جدیدی از حق مالکیت کارخانه و نحوه ی اداره ی جامعه در شرایط انقلابی داشتند. علاوه بر این، بسیاری از کارگران، رژیم قدیمی کارخانه را با استبداد شاه یکی می دانستند و از دموکراتیزه کردن واحد تولیدی به عنوان راه جایگزینی برای رژیم کارخانجاتی "استبداد بوروکراتیک" حمایت می کردند که در آن پلیس مخفی شاه (ساواک) در سرکوب هر جنبش مستقل کارگری با همکاری نزدیک با کارفرما دخالت می کرد.

در دوران پسانقلابی سه نیرو را باید در صنعت نفت متمایز کرد که منعکس کننده ی الگوی عمومی روابط قدرت بین کار و سرمایه در تقریباً همه ی شرکت های بزرگ و متوسط است.

۱. شوراهای کارگری که نماینده ی جنبش مستقل کارگری برای خودمدیریتی یا هماهنگی تعاونی بودند. شوراها کوشیدند تا اواخر فوریه یا اوایل مارس ۱۹۷۹ فعالیت های خود را در سطح ملی هماهنگ کنند. نماد این هماهنگی "شورای سراسری کارکنان صنعت نفت" بود که نمایندگان شوراهای صنعت نفت، گاز و پتروشیمی را در سطح ملی گرد هم آورد (Jafari, 2021, pp. 269-270). ظهور این سازمان های مردمی در صنایع نفت و هماهنگی آنها در سطح ملی مانع بزرگی بر سر راه روند دولت سازی نیروهای اسلام گرا پس از فروپاشی رژیم شاه بود. شوراها با رژیم جدید رابطه ی دوگانه ای داشتند. در حالی که این سازمان ها نسبت به دولت موقت «لیبرال اصلاح طلب» به رهبری بازرگان بی اعتماد بودند، شدیداً تحت تأثیر ایدئولوژیک شخصیت کاریزماتیک انقلاب اسلامی، آیت الله خمینی قرار داشتند. گفتمان پوپولیستی خمینی در مورد مستضعفان و عدالت اسلامی، کارگران، جمعیت فقیر شهری و روستایی را مورد خطاب قرار می داد که او برای شان رهبر انقلاب بود.

۲. مدیران تکنوکرات بنگاه هایی که نمی توانستند دخالت شوراهای کارگری در مدیریت را بپذیرند. آنها مورد حمایت دولت موقت بازرگان و نمایندگان آن در صنعت نفت قرار گرفتند: ابتدا حسن نزیه که بین فوریه تا سپتامبر ۱۹۷۹ ریاست شرکت ملی نفت ایران را برعهده داشت و سپس علی اکبر معین فر جایگزین نزیه شد و برای مدت کوتاهی به عنوان اولین وزیر نفت جمهوری اسلامی ایران از سپتامبر ۱۹۷۹ تا زمان اشغال سفارت آمریکا در تاریخ ۴

نوامبر ۱۹۸۰ بود. دولت موقت مخالف شوراها بود، و در اوایل مارس ۱۹۷۹ بیانیه‌ای در مورد ماهیت و وظایف شوراها به عنوان نهادهایی مجزا از دستگاه‌های اجرایی مانند مدیریت کارخانه منتشر کرد. وظیفه‌ی شوراها برحسب دستور قرآن، دعوت به خیر، امر به معروف و نهی از منکر بود (قرآن، آل عمران، ۱۰۴).^{۴۰} به عبارت دیگر، شوراها باید شکایات و خواسته‌های کارگران را ثبت و دسته‌بندی می‌کردند و به مسئولان می‌رسانند، و اتحاد میان کارگران و دستگاه‌های اجرایی را ترویج می‌دادند.

۳. خمینی، شورای انقلاب اسلامی و حزب جمهوری اسلامی مستقیماً مخالف شوراهای کارگری نبودند. آنها در میان بسیاری از کارگران مسلمانی که قرار بود پایگاه اجتماعی انقلاب اسلامی باشند، یعنی **مستضعفان** در برابر مدیران "لیبرال، سرمایه دار" و کمونیست‌های ملحد، نفوذی قوی داشتند. خمینی و دیگر روحانیون برجسته‌ی شیعه طرفدار تبدیل شوراهای مستقل کارگری به شوراهای اسلامی کار بودند. شوراهای اسلامی و انجمن‌های اسلامی کارگری باید هم با مدیران "لیبرال-سرمایه‌دار" و هم با گرایش‌های چپ به ویژه گروه‌های کمونیستی مقابله می‌کردند. نیروهای اسلامی با ترکیب هژمونی ایدئولوژیک و سرکوب فیزیکی، جنبش مستقل کارگری را به شوراهای اسلامی کار تبدیل کردند. اقدامات سرکوب فیزیکی علیه فعالان چپ و نمایندگان مستقل کارگری که "پاکسازی" یا دستگیر و اعدام شدند، به کار گرفته شد.

ماده ۹ قانون تشکیل دادگاه‌های فوق‌العاده علیه "جنايات ضدانقلاب" در ۴ ژوئیه ۱۹۷۹، افرادی را هدف قرار داد که «در کارگاه‌ها و کارخانجات کشور اختلال ایجاد کنند یا کارگران را به ترک کار یا تعطیلی کارگاه یا کارخانه تشویق کنند»، و آنها را به حبس از دو تا ده سال تهدید کرد.^{۴۱} علاوه بر این، ارتش تازه تأسیس اسلامی، سپاه، کمیته اسلامی و انجمن‌های اسلامی کارگری برای اعمال اقدامات سرکوبگرانه بسیج شدند.

به‌رغم اهمیت اقدامات سرکوبگرانه، هژمونی ایدئولوژیک خمینی و استراتژی آن مبتنی بر انحصار قدرت در دست انجمن‌های اسلامی نقش موثرتری در شکست هماهنگی تعاونی ایفا کرد. سه مرحله را می‌توان در تکامل و انقراض نهایی هماهنگی تعاونی شناسایی کرد. این مراحل بر اساس نفوذ ایدئولوژیک اسلام‌گرایان و نهادینه شدن آن در جنبش کارگری از فوریه ۱۹۷۹ تا ژانویه ۱۹۸۲ متمایز می‌شوند.

⁴⁰ <http://www.islamic-laws.com/AmrBilMaroof.htm>

^{۴۱} رجوع کنید به

<http://rc.majlis.ir/fa/law/show/98141>

برگرفته در ۱۸ ژانویه ۲۰۲۲.

۱. مرحله اول: از پیروزی قیام علیه رژیم شاه در ۱۱ فوریه ۱۹۷۹ تا اشغال سفارت آمریکا در ۴ نوامبر ۱۹۷۹ آغاز می شود.

۲. مرحله دوم: از زمان گروگان گیری تا آغاز جنگ ایران و عراق در ۲۲ سپتامبر ۱۹۸۰ را دربرمی گیرد.

۳. سومین یا آخرین دوره: سپتامبر ۱۹۸۰ تا ۳۰ ژانویه ۱۹۸۲ است که شورای کارمندان صنعت نفت توقیف شد و ۱۴۰ کارگر دستگیر و تعدادی اعدام و برخی دیگر به حبس های طولانی مدت محکوم شدند.

جعفری (2021) نیز سه مرحله را در تحول شوراهای کارگری پیشنهاد کرده است. گرچه دوره بندی او به من نزدیک است،^{۴۲} من در معیار اصلی با وی اختلاف دارم. او بر سرکوب فیزیکی یا موضع تهاجمی/تدافعی جنبش کارگری تاکید می کند، در حالی که من به جای اجبار برای تسخیر و سلطه بر شوراهای اسلامی کار، بر ایدئولوژی تاکید می کنم. در واقع، در دوره بندی مورد نظر من، اشغال سفارت آمریکا و نه حمله به کردستان، نقطه عطفی در موفقیت استراتژی کورپورتیسم اسلامی است. شعارهای "ضد لیبرال، ضد امپریالیستی" اسلام گرایان بخشی از استراتژی هژمونیک برای تبدیل شدن به میانجی انحصاری در کشمکش سرمایه و کار در سطوح کارخانه و ملی بود.

به عنوان مثال، در پی گروگان گیری بود که شورای اسلامی کار کارگران نفت جزیره خارگ با صدور اطلاعیه ای خود را "سربازان خمینی در انتظار فرمان او" نامیدند و جریان انتقال نفت به آمریکا را متوقف کردند. (رجوع کنید به Jafari, 2021, p. 271). جنگ با عراق به معنای پایان هماهنگی تعاونی بود. احساسات ناسیونالیستی، جابجایی کارگران از جنوب، و بسته شدن میادین نفتی ای که در معرض حمله ای عراق قرار داشتند، شرایطی ایجاد کرد که در آن نیروهای اسلام گرا هر جنبش مستقل کارگری را تحت لوای منعی برای اخلال در تلاش های جنگی و کمک به دشمن، کاملاً منحل کردند. تا پایان جنگ چیزی از هماهنگی تعاونی در بنگاه ها باقی نمانده بود.^{۴۳}

^{۴۲} سه دوره ای مورد نظر جعفری عبارتند از: (۱) فوریه تا اوت ۱۹۷۹ (از پیروزی قیام ضد شاه تا اولین حمله بزرگ به مخالفان در کردستان). (۲) سپتامبر ۱۹۷۹ تا -سپتامبر ۱۹۸۰ (با «وضعیت دفاعی» شوراهای برابر «حملات شدید نیروهای معین فر و طرفدار خمینی»). (۳) سپتامبر ۱۹۸۰ تا اوایل سال ۱۹۸۲ که دوره ای آغاز جنگ تا انحلال شورای کارکنان صنعت نفت را دربرمی گیرد (2021, pp. 265-266, 267-278).
^{۴۳} قانون کار سال ۱۹۹۰ تصریح کرد که تنها یکی از سه نوع انجمن کارگری یعنی "شورای اسلامی کارگری"، "انجمن های صنفی" و "نمایندگان کارگران" می توانند در هر محیط کاری نمایندگی داشته باشند. شوراهای اسلامی کار فقط مختص بنگاه های بیش از ۳۵ نفر بود. شرکت های کوچک تر می توانند "نمایندگان" کارگران و "شوراهای صنفی" را برگزینند. شوراهای اسلامی کار فقط مختص شرکت های بالای ۳۵ نفر بود. شرکت های کوچک تر می توانند "نمایندگان" کارگران و "شوراهای صنفی" باشند. در هر یک از این سه نوع تشکل کارگری، کارگران تنها با موافقت کارفرمایان می توانند نمایندگان خود را انتخاب کنند و همچنین نیاز به تأیید وزارت کار و امور اجتماعی دارند. این رویه بدین ترتیب است که اتحادیه های کارگری مستقل و چانه زنی جمعی آزاد را در سطح شرکت یا صنعت منتفی می کند» (Karshenas, 2021, p. 7).

مشخصه‌ی دوره ۱۹۸۹-۱۹۸۲ گسترش بخش‌های ملی‌شده‌ی تحت سلطه‌ی سازمان‌های اسلام‌گرا بود که با رژیم کارخانه‌ای جدید، یعنی "کورپورتیسم اسلامی" به اوج خود رسید. در این نوع کورپورتیسم، نحوه‌ی تنظیم معضلات اقتصادی مانند تعیین حداقل دستمزد را الزامات سیاسی تعیین می‌کند. این امر ایجاد شورای عالی کار را توضیح می‌دهد که حداقل دستمزد را در سطح ملی تعیین می‌کند. شورای عالی کار یک سازمان سه جانبه به ریاست وزیر کار و متشکل از سه نماینده از شوراهای اسلامی کار، سه نماینده از انجمن‌های کارفرمایی و سه نماینده‌ی منصوب از سوی دولت است. پایان هماهنگی تعاونی، هماهنگی دستوری (آمرانه) را گسترش نداد؛ کورپورتیسم اسلامی را ترویج و نهادهای موازی اسلامی را تقویت کرد.

۷-۹ انفال و هماهنگی ویرانگر

همان‌طور که در فصل ۲ تاکید شده است، هر نظام اجتماعی-اقتصادی مجموعه‌ای از چهار شیوه‌ی اصلی هماهنگی است که در آن یکی بر دیگران تسلط دارد. اگر هماهنگی تعاونی، دستوری و بازار در *بحران* باشند، هماهنگی ویرانگر بر نظام مسلط می‌گردد. علاوه بر این، هر شیوه‌ی هماهنگی شکل خاصی از تصاحب را فراهم می‌کند و با شکل خاصی از مالکیت قرابت طبیعی دارد. بنابراین، ارزیابی و اندازه‌گیری محل هماهنگی ویرانگر مستلزم بررسی دو عامل است: (۱) ساختار حقوق مالکیت و (۲) وضعیت مفصل‌بندی یا ازهم‌گسیختگی میان شیوه‌های مختلف هماهنگی.

من استدلال خواهم کرد که هماهنگی ویرانگر از سال ۱۹۸۲ همواره بر اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی ایران مسلط بوده است. این تسلط در مرحله‌ی نخستین *انفال*، در ابتدا *سیاسی* بود که ناشی از بحران در سایر شیوه‌های هماهنگی بود. از طریق گسترش در مراحل دوم و سوم *انفال*، به سلطه‌ی *اقتصادی* تبدیل شد. برای نشان دادن این نکته، ساختار حقوق مالکیتی و درهم‌آمیختگی شیوه‌های مختلف هماهنگی در هر مرحله از *انفال* را بررسی خواهیم کرد.

ساختار مالکیت در فاز اول *انفال* (۱۹۷۹-۱۹۸۹) دو مرحله را طی کرد. مرحله‌ی اول (۱۹۷۹-۱۹۸۲) با غلبه‌ی تصرف عمومی منابع از جمله مصادره‌ی اجتماعی و عمومی املاک رها شده توسط شاه و ۵۳ صنعتگر و سرمایه‌گذار بزرگ مشخص شد. در حالی که این دارایی‌ها به سرعت به‌عنوان بخشی از *انفال* به دستور خمینی به بنیاد *مستضعفان* منتقل شدند، کنترل کارگران بر بنگاه‌های متروکه در سال ۱۹۸۲ پایان یافت. از آن زمان، مالکیت دولتی به دلیل اصل ۴۴ قانون اساسی و اقتصاد جنگی، در اقتصاد غالب بود. بخش خصوصی در این مرحله کوچک گردید اما در دست بازرگانان ممتاز بازار متمرکز شد.

هماهنگی دستوری پیوندی قوی با مالکیت دولتی ایجاد می کند. اگرچه مالکیت دولتی در مرحله ی اول *انفال* غالب بود، اما به طرز متناقضی هماهنگی دستوری شکوفا نشد. این به راحتی قابل درک است زیرا نهادهای دولتی قدیمی به دلیل وضعیت انقلابی فلج شده بودند. هماهنگی تعاونی به عنوان جایگزینی برای هماهنگی دستوری و بازاریابی ظاهر شد، اما تنها به مدت سه سال (۱۹۸۲-۱۹۷۹) دوام آورد و سپس با کوریپورتیسم اسلامی جایگزین شد.

هماهنگی بازار با مالکیت خصوصی قرابت طبیعی دارد. به موازات مصادره ها و فرار سرمایه، هماهنگی غیرشخصی بازاریابی وارد وضعیت بحرانی شد. با این حال، انحصار دولت بر تجارت خارجی و نرخ های متعدد مبادله ی دلار آمریکا، فرصتی استثنایی برای بازرگانان بازار که روابط نزدیکی با رهبران مذهبی داشتند، فراهم کرد. آنها می توانستند با خرید محصولات وارداتی با نرخ رسمی و فروش آنها به نرخ بازار، رانت تجاری خود را به حداکثر برسانند. بر این اساس، بازارهای سیاسی رونق گرفتند.

هماهنگی ویرانگر مبتنی بر تصاحب مصادره ای، پیوندی قوی با *انفال* را حفظ می کند. اندازه ی *انفال* در فاز اول آن ۸ تا ۱۰ درصد تولید ناخالص داخلی، متمرکز در هلدینگ غول پیکر *بنیاد* برآورد شده است. دارایی های آن متشکل از دارایی های شاه فقید و سرمایه داران بزرگ ایرانی بود. سهم *انفال* در این مرحله قابل توجه اما هم چنان کمتر از بخش دولتی بود. اما به دلیل بحران در هماهنگی بازار و هماهنگی دستوری و انقراض هماهنگی تعاونی در سال ۱۹۸۲ از یک سو، و گسترش نهادهای موازی اسلامی از سوی دیگر، هماهنگی ویرانگر می توانست غالب شود. جدول ۷-۵ تسلط سیاسی هماهنگی ویرانگر را در مرحله اول *انفال* نشان می دهد.

جدول ۷-۵ تسلط سیاسی هماهنگی ویرانگر (۱۹۸۲-۱۹۷۹)

نوع هماهنگی	شکل مالکیت	اندازه مالکیت	وضعیت هماهنگی (بحرانی، عادی، مسلط)
دستوری	دولتی	غالب	بحرانی
بازار	خصوصی	به شدت کاهش یافته	بحرانی
تعاونی	عمومی یا اجتماعی	برتر (۱۹۸۲-۱۹۷۹)، از آن زمان کاملاً به حاشیه رانده شده است	بحرانی
ویرانگر	انفال	قابل توجه، اما کوچک تر از مالکیت دولتی	غالب (سیاسی)

ساختار مالکیت فاز دوم *انفال* (۱۹۸۹-۲۰۰۵) را می‌توان با کوچک‌سازی بخش دولتی، افزایش سریع *انفال* و دخالت سپاه در فعالیت‌های اقتصادی مشخص کرد. بر اساس برخی برآوردها، این بخش در این مرحله ۳۵ تا ۴۰ درصد تولید ناخالص داخلی را تشکیل می‌داد. بخش خصوصی در بخش‌های بانکی، بیمه، املاک و کشاورزی نیز افزایش یافت، اما افزایش آن در مقایسه با *انفال*، سپاه و بسیج تمسخرآمیز بود. ارتقای بخش خصوصی به پیمان‌کاری برای این نهادها بستگی داشت. بازارهای سیاسی با سرعت بیشتری نسبت به بازار غیرشخصی رشد کردند. تسلط هماهنگی ویرانگر منحصراً *سیاسی* نبود. این شیوهی هماهنگی با رشد اقتصادی *انفال* نیز حمایت شد. جدول ۶-۷ این تغییرات را نشان می‌دهد.

جدول ۶-۷ سیاسی و تسلط اقتصادی هماهنگی ویرانگر (۱۹۸۹-۲۰۰۵)

نوع هماهنگی	شکل مالکیت	اندازه مالکیت	وضعیت هماهنگی (بحرانی، عادی، مسلط)
دستوری	دولتی	قابل توجه	بحرانی
بازار	خصوصی	رو به افزایش	بحرانی
تعاونی	عمومی یا اجتماعی	در حاشیه	بحرانی
ویرانگر	انفال، سپاه، بسیج	غالب	مسلط (سیاسی و اقتصادی)

سرانجام، با "خصوصی‌سازی"، ۸۰ درصد اموال دولتی در مرحله‌ی سوم *انفال* (۲۰۰۶ تا کنون) توسط بخش عمومی غیردولتی، یا به‌طور دقیق‌تر، *انفال*، سپاه و بسیج درو شد. اندازه‌ی این بخش ۵۵ درصد تولید ناخالص داخلی برآورد شد. بخش خصوصی نیز سهم خود را افزایش داد (بر اساس برآوردهای رسمی ۵-۱۳ درصد)، اما کاملاً تابع بخش عمومی غیردولتی شد. بازارهای سیاسی به موازات موقعیت مسلط الیگارش‌ی مذهبی و نظامی اسلامی رونق گرفت. جدول ۷-۷ این نقش غالب هماهنگی ویرانگر را از منظر اقتصادی و سیاسی نشان می‌دهد.

با مرور مراحل سه‌گانه‌ی *انفال*، به این نتیجه می‌رسیم که سیطره‌ی هماهنگی ویرانگر در سرتاسر اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی ایران تقویت شد و به بحران هماهنگی دستوری، بازاری و تعاونی تداوم بخشید.

جدول ۷-۷ تسلط سیاسی و اقتصادی هماهنگی ویرانگر (تاکنون-۲۰۰۶)

نوع هماهنگی	شکل مالکیت	اندازه مالکیت	وضعیت هماهنگی (بحرانی، عادی، مسلط)
دستوری	دولتی	غالب، اما رو به افول	بحرانی
بازار	خصوصی	افزایش محدود	بحرانی
تعاونی	عمومی یا اجتماعی	در حاشیه	بحرانی
ویرانگر	انفال، سپاه، بسیج	رو به فزونی، و متناسب با انقباض بخش دولتی	مسلط (سیاسی و اقتصادی)

۷-۱۰ نتیجه گیری

در این فصل نشان دادیم که نتیجه‌ی فرمان خصوصی سازی، اسلامی سازی بود تا آزادسازی. خصوصی سازی در مقیاسی انبوه و از ژوئیه ۲۰۰۶، در غیاب اقتصادی باز، منجر به واگذاری عمده‌ی املاک دولتی به *انفال*، سپاه و بسیج شد. *انفال* و سایر نهادهای موازی اسلامی با شکار منابع دولتی متشکل از دارایی‌های شرکت‌ها و درآمدهای نفتی پیشروی کردند. افزایش عظیم درآمد نفت در دوره‌ی ریاست جمهوری احمدی‌نژاد انتقال این دارایی‌ها و درآمدها را تقویت کرد، در حالی که کسری بودجه دولت رسمی بی‌وقفه افزایش یافت.

اتکای اقتصاد ایران به درآمد نفتی متناسب با پیشرفت سهم *انفال* در اقتصاد افزایش یافت. نفرین به اصطلاح منابع طبیعی چیزی جز "نفرین نهادی" نیست. این نفرین نهادی چیست؟

نفرین، اسلامی سازی اقتصاد ایران است. منظور من از اسلامی سازی، استقرار یک نظام اقتصاد سیاسی خاص است که می‌توان آن را سرمایه داری سیاسی اسلامی نامید. این گونه‌ای از سرمایه داری سیاسی است و انسجام آن را می‌توان با رابطه‌ی علی میان سه نهاد بنیادین آن در سه حوزه، یعنی ایدئولوژیک/سیاسی، رابطه‌ی مالکیت و شیوه‌ی هماهنگی مسلط توضیح داد.

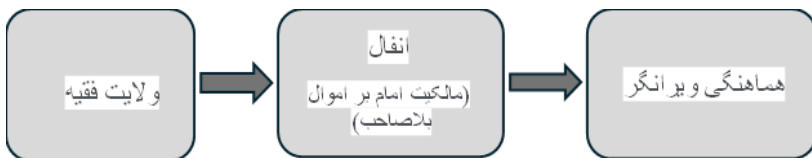
اولین نهاد بنیادین، سیاسی و ایدئولوژیک است، یعنی **ولایت فقیه** که پس از انقلاب ۱۳۵۷ جایگزین استبداد شاه شد. ولایت فقیه برگرفته از تفسیری خاص از اسلام شیعی است که توسط آیت‌الله خمینی (۱۹۷۰) و منتظری (۱۹۸۷) ارائه شده است و آن را می‌توان به دوره‌ی صفویه در قرن شانزدهم ردیابی کرد. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران این شکل سیاسی/ایدئولوژیک قدرت را طراحی کرده است که در آن قدرت در دست امام یا ولی فقیه متمرکز است. قدرت ولایت امام، حاکمیت مردم را جایگزین می‌کند.

دومین نهاد اساسی، رابطه‌ی مالکیت است که مستقیماً ناشی از **ولایت فقیه** است. **انفال** یا مالکیت انحصاری امام بر تمام اموال "بلاصاحب" (*res nullius*)، بخش عمده‌ای از دارایی عمومی شیعه را تشکیل می‌دهد. اما این مالکیت به معنای امروزی متعلق به "عموم" نیست، زیرا حاکمیت متعلق به مردم نیست، بلکه به امام تعلق دارد. در اصطلاح امروزی، **انفال** دقیقاً نقطه‌ی مقابل "مالکیت عمومی" است؛ **انفال** عبارت از خلع ید مردم از اموال عمومی توسط امام است.

در نهایت، **انفال** به عنوان یک رژیم مصادره‌گر باعث ایجاد هماهنگی ویرانگر می‌شود. شرایط بحرانی هماهنگی دستوری (آمرانه)، بازاری و تعاونی باعث به‌وجود آمدن نهادهای موازی اسلامی و سیطره‌ی هماهنگی ویرانگر شد. سلطه‌ی اخیر، به نوبه خود، به بحران سایر اشکال هماهنگی تداوم می‌بخشد.

انسجام سرمایه داری سیاسی اسلامی اساساً به این زنجیره‌ی سلسله مراتبی خاص از علیت بین **ولایت فقیه**، **انفال** و هماهنگی ویرانگر بستگی دارد. روابط علی بین این سه نهاد اساسی در تصویر ۶-۷ نشان داده شده است.

تصویر ۶-۷: سرمایه‌داری سیاسی اسلامی



خصوصی‌سازی‌های قسمی در زمان هاشمی رفسنجانی و خاتمی باعث ایجاد ناهماهنگی و تناقض در نظام شد، زیرا قصد داشتند سرمایه‌های خارجی و سرمایه‌های ایرانی خارج از کشور را وارد خصوصی‌سازی کنند. به بیان "مثلت غیرممکن انفال"، خصوصی‌سازی در چارچوب اقتصاد باز می‌توانست بخش خصوصی را تقویت کند و مانع پیشروی **انفال** شود.

گسترش **انفال** از طریق ائتلاف با سپاه و بسیج میسر شد. **انفال** در مرحله‌ی سوم خود با جدا کردن رسمی اموال خود از اموال دولتی و بلعیدن آن، به اوج خود رسیده است. با این حال، این ائتلاف می‌تواند از نظر سیاسی یا مالی بی‌ثبات گردد و منجر به تنش‌هایی در رابطه با سهم هر نهاد در غارت منابع دولتی شود. "تز وحدت" (ارائه‌ی **انفال** به‌عنوان بخشی از اموال "دولتی") که در ابتدا توجیهی برای **انفال** بود، اکنون بهترین دستاویز برای "ملی شدن" آن، یا خلع ید ولی فقیه از اموال نهادهای شده‌ی خود به نام اصل ۴۵، توسط سپاه است. آیا در دوران پساخامنه‌ای شاهد عملی شدن این فرضیه خواهیم بود؟ پاسخ این سوال متعلق به آینده است. اما می‌توان گفت اگر **انفال**

به اموال دولتی تبدیل شود، نظام انسجام خود را نیز از دست خواهد داد. به عبارت دیگر، سلب *انفال* از مقام معظم رهبری و واگذاری آن به سایر مالکان خصوصی یا بخش دولتی، انسجام نظام را تضعیف می کند.

منابع و مأخذ

- Adeli, H. (1383/2004). Mosahbeh ba Ahmadi Amoocai. In A. Ahmadi (Ed.), Eghtesad Siasi Jombouri Eslami, Moshabeh ba Ezatollah Sahabi, Mohsen Noorbakhsh, Hossein Adeli, Masoud Roghani Zanjani, Masoud Nili, Mohammad Ali Najafi (The Political Economy of Islamic Republic, interviews with Ezatollah Sababi, Mohsen Noorbakhsh, Hossein Adeli, Masoud Roghani Zanjani, Masoud Nili, Mohammad Ali Najafi) (2nd edn.). Game Noo.
- Ahmadi Amoocai, B. (2004). Interview with Engineer Ezatullah Sahabi. In The Political Economy of the Islamic Republic (Pp. 9-58), Gam-e No. (in Persian); Interview with Dr. Mohsen Nourbakhsh. In The Political Economy of the Islamic Republic (PP. 59-140), Gam-e No. (in Persian); Interview with Dr. Massoud Roghani Zanjani. In The Political Economy of the Islamic Republic (pp. 141-232), Gam-e No. (in Persian); Interview with Hossein Adeli. In The Political Economy of the Islamic Republic (pp. 435-495), Gam-e No. (in Persian).
- Al Yaseen, A. (2014). Tarikhcheh barnameh rizi tooseh dar Iran (The History of Development Planning in Iran). Markaz Nashr Sahar. (in Persian).
- Amuzegar, J. (2007, Fall). Islamic Social Justice, Iranian Style. Middle East Policy, 143), 60-78.
- Andreff, W. (2017). Post-Soviet Privatization in the Light of Coase Theorem: Transaction Costs and Governance Costs. In A. Oleinik (Ed.), The Institutional Economics of Russia's Transformation. Taylor and Francis. Chapter II.4, pp. 191-212.
- Azad, S. (1980), "Workers' and Peasants' Councils in Iran," Monthly Review, October, pp. 14-29.
- Bahramitash, R., & Salehi Esfahani, S. (2011). The Transformation of the Female Labor Market. In R. Bahramitash & S. Salehi Esfahani (Eds.), Veiled Employment, Islamism and the Political Economy of Women's Employment in Iran (pp. 123-165). Syracuse University Press., Chapter 4
- Bank Markazi Iran. (1979), Annual report, cited in Bayat, A., 1987, Workers and Revolution in Iran: A Third World Experience of Workers' Control, London: Zed.
- Bayat, A. (1987). Workers and Revolution in Iran: A Third World Experience of Workers' Control. Zed.
- Behdad, S., & Nomani, F. (2012). Women's Labour in the Islamic Republic of Iran: Losers and Survivors. Middle Eastern Studies, 48(5), 707-733.
- Boroujerdi, M., & Rahimkhani, K. (2018). Postrevolutionary Iran: A Political Handbook. Syracuse University Press.

- Boughton, J. (2003). On the Origins of Fleming-Mundell Model. IMF Staff Papers, 50(1), 1-9.
- Burawoy, M. (1985). The Politics of Production: Factory Regimes under Capitalism and Socialism. Verso.
- Cagan, P. (1956). "The Monetary Dynamics of Hyperinflation", in Friedman, .59 Milton (ed.), Studies in the Quantity Theory of Money, Chicago: Chicago. University Press, 25-117.
- Carvalho, J.-P. (2013). Veiling. The Quarterly Journal of Economics, 128(1), 337-37.
- Coville, T. (2013). How to Transform a Rent-Seeking Economy: The Case of Iran. In H. E. Chehabi, F. Khosrokhavar, & C. Therme (Eds.), Iran and the Challenges of the Twenty-First Century Essays in Honour of Muhammad-Reza Djalili. Mazda Publishers.
- Dareini, A.A. (2008, August 31). Iranian Conservative Attacks President on Economy. Worldnews. Retrieved December 18, 2021, from https://article.wn.com/view/2008/08/31/Iranian_conservative_attacks_president_on_economy/.
- Dornbusch, R. (1991). Experiences with Extreme Monetary Instability. In S. Commander (Ed.), Managing Inflation in Socialist Economies in Transition (Economic Development Institute of the World Bank, EDI Seminar Series) (pp. 175-196). The World Bank., chapter 8.
- Ehsani, K. (2009, Spring). Survival Through Dispossession: Privatization of Public Goods in the Islamic Republic. Middle East Report, 250, 26-33.
- Forozan, H. (2016). The Military in Post-Revolutionary Iran, the Evolution and Roles of the Revolutionary Guards. Routledge.
- Foweraker, J. (1987). Corporatist Strategies and the Transition to Democracy in Spain. Comparative Politics, 20(1), 57-72.
- Goodey, C. (1980, June). Workers' Councils in Iranian Factories. MERIP Reports.
- Hanke, S., & Krus, N. (2013). World Hyperinflations. In R. Parker & R. Whaples (Eds.), Routledge Handbook of Major Events in Economic History (pp. 367-377). Routledge., chapter 30.
- Harris, K. (2013). The Rise of the Subcontracting State: Politics of Pseudo-Privatization in the Islamic Republic of Iran. International Journal of Middle East Studies, 45, 45-70.
- Hart, O. (2017). Incomplete Contracts and Control. American Economic Review, 107(7), 1731-1752.
- Hashemi Rafsanjani, A. A. (2008, December 11). Rafsanjani Criticizes Government Bodies for not Implementing Article 44. Fars New Agency. (in Persian).

- Hoominfar, E., & Zanganeh, N. (2021). The Brick Wall to Break: Women and the Labor Market Under the Hegemony of the Islamic Republic of Iran. *International Feminist Journal of Politics*, 23(2), 263-286.
- International Monetary Fund. (2010, April). *World Economic Outlook Database*. Online. Available at: www.imf.org/external/pubs/ft/weo/2010/01/weodata/index.aspx. Retrieved December 27, 2021.
- Jafari, P. (2013, Fall). Reasons to Revolt: Iranian Oil Workers in the 1970s. *International Labor and Working-Class History*, 84, 195-217.
- Jafari, P. (2018). Fluid History: Oil Workers and the Iranian Revolution. In T. Atabaki, E. Bini, K. Ehsani, & K. (Eds.), *Working for Oil: Comparative Social Histories of Labor in the Global Oil Industry* (pp. 69-98). Palgrave Macmillan.
- Jafari, P. (2021). The Showras in the Iranian Revolution, Labour Relations and the State in the Iranian Oil Industry, 1979-82. In P. Brandon, P. Jafari, & S. Müller (Eds.), *Worlds of Labour Turned Upside Down: Revolutions and Labour Relations in Global Historical Perspective* (PP. 252-285). Brill, chapter 9.
- Karshenas, M. (2021). Minimum Wages, Labor Market Institutions, and the Distribution of Earning in Iran. *The Economic Research Forum*, Working Paper No. 1478 August.
- Keshavarzian, A. (2007). *Bazaar and State in Iran, the Politics of the Tehran Marketplace*. Cambridge University Press.
- Khomeini, R (1970). *Velayat Faqih* . Daftar Nashre Falagh. Translated in 1981, *Islam and Revolution, Writings and Declarations of Imam Khomeini*. Mizan Press.
- Kornai, J. (1979). Resource-Constrained Versus Demand-Constrained Systems. *Econometrica*, 47(4), 801-819.
- Kornai, J. (1990a). The Affinity between Ownership Forms and Coordination Mechanisms: The Common Experience of Reform in Socialist Countries. *Journal of Economic Perspectives*, 4(3), 131-147.
- Kornai, J. (1990b). *The Road to a Free Economy: Shifting from a Socialist System: The Example of Hungary*. W.W. Norton.
- Kornai, J. (1992). *The Socialist System. The political economy of Communism*. Princeton University Press and Oxford University Press.
- Kornai, J. (1994). Transformational Recession: The Main Causes. *Journal of Comparative Economics*, 19(1), 39-63.
- Kornai, J. (2000). 'Ten Years After "The Road to a Free Economy": The Author's Self-Evaluation. Paper for the World Bank 'Annual Bank Conference on Development Economics-ABCDE', April 18-20, Washington, DC.

- Krugman, P., & Obstfeld, M. (2003). *International Economics, Theory and Practice* (6th ed.). Addison Wesley.
- Maloney, S. (2015). *Iran's Political Economy since the Revolution*. Cambridge University Press.
- Meggison, W., & Netter, J. (2001, June). From State to Market: A Survey of Empirical Studies on Privatization. *Journal of Economic Literature*, 39(2), 321-389.
- Montazeri, H. A. (1987). *Darasat fi velayet al-feghe al-dowlah al-eslamieh* (Studies on Velayat Faghih and the jurisprudence of the Islamic State) (Vol. 1, 4) *Al-markaz al-alemi il-darasat al-islamieh*.
- Mousavi Nik, S. H. (2009). *Gozar az Iqtasad dowlati be shebh dowlati* (The Transition from State to Parastate Economy). The Research Centre of Islamic Legislative Assembly, November, Serial number 9915, subject code 220 (in Persian).
- Najafi Khah, M. (2016, Winter). "Marz-e myan bakhsh omomei va bakhsh kho-sousi dar hoghogh Iran ba takeed bar barnameh khosousi sazi va broon seperi," (The Delineation of the Public and Private Sector in the Iranian Law with the Emphasis on the Privatization Program and Outsourcing). *Fasnameh elmi-pajoohesi Shapa*, 21(4), 101-133 (in Persian).
- Nili, M., & Associates. (2015). *Iqtasad Iran be koja miravad? Kholaseh tarh mota-leati tableel avamel taseergozar bar amalkard myan moddat iqtasad Iran* (Where the Iranian Economy Is Going? A Summary of Study Project Regarding the Analysis of Factors Impacting the Performance of the Iranian Economy in Medium Term). *Intesharat Donyai Eqtesad* (in Persian).
- Olmsted, J. (2013). Gender and Globalization. In Bahramitash, Roksana and Salehi Esfahani, Salehi (Eds.), 2011, *Veiled Employment, Islamism and the Political Economy of Women's Employment in Iran* (Pp. 25-52). Syracuse University Press, Chapter 1.
- Pesaran, H. (2000). Economic Trends and Macroeconomic Policies in Post-Revolutionary Iran. In P. Alizadeh (Ed.), *The Economy of Iran: The Dilemmas of an Islamic State*. I.B. Tauris & Co.
- Pesaran, E. (2014). *Iran's Struggle for Independence, Reform and Counter-Reform in the Post-Revolutionary Era*. Routledge.
- Rahnema, S. (1992). Work Councils in Iran - The Illusion of Worker Control. *Economic and Industrial Democracy*, 13(1), 69-94.
<https://doi.org/10.1177/0143831X92131004>
- Renani, M. (2010). *Bazaar ya na-bazaar* (Market or non-Market), Third Edition (first edition: 1997, Second edition: 2005). *Moasseseh aali amoozesh, pajohesh modiriyat va barnamehrizi* (in Persian).

- Rezai, M. (2006). "Mohsen Rezai dar jam-e khabarnegaran : 100 hezar Milliard Toman az malekyat-e dowlat beh mardom va bakhsh khosousi vagozar misha-vad" (Mohsen Rezai Among Reporters: 100 Thousand Billion Tomans of State Property will be Transferred to the People and the Private Sector), Fars News (14 Tir 1385). newstext, phpinn=8504140273 (in Persian). <http://www.farsnews.net/>
- Sattari, N. (2020) Women Driving Women: Drivers of Women-Only Taxis in the www.elsevier.com/locate/wsif
- Islamic Republic of Iran. Women's Studies International Forum, 28, 102324.
- Schmitter, P. (1974, January). Still the Century of Corporatism? *Review of Politics*, 36, 102-110.
- Sweezy, P., & Magdoff, H. (1979). Iran: New Crisis of American Hegemony. *Monthly Review*, 30(9), 1-24.
- Turner, I. (1980a). "Iranian Oil workers in the 1978-79 Revolution," in Nore, P. and Turner, T. (eds.), *Oil and Class Struggle*, London, Zed Press, 272-292.
- Turner, T. (1980b). "How We Organized Strike that Paralyzed Shah's Regime (Firsthand Account by Iranian Oil Worker)," in Nore, P. and Turner, I. (eds.), *Oil and Class Struggle*, London, Zed Press, 293-303.
- Vahabi, M. (2001). The Soft Budget Constraint: A Theoretical Clarification. *Recherches Economiques de Louvain (Louvain Economic Review)*, 67(2), 157-195.
- Vahabi, M. (2002). From the Walrasian General Equilibrium to Incomplete Contracts: Making Sense of Institutions. *Economie et institutions (Economics and Institutions)*, 1, 99-143.
- Vahabi, M. (2004). *The Political Economy of Destructive Power*. Edward Elgar.
- Vahabi, M. (2014a). Soft Budget Constraint Reconsidered. *Bulletin of Economic Research*, 66(1), 1-19.
- Vahabi, M. (2014b). "Contrainte budgétaire lâche et le secteur paraétatique" (Soft Budget Constraints and Parastatal Sector). In M. Makinsky (Ed.), *L'économie réelle de l'Iran* (Pp. 147-176). L'Harmattan.
- Vahabi, M. (2015, December 22). Jaygah Sepah dar Eqtesad Iran (The Place of Sepah in the Iranian Economy). *Mihan*, No. 6. Retrieved December 11, 2021, from <http://mihan.net/1394/10/01/562/> (in Persian).
- Vahabi, M. (2020, August 10). Neoliberalism and Inflation Control. *Akhbar-room.com* (in Persian).
- Vahabi, M., & Mohajer, N. (2021). A Critical Reflection on Neoliberalism. *Critique*, 48(4), 461-503.

Williamson, O. (1985). *The Economic Institutions of Capitalism. Firms, Markets, Relational Contracting*. Free Press.

Zandi, R. (2011, August 8). Sardar Ghassemi barnameh-ye Vezarat-e Naft ra e'lam kard (General Ghassemi announced Oil Ministry's plan). Shargh. Available at: <http://old.sharghdaily.ir/news/90/05/17/7693.html>
Retrieved January 7, 2022.

فصل هشتم

۸ سرمایه‌داری سیاسی اسلامی و اقتصاد غارت

۸-۱ مقدمه

سرمایه‌داری سیاسی اسلامی یک نظام اقتصادی مبتنی بر سه نهاد بنیادین **ولایت فقیه**، **انفال** و **هماهنگی** ویرانگر است. مطالعه‌ی ما الگوی کلی توصیف کورنای از هر سیستم اقتصادی را تایید می‌کند. او سه ویژگی عمده‌ی هر نظام اقتصادی را خلاصه کرد: (۱) ساختار سیاسی و ایدئولوژی سیاسی مسلط مربوطه، (۲) روابط مالکیت، و (۳) مکانیسم‌های هماهنگی. علاوه بر این، او تصریح کرد که یک زنجیره‌ی علی سلسله‌مراتبی بین این سه مؤلفه اصلی نظام اقتصادی وجود دارد: اولی دومی را تعیین می‌کند و دومی به نوبه خود سومی را مشروط می‌کند (Konrai, 1992, pp 360-365). او دو بلوک دیگر را اضافه می‌کند: «سه بلوک اول... ویژگی‌های اساسی هر نظام را خلاصه می‌کند: آنچه قدرت سیاسی را مشخص می‌کند، توزیع حقوق مالکیت، و مجموعه‌ی مکانیسم‌های هماهنگی. هنگامی که اینها در جای خود قرار گرفتند، تا حد زیادی بلوک چهارم، نوع قاعده رفتاری بازیگران اقتصادی، و بلوک پنجم، پدیده‌های متداول اقتصادی را تعیین می‌کنند» (Konrai, 2000, p. 29).

کورنای با اعمال این طرح در سیستم کلاسیک سوسیالیستی، سه نهاد مشخصه را شناسایی کرد: (۱) قدرت انحصاری حزب مارکسیست-لنینیست، (۲) تسلط مالکیت دولتی، (۳) برتری هماهنگی بوروکراتیک (آمرانه). این نهادها تعیین‌کننده‌ی دو بلوک بعدی هستند: (۴) قاعده‌ی رفتاری بنگاه‌های سوسیالیستی، یعنی انضباط شُل بودجه، و واکنش ضعیف به قیمت‌ها، در میان بسیاری رفتارهای دیگر. و (۵) اقتصاد کمبود مزمن هم‌چون وضعیت متداول نظام.

با پیروی از کورنای، بلوک چهارم و پنجم سرمایه‌داری سیاسی اسلامی را شناسایی خواهیم کرد. استدلال خواهیم کرد که بلوک چهارم یا قاعده‌ی رفتاری بنگاه‌های اسلامی فرار سرمایه و نیروی کار است و در نهایت، وضعیت عادی سیستم، احتکار نقدی و توسعه‌ی پدرسالارانه (patrimonial) می‌باشد.

جدول ۸-۱ سرمایه‌داری سیاسی اسلامی را بر اساس پنج بلوک اصلی کورنای در قیاس با نظام کلاسیک سوسیالیستی می‌سنجد. گاهی اوقات نظام اقتصادی ایران پس از انقلاب به اشتباه نزدیک به نظام کلاسیک سوسیالیستی توصیف می‌شود، زیرا بخش‌های دولتی

و نیمه دولتی غالب‌اند (Mazaheri, 2018, Ghaninejad, 2022, Tabibian, 2022).^۱ جدول ۸-۱ تفاوت‌های معمول بین دو سیستم را نشان می‌دهد. قابل توجه است که جدول ۵-۱ (فصل ۵) بر تفاوت‌های میان سرمایه‌داری سیاسی اسلامی و اقتصاد بازار لیبرالی تأکید می‌کند تا تعابیر غلط از نظام اقتصادی ایران به عنوان "نئولیبرال" را برطرف سازد.

جدول ۸-۱ مطالعه تطبیقی نظام کلاسیک سوسیالیستی با سرمایه‌داری سیاسی اسلامی

بلوک‌ها	نظام سوسیالیستی کلاسیک	سرمایه‌داری سیاسی اسلامی
سیاسی/ایدئولوژیک	قدرت انحصاری حزب کمونیست	ولایت فقیه
شکل غالب مالکیت	مالکیت دولتی	انفال (مالکیت امام بر اموال بلاصاحب)
شکل غالب هماهنگی	هماهنگی دستوری (بوروکراتیک)	هماهنگی ویرانگر
قاعده‌ی رفتاری عاملان اقتصادی	انضباط شل بودجه و واکنش ضعیف به قیمت‌ها	فرار سرمایه و کار
وضعیت متداول اقتصادی	اقتصاد کمبود	اقتصاد احتکار

این فصل بلوک‌های ۴ و ۵، یعنی قاعده‌ی رفتاری عاملان و پدیده‌های اقتصادی متداول سرمایه‌داری سیاسی اسلامی را بررسی می‌کند.

تحلیل نهادگرایی کورنای از نظام‌های اقتصادی، خط استدلال در برداشت ماتریالیستی از تاریخ که توسط مارکس تشریح شده را معکوس می‌کند (1977/1859, p. 11).^۲ او رتبه‌ی اول به عنوان روبنا را به سیاست و نه اقتصاد می‌بخشد: «در حالی که فعل‌وانفعالات میان قدرت سیاسی، مالکیت و شیوه‌های هماهنگی در گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم یا بالعکس، اهمیت دارند، **بعد سیاسی نقش اصلی را بازی می‌کند**» (Kornai, 2000, p. 33) تأکید اضافه شده).

شیوه‌های هماهنگی در پیوند با ساختار سیاسی-ایدئولوژیک و روابط مالکیت، اشکال اجتماعی ادغام و تصاحب را شکل می‌دهند. آنها سیستم (باز)توزیع را مشخص می‌کنند. قدرت مولد و قدرت ستیزه‌جو، هر دو در تعیین تصاحب منابع، تأثیرگذارند. در صورتی که تعریف اقتصاد به فعالیت‌های تولید ثروت محدود شود، نمی‌توان تقدم

^۱ هفته‌نامه فارسی، *تجارت فردا*، ویژه‌نامه‌ای را به "نسخه ایرانی دفتر سیاسی" اختصاص داده است (شماره ۱۴۲، ۲۹ ژانویه ۲۰۲۲). این موضوع به سیاست اقتصادی رئیس‌جمهور ابراهیم رئیسی در خصوص بخش کشاورزی و سایر بازارها می‌پردازد. در این موضوع اقتصاددانان لیبرال ایرانی مانند غنی نژاد و طبیبیان از تحمیل برنامه‌ریزی متمرکزی در ایران با پیامدهای اقتصاد کمبود و سرکوب بازارها از جمله بازار سیاه ابراز نگرانی کرده اند. غنی نژاد اقتصاد ایران در دولت سیزدهم را با اقتصاد شوروی در دهه‌ی ۱۹۷۰ مقایسه می‌کند. رجوع کنید به <https://www.tejaratefarda.com/> برگرفته در ۱۰ فوریه ۲۰۲۲.

^۲ رجوع کنید به فصل ۲.

سیاست بر اقتصاد را مسلم فرض کرد. هرچند، ربودن بیش از آن چه تولید می‌شود، غیرممکن است.

تأثیر نهایی هر نظام اقتصادی بر تولید، کارایی پویا یا سطح بهره‌وری آن را تعیین می‌کند. یک رژیم اقتصادی غارتگر ممکن است تولید و رشد اقتصادی را تقویت کند یا بازدارنده‌ی آن باشد. غارت مستمر بدون هیچ‌گونه تأثیر مثبت بر ظرفیت تولیدی، در نهایت منجر به فروپاشی اقتصادی خواهد شد. این زمانی اتفاق می‌افتد که با کاهش سرمایه به دلیل غارتگری، شکل‌گیری سرمایه ثابت کنار گذاشته می‌شود. در حالی که غارت، تولید را تعیین می‌کند، تولید به نوبه خود، غارت را مشروط می‌کند. این یک علیت *انباشتی*^۳ است. سیاست اقتصاد را مشروط می‌کند، اما اقتصاد به نوبه خود سیاست را تعیین می‌کند. ارتباط این پیوستگی متقابل، به ویژه در رابطه با سرمایه‌داری سیاسی اسلامی که در آن غارت تا حد زیادی با تولید مخالف است و منجر به شکست سیستماتیک انباشت سرمایه می‌شود، بسیار مهم است.

منظور من از "غارت" چیست؟ من در این فصل به تفصیل به این نکته نمی‌پردازم زیرا قبلاً تعریف خود را از غارت به عنوان اقدامی پیچیده و چندبُعدی در کتاب قبلی در مورد *اقتصاد سیاسی غارت* (Vahabi, 2015) و مقاله‌هایی (2016, 2020) توضیح داده‌ام. من بر اساس این آثار، سه بُعد را برای "غارت" پیشنهاد می‌کنم. اولین مورد نوعی *رفتار* خاص است که به ویژه تهاجمی و اغلب خشونت‌آمیز است و رابطه‌ی میان شکار و شکارچی را توصیف می‌کند. علاوه بر این، عموماً درباره‌ی "باز یافت انرژی" از شکار به شکارچی است، و می‌توان به عنوان *مکانیسم تخصیص تصاحب‌گرانه* در روابط اجتماعی بین شکار و شکارچی تعریف‌اش کرد. پارتو (Pareto, 1927/1971, p. 341) این نکته^۴ را زمانی تدوین کرد که فعالیت تولیدی را از فعالیت تصاحب‌گرانه متمایز کرد. در نهایت، غارت هم‌چنین از رابطه‌ی بین شکار-شکارچی در یک "ساخت خیالی" تصور می‌شود که مشخصه‌ی آن بی‌قانونی یا جنگل‌هابزی (Hobbesian) است که در آن، مجری و عامل سوم^۵ غایب است. اقتصاددانان این ساخت‌وساز تخیلی را در تقابل با

^۳ برای توضیح بیشتر درباره‌ی پیوستگی متقابل (cumulative causation) رجوع کنید به فصل ۲.
^۴ افلاطون در تحقیق از روابط نزدیک میان غارت و تصاحب قهراً نیز پیش‌تاز است. در *سفسطه‌گر*، افلاطون (Plato, 2013, p. 27) دو نوع فن یا هنرورزی را از یکدیگر متمایز کرده بود، که یکی *مولد* است، که مطلوب خود را خلق می‌کند، و دیگری *استخراجی*، و بر اساس تصاحب اجباری است که دیگران تولید کرده‌اند. او نوشت: «بگذارید راه‌زنی، آدم‌ربایی، استبداد، و کل هنر جنگاوری را با یک نام، یعنی شکار قهراً نیز تعریف کنیم» (Plato, 2013, p. 85). به تبعیت از افلاطون، شکار خشونت‌آمیز یا روابط شکار و شکارچی همه‌ی انواع شکار خصوصی و دولتی را دربرمی‌گیرد. بنابراین، خشونت چهره‌ی دوگانه‌ی یانوش (Janus) را دارد: محافظ و غارتگر (Tilly, 1985). اولی تولید را افزایش می‌دهد در حالی که دومی مانع تولید می‌شود اما استخراج خشونت‌آمیز را ترویج می‌کند.

^۵ "جنگل‌هابزی" به وضعیت هرچ‌ومرج خیالی اشارت دارد که افراد دائماً برای قدرت، و تصاحب و تخصیص منابع با یکدیگر رقابت می‌کنند؛ وضعیتی که در آن نیروی فراگیر یا "نیروی سومی" - که تمامی خارج و

اقتصادی بازاریبند با حقوق مالکیتی که به روشنی مشخص و تعریف شده، قرار داده‌اند. بخش عمده‌ای از ادبیات اقتصادی و کتاب‌های درسی اقتصادی در مورد ارزش اقتصادی، بر حسب قیمت‌های نسبی بر بستر اقتصاد بازار بیان شده است.

اما ارزش دارایی تولید شده توسط عامل A که توسط عامل B قاپیده می‌شود چقدر است؟ به عبارت دیگر، ارزش یک دارایی که هم‌چون "غنائم" بدون حقوق مالکیت در جنگل هابزی مشخص و تعریف شده، چقدر است؟ این موضوع اغلب در ادبیات اقتصادی نادیده گرفته می‌شود یا به صورتی جانبی با آن برخورد می‌شود. با این حال، هر زمان که تخصیص منابع از طریق ابزارهای قهری انجام شود، همین مشکل در اقتصاد بازار نیز رخ می‌دهد. برای مثال، ارزش دارایی‌ها بر بستر روابطی قهرآمیز آن طور که از سوی یک "دولت مشاهده می‌شود"^۶ چیست؟ آنها با ارزش اقتصادی دارایی‌ها در تراکنش‌های توافقی یکسان نیستند. اقتصاد غارت تنها می‌تواند بر اساس نظریه‌ی ارزش غنیمتی دارایی‌ها در تمایزی تضادمند با ارزش اقتصادی دارایی‌ها باشد.

۸-۲ ارزش اقتصادی و ارزش یغمایی دارایی^۷

"تصاحب اجباری" در اینجا به "ستاندن زورمندانه" یا بازتوزیع غیرداوطلبانه، از جمله مصادره‌ی دولتی، سلب مالکیت، اخاذی و سرقت اشارت دارد. سایر شیوه‌های تصاحب، مانند تملک از طریق تراکنش‌های بازار، اهدا، ارث، و ارزش قرارداد دارایی‌های مالی، اشاره به تراکنش‌های داوطلبانه دارند.^۸ بر اساس رویکرد حقوق مالکیت، ارزش اقتصادی یا توافقی یک دارایی، نه توسط خواص فیزیکی آن بلکه به واسطه‌ی حقوق مجاز عمل بر دارایی تعیین می‌شود. ارزش آن چه معامله می‌شود به حقوق مجاز عمل در مورد کالای فیزیکی و به میزان اجرای این حقوق بستگی دارد» (Demertz, 1964, p. 18). دو مفهوم مهم در تعریف دمترز از ارزش اقتصادی وجود دارد که عبارتند از "حق" و "اجرا". اگر صرف داشتن یک دارایی می‌تواند مستلزم یک حق اقتصادی بر آن دارایی باشد، آنگاه تمایز بین معامله‌ی توافقی و غیرارادی کاملاً بی‌ربط خواهد بود. از این نظر، تمایز بارزل (۱۹۹۷) بین حقوق مالکیت "اقتصادی" و "قانونی" مغلوط است: «هرکس

بی‌طرف نسبت به مناقشات است--، برای میانجی‌گری و جلوگیری از اختلافات دایمی و اجرای قانون وجود ندارد. (مترجم)

^۶ عنوان کتاب جیمز سکات (Scott, 1988)، "چون دولت نگرستن" به آن چه من در پایین بحث خواهم کرد ارتباط دارد، و این که میان ارزش غنیمتی یک دارایی (آن طور که به نظر دولت می‌آید) از ارزش اقتصادی همان دارایی در روابطی توافقی، متمایز است.

^۷ «این بخش اقتباس و بسط مقاله من است: مهرداد وهابی، ۲۰۱۶، «نظریه‌ی ایجابی دولت غارتگر»، جلد ۱۶۸، ص ۱۵۳-۱۷۵ (Vahabi, 2016, Vol. 168, pp. 153-175).

^۸ در تئوری سازمان، "تصاحب" اغلب به رفتار فرصت طلبانه پس از قرارداد در تراکنش‌های داوطلبانه اشاره دارد (Klein et. Al, 1978). این نوع فعالیت "تصاحب‌گرانه" در محدوده‌ی تراکنش‌های غیرداوطلبانه (قهرآمیز) قرار نمی‌گیرد.

که عملاً اتومبیلی را براند که من حقوق قانونی بر آن دارم، آن کس بر خودرو من از حقوق اقتصادی برخوردار است، خواه این شخص من باشم، یا شخصی که مجاز به استفاده از آن باشد، و یا یک دزد، هرچند اگر دزد باشد، دولت به من کمک می‌کند تا آن را بازیابم» (Barzel, 2015, p. 2). تمایز مغلوط بارزل به این واقعیت مربوط است که در انطباق با شاخه‌ی حقوق مالکیت دانشگاه واشنگتن، وی فرض می‌کند که معاملات غیرارادی ممکن است هم‌چون معاملاتی داوطلبانه تلقی شوند.^۹ او این فرض را در تحلیل از برده‌داری به کار می‌گیرد (Barzel, 1977). با این حال، طبق نظریه‌ی هوفلد (Hohfeld, 1913) در مورد روابط حقوقی، "حق" بر چیزی برای یک شخص دلالت بر این دارد که حداقل یک شخص دیگر باید "وظیفه‌ی" عدم دخالت در مالکیت و استفاده از آن را داشته باشد (Hodgeson, 2015). "حق" سارق نسبت به دارایی مسروقه که متضمن تعهد به دیگران است چیست؟ مطالبه‌ی حقوق مالکیت بر یک دارایی بر اساس استفاده از آن، مترادف با داشتن "حق" مالکیت نیست زیرا «ادعای مالکیت تنها زمانی به حق مالکیت تبدیل می‌شود که از نظر اجتماعی یا قانونی به این عنوان به رسمیت شناخته شود و به معنای پذیرش و اجرای داوطلبانه‌ی وظایف متقابل عدم‌مداخله باشد» (Cole & Grossman, 2002, p. 325).^{۱۰}

دومین نکته در تعریف دمرتز "اعمال قانون" (enforcement) است. در واقع، حق مالکیت، اعمال استحقاق اجتماعی-قانونی برای استفاده‌ی مشخص از یک دارایی اقتصادی (کالا یا منبع) است. حق عمل بستگی به میزان اعمال قانونی حقوق دارد. برای مثال، میزان ممنوعیت سرقت خودرو، ارزش خودرو را تعیین می‌کند. اگر قانون در مورد سرقت خودرو ملایم باشد و وسایل حفاظت خصوصی مجاز نباشد (یا محدود شود)، قیمت خودرو کم‌تر از ارزش اجتماعی خودرو خواهد بود. منظور من از اعمال استحقاق اجتماعی-قانونی الزاماً اعمال قانون دولتی نیست، زیرا همان‌طور که الیکسون (Ellikson, 1991, 1993) به وضوح نشان داده، حقوق مالکیت بر دولت مقدم بوده است. با عاریه گرفتن ارزیابی انتقادی استرینگام (Stringham, 2015) از "سانترالیسم قانونی"، دولت، تنها مجری و تعریف‌کننده‌ی حقوق نیست. در واقع، دولتی غارتگر، برعکس عمل می‌کند زیرا می‌تواند دارایی را تصاحب و هرگونه حقوق مالکیت را ناامن‌تر کند. از این نظر، هاجسون (Hodgeson, 2015, p. 6) ادعای درستی ندارد که «مالکیت به معنای واقعی آن، لازمه‌ای دیگر دارد - اقتدار سیاسی دولت». دو مشکل در تعریف هاجسون از "حقوق مالکیت" وجود دارد: اول آن که حقوق مالکیت مقدم بر دولت است؛ ثانیاً، تعریف او بر استحقاق رسمی دولت تأکیدی یک‌جانبه دارد و از

^۹ برای بررسی دقیق انتقادی این مکتب، رجوع کنید به وهابی (Vahabi, 2015).

^{۱۰} هم‌چنین رجوع کنید به نقد قاطع هاجسون (Hodgeson, ۲۰۱۵) از تمایز مغلوط بارزل بین حقوق اقتصادی و حقوق مالکیت.

این رو، نقش دولت را اسرارآمیز می‌کند و قوانین غارتگرانه و دولت‌های غارتگر را نادیده می‌گیرد.^{۱۱}

در مجموع، حقوق مالکیت اقتصادی شامل مبادلات فقط از طریق تراکنش‌های داوطلبانه (یا با ابزارهای اقتصادی) است و شامل بازتخصیص مجدد غیرارادی منابع از طریق نیروی فرااقتصادی نمی‌شود. تفاوت این دو نوع چیست؟ تصاحب اجباری مستلزم رابطه‌ای غارتگرانه است که در آن، از منظر غارتگر بازتخصیص مجدد دارایی‌ها به دو عامل بستگی دارد: (۱) **تصاحب‌پذیری** (appropriability) (توانایی شکارچی برای داشتن امکانات مناسب، مزایای تصاحب را تعیین می‌کند) و (۲) **مقاومت** (مقاومت شکار برای خنثی کردن تصاحب، یا گریز، هزینه‌های تصاحب را تعیین می‌کند). تفاوت میان مزایا و هزینه‌های تخصیص، **ارزش غنیمتی** دارایی را مشخص می‌کند. آن چه برای هر عاملی که به تصاحب اجباری علاقمند است، از جمله یک دولت، اهمیت دارد ارزش اقتصادی دارایی نیست، بلکه ارزش غنیمتی آن دارایی است. ارزش غنیمتی یک دارایی به گزینه‌ی خروج آن بستگی دارد. این گزینه توسط دو عامل تعیین می‌شود: (۱) درجه‌ی دشواری تصاحب دارایی و (۲) توانایی دارایی برای گریز از تصاحب. از منظر ضدغارتگرانه، هر چه دارایی بیشتر متحرک و نامرئی باشد (یعنی توانایی پنهان شدن داشته باشد یا به راحتی پوشیده ماند یا تغییر ظاهر دهد)، در برابر سیاست‌های مصادره‌گرانه (تصاحب‌گرانه) مقاوم‌تر است. اگرچه تحرک (mobility) و نامرئی بودن (invisibility) دو ویژگی متفاوت هستند، اما کیفیت مشترکی در بستر شکار دارند: عدم دسترسی کسانی که آن را ردیابی می‌کنند. در اینجا، اصطلاح تحرک شامل نامرئی بودن یا توانایی پنهان کردن دارایی می‌شود. دارایی‌های منقول سهل‌تر از دارایی‌های غیرمنقول می‌توانند خارج شوند و دارایی‌ها را می‌توان با توجه به ارزش غنیمتی بالاتر یا پایین‌تر، به "گریزان" (fugitive) و "دریبنده" (captive) طبقه‌بندی کرد.

سردرگمی دوم در ادبیات این است که "تحرک" را مترادف با "تصاحب‌ناپذیری" بدانیم. من آنها را به روش زیر متمایز کرده‌ام. تصاحب‌پذیری مربوط به توانایی دولت برای شکار است. تحرک، به توانایی شکار به گریز اشارت دارد. "تحرک" یک دارایی،

^{۱۱} یک مثال خوب روشی است که دولت فاشیست آلمان یهودیان را غارت کرد (۱۹۴۵-۱۹۳۳) (Dean, 1998). مقامات نازی نه تنها سعی کردند تمام اموال یهودیان را تصاحب کنند، بلکه کوشیدند به این مصادره‌ها حداقل روکشی قانونی بدهند. از این رو، سرقت از یهودیان در دو مرحله انجام شد: (۱) آریایی‌سازی اقتصاد و (۲) مصادره‌ی اموال یهودیان توسط دولت. آریایی‌سازی مقدم بود و راه را برای مصادره قانونی، تبدیل اشکال مختلف ثروت یهودیان به حساب‌های بانکی یا سرمایه‌گذاری‌هایی که می‌توانست توسط وزارت مالیه آلمان به‌دقت ارزیابی شود و سپس به راحتی توسط دولت آلمان مصادره شود، هموار کرد. طبق تعریف هاجسون از حقوق مالکیت، اموال یهودیان باید به عنوان "متعلقات" آنها در نظر گرفته می‌شد، و به محض تصویب قانون مصادره‌ی یهودیان توسط دولت فاشیست، "مالکیت" غارتگران دولتی. این تفسیر قانونی گمراه‌کننده است زیرا مفهوم دولت را مخدوش می‌کند.

چاره‌ای برای فرار فراهم می‌کند، اما لزوماً به معنای توانایی کم‌تر دولت برای تصاحب نیست.

در بحث درباره‌ی "گزینه‌ی خروج" باید به‌وضوح دو معیار متمایز را از هم تفکیک کنیم: (۱) **تصاحب‌پذیری** (شکارچی) و (۲) **تحرك** (شکار). **تصاحب‌پذیری، مزایای** غارت را تعیین می‌کند و **تحرك، هزینه‌های** غارت را.

۱. **تصاحب‌پذیری: دارایی‌های خاص** (مانند سرمایه انسانی یا سرمایه‌گذاری در سرمایه فیزیکی) به سختی تصاحب‌شدنی‌اند در حالی که **دارایی‌های عمومی** (مثلاً دارایی زمین) به راحتی تصاحب‌شدنی‌اند. دارایی‌های **متمرکز** راحت‌تر از دارایی‌های **پراکنده** تصاحب‌شدنی‌اند.

۲. **تحرك**: برخی از دارایی‌ها قابل جابجایی‌اند (برای مثال، می‌توانند از یک فضای دولتی معین بگریزند)، زیرا به راحتی می‌توانند **پنهان** شوند (مانند سیب‌زمینی) یا از نظر جغرافیایی جابجا شوند (نسبت بالای ارزش به وزن، مثل الماس‌های آبرفتی). متحرك بودن هم‌چنین به امکان **تغییر وفاداری سیاسی** (اقتدار) بدون هیچ‌گونه جابجایی فیزیکی (جغرافیایی) اشاره دارد، مثل شورش رعایا علیه شاهزادگان در آلمان در قرون وسطای متأخر.

موقعیت جغرافیایی و ویژگی‌های فیزیکی دارایی‌ها و هم‌چنین عوامل نهادی، به تصاحب‌پذیری و تحرك مرتبط‌اند. برای مثال، تصاحب‌پذیری نه تنها به ویژگی دارایی، تمرکز، یا پراکندگی دارایی‌ها، بلکه به دسترسی دولت به دارایی‌ها و قابلیت اندازه‌گیری دارایی نیز بستگی دارد. در همین راستا، تحرك نه تنها به جابجایی جغرافیایی و نامرئی بودن بستگی دارد، بلکه به مرزهای متخلخل ملی، ساختار عشایری یا نامتحرك جمعیت و توانایی تغییر وفاداری سیاسی وابسته است (Vahabi, 2015, 2016, 2018).

با در نظر گرفتن این دو معیار، تصاحب‌پذیری و تحرك، همه‌ی دارایی‌ها را می‌توان با توجه به ارزش غنیمتی خود به چهار دسته اصلی دسته‌بندی کرد: (۱) **دارایی‌های دربند خالص** که هم قابل تصاحب و هم غیرمنقول هستند (مانند املاک زمین)؛ (۲) **دارایی‌های دربند مختلط** که معیار تحرك را برآورده نمی‌کنند، اما صرفاً با استفاده از روش‌های اجباری غیرقابل تصاحب‌اند (مانند سرمایه‌گذاری در سرمایه فیزیکی، شاخه‌ای از صنعت خودرو، یا الماس کیمبرلایت که نیاز به استخراج صنعتی دارد)؛ (۳) **دارایی‌های گریزان مختلط** که معیار تحرك را برآورده می‌کنند اما تصاحب‌شدنی‌اند (مانند نسخه‌های خطی گران‌بها)؛ و (۴) **دارایی‌های گریزان خالص**^{۱۲} که هم معیارهای تحرك

^{۱۲} "دارایی‌های گریزان" را نباید با "اموال گریزان" اشتباه گرفت، اصطلاحی که محققان حقوق برای تعریف منابعی به کار می‌برند که مرز مشخصی ندارند و به راحتی قابل شناسایی نیستند. نمونه‌هایی از اموال گریزان عبارتند از آب، گاز طبیعی، ذخایر زیرزمینی نفت خام و حیوانات وحشی. این دارایی‌ها باید پیش از ادعای مالکیت، تحت "محدودیت" قرار گیرند. در نتیجه، تعیین این که چه کسی بر آنها حقوق مالکیت دارد

و هم معیارهای تصاحب‌ناپذیری را برآورده می‌کنند (به عنوان مثال، سرمایه انسانی یا الماس آبرفتی که می‌تواند به راحتی با نیروی کار غیرماهر استخراج شود). جدول ۸-۲ انواع مختلف دارایی‌ها را که بر اساس ارزش غنیمتی‌شان در ارتباط با فضای دولت متمایز شده‌اند، به اختصار می‌آورد.

در واقع، فضای دولت را کالاهای و خدمات عمومی غیرقابل حذف و بی‌رقیب تعیین نمی‌کنند، بلکه بیشتر توسط **دارایی‌های دریند خالص** تعیین می‌شود. در حالی که دارایی‌های گریزان خالص (بلوک ۴) خارج از فضای دولتی هستند، و دارایی‌های گریزان (بلوک ۱) به فضای دولتی تعلق دارند، "دارایی‌های دریند مختلط" و همچنین "دارایی‌های گریزان مختلط" (بلوک ۲ و ۳) **دارایی‌های واسطه‌ای** هستند و نسبت به فضای دولتی موضعی دوسویه دارند؛ می‌توانند بخشی از فضای دولتی شوند، یا خروج سیاسی کنند. همه چیز به نتایج چانه‌زنی بین دولت و صاحبان این دارایی‌ها بستگی دارد.

جدول ۸-۲. انواع دارایی‌ها و فضای دولت

نوع دارایی‌ها	تحرك (شامل توانایی پنهان شدن)	تصاحب‌پذیری	فضای دولتی یا غیردولتی	نمونه‌ها
۱ دارایی‌های دریند خالص	خیر	آری	فضای دولتی	مالکیت زمین، الوار، استخراج غیرصنعتی نفت
۲ دارایی‌های دریند مختلط	خیر	خیر	دوجانبه	سرمایه‌گذاری سرمایه‌ی فیزیکی (شاخه‌ای از صنعت خودرو)، استخراج صنعتی نفت
۳ دارایی‌های گریزان مختلط	آری	آری	دوجانبه	الماس کیمبرلایت، کالاهای، مال‌التجاره،
۴ دارایی‌های گریزان خالص	آری	خیر		الماس‌های آبرفتی، دارایی‌های خاص انسانی، کالاهای «قحطی» (مثال: سیب‌زمینی)

منبع: این جدول نسخه‌ی ویرایش شده‌ی این منبع است: (Vahabi, 2015, p. 244,)

(2016, p. 161)

دشوار است. نظام حقوقی با مسائل مربوط به محاسبه‌ی هزینه‌های اداره‌ی این حقوق مالکیت در مقابل مزایای تعیین و تعریف واضح این حقوق مالکیت مواجه است (Cooter & Ulen, 2012, Chap. 6, pp. 119-126; 128-138). در چارچوب نظری ما، دارایی‌های گریزان هم تحرک و هم تصاحب‌ناپذیری را در بر می‌گیرند. به عنوان مثال، نفت و سایر مواد معدنی به عنوان دارایی‌های دریند و نه گریزان تلقی می‌شوند. کار بست (Best, 2004) به معنای واقعی کلمه یک ارزیابی انتقادی از فرمالیسم قانونی در مورد اختلافات بر سر تحویل بردگان فراری ارائه می‌دهد و بر نقش شخص (personhood) به مالکیت تأکید دارد.

در این جدول می‌توان به این نکته اشاره کرد که "دارایی‌های گریزان خالص" تنها متعلق به متخصصان یا گروه‌های ممتاز جامعه نیستند. افراد فقیر ممکن است دارای نوعی از این دارایی باشند. یک قلم نمادین، "کالاهاى قحطی" است. آنها شامل جو، ارزن‌های سریع‌الرشد و گندم سیاه‌اند که نسبت به خاک‌های ضعیف، ارتفاعات بالا و فصل‌های کوتاه رشد کشاورزی، مقاوم هستند. اینها هم **متحرک** (پنهان) هستند و هم غیرقابل تصاحب، و معمولاً متعلق به افراد فقیر و بی‌دولتی مانند فراریان و پناهندگان زومیا (Zomia) در منطقه‌ی کوهستانی وسیع سرزمین اصلی جنوب شرقی آسیا هستند (Scott, 2009). فزون بر این، برخی از ثروتمندان مانند بازرگانان، بانکداران و صنعتگران اغلب دارای "کالاهاى گریزان مختلط" هستند که **قابل جابجایی اما تصاحب‌شدنی‌اند**. آنها می‌توانند از قدرت خروج خود برای گرفتن امتیاز از دولت استفاده کنند. به این معنا، آنها "خارج" از فضای دولت نبودند، اما می‌توانستند تهدید کنند که "در" فضای دولت نباشند.

سه استراتژی عمده برای گسترش فضای دولت وجود دارد: (۱) **رقابت غارتگرانه** یا بنا بر وزن ارتش، استفاده از نیروی قهری دولت؛ (۲) **رقابت قیمتی** یا استفاده از نیروی حفاظتی دولتی، با ارائه‌ی حمایت با کیفیت بهتر یا یکسان، برای اخذ مالیات کم‌تر؛^{۱۳} (۳) **رقابت مختلط** یا استفاده از هر دو نیروی قهری و حفاظتی دولت برای محافظت **تبعیض‌آمیز** از دارایی‌های خاص. رقابت نوع اول به ویژه در مورد دارایی‌های دریند کارآمد است، در حالی که نوع دوم به ویژه با دارایی‌های گریزان خالص سازگاری دارد. رقابت مختلط برای دربرگرفتن دارایی‌های مختلط (خالص یا گریزان) تضمین می‌شود.

بر اساس استراتژی‌های فوق‌الذکر، دو نوع دولت غارتگر را می‌توان از هم متمایز کرد.

۱. **دولت غارتگر فراگیر**: دولتی که نه تنها از نیروی قهری دولت برای گنجاندن دارایی‌های دریند خالص استفاده می‌کند، بلکه استراتژی فراگیری در مورد دارایی‌های مختلط و گریزان خالص نیز به کار می‌بندد. به‌عنوان نمونه می‌توان به جمهوری آمریکای جوان طی سال‌های ۱۹۰۰-۱۸۵۰ (Vahabi, 2016)، شیلی پس از کودتا علیه آلنده در زمان حکومت ژنرال پینوشه، و ایران در جریان اصلاحات ارضی شاه (۱۹۷۱-۱۹۶۲) اشاره کرد. در این نوع دولت غارتگر، تصاحب قهری توسعه‌ی اقتصادی را افزایش می‌دهد.

۲. **دولت غارتگر انحصاری**: دولتی که عمدتاً از نیروی تهاجمی خود استفاده می‌کند تا نه تنها دارایی‌های دریند خالص، بلکه انواع دیگر

^{۱۳} در اقتصاد عمومی (public)، این نوع دوم رقابت به عنوان رقابت تی‌بو (Tiebout, 1956) شناخته می‌شود که به کاهش مالیات به عنوان رقابتی میان قلمرو قدرت قضایی (interjurisdictional) دولت‌های محلی اشاره می‌کند.

دارایی‌ها را نیز فراگیرد. از آنجایی که زور وحشیانه برای به زنجیر کشیدن دارایی‌های گریزان و مختلط بسیار پرهزینه است، یک دولت غارتگر انحصاری ممکن است به عنوان نوعی از دولت تعریف شود که یک استراتژی انحصاری در مورد دارایی‌های مختلط و خالص گریزان اتخاذ می‌کند. یک نمونه‌ی گویای اخیر، اسلام سیاسی است. نه تنها داعش که شکل جنینی از دولت است، بلکه **ولایت فقیه** پیشرفته‌تر و بغرنج‌تر در جمهوری اسلامی ایران نیز نمونه‌های خوبی هستند. در این نوع دولت، غارتگری اغلب مانع توسعه اقتصادی می‌شود.

با توجه به اهمیت درآمدهای نفتی به عنوان منبع غارت دولتی، چه در رژیم شاه و چه در جمهوری اسلامی ایران، به ارزش غنیمتی آن به شکل گسترده‌تری خواهیم پرداخت.

۸-۳ نفت به عنوان دارایی مختلط (خالص) دربند

در چارچوب نظری من، نفت به عنوان **دارایی دربند مختلط** در نظر گرفته می‌شود. از آنجایی که یک منبع معدنی غیرمنقول است، دربند است، اما به **سختی تصاحب‌پذیر** است، زیرا بهره‌برداری از آن در مقیاس بزرگ به استخراج صنعتی بستگی دارد که نیازمند سرمایه‌گذاری خاص در دانش فنی، ماشین آلات و تجهیزات است. پالایش پیشه‌ورانه (artisanal) یا تقطیر مداوم نفت خام در محدوده‌ی خاصی از نقاط جوش نیز برای استفاده‌ی محلی امکان‌پذیر است. این نوع استخراج ممکن است بر اساس مهارت‌های دانش سنتی با اتکای محدودی به فناوری پیشرفته در مقیاس کوچک سازماندهی شود. از این نظر، نفت یک **دارایی دربند خالص** است. با این حال، استفاده از پالایش پیشه‌ورانه برای سرقت نفت با هدف انباشت سرمایه بسیار پرهزینه است زیرا در اغلب موارد موجب آلودگی سترگ آب، زمین و هوا می‌شود. در سال‌های اخیر، با افزایش سرقت نفت، پالایش پیشه‌ورانه در جنوب نیجریه گسترش یافته است. این روش با آلودگی شدید زیست‌محیطی و اثرات نامطلوب بهداشتی جدی برای کارگران همراه است، چنان‌چه در تجربه‌ی داعش در عراق، سوریه و لیبی نیز به وضوح منعکس شده است. (Iraq Nineveh Governorate, December 2, 2016; Zwijnenburg, 2017)

تسلط شرکت‌های نفتی چندملیتی از زمان جنگ جهانی اول و "هفت خواهران"^{۱۴} بر بازار انحصاری چندجانبه‌ی نفت از اواسط دهه ۱۹۴۰ تا اواسط دهه ۱۹۷۰ تا حدی

^{۱۴} "هفت خواهران" گروهی از شرکت‌های نفتی بود که از دهه ۱۹۴۰ تا ۱۹۷۰ بر صنعت نفت جهانی تسلط داشت. این هفت شرکت و تاریخ موجز تحول‌شان عبارت‌اند از:

Anglo-Iranian Oil Company: A predecessor of BP; Gulf Oil: A predecessor of Chevron; Royal Dutch Shell: An Anglo-Dutch oil company; Standard Oil Company of California: Chevron; Standard Oil Company of New Jersey: Exxon; Standard Oil

به نقش‌شان در تأمین سرمایه‌گذاری‌های خاص در صنعت نفت ارتباط دارد. دولت‌های خاورمیانه تاکنون به سختی توانسته‌اند نفت را بدون کسب مهارت، دانش فنی، ماشین‌آلات، تجهیزات و دسترسی به بازار جهانی مورد نیاز خود تصاحب کنند. با این حال، آنها می‌توانند هم‌چون شرکای شرکت‌های نفتی چندملیتی بزرگ-درمقایسه با سایر بخش‌های اقتصاد- ذی‌نفعان اصلی پترو-رانت باشند. دولت رانته متکی به درآمد نفتی برای توسعه‌ی دستگاه نظامی و/یا اداری بوروکراتیک خود، به مالیات بخش خصوصی وابسته نیست. هیرشمن یکی از اولین اقتصاددانانی بود که به موضوع ویژگی "جزیره‌ای" اقتصاد وابسته به درآمد نفت اشاره کرد. "جزیره‌ی" هیرشمن (Hirschman, 1977) به معنای یک ماده‌ی عمده مانند نفت و سایر فعالیت‌های معدنی مشابه است که مابقی اقتصاد را درگیر نمی‌کند و هیچ‌گونه پیوند تولیدی‌ای با تقاضای روبه عقب، روبه جلو یا نهایی ندارد.^{۱۵} در یک اقتصاد جزیره‌ای، **پیوندهای مالی** به‌ویژه تعیین‌کننده می‌شوند.

دقیقاً به دلیل عدم وجود ارتباطات است که این جزیره به هدف آشکار و نسبتاً آسان مقامات مالی تبدیل می‌شود. «از آنجا که این جزیره نظیر یک جسم خارجی غالباً به خارجیان تعلق دارد تا آن را غارت کنند، هنگامی که دولت اقتدار و اراده‌ی لازم برای اکتساب بخشی از درآمد حاصله را می‌یابد، با مقاومت اندکی از جانب مدافعان معدود منافع این بخش روبرو می‌شود» (Hirschman, 1977, p. 74). از این نظر، پیوند مالی قوی در یک اقتصاد جزیره‌ای با سایر اشکال پیوندها در تضاد است. در واقع، اگر یک فعالیت تولیدی، با پیوندهای مستقیم عدیده‌ای با دیگر بخش‌های اقتصاد مرتبط می‌بود، برای نمونه اگر پیوندهای قوی روبه عقب و روبه جلو وجود می‌داشت و یا حتی ساده‌تر اگر فعالیت تولیدی در منطقه مرکزی یک کشور انجام می‌شد که توسط تولیدکنندگان با شبکه‌ی مترامی از تاجران و مردم شهری مرتبط می‌بود، در آن صورت برقراری پیوند مالی دشوار می‌بود. «واضح است که با وجود دوستان متعدد در مراجع بالایی، این فعالیت احتمالاً مشمول مالیات ویژه نمی‌شد. وضعیتی که در اینجا به ذهن متبادر می‌شود، وضعیت کشورهایی است که در آنها کشت قهوه انجام می‌شود مانند برزیل و کلمبیا» (Hirschman, 1977, p. 75).

Company of New York: Mobil, later merged with Exxon; Texaco: A predecessor of Chevron.

^{۱۵} من پیوندهای تقاضای رو به عقب، رو به جلو و نهایی (backward, forward and final demand linkages) را بدین نحو تعریف کرده‌ام: «پیوندهای **رو به عقب** منجر به سرمایه‌گذاری‌های جدید در تسهیلات جهت تأمین نهاده‌ها می‌شود و بر الگوی فعالیت‌های سرمایه‌گذاری، به ویژه حمل‌ونقل برای جمع‌آوری کالای صادراتی تأثیر می‌گذارد. پیوندهای **رو به جلو** عاملی‌ست برای ایجاد انگیزه‌ی سرمایه‌گذاری در صنایع، با استفاده از ستانده‌ی صنعت صادرات به عنوان نهاده. آنها اغلب محرک صنایع فراوری و خدماتی‌اند. این روابط همراه با پیوند **تقاضای نهایی**، که تقاضای منبعی از تولید کالای صادراتی (staple) برای عموم کالاهای مصرفی را می‌سجد، قدرت تأثیرات انبساطی ناشی از کالای صادراتی به کل اقتصاد را تعیین می‌کند» (Vahabi, 2018, p. 399).

جالب توجه است که مشابه هیرشمن، میچل (Mitchell, 2011) زغال سنگ را از منظر فرآیند تولید با خواص نفرین گونه‌ی^{۱۶} نفت، یکسان نمی‌داند. او برای قدرت کارگران معدن زغال سنگ جهت اعتصاب به عنوان مبنایی برای کسب حق رأی، سازماندهی و ایجاد احزاب سیاسی برای دموکراتیزه کردن کشورهای اروپایی در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، مقام والایی قایل است. اثر پیوندها (روبه عقب، روبه جلو و نهایی) در صنعت زغال سنگ در جنبش اعتصابی‌ای که به مجموعه‌ای از صنایع مرتبط به معادن زغال سنگ، راه آهن، بندرگاه‌ها و بخش‌های کشتیرانی گسترش یافت، بررسی می‌شود. در همین راستا، میچل خاطرنشان می‌کند که معادن نفت در اوایل قرن بیستم اثرات مشابهی داشتند. به عنوان مثال، صنعت نفت در باکو (که اکنون آذربایجان نامیده می‌شود) اعتراضاتی به راه انداخت که در نهایت منجر به انقلاب ۱۹۰۵ روسیه شد. تأثیر موج گونه در صنعت نفت در باکو به این دلیل بود که «نزدیکی چاه‌ها، کارگاه‌ها، پمپ‌ها، منابع برق و پالایشگاه‌ها، نیروی کار متمرکزی را با توانایی مختل کردن عرضه انرژی در سراسر منطقه ایجاد کرد» (Mitchell, 2011, p. 34).

به نقل از میچل، شرکت‌های نفتی بین‌المللی و دولت‌ها از این جنبش‌های اولیه درس گرفتند. آنها مدیریت استخراج نفت را بازسازی کردند تا از فشارهای کارگران اجتناب کنند. برای مثال، با توجه به فاصله‌ی معادن نفت با مراکز صنعتی، آنها از تقسیمات قومی یا کارگران مهاجر برای عایق کاری صنعت نفت در بسیاری از کشورها سوءاستفاده کردند. علاوه بر این، انواع مختلف حمل و نقل (دریایی، خط لوله و غیره) برای محافظت از تحویل نفت در صورت اعتصاب کارگران توسعه یافت. اگرچه برخی از مورخان اجتماعی همیشه با تشخیص میچل از جنبش کارگری در صنعت نفت موافق نیستند (برای مثال، رجوع کنید به Atabaki et. al, 2018). اما سهم او افزوده‌ای است به نظریه‌ی محصول صادراتی^{۱۷} (Staple theory)^{۱۸}، که با شناسایی یک عامل موثر نو در متن پیوستگی، یعنی **مخاصمات صنعتی**، صورت می‌گیرد.

^{۱۶} اینجا مولف اشاره به "نفرین منابع طبیعی" دارد. برای بررسی و نقد نظریه‌های مرتبط، رجوع کنید به فصل ۴، بخش ۹: "تنوع سرمایه‌داری سیاسی: نفرین منابع طبیعی". (مترجم)
^{۱۷} برای بررسی دقیق و انتقادی نظریه کالای اصلی (staple theory) و رابطه آن با نفرین منابع طبیعی، رجوع کنید به (Vahabi, 2018).

^{۱۸} «اصطلاح "محصول اصلی" (staple) به کالای اصلی تولید شده توسط یک منطقه اشاره دارد. معمولاً به عنوان توصیف محصولات کاشتی (plantation) و غیرکاشتی، ماهی‌گیری و محصولات صنعت استخراجی تلقی می‌شود. برخی از مولفان این اصطلاح را مترادف "کالاها و خدمات صادراتی" به کار می‌برند (North, 1955, pp. 247-8). به گفته وات‌کینز (Watkins, 1963, p. 144)، مفهوم اصلی یک نظریه اصلی «تأثیر گسترش دهنده صادرات، یعنی تأثیر فعالیت صادرات بر اقتصاد داخلی و جامعه است». برای ساختن یک تئوری محصول اصلی (Staple Theory)، لازم است از روابط ورودی-خروجی نوع لئونتیف (Leontief) پیروی و این تأثیرات گسترش دهنده را طبقه بندی و عوامل تعیین کننده آنها را نشان داد. به تعبیر هیرشمن (Hirschman, 1958, Ch. 6)، انگیزه‌ی سرمایه‌گذاری داخلی ناشی از افزایش فعالیت بخش صادرات را می‌توان به سه اثر پیوندی تقسیم کرد: پیوندهای تقاضای روبه عقب، روبه جلو و نهایی. سپس نظریه محصول اصلی را می‌توان به عنوان نظریه فرمایشیون سرمایه فرموله کرد». (مترجم)

با غلبه بر اقتصاد نفتی "جزیره‌ای"، باید پیوستگی روبه‌عقب و روبه‌جلو میان بخش نفتی و سایر بخش‌های اقتصاد ملی ایجاد شود. این فرآیند تنوع‌ساز، بخش خصوصی، و بنیان یک دولت مالی را تقویت می‌کند. انتخاب بین دولت *راننی* و *مالی* انتخابی سیاسی است. در ایران این انتخاب سیاسی پس از جنگ جهانی دوم به‌ویژه در اوایل دهه ۱۹۵۰ در دستور کار حاکمان قرار گرفت. دولت ملی دکتر محمد مصدق، نخست وزیر ایران، ملی شدن نفت ایران در سال ۱۹۵۱ را برای ایجاد یک دولت *مالی* (fiscal state) و پایان دادن به اقتصاد "جزیره‌ای" برگزید و پیوندهایی میان بخش نفتی و سایر بخش‌ها برقرار کرد. اولین گام در کنترل یک مستبد متکی به درآمد نفت، گره زدن صنعت نفت به سایر بخش‌ها بود تا گروه‌های ذی‌نفع جدید در سایر بخش‌های اقتصادی انگیزه‌ی حمایت از سلطنت *مشروطه* و اجتناب از سلطنت *مطلقه* را داشته باشند. با انجام این کار، دولت تنها نمی‌تواند روی نیروی قهری خود حساب کند، بلکه باید به عنوان یک دولت "صنعتی و بازرگانی" رفتار کند، یعنی دولتی که بر استخراج صنعتی نظارت می‌کند، کارکنان ملی تکنوکرات و مهندسی را آموزش می‌دهد تا مهارت و دانش را به دست آورند و ظرفیت شبکه‌ای برای تجارت نفت در بازار جهانی را فراهم کنند.

انتخاب پادشاه یک دولت *راننی* بود زیرا می‌توانست با تکیه بر مشارکت شرکت‌های نفتی چندملیتی، استقلال خود را از تمام طبقات اجتماعی میسر سازد. پروژه‌ی مصدق به دلیل تحریم اقتصادی و کودتای آمریکایی-انگلیسی، که پنهانی توسط دربار، بوروکراسی و برخی از رهبران مذهبی شیعه در سال ۱۹۵۳ حمایت شد، شکست خورد. تحریم اقتصادی نفت ایران نشان داد که تصاحب یک دارایی مختلط در بند صرفاً بر اساس حقوق حاکمیتی، بسیار پرهزینه است.

به طور کلی، زور بی‌رحمانه برای تصاحب دارایی‌های خاص که نیاز به سرمایه‌گذاری مشخص در شبکه‌های تولید، اکتشاف، توسعه، توزیع و بازاریابی دارد، کافی نیست (Vahabi, 2011, 2015, 2016). تحریم اقتصادی موجب به‌تعویق افتادن پرداخت حقوق کارمندان دولت شد و واکنش‌های متناقضی را برانگیخت. در حالی که برخی از حامیان مصدق به طور انبوه اوراق قرضه دولت را برای تأمین مالی خزانه‌ی تحلیل‌رفته خریداری کردند، لایه‌هایی از کارمندان دولتی از دولت ناراضی شدند. تحریم، راه را برای کودتایی هموار کرد که منجر به شکست هدف مصدق برای ایجاد "دولت مالی" به عنوان اساس سلطنت مشروطه شد. البته، او هرگز از اصطلاح "دولت مالی" استفاده نکرد، اما ایده‌ی او از "اقتصاد بدون نفت" توصیف اقتصادی بود که در آن دولت به جای رانت نفت، بر کسب مالیات متکی است. اولی می‌تواند دولت را به طبقات اجتماعی

منبع:

Mehrdad Vahabi. The resource curse literature as seen through the appropriability lens: a critical survey. Public Choice, 2018, 175 (3-4), pp. 393-428.

از جمله بورژوازی ملی نوپا مرتبط کند، در حالی که دومی استقلال دولت را از طبقات اجتماعی تقویت کرده و حکومت شخصی شاه را تحکیم می‌کند.

یک سال پس از سرنگونی دولت مصدق، رژیم شاه با کنسرسیوم جدیدی از شرکت‌های نفتی بین‌المللی به نام **مشارکان نفت ایران** (Iranian Oil Participants LTD, IOP) قراردادی منعقد کرد که بر اساس آن در حالی که **شرکت ملی نفت و گاز ایران** مالکیت رسمی بر منابع طبیعی ایران را محفوظ می‌داشت، کنترل مؤثر بر منابع را باید به این کنسرسیوم جدید واگذار می‌کرد. به بیان دیگر، **شرکت ملی نفت** حقوق حاکمیت قانونی را حفظ کرد در حالی که **شرکت مشارکان نفت** (IOP) از حقوق مالکیت حق استفاده و بهره‌برداری (ususfructus) از جمله تولید، اکتشاف و توسعه میادین نفتی استفاده می‌کرد. این کنسرسیوم به انحصار انگلیس بر نفت ایران پایان داد، زیرا شرکت سابق **شرکت نفت انگلیس و ایران** (AIOC) که به تازگی به عنوان سهم بریتیش پترولیوم (BP) تعمیم یافته بود به ۴۰ درصد کاهش یافت. پنج شرکت آمریکایی^{۱۹} که هر کدام ۸ درصد داشتند، ۴۰ درصد از کل سهام را به دست آوردند. **رویال داچ شل** (Royal Dutch Shell) ۱۴ درصد و شرکت‌های نفتی فرانسوی (که بعدها **توتال** نامیده شد) نیز ۶ درصد کسب کردند. و فقط در سال ۱۹۷۳ بود که شرکت ملی نفت ایران به عنوان متصدی، هم از نظر اداری و هم قابلیت‌ها، خود را تثبیت کرد.

طی تمام دوره‌ی ۱۹۷۳-۱۹۵۴ موقعیت مستحکم‌تری در مالکیت تأسیسات، بهره‌برداری و مدیریت فروش، به شرکت ملی نفت ایران اعطا شد و به تدریج این شرکت به دانش، مهارت و قابلیت‌های لازم برای مدیریت کل صنعت دست یافت. راه‌حل کنسرسیوم در راستای جاه‌طلبی سیاسی شاه برای ایجاد سلطنت مطلقه‌ای مستقل از فشار نیروهای داخلی بود. با این وجود، در حالی که کودتا ستون فقرات تشکیلاتی حزب توده‌ی طرفدار شوروی را در هم کوبید و بورژوازی ملی ایران را از قدرت سیاسی محروم کرد، وضعیت پس از کودتا هنوز از قدرت نامحدود مستبد فاصله داشت. افسران عالی‌رتبه‌ی نظامی در ارتش، رده‌های بالای روحانیت شیعه و زمین‌داران بزرگ، پیش و بلافاصله پس از کودتا قدرت سیاسی خودمختاری به دست آوردند. به عنوان مثال، دو نفر از نظامیان برتر اطلاعاتی (تیمور بختیار و محمد ولی قرنی) به توطئه علیه شاه متهم شده‌اند. شکست توطئه کودتای قرنی در سال ۱۹۵۹ نقطه عطفی در تسلط شاه بر ارتش و فشار وی بر ایالات متحده برای اجتناب از هرگونه تماس با مخالفان یا نیروهای

^{۱۹} این شرکت‌ها شامل گلف اویل (Gulf Oil) و چهار شریک آرامکو (Aramco)، یعنی استاندارد اویل (Standard Oil) کالیفرنیا، که بعداً شوران (Chevron) نامیده شد، بودند. استاندارد اویل نیوجرسی که بعداً به نام اکسان Exxon و سپس اکسان-موبیل (Exxo-Mobil) نام‌گذاری شد. شرکت استاندارد اویل نیویورک که بعداً موبیل و سپس اکسان موبیل نامیده شد. تکزاکو (Texaco) که بعدها شوران (Chevron) نامیده شد.

اپوزیسیون در ایران بود.^{۲۰} شاه شخصاً بر همه‌ی گزینش‌ها، جابجایی‌ها، اخراج و ارتقای افسران عالی ارتش کنترل داشت و تمام اقدامات احتیاطی لازم را برای جلوگیری از هرگونه نفوذ سیاسی فرماندهان عالی ارتش انجام می‌داد.

شاه پس از تثبیت کنترل خود بر ارتش و تأمین وفاداری نیروهای امنیتی به وسیله‌ی ساواک،^{۲۱} توانست به اقتدار زمین‌داران در مناطق روستایی که به دلیل سال‌ها تمرکزگرایی ضعیف، قدرت محلی خود را گسترش داده بودند، حمله کند: «در نواحی روستایی کنترل دولت در دهه ۱۹۵۰ بسیار ضعیف بود. در اکثر موارد، قدرت در روستاها در انحصار مالکان بزرگ غایب بود، به ویژه کسانی که در شهرهای بزرگ استانی زندگی می‌کردند» (Hooglund, 1982, p. 46). این امر در مورد خوانین یا رؤسای طوایف عشایری مانند قشقایی‌ها و بختیاری‌ها نیز صادق بود. پایگاه قدرت روستایی زمین‌داران منبع جریان‌های سیاسی مرکزگرای در شهرهای عمده‌ی استانی بود که زمین‌داران در آنها ساکن بودند. علاوه بر زمین‌داران بزرگ و رؤسای قبایل، روحانیت عالی شیعه در مرکز شهر قم، که تلویحاً از شاه در کودتای ضد‌مصدق حمایت کرده بودند، مرکز خودمختار جدید قدرت بودند. آنها مخالف جریان غرب‌گرا بودند که فرهنگ مذهبی و سنتی آنها را تهدید می‌کرد. علاوه بر این، منافع استراتژیک روحانیت بر خلاف پادشاهی مطلقه‌ی قدرتمندی بود که می‌توانست خودمختاری آنها را از دولت، به عنوان یک کاست مذهبی به خطر بیندازد. در حالی که زمین‌داران بزرگ و برخی روحانیون بانفوذ شیعه از کودتا حمایت می‌کردند، جامعه مدنی شهری به ویژه دانشجویان، کارگران و برخی اقشار از طبقات متوسط علیه کودتا بودند و برای استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی تلاش می‌کردند.

۲۰ رابطه‌ی آمریکا با این توطئه هنوز نامشخص است. به عنوان مثال، یادداشت کامل دیدار سه نفر از اعضای سفارت آمریکا در تهران (فریزر ویل‌کینز، مشاور وزیر سفارت، کلنل باسکا، و کلنل دوم براون) با ژنرال قرنی در ۲۲ ژانویه ۱۹۵۸، در خانه اسفندیار بزرگمهر هم‌چنان به‌عنوان "حساس" طبقه بندی می‌شود، و برای کشورهای خارجی غیرقابل انتشار است (Milani, 2011, pp. 209-210). «در ۲۷ فوریه، دولت ایران در بیانیه‌ای خشم‌گینانه اعلام کرد که ۳۹ ایرانی، از جمله ژنرال قرنی، به دلیل تلاش برای سرنگونی دولت دستگیر شده‌اند، و این که "قدرت خارجی ناشناسی درگیر بود". به گفته‌ی سفارت انگلیس در تهران، اشاره به قدرت "خارجی" در نظر داشت در آمریکایی‌ها هراسی ایجاد کند". در نسخه‌های بعدی ابلاغیه، اشاره به قدرت‌های خارجی حذف شد» (Milani, ibid, p. 210). در پی این رویداد، شاه بر آمریکایی‌ها فشار آورد تا از تماس با اپوزیسیون سیاسی ایران و مخالفان داخل ایران خودداری کنند. ایالات متحده در آن زمان به شدت این ایده را رد کرد، اما بعداً آن را پذیرفت، تا جایی که در آستانه انقلاب ایران، ایالات متحده کانال‌های مستقلاً برای اطلاع از احزاب اپوزیسیون ایران و فعالیت‌های مخالفان در ایران نداشت.

۲۱ ساواک یا سازمان اطلاعات و امنیت کشور، پلیس مخفی، امنیت داخلی و سرویس اطلاعاتی بود که در سال ۱۹۵۶ ایجاد شد. سپهبد تیمور بختیار اولین رئیس این سازمان از سال ۱۹۵۷ تا ۱۹۶۱ بود. در سال ۱۹۶۱ پرکنار شد و حسن پاکروان (۱۹۶۵-۱۹۶۱) به عنوان رئیس جدید معرفی شد. در سال ۱۹۶۵ نعمت‌الله نصیری تا آستانه انقلاب (۱۹۶۵-۱۹۷۸) جایگزین پاکروان شد. سرانجام، ناصر مقدم، سازمان را در سال انقلابی ۱۹۷۹-۱۹۷۸ هدایت کرد (نگاه کنید به Keddie & Gasiorowski, 1990, pp. 148-151).

با توجه به این مراکز مستقل قدرت، اصلاحات ارضی چه نقشی در استراتژی شاه برای تحکیم سلطنت مطلقه داشت؟ این اصلاحات تا چه حد می‌تواند به عنوان استراتژی یک دولت غارتگر فراگیر تلقی شود؟ این پرسش، ما را به مطالعه‌ی رابطه‌ی میان غارتگری و تولید می‌کشاند.

۸-۴ پیوستگی متقابل بین غارت و تولید: سرمایه‌داری سیاسی شاه

غارت لزوماً مانعی برای تولید نیست؛ می‌تواند مکمل آن باشد. یک دولت غارتگر فراگیر استراتژی‌هایی را برمی‌گزیند که می‌تواند تولید را افزایش دهد. یک مثال نمادین رژیم شاه است که هم مستبد و هم رانتی بود. با این حال، دولت مستبد رانتی شاه یک رژیم غارتگر فراگیر بود که به توسعه‌ی شیوه تولید سرمایه‌داری کمک کرد. اصلاحات ارضی او در دهه ۱۹۶۰ که به زمین‌داری (landlordism) در ایران پایان داد، قدرت شخصی او را در روستاها گسترش داد و بر تسلط سرمایه‌داری بر اساس درآمد نفت شتاب بخشید. سرمایه‌داری سیاسی یا کسب سود از راه‌های غیربازاری که از آغاز سلطنت پهلوی توسط بنیانگذار آن رضاخان در ۱۵ دسامبر ۱۹۲۵ راه اندازی شده بود، به ویژه در دوران سلطنت پسرش، محمدرضا شاه فقید، برجسته شد. رانت نفت شرایط مادی را برای سرمایه‌داری سیاسی فراهم کرد. از این نظر، هیچ گسستی بین رژیم شاه و جمهوری اسلامی ایران وجود ندارد. سرمایه‌داری سیاسی و اتکا به درآمد نفتی ویژگی‌های مشترک آنهاست. با این حال، سرمایه‌داری سیاسی اسلامی نمونه‌ای از یک رژیم غارتگر انحصاری‌ست که موانع بسیاری بر سر راه تولید و انباشت سرمایه ایجاد می‌کند. در این بخش، من بر رژیم غارتگر فراگیر شاه تمرکز خواهم کرد و تفاوت‌های اصلی آن را با جمهوری اسلامی ایران نشان خواهم داد.

ترکیب اصلاحات ارضی و صنعتی شدن از راه درآمدهای نفتی منجر به استبداد بلامنازع شاه شد که می‌توان آن را به عنوان یک دولت غارتگر فراگیر توصیف کرد.

دلیل اصلی انگیزه‌ی شاه برای اصلاحات ارضی ظاهراً هم گسترش قدرت انحصاری او بر مناطق روستایی و هم خلع ید از دشمنان سیاسی‌اش به ویژه پیشرو و چپ، از یکی از پلاتفرم‌های اصلی اصلاحات بود. در واقع، پس از کناره‌گیری اجباری رضاشاه توسط حمله انگلیس و شوروی به ایران در ۱۶ سپتامبر ۱۹۴۱، و خلاء قدرت متعاقب آن، مالکان بزرگ غایب بر مناطق روستایی، هر جا که حزب توده یا حزب دمکرات آذربایجان طرفدار شوروی در میان دهقانان تاثیرگذار نبودند، تسلط یافتند. پس از برچیده شدن این دو حزب، انحصار قدرت زمین‌داران در روستاها بلامنازع شد. برکناری مالکان با توزیع مجدد زمین می‌توانست به قدرت سیاسی آنها پایان دهد و قدرت شاه را در روستاها گسترش دهد. اما شکست سیاسی مالکان تنها یک روی سکه بود. طرف دیگر این بود که شاه با در دست گرفتن ابتکار اصلاحات ارضی می‌توانست اپوزیسیون پیشرو

و چپ خود را خنثی کند. در گذشته، شاه مدعی شده بود که پروژه‌ی توزیع زمین او مورد موافقت مصدق قرار نگرفته و او را متهم به خطر انداختن آن کرده بود (Pahlavi, 1974/1961, p. 85).

اصلاحات ارضی هم‌چنین برگ برنده‌ی شاه در برابر جبهه ملی در اوایل دهه‌ی ۶۰ بود. دومی برنامه اصلاحی نداشت و شعار اصلی آن "انتخابات آزاد" بود. آنها حتی نمی‌توانستند به برنامه‌ی توزیع زمین امینی-ارسنجانی اعتقاد داشته باشند. هنگامی که اصلاحات در ژانویه ۱۹۶۲ تصویب شد و در تابستان همان سال اجرا شد، رهبران جبهه ملی به طور کامل خلع سلاح شدند و همان‌طور که یکی از رهبران‌شان، الله‌یار صالح، بعداً گفت، آنها سیاست "صبر و انتظار" را در پیش گرفتند. به جز روحانیت شیعه که در دفاع از منافع سنتی و واپسگرایانه‌شان با اصلاحات شاه مخالفت کردند، سایر احزاب سیاسی در مواجهه با اصلاحات ارضی سردرگم و فلج شده بودند. دانشجویانی که در اوایل دهه ۱۹۶۰ به طور گسترده ظاهر شدند، به طور غریزی به اصلاحات شاه واکنش نشان دادند: "آری به اصلاحات، نه به دیکتاتوری!".

سه دلیل دیگر پشت انگیزه‌ی شاه برای پی‌گیری اصلاحات ارضی وجود داشت.

اولاً، توزیع زمین بخش اصلی ادعای شاه برای "انقلاب از بالا" (انقلاب سفید)^{۲۲} در مقابل "انقلاب از پایین" (انقلاب سرخ) بود. ما تا پایان دهه ۱۹۷۰ می‌دانستیم که در ایران در دهه ۱۹۵۰ یا ۱۹۶۰ هیچ تهدیدی برای انقلاب دهقانی یا حتی شورش دهقانان وجود ندارد، برخلاف بسیاری از کشورهای دیگر مانند الجزایر، آنگولا، چین، کوبا، یونان، اندونزی، فیلیپین و ویتنام. همان‌طور که کاظمی و آبراهامیان (1978, p. 260) به درستی اشاره کردند: «با این حال، دانشمند علوم اجتماعی که ایران را مطالعه می‌کند، نه از اهمیت، بلکه از غیبت آشکار شورش‌های دهقانی در مقیاس بزرگ در دوران مدرن شگفت زده شده است». در حالی که در ایران، جنبش‌های شهری منشأ "انقلاب از پایین" بودند، جنبش‌های دهقانی در سال‌های ۱۳۵۳-۱۹۴۹ در مناطق خاصی حضور داشتند. مهم‌تر از آن، تصور آمریکایی‌ها در آن زمان این بود که چنین جنبش‌هایی می‌توانند ثبات سیاسی رژیم را به خطر بیندازد. با گذشته‌نگری، می‌توان گفت که در اوایل دهه ۱۹۶۰، جنبش‌های هم‌زمان شامل تظاهرات شدید دانشجویان بود و با اعتصاب گسترده‌ی معلمان به اوج خود رسید. کارگران به ویژه کارگران آجرپزی، چاپ‌خانه‌ها و

^{۲۲} هویت مبتکر اصطلاح "انقلاب سفید" در تاریخ نگاری مدرن ایران بحث‌برانگیز است. امینی، نخست وزیر، چند ماه پس از انتصاب خود، در پاسخ به پرسش خبرنگاری از آن استفاده کرد. هم‌چنین ادعا شده که این اصطلاح توسط چستر بولز (Chester Bowles)، مقام آمریکایی فرستاده‌ی کندی به تهران در سال ۱۹۶۲ ابداع شده است. اما به نقل از گزارش سفارت بریتانیا در تهران در سال ۱۹۵۸، میلانی (Milani, 2011, p. 290) این عبارت را به علم نسبت می‌دهد: «علم به سفارت رفت و "برنامه اصلاحاتی" را ارائه کرد که گفت از شاه می‌خواهد آن را اتخاذ کند. او از عبارت معروف "انقلاب سفید" استفاده کرد. ممکن است در بیان این دیدگاه‌ها آقای علم برخی از ایده‌های شخص شاه را "منعکس" می‌کرد».

رانندگان تاکسی در تهران نیز دست به اعتصاب زدند، اما وضعیت انقلابی در روستا وجود نداشت.

دوم، اصلاحات ارضی می‌تواند یک پایگاه اجتماعی-سیاسی در میان دهقانان حامی شاه ایجاد کند. در واقع، اصلاحات ارضی که از بالا توسط دولت مرکزی در کشورهای دیگر مانند پروس آغاز شد، چنین مبنای اجتماعی را برای رهبران کاریزماتیک ایجاد کرده است.

سرآخر، بازتوزیع زمین می‌توانست حمایت آمریکایی‌ها را بر خلاف دولت بریتانیا که هنوز از مالکان به عنوان پایگاه اجتماعی خود در ایران حمایت می‌کرد، به دست آورد. در واقع، پس از جنگ جهانی دوم و به ویژه از زمان دولت کندی، ایالات متحده اصلاحات ارضی را به عنوان نوش‌داروی برای مشکلات توسعه در آسیا و آمریکا در نظر گرفت. اصلاحات ارضی به دلایل انگیزشی به ویژه برای اجتناب از شورش دهقانان یا وقوع انقلاب توصیه شد.

کندی فعالانه برای اصلاحات اداری مهم، منطقی‌سازی هزینه‌های نظامی و بهبود روابط بین شاه و طبقات متوسط روبه‌رشد شهری فشار آورد. این نکات در مصاحبه‌ی شاه در ۶ مارس ۱۹۶۱ (US News & World report, pp. 64-65) به وضوح تصدیق شده است: وی افزود: «رژیم من همیشه در مطبوعات غربی "فاسد" خوانده می‌شود، به‌رغم این واقعیت که فساد در همه کشورها وجود دارد. ما در ۱۸ ماه گذشته بیش از ۴۰۰۰ مقام دولتی و افسر ارتش را به دلیل اعمال فساد اخراج کرده‌ایم، با این حال غربی‌ها هم‌چنان تصور می‌کنند در اینجا هیچ کاری در مورد "فساد" انجام نشده است» (به نقل از Amini, 2009, p. 222).

از سال ۱۹۵۶، شاه به جای "سلطنت"، "حکومت" می‌کرد. آمریکایی‌ها آرزو می‌کردند که نخست‌وزیر قدرتمندی مانند قوام، رزم آرا یا حتی زاهدی مسئولیت کامل دولت او را بر عهده بگیرد و اصرار داشتند که شاه از چنین مسئولیتی فاصله بگیرد. این تفکیک برای پادشاه ایران قانع‌کننده‌تر بود، زیرا نیروهای نظامی تحت فرمان او بودند، نه رئیس غیرنظامی دولت. تضاد آمریکایی‌ها در این بود که در حالی که آنها به دلیل منافع اقتصادی خود در نفت ایران فعالانه در سرنگونی مصدق مشارکت داشتند، می‌خواستند شاه را کنترل کنند تا حکومت او بیش از حد شخصی و خودسرانه نباشد. آمریکایی‌ها در نهایت استراتژی خود را اصلاح کردند: آنها قدرت شخصی شاه را پذیرفتند اما سعی کردند تکنوکراسی ایران را آموزش دهند و کنترل کنند. تعلیم و تربیت تکنوکرات‌های بسیار ماهر به آمریکایی‌ها و سازمان برنامه و بودجه داده شد که توسط تکنوکرات‌های تحصیل‌کرده‌ی هاروارد اداره می‌شد.

پیامدهای اصلی اصلاحات ارضی چه بود؟ اولاً، در حالی که اصلاحات ارضی، قدرت دولت مرکزی را جایگزین قدرت مالک کرد، اما باعث تقویت مالکان دهقان کوچک و

مستقل نشد. مرحله‌ی اول اصلاحات ارضی^{۲۳} به سرعت تحت نظارت ارسنجانی انجام شد که هدف آن جایگزینی کشاورزی معیشتی با کشاورزی سودمحور بود. مالکیت زمین به یک شش دانگ^{۲۴} روستایی محدود بود؛ تمام اموال بیش از این مقدار باید به دولت فروخته می‌شد. قیمت زمین بر اساس ارزش مندرج در سند مالیاتی تعیین شد. پس از آن زمین باید به هر دهقان *نسق‌داری*^{۲۵} بازفروش می‌شد که به‌تازگی صاحب زمین شده بود. نتایج حاصل از توزیع زمین در طول ۱۸ ماه اول برنامه هرگز در سه مرحله‌ی باقی‌مانده مشاهده نشد: «تا سپتامبر ۱۹۶۳، در مجموع حدود ۸۰۴۲ روستای کامل و یا بخشی از آن‌ها توسط دولت خریداری و به ۲۶۱۰۲۶ دهقان منتقل شد. در آن زمان تخمین زده می‌شود که حداقل نیمی از روستاهای مشمول قانون تحت تأثیر قرار گرفته اند» (Hooglund, 1982, p. 60).

توزیع سریع زمین شور و شوق و پویایی شدیدی را میان دهقانان برانگیخت که می‌توانست انقلابی از پایین ایجاد کند. شاه "خطر" دهقانان خرده‌مالک *مستقل* را حس کرد که به موازات برکناری زمین‌داران بزرگ در روستاها قدرت را به‌دست می‌گیرند. نه تنها حسن ارسنجانی از سمت وزیر کشاورزی برکنار شد، بلکه افسری نظامی به نام سپهبد اسماعیل ریاحی جانشین وی شد. روال بازتوزیع متوقف شد تا ابتکارات مستقل دهقانی کاملاً از حرکت بازماند و دولت بتواند اقتدار خود را در مناطق روستایی تحکیم بخشد. همان‌طور که لمبتون (Lambton, 1969, p. 215) به‌درستی خاطرنشان کرد: «از آنجایی که تلاش‌های کسانی که هدف‌شان ایجاد دهقانان مستقل و متکی به خود بودند، با میزان فزاینده‌ای از موفقیت همراه بود، کسانی که افسار قدرت را در دست داشتند متوجه شدند که ظهور دهقانان مستقل ممکن است عامل جدیدی در وضعیت سیاسی باشد و قدرت خودشان را تهدید کند». مرحله‌ی دوم اصلاحات که بیش از دو سوم روستاها را تحت تأثیر قرار می‌دهد آغاز شد: عمدتاً به سمت اصلاحات اجاره‌نشینی هدایت می‌شد. این مرحله را باید به عنوان «تلاشی برای جلوگیری از اشغال پایگاه قدرت زمینداران توسط دهقانان مستقل قوی در نظر گرفت، در حالی که خود مالکان به اندازه‌ی کافی ضعیف شده بودند» (Katouzian, 1974, p. 228).

دوم، شاه برای تأمین مالی برنامه صنعتی‌سازی خود به بازرگانان و بانکداران نیازی نداشت. درآمدهای نفتی می‌توانست تأمین مالی مورد نیاز را تأمین کند. در این زمینه، بازرگانان، بانکداران و صنعتگران نمی‌توانستند از گزینه خروج خود به عنوان وسیله‌ای

^{۲۳} برای تحلیل دقیق‌تر از اصلاحات ارضی، رجوع کنید به (Vahabi, 2018).

^{۲۴} اساس واحد اصلاحات ارضی «روستا» بود و نه مترمربع، زیرا فعالیت‌های کشاورزی در میان روستاهایی با فاصله زیاد از هم‌دیگر پراکنده بودند. "دانگ" سهمی از دارایی روستا بود. هر روستا دارای شش دانگ است. کل ملک یک دهکده به معنای داشتن هر شش "دانگ" است. محدودیتی بر مالکیت مالک اعمال شد که بیش از یک دهکده یا شش دانگ نمی‌توانست داشته باشد. با این حال، صاحبان زمین به قصد جلوگیری از محدودیت شش دانگ با واگذاری عنوان مالکیت به بستگان خود، قانون را دور زدند.

^{۲۵} آنها دهقانانی بودند که "حق" کشت زمین داشتند.

برای چانه‌زنی با مستبد استفاده کنند. برعکس، مستبد می‌توانست با تبرئه مالی این گروه‌های اجتماعی که به دارایی‌های "گریزان" و مختلط دسترسی دارند، موافقت کند. فقدان مبارزه‌جویی بورژوازی صنعتی نوپای ایران را باید ناشی از **نداشتن گزینه خروج** دانست. به طور کلی، در یک کشور متکی به نفت، جایه‌جایی دارایی‌ها در دوره‌های "عادی" یا "رونق" درآمدهای نفتی اثر بازدارنده کم‌تری بر استبداد دارد. با این حال، این یک اثر سیاسی مستقیم هنگام "رکود" یا شوک‌های منفی نفتی است. کاهش قابل توجه درآمد نفتی باعث کاهش بودجه و مخارج دولت می‌شود و در نتیجه آن دسته از گروه‌های اجتماعی که به دارایی‌های گریزان و مختلط دسترسی دارند، قدرت چانه‌زنی قابل توجهی در رابطه‌ی خود با حاکم به دست خواهند آورد. در چنین شرایطی، آنها ممکن است فشار شدیدی برای گرفتن امتیازات سیاسی بر مستبد وارد کنند. پیامدهای **سیاسی** چرخه‌های نفتی با افزایش تنوع اقتصادی کاهش خواهد یافت. این باعث می‌شود که یک فرض اساسی را فرموله کنیم: یک ظالم با ثبات سیاسی متکی به درآمدهای نفتی، اقتصاد را تا حدی متنوع می‌کند تا کاهش درآمدهای نفتی در طول "رکود" از نظر سیاسی خنثی بماند. من این را تمایل به تنوع‌سازی محدود در جهت ثبات سیاسی می‌نامم.

منظور من از بی‌ثباتی سیاسی، سطحی از فرار سرمایه است که می‌تواند انحصار قدرت مستبد را تضعیف کند. یک مثال می‌تواند این روند را روشن کند. پس از ایجاد کنسرسیوم و فعال شدن مجدد صنعت نفت در اواخر سال ۵۴، اقتصاد ایران جهش بزرگی را به جلو تجربه کرد. نرخ سالانه‌ی سرمایه‌گذاری حداقل ۲۰ درصد و نرخ رشد اقتصادی حدود ۵ تا ۶ درصد بود. افزایش حق امتیاز نفت، برداشت‌های پیاپی مثبت، وام‌ها و کمک‌های مالی قابل توجه آمریکایی باعث این رشد سریع شد. در دوره‌ی ۱۹۵۲ تا ۱۹۶۲، وام‌های ایالات متحده بالغ بر ۲۰۰ میلیون دلار بود، در حالی که کمک‌های اقتصادی و نظامی به ۸۵۰ میلیون دلار رسید. طی سال‌های ۱۹۵۶ تا ۱۹۶۶، «یک سوم سرمایه‌گذاری‌های جدید از منابع خصوصی بود؛ گسترش در زمینه‌های صنعت، ساخت‌وساز، کشاورزی، و تجارت و بانکداری با همین درصد بود. برای اولین بار سرمایه‌گذاری صنعتی، که به‌طور سنتی حوزه‌ی اصلی سرمایه‌ی خصوصی بود، از ساخت‌وساز (construction) فراتر رفت» (Young, 1962, p. 280). رونق اقتصادی مربوط به یک "کشور کشاورزی صادرکننده‌ی نفت" بود که در آن لایه‌های مختلف سرمایه‌داری، یعنی بازرگانی، مالی و همچنین صنعتی در حال رشد بودند. در حالی که صادرات نفت به منبع اصلی درآمد تبدیل می‌شد، وام‌ها و کمک‌هزینه‌های بلاعوض همچنان نقش قابل توجهی ایفا می‌کردند.

سیاست درهای باز همراه با اعتبار آسان و کنترل نشده، شرایط را برای صرف مبالغ هنگفت برای کالاهای لوکس وارداتی که منحصراً در دسترس طبقه‌ی متوسط ثروتمند و لایه‌های فوقانی طبقه‌ی متوسط مدرن بود، و همچنین رشد اقتصادی مبتنی بر سرمایه‌ی ناچیز را فراهم کرد. به محض کاهش قیمت بشکه نفت از ۸۴ به ۸۰ سنت در سال

۱۹۶۰ و کاهش نرخ ریال در برابر دلار آمریکا، رکود اقتصادی رخ داد. رکود در طول دوره‌ی ۱۹۶۱-۱۹۵۸ ادامه یافت و این اولین چرخه‌ی درآمد نفت بود. رکود اقتصادی منشأ اقتصادی و پولی قوی داشت. از منظر پولی یا کوتاه مدت، این یک بحران عدم نقدینگی (illiquidity) یا تورم اعتباری (credit inflation) بود که با کاهش ذخایر ارزی مشخص شد. از نظرگاه بلندمدت اقتصادی، رکود مربوط به اندازه‌ی محدود بازار بود که به کالاهای لوکس و یک بخش کوچک صنعتی محدود می‌شد. سرمایه‌ی تجاری و بانکی هنوز اشکال اصلی انباشت سرمایه بود، اما سرمایه‌داری با تأمین مالی نفت در ایران، مستقل از سایر بخش‌ها در حال رشد بود. روابط زمین‌داری مانع گسترش بازارهای این سرمایه‌داری رو به رشد بود. اصلاحات ارضی در پیوند با سرمایه‌داری در حال توسعه متکی به درآمدهای نفتی می‌توانست رشد خدمات و صنعت را افزایش دهد، اگرچه شکوفایی برای بخش کشاورزی که قادر به صادرات باشد، مضر بود.

در پاییز ۱۹۶۰، دولت تحت فشار صندوق بین المللی پول و بانک جهانی مجبور به اتخاذ یک برنامه‌ی ثبات‌سازی (stabilization) شد؛ آنها در غیر این صورت از اعطای وام‌های بیشتر خودداری می‌کردند. برای صرفه جویی در ارز، دولت مبادله‌ی حدود ۲۰۰ کالای وارداتی فوق لوکس را ممنوع کرد و برای بسیاری از اقلام دیگر عوارض گمرکی چهار برابری وضع کرد، و اکیداً تمام سفرهای خارج از کشور را به جز در موارد اجباری لغو کرد. پیامد سیاسی این رکود اقتصادی مهم‌تر بود، زیرا دولت کندی موافقت با هرگونه وام یا کمک‌های نظامی به شاه را مشروط به پذیرش نخست‌وزیر مورد علاقه‌اش، امینی کرد.

آسیب‌پذیری رشد اقتصادی وابسته به درآمد نفتی، با پیامدهای سیاسی آن در فاز انقباض اقتصادی مرتبط بود. برای جلوگیری از چنین پیامدهایی، یک رژیم باثبات سیاسی باید با گسترش بخش‌های صنعتی و خدماتی در دوره‌ی رونق نفتی، اقتصاد را متنوع می‌کرد. رژیم شاه به دارایی‌های دریند محدود نمی‌شد، بلکه شامل دارایی‌های مختلط و گریزان بود که با توسعه‌ی صنعت نفت، صنعت غیرنفتی، خدمات و سرمایه‌گذاری هنگفت برای تربیت تکنسین‌های بسیار ماهر و کادر فنی مدیریتی مستعد به‌دست آمد. دولت غارتگر فراگیر او مبتنی بر ترکیبی از اصلاحات ارضی و سرمایه‌داری متکی به درآمدهای نفتی بود.

۸-۵ غارت در مقابل تولید: سرمایه‌داری سیاسی اسلامی

رابطه‌ی هم‌زیستی بین غارت و تولید در رژیم شاه در دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰، با رابطه‌ی متناقضی در سرمایه‌داری سیاسی اسلامی جایگزین شده است. چند شاخص مهم این تفاوت را برجسته می‌کند. دو شاخص اول میانگین نرخ رشد اقتصادی سالانه و نرخ سرانه‌ی درآمد ملی است. یک پایه‌ی محکم برای مقایسه‌ی ما سال ۱۹۷۷ (سال

۱۳۵۵ ایرانی)، یک سال عادی درست قبل از وقوع انقلاب ۱۹۷۹، و سال ۲۰۲۰ (سال ۱۳۹۹ ایرانی) است. بر اساس شاخص قیمت مصرف‌کننده (Consumer Price Index)^{۲۶} آمار بانک مرکزی، ۲۷۵۲ واحد ارز سال ۲۰۲۰ قدرت خرید یک واحد ارز سال ۱۹۷۷ را دارد و بنابراین سرانه تولید ناخالص داخلی ۳۷۷۷۰۰۰ تومان در سال ۲۰۲۰ برابر با ۱۳۸۰۸ تومان در سال ۱۹۷۷ است. با توجه به تولید ناخالص داخلی سرانه ۱۷۸۱۸ تومان در سال ۱۹۷۷، قدرت خرید ایرانیان در طول سال‌های ۱۹۷۷ تا ۲۰۲۰، یک سوم کاهش یافته است.^{۲۷} همچنین میانگین نرخ رشد سالانه طی سال‌های ۱۹۶۵ تا ۱۹۷۷ بین ۱۰-۱۱ درصد بوده است. در حالی که رشد اقتصادی در دهه‌ی گذشته برای سال‌های ۲۰۱۲، ۲۰۱۳، ۲۰۱۵، ۲۰۱۸ و ۲۰۱۹، نرخ منفی داشته است.^{۲۸}

سومین شاخص عمده، نسبت تشکیل سرمایه ثابت به تولید ناخالص داخلی است. این نسبت باید حدود ۳۰ درصد باشد تا جایگزینی استهلاک فیزیکی و فنی سرمایه و گسترش پایه‌ی بازتولید تضمین شود. در حالی که این نسبت طی سال‌های ۱۹۶۳-۱۹۷۷ به طور متوسط ۲۵-۳۰ درصد بوده، متوسط نرخ برای دوره‌ی ۲۰۱۰-۲۰۲۰ (محاسبه بر اساس قیمت‌های ثابت سال‌های ۱۳۹۰/۲۰۱۱) حدود ۱۶ درصد، با حداکثر ۲۰ درصد در سال ۲۰۱۱، و حداقل ۱۱ درصد در سال ۲۰۱۹ بوده است. متوسط نرخ رشد سالانه‌ی فرماسیون سرمایه‌ی ثابت ناخالص (Gross Fixed Capital Formation) منهای ۳/۶ بوده است.^{۲۹}

این شاخص‌ها^{۳۰}، به ترتیب رابطه‌ی متضاد (و مکمل) غارت و تولید در جمهوری اسلامی ایران و رژیم شاه را به روشنی تایید می‌کند.

^{۲۶} شاخص قیمت مصرف‌کننده (CPI) معیاری پرکاربرد برای سنجش تورم است که تغییرات قیمت را طی زمان برای سبده‌ی از کالاها و خدمات مصرفی دنبال می‌کند. به عنوان میانگین وزنی تغییرات قیمت برای مجموعه‌ای از محصولات، با وزن‌هایی که اهمیت آنها را در هزینه‌های خانوار منعکس می‌کند، محاسبه می‌شود (https://www.bls.gov/cpi/). (مترجم)
^{۲۷} رجوع کنید به:

<https://www.independentpersian.com/node/107166>

برگرفته در ۱۱ ژوئیه ۲۰۲۲.
^{۲۸} رجوع کنید به:

<https://www.macrotrends.net/countries/IRN/iran/gdp-growth-rate>

برگرفته در ۱۱ ژوئیه ۲۰۲۲.
^{۲۹} رجوع کنید به:

Mansoor, February 13, 2021, independent Persian,
<https://www.independentpersian.com/node/122631>

برگرفته در ۱۱ ژوئیه ۲۰۲۲.

^{۳۰} علاوه بر شاخص‌های فوق، چهارمین شاخص مهم، نسبت فرار سرمایه به میانگین تشکیل سرمایه ثابت (GFCF) است که در بخش ۸-۶ بررسی خواهد شد.

سه دلیل عمده پیش‌زمینه‌ی این رابطه‌ی متناقض را رقم می‌زند که در زیر بررسی خواهد شد: (الف) تصرف درآمد نفت توسط الیگارشی، (ب) رژیم مصادره‌گر، و (ج) توسعه‌ی پدرسالارانه.

(الف) در بند کشیدن درآمد نفتی توسط الیگارشی

یکی از اصول اساسی جمهوری اسلامی ایران، ایجاد اقتصادی غیرمتکی به درآمدهای نفتی بود. این هرگز اتفاق نیفتاد. این اتکا نه تنها در دوره پس از انقلاب ادامه داشت، بلکه حتی به دلیل تصرف درآمد نفت توسط الیگارشی، بر آن تأکید شد.

در رژیم شاه، درآمد نفت ایران توسط خود شاه مدیریت می‌شد (رجوع کنید به فصل ۴). اگرچه دربار، ارتش و صنعتگران و سرمایه‌داران بزرگ از این درآمد منتفع می‌شدند، اما این درآمد در دستان مقتدرانه‌ی شخص شاه متمرکز بود. درآمد نفتی مخارج جاری دولت را تأمین مالی می‌کرد و همچنین برای سرمایه‌گذاری در تشکیل سرمایه ثابت در بخش نفت و همچنین در تنوع‌سازی قسمی در اقتصاد استفاده می‌شد. ثبات سیاسی رژیم شاه این سرمایه‌گذاری و تنوع‌سازی را ضروری می‌کرد. سهم عظیم شاه از درآمد نفت لزوماً با افزایش سرمایه‌گذاری و تولید ناسازگاری نداشت. این ساختار متمرکز با تصرف الیگارشیک درآمدهای نفتی در حکومت جمهوری اسلامی ایران جایگزین شد.

در واقع، صنعت نفت در ایران اکنون فقط به شکلی **صوری** ملی شده است، اما در واقع، توسط کنسرسیوم جدیدی کنترل می‌شود که حداقل شش بازیگر اصلی آن، یعنی بنیاد مستضعفان، ستاد اجرایی فرمان امام، قرارگاه خاتم الانبیاء، بنیاد تعاون بسیج، آستان قدس رضوی و دولت رسمی ایران، هر کدام سهم خود را دارند. این غول‌های اقتصادی توسط یک الیگارشی قوی مرتبط با *انفال*، سپاه و بسیج اداره می‌شوند. نیلی و همکاران (2015, p. 545, 548, 555) ظهور الیگارشی بخش‌های نیمه‌دولتی و غیردولتی را پس از فرمان خصوصی‌سازی در ژوئیه ۲۰۰۶، گزارش می‌کنند. آنها نقش فزاینده‌ی این الیگارشی را به دو عامل مرتبط می‌دانند: (۱) شکست دولت در کنترل بخش عمومی غیردولتی و (۲) تحریم‌های اقتصادی آمریکا که نفوذ الیگارشی را گسترش داد.

رحمان‌زاده هروی (2018) به اظهارات اسحاق جهانگیری معاون اول رئیس‌جمهور روحانی در همایشی با عنوان "صنعت نفت دانش بنیان" در ۱۷ آوریل ۲۰۱۶ اشاره کرده که در آن به واگذاری حق فروش نفت به برخی نهادهای انقلابی اسلامی در دوران تحریم اقتصادی آمریکا اشاره شده است. وی گفت: «هیچ یک از نهادهایی که نفت از وزارت نفت گرفته‌اند تا بفروشند، حتی یک دلار هم به دولت برنگردانده‌اند... فروش نفت فقط باید توسط وزارت نفت انجام شود» (Jahangiri, 2016/2021). به گفته‌ی وی، برخی سازمان‌های امنیتی و نظامی در سال ۲۰۱۲ از وزارت نفت، ۱۷۰ میلیون دلار نفت برای فروش دریافت کرده بودند، اما هرگز این پول را به دولت پرداخت نکردند (Rahman Zadeh Heravi, 2018, p. 342). مالونی نیز بر رقابت بین نهادهای

مختلف برای شکار درآمدهای نفتی از طریق به دست آوردن حق فروش آن تاکید کرد: «به جای برخورد با شکل بنیادی اقتصاد و حوزه مدیریت اقتصادی دولتی، برجسته‌ترین شکاف امروز در ایران مربوط به تقسیم غنایم بادآورده‌ی نفت است» (Maloney, 2015, p. 501).

در حالی که رهبر اسماً دارای قدرت نهایی است، هیچ فردی در ایران قدرت بلامنازع یا کامل ندارد. ولی فقیه با احترام به سهم آنها در فعالیت‌های اقتصادی و استقلال نسبی در خرج کردن درآمدهای‌شان، غول‌های (magnates) نهادهای مختلف را هماهنگ می‌کند. رقابت الیگارش‌ی توزیع غنایم بادآورده‌ی نفت را تعیین می‌کند. مدیریت فروش نفت نمونه‌ی برجسته‌ای از مخازن مشترک یا "تراژدی عمومی" (tragedy of commons) را ارائه می‌دهد (Hardin, 1968). شش ذی‌نفع اصلی از درآمدهای نفتی برای بازتولید منابع اقتدار و تقویت موقعیت سیاسی خود استفاده می‌کنند. درآمدهای نفتی یا صرف هزینه‌های جاری نهادهای اسلامی موازی می‌شود یا به خارج از کشور (فرار سرمایه)، به عنوان بخشی از ثروت شخصی و احتکار وجه نقد رهبران مذهبی و نظامی و اعضای خانواده‌های‌شان، ارسال می‌شود. این در ادبیات اقتصادی به عنوان "اثر ولع" (voracity effect)^{۳۲} شناخته می‌شود که در بخش بعدی به آن باز خواهیم گشت. هیچ یک از این شش ذی‌نفعان اصلی علاقه‌ی واقعی به استفاده از درآمد نفت برای سرمایه‌گذاری در نوسازی ماشین‌آلات، تجهیزات، مهندسی یا سایر مهارت‌های صنعت نفت از خود نشان نداده‌اند. همه‌شان به عنوان الیگارش‌های رقیب دولتی رانته، در چارچوب بی‌ثباتی سیاسی رفتار کرده‌اند، زیرا جمهوری اسلامی ایران به جای ثبات سیاسی مانند رژیم شاه، از بی‌ثباتی سیاسی تغذیه می‌کند. این رقابت الیگارش‌ی توضیح می‌دهد که چرا غارت، بازدارنده‌ی تولید در سرمایه‌داری سیاسی اسلامی می‌شود.

^{۳۱} "تراژدی عمومی" (tragedy of commons) یک نظریه‌ی اقتصادی و زیست محیطی است که توصیف می‌کند چگونه افرادی که در جهت نفع شخصی عمل می‌کنند، می‌توانند یک منبع مشترک را از بین ببرند. این نظریه تمایل افراد به تصمیم‌گیری بر اساس نیازهای شخصی خود را بدون توجه به تأثیر منفی که ممکن است بر دیگران داشته باشد، توضیح می‌دهد. در برخی موارد، اعتقاد یک فرد به این که دیگران به نفع گروه عمل نمی‌کنند، می‌تواند آنها را به توجیه رفتار خودخواهانه سوق دهد. استفاده‌ی بالقوه‌ی بیش از حد از یک منبع مشترک - ترکیبی بین یک کالای عمومی و خصوصی - همچنین می‌تواند افراد را تحت تأثیر قرار دهد تا با در نظر گرفتن منافع کوتاه‌مدت خود عمل کنند، و حاصل این رفتار استفاده از یک محصول ناپایدار و نادیده گرفتن آسیب‌هایی می‌شود که می‌تواند به محیط زیست یا عموم مردم وارد کند. (مترجم) منبع: <https://www.investopedia.com/terms/t/tragedy-of-the-commons.asp>

^{۳۲} "تأثیر ولع" (voracity effect) پدیده‌ای اقتصادی است که می‌تواند زمانی رخ دهد که یک شوک مثبت، مانند شرایط سود بادآورده‌ی تجاری، باعث افزایش نامتناسب در بازتوزیع مالی شود. این افزایش بازتوزیع می‌تواند منجر به کاهش رشد اقتصادی شود. این پدیده می‌تواند زمانی رخ دهد که نهادهای قانونی قدرتمند غایب باشند و گروه‌های قدرتمند متعدد در یک اقتصاد وجود داشته باشند. منبع: (Tornell, Aaron, and Philip R. Lane. 1999. "The Voracity Effect." American Economic Review, 89 (1): 42-46). (مترجم)

ب) رژیم مصادره‌گر

غالباً فرض بر این است که فقه شیعه با حرمت مالکیت خصوصی سازگار است. مالونی (Maloney, 2015, p. 501) این ایده را که به طوری گسترده میان اقتصاددانان، دانشمندان سیاسی و حقوق‌دانان مشترک است، تکرار می‌کند: آیت‌الله خمینی مدافع سرسخت حقوق مالکیت و نقش بخش خصوصی، مطابق با فقه سنتی شیعه بود که عموماً حرمت مالکیت خصوصی را مصون از تعرض می‌داند. همان‌طور که قبلاً بحث شد، این فرض در پرتو *انفال* اشتباه است. قداست مالکیت خصوصی مستلزم جدایی بین حاکمیت و مالکیت است. رژیم مصادره‌گر جمهوری اسلامی ایران با چنین قداستی در تضاد است.

اضافه می‌کنم که حتی شاه فقید با توجه به ادغام حاکمیت و مالکیت تحت حکومت استبدادی خود، مدافع بی‌قید و شرط مالکیت خصوصی نبود. قدرت اختیاری شاه بر درآمد نفت و سیاست‌های دولت‌گرایانه‌اش توسط بسیاری از نویسندگان تأکید شده است. برای مثال، ابوالحسن ابتهاج^{۳۳}، رئیس بانک خصوصی ایرانیان، یکی از اولین کسانی بود که اصلاحات ارضی شاه را به دلیل "مصادره اموال" و دیدگاهی دولت‌گرا از اقتصاد، جایی که دولت می‌توانست و باید به لویاتان (Leviathan) تبدیل شود، مورد انتقاد قرار داد. به گفته میلانی (2011, p. 263)، ابتهاج، اندکی پس از اصلاحات ارضی به درستی پیش بینی کرده بود: «شاه نشان داد که مایل است تنها شبکه تلویزیونی خصوصی کشور، اولین دانشگاه خصوصی و ثروتمندترین معدن خصوصی کشور را به زور مصادره کند».

همین‌طور عالیخانی (2001, pp. 61-62)، اولین وزیر اقتصاد ایران (۱۹۶۳-۱۹۶۹) در مصاحبه شفاهی خود^{۳۴} گفت که شاه به ویژه از تجربه‌ی کلخوز^{۳۵} (Kolkhoz) در شوروی در راه‌اندازی **شرکت سهامی کشاورزی** در جریان اصلاحات ارضی خود در دهه ۱۹۶۰ الهام گرفته بود. وی هم‌چنین به اولویت دولتی در تمامی بخش‌های بزرگ صنعتی از جمله متالورژی، پتروشیمی، ساخت پی‌وی‌سی (PVC)^{۳۶} و غیره اعتقاد داشت. با

^{۳۳} بانکدار برجسته، برنامه‌ریز اقتصادی و یکی از مهم‌ترین و قدرتمندترین شخصیت‌های تاریخ اقتصادی ایران در دهه‌های میانی قرن بیستم (متولد رشت، ۲۹ نوامبر ۱۸۹۹، درگذشته در لندن، ۲۵ فوریه ۱۹۹۹). او تأثیر زیادی در توسعه نظام بانکی ایران داشت و پیشگام برنامه‌ریزی اقتصادی در کشور شد و به دلیل چشم‌انداز و شایستگی اداری خود، شهرت بین‌المللی به دست آورد. ابتهاج به‌عنوان منتقد سرسخت فساد و بعدها در دوران حرفه‌ای خود، آن چه را که به‌عنوان هزینه‌های نظامی بیش از حد دولت شاه می‌دانست، مورد توجه قرار گرفت.

<https://iranicaonline.org/articles/ebtehaj-abolhassan>

برگرفته در ۱۱ فوریه ۲۰۲۲

^{۳۴} علی‌نقی علیخانی (۱۹۲۹-۲۰۱۹) از طرف **بنیاد مطالعات ایران** در آذر ماه ۱۹۹۹ با غلامرضا افخمی مصاحبه‌ای داشت که در سال ۲۰۰۱ منتشر شد.

^{۳۵} کلخوز اشاره به مزارع کشاورزی اشتراکی دارد که از سال ۱۹۲۹ در شوروی اعمال شد.

^{۳۶} "پلی وینیل کلراید" (PVC) یک فرآورده‌ی پتروشیمی است. یکی از مواد اولیه‌ی آن اتیلن (ethylene) است، که از پتروشیمی مشتق شده از نفت و گاز، تولید می‌شود. (مترجم)

مرور بر برنامه‌های برنامه‌ریزی سوم (۱۹۶۷-۱۹۶۲)، چهارم (۱۹۷۲-۱۹۶۸) و پنجم (۱۹۷۳-۱۹۷۸) در اقتصاد ایران، لیلز (2013, p. 69) نیز بر دولت‌گرایی شاه در کنترل صناعی مانند چای، تنباکو، ماهی‌گیری، پتروشیمی، کود و کارخانه فولاد تأکید کرد.

بنابراین، هم جمهوری اسلامی ایران و هم رژیم شاه بر اساس تلفیق حاکمیت و مالکیت بنا شده بودند. فداست مالکیت خصوصی با برتری مالکیت بر حاکمیت، نه با *انفال* و نه با اختیارات استبدادی شاه بر اقتصاد هم‌خوانی داشت. با این حال، پادشاه مستبد نسبت به ولایت فقیه، از مالکیت خصوصی و سرمایه‌گذاری خصوصی بیشتر محافظت می‌کرد. تفاوت اساسی بین این دو نظام سیاسی در این بود که رژیم شاه با آمریکا رابطه‌ای نزدیک داشت و سیاست درهای باز را برای استقبال از سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی عظیم (FDI) دنبال می‌کرد. ثبات سیاسی شرط لازم برای حفظ جریان سرمایه بود. این توضیح می‌دهد که چرا سلطنت به‌عنوان یک دولت غارتگر فراگیر به دنبال یک سیاست حمایتی سختگیرانه در قبال حقوق مالکیتی عمل می‌کرد، در حالی که جمهوری اسلامی ایران ویژگی‌های رژیم‌های مصادره‌گر را با یک سیاست ضدآمریکایی که از سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی اجتناب می‌کرد، ترکیب کرد. تصویب اصل هشتاد و یکم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بازتاب این ساختار بود و شکست تلاش‌ها برای تسهیل این ماده در دوران ریاست‌جمهوری هاشمی رفسنجانی و خاتمی^{۳۷}، بسته شدن اقتصاد داخلی را تقویت کرد.

تفاوت عمده‌ی دیگری بین *انفال* و اختیارات شاه وجود دارد. *انفال* نیز مانند *ولایت فقیه*، ناقض حاکمیت مردم است، زیرا تمام اموال عمومی بلاصاحب (*res nullius*) به‌عنوان اموال انحصاری امام فرض می‌شود نه مردم. در مقابل، امتیازات استبدادی شاه به نام حاکمیت شاه بر مردم توجیه نمی‌شد. در قانون اساسی برخاسته از انقلاب مشروطیت ایران (۱۹۱۱-۱۹۰۵) که توسط آیت الله شیخ فضل الله نوری^{۳۸} بنیان‌گذار اسلام سیاسی در ایران به چالش کشیده شد، حاکمیت مردم به صراحت تصریح شده است و قرار بود قدرت سلطنتی شاه نماینده‌ی "حاکمیت مردم" باشد. استبداد شاه بیشتر یک نقض واقعی و نه *قانونی* حاکمیت مردم بود.

بعد دیگری از رژیم مصادره‌گر وجود دارد که نباید نادیده گرفته شود. این حمله شامل یورش به شرکت‌ها (*corporate raiding*)، به‌ویژه حمله‌ی مرکز به شرکت‌هاست

^{۳۷} در خصوص اصل ۸۱ و تلاش برای تسهیل این ماده در دوران ریاست جمهوری رفسنجانی و خاتمی رجوع کنید به فصل ۵.

^{۳۸} وی از متکلمان برجسته شیعه در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم (۱۹۰۹-۱۸۴۳) و بنیانگذار اسلام سیاسی در ایران بود. اگرچه او در آغاز به دلیل به چالش کشیدن استبداد، مدت کوتاهی با انقلاب مشروطه ایران هم‌دل بود، اما از آنجایی که فکر می‌کرد انقلاب مشروطه به جای حکومتی با قوانین اسلامی، یک حکومت دموکراتیک و سکولار به سبک غربی را هدف قرار داده، به مخالفت با آن پرداخت. مشروطه‌خواهان او را به دلیل خیانت به انقلاب اعدام کردند (رجوع کنید به Kasravi, 2006).

که در دوران جمهوری اسلامی ایران توسعه یافت، در حالی که این در رژیم شاه امری حاشیه‌ای بود. موضوع یورش به شرکت‌ها و انواع مختلف آن به‌طور سیستماتیک در مورد گذار پساسوسیالیستی در روسیه و مجارستان توسط مدلوویکس و ماگیار (Madlovics & Magyar, 2021) مورد بررسی قرار گرفت. نویسندگان یورش به شرکت‌ها یا "ری‌دست‌وا" (reiderstvo)^{۳۹} را به‌عنوان اشکال برجسته‌ی غارتگری پساکمونیستی مدل‌سازی کردند. آنها مدل غارتگری وهابی را برای یورش مرکز به شرکت‌ها به کار بردند:

در واقع، تحرک و تصاحب‌پذیری جنبه‌هایی مفیداند که می‌توانند برای بسط دادن به مدلی از یورش شرکتی به رهبری مرکز استفاده شوند. بنا بر نظر وهابی، تحرک یعنی توانایی مالکان برای گریز از شکار شدن با خارج کردن اموال خود از دسترس دولت غارتگر. گریز ممکن است با (الف) مخفی کردن دارایی‌ها، به عنوان مثال با تکنیک‌های مختلف حسابداری مضاعف و نقشه‌های مالی صورت می‌گیرد که توسط شرکت‌های کوچک و متوسط روسیه برای فرار از شکار استفاده می‌شود. (Ledeneva, 2006, 142-163)، یا (ب) حرکت شرکت از نظر جغرافیایی (Soos, 2017; Markus, 2017). با این حال، تصاحب‌پذیری با ویژگی دارایی نیز تعیین می‌شود، که در مورد یک شرکت به این معنی است که «ادامه سرمایه‌گذاری‌های خاص مستلزم قابلیت‌های کارآفرینی خاصی از جمله توانایی‌های بازاریابی، تأمین مالی، نظارت، هماهنگی و شبکه‌سازی است»، که ممکن است شکارچی فاقد آن باشد

(Vahabi, 2016, PP. 157-160) (Madlovics & Magyar, 2021, p. 256).

نویسندگان سه نوع ظرفیت برای شرکت‌ها شناسایی می‌کنند که به طور بالقوه اهداف خوبی برای مداخله‌ی اختیاری دولت می‌توانند باشند. اینها عبارتند از: (۱) پتانسیل بازار، (۲) پتانسیل رانت‌جویی، و (۳) پتانسیل دزدسالارانه (Kleptocratic). اولین مورد شامل یک انتقال منفرد یا تغییر در قوانین نظارتی است که می‌تواند ارزش شرکت را افزایش دهد. دومی مربوط به تنظیم بازاری است که شرکت در آن فعالیت می‌کند تا بتواند رانت‌های بیشتری تصرف کند. سومین مورد مربوط به شرکت‌هایی است که برای رانت‌جویی غیرقانونی، به مانند پول‌شویی یا تصرف قراردادهای خرید عمومی با قیمت‌های مطلوب، مناسب‌اند (Madlovics & Magyar, 2021, p. 258). یورش

^{۳۹} "Reiderstvo" یا «یورش به شرکت‌ها، در روسیه عملی فراگیر است که شامل کسب غیرقانونی شرکت‌ها از طریق ابزارهای فاسد و خشونت‌آمیز است. این عمل پیامدهای قابل توجهی برای اقتصاد، فضای تجاری و روابط بین‌المللی روسیه دارد. Reiderstvo با تکیه بر تاکتیک‌های غیرقانونی مانند رشوه، جعل، فساد، ارباب و خشونت، خود را از یورش به شرکت‌ها در غرب متمایز می‌کند. این به یک فرآیند سیستماتیک تبدیل شده که بر ضعف‌های نهادهای روسی، فساد مزمن و سوء استفاده از مکانیسم‌های قانونی تکیه می‌کند». (مترجم)
منبع:

مرکز به شرکت‌ها فرآیندی است که به شکارچی اجازه می‌دهد تا با "سرپناه‌سازی" به محافظ شرکت‌های طعمه تبدیل شود (Vahabi, 2015, pp. 69-76).

همان‌طور که در فصل‌های ۶ و ۷ مطرح شد، مصوبه‌ی خصوصی‌سازی در سال ۲۰۰۶، سیاست بلعیدن بنگاه‌های دولتی توسط *انفال*، سپاه و بسیج بود. به این معنا، یورش بردن به شرکت‌ها به طور متمرکز تحت عنوان "خصوصی‌سازی" در جمهوری اسلامی ایران سازماندهی شد. علاوه بر این، در این فصول، چندین روش برای یورش مرکزی به شرکت‌های تحت حکومت جمهوری اسلامی ایران ذکر کردیم. سه توجیه عمده مطرح شد: اولویت ملاحظات "اسلامی"، "انقلابی" و "امنیتی". یورش غارتگرانه منجر به تبدیل بسیاری از بخش‌ها و شعبه‌ها مانند بانکداری خصوصی، انرژی، مخابرات و خودروهای لوکس به زنجیره‌ی غذایی فعالیت‌های غارتگرانه نهادهای موازی اسلامی شد. در واقع، مساله اصلی فعالیت هر شرکت خصوصی بالقوه "موفق" در ایران این نیست که آیا می‌تواند در بازارهای رقابتی باقی بماند، بلکه این است که آیا می‌تواند بخشی از این زنجیره‌ی غذایی غارتگرانه شود یا خیر. اختیارات گسترده‌ی این نهادها و خودسری‌شان، امنیت حقوق مالکیت و سرمایه‌گذاری خصوصی تحت جمهوری اسلامی ایران را به شدت تضعیف کرده است. به گفته‌ی نیلی (2004, p. 113)، «سرمایه‌گذاری در کشور ما با آن چه برای ایجاد اشتغال و درآمد لازم است بسیار فاصله دارد. سرمایه‌گذاری خارجی تقریباً وجود ندارد و بخش دولتی در توسعه سرمایه‌گذاری با مشکلات مالی جدی مواجه است. همه چیز بستگی به سرمایه‌گذاری بخش خصوصی دارد. با این حال، معمولاً اعتقاد بر این است که بخش خصوصی برای سرمایه‌گذاری به امنیت سرمایه‌گذاری نیاز دارد».

مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی در گزارش‌های فصلی خود به صراحت به ریسک امنیتی بالای سرمایه‌گذاری خصوصی در ایران اذعان کرده است. این مرکز تحقیقاتی، در پاییز ۲۰۱۱ تحقیقات خود را در مورد "محیط کسب و کار" و "جو سرمایه‌گذاری" در ایران آغاز کرد.^{۴۰}

به گفته‌ی سیاح (Sayyah, 2016, p. 26-27)، بر اساس گزارش‌های مربوط به دوره‌ی پاییز ۲۰۱۰ تا تابستان ۲۰۱۵، موانع اصلی فضای کسب‌وکار در ایران کمبود زیرساخت‌ها مانند جاده، بنادر یا برق نبوده است، بلکه بی‌ثباتی شاخص‌های کلان

^{۴۰} من عمداً از داده‌های رسمی ایران استفاده کردم تا از هرگونه ارزیابی بیش از حد در ریسک سرمایه‌گذاری اجتناب کنم. رتبه‌بندی‌های بین‌المللی در مورد «رده‌بندی جو کسب‌وکار» و «رده‌بندی ریسک کشور» در ایران را ذکر نکردم، زیرا همگی نشان‌دهنده‌ی وضعیت بسیار بحرانی برای امنیت سرمایه‌گذاری هستند. به عنوان مثال، بر اساس شاخص‌های کوفیس (Coface) رتبه‌ی ریسک کشور E و نرخ جو کسب‌وکار برای ایران D است. رجوع کنید به:

<https://globaledge.msu.edu/countries/iran/risk/>

برگرفته در ۱۱ فوریه ۲۰۲۲.

اقتصادی، عدم شفافیت، غیرقابل پیش‌بینی بودن اقتصادی، فساد و عدم امنیت حقوق مالکیتی بوده است.

بازه‌ی زمانی ۲۰۱۷ تا ۲۰۲۰ نیز زیر نظر مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی بوده است. نتایج ۱۳ گزارش فصلی در جدول ۸-۳ گردآوری شده است. رتبه‌ی سه ماهه‌ی امنیت سرمایه‌گذاری بر اساس ادراک فعالان اقتصادی از ۲۱ شاخص نظرسنجی، و نیز داده‌های سخت محاسبه می‌شود. بالاترین رقم معرف ناامنی کامل، عدد ۱۰، و کم‌ترین خطر یا امنیت کامل، ۱ است.

همان‌طور که جدول ۸-۳ نشان می‌دهد، رتبه‌بندی همیشه نزدیک یا بیش از ۶ بوده که مشکل مزمن امنیت سرمایه‌گذاری را تایید می‌کند. سه تا از بدترین شاخص‌ها در مورد نبود امنیت در تمام این مدت به این قرار است: (۱) سرپیچی مقامات ملی از تعهدات خود بوده است. (۲) مقامات استانی و محلی از تعهدات خود سرپیچی می‌کنند و (۳) روابط حامی‌پرورانه (clientelist) که بی‌طرفی تصمیمات رسمی را نقض می‌کند. رتبه‌بندی برای هر سه شاخص به طور سیستماتیک بالاتر از ۸ بوده است.

رژیم مصادره‌گر و فقدان امنیت سرمایه‌گذاری عوامل دیگری هستند که نشان می‌دهند چرا غارتگری مانع تولید در سرمایه‌داری سیاسی اسلامی می‌شود.

جدول ۸-۳ نرخ فصلی امنیت سرمایه‌گذاری

سال	زمستان	بهار	تابستان	پاییز
۲۰۱۷	۵/۹۸	م ن	م ن	م ن
۲۰۱۸	۶/۱۸	۶/۱۵	۶/۳۲	۶/۴۳
۲۰۱۹	۵/۸۴	۶/۰۷	۶/۰۷	۶/۱۲
۲۰۲۰	م ن	۶/۱۶	۶/۴۶	۶/۳۷

منبع: مولف. بر اساس ۱۲ گزارش فصلی مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی

یادداشت ۱: این شاخص به طور متوسط برای کل کشور محاسبه می‌شود، اما برای هر استان و هر بخش اقتصادی شاخص‌های جداگانه ای در دسترس است.

یادداشت ۲: م. ن.: موجود نیست.

ج) توسعه پدرسالارانه

توسعه‌ی پدرسالارانه منطق رشد را در سرمایه‌داری سیاسی اسلامی توصیف می‌کند. از نقطه نظر اقتصادی، رابطه‌ی متناقض بین غارت و تولید با این الگوی رشد توسعه

قابل توضیح است که ذاتاً به جای تولید، به تصاحب مرتبط است. منظور من از "توسعه پدرسالارانه" چیست؟^{۴۱}

اصطلاح "پدرسالارانه" به اموال یا دارایی‌های موروثی (که ممکن است از نظر قانونی "رها" یا "مصادره" شده‌اند)، به جای ارزش افزوده یا درآمد جدید، اشارت دارد. منابع طبیعی نیز بخشی از دارایی‌های پدرسالارانه‌اند. این نوعی انباشت است که در آن افزایش سرمایه بر اساس ارزیابی مجدد ارزش بازار دارایی‌های موجود شرکت‌هاست تا ارزش افزوده‌ی جدید. به‌طور مشابه، رشد تولید ناخالص داخلی با عملکرد بهتر اقتصادی، بهره‌وری بالاتر، یا کارایی سرمایه‌گذاری‌های جدید ایجاد نمی‌شود. علاوه بر این، رشد توسط به اصطلاح "مصرف انبوه" (mass consumption) کینزی (Keynesian) هدایت نمی‌شود، زیرا اثربخشی ثروت در توضیح رفتار مصرف‌کنندگان مهم‌تر از اثربخشی درآمد است. به بیان دیگر، مصرف انبوه مزد/حقوق‌بگیران نیست که بازارها و رشد اقتصادی را افزایش می‌دهد. مصرف‌نخبگان، سایر صاحبان دارایی به‌طور کلی، و محصولات و خدمات یارانه‌ای نقشی کلیدی در گسترش بازارها دارند.^{۴۲} انباشت پدرسالارانه با به حداکثر رساندن ارزش مالی دارایی‌ها بدون توجه به سطح سودآوری یا ایجاد ارزش افزوده جدید توسط شرکت‌ها هدایت می‌شود. در مجموع، انباشت پدرسالارانه به جای سودآوری، رانت‌جویی را به حداکثر می‌رساند.

بسیاری از گزارش‌ها در مورد ترازنامه‌ی شرکت‌ها این نکته را برجسته کرده‌اند: «ما می‌دانیم که سهم بزرگی، احتمالاً ۸۰ درصد از افزایش سرمایه در ترازنامه‌های شرکت‌ها از ارزیابی مجدد دارایی‌های ثابت‌شان ناشی می‌شود و نه از سرمایه‌گذاری جدید نقدی. با توجه به سطح بهره‌وری و کارایی می‌توان گفت که نه تنها تولید ناخالص داخلی به دلیل بهبود عملکرد اقتصادی افزایش نیافته است، بلکه کارکنان مجرب صنایع نیز انگیزه‌ی خود را برای مشارکت در چنین بهبودی از دست داده‌اند. رفتار رانت‌جویانه همه جا گسترش یافته است.» (Rahman Zadeh Heravi, 2018, p. 64).

^{۴۱} تا آنجا که من مطلع هستم، اقتصاددان فرانسوی، میشل آگلیتا (Aglietta, 1998)، اولین کسی بود که از عبارت "رژیم انباشت پدرسالارانه" (régime d'accumulation patrimonial) برای توصیف رژیم انباشت مبتنی بر امور مالی استفاده کرد که از اواخر دهه ۱۹۷۰ جایگزین فوردیسم (Fordism) شد (۱۹۷۹-۱۹۴۵). بنا بر نظری، در حالی که فوردیسم مبتنی بر روابط دستمزد/حقوق بود، رژیم جدید به روابط پولی و مالی وابسته بود. البور شلمبرگر (۲۰۰۸) یک عبارت نزدیک به "سرمایه داری پدرسالار" مربوط به اصلاحات اقتصادی ساختاری، در طیفی از کشورهای غیرعضو «سازمان همکاری و توسعه اقتصادی» (OECD) را ابداع کرد که به اقتصادهای سرمایه‌داری و در عین حال غیربازاری منجر شده که از نظر کیفی با سیستم‌های بازار مبتنی بر رقابت متفاوت است. با کمال تعجب، نویسنده هرگز به "سرمایه‌داری سیاسی" ماکس وبر اشاره نکرد، در حالی که تحلیل او از «سرمایه داری پدرسالار» در محدوده‌ی "سرمایه داری سیاسی" قرار می‌گیرد. استفاده‌ی من از "توسعه پدرسالار" مرتبط است اما با هر دو نویسنده تفاوت دارد.

^{۴۲} بسیاری از بازارهای داخلی از جمله بازار کالاها و خدمات ضروری مانند نان، به یارانه متکی هستند. در این زمینه، قطع یارانه‌ها لزوماً به کارایی بازارها نمی‌افزاید، بلکه می‌تواند به بازارهای "وابسته" ختم گردد.

مالجو (Maljoo, 2017, p. 154) در مقایسه‌ی فعالیت‌های سوداگرانه‌ی مالی با فعالیت‌های تولیدی خاطرنشان می‌کند: «در حالی که سهم واسطه‌گری مالی در تولید ناخالص داخلی (یعنی فعالیت‌های اقتصادی سوداگرانه) از ۱/۰۲ درصد در سال ۱۹۹۶ به ۲/۷۸ درصد در سال ۲۰۱۱ افزایش یافت. سهم تشکیل سرمایه در بخش خصوصی در تولید ناخالص داخلی (یعنی فعالیت‌های اقتصادی مولد) در مدت مشابه از ۴/۳۹ درصد به ۳/۹۸ درصد کاهش یافته است. به همین ترتیب، «توزیع اعضای شاغل خانوارها در صنایع و معادن از ۲۳/۷ درصد در سال ۱۹۹۲ به ۱۷/۴ درصد در سال ۲۰۱۴ کاهش یافته است، در حالی که درصد شاغلان در بخش خدمات مالی، بیمه، مالکیت، قضایی و تجاری از ۲/۶ درصد به ۸ درصد افزایش یافته است» (Maljoo, 2017, p. 155).

نیلی و همکاران (Nili & Associates, 2015) دریافتند که رشد اقتصادی محصول جانبی افزایش درآمد نفت بوده است. این امر نرخ رشد بالاتر در دوره ریاست جمهوری احمدی‌نژاد را با رونق فوق‌العاده‌ی دریافتی نفت توضیح می‌دهد. اما چنین رشدی اشتغال جدیدی ایجاد نمی‌کند. بنابراین «از سال ۲۰۰۶ اقتصاد ایران رشد بدون ایجاد اشتغال و همراه با تورم را تجربه کرده است» (2015, p. 117). افزایش هم‌زمان بیکاری و تورم همیشه مربوط به رکود تورمی^{۴۳} (stagflation) نیست، بلکه با رشد ناشی از نفت مرتبط است.

نیلی و همکاران (Ibid, p. 117) بر «نقش حاشیه‌ای بخش خصوصی در تولید و اقتصاد» تأکید می‌کنند. ویژه‌نامه‌ی هفته‌نامه‌ی اقتصادی تجارت فردا (May 2021) در مورد میزان سرمایه‌گذاری و رشد در ایران شامل مقالات متعددی است که سطح پایین سرمایه‌گذاری را مستند می‌کند. کاویانی (Kaviani, 2021) روند سرمایه‌گذاری در ایران را در دوره‌ی اخیر خلاصه می‌کند: «تقریباً از سال ۲۰۱۳، موجودی سرمایه ماشین‌آلات به طور مداوم کاهش یافته است و سطح افزایش کمی مثبت و نازل سرمایه‌ی کل، فقط به دلیل ساخت‌وساز در املاک و مستغلات ایجاد شده است. مورد دوم عمدتاً به دلیل افزایش قیمت املاک و مستغلات برای ذخیره‌ی ارزش دارایی‌ها بوده است». او هم‌چنین خاطرنشان کرد که نه تنها سرمایه‌گذاری خصوصی، بلکه سرمایه‌گذاری دولتی نیز در مدت مشابه کاهش چشم‌گیری داشته است.

در واقع، دولت حتی قادر به تأمین هزینه‌های جاری خود نیز نبود. «دولت در سال ۲۰۲۰ اوراق قرضه به ارزش ۱۲۵ هزار میلیارد ریال فروخت که بیشتر این مبلغ صرف

^{۴۳} چندین دوره از رکود تورمی با نرخ بالای بیکاری و تورم را می‌توان در طول دهه ۲۰۱۱-۲۰۲۱ شناسایی کرد. به عنوان مثال، نرخ رشد در سال ۲۰۱۸ و ۲۰۱۹ به ترتیب منهای ۴/۹ و منهای ۷ درصد (Abdollahi, May, 2021) و نرخ تورم به ترتیب ۳۴/۶ و ۳۴/۵ درصد برای همان سال‌ها بود (Atlantic Counsel, July 8, 2021).

پرداخت حقوق کارکنان دولت شد» (Kaviani, 2021). در ادبیات اقتصادی، انتشار اوراق قرضه توسط دولت به عنوان "اثر ازدحام"^{۴۴} بر پس انداز خصوصی شناخته شده است، زیرا سرمایه گذاری خصوصی با بدهی های دولتی جایگزین می شود. در این مورد، از آنجایی که دولت پس اندازهای خصوصی را نه برای سرمایه گذاری، بلکه برای پوشش هزینه های جاری خود بسیج می کند، با "اثر ازدحام" به بدترین معنای آن مواجه هستیم: نکته قابل توجه در حال حاضر این است که موضوع سرمایه گذاری بخش دولتی نیست، بلکه صرفاً تأمین هزینه های جاری آن برای پرداخت حقوق کارکنان دولت از طریق فروش اوراق قرضه است... کاهش سرمایه گذاری های دولتی و خصوصی به نوبه ی خود باعث خواهد شد که سطح سرمایه گذاری در کشور و ظرفیت رشد اقتصادی بیشتر کاهش یابد» (Kaviani, ibid.).

علائم این کمبود سرمایه گذاری فراوان است: قطع سیستماتیک برق در تابستان ۲۰۲۱،^{۴۵} مشکل سیستماتیک در استخراج نفت، یا عدم تجدید تجهیزات و ماشین آلات در تقریباً تمام بنگاه های دولتی. بعد دیگر مشکل، ناکارآمدی سرمایه گذاری است. بیورواتن و سلویک (Bjorvatn & Selvik, 2007, p. 3) بازده پایین سرمایه گذاری در ایران را به "تحریفات در تخصیص سرمایه که ناشی از رانت جویی ست" نسبت دادند. این نویسندگان همچنین به عدم حمایت از حقوق مالکیت اشاره کردند که در سطحی عمومی، منجر به کاهش سرمایه گذاری خصوصی می شود. رانت های نظارتی (regulatory) از طریق پروژه های عمرانی و وام های یارانه ای به عنوان منابع ناکارآمدی سرمایه گذاری دولت شناسایی می شوند (Ibid., p. 14).

یکی از ابعاد مهم توسعه ی پدرسالارانه، رانت جویی در فعالیت های تجاری بر روی چند نرخ ارز است که نمونه ای از انباشت سرمایه بدون تولید یا ارزش افزوده ی جدید است.

انبوهی از نرخ های مبادله برای ارز خارجی به ویژه دلار آمریکا و کانادا، یورو و غیره در ایران وجود دارد. شکاف بین نرخ رسمی ترجیحی و نرخ بازار از اولین روزهای جمهوری اسلامی که تجارت خارجی ملی شد تا کنون، منبع اصلی رانت خواری بوده است.^{۴۶} یکی از

^{۴۴} "اثر ازدحام" نظریه ای اقتصادی مبتنی بر داده های تجربی است که استدلال می کند افزایش مخارج بخش دولتی باعث کاهش یا حتی حذف مخارج (spending) بخش خصوصی می شود. برای خرج کردن بیشتر، دولت به درآمد اضافه نیاز دارد. آن را از طریق افزایش مالیات یا با استقراض از طریق فروش اوراق بهادار خزانه داری به دست می آورد. مالیات های بالاتر می تواند به معنای کاهش درآمد و خرج افراد و مشاغل باشد. فروش خزانه می تواند نرخ بهره و هزینه های استقراض را افزایش دهد. که می تواند تقاضا و مصرف وام را کاهش دهد. (مترجم)

<https://budgetmodel.wharton.upenn.edu/issues/2021/6/28/explainer-capital-crowd-out-effects-of-government-debt>

^{۴۵} برای دیگر علل قطع برق رجوع کنید به بخش ۸-۸.

^{۴۶} در مورد «بازار وابسته به دولت» و بازاریان ممتاز ایران در دهه ۱۹۸۰ رجوع کنید به فصل ۶.

نمونه‌های بسیار اخیر این شکاف، پیشنهاد دولت روحانی در مورد دلار آمریکا با نرخ رسمی ۱ دلار = ۴۲۰۰ تومان برای کالاهای به اصطلاح ضروری است. این ارز، با کنایه به معاون اول رئیس‌جمهور روحانی، آقای اسحاق جهانگیری، به "ارز جهانگیری" معروف شد.^{۴۷} تصمیم در مورد "ارز جهانگیری" در جلسه‌ای با حضور رؤسای هر سه قوه مجریه، مقننه و قضائیه در ۴ اوت ۲۰۱۸ گرفته شد و میزان اختصاص این "کالاهای ضروری" سالانه ۱۵ میلیارد دلار بود (Jahangiri, 2016/2021).^{۴۸} به گفته عبدالناصر همتی، رئیس کل سابق بانک مرکزی، اگرچه این میزان از آن زمان تاکنون چندین بار تغییر کرده است، اما در دوره زمانی ۲۰۱۸ تا ۲۰۲۲ به طور متوسط سالانه ۱۲ میلیارد دلار بوده است (Khabar Online, January 18, 2022).

یک محاسبه‌ی ساده‌ی پیشنهادی توسط اکبر ترکان^{۴۹} (Turkan, 2020) حجم عظیم رانت‌خواری و فساد سیستمی را نشان می‌دهد. وی فرض کرد که درآمد نفتی به طور متوسط سالانه ۶۰ میلیارد دلار است. اگر علاوه بر این، مابه‌التفاوت نرخ ترجیحی و بازاری ارز را ۸۰۰۰ تومان فرض کنیم، مجموع اختلاف ۴۸۰ هزار میلیارد تومان می‌شود که دو برابر بودجه‌ی سالانه کشور است. ترکان اولویت منافع مرکانتیلیستی بر منافع صنعتی در ایران را نتیجه گرفت. بدون نام بردن از ترکان، محاسبات وی مورد اعتراض همتی قرار گرفت زیرا قیمت کالاهای ضروری با نرخی برابر با مابه‌التفاوت نرخ‌های بازار و ترجیحی افزایش نیافته است. اما استدلال مخالفت‌آمیز همتی به دلایل زیادی، معتبر نیست.

اولاً، نرخ ترجیحی نمی‌تواند قیمت‌های "کالاهای ضروری" را تثبیت کند، مهم‌تر این که ارز ترجیحی فقط برای تهیه کالاهای هدفمند اعطا نشد، بلکه به خودروهای لوکس، تلفن‌های همراه یا محصولات "شبح" تعمیم داده شد، یعنی اقلامی که هرگز وارد نشده‌اند، اما به عنوان کالاهای تخیلی برای حساب‌سازی استفاده می‌شوند. در واقع دولت روحانی رسماً اعتراف کرد که ۵ میلیارد دلار "گم" شده است، به این معنا که

^{۴۷} اسحاق جهانگیری از سال ۲۰۱۳ تا سال ۲۰۲۱ به عنوان ششمین معاون اول رئیس‌جمهور در دولت حسن روحانی فعالیت می‌کرد. جهانگیری از سال ۱۹۹۷ تا ۲۰۰۵ در دوره ریاست جمهوری محمد خاتمی وزیر صنایع و معادن بود. وی پیش از آن استاندار اصفهان و دو دوره نیز نماینده مجلس بود.

^{۴۸} همه دولت‌ها نرخ ارز ترجیحی را اتخاذ کرده‌اند. در زمان میرحسین موسوی (۱۹۸۱-۱۹۸۹) ۷ تومان بوده است. در دو دوره ریاست جمهوری رفسنجانی (۱۹۸۹-۱۹۹۷) این نرخ سالانه متغیر بود و ابتدا به ۱۷۵ تومان، سپس به ۳۰۰ تومان و در نهایت به ۸۰۰ تومان رسید. در دو دوره ریاست جمهوری خاتمی (۱۹۹۷-۲۰۰۵) از ۱۷۵ تومان تا ۸۰۰ تومان متغیر بود. در دو دوره ریاست جمهوری احمدی‌نژاد، این نرخ از ۸۰۰ تومان شروع شد، به ۱۲۰۰ تومان و سپس به ۲۴۰۰ تومان و در نهایت به ۳۰۰۰ تومان رسید (رجوع کنید به Jahangiri, 2005/2021).

^{۴۹} اکبر ترکان از سال ۲۰۱۳ تا ۲۰۱۸ مشاور ارشد حسن روحانی رئیس‌جمهور بود و هم‌چنین وزیر دفاع و وزیر راه و ترابری در دولت اکبر هاشمی رفسنجانی رئیس‌جمهور بود.

تخصیص آن مشخص نیست. هم‌چنین قابل ذکر است که مهدی جهانگیری، برادر اسحاق جهانگیری، در دادگاهی به اتهام قاچاق ارز در تاریخ ۱ ژانویه ۲۰۲۱ محکوم شد.^{۵۰}

موضوع رسوایی "ارز جهانگیری" به شکلی گسترده توسط ابراهیم رئیسی برای بدنام کردن دولت روحانی به عنوان نماد فساد استفاده شد. لغو ارز ۴۲۰۰ تومانی به پیراهن عثمان دولت سیزدهم و مجلس محافظه کار جدید در برابر دولت قبلی روحانی تبدیل شد. لغو آن به موضوع بحث‌برانگیز بودجه دولتی در سال ۲۰۲۲ تبدیل شده است.

در مجموع، در حالی که ساختار الیگارشیکی، تصرف درآمد نفت و رژیم مصادره‌گر، جنبه‌های نهادی رابطه‌ی متناقض بین غارت و تولید را توصیف می‌کنند، توسعه‌ی پدرسالارانه، منطق اقتصادی چنین رابطه‌ای را در سرمایه‌داری سیاسی اسلامی روشنی می‌بخشد.

۸-۶ فرار سرمایه و کار به عنوان قاعده رفتاری اقتصادی

در ادبیات اقتصادی، اقتصاد فرار به طرق مختلفی تعریف شده است (Cuddington, 1986). بانک جهانی (۱۹۸۵) فرار سرمایه را به عنوان تغییر در دارایی‌های خارجی یک کشور تعریف می‌کند. از یک سو تفاوت بین حساب جاری (Current Account) و ذخایر رسمی (Foreign Reserves)، و از سوی دیگر افزایش بدهی خارجی (Foreign Debt) ناخالص ثبت شده و سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی خالص (Foreign Direct Investment) را نشان می‌دهد. به طور کلی، این شاخص تفاوت سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در ایران و سرمایه‌گذاری ایرانیان خارج از کشور را اندازه‌گیری می‌کند. بر این اساس، فرار سرمایه (Capital Flight) را می‌توان با معادله‌ی زیر تعریف کرد:

(ذخایر خارجی) + (بدهی خارجی) + (سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی) + (تراز حساب جاری) = فرار سرمایه

$$CF = CA + FDI + ED + FR$$

با توجه به کمبود سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در جمهوری اسلامی ایران، اصطلاح سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی را می‌توان حذف کرد. بدهی خارجی اصطلاحی است که معرف منابع خارجی برای تامین مالی است. با اعمال این معادله می‌توان ادعا کرد که فرار سرمایه از سال ۱۹۸۴ آغاز شده است. در واقع فرار سرمایه در دوره شاه وجود نداشت. بر اساس مطالعه‌ی مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی (ماه مه ۲۰۰۰)، در دوره‌ی ۱۳۷۳ تا ۱۳۷۷، ۹۵ میلیارد دلار مازاد (محاسبه بر اساس مقادیر ثابت سال ۱۹۹۵) وجود داشته است. این مازاد طی سال‌های ۱۹۷۸ تا ۱۹۸۳ به شدت کاهش یافت و به

^{۵۰} رجوع کنید به <https://www.dw.com/fa-ir>، برگرفته در ۱۳ فوریه ۲۰۲۲.

۲۴ میلیارد دلار رسید و در نهایت برای دوره ۱۹۸۴ تا ۱۹۹۳ منفی شد. در دومین دوره، کسری ۴۶ میلیارد دلاری تجربه شد. فرار سرمایه سالانه به طور متوسط ۴/۶ میلیارد دلار بود. بر اساس همین تحقیق، میزان فرار سرمایه طی سال‌های ۱۹۸۴ تا ۱۹۹۳ معادل مجموع درآمدهای صادراتی نفت و گاز ایران در سال‌های ۹۱، ۹۲ و ۱۹۹۳ بوده است (ibid., p. 13).

با استفاده از تعریف بانک جهانی، زیری و همکاران (Zobeiri et. al, 2017) در مورد فرار سرمایه در ایران طی سال‌های ۱۹۸۱ تا ۲۰۱۲، دریافتند که فرار سرمایه در طول کل این دوره، روند رو به رشدی داشته، اما «از سال ۲۰۰۵ تا ۲۰۰۷ این افزایش قابل توجه بوده است. پس از آن در سال ۲۰۰۸ شروع به کاهش کرد و سپس به طور قابل توجهی افزایش یافت و در سال ۲۰۱۱ به اوج خود رسید (۳۸۰۹۵/۹۴ میلیون دلار)» (ibid., 2017, p. 418). به بیانی دیگر، فرار سرمایه ویژگی خاص اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی ایران است که در دوره‌ی ریاست جمهوری احمدی نژاد و پس از خروج ترامپ از برنامه جامع راهبردی اقدام مشترک (برجام) به‌وضوح برجسته شد.

گزارش‌های ملی و بین‌المللی متفاوتی در مورد میانگین سالانه‌ی فرار سرمایه از ایران در طول تقریباً ۴۰ سال گذشته‌ی جمهوری اسلامی ایران منتشر شده است. من به برخی از مهم‌ترین آنها اشاره می‌کنم. همه‌ی آنها به رقم ۲۰ میلیارد دلار در سال تقارب دارند. فرهاد احتشام زاده (2008)، رئیس هیئت رئیسه فدراسیون واردات ایران، در ۱۸ آوریل ۲۰۱۸ اعلام کرد که «فرار سرمایه در ۴۰ سال گذشته جمهوری اسلامی ایران بالغ بر ۸۰۰ میلیارد دلار بوده است» (Iranjib, 18 April, 2018).^{۵۱}

محمدرضا پورابراهیمی، رئیس کمیسیون اقتصادی مجلس شورای اسلامی، آماری از فرار سرمایه در ۱۷ ژوئن ۲۰۱۸ منتشر کرد که بر اساس آن تا پایان سال ۲۰۱۷، ۳۰ میلیارد دلار از ایران فرار کرده است. گزارش صندوق جهانی پول (IMF) درباره وضعیت فرار سرمایه نیز سال ۲۰۱۷ را با ۲۷ میلیارد دلار، رکورددار دانست. با توجه به داده‌های بانک مرکزی ایران طی سال‌های ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۷، برآورد شده است که ۱۸۰ میلیارد دلار از کشور فرار کرده است (Tejarate Farda, June 17, 2018).^{۵۲} مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی (۲۰۱۸) نیز اعلام کرد که طی دو سال ۲۰۱۶ و ۲۰۱۷، ۵۹ میلیارد دلار از کشور فرار کرده است. بر اساس این گزارش، ۳۹ میلیارد و ۲۰۰ میلیون دلار در سال ۲۰۱۷ از ایران فرار کرده است که ۸۳ درصد صادرات غیرنفتی ایران را

⁵¹ <https://www.iranjib.ir/shownews/48180/>

برگرفته در ۱۴ فوریه ۲۰۲۲.

⁵² <https://www.tejaratefarda.com>

برگرفته در ۱۴ فوریه ۲۰۲۲. بخش فارسی دویچه وله نیز این خبر را منعکس کرد. رجوع کنید به: <https://www.dw.com/fa-ir/>

برگرفته در ۱۴ فوریه ۲۰۲۲.

تشکیل می‌دهد. همین مرکز تحقیقات میزان فرار سرمایه در سال ۲۰۱۶ را ۲۰ میلیارد و ۲۰۰ میلیون دلار برآورد کرده است.

همه گزارش‌ها حاکی از آن است که فرار سرمایه با مهاجرت صاحبان دارایی به خارج از کشور و خرید مسکن یا سرمایه‌گذاری در بانک‌ها و بورس همراه بوده است. مقاصد مختلف متعددی مانند ترکیه، کانادا، انگلستان، گرجستان، آذربایجان و امارات متحده عربی وجود دارد. مهاجران هر جا که امکان داشته باشد برای شهروندی در خارج از کشور درخواست می‌کنند. از این نظر، فرار سرمایه شامل فرار نیروی کار می‌شود و نه تنها افراد ثروتمند یا مرفه، بلکه سایر لایه‌های غیرمتمول جمعیت را نیز دربرمی‌گیرد (Radiofarda, 28 May, 2018).^{۵۳}

ارقام فرار سرمایه در سال‌های ۲۰۱۸ و ۲۰۱۹ حاکی از این است که در این سال‌ها به طور مداوم افزایش یافته است. مسعود خوانساری، رئیس اتاق بازرگانی تهران، در ۲۱ فوریه ۲۰۲۱ اعلام کرد که طی دو سال ۲۰۱۸ و ۲۰۱۹، ۱۰۰ میلیارد دلار از کشور فرار کرده است. با افزودن ۵۹ میلیارد دلار برای سال‌های ۲۰۱۶ و ۲۰۱۷، مجموع فرار سرمایه طی ۴ سال به ۱۶۰ میلیارد دلار رسید. این بدان معناست که به طور متوسط هر سال ۴۰ میلیارد دلار فرار سرمایه داشته‌ایم که دو برابر میانگین فرار سرمایه سالانه در ۴۰ سال گذشته است. به بیان دیگر، تحریم‌های اقتصادی ترامپ فرار سرمایه را که قبلاً عظیم بود، دو برابر کرد. خوانساری هم‌چنین تأکید کرد: بخشی از این سرمایه صرف خرید مسکن در کشورهای همسایه به ویژه ترکیه شده است. داده‌های منتشر شده در ۱۵ ژانویه ۲۰۲۱ نشان می‌دهد که در سال ۲۰۲۰، ۷۲۰۰ خانه در ترکیه توسط ایرانی‌ها خریداری شده است، ده برابر بیشتر از سال ۲۰۱۷، دو برابر بیشتر از سال ۲۰۱۸ و نسبت به تعداد خانه‌های خریداری شده در سال ۲۰۱۹ یک سوم افزایش داشته است (Azadi Faryade, 21 February, 2021).^{۵۴}

در میان ایرانیان مهاجر، فرزندان رهبران (معروف به آقا‌زاده‌ها)^{۵۵} مرتبط با جناح‌های سیاسی اصولگرا و به اصطلاح اصلاح‌طلب از جایگاه ویژه‌ای برخوردارند. از زمان ریاست جمهوری رفسنجانی، آنها عمدتاً به آمریکای شمالی (ایالات متحده آمریکا و کانادا) و کشورهای اروپایی (انگلیس، آلمان، اتریش و سوئیس) مهاجرت کرده‌اند. بیشتر آنها به "تجارت" مشغول‌اند؛ آنها خانه‌های بسیار گران‌قیمتی خریده‌اند و مقدار زیادی پول در

^{۵۳}https://www.radiofarda.com/a/f4_iran_parliament_organization_exit_capital_59_billion_dollar/2925543.html

برگرفته در ۱۴ فوریه ۲۰۲۲.

^{۵۴} رجوع کنید به:

https://azadi-faryade-irani.blogspot.com/2021/02/blog-post_970.html

برگرفته در ۱۴ فوریه، ۲۰۲۲.

^{۵۵} معنای این واژه "زاده‌ی اربابان"، یا فرزندان اربابان است.

بانک‌های مختلف آمریکای شمالی و اروپا نگهداری می‌کنند. در سال‌های اخیر مهاجرت به ایالات متحده آمریکا برای آنها دشوارتر شده است و اغلب در کانادا ساکن شده‌اند (Radio Zamaneh, 7 September, 2018).^{۵۶}

سعید لیلاز، اقتصاددان (Fararu, 4 September, 2019)^{۵۷} بدون ارائه‌ی هیچ داده و استدلالی، فرار سرمایه را به دوره‌های دیگر تاریخ ایران از زمان سلسله صفویه در قرن شانزدهم تعمیم می‌دهد.^{۵۸} او هم‌چنین فرار سرمایه‌ی سالانه ۱۰ تا ۲۰ میلیارد دلار طی ۵۰ سال گذشته را از سال ۱۹۷۳-۱۹۷۲ در زمان سلطنت پهلوی تخمین می‌زند. داده‌های ارائه شده در گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی (2000)، اظهارات وی را تایید نمی‌کند. اما ادعای او با داده‌های مربوط به دوران پس از انقلاب در ایران مطابقت دارد. لیلاز هم‌چنین وانمود می‌کند که میزان فرار سرمایه همواره از سرمایه‌گذاری در ایران فراتر رفته است. این امر در مورد اقتصاد ایران از زمان صفویه و حتی برای خاندان پهلوی در دهه ۱۹۶۰ و نیمه اول دهه ۱۹۷۰ صدق نمی‌کند، اما قطعاً برای جمهوری اسلامی ایران صادق است. با توجه به ارقام پایگاه داده‌های جهانی (CEIS data) میزان متوسط "تشکیل سرمایه ثابت" طی ژوئن ۱۹۸۸ تا ژوئن ۲۰۱۸، ۱۸/۵ میلیارد دلار بوده است، در حالی که میانگین فرار سرمایه ۲۰ میلیارد دلار بوده است. از آنجا که گرایش انباشت سرمایه در داخل همیشه کمتر از فرار سرمایه بوده است، باید نتیجه گرفت که **سرمایه‌گذاری‌زدایی (de-investment) به جای بازسرمایه‌گذاری (reinvestment) سرمایه، واقعیت اقتصادی اقتصاد ایران تحت سرمایه‌داری سیاسی اسلامی بوده است.** احتکار و به طور خاص احتکار وجه نقد، واقعیت متداول اقتصادی اقتصاد ایران است. در بخش بعدی به این نکته باز خواهیم گشت، اما در اینجا باید توجه داشت که این پدیده ارتباط تنگاتنگی با فرار سرمایه و نیروی کار دارد.

این برآورد کلان-اقتصادی از فرار سرمایه، ماهیتی کاملاً **حساب‌دارانه (accounting)** دارد و از دو نقص عمده رنج می‌برد. اولاً، فرار سرمایه را به عنوان یک **قاعده رفتاری اقتصادی** بازیگران (اعم از شکار و شکارچی) در یک اقتصاد غارتگرانه مورد بررسی قرار نمی‌دهد. دوم، خروج سرمایه‌ی **غیرقانونی** را دربر نمی‌گیرد.

فرار سرمایه صرفاً یک **معادله حسابداری** نیست. این **قاعده‌ای رفتاری** است که ادراک و انتظارات عاملان را در یک رابطه‌ی شکار-شکارچی توصیف می‌کند. این به تمام هزینه‌های مرتبط با فرصت‌های از دست رفته و به فقدان امنیت در سرمایه‌گذاری و حقوق مالکیت مربوط می‌شود. همان‌طور که قبلاً در جدول ۸-۱ نشان داده شد، یکی

^{۵۶} رجوع کنید به: <https://www.radiozamaneh.com/411043> / برگرفته در ۱۴ فوریه ۲۰۲۲.

^{۵۷} رجوع کنید به: <https://fararu.com/fa/news/410767> گرفته در ۱۴ فوریه ۲۰۲۲.

^{۵۸} هم‌چنین مشخص نیست که او چگونه می‌توانست فرار سرمایه را در دوره صفویه محاسبه کند.

از ویژگی‌های متمایز سرمایه‌داری سیاسی اسلامی در مقایسه با نظام شوروی، فرار سرمایه و نیروی کار است. در حالی که این یک رفتار اقتصادی معمول بازیگران تحت سرمایه‌گذاری سیاسی اسلامی است، نظام شوروی ممکن است با رفتار نظام اقتصادی "بدون خروج" مشخص گردد. علاوه بر این، فرار سرمایه در سرمایه‌داری لیبرال بازار وجود دارد، اما لزوماً مخالف سرمایه‌گذاری داخلی نیست، در حالی که در سرمایه‌داری سیاسی اسلامی، فرار سرمایه جایگزین بازسرمایه‌گذاری شده و منجر به سرمایه‌گذاری زدایی می‌شود.

چند بُعد فرار سرمایه به عنوان یک قاعده‌ی رفتاری اقتصادی به شرح زیر است:

۱. **فرار مغزها و مهاجرت:** همان‌طور که در چارچوب نظری ما بحث شد (بخش ۸-۲)، دارایی‌های خاص انسانی دارایی‌های گریزپذیری‌اند که در دست کارشناسان و کارگران ماهراند. آنها در دوران پس از انقلاب به طور گسترده از ایران مهاجرت کردند. فرار مغزها گرایش مزمنی بوده که تا به امروز ادامه دارد. (Research Centre of Islamic Legislative Assembly, 1996, 2000; Torbat, 2002; Chaichian, 2012). بین‌المللی پول در سال ۲۰۰۹، ایران با مهاجرت ۱۵۰ تا ۱۸۰ هزار فرد تحصیل‌کرده و ماهر، بالاترین میزان فرار مغزها را در بین ۹۱ کشور در حال توسعه و توسعه‌یافته داشته است که معادل ۵۰ میلیارد دلار ارزش برای دولت هزینه داشته است. علاوه بر این، گزارش صندوق بین‌المللی پول هم‌چنین تاکید می‌کند که بیش از ۴۲۰ هزار ایرانی دارای مدرک تحصیلات عالی در ایالات متحده آمریکا زندگی می‌کنند که از این تعداد ۲۵۰ هزار نفر پزشک و مهندس بودند (Chaichian, 2012, p. 19). تحقیقات اخیر در مورد مهاجرت و فرار مغزها از ایران نشان می‌دهد که تعداد کل مهاجران متولد ایران از حدود نیم میلیون نفر قبل از انقلاب ۱۹۷۹ به ۳/۱ میلیون نفر در سال ۲۰۱۹ افزایش یافته است که معادل ۱/۳ درصد و ۳/۸ درصد از جمعیت کشور است. به طور کلی، کشورهای مقصد برتر برای مهاجران ایرانی شامل ایالات متحده، کانادا، آلمان و بریتانیا هستند (Azadi et. al, 2020, pp. 3, 8). تمایل دانشجویان به بازگشت به ایران از ۹۰ درصد در سال ۱۹۷۸ به کم‌تر از ۱۰ درصد در سال ۲۰۲۰ کاهش یافته است. به عنوان نماینده‌ی برای معضل فرار مغزها به طور کلی، تعداد کل دانشمندان فعال در میان ایرانیان خارج از کشور از سال ۲۰۰۰ تاکنون ده برابر افزایش یافته است (Azadi et. al, pp. 3, 9-11).

۲. **تبدیل دارایی‌های خاص به دارایی‌های عام (generic):** بسیاری از صنعتگران شرکت‌های خود را برچیده و زمین، ماشین‌آلات و تجهیزات را جداگانه

فروختند، زیرا سرمایه‌گذاری‌های خاص به یک دوره‌ی بارداری طولانی نیاز دارد. این به معنای ترجیح دارایی‌های عمومی به جای دارایی‌های خاص است. **تصرف تصاحب‌گرانه در اقتصاد، بر دارایی‌های عمومی به جای دارایی‌های خاص، چیرگی دارد.** تفاوت این دو نوع اقتصاد، یعنی تولیدی و بازتوزیعی، در برجستگی سیاست‌های مصادره‌گرانه در اقتصادهای بازتوزیعی است. یک رژیم مصادره‌گر (غارتگر) منجر به گسلیدن دارایی‌های خاص و تبدیل آنها به دارایی‌های عام، نقدشدنی‌تر و گریزان می‌شود. سپس نیروهای بازار از سرمایه‌گذاری‌های خاص عقب‌نشینی می‌کنند و آن را به بخش‌های اقتصادی‌ای می‌سپارند که مستقیماً توسط نیروهای قهری محافظت می‌شوند. دارایی‌های خاص نیازمند روابط و سرمایه‌گذاری‌های بلندمدت، خطوط اعتباری مطمئن، حقوق مالکیت مشخص و استفاده‌ی گسترده از نیروی کار ماهر است. در حالی که بخش خصوصی ایران هیچ علاقه‌ای به روابط قراردادی شامل دارایی‌های خاص نداشت، نهادهای اقتصادی اسلامی موازی، تصاحب درآمد نفت و واردات محصولات آماده را به سرمایه‌گذاری در دارایی‌های خاص برای تولید چنین کالاهایی ترجیح می‌دهند. به طور کلی، بخش‌های ارزش افزوده، به دلیل فقدان روابط قراردادی ناظر بر دارایی‌های خاص، توسعه نمی‌یابند. هزینه‌های بالای حفاظتی و تراکنشی، علت نهایی کمبود دارایی‌های خاص در سرمایه‌ی فیزیکی و نرخ بالای فرار مغزها است.

۳. **احتکار پول نقد به عنوان بخشی از فرار سرمایه:** در سیستم شامل چند شکارچی، هر شکارچی باید غنایم خود را از سایر شکارچیان "پنهان" کند. از این رو، نه تنها طعمه‌ها، بلکه شکارچیان نیز به طور گسترده درگیر فرار سرمایه هستند. این را می‌توان پارادوکس شکارچیان نامید: آنها باید غنایم خود را در جایی امن نگه دارند. "دزدان اشرافی" باید به "آقایان محترم جدید" تبدیل شوند. نخبگان حاکم و فرزندان‌شان بخش کوچکی از دارایی خود را صرف خانه‌ها و خودروهای لوکس در داخل ایران می‌کنند و بخش عمده‌ی ثروت شخصی آنها به خارج از کشور ارسال می‌شود. این چندین مزیت دارد. اولاً، با توجه به فقدان امنیت داخلی برای سرمایه‌گذاری و حقوق مالکیت و از دست دادن مداوم ارزش پول ملی، احتکار وجوه نقد (ارز) می‌تواند ارزش دارایی‌ها را بهتر ذخیره کند. بهتر است بدهکار ریالی و طلبکار دلاری باشید. نخبگان ایرانی سرمایه‌ی پولی خود را در خارج از کشور احتکار می‌کنند و کالاها را با اعتبارات آسان بانکی وارد می‌کنند. میزان اعتبارات اعطایی اغلب بیشتر از درآمدهای نفتی بوده است (Al Yassen, 2014, pp. 198). دوم، زمانی که کمبود ارز و کاهش شدید ارزش واحد پولی وجود دارد، نخبگان حاکم ارز خود را از طریق صرافی‌های ایرانی در خارج از کشور به بالاترین قیمت می‌فروشند. تصادفی

نیست که آنها روابط بسیار نزدیکی با صرافی‌های ایرانی در کانادا و دبی دارند و بر ورود و خروج ارز از ایران و بازگشت به ایران تسلط دارند. سوم، آنها اغلب در املاک و مستغلات سرمایه‌گذاری می‌کنند یا پول خود را در بانک‌های خارجی نگه می‌دارند، دارایی‌ها را در بورس می‌خرند و چندین شرکت را در خارج از کشور برای فعالیت‌های تجاری متنوع از جمله پولشویی و تسهیل گردش پول نقد بین ایران و خارج از کشور ایجاد می‌کنند. در نهایت، اندازه‌ی فرار سرمایه با حضور الیگارش‌ی، افزایش می‌یابد. این اثر را "اثر ولع" (voracity effect) می‌نامند.

۴. **اثر ولع در حضور رقابت الیگارش‌یک:** همان‌طور که پیش از این تاکید شد، در مقایسه با رژیم شاه، جمهوری اسلامی ایران با رقابت گروه‌های الیگارش‌یک قدرتمند مشخص می‌شود. لین و تورنل (Lane & Tornell, 1996, 1999) "اثر ولع" را مدل‌سازی می‌کنند، و میزان رانت‌جویی یا فعالیت تصاحب‌گرانه‌ی گروه‌های قدرتمند سازمان‌یافته را پس از افزایش نرخ بازگشت منابع رایج مانند نفت، اندازه‌گیری می‌کنند. آنها نشان می‌دهند که هرگونه افزایش در درآمد نفت در کشورهایی مانند ونزوئلا، نیجریه، ترینی‌دادو و توباگو که چنین گروه‌های قدرتمندی در آنها مسلط هستند، باعث ایجاد اثر ولع می‌شود: مصرف خصوصی این گروه‌ها از میزان افزایش (درآمدهای نفتی) پیشی می‌گیرد. فعالیت تصاحب‌گرانه‌ی گروه‌های قدرتمند به دلیل اثر ولع، سرعت رشد را کاهش می‌دهد. مدل لین و تورنل نتیجه‌ی اولسون (Olson, 1982, 1993) را تأیید می‌کند که اگر فقط یک گروه قدرتمند با عمر طولانی وجود داشته باشد، به عنوان مثال، یک خودکامه‌ی مقتدر یا چند گروه قدرتمند که می‌توانند هماهنگی و همکاری داشته باشند، "اثر ولع" از بین خواهد رفت. شکل اصلی رقابت گروه‌های مقتدر در "مصرف خصوصی"، فرار سرمایه است. گروه‌های تأثیرگذار، ثروت خود را با صادرات به خارج از کشور تضمین می‌کنند. اطلاع از میزان فرار سرمایه مربوط به "اثر ولع" غیرممکن است به‌ویژه زمانی که یک کشور توسط جامعه بین‌المللی تحریم شده است. می‌توان مصادره ۱۸/۵ میلیارد دلار شمش طلا و دلار آمریکایی توسط مقامات ترکیه در ۷ اکتبر ۲۰۰۸ را مثال زد. آیا این راهی برای فرار سرمایه‌های مربوط به *نفال* و سایر نهادهای اسلامی موازی بود؟ یا راهی برای دور زدن تحریم‌های بین‌المللی؟ یا سایر انواع تامین مالی غیرقانونی توسط جمهوری اسلامی ایران؟ یا ترکیبی از همه‌ی این عناصر؟

۵. **ترجیح به نقدینگی:** اگرچه بیشترین سهم فرار سرمایه در قالب احتکار نقدی متعلق به نخبگان است، اما هر صاحب دارایی ایرانی در غیاب گزینه‌های بهتر برای سرمایه‌گذاری مجدد در داخل، منفعت‌اش در این است که پس‌انداز

خود را در خارج از کشور نگهداری کند. حتی اگر به طور تصادفی، سرمایه‌گذاری سرمایه‌ی فردی سودآور باشد، انگیزه‌ی سرمایه‌گذاری مجدد سود به جای احتکار، به دلیل ریسک بالای سرمایه‌گذاری، ضعیف خواهد بود. هر چه سرمایه‌بزرگ‌تر باشد، احتمال یورش توسط نهادهای موازی اسلامی بیشتر است.

فزون بر این، در غیاب انگیزه‌های قوی برای مشارکت در سرمایه‌گذاری‌های بلندمدت، هر تاجری می‌کوشد سود خود را در پروژه‌های کوتاه مدت به حداکثر برساند و بخش مناسبی از سود نهایی را به صورت نقدی احتکار کند. دارایی‌های نقدی مانند ارزهای خارجی، دارایی‌هایی با نسبت بالای ارزش به وزن (آثار باستانی، سنگ‌های قیمتی، نسخه‌های خطی قدیمی گران‌بها، کتاب‌ها و نقاشی‌ها و غیره) به راحتی گریزپذیرترند. بازیگران اقتصادی احتکار این نوع دارایی‌ها را، که به آسانی قابل مصادره‌اند، نسبت به دارایی‌های دربند ترجیح می‌دهند. این تمایل باعث تقویت فعالیت اقتصادی مهاجران ایرانی به عنوان متحدان فرار سرمایه می‌شود. مهاجران ایرانی در آمریکای شمالی و کشورهای حاشیه خلیج فارس نقش تعیین‌کننده‌ای در فرار سرمایه دارند. اما مرزهای بین جریان‌های قانونی و غیرقانونی سرمایه با وجود فرار عظیم سرمایه از بین می‌رود.

۶. **جریان غیرقانونی سرمایه:** فرار سرمایه به عنوان جریان غیرقانونی سرمایه نیز تعریف می‌شود (Cuddington, 1986). این تعریف شامل فرار مغزها نمی‌شود، اما شامل گردش غیرقانونی ارزها و کالاهای خارجی می‌شود. به عنوان مثال، بر اساس گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی (May, 2006, p. 18)، دو سوم صادرات فرش و نیز صادرات پسته، ۹۰ درصد صادرات زیره سبز و ۸۰ درصد صادرات کالاهای سنتی و کشاورزی (مانند خاویار و خشکبار) غیرقانونی است. جدول ۸-۴ تخمینی از جریان غیرقانونی سرمایه ارائه می‌دهد. این جدول میزان جریان غیرقانونی سرمایه را بدون قاچاق آثار باستانی، نقاشی‌های گران‌بها، کتاب‌ها و نیز فرار مغزها نشان می‌دهد. اگر در نظر بگیریم که بیش از ۶۰ گیت فرودگاه و اسکله‌های دریایی غیررسمی متعلق به سپاه در صادرات و واردات ثبت نشده‌ی انواع کالاها دخیل بوده اند، این برآورد با میزان جریان غیرقانونی سرمایه فاصله‌ی بسیار زیادی دارد (Coville, 2017, p. 92).

جدول ۸-۴ برآورد میانگین سالانه جریان قاچاق سرمایه در دوره‌ی ۱۹۸۴ تا ۱۹۹۳
(میلیارد دلار)

منابع خروج	قیمت‌های جاری	قیمت‌ها بر مبنای قیمت‌های ثابت ۱۹۹۵
کسری تجارت خارجی	-۴	-۴/۶
ارزهای خارجی	۱/۳-	-۱/۴
کالاهای سنتی و کشاورزی	-۲/۳	-۲/۷
مجموع	-۷/۶	-۸/۷
دیگر کالاها	؟	؟
فرار مغزها	؟	؟

منبع: مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، ماه مه ۲۰۰۰، س ۲۲.

۸-۷ اقتصاد احتکار

در جریان اصلی اقتصاد، حالت (state) عادی یا معمولی هر اقتصاد بر حسب تعادل (equilibrium) آن توصیف می‌شود. موقعیت متعادل، به جای وضعیت پوزیتیو (positive) اقتصاد، وضعیت نورماتیو (normative) را به دست می‌دهد.^{۵۹} در واقع، وضعیت عادی هر اقتصاد اغلب با فاصله‌اش از حالت تعادل، یا عدم تعادل مزمن خاص آن، مشخص می‌شود. برای مثال، یک اقتصاد بازار رقابتی را می‌توان هم چون "اقتصاد مازاد" توصیف کرد، در حالی که اقتصاد کلاسیک سوسیالیستی ممکن است به عنوان "اقتصاد کمبود" توصیف شود (Konrai, 1980, 2013).

وضعیت متداول اقتصاد در سرمایه‌داری سیاسی اسلامی چگونه است؟ می‌توان آن را به عنوان اقتصاد احتکار تعریف کرد. از لحاظ نظری، مکتب نئوکلاسیک می‌انگارند که رابطه‌ای این-همانی (identity) بین پس‌انداز و سرمایه‌گذاری وجود دارد چرا که هر دو تابعی از نرخ بهره پنداشته می‌شوند: $S(r)=I(r)$. این برابری این-همانی، دوگانگی کلاسیک^{۶۱} یا بی‌طرفی پول را فرض می‌کند. به عبارت دیگر، آن چه مصرف و پس‌انداز نمی‌شود به طور خودکار بازسرمایه‌گذاری می‌شود و واگرایی مزمن بین پس‌انداز و سرمایه

^{۵۹} در مکتب کلاسیک جدید، حالت تعادل، نورماتیو در نظر گرفته نمی‌شود. هر حالتی هم چون حالتی متعادل فهمیده می‌شود.

^{۶۰} در فلسفه اقتصاد، اقتصاد از منظر معینی به اقتصاد پوزیتیو (یا توصیفی) و نورماتیو (یا تجویزی) تقسیم می‌شود. اقتصاد پوزیتیو بر توصیف، کمیت‌سازی و توضیح پدیده‌های اقتصادی تمرکز دارد، در حالی که اقتصاد نورماتیو، مواردی را مورد بحث قرار می‌دهد که افراد یا جوامع چه اقداماتی را باید انجام دهند یا نباید انجام دهند. (مترجم). منبع:

Paul A. Samuelson and William D. Nordhaus (2004). *Economics*, 18th ed., pp. 5-6 & [end] Glossary of Terms, "Normative vs. positive economics."

^{۶۱} دوگانگی کلاسیک مستلزم تقسیم اقتصاد به دو بخش است: واقعی و پولی، دومی دقیقاً اولی را منعکس می‌کند. فرض بر این است که پول به عنوان وسیله‌ی مبادله، خنثی است.

گذاری کنار گذاشته می‌شود. در مقابل، اقتصاد احتکار مبتنی بر عدم تعادل مزمن بین پس‌انداز و سرمایه‌گذاری است. پیشنهادی اقتصاد احتکار و جایگاه آن در ادبیات اقتصادی چیست؟

از نظر تاریخی، مفهوم احتکار به‌عنوان انباشت در دوران باستان از منظر مسیحیت باری منفی داشت (Merianos & Gotsis, 2017). در اسلام، اصطلاحی که ۹ بار در قرآن برای احتکار به کار رفته، *الکنز* است. سوره ۹ در آیه ۳۴ در مورد "توبه، رستگاری" صریحاً از *کنز* به‌عنوان "طلا و نقره اندوزی" یاد می‌کند که "در راه خدا هزینه نمی‌شود"، و خاطی به "عذابی الیم" محکوم می‌شود. در مورد *کنز* در اسلام شیعی و سنی تفاسیر زیادی وجود دارد (رجوع کنید به سایت آیت‌الله مکارم شیرازی،^{۶۲} و Dar-Alsalam, 2010). دو قرائت اجمالی وجود دارد: یکی اصرار بر انباشت مال بدون پرداخت *زکات*، و دیگری بر انباشت مال فراتر از نیازهای شخصی حتی پس از پرداخت وجوه شرعی از جمله *زکات*. مورد دوم نیز مبهم است زیرا شامل دو چیز متفاوت است: (۱) هر نوع انباشت یا (۲) قرار دادن ثروت خارج از مدار اقتصادی. دومی به آنچه در ادبیات اقتصادی به معنای احتکار است، نزدیک‌تر است.

احتکار سوداگرانه‌ی غلات در دورانی آشفته در قرون وسطی و اوایل دوران مدرن، نخبگان محلی را متمول کرد. با این حال، احتکار محدود به نخبگان نبود. همه‌ی اقشار اجتماعی درگیر آن بودند. اقشار فقیرتر مردم به احتکار هم‌چون وسیله‌ای برای تأمین مالی متوسل شدند. از این رو، احتکار به مفهوم عمومی نبود، بلکه مقدار ثروت احتکار شده و انگیزه‌های خاص پشت انباشت آن بود که آن را از نظر اقتصادی یا اخلاقی به فعالیت نفرت‌انگیز تبدیل کرد. فراتر از احتکار کالاها، احتکار پول و مخارج تجملی، دو پاسخ جایگزین برای افزایش ناگهانی دارایی‌ها بودند که بر جریان دورانی ثروت در اروپای اواسط قرن چهاردهم تأثیر گذاشت.

مفهوم احتکار به‌ویژه از زمان مرکانتیلیسم (Mercantilism) در ادبیات اقتصادی مورد بررسی قرار گرفته است. مرکانتلیست‌ها از دیدگاه تئوری سرمایه، تحلیلی از احتکار ارائه دادند. به عنوان مثال، دیوید هیوم (1752/1985) با بانک‌ها مخالف و طرفدار احتکار بود. او احتکار طلا و نقره توسط یک بانک ذخیره‌ی صد در صد عمومی را توصیه کرد تا منجر به "از بین رفتن اعتبار کاغذی" شود و رشد اقتصادی را با اجتناب از تورم که می‌تواند مانع صادرات شود، تقویت کند (Paganelli, 2014).

از زمان مناظره معروف کینز (Keynes) و هایک (Hayek) در دهه ۱۹۳۰، موضوع احتکار جایگاه اصلی خود را یافته است. بحث بر رابطه‌ی میان احتکار و انباشت سرمایه متمرکز بود. به طور خلاصه، در سال ۱۹۳۲، کینز، پیژو (Pigou) و چهار اقتصاددان

⁶² <https://old.makarem.ir/main.aspx?reader=18&clid=08&cmid=101032&pid=25396> 5
برگرفته در ۲۸ مارس ۲۰۲۲.

دیگر نامه‌ای با توشیح در روزنامه تایمز نوشتند که در آن افزایش تقاضای موثر به جای پس‌انداز از طریق افزایش مخارج عمومی برای جبران کسری بخش خصوصی "بی‌انگیزه" را توصیه کردند. این نامه بعدها به عنوان "پارادوکس صرفه‌جویی" شناخته شد (Hayek, 1931/2008, pp. 139-131).

در پاسخ به این نامه، هایک، رابینز (Robbins) و دو اقتصاددان مکتب اقتصادی لندن (London School of Economics) روز بعد در همان روزنامه نوشتند که اگرچه اثرات زیان‌بار احتکار از زمان کلاسیک برای اقتصاددانان شناخته شده بوده، اما برای اقتصاد فاجعه بار خواهد بود که به جای پس‌انداز از طریق سپرده‌گذاری در بانک‌ها یا اوراق بهادار، مصرف تشویق شود. تحلیل مدرن مسأله‌ی احتکار از دریچه‌ی تئوری سرمایه در این بحث شکل گرفت.^{۶۳} اگرچه من به‌طور خلاصه دیدگاه‌های کینزی و هایکی را مرور خواهم کرد، اما در این بخش مسیر تحقیق من این نیست که بررسی کنم چه کسی درست یا نادرست بوده است. تمرکز من بر این است که (۱) منظور از احتکار در این ادبیات غنی چیست و (۲) اصالت موضوع احتکار بر زمینه‌ی اقتصاد فرار چیست؟

در پاسخ به پرسش اول، باید تأکید کنم که هر دو طرف اصطلاحات مشابهی را به کار بردند که کینز پیشنهاد کرده بود. هایک صریحاً پذیرفت: «روشن است که صاحبان درآمد، باید گزینه‌ای را انتخاب کنند: ممکن است برای کالاهای مصرفی هزینه کنند، یا ممکن است از انجام این کار خودداری کنند. در اصطلاح آقای کینز، عمل اخیر، پس‌انداز کردن است. تا آنجایی که از این منظر پس‌انداز می‌کنند، آنها انتخاب دیگری دارند بین آن چه معمولاً احتکار و سرمایه‌گذاری می‌نامند، یا آن طور که آقای کینز برمی‌گزیند (چون او از این اصطلاحات آشناتر برای مفاهیم دیگر استفاده کرده است)، میان دو گزینه‌ی "سپرده‌های بانکی" و "اوراق بهادار"، انتخاب می‌کنند» (Hayek, 1931/2008, pp. 442-443).

طبق نظر کینز کل درآمد از دو بخش مصرفی و غیرمصرفی یا پس‌انداز، تشکیل شده است: $Y = C + S$ (پس‌انداز + مصرف = درآمد). پس‌انداز بخشی از درآمد است؛ مردم ترجیح می‌دهند مصرف فعلی خود را فدای چشم‌انداز افزایش مصرف در آینده کنند. این بستگی به ترجیح زمانی افراد دارد. پس‌انداز می‌تواند به دو شکل اصلی باشد: سرمایه‌گذاری یا احتکار. احتکار به فرآیند خروج پول از گردش فعال از طریق انباشت آن یا نگهداری

^{۶۳} مسیر متفاوتی از پژوهش، رابطه‌ی بین مصرف بهینه و نگهداری پول واقعی طی دوره‌ای از زمان را با معرفی یک "عملکرد احتکاری" بررسی کرده است، که نرخی را که خانوار پس‌انداز می‌کند تا شکاف میان نگهداری عملی پول واقعی و نگهداری پول مطلوب در درازمدت را کاهش دهد، تعیین می‌کند (Dornbusch & Mussa, 1975). بسیاری از مدل‌های پساکینزی "عملکرد احتکاری" را مد نظر قرار دادند، اما این فرض توسط طرفداران رویکرد مدار (Circuit approach) مورد تردید قرار گرفته است (Anderson, 2006).

آن به صورت خصوصی در "وضعیت بطلان" مربوط می‌شود. احتکار بخشی از پس‌انداز است که نه مصرف می‌شود و نه سرمایه‌گذاری.

احتکار حجم کل دارایی‌های نقدی را افزایش نمی‌دهد زیرا کل پول نقد همیشه در اختیار شخص است. احتکار، **کاهش سرعت پول است**.^{۶۴} در واقع، اکثر پدیده‌هایی که معمولاً از احتکار نشأت می‌گیرند را می‌توان با کاهش سرعت پول توضیح داد. با این حال، سرعت پول کاندیدای مناسبی برای روشن کردن موضوع احتکار نیست، زیرا اقتصاددانان به‌طور کلی بر این باورند که "سرعت یک ضریب پس‌اوقعه‌ای (ex-poste) بی‌معنی است" (Emmer, 1959, p. 162). این مشاهدات امر را برانگیخت تا تعریف جدیدی از احتکار ارائه دهد: «عدم توفیق داوطلبانه‌ی هر بخش اقتصادی در جریان گردش درآمد در انتقال پول به بخشی دیگر، به اندازه‌ای که از آن دریافت می‌کند. عدم احتکار، پدیده‌ی معکوس است» (ibid, p. 162). امر سه بخش را شناسایی کرد: بخش مصرف‌کننده، بخش تجاری و بخش دولتی. هر بخش از سایر بخش‌ها از طریق (۱) فروش خدمات دارایی‌ها، (۲) فروش دارایی‌های واقعی یا مالی و (۳) استقراض یا دریافت بازپرداخت وام‌های قبلی، درآمدزایی به مفهوم کلی می‌کنند. در این زمینه، «پرداخت‌های مالیاتی باید به‌عنوان پرداختی برای خدمات دولت (به‌عنوان یک دارایی) در نظر گرفته شود و پرداخت‌های انتقالی^{۶۵} (transfer payments) توسط دولت به‌عنوان پرداختی برای خدمات گذشته‌ی ارائه شده، به معنای عام در نظر گرفته شود» (Emmer, 1959, p. 163). در کشوری مانند ایران که دولت برای بیش از ۵۰ درصد بودجه خود به درآمد نفت متکی است، تعریف بخش‌های مورد نظر امر نیاز به بازنگری دارد. این امر مستلزم جدایی بین بخش‌های نفتی و غیرنفتی (شامل شرکت‌های صادرکننده محصولات غیرنفتی یا واردات محصولات) است. اولی بخش دولتی را تشکیل می‌دهد، در حالی که دومی جزیی از بخش کسب‌وکار است.

طبق تعریف امر، احتکار را می‌توان در سطح بخش‌ها و نه صرفاً در سطح فردی تعریف کرد. به‌عنوان مثال، در حالی که سپرده‌ی بانکی توسط یک فرد ممکن است به عنوان "سرمایه‌گذاری" توصیف شود، به این معنی نیست که بانک‌ها از احتکار معاف‌اند. در واقع اگر در بانک‌ها سپرده‌ها بیش از وام‌ها وجود داشته باشند، منجر به

^{۶۴} سرعت پول، محاسبه‌ی نرخ مبادله‌ی پول در یک اقتصاد است. تعداد دفعاتی است که پول از یک عامل اقتصادی به عامل اقتصادی دیگر منتقل می‌شود. هم‌چنین به میزان استفاده از واحد پول در یک دوره‌ی زمانی معین اشاره دارد. به عبارت دیگر، نرخ است که مصرف‌کنندگان و کسب‌وکارها در یک اقتصاد به‌طور جمعی پول خرج می‌کنند. در سطح کلی، سرعت پول معمولاً به عنوان نسبت تولید ناخالص داخلی (GDP) به عرضه پول یک کشور که بر حسب M1 یا M2 تعریف شده، محاسبه می‌شود.

^{۶۵} عموماً از عبارت "پرداخت انتقالی" برای توصیف پرداخت‌های دولت به افراد از طریق برنامه‌های اجتماعی مانند رفاه، کمک هزینه‌های دانشجویی و حتی تأمین اجتماعی استفاده می‌شود. (مترجم) منبع: <https://www.investopedia.com/terms/t/transferpayment.asp>

احتکار وجوه نقد می‌شود. پس از این توضیح اصطلاح‌شناسی (terminological)، لازم است مواضع کینزی و اتریشی در مورد احتکار را به اختصار معرفی کنیم.

در چارچوب نظری کینزی، احتکار باعث کاهش تقاضای مؤثر و بیکاری می‌شود. به گفته‌ی کینز، در یک بحران اقتصادی، بازیگران اقتصادی درگیر سرمایه‌گذاری یا مخارج مصرفی نمی‌شوند، بلکه دارایی‌های نقدی خود را احتکار می‌کنند. بنابراین، تمایل به ترجیح نقدینگی افزایش می‌یابد. در این زمینه، سیاست‌های پولی در تحریک سطح فعالیت اقتصادی ناکارآمد خواهند بود، زیرا پول جدید در یک حرکت تورمزدا (deflationary) احتکار خواهد شد. در چنین مواقعی حتی اگر نرخ سود به صفر برسد، نمی‌تواند مازاد سپرده‌ها بر وام‌ها را حذف کند، در این صورت در تله‌ی نقدینگی گرفتار هستیم. تله‌ی نقدینگی موضوعی بحث‌برانگیز در میان اقتصاددانان بوده است. تصویری توسط کروگمن (Krugman, 2013) در دهه‌ی اخیر در ایالات متحده آمریکا، اروپا و ژاپن ترسیم شده است. به نظر او، مازاد سپرده‌ها بر وام‌ها در بخش‌های بانکی در این مناطق را نمی‌توان با کاهش نرخ بهره حذف کرد، زیرا آنها تله‌ی نقدینگی را تجربه می‌کردند.

تحقیقات جدید در اقتصاد کینزی، ادغام احتکار پول توسط کینز با احتکار دارایی را به‌طور کلی زیر سوال برده است. رو (Rowe, 2016) مطرح می‌کند که خط مرزی بین پس‌انداز به شکل پول و پس‌انداز در تمام اشکال دیگر ترسیم شود. اصطلاح "احتکار" برای پس‌انداز پولی اختصاص دارد در حالی که پس‌انداز سایر دارایی‌های نقدینه "صرفه‌جویی" (Thrift) نامیده می‌شود. برای مثال، موجودی ثابت طلا که می‌تواند به عنوان جواهرات استفاده شود، دارایی نقدی است، اما پول نیست. به نظر رو، احتکار این نوع دارایی‌های نقدی باعث کاهش تقاضای مؤثر نمی‌شود، تنها احتکار پولی منجر به چنین کاهش و تعادلی با بیکاری می‌شود. در حالی که کینز (۱۹۳۶) بر احتکار پولی و غیرپولی دارایی‌های نقدی به عنوان منابع بحران بالقوه تأکید کرد، رو (۲۰۱۶) تنها احتکار پولی را شناسایی کرد.

در اقتصاد فرار با انواع مختلف احتکار مواجه‌ایم، هرچند احتکار نقدی (ارز خارجی) انگیزه‌ی اصلی است. آیا رویکرد کینزی، بر اقتصاد فرار روشنی می‌بخشد؟ پاسخ من منفی است زیرا سرمایه‌گذاری زردایی، آن‌طور که در رویکرد کینزی پیشنهاد شده، ناشی از بی‌رغبتی بخش خصوصی نیست. در واقع، همان‌طور که قبلاً اشاره شد، بخش خصوصی فاقد امنیت سرمایه‌گذاری و مالکیت است. مخارج دولتی نیز جایگزینی برای فقدان سرمایه‌گذاری خصوصی نیست. مشکل اصلی این است که پس‌انداز مجدداً سرمایه‌گذاری نمی‌شود، زیرا فرار سرمایه‌ی عظیمی به‌ویژه در قالب احتکار ارز (اما نه محدود به آن) وجود دارد. به عبارت دیگر، مساله‌ی اصلی افزایش مخارج دولتی یا افزایش تقاضای مؤثر نیست، بلکه غارت دولتی نهادینه شده است.

می‌توان استدلال کرد که کینز (۱۹۳۶) احتکار را در اقتصادی بسته مطالعه می‌کرد، در حالی که پیش‌فرض فرار سرمایه، اقتصادی باز است. رشته‌ای از ادبیات اقتصادی موضوع احتکار را در چارچوب اقتصاد باز در دوره‌ی اخیر بحران‌های مالی جهانی بررسی می‌کند. این ادبیات رابطه‌ای بین احتکار ذخایر بین‌المللی و تحولات در اقتصاد جهانی ایجاد می‌کند. در دوران پیش از بحران مالی جهانی که طی سال‌های ۲۰۰۶-۱۹۹۹ گسترش یافت، پس‌انداز ناخالص با ذخایر بین‌المللی بالاتر در بازارهای در حال توسعه و نوظهور همراه بود (Aizenman & Lee, 2006). طی سال‌های ۲۰۰۷-۲۰۰۹ روند تغییر کرد و گرایش به واردات و پس‌انداز ناخالص اثرات مثبت و بزرگ‌تری بر ذخایر بین‌المللی داشت. در نهایت، در طول دوره ۲۰۱۲-۲۰۱۰، عوامل جدیدی در جریان بودند: سیاست احتیاطی کلان تمایل داشت تا انباشت ذخایر بین‌المللی را تکمیل کند (Aizenman, et al., 2015).

با وجود اهمیت این یافته‌ها در مورد ذخایر بین‌المللی، موضوع فرار سرمایه به علت غارت دولتی را نمی‌توان توسط احتکار ذخایر بین‌المللی دریافت. در این صورت، گرچه فرار سرمایه باید در چارچوب بازار جهانی مورد توجه قرار گیرد، اما ارتباطی با توسعه‌ی آن ندارد؛ در واقع، فرار سرمایه از محدودیت‌های داخلی در سرمایه‌گذاری سرمایه‌ناشی می‌شود. به عبارت دیگر، فرار سرمایه به عنوان وسیله‌ای برای احتکار پول، نه صرفاً داخلی است و نه بین‌المللی. این روشی است برای تنظیم یک مدار بین‌المللی محدود که اساساً از نیازهای داخلی ناشی می‌شود. ادبیات کینزی به مشکل احتکار دارایی‌های نقدی در چارچوب غارت دولت و فرار سرمایه نپرداخته است.

در مقابل، غارت دولتی به صراحت در دیدگاه‌هایی مطرح می‌شود. علاوه بر این، برای تحلیل من تأکید اقتصاددانان مکتب لندن بر پس‌انداز به جای مصرف، کاملاً مشخص است. اما اقتصاد اتریشی چگونه با موضوع احتکار برخورد می‌کند؟ اقتصاد اتریشی موضع منحصر به فردی در مورد این مشکل ندارد.

بررسی پاترونی (Patruti, 2006) از ادبیات اتریشی، تمایز بین دو موضع متضاد را نشان می‌دهد. در حالی که هایک به تأثیر مخرب احتکار بر رشد اذعان داشت، روتبارد (Rothbard) معتقد بود که اثر احتکار بر ساختار تولید و رشد اقتصادی خنثی است: «[احتکار] صرفاً افزایش تقاضا برای پول است و نتیجه‌ی این تغییر در ارزش‌گذاری این است که مردم به آن چه می‌خواهند، یعنی افزایش ارزش واقعی موجودی نقدی و واحد پولی خود می‌رسند. [...] هیچ رابطه‌ی اقتصادی قابل توجه دیگری - درآمد واقعی، ساختار سرمایه و غیره - اصلاً نیازی به تغییر ندارد.» (1962/2009. P. 776 cited by) (Patruti, 2016, p. 252).

پاترونی رویکرد سوم مصالحه‌آمیزی پیشنهاد می‌کند که بر اساس آن پس‌انداز از طریق سرمایه‌گذاری و احتکار هر دو منجر به رشد اقتصادی در بلندمدت می‌شود. با این

حال، احتکار در کوتاه‌مدت خنثی نیست، زیرا نگهداری پول در خانه به جای سپرده‌گذاری در بانک باعث تعدیل تاخیری نرخ سود بازار می‌شود. از این رو، احتکار یا "افزایش در انباشت سرمایه پولی" (در اصطلاح پاتروتی) (2016, p. 251)، *ابزار ارتقاء رشد نسبتاً غیربهره‌ای* است. اما چرا باید احتکار را در درازمدت سرمایه‌گذاری تلقی کرد؟ به عبارت دیگر، چرا احتکار در درازمدت خنثی فرض می‌شود؟

گفته می‌شود زمانی که مردم پول احتکار می‌کنند، "قدرت خرید واحد پولی" به طور پیوسته افزایش می‌یابد و ساختار قیمت‌ها به تدریج تغییر می‌کند (Patruti, 2016, p. 262). این استدلال قابل بحث است زیرا هرگونه گرایش به عدم تعادل انباشتی بین به اصطلاح نرخ بهره‌ی طبیعی و نرخ بهره‌ی پولی را از بین می‌برد. افزایش قدرت خرید پول لزوماً منجر به تغییر تدریجی مرتبط در *ساختار قیمت* می‌شود. باید فرض کرد که قبل از این که تمام اثرات تغییرات تدریجی در ساختار قیمت واقعیت یابد، همه گرایش‌های جاری اقتصادی یکسان می‌مانند. این تفسیر خاص از اقتصاد اتریشی شبیه به دلیل مرسوم مکتب نئوکلاسیک در مورد گرایش متعادل‌کننده‌ی بازار است. بر خلاف پاتروتی، هایک هرگز تصور نمی‌کرد که احتکار در دراز مدت خنثی است و فقط در کوتاه مدت موثر است. این توضیح می‌دهد که چرا همه اقتصاددانان مکتب لندن از جمله هایک به تأثیری که احتکار در کاهش تورم دارد، اذعان کردند.

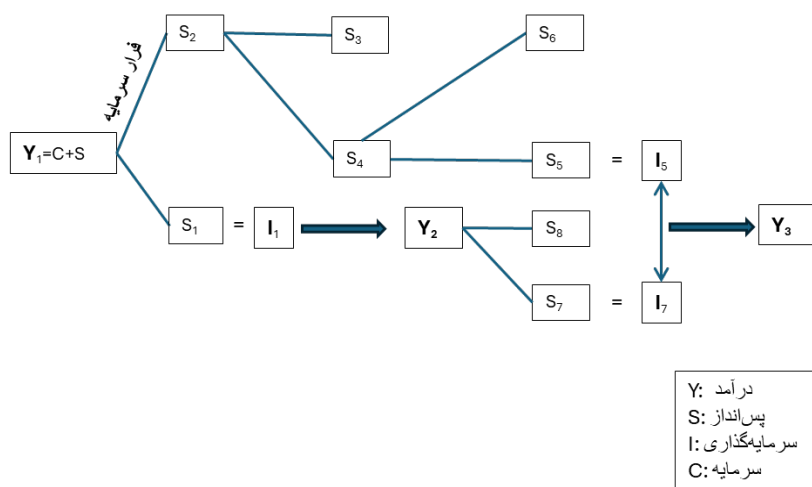
علاوه بر این، پاتروتی در یک پاورقی (2016, p. 254) ادعا می‌کند که اگرچه از نظر *تئوری* قابل تصور است که احتکار می‌تواند از *سرمایه‌گذاری‌زدایی* منتج شود، اما این نتیجه‌ی نسبتاً غیرمحتملی است. به نظر او، تنها سناریوی محتمل این است که سرمایه‌گذار بالقوه نیاز به پرداخت قریب‌الوقوع برای کالای مصرفی یا سرمایه‌گذاری دیگری داشته باشد. این نوع احتکار موقتی است و می‌تواند از تجزیه و تحلیل حذف شود. مشکل بحث پاتروتی این است که او کاملاً از احتکار ناشی از غارت دولتی که سرمایه‌گذاری‌زدا و غیرگذراست، چشم‌پوشی می‌کند. تزی‌پی طرفی روتبارد و تمایز پاتروتی بین کوتاه‌مدت و بلندمدت، احتمال احتکار را به عنوان سرمایه‌گذاری‌زدایی در نظر نمی‌گیرد.

اصالت سهم ما در ادبیات احتکار این است که آن را به عنوان *سرمایه‌گذاری‌زدایی* مرتبط با فرار سرمایه ناشی از غارت دولتی در نظر بگیریم. تصویر ۸-۱ مدار احتکار را در سرمایه‌داری سیاسی اسلامی توصیف می‌کند. احتکار هم در دارایی‌های پولی و هم در دارایی‌های غیرپولی است. قبل از توضیح مدار اقتصادی احتکار تحت جمهوری اسلامی ایران، لازم است اهمیت احتکار پولی در ارز خارجی به‌ویژه دلار آمریکا را روشن کنیم.

ادبیات قابل توجهی درباره‌ی دلاریزه شدن مالی (financial dollarization) وجود دارد. این به یک واقعیت متعارف در اقتصادهای در حال توسعه اشاره دارد: ساکنان آنها در ارزهای خارجی وام می‌گیرند و پس‌انداز می‌کنند. این پدیده ابتدا در آمریکای لاتین

مشاهده شد، اما در پایان سال ۲۰۰۰ برای همه‌ی اقتصادهای در حال توسعه قابل اجرا بود، زیرا در تمامی این اقتصادها، سهم سپرده‌های بانکی داخلی در کشورهای خارجی به طور متوسط ۳۵ درصد بود. سهم آنهایی که سپرده‌های دلاری‌شان غیرقانونی نبودند ۴۴ درصد بود (Levy Yeyati & Rey, 2016, p. 63). دو توضیح برای این پدیده عرضه شده است. مورد اول نشان می‌دهد دلاریزه شدن نتیجه‌ی جایگزینی ارز (استفاده از ارز خارجی به عنوان ابزار مبادله) است و دومی آن را در چارچوب جایگزینی دارایی (استفاده از آن به عنوان خزانه‌ی ارزش) تعریف می‌کند. در ایران پس از انقلاب، دلاریزه شدن مالی قابل مشاهده است و به وضوح با جایگزینی دارایی مرتبط است. دلیل این امر نسبتاً نهادی^{۶۶} است، به این معنا که دلاریزه شدن را می‌توان هزینه‌ی جانبی اعتبار نازل نهاده‌شده‌ی ریال و نظام بانکی در ایران دانست. اگرچه اهمیت دلاریزه شدن در ایران غیرقابل انکار است، اما باید تأکید کرد که این پدیده به‌ویژه در کشورهایی که سطح بدهی خارجی رسمی به دلار دارند، شدید است، زیرا منبع اصلی دلاریزه شدن بدهی‌ها، بدهی رسمی است. این در مورد ایران صدق نمی‌کند، اگرچه احتکار پول عمدتاً به دلار است.

تصویر ۸-۱: مدار اقتصاد احتکار



^{۶۶} سه نظریه برای دلاریزه شدن به عنوان جایگزینی دارایی پیشنهاد شده است: (۱) دیدگاه پورت‌فولیو (portfolio)، (۲) دیدگاه شکست بازار، و (۳) دیدگاه نهادی (نگاه کنید به Yeyati & Rey, 2006, p. 83-76). هر سه نظریه در مورد ایران دارای قدرت توضیحی هستند، اما دیدگاه نهادی با سهولت بیشتری شکست‌های نهادی در سیستم بانکی و سیاست‌های پولی ایران را پوشش می‌دهد.

اکنون می‌توانیم مدار احتکار را شرح دهیم. مدار با درآمد اولیه (Y_1) شروع می‌شود که یا مصرف و یا ذخیره می‌شود. بخش پس‌انداز شده یا در اقتصاد داخلی سرمایه‌گذاری می‌شود ($S_1=I_1$) یا از طریق فرار سرمایه (S_2) احتکار می‌شود. منبع درآمد ممکن است درآمد نفتی یا کالاهای صادراتی غیرنفتی باشد. کسری از S_2 را می‌توان در خارج (S_3) سرمایه‌گذاری کرد (برای مثال، خرید سهام و املاک و مستغلات) یا به عنوان پول نقد (S_4) احتکار کرد. پول احتکار شده در خارج از کشور ممکن است برای سرمایه‌گذاری (S_5) یا برای احتکار محتاطانه (S_6) برای بازپرداخت بدهی‌های اعتباری داخلی به ریال استفاده‌ی مجدد شود. بخش سرمایه‌گذاری شده ($S_5=I_5$) بازار داخلی ایران را هدف قرار می‌دهد. این سرمایه‌گذاری ممکن است اشکال مختلفی به خود گیرد: (۱) واردات محصولات، (۲) ایجاد شرکت در خارج از کشور برای پولشویی داخلی، (۳) ایجاد شرکت‌هایی برای دور زدن تحریم‌های اقتصادی، و (۴) ایجاد بنگاه‌های صرافی در خارج از کشور به ویژه در کانادا یا دبی برای مبادله‌ی ارزهای خارجی به ریال و بالعکس.

ان بخش از درآمد پس‌انداز شده و سرمایه‌گذاری شده در داخل کشور ($S_1 = I_1$) درآمد جدیدی (Y_2) ایجاد می‌کند که به‌نوبه خود یا مصرف یا پس‌انداز می‌شود. قسمت پس‌انداز شده یا احتکار می‌شود (S_8) یا دوباره سرمایه‌گذاری می‌شود ($S_7 = I_7$). این سرمایه‌گذاری جدید که در داخل کشور ایجاد می‌شود (I_7) و سرمایه‌گذاری خارج از کشور که از فرار سرمایه (I_5) به‌دست آمده، یعنی بخش احتکارزدایی شده از فرار سرمایه، کل سرمایه‌گذاری ($I_5 + I_7$) را تشکیل می‌دهد که سطح جدیدی از درآمد (Y_3) را القا می‌کند. این روند به‌طور پیوسته ادامه دارد. به عبارت دیگر، سرمایه‌گذاری مجدد (احتکارزدایی) متوقف نمی‌شود، بلکه مبلغ کل آن کم‌تر از کل مبلغ فرار سرمایه‌ی سرمایه‌گذاری نشده‌ی داخلی (احتکار) است ($S_2-S_5>S_1$). قابل ذکر است که احتکار در قالب فرار سرمایه را می‌توان به عنوان سرمایه‌گذاری زدایی در داخل و بازسرمایه‌گذاری در خارج از کشور تعریف کرد. این مربوط به S_3 است که در سطح بین‌المللی سرمایه‌گذاری مجدد می‌شود، اما در داخل کشور "از دست می‌رود". قابل ذکر است در حالی که احتکار اثری تورم‌زا دارد، اما احتکارزدایی تورم‌زا است. S_7 احتکارزداشده، پس از مبادله به ریال، تورم‌زا است. هرچه استهلاک ریال بیشتر باشد، تاثیر سرمایه‌ی احتکارزداشده به دلار بیشتر خواهد بود. در حالی که نرخ تورم به‌طور مزمین دو رقمی است، در صورت نبود فرار سرمایه، این نرخ بسیار بالاتر می‌بود. با توجه به تاثیر تورم‌زدای احتکار به‌ویژه از طریق فرار سرمایه، مشخص می‌شود که منبع فشار تورمی در ایران بدهی‌های کلان دولت و سطح محدود عرضه نسبت به تقاضا به دلیل عدم سرمایه‌گذاری در ظرفیت تولید است.

چندین گره در این مدار وجود دارد که ممکن است منبع احتکار سوداگرانه‌ی کالاها باشد. فرار سرمایه از درآمد نفتی و همچنین بخش‌های غیرنفتی به‌ویژه بخش‌های صادرات غیرنفتی مانند فرش، خشکبار، زعفران و غیره ناشی می‌شود. با این حال، یکی دیگر از منابع عمده احتکار در داخل، بازارهای موازی تقریباً در همه‌ی انواع بازارهای

فاکتور و محصولات است. بازارهای منتظم و سیاه همه جا در کنار هم قرار دارند. نهادهای موازی اسلامی مرتبط با *انفال* و سپاه بر همه‌ی بازارهای تنظیم شده تسلط دارند. آنها در اخذ اعتبارات بانکی، مجوز واردات "کالاهای ضروری" با نرخ ارز ترجیحی و صادرات منابع طبیعی و معدنی دارای موقعیت ممتازی هستند. در حالی که در بازارهای تنظیم شده، قیمت توسط دولت تعیین می‌شود و "کمبود" غالب است؛ در بازار سیاه، وفور هست، یا "مازاد" همان کالاها به قیمت بازار وجود دارد. احتکار سوداگران در همه‌ی بازارهای موازی تعمیم می‌یابد. وضعیت متداول اقتصادی احتکار را می‌توان با "کمبود" (در بازارهای تنظیم شده) و "مازاد" (در بازارهای سیاه) مشخص کرد. شکاف قیمتی بین این دو بازار با تفاوت بین نرخ ارز دولتی یا ترجیحی و نرخ دلار در بازار تعیین می‌شود. احتکار سوداگرانه‌ی کالاهای غریب‌پولی به دنبال این شکاف است. به بیان دیگر، احتکار پولی نقشی کلیدی در تنظیم سایر اشکال احتکار دارد. فعالان اقتصادی نسبت به نرخ دلار و مهم‌تر از آن، نسبت به شکاف بین نرخ رسمی و بازار ارز، حساسیت بالایی دارند.

۸-۸ انفال و فاجعه اکولوژیک

تجزیه و تحلیل مسائل مختلف اکولوژیکی ایران کتابی کامل می‌طلبد. اگرچه ابعاد مختلف مساله را نمی‌توان در این بخش کوتاه به تصویر کشید، اما سعی می‌کنم دیدگاه جدیدی معرفی کنم که توسط سایر محققان بررسی نشده است. در رویکرد من، ساختار حقوق مالکیت و حکومت بر منابع عمومی "بلاصاحب" (*res nullius*) نقشی تعیین‌کننده در توضیح شدت فجایع زیست‌محیطی تحت حکومت جمهوری اسلامی ایران در مقایسه با دوره‌ی شاه بازی می‌کند. در ایران پس از انقلاب، *انفال* یا مالکیت ویژه‌ی ولی فقیه بر *اموال بلاصاحب* عامل اصلی افزایش بلایای اکولوژیک بوده است. پیش از این در فصل‌های ۶ و ۷ نمونه‌ی وقوع آن را در *کوه دماوند* مطالعه کرده‌ایم. ما این مسیر تحقیقی را در بخش حاضر بیشتر بررسی خواهیم کرد.

قابل ذکر است که مشکلات هنگفت زیست‌محیطی تحت حکومت جمهوری اسلامی ایران بسیار زیاد است: کمبود آب یا خشک شدن منابع آب (Abbaspour & Sabet Rafter, 2005, Bijani & Hayati, 2011, Kowsar & Nader, 2019, Soroush & Nature, 2021; Khazani & Bolus, 2021)، افزایش آلودگی هوا (Madani, 2014/2021; Schwartzstein 2019, Moghtaderi et al., 2020)، تلفات تنوع‌زیستی (biodiversity) (Scwhartzstein, 2020)، بیابان‌زایی (UNDP, 2017)، و جنگل‌زدایی (Koch et al. 2020). در این فهرست بلند، کمبود آب و تلفات تنوع‌زیستی از سال ۲۰۱۱ سرچشمه اعتراضات گسترده کشاورزان محروم، مردم شهری و فعالان

محیط زیست بوده است. حافظان و فعالان محیط زیست در سال ۱۳۹۸^{۷۶} زندانی و متهم به جاسوسی شدند و اعتراضات مردمی توسط سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و بسیجیان در استان‌های مختلف ایران با خشونت سرکوب شدند، به‌ویژه در سال ۱۳۹۸ و تابستان ۱۳۹۹^{۷۷}. این بخش بر کمبود آب و تلفات تنوع‌زیستی متمرکز خواهد بود.

کمبود آب به دلیل برداشت بیش از حد از آب‌های زیرزمینی به شکلی گسترده ثبت شده (Bijani & Hayati, 2011; Bradbury, 2020; Kowsar & Nader, 2019; Soroush & Madani, 2021/2014; *Nature*, 2021) به ۵۳ فاجعه طبیعی گردیده است.^{۷۸} برای مثال، دریاچه ارومیه، واقع در شمال غربی ایران، مورد احترام آذری‌ها، "نگین فیروزه‌ای آذربایجان"، عمدتاً از میان رفته است. پیش از این، تنها پس از دریای خزر، به‌عنوان بزرگترین دریاچه‌ی آب شور در خاورمیانه، بهشت پرندگان و آب‌تنی‌کنان بود (Weiss, 3 April 2018; Schmidt et al., 2021). از اوایل دهه ۱۹۷۰، اندازه‌ی آن به دلیل بلایای طبیعی و زیست محیطی (با عاملیت انسانی) آغاز به کاهش کرد که در ۳۰ سال گذشته آن را به حدود ۸۰ درصد کاهش داد. فلامینگوها، پلیکان‌ها، مرغ‌های مینا و اردک‌ها عمدتاً نقل مکان کرده‌اند. دانشمندان سهم تغییرات اقلیمی به‌ویژه تشدید خشکسالی و افزایش دمای گرم تابستان را در تسریع تبخیر آب شناسایی کرده‌اند. اما این تمام ماجرا نیست. مهندسان و کارشناسان آب خاطرنشان کرده‌اند که دریاچه در این منطقه‌ی نیمه‌بایر از گسترش سدسازی، پروژه‌های آبیاری، انتقال آب و هزاران چاه غیرمجاز، رنج می‌برد.

همین سرنوشت برای دریاچه **بختگان**، دریاچه نمکی در استان فارس در جنوب ایران که زمانی دومین دریاچه‌ی بزرگ کشور بود، رقم خورد. از رودخانه کر تغذیه می‌شد. ساخت چندین سد بر روی رودخانه کر به شکل قابل توجهی جریان آب به دریاچه را

^{۷۶} دستگیری فعالان محیط‌زیست ایرانی از جمله ۹ تن از زیست‌شناسان برجسته‌ی گریه‌سانان بزرگ کشور از بنیاد میراث حیات وحش پارسیان (PWHF) و حبس آنها در زندان بدنام اوین موجی از اعتراض‌ها را برانگیخت. این زیست‌شناسان تا حدی به دلیل استفاده از تجهیزات تخصصی مانند دوربین تله برای ثبت گونه‌های کمیاب به ویژه یوزپلنگ آسیایی، به جاسوسی متهم شدند. در میان این حافظان برجسته‌ی محیط‌زیست، کاووس سیدامامی، مدیر بنیاد و جامعه‌شناس برجسته، اندکی بعد در شرایطی که خانواده‌اش مشکوک می‌دانند، درگذشت. عبدالرضا کوهپایه، حافظ طبیعت و عکاس حیات وحش، در مارس ۲۰۱۸ آزاد شد (Schwartzstein, 12 November, *National Geographic*).

^{۷۸} **دیده بان حقوق بشر** گزارشی از تظاهرات مسالمت‌آمیز در مورد تخریب دریاچه ارومیه در ۱۰ سپتامبر ۲۰۱۱ و دستگیری صدها نفر در آذربایجان تهیه کرد.

<https://www.hrw.org/news/2011/09/10/iran-allow-peaceful-protests-over-lakes-destruction/>. (برگرفته در ۱۰ مارس ۲۰۲۲).

^{۷۹} در ادامه‌ی این بخش به این اعتراضات اخیر اشاره خواهم کرد.

^{۷۰} برداشت بیش از حد از آب‌های زیرزمینی به فرونشست و فرو رفتن زمین منجر می‌شود که معمولاً به دلیل کاهش آب صورت می‌پذیرد. شکاف زمین در سال ۲۰۱۹ ناشی از خشکسالی و پمپاژ بیش از حد آب در ملارد، غرب تهران، نشانه‌ی عینی فرونشستن این منطقه‌ی اطراف پایتخت ایران است.

کاهش داده، بر شوری آن افزود و جمعیت فلامینگوها و دیگر پرندگان مهاجر دریاچه را از میان برد. دریاچه اکنون کاملاً خشک است و گونه‌های جاندار یا منقرض شده‌اند یا به مناطق دیگر مهاجرت کرده‌اند.

در اصفهان، رودخانه زاینده‌رود،^{۷۱} که از رشته کوه‌های زاگرس در غرب سرچشمه می‌گیرد و به تالاب گاوخونی در مرکز ایران می‌ریزد، دیگر به‌ندرت جاری است، پل قوسی معروف سی‌وسه پل^{۷۲} را تغییر شکل داده و اکنون کاملاً خشک شده است (Schwartzstein, 25 January, *National Geographic*, 2019). داستان‌های مشابهی برای رودخانه‌های کرخه و کارون در خوزستان، استان نفت‌خیز با جمعیت زیادی از قومیت‌های عرب در جنوب ایران رخ داد (گزارش وزارت امور خارجه، ۲۸ سپتامبر ۲۰۱۸).

در واقع، تجزیه و تحلیل داده‌های ملی از سیستم پایش آب‌های زیرزمینی ایران طی سال‌های ۲۰۰۲ و ۲۰۱۵ توسط روح‌الله نوری و همکارانش در دانشگاه اولو در فنلاند نشان می‌دهد که ایران از آب زیرزمینی بیش از آن چه می‌توان به طور طبیعی در آن دوره باز یافت، استفاده کرده و در این دوره تعداد چاه‌ها و مکان‌های دیگری که به آب زیرزمینی نفوذ می‌کنند تقریباً دو برابر شده است. با این حال، مقدار آب زیرزمینی مستخرج ۱۸ درصد کاهش یافته است. در سراسر کشور، سطح آب زیرزمینی به طور متوسط تقریباً نیم متر در سال کاهش می‌یابد (Nature, 16 June 2021). دو منبع عمده‌ی استخراج بیش از حد، ساخت سدها و افزایش تعداد چاه‌ها بوده است.

در ۴۰ سال پس از انقلاب، تعداد چاه‌ها در ایران از ۶۰ هزار به تقریباً ۸۰۰ هزار رسیده است (Kowsar & Nader, *Foreign Affairs*, 25 February 2019). بر اساس گزارش وزارت امور خارجه (۲۰۱۸)، ایران از سال ۱۹۷۹ حدود ۶۰۰ سد ساخته که به‌طور میانگین به ۲۰ سد در سال می‌رسد. در مقام مقایسه، ایران پیش از انقلاب ۷ سد باستانی و ۱۴ سد مدرن داشت. به نقل از رسانه رسمی ایران، *ایرنا*، قبادی (۲۰۲۱) گزارش می‌دهد که هم اکنون ۱۳۳۰ سد در مراحل مختلف بهره‌برداری، اجرا و مطالعه وجود دارد. اما چرا این همه سد و چاه؟

از نظر تاریخی، ایرانیان سیستم آبیاری خاصی از طریق قنات ایجاد کردند که منابع آبی خود را در یک کشور خشک حفظ می‌کرد. قنات سیستمی است برای انتقال آب از یک سفره‌ی زیرزمینی آب (آبخوان) به سطح زمین، از راه یک کانال قنات زیرزمینی. این

^{۷۱} زاینده‌رود در فارسی به معنای حیات‌بخشی است. این رودخانه برای قرن‌ها دلیل رونق شهر باشکوه اصفهان، پایتخت ایران در زمان سلسله صفویه در قرن شانزدهم بود.

^{۷۲} سی‌وسه پل یا پل الله‌وردی خان پل دوطبقه بر روی رودخانه زاینده‌رود است که با نظارت و هزینه الله‌وردی خان از سرداران معروف شاه عباس صفوی اول ساخته شد و ساخت آن در سال ۱۵۹۹ شروع شد و تا ۱۶۰۲ به پایان رسید؛ طول پل تقریباً ۲۹۸ متر و پهنای آن تقریباً ۱۴ متر است.

سیستم توسط مردم در سطح محلی به صورت غیرمتمرکز اداره می‌شد. بسیاری از نویسندگان (Goldsmith, 1968, Wilson, 2008) اختراع فناوری قنات را به ایران باستان در اوایل هزاره‌ی اول پیش از میلاد نسبت داده‌اند که از آنجا به تدریج به شرق و غرب گسترش یافت.

پیش از ملی شدن در ژوئیه ۱۹۶۸، آب در ایران منبعی پایدار بود، و ۳۴ میلیون ایرانی برای آب آشامیدنی خود به قنات‌های زیرزمینی با قدمت هزاران ساله متکی بودند. بیش از ۵۰ هزار قنات زیرزمینی دست‌ساز به طول ۷۰ کیلومتر و تا عمق ۳۰۰ متر وجود داشته است (Tavakoli, 1987, p. 522). قوانین تکه‌تکه و پراکنده‌ی آب که طی نسل‌های متمادی توسعه یافت تا حدی عامل ناکارآمدی کشاورزی آبیاری در کشور دانسته شد (Mohandes, 1965). محمدرضا شاه پهلوی در راستای تمرکز تمام قدرت در دستان خود، تصمیم به ملی کردن تمام منابع آبی گرفت و مجموعه‌ی قوانین جامع آب را وضع کرد که به **قانون ملی کردن منابع آب** معروف است.

هدف اصلی این قانون در راستای سیستمی کاملاً متمرکز برای تخصیص و استفاده از منابع آب معطوف بود. به عنوان مثال، در مواد ۶، ۷، ۸، ۱۳، ۱۴، ۱۶ و ۱۷ اختیارات نامحدود به دو سازمان دولتی یعنی وزارت آب و برق و وزارت کشاورزی برای بهره‌برداری و مدیریت منابع آب داده شده است. قانون ملی شدن آب تمامی مسئولیت‌های مدیریتی، از سرمایه‌گذاری گرفته تا تخصیص آب را به یک نهاد مرکزی اعطا کرد و کشاورزان را از تمام قدرت تصمیم‌گیری در اداره‌ی منابع آب محروم کرد. بر این اساس، ملی شدن آب به سیستم‌های قنات پایان داد و پویایی جدیدی را به وجود آورد. کوثر و نادر بر این نکته تأکید کردند: «شاه ایران با ملی کردن منابع آبی کشور، بحران آب کنونی را در پیش از انقلاب رقم زد» (Foreign Affairs, 25 February, 2019).

اگرچه نویسندگان به درستی مشکل استخراج بیش از حد آب را در **قانون ملی کردن آب** جستجو می‌کنند، اما بر دو تفاوت عمده میان ملی شدن منابع آب توسط شاه و حکومت جمهوری اسلامی ایران دست رد می‌زنند.

اولی این که آب در زمان شاه ملی شد و مدیریت آن در دو وزارتخانه متمرکز گردید: (۱) وزارت آب و برق و (۲) وزارت کشاورزی. در مقابل، آب در جمهوری اسلامی ایران بخشی از **انفال** است. همان‌طور که در فصل ۵ توضیح داده شد، فقه شیعه متفق‌القول است که **انفال** شامل "زمین بایر، تمام زمین‌های بلاصاحب، جنگل‌ها، نزارها، دریاها، تالاب‌ها و دریاچه‌ها، رودخانه‌ها، دهانه‌ی رودها به دریا، و قله کوه" است. این اموال عمومی به همه مسلمانان یا مردم تعلق ندارد؛ اموال مختص امام یا ولی فقیه است. امام می‌تواند هر یک از آنها را به هر فرد یا سازمانی بدهد. این امر راه را برای حکومت الیگارشیک بر تمام منابع فوق‌باز می‌کند. مقام معظم رهبری استفاده از رودخانه و جنگل و دریا و تالاب و دریاچه را به **بنیاد و ستاد و سپاه** اعطا کرده است. اولین تفاوت عمده‌ی

میان رژیم شاه و جمهوری اسلامی ایران در اداره منابع آب در این است که اولی تمام مدیریت را در دو وزارتخانه دولتی متمرکز کرد و مقتدرانه مرکزیت داد، در حالی که دومی به دلیل *انفال*، مدیریت الیگارشیکی منابع را معرفی کرد.

تفاوت عمده‌ی دومی نیز وجود دارد. شاه فقید از دخالت ارتش در مدیریت منابع طبیعی پرهیز کرد. حتی در مورد زمین‌های حفاظت شده، او در دهه ۱۹۶۰ از اسکندر فیروز، یک اشراف‌زاده‌ی کاریزماتیک و شکاری جانوران بزرگ مبنی بر اجتناب ارتش از مناطق حفاظت‌شده حمایت کرد (Schwartzstein, 12 November, 2020, *National Geographic*). از دهه ۱۹۶۰، فیروز گسترده‌ترین شبکه‌ی پارک ملی را که در جهان بی‌نظیر بود ایجاد کرد و چندین گونه از جانوران نادر از جمله یوزپلنگ آسیایی را حفظ کرد. وی در دستاوردی با اهمیتی بین‌المللی، در انعقاد *کنوانسیون رامسر* در سال ۱۹۷۱^{۷۳} در خصوص حفاظت از تالاب‌ها مشارکت داشت. فیروز با ایجاد نهاد جدیدی به نام اداره محیط زیست توانست به حافظان محیط زیست کمک کند تا برخی از بدترین اثرات توسعه‌ی بی‌رویه را که به لطف رونق ناشی از اولین شوک بزرگ نفتی در سال ۱۹۷۳ شتاب گرفته بود، کاهش دهد.

فیروز که پس از انقلاب به دلیل رابطه‌ی نزدیکی با شاه فقید به زندان افتاد، به مدت شش سال در زندان بود، اما پارک‌های ملی هم‌چنان می‌توانستند در برابر بازگشت دام و گله مقاومت کنند. این جنگ هشت ساله با عراق بود که تنوع‌زیستی غنی در مرز را ویران کرد و به سرایزگیری پارک‌بانان انجامید. این جنگ به طور قطع محافظت از محیط زیست را از دستور کار سیاسی رهبران جدید حذف کرد و به سازمان محیط زیست خاتمه داد.

بر خلاف رژیم شاه، جمهوری اسلامی ایران عصر جدیدی را آغاز کرد که مشخصه‌ی آن امنیتی‌سازی مسائل زیست‌محیطی است. کاوه مدنی، دانشمند محیط زیست در دانشگاه ییل (Yale)، که پیش از این به‌عنوان معاون سازمان محیط‌زیست ایران فعالیت می‌کرد، می‌گوید: «محیط زیست به دلیل این که یک متحدکننده بالقوه است، امنیتی می‌شود». او در سال ۲۰۱۸ به دلیل مسائل امنیتی از ایران گریخت. «اگر شما در مورد مذهب، در مورد حجاب صحبت می‌کنید، در هر دو طرف مردمی دارید، اما محیط زیست، مردم را متحد می‌کند. به همین دلیل است که برای بخشی از سیستم مشکل ایجاد می‌کند» (Schwartzstein, 12 November 2020, *National Geographic*). همه چیز، از کیفیت آب تهران گرفته تا سطح رودخانه‌های اصلی به طور موثر از اسرار

^{۷۳} *کنوانسیون رامسر* کنوانسیون تالاب‌هاست که در سال ۱۹۷۱ در شهر رامسر ایران به امضا رسید. مذاکرات برای این کنوانسیون در دهه ۱۹۶۰ توسط کشورهای مختلف و سازمان‌های غیردولتی برای حفاظت از تالاب‌ها و منابع‌شان آغاز شد. سرانجام در سال ۱۹۷۵ لازم‌الاجرا شد. ۴۲ سایت رامسر در هند تحت کنوانسیون رامسر فهرست شده‌اند.

"نظام" است. عدم شفافیت کامل در مورد مسائل زیست محیطی مربوط به *انفال* و سیستم حکومت‌داری الیگارشیکی است که سپاه پاسداران را شامل می‌شود.

منافع اقتصادی قدرتمندی پشت حراست از این سر وجود دارد، زیرا ذی‌نفعان اصلی در ساخت سدها و تکثیر چاه‌ها، بنیاد، ستاد و خاتم الانبیاء هستند. همان‌طور که در فصل‌های ۶، ۷ توضیح داده شد، مداخله‌ی سپاه در فعالیت‌های اقتصادی از سال ۱۹۹۰ به بهانه‌ی مبارزه با کم‌آبی و رفع مشکل آب شرب در مرکز ایران با احداث سدها آغاز شد. ساخت سدها نه تنها قراردادهای پرسودی برای سپاه بود، بلکه به‌عنوان فرصتی تبلیغاتی برای سپاه و بنگاه‌های اقتصادی‌اش نیز عمل می‌کرد. سپاه به‌تدریج ساخت تمام سدها و انتقال آب در ایران را در انحصار خود درآورد. گزارش وزارت امور خارجه آمریکا به نقل از عبدالله عبداللہی، فرمانده قرارگاه سازندگی خاتم الانبیاء، بازوی مهندسی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، می‌گوید که در دسامبر ۲۰۱۷، ۶۲ سد که نیمی از ظرفیت سدسازی ایران را تشکیل می‌دهد توسط هلدینگ وی ساخته شده است (گزارش وزارت امور خارجه آمریکا، ۲ سپتامبر ۲۰۱۸).

بر اساس همین گزارش، ساخت سدهای متعدد در اطراف دریاچه ارومیه در دهه ۹۰ به‌تدریج آب آن را قطع کرد. ذی‌نفعان این پروژه‌ها پیمان‌کاران سپاه، افراد نزدیک به وزارت نیرو و شرکت‌های بزرگ کشاورزی بودند که همگی با خشک شدن دریاچه ثروتمند شدند. *نشانی* جئوگرافیک خاطرنشان کرد که دریاچه ارومیه اکنون بیشتر شبیه صحنه‌ی جنایت است، آب‌های زیبای آن که زمانی در شعر فارسی جاودانه شده بود به نمک تبدیل شده که طوفان‌های غبار خفه‌کننده‌ی ایران را آکنده می‌کند.

ساخت سدها اغلب با انتقال آب برای راه‌اندازی کارخانه‌های صنعتی همراه بوده است. بنیاد، ستاد و سپاه ذی‌نفعان اصلی در انتقال آب بوده‌اند. برای مثال، سپاه به بهانه‌ی کمک به کشاورزی و حل مشکل آب شرب، آب کارون را به اصفهان در مرکز ایران منتقل کرده است. اما اعتراضات اخیر کشاورزان اصفهان در آذر ماه ۲۰۲۱ نشان داد که آنها به کلی از حق آبیاری محروم شده‌اند^{۷۴}. در واقع، انگیزه‌ی انتقال آب به اصفهان توسط سپاه، مصرف هنگفت آب کارخانه فولاد مبارکه است که یکی از بزرگ‌ترین مجتمع‌های صنعتی سپاه است. ماجرای مشابهی درباره‌ی انتقال آب در جنوب غربی استان خوزستان به‌وقوع پیوست.

دو رودخانه‌ی بزرگ کارون و کرخه در استان نفت‌خیز خوزستان قرار دارند. با این حال، ساخت سدهای متعدد بر روی این ذخایر و پروژه‌های انتقال آب، آب را کاهش داد و کشاورزان و سایر مردم از کمبود آب رنج بردند. روزنامه دولتی *آفتاب* یزد در ۲۶

^{۷۴} "اعتراضات کم‌آبی ایران و اصفهان"، ۴ آذر ۲۰۲۱، رجوع کنید به:

برگرفته در ۱۹ <https://apa-ice.org/2021/12/25/iran-isfahan-water-shortage-protests/> اسفند ۱۳۹۱.

تیر ۲۰۲۱ گزارش داد: «سدها باعث خشک شدن رودخانه‌های استان خوزستان شده‌اند، سدها را در جاهایی ساختیم که نیازی نبود و اکنون نتیجه‌ی آن کم‌آبی است. زمانی که سد ساخته می‌شود در یک طرف دریاچه ایجاد می‌شود که تبخیر آب را افزایش می‌دهد. میزان تبخیر به دلیل ساخت سدها افزایش یافته است که حدود یک چهارم آب مصرفی ما را از بین می‌برد». کم‌آبی مکرر اعتراضات مردم تشنه خوزستان را علیه رژیم برانگیخت که بیش از یک هفته ادامه یافت و نیروهای نظامی با خشونت آن را سرکوب کردند. *الجزیره* از تعداد کشته‌ها و نقش پروژه‌های غیرقانونی انتقال آب از انشعابات رودخانه‌ها و سرقت آب از سرچشمه رودخانه‌ها توسط "مافیای آب" خبر داد. قطع برق وضعیت را وخیم‌تر کرد زیرا بسیاری از مردم از پمپ‌های برق برای آب‌رسانی به خانه‌های خود استفاده می‌کنند (Motamedi, 21 January, 2021, *Aljazeera*).

افزایش اعتراضات مردمی در تابستان ۲۰۲۱ توجه عمومی را نه تنها به تعداد سدها بلکه به انتقال آب توسط مقامات به‌ویژه سپاه جلب کرد. شواهد زیادی وجود دارد که این انتقال مربوط به استفاده از آب برای تولید برق است. در ۱۹ ژوئیه ۲۰۲۱، *خبرگزاری رسمی فارس* به این واقعیت اذعان کرد: «اولین دلیل هدر رفت منابع آبی در دو سال اخیر استفاده از سدها به‌عنوان ژنراتور تولید برق به جای تأسیسات مدیریت منابع آب است. به گفته‌ی مدیرعامل وقت شرکت مدیریت منابع آب ایران، نیروگاه‌های برق آبی مستقر در سدهای کشور ۹ درصد بیشتر از هدف خود برق تولید کردند». *خبرگزاری فارس* افزود: «این بدان معناست که منابع آبی ناشی از سیل‌های ۲۰۲۰، برای تولید برق به مناطق پایین‌دست هدایت شدند و در نهایت به هدر رفتند».

بدین‌گونه است که ایران در حال حاضر سومین سدساز بزرگ جهان است (Soroush & Madani, 21 November 2021/2014, *Guardian*)، که به استفاده‌ی بیش از حد از منابع آب زیرزمینی فسیلی، خشک شدن رودخانه‌های اصلی و تخریب تالاب‌ها منجر شده است. این امر ناشی از *انفال* و اداره‌ی الیگارشیک بر منابع آب توسط سپاه به بهانه‌ی امنیتی‌سازی مسائل زیست محیطی بود. تأثیرات فاجعه‌بار *انفال* بر منابع آبی و کوهستان‌های ایران تا پیش از انقلاب ۱۹۷۹ هرگز تجربه نشده بود. در واقع، اگرچه *انفال* یک دکتترین قدیمی فقه شیعه در مورد مالیه عمومی‌ست، اما عمل آن نوآوری نهادی کاملاً جدیدی در جمهوری اسلامی ایران است.

هنگامی که کاپونرا (Caponera, 1954) مطالعه‌ی مفصل خود را در مورد قوانین عرفی مربوط به تخصیص آب در کشورهای مسلمان ارائه کرد، بر طبیعت بداهه‌پردازانه‌ی این قوانین اصرار ورزید. یافته‌های او نشان داد که قوانینی که در فرآیند طولانی تاریخی پدید آمدند و توسعه یافتند، به شدت تحت تأثیر شرایط جغرافیایی و اقلیمی بخش‌های مختلف جهان اسلام بودند. وی همچنین مشکل اساسی شریعت اسلامی را در مجموع عدم وجود سیاست‌های اداری برای اجرای اصول خود دانست. با

این حال، مطالعه‌ی کاپونرا با توجه به تجربه‌ی اخیر ایران پس از انقلاب، مستلزم بررسی دقیق‌تری است. فقه اسلامی ممکن است به شدت بر رویه‌های عرفی تأثیر بگذارد و حتی با ملی شدن آب در زمان رژیم شاه فقید منافات داشته باشد. *انفال*، نه خصوصی‌سازی است و نه ملی شدن منابع طبیعی "بلاصاحب". *انفال*، خلع ید از اموال عمومی مردم به دست امام است.

۸-۹ نتیجه‌گیری

در این فصل، با مرور بر سه نهاد اساسی (سه بلوک اول نظام اقتصادی) سرمایه‌داری سیاسی اسلامی شروع کردیم.^{۷۵} این سه شامل *ولایت فقیه*، *انفال* و هماهنگی ویرانگر بود. تمرکز این فصل بر روشی بود که این نهادهای بنیادین، قاعده‌ی اقتصادی بازیگران (بلاک ۴) و وضعیت متداول اقتصادی (بلوک ۵) در سرمایه‌داری سیاسی اسلامی را تعیین می‌کنند.^{۷۶}

پیش از بررسی بلوک‌های ۴ و ۵، به رابطه‌ی میان "شیوه هماهنگی" و "شیوه تولید" همان‌طور که در فصل ۲ بحث شد بازگشتیم. ما استدلال کردیم که این رابطه را نمی‌توان بر اساس تقدم تولید بر تصاحب تعریف کرد. رابطه‌ی بین آنها را می‌توان به عنوان علّیت متقابل مشخص کرد.

یک رژیم اقتصادی غارتگر می‌تواند توان‌بخش یا مانع تولید و رشد اقتصادی باشد. چارچوب نظری من در مورد غارتگری، پشته‌ای تمایز بین یک دولت غارتگر فراگیر و *انحصاری* است. دولت غارتگر فراگیر شاه مبتنی بر ترکیبی از اصلاحات ارضی و سرمایه‌داری متکی بر درآمد نفتی در دوره‌ی ۱۹۷۱-۱۹۶۲، موجب تقویت تولید شد، در حالی که جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان دولت غارتگر انحصاری، هم‌چون بازدارنده‌ای برای تولید عمل می‌کرده است. سه عامل عمده برای توضیح این رابطه‌ی متناقض بین غارت و تولید در مورد دوم شناسایی شده است: (۱) تصرف درآمد نفت توسط یک الیگارش به جای یک سیستم استبدادی بسیار متمرکز، (۲) رژیم مصادره‌گر، و (۳) توسعه‌ی پدرسالارانه.

سپس ما فرار سرمایه و نیروی کار را به عنوان قاعده‌ی رفتاری عوامل اقتصادی تحت سرمایه‌داری سیاسی اسلامی روشن کردیم (بلوک ۴). این قاعده‌ی رفتاری منجر به اقتصاد احتکار (بلوک ۵) می‌شود.

^{۷۵} برای تعریف "بلوک‌ها" رجوع کنید به جدول ۸-۱: مطالعه تطبیقی نظام کلاسیک سوسیالیستی با سرمایه‌داری سیاسی اسلامی در بخش نخست همین فصل. (مترجم)

ظهور اقتصاد احتکار در سرمایه‌داری سیاسی اسلامی نمونه‌ی بارز تضاد بین واقعیت و آرمان اصولی را نشان می‌دهد. در حالی که مالیه عمومی تحت حکومت جمهوری اسلامی ایران بر اساس *انفال* در فقه شیعه الهام گرفته و طراحی شده است، نتیجه‌ی آن در یک اقتصاد سرمایه‌داری دقیقاً برعکس آن چیزی بوده است که اقتصاد اسلامی همیشه توصیه می‌کرد، یعنی احتکار. همه‌ی شاخه‌های اسلام سنی و شیعه بدون استثنا "احتکار" را به شدت محکوم کرده‌اند، اما اجرای *انفال* در چارچوب اقتصاد سرمایه‌داری منجر به اقتصاد احتکار شد. به عبارت دیگر، اصول اقتصاد اسلامی لزوماً نمی‌تواند در واقعیت ضامن یک نظام اقتصادی ایده‌آل اسلامی باشد.

سرآخر، من تأثیر مخرب سرمایه‌داری سیاسی اسلامی به عنوان یک نظام اقتصادی را بر محیط طبیعی روشن کردم. اگرچه موضوع پیچیده‌ی مشکلات زیست‌محیطی به یک کتاب کامل نیاز دارد، من به طور خلاصه ساختار مالکیت و حکومتی منابع طبیعی تحت نظارت جمهوری اسلامی ایران را به عنوان دلایل زمینه‌ای بلاواسطه‌ی آسیب‌های اکولوژیکی در ایران امروز پیش نهادم. آغاز بحران کنونی آب ممکن است به ملی شدن منابع آب در تیرماه ۱۳۴۷ در رژیم شاه برگردد، اما اشکال کنونی مخرب آن مستقیماً از *انفال* و امنیتی‌سازی مسائل زیست‌محیطی سرچشمه می‌گیرد.

منابع و مأخذ

- Abbaspour, M., & Sabetraftar, A. (2005). Review of Cycles and Indices of Drought and Their Effect on Water Resources, Ecological, Biological, Agricultural, Social and Economical Issues in Iran. *International Journal of Environmental Studies*, 62(6), 709-724.
- Aglietta, M. (1998). *Le capitalisme de demain*, note de fondation Saint-Simon.
- Aizenman, J., Cheung, Y.-W., & Ito, H. (2015). International Reserves Before and after the Global Crisis: Is There no end to Hoarding *Journal of International Money and Finance*, 52, 102-126.
- Aizenman, J., & Lee, J. (2006, December). Financial Versus Monetary Mercantilism: Long-run View of Large International Reserves Hoarding. IMF Working Paper.
- Alikhani, A. (2001). Siast va siyasat gozari eqtesadi dar Iran, 1340-1350, mosahbeh ba Alinaghi Alikhani, virastar Gholamreza Afkhami (Economic Politics and Policy-Making in Iran during 1961-1971, Interview with Alinaghi Alikhani Edited by Gholamreza Afkhami) (Vol. 7). Foundation of Iranian Studies. (in Persian).
- Amini, I. (2009). Bar bal bohran: zendegi siasi Ali Amini (On the Wing of Crisis: The Political Biography of Ali Amini). *nashre Mahi* (in Persian).
- Andresen, T. (2006). A Critique of a Post Keynesian Model of Hoarding, and an Alternative Model. *Journal of Economic Behavior and Organizations*, 60, 230-251.
- Atabaki, T., Bini, E., & Ehsani, K. (Eds.). (2018). *Working for Oil: Comparative Social Histories of Labor in the Global Oil Industry*. Palgrave Macmillan.
- Azadi, P., Mirramezani, M., & Mesgaran, M. (2020, April). Migration and Brain Drain from Iran. Stanford Iran 2040 Project, Stanford University, Working Paper No. 9.
- Barzel, Y. (1977). An Economic Analysis of Slavery. *Journal of Law and Economics*, 20(1), 87-110.
- Barzel, Y. (1997). *Economic Analysis of Property Rights* (2nd ed.). Cambridge University Press.
- Barzel, Y. (2015). What Are 'Property Rights', and Why Do They Matter? A Comment on Hodgson's Article. *Journal of Institutional Economics*, 11(4), 719-723.
- Bijani, M., & Hayati, D. (2011). Water Conflict in Agricultural System in Iran: A Human Ecological Analysis. *Journal of Ecology and Environmental Sciences*, 2(2), 27-40.

- Bjorvan, K., & Selvik, K. (2007, February 14). Destructive Competition: Factionalism and Rent-Seeking in Iran. SAM 8, Discussion Paper, Norwegian School of Economics and Business Administration.
- Caponera, D. A. (1954). Water laws in Moslem countries. Food and Agricultural Organization, U.N.
- Chaichian, M. (2012). The New Phase of Globalization and Brain Drain: Migration of Educated and Skilled Iranians to the U.S. *International Journal of Social Economics*, 39(1/2), 18-38.
- Cole, D., & Grossman, P. (2002). The Meaning of Property Rights: Law Versus Economics? *Land Economics*, 78(3), 317-330.
- Cooter, R., & Ulen, T. (2012). *Law and Economics* (6th ed.). Addison-Wesley.
- Coville, T. (2017). "The Economic Activities of Pasdaran" In Vahabi, Mehrdad and Coville, Thierry (Dir.), *L'économie politique de la République islamique d'Iran*, *Revue internationale des études du développement*, No. 229, mai, pp. 87-107.
- Cuddington, J. T. (1986). *Capital Flight: Estimates, Issues and Explanations*. Princeton Studies in International Finance, No. 58.
- Dean, M. (2008). *Robbing the Jews, the Confiscation of Jewish Property in the Holocaust, 1933-1945*. Cambridge University Press.
- Demsetz, H. (1964). The Exchange and Enforcement of Property Rights. *Journal of Law and Economics*, 7, 11-26.
- Dornbusch, R., & Mussa, M. (1975). Consumption, Real Balances and the Hoarding Function. *International Economic Review*, 16(2), 415-421.
- Ehteshamzadeh, F. (2018). Iranjib, The news code: 48180, see <https://www.iranjib.ir/shownews/48180/>
- retrieved on 14 February 2022. The persian section of the Deutsche Welle also diffused the news, see <https://www.dw.com/fa-ir/a-43436169>, retrieved on 14 February 2022.
- Ellickson, R. (1991). *Order Without Law, How Neighbors Settle Disputes*. Harvard University Press.
- Ellickson, R. (1993). Property in Land. *Tale Law Journal*, 102, 1317-1400.
- Emmer, R. (1959, May). A Concept of Hoarding. *The Review of Economics and Statistics*, 41(2, Part 1), 162-169.
- Ghaninejad, M. (2022, January 29). Charxesh be chap (A turn to the left). *Tejarat Farda*, Number 442.
- Goldsmith, E. (1968). The Qanats of Iran. *Scientific American*, 218(4), 94-105.

- Hardin, G. (1968). The Tragedy of the Commons. Science, New Series, 162(3859), 1243-1248.
- Hirschman, A. (1977). "A generalized linkage approach to development, with special reference to staples," Economic Development and Cultural Change, 25, 67-98.
- Hodgson, G. (2015). Much of the 'Economics of Property Rights' Devalues Property and Legal Rights. Journal of Institutional Economics, 11(4), 683-709.
- Hohfeld, W. (1913). Some Fundamental Legal Conceptions as Applied in Judicial Reasoning. Yale Law Journal, 23, 16-59.
- Hooglund, E. J. (1982). Land and Revolution in Iran 1960-1980. University of Texas Press.
- Jahangiri, I. (2016/2021). Nagofteh-hay Jahangiri az door zadan tahreemha va arz 4200 tomani (Jahangiri's unsaid report on detouring economic boycotts and the 4200 tomans currency). Ensafnews, 14 March 2021, <http://www.ensafnews.com/286750/>, Retrieved February 13, 2022 (in Persian).
- Kasravi, A. (2006). History of the Iranian Constitutional Revolution: Tārikh-e Mashrute-ye Iran, Volume I, translated into English by Evan Siegel. Mazda Publications.
- Katouzian, M. A. (1974). Land Reform in Iran, A Case Study in the Political Economy of Social Engineering. The Journal of Peasant Studies, 1(2), 220-239.
- Kaviani, Z. (2021). Dar ahmyaat roshd nerkh sarmyeh gozari, avamel moasser bar roshed eqtesadi saal 1400 kodamand (On the Importance of the Rate of Investment: What Are the Factors Influencing the Growth Rate in 2021-2022?), Tejarat Farda, No. 404. 1 May (in Persian).
- Kazemi, F., & Abrahamian, E. (1978). The Nonrevolutionary Peasantry of Modern Iran. Iranian Studies, 11(1/4), 259-304.
- Keynes, J. M. (1936). The General Theory of employment, Interest and Money. Macmillan.
- Khazani, O., & Bulos, N. (2021, August 2). As Water Table Lowers, Tehran and Much of Iran are Slowly Sinking. Los Angeles Times, Retrieved March 8, 2022, from <https://www.latimes.com/world-nation/story/2021-08-02/lower-water-table-climate-change-tehran-iran-sinking>.
- Klein, B., Crawford, R., & Alchian, A. (1978). Vertical Integration, Appropriable Rents, and the Competitive Contracting Process. Journal of Law and Economics, 21(2), 297-326.
- Kooch, Y., Azizi Mehr, M., & Hosseini, S. M. (2020). The Effect of Forest Degradation Intensity on Soil Function Indicators in Northern Iran.

- Ecological Indicators, 114, 106324.
<https://doi.org/10.1016/j.ecolind.2020.106324>
- Kornai, J. (1980). *Economics of Shortage*. North-Holland.
- Kornai, J. (1992). *The Socialist System. The political economy of Communism*. Princeton University Press and Oxford University Press.
- Kornai, J. (2000). What the Change of System from Socialism to Capitalism does and does not Mean? *The Journal of Economic Perspectives*, 14(1), 27-42.
- Kornai, J. (2013). *Dynamism, Rivalry, and the Surplus Economy: Two Essays on the Nature of Capitalism*. Oxford University Press.
- Kowsar, N., & Nader, A. (2019, 25 February). Iran Is Committing Suicide by Dehydration. *Foreign Policy*. Retrieved March 8, 2022, from <https://foreign-policy.com/2019/02/25/iran-is-committing-suicide-by-dehydration/>.
- Krugman, P. (2013, April 11). The Conscience of a Liberal, Monetary Policy in a Liquidity Trap. Retrieved February 22, 2022, from <https://krugman.blogs.nytimes.com/2013/04/11/monetary-policy-in-a-liquidity-trap/>.
- Lambton, A. K. S. (1969). *The Persian Land Reform*. Clarendon Press.
- Lane, P., & Tornell, A. (1996). Power, Growth, and the Voracity Effect. *Journal of Economic Growth*, 1, 213-241.
- Lane, P., & Tornell, A. (1999). The Voracity Effect. *American Economic Review*, 89, 22-46.
- Ledeneva, A. V. (2006). *How Russia really works: The informal practices that shaped post-Soviet politics and business*. New York: Cornell University Press.
- Leilaz, S. (2013). Mooj dovam, tajodod ameranch dar Iran, Tarikh barnameh-bay omani sevoom ta panjom (The Second Wave, the Authoritarian Modernity in Iran, the History of the Development Planning from the Third to the Fifth). Niloofar publication. (in Persian).
- Levy Yeyati, E., & Rey, H. (2006). Financial Dollarization: Evaluating the Consequences. *Economic Policy*, 21(45), 63-118.
- Madlovics, B., & Magyar, B. (2021). Post-Communist Predation: Modeling Reiderstvo Practices in Contemporary States. *Public Choice*, 187(3-4), 247-273.
- Maljoo, M. (2017). "The Vicious Circle Trapping Iranian Workers since the 1990s", in Vahabi, Mehrdad and Coville, Thierry (Dir.), *L'économie*

- politique la République islamique d'Iran, *Revue internationale des études du développement*, No. 229, mai, pp. 135-160.
- Maloney S. (2015). *Tran's Political Economy since the Revolution*. Cambridge University Press.
- Markus, S. (2017). "The Atlas that has not shrugged: Why Russia's oligarchs are an unlikely force for change." *Daedalus-Journal of the American Academy of Arts E Sciences*, 146, 101-112.
- Marx, K. (1859/1977). *A Contribution to the Critique of Political Economy*. Progress Publishers. Retrieved from <https://www.marxists.org/archive/marx/works/1859/critique-pol-economy/preface.htm>. Accessed July 15, 2019.
- Mazaheri, R. (2018, June 20). How Iran got Economically Socialist, and then Islamic Socialist. *The Saker*. Retrieved February 2, 2022, from <https://thesa-ker.is/how-iran-got-economically-socialist-and-then-islamic-socialist/>.
- Merianos, G., & Gotsis, G. (2017). *Managing Financial Resources in Late Antiquity, Greck Fathers' Views on Hoarding and Saving*. Palgrave Macmillan.
- Milani, A. (2011). *The Shah*. Palgrave Macmillan.
- Mitchell, T. (2011). *Carbon Democracy: Political Power in the Age of Oil*. Verso.
- Moghtaderi, T., Alamdar, R., Rodríguez-Seijo, A., Naghibi, S. J., & Kumar, V. (2020). Ecological Risk Assessment and Source Apportionment of Heavy Metal Contamination in Urban Soils in Shiraz, Southwest Iran. *Arabian Journal of Geosciences*, 13,797 .<https://doi.org/10.1007/s12517-020-05787-9>
- Mohandes, A. (1965). *Water Resources of Iran*. Tehran University, Faculty of Law, Political Science and Economics.
- Motamedi, M. (2021, 21 July). Violence Escalates in Water-Shortage Protests in Iran's Khuzestan. *Aljazeera*. Retrieved March 10, 2022, from <https://www.aljazeera.com/news/2021/7/21/violence-intensifies-after-six-nights-of-water-crisis-protests-in->
- Nature. (2021, 24 June). *Water Shortage: Iran Is Draining Its Aquifers Dry*. Proceedings of the National Academy of Sciences of the United States of America, 594, 476. <https://www.nature.com/articles/d41586-021-01604-9>
- Nili, M. (2004). *Egtesad Iran va moamayee toseh nayaftegi (Iranian Economy and the Puzzle of Non Development)*. danshegah Sanaati Shareif.
- Nili, M., & Associates. (2015). *Iqtasad Iran be koja miravad? Kholaseh tarh mota-leati tahleel avamel taseergozar bar amalkard myan moddat iqtasad*

- Iran (Where the Iranian Economy Is Going? A Summary of Study Project Regarding the Analysis of Factors Impacting the Performance of the Iranian Economy in Medium Term). Intesharat Donyai Iqtasad (in Persian).
- Paganelli, M. (2014). David Hume on Banking and Hoarding. *Southern Economic Journal*, 80(4), 968-980.
- Pahlavi, M. R. (1961/1974). *Mission for My Country*. Hutchinson & CO LTD
- Pareto, V. (1927/1971). *Manual of Political Economy*. A.M. Kelley.
- Patruti, A. (2016). An Analysis on the Relationship Between Hoarding, Investment and Economic Growth. *The Quarterly Journal of Austrian Economics*, 19(3), 248-266.
- Plato. (2013). *Sophist* (Benjamin, J., Hazelton, P.A. Trans.). An Electronic Classics Series Publication.
<http://www2.hn.psu.edu/faculty/jmanis/plato/sophist.pdf>
- Rahman Zadeh Heravi, M. (2018). *Negahi be Iqtasad Siasi Iran az Daheh 1340 ta 1395 (A Glimpse over the Political Economy of Iran from 1961 until 2016)* (1st ed.). Nashr Akhtaran. (in Persian).
- Research Centre of Islamic Legislative Assembly. (1996, July). *Fasli darbarez farar maghzha (A Chapter on Brain Drain)*. Report code: 4001510.
- Research Centre of Islamic Legislative Assembly. (2000). *Adam amnyat eqtesadi va farar sarmayeh (The lack of economic security and capital flight in Iran)*, May, Report code: 2405543.
- Rowe, N. (2016). Keynesian Parables of Thrift and Hoarding. *Review of Keynesian Economics*, 4(1), 50-55.
- Sayyah, S. A. (2016). *Amoozehay 16 doreh arzyabi fasli moheet kasb oo kar dar Iran tei pacez 1389 ta tabestan 1394 (Lessons of 16 Cycles of Assessing Business Environment in Iran over the Period Starting in Fall 2010 to Summer 2015)*. *Majles va Rahboord*, 23(85), Spring (in Persian).
- Schlumberger, O. (2008). Structural Reform, Economic Order, and Development: Patrimonial Capitalism. *Review of International Political Economy*, 15(4), 622-649.
- Schmidt, M., Gonda, R., & Transiskus, S. (2021). Environmental Degradation at Lake Urmia (Iran): Exploring the Causes and Their Impacts on Rural Livelihoods. *GeoJournal*, 86, 2149-2163.
- Schwartzstein, P. (2019, January 25). *Drought Turns Part of Iran into a New Dust Bowl*. Retrieved March 8, 2022, from <https://www.nationalgeographic.com/environment/article/drought-climate-change-turn-iran-sistan-and-baluchestan-into-dust-bowl>.

- Schwartzstein, P. (2020, November 12). Environment Movement. National Geographic. Retrieved March 8, 2022, from <https://www.nationalgeographic.com/environment/article/how-iran-destroying-once-thriving-environmental-movement>.
- Scott, J. (1998). Seeing Like a State, How Certain Schemes to Improve the Human Condition Have Failed. Yale University Press.
- Scott, J. C. (2009). The Art of Not Being Governed, An Anarchist History of Upland Southeast Asia. Yale University Press.
- Soós, K. A. (2017). "Tributes paid through special taxes: Populism and the displacement of "aliens". In B. Magyar & J. Vársárhelyi (Eds.), Twenty-five sides of a post-communist mafia state (pp. 259-278). Budapest: CEU Press.
- Soroush, N., & Madani, K. (2014/2021, November 21). Every Breath You Take: The Environmental Consequences of Iran Sanctions. The Guardian. Retrieved March 8, 2022, from <https://www.theguardian.com/world/iran-blog/2014/nov/21/iran-environmental-consequences-of-sanctions>.
- State Department Report. (2018, September 28). Iran's environmental issues, Chapter 7. Retrieved March 8, 2022, from <https://iranprimer.usip.org/blog/2018/oct/04/state-department-report-7-irans-environmental-issues>.
- Stringham, E. (2015). Private Governance, Creating Order in Economic and Social Life. Oxford University Press.
- Tabibian, M. (2022, January 29). Noskhe Irani polit bureau (The Iranian version of polit bureau). Tejarat Farda.
- Tavakoli, A. (1987). Nationalization and Efficient Management of Water Resources in Iran. Journal of Water Resources Planning and Management, 113(4), 522-532.
- Tiebout, C. (1956). A Pure Theory of Local Expenditures. Journal of Political Economy, 64(5), 416-424.
- Tilly, C. (1985). War Making and State Making as Organized Crime. In P. B. Evans, D. Rueschemeyer, & T. Skocpol (Eds.), Bringing the State Back in, Cambridge (pp. 169-191). Cambridge University Press.
- Torbat, A. (2002). The Brain Drain from Iran to the U.S. Middle East Journal, 56(2), 272-295.
- UNDP. (2017, June 17). Iran and UNDP Strengthen Efforts to Combat Desertification. Retrieved March 8, 2022, from <https://www.undp.org/content/iran/en/home/presscenter/articles/2017/06/17/iran-and-undp-strengthen-efforts-to-combat-desertification.html>.
- Vahabi, M. (2011). Appropriation, Violent Enforcement and Transaction Costs: A Critical Survey. Public Choice, 147(1), 227-253.

- Vahabi, M. (2015). *The Political Economy of Predation: Manhunting and the Economics of Escape*. Cambridge University Press.
- Vahabi, M. (2016, September). A Positive Theory of the Predatory State. *Public Choice*, 168(3-4), 153-175.
- Vahabi, M. (2018). The Resource Curse Literature as Seen Through the Appropriability Lens: A Critical Survey. *Public Choice*, 175(3-4), 393-428.
- Vahabi M. (2020). "Introduction: a symposium on the predatory state", *Public Choice*, 182(3-4), 233-242.
- von Hayek, F. (1931/2008). *Prices and Production and Other Works*. Ludwig von Mises Institute.
- Weiss, K. (2018, April 3). Iran's Tarnished Gem. *National Geographic*. Retrieved March 8, 2022, from <https://www.nationalgeographic.com/photography/article/lake-urmia-iran-drought>.
- Wilson, A. (2008). Hydraulic Engineering and Water Supply. In J. P. Oleson (Ed.), *Handbook of Engineering and Technology in the Classical World* (pp. 290-293). Oxford University Press.
- World Bank. (1985). *World Bank Report 1985*. World Bank.
- Young, C. (1962). Iran in Continuing Crisis. *Foreign Affairs*, 40, 275-292.
- Zobeiri, H., Akbarpour Roshan, N., & Shahrazi, M. (2017). Capital Flight and Economic Growth in Iran. In 19th International Scientific Conference on Economic and Social Development, Melbourne, Australia, 9-10 February.
- Zwijenburg, W. (2017, August 11). No Country for Oil Men: Tracking Islamic State's oil Assets in Iraq. *bellingcat*. Retrieved February 3, 2022, from <https://www.bellingcat.com/news/mena/2017/08/11/no-country-oil-men-tracking-islamic-states-oil-assets-iraq/>.

فصل نهم

۹ پس گفتار

درک از بحران‌های درون‌زا مستلزم داشتن نظریه در مورد سیستم‌های اقتصادی است. فرآیندهای اقتصادی به صورت اجتماعی نهادینه شده‌اند و شامل چهار جنبه‌ی تولید، توزیع، مبادله و مصرف می‌شوند. آخرین جنبه کل چرخه را به پایان می‌رساند. مجموع توزیع و مبادله را می‌توان "تراکنش" تعریف کرد. دو رویکرد عمومی برای فرآیندهای اقتصادی، **تولیدی و تراکنشی** (یا توزیعی) است. بر این اساس، در تحلیل نظام‌های اقتصادی باید دو سطح توزیع و تولید را از هم تفکیک کرد. در حالی که عوامل **نهادی** در ظهور سیستم‌های اقتصادی در سطح **توزیع** تعیین‌کننده‌اند، پیشرفت **تکنولوژیک** در تصمیم‌گیری سیستم‌های اقتصادی در سطح **تولید** بسیار مهم است.

جدول ۹-۱ اهمیت مرتبط عوامل نهادی را در سطوح توزیع و تولید بازمی‌نماید.

جدول ۹-۱ فرآیندهای اقتصادی و اولویت نهادی

فرآیند اقتصادی	عامل نهادی ^۱	عامل تکنولوژیک ^۲	افق زمانی
توزیع	اصلی	ثانوی	درازمدت
تولید	ثانوی	اصلی	بسیار درازمدت

منبع: مولف

شیوه‌های تصاحب/هماهنگی، سیستم‌های اقتصادی را در سطح توزیع بازمی‌نمایند، در حالی که شیوه‌های تولید، سیستم‌های اقتصادی را در سطح تولید توصیف می‌کنند. در مورد اول، یک سیستم اقتصادی با قدرت سیاسی/ایدئولوژیک، شکل مالکیت، و نحوه‌ی مفصل‌بندی یا ازهم‌گسیختگی شیوه‌های مختلف هماهنگی با یکدیگر تعریف می‌شود. این سه نهاد اساسی فرآیندهای اقتصادی را تعیین می‌کنند. چهار حالت ایده‌آل و معمول هماهنگی، بازاریابی، دستوری، تعاونی و ویرانگر هستند. نقش برتر هماهنگی ویرانگر منعکس‌کننده‌ی ازهم‌گسیختگی مکانیسم‌های هماهنگی در یک نظم بحرانی است.

من با به‌کار بستن چارچوب کلی نظری‌ام به جمهوری اسلامی ایران، که در فصول ۲ تا ۴ بررسی شد، یک مدل اصیل و منسجم از سرمایه‌داری سیاسی شیعی را شناسایی کردم که می‌تواند توسط سه نهاد اساسی مشخص شود:

^۱ عوامل نهادی شامل عوامل اقتصادی، سیاسی، ایدئولوژیک، حقوقی و مذهبی هستند.
^۲ عوامل تکنولوژیک شامل تمام فرآیندهای مادی تولید به ویژه پیشرفت‌های فنی و نوآوری‌ها هستند

۱. نهاد سیاسی / ایدئولوژیک: **ولایت فقیه**.
 ۲. شکل غالب مالکیت: **انفال** یا مالکیت ویژه‌ی ولی فقیه بر دارایی‌های **بلاصاحب** (*res nullius*).
 ۳. مکانیسم هماهنگی غالب: هماهنگی ویرانگر.
 - این سه نهاد، قاعده‌ی رفتاری کارگزاران و وضعیت عادی اقتصاد را در سطح توزیع شکل می‌دهند. آنها حاوی:
 ۴. فرار سرمایه و نیروی کار به عنوان قاعده‌ی رفتاری عاملان اقتصادی.
 ۵. اقتصاد احتکار سوداگران به عنوان وضعیت متداول اقتصاد تحت این سیستم خاص، و توسعه‌ی پدرسالارانه (Patrimonial) به عنوان اصل پویایی آن.
- سرمایه‌داری سیاسی شیعی یک نظام اقتصادی اصیل در سطح توزیع است که نمی‌توان آن را به پوپولیسم دولتی یا به سرمایه‌داری لیبرال تقلیل داد. بر خلاف گفتمان غالب در میان اقتصاددانان متخصص در اقتصاد ایرانی و اسلامی، اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی ایران را نمی‌توان با تغییر از پوپولیسم دولتی (سوسیالیسم اسلامی) در دهه اول انقلاب ۱۹۷۹ به اقتصاد لیبرال (سرمایه‌داری اسلامی) از پایان جنگ هشت ساله با عراق در سال ۱۹۸۹ خلاصه کرد. این گفتمان گمراه‌کننده متوجه **اسلامی‌سازی** اقتصاد در تمام دوران پس‌انقلاب نمی‌شود.
- منظور من از "اسلامی‌سازی"، ظهور، گسترش و تسلط **انفال** به عنوان اصل اساسی مالیه عمومی در فقه شیعه است. پس از تشریح **انفال** در فقه اسلامی و قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در فصل ۵، من در فصول ۶ و ۷ تکامل **انفال** در **عمل** را در سه مرحله اثبات کردم.
- مرحله اول **انفال** در بهمن ۱۳۵۷ توسط اولین رهبر معظم، بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، آیت‌الله روح‌الله خمینی آغاز شد. اصل ۴۵ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، **انفال** را به‌طور کلی با اموال دولتی تلفیق می‌کرد، هرچند که در عمل، دارایی‌های عظیم اقتصادی مرتبط با **انفال** مانند **بنیاد مستضعفان** جدا از سایر سازمان‌های دولتی تحت نظر امام به عنوان سازمان‌های "انقلاب اسلامی" سازماندهی شدند. این نهادهای جدید نتیجه‌ی مصادره اموال شاه فقید و ۵۳ صنعتگر و سرمایه‌دار بود. **انفال** به بهانه‌ی موسسات خیریه‌ی غیرانتفاعی اسلامی برای "مستضعفان" تثبیت و ایجاد شد، اگرچه از زمان پیدایش خود درگیر سودآوری و رانت‌جویی از طریق مکانیسم‌های غیربازاری بود.
- مرحله‌ی دوم در دوره‌ی پساجنگ در سال ۱۹۸۹ با دستور خمینی مبنی بر سرپرستی اموال "بلاصاحب" و اجرای اصل ۴۹ قانون اساسی و تحکیم رژیم مصادره‌ی جهانشمول آغاز شد. نامزدی دومین مقام رهبری، سید علی خامنه‌ای، پس از مرگ خمینی در سوم

ژوئن ۱۹۸۹، که فاقد اعتبار دینی بود، جایگاه ولی فقیه را تضعیف کرد و نقش ریاست جمهوری را در دو دوره ریاست جمهوری هاشمی-رفسنجانی (۱۹۹۷-۱۹۸۹) و به دنبال آن جنبش اصلاح طلبانه‌ای که سید محمد خاتمی (۲۰۰۵-۱۹۹۷) تجسم آن بود، به طور موقت تقویت کرد. ائتلاف مقام معظم رهبری جدید با سپاه در مبارزه مشترک‌شان با جریان اصلاح طلبی برای ارتقای جایگاه سیاسی و اقتصادی نهادهای موازی اسلامی شکل گرفت. این مرحله انتقالی *انفال* تا ریاست جمهوری محمود احمدی‌نژاد و صدور فرمان خصوصی سازی در ژوئیه ۲۰۰۶ ادامه داشت.

ستاد اجرایی، دومین مجموعه‌ی بزرگ *انفال*، در مرحله‌ی دوم ایجاد شد. دارایی‌های غول‌پیکر *انفال* می‌توانستند از دو کانال گسترش یابند و به موقعیت مسلط در اقتصاد دست یابند. اول، فرمان به اصطلاح خصوصی سازی بانک‌ها بود که صندوق‌های قرض الحسنه موازی اسلامی را به بانک‌های رسمی غیردولتی و اسلامی مرتبط با بنیاد، ستاد، سپاه و بسیج تبدیل کرد. این صندوق‌ها توسط بانک مرکزی ایران کنترل نمی‌شدند با وجود این که عملاً هم‌چون بانک‌های اسلامی عمل می‌کردند، زیرا حساب‌های سپرده باز می‌کردند، چک صادر می‌کردند و پول ایجاد می‌کردند. آنها "بانک مرکزی" خود را داشتند که به **سازمان اقتصاد اسلامی** معروف بود. کانال دوم ائتلافی با سپاه بود که به عنوان پیمان کار ممتاز دولت در ساخت زیرساخت‌هایی مانند سدها، جاده‌ها، مترو، راه آهن، کشتیرانی و بهره برداری از میادین نفتی یا فروش نفت، فعالانه در فعالیت‌های اقتصادی دخالت می‌کرد. هم‌چنین در این دوره بود که سپاه علاوه بر **تعاونی سپاه**، نهادهای اقتصادی وابسته به خود، به ویژه **قرارگاه خاتم** را توسعه داد.

سرانجام، مرحله‌ی سوم *انفال* با فرمان خامنه‌ای مبنی بر "سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران" در ژوئیه ۲۰۰۶ آغاز شد. *انفال* در ائتلاف با سپاه و بسیج بخش عمده‌ای از بنگاه‌های دولتی را به نام خصوصی سازی بلعید. فزون بر این، *انفال* صراحتاً به منابع طبیعی مانند کوه‌ها، رودخانه‌ها، دریاچه‌ها و جنگل‌ها گسترش یافت. دوران جدیدی از انقلاب اقتصادی اسلامی آغاز شد.

عنصر اصلی اسلامی سازی ترویج *انفال* بوده است. این فرآیند مستلزم غارت دولتی و سرمایه داری سیاسی یا سودآوری و رانت جویی از طریق مکانیسم‌های غیربازاری بود. به موازات گسترش *انفال*، منابع به طور فزاینده‌ای با هماهنگی ویرانگر تصاحب شد در حالی که سهم هماهنگی بازار، دستوری و تعاونی به شدت کاهش یافت. علاوه بر این، شکست این اشکال اصلی هماهنگی در تحریف ساختاری آنها منعکس شد. به عنوان مثال، بازارها به بازارهای وابسته به دولت و بازارهای موازی سیاه تقسیم شدند. هماهنگی دستوری توانایی خود را برای متمرکز کردن منابع، ارائه خدمات اجتماعی و کالاهای عمومی و اجرای قوانین و مقررات از دست داد. هماهنگی تعاونی از سال ۱۹۸۲

سرکوب شد و هر جنبش تعاونی مستقل به خاطر سازمان‌های موازی کورپوراتیستی اسلامی سرکوب شد.

شکست همه‌ی شیوه‌های اصلی هماهنگی در ایمن‌سازی نقش خود به‌عنوان میانجی بین نهادهای اساسی و فرآیندهای اقتصادی از یک سو، و افزایش سهم نهادهای اسلامی موازی تحت نظارت انحصاری مقام معظم رهبری در تصاحب منابع از سوی دیگر، با غلبه‌ی هماهنگی ویرانگر به اوج خود رسید. درآمدهای نفتی و رونق آن تنها غارتگری دولتی را تقویت کرد و سازوکارهای سرمایه‌داری سیاسی شیعی را تسریع کرد.

این نظام اقتصادی منسجم، قاعده‌ی رفتاری خاصی را در میان خانوارها و بنگاه‌ها ایجاد کرد که می‌توان آن را فرار سرمایه و نیروی کار توصیف کرد که برای تشکیل سرمایه ثابت در داخل کشور زین‌آور بوده است. فرار سرمایه یکی از دلایل اصلی اقتصاد احتکار سوداگرانه بوده که شامل احتکار پول و کالا، و "کمبود" در بازارهای وابسته به دولت و "مازاد" در بازارهای سیاه است. انحراف مزمن میان پس‌انداز و سرمایه‌گذاری، با احتکار به‌مثابه قسمتی از سرمایه‌گذاری‌زدایی، از طریق فرار سرمایه حفظ شد.

پیوندی علی و سلسله‌مراتبی میان پنج بلوک اصلی نهادی و اقتصادی فوق‌الذکر وجود دارد. نظام سیاسی **ولایت فقیه** باعث **انفصال** می‌شود که به نوبه خود به غلبه‌ی هماهنگی ویرانگر می‌انجامد. این نوع هماهنگی با غارتگری دولتی و نهادهای موازی باعث فرار سرمایه می‌شود و دومی به اقتصاد احتکار می‌انجامد. سرمایه‌داری سیاسی شیعی یک نظام اقتصادی را در سطح توزیع (تصاحب) به تصویر می‌کشد.

نظام تولیدی سرمایه‌داری که از زمان اصلاحات ارضی در دهه ۱۹۶۰ تحت سلطنت شاه بر اقتصاد ایران مسلط بود، در دوران جمهوری اسلامی ایران حفظ شد. در ایران پس‌انقلابی، تولید سرمایه‌داری تنها در سال‌های ۱۹۸۲-۱۹۷۹ مورد تهدید قرار گرفت، زمانی که کارگران به دلیل خلاء نهادی ناشی از فرار مالکان و کارفرمایان، تلاش کردند تا کنترل خود را بر تولید تحمیل کنند و مدیریت را به‌دست گیرند.

فرمان خمینی در هشت ماده که در ۱۲ دسامبر ۱۹۸۲ صادر شد، هرگونه مصادره یا کنترل اموال منقول و غیرمنقول توسط کارگران یا هر گروه اجتماعی دیگر جز حکم قاضی در محاکم شرعی را به شدت محکوم کرد (رجوع کنید به ماده ۴، ۵ و ۶).^۳ این فرمان در پی سرکوب شوراهای مستقل کارگری و تسلط تشکلهای کورپوراتیستی اسلامی به‌ویژه **شوراهای اسلامی کار و انجمن‌های اسلامی** در تابستان ۱۹۸۲ صادر شد.

^۳ رجوع کنید به تارنمای تابناک، نزدیک به سپاه پاسداران به تاریخ ۱۲ فوریه ۲۰۱۸، که فرمان خمینی را منتشر کرده است. برگرفته در ۲۳ مارس ۲۰۲۲.

در حالی که نظام تولیدی سرمایه‌داری تحت حکومت جمهوری اسلامی ایران دست نخورده باقی مانده بود، سرمایه‌داری سیاسی شیعی با تقویت غارت دولتی مانع از توسعه‌ی آن شد. این نفرین درآمد نفتی یا منابع طبیعی نبود، بلکه نهادی بود، و ناشی از گونه‌ای سرمایه‌داری بود که درآمد نفت را به دام انداخته و منجر به تعویق رشد ظرفیت تولید شد.

جدول ۹-۲ تفاوت‌های عمده‌ی میان سرمایه‌داری سیاسی شیعی با سوسیالیسم کلاسیک و سرمایه‌داری لیبرال بازاری را به اختصار می‌آورد.

جدول ۹-۲ بررسی تطبیقی سرمایه‌داری سیاسی شیعه با نظام سوسیالیستی کلاسیک و سرمایه‌داری لیبرال

بلوک‌ها	سوسیالیسم کلاسیک	سرمایه‌داری سیاسی اسلامی	سرمایه‌داری لیبرال بازاری
۱- سیاسی ایدئولوژیک	قدرت متحد حزب کمونیست	ولایت فقیه	پلورالیسم سیاسی لیبرال بر اساس انتخابات آزاد
۲- فرم غالب مالکیت	مالکیت دولتی	انفال (مالکیت امام بر دارایی‌های بلاصاحب)	مالکیت خصوصی
۳- شکل غالب هماهنگی	هماهنگی دستوری	هماهنگی ویرانگر	هماهنگی بازار
۴- قاعده رفتاری بازیگران اقتصادی	انضباط شل بودجه و واکنش کند به قیمت‌ها	فرار سرمایه و کار و واکنش قوی به نرخ ارز چندگانه	انضباط سفت بودجه و واکنش قوی به قیمت‌ها
۵- حالت عادی اقتصادی	اقتصاد کمبود	اقتصاد احتکار	اقتصاد مازاد تولید
۶- عادی یا بحرانی	عادی	بحرانی	عادی

در مورد اصطلاح "عادی" یک هشدار لازم است. منظور از "عادی" حالت تعادل نیست، بلکه منظور عدم تعادل مزمن خاص حاکم در یک سیستم اقتصادیست (Vahabi, 1998). بنابراین، وضعیت عادی در سوسیالیسم کلاسیک، کمبود است، در حالی که در سرمایه‌داری بازار، مازاد بیان‌گر وضعیتی عادی است. با این حال، وجود عدم تعادل مزمن به معنای "بحران" نیست. عدم تعادل باید آستانه‌ی تحمل را دور بزند تا به سطحی از شدت برسد که بحرانی در نظر آید. در سرمایه‌داری سیاسی شیعی، وضعیت عادی فقط یک عدم تعادل مزمن نیست، بلکه بحرانی پایدار است که با فرار سرمایه و احتکار سوداگرانه مشخص می‌شود. این توضیح می‌دهد که چرا مردم احساس می‌کنند در یک سیستم اقتصادی عادی یا یک سیستم سرمایه‌داری "عادی" زندگی نمی‌کنند. این که چگونه وضعیت از نظر اقتصادی و سیاسی "عادی" شود، همیشه به

حل یا حداقل مدیریت درگیری‌ها با "جامعه جهانی" در مورد انرژی هسته‌ای، تروریسم بین‌المللی، احترام به حقوق بشر و غیره مربوط می‌شود. در چنین زمینه‌ای، اصلاح نظام اقتصادی اغلب مستلزم "عادی‌سازی" سیستم از طریق حل یا مدیریت تعارضات است. برنامه جامع اقدام مشترک (برجام) شکل نمادینی از این تلاش‌ها را در جهت "عادی‌سازی" ارائه می‌کند که امکان حذف تحریم‌های اقتصادی آمریکا را فراهم می‌کند.

آیا سرمایه‌داری سیاسی شیعی اصلاح‌پذیر است؟ اگر منظور از "اصلاحات"، چانه‌زنی بر سر معاملاتی باشد که "عادی‌سازی" را هدف قرار می‌دهد، پاسخ من مثبت **مشروط** است. هرگونه معامله‌ای که بتواند طول عمر جمهوری اسلامی ایران را تضمین کند و **ولایت فقیه** را حفظ کند، حتی اگر صراحتاً با اصول اسلامی در تضاد باشد، مورد استقبال قرار می‌گیرد. این همان چیزی است که به آن **مصلحت نظام** می‌گویند. همان‌طور که در فصل ۲ یادآوری شد، سخن خمینی در مورد اولویت حفظ قدرت روحانیت بر رعایت موازین اسلامی، قاطعانه بود. **ولایت مطلقه فقیه** مستلزم تقدم مصلحت نظام اسلامی بر موازین اسلامی است. به بیانی دیگر، اگر حفظ قدرت مستلزم نقض موازین اسلامی از جمله نماز نخواندن یا دروغ گفتن باشد، هنجارها باید تعلیق شوند.^۴ (Schirazi, 1997; Fujinaga, 2018). اما منظوم از اصلاحات این نیست. اصلاحات شامل تغییرات نهادی برای بهبود مکانیسم‌های هماهنگی در نهادهای اساسی یک سیستم اقتصادی است. هدف اصلاح در سرمایه‌داری سیاسی شیعی تضعیف **ولایت فقیه و انفال** نیست، هدف آن ایجاد تغییراتی نهادی‌ست که تولید، رشد اقتصادی و بهره‌وری نیروی کار را در نظم موجود افزایش دهد.

دو نوع اصلاح در جمهوری اسلامی ایران انجام شده است. اولین اقدام در دوره‌ی هشت ساله‌ی ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی (۱۹۸۹-۱۹۹۷) اتفاق افتاد. اصلاحات اساساً **اقتصادی** بود و نه سیاسی. این اصلاحات با الهام از اصلاحات اقتصادی چین و مالزی برای "باز کردن درها"، با بازنگری در ماده ۸۱ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در مورد سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی و بالا بردن اهمیت و ارزش اجتماعی کارشناسان در بوروکراسی دولتی بود.

دومین تلاش در زمان ریاست جمهوری دو دوره‌ای محمد خاتمی (۱۹۹۷-۲۰۰۵) رخ داد. ابتکار اصلاح‌طلبانه‌ی وی بیشتر **سیاسی** بود تا اقتصادی. هدف آن "گفتگوی تمدن‌ها" (گشایش به سوی غرب) و "گفتگو با جامعه مدنی" از طریق آزادی مطبوعات محدود در داخل کشور بود (Karimian, 2009).^۵ از منظر اقتصادی، خاتمی برنامه

^۴ خامنه‌ای به طور استعاری از "نرمش قهرمانانه" در پذیرش برجام صحبت کرد. این نوع حرکات آکروباتیک در صورتی که "مصلحت‌طلبی" نظام آن را به مقام معظم رهبری تحمیل کند، به راحتی قابل توجیه است. ^۵ خاتمی دو بار وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی شد، بار دوم در سال ۱۹۸۹ بود که محدودیت‌های سانسور مطبوعات کاهش یافت و تعداد روزنامه‌های منتشر شده در ایران در سال‌های ۱۹۹۴-۱۹۹۲ به حدود ۵۵۰ روزنامه رسید. این روزنامه‌ها تا حد زیادی به محبوبیت خاتمی کمک کردند و منجر به پیروزی او در ریاست

خصوصی سازی رفسنجانی را به‌ویژه در بخش بانکی و تسهیل اصل ۸۱ برای جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی دنبال کرد (رجوع کنید به فصول ۶ و ۷).

اصلاحات اقتصادی رفسنجانی در دوران "بازسازی" با پیش‌بینی رشد صنعتی بر اساس دو برنامه‌ی پنج ساله، ایجاد بوروکراسی تکنوکراتیک دولتی "کارآمد"، کاهش کسری بودجه، توقف و معکوس کردن فرار سرمایه با بازگشایی اقتصاد به روی سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی و سرمایه‌گذاری ایرانیان خارج از کشور و تشویق صادرات محصولات غیرنفتی آغاز شد. طرح اصلاحات اقتصادی رفسنجانی تاکنون جامع‌ترین طرح بوده است، اگرچه او هرگز خود را نه "اصلاح‌طلب"، بلکه "عمل‌گرا" می‌دانست. دستیابی به رشد صنعتی به جای انباشت مرکانتیلیستی هدف اصلی آن بود. وی در این راستا اقدامات اقتصادی زیر را معرفی کرد.

۱. **احیای تکنوکراسی:** او قصد داشت به جای امتیاز دادن به "تعهدات اسلامی و انقلابی" (تعهد) طبقات تکنوکرات حرفه‌ای را بر اساس "تخصص" احیا کند. این یک تناقض و معضل اساسی سرمایه‌داری سیاسی شیعی از بدو پیدایش آن بوده است. اصل مساله، تضاد بین "علم" به معنای اسلامی (دانش فقهی) و "علم" به معنای مدرن غربی و فنی (تخصص تکنوکراتیک) بود. تناقضات و معضلات پیرامون این موضوع متعدد بوده است: نظام آموزشی مبتنی بر حوزه‌های علمیه در مقابل دانشگاه‌های مدرن، استخدام بر اساس معیارهای عقیدتی-مذهبی در مقابل معیارهای شایستگی، "برابری" اسلامی در مقابل "کارآمدی" غربی، و روحانیون در مقابل تکنوکرات‌ها به‌عنوان کادر و مدیران بنگاه‌ها و ادارات دولتی. ظهور یک شکل سیاسی جدید، یعنی **کارگزاران سازندگی** ارتباط تنگاتنگی با سیاست رفسنجانی برای پرورش فرهنگ تکنوکراتیک و پایگاه اجتماعی جدیدی در میان طبقه متوسط داشت.

از لحاظ نظری، این سیاست باید دولت رسمی را بازسازی و هماهنگی دستوری (آمرانه) را تقویت می‌کرد. با این حال، در عمل، کارگزاران انقلابی سابق در دوره پساجنگ به شرکای جدید بازاریان و دیگر نهادهای موازی اسلامی در ثروتمند کردن خود و

جمهوری در سال ۱۹۹۷ شدند. واکنش از جانب محافظه‌کاران به ویژه **شورای نگهبان**، قوه قضائیه، سپاه و نیروهای شبه نظامی بسیج بود. مطبوعات از سال ۱۹۹۸ تا ۱۹۹۹ دوباره مورد حمله و سانسور قرار گرفتند. اصلاح‌طلبان در ماه اوت ۲۰۰۰ لایحه ای را با هدف مقابله با توقیف روزنامه‌ها و بازداشت روزنامه‌نگاران به مجلس ششم ارائه کردند. بر اساس این لایحه، با دادن مصونیت به نویسندگان و روزنامه‌نگاران، ناشران به جای روزنامه‌نگاران می‌توانستند تحت پیگرد قانونی قرار گیرند. اما این لایحه توسط آخوند کروی رئیس مجلس با دریافت حکم مقام معظم رهبری مبنی بر هشدار نسبت به «در دست گرفتن مطبوعات توسط دشمنان اسلام، انقلاب و نظام اسلامی»، از دستور کار مجلس خارج شد (Karimian, 2009, p. 16). بنابراین، قوه قضائیه توانست با بستن روزنامه‌های بیشتر و زندانی کردن روزنامه‌نگاران بیشتر، کار خود را به سرانجام رساند.

خانواده‌های‌شان تبدیل شدند. آنها با استفاده از شبکه‌های نفوذ و اطلاعات درون‌سازمانی در سلسله مراتب دولتی و مؤسسات اسلامی موازی در سطوح شهرداری و مرکزی به جمع‌آوری ثروت و کسب موقعیت پرداختند. آنها از دستگاه دولتی هم‌چون یک بنگاه سود می‌بردند و از طریق محتویاتی که با بودجه‌ی وزارتخانه برای همان وزارتخانه خریده بودند، در بازارهای سیاه جهت سودآوری پولی می‌فروختند. آنها از دسترسی خود به ارزهای خارجی با نرخ ارز رسمی سود می‌بردند تا آنها را با نرخ‌های نزدیک به بازار در شبکه‌های خود بفروشدند. آنها هم‌چنین شرکت‌های دولتی ظاهراً مشروع اما مصنوعی ایجاد کردند تا برای قراردادهایی که توسط شهرداری یا دولت مرکزی به بنیاد و ستاد اعطا شده بود، فرصت‌های پیمان‌کاری جور کنند. به عبارت دیگر، آنها به شرکای جدید مؤسسات موازی اسلامی در شکار کردن منابع دولتی تبدیل شدند. تکنوکرات‌های اصلاح‌طلب لزوماً روحانی نبودند، اغلب القاب "دکتر" و "مهندس" داشتند، اما این "کارشناس‌ها" که گفته می‌شد مخالف ناکارآمدی‌ها و عدم تخصص بودند، شرکای اقتصادی *انفال*، سپاه و بسیج شدند.

۱. **کاهش کسری‌های بودجه:** رفسنجانی آغازگر هدایت سپاه به فعالیت‌های اقتصادی به بهانه‌ی کاهش کسری بودجه دولت پس از پایان جنگ بود. استقلال مالی سپاه باید بودجه دولت را مجدداً متعادل می‌کرد. بدین ترتیب، به ناامیدی جوانان حزب‌اللهی (سریازان متعهد انقلابی و اسلامی) و معافی‌های جبهه‌های جنگ، که در سپاه و بسیج سازمان‌یافته شده بودند، با بهره‌مندی از سال‌ها خدمت جهت تأمین آینده‌ای بهتر برای خود، چه به‌عنوان دانشجوی جدیدالورود بدون قبولی در کنکور و چه در فعالیت‌های اقتصادی سپاه، پاسخ داده می‌شد. برنامه اصلاحات رفسنجانی متناقض بود زیرا همان سازمان‌های موازی را تقویت کرد که مانع بازسازی دولت رسمی و خصوصی‌سازی شدند. شایان ذکر است که دولت خاتمی نیز قراردادهای کلان دولتی به سپاه اعطا و بودجه‌ی آن را افزایش داد، هرچند مجلس ششم لایحه‌ای برای اعمال مالیات بر مؤسسات اقتصادی موازی تحت نظر رهبری پیش کشید. اما این لایحه هیچ‌گاه تصویب نشد و در سطح لفاظی باقی ماند.

۲. **خصوصی‌سازی و سیاست درهای باز:** همان‌طور که در فصل ۷ بحث شد، سیاست خصوصی‌سازی رفسنجانی در ابتدا شور و شوق زیادی برانگیخت، اما با خصوصی‌سازی انگلی به نفع خانواده و همکاران نزدیک‌اش به پایان رسید. غنی‌سازی فردی در زمان رفسنجانی به اوج خود رسید و پدیده‌ی معروف *آقازاده* با نام او گره خورده است؛ قوم‌و خویش‌پرستی (nepotism) که نابرابری‌های موروثی در قدرت و ثروت را از نسلی به نسل دیگر تکثیر می‌کند، در حالی که القاب تغییر می‌کرد: پدران، حجت‌الاسلام و آیت‌الله بودند، در حالی که فرزندان لقب "دکتر" یا "مهندس" را یدک کشیدند!

حال، فرزندان یا آقا‌زاده‌ها دانشجوی دانشگاه‌های آمریکا، انگلیس و کانادا بودند، دو تابعیتی و دارای حساب‌های بانکی بزرگ، در حالی که والدین‌شان سکن‌های سیاسی و اقتصادی را در تهران، قم و مشهد در اختیار داشتند.

خانواده رفسنجانی مظهر این امپراتوری سیاسی و تجاری جدید بود: برادرش رئیس تلویزیون دولتی بود، دو پسرش در مدیریت ساخت‌وساز چند میلیارد دلاری متروی تهران و قراردادهای مهم نفتی نقش داشتند، و دو دخترش، یکی نماینده مجلس و دیگری رئیس یک سازمان خیریه برجسته بودند. سایر اعضای خانواده نیز سهم خود را از غارت داشتند. فساد گسترده، کمپین‌های خصوصی‌سازی ابتکاری او را برای جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی و سرمایه‌ی ایرانی خارج از کشور، بی‌اعتبار کرد. نهادهای *انفال* از مبارزات جناحی بازاریان سنتی و عمل‌گرایان برای تصاحب سهم عمده‌ی خصوصی‌سازی سود می‌بردند.

اگرچه فساد یکی از دلایل مهم شکست برنامه اصلاحات بود، اما دلیل اساسی آن چیزی بود که در فصل ۷ به نام تثلیث ناممکن *انفال* نامیده شد. تثلیث ناممکن بیان می‌کند که داشتن بیش از دو مورد از سه موضع سیاسی زیر غیرممکن است: الف) *انفال* و گشایش اقتصادی، ب) *انفال* و خصوصی‌سازی و ج) خصوصی‌سازی و گشایش اقتصادی. گزینه (ب) مربوط به اتفاقات پس از سال ۲۰۰۶ است و گزینه (ج) هم در دوره ریاست‌جمهوری رفسنجانی و هم در دوره خاتمی به کار بسته شد، و شکست خورده است. انسجام درونی سرمایه‌داری سیاسی اسلامی هم‌چون نظامی اقتصادی در این تثلیث ناممکن متبلور است.

به عبارت دیگر، برنامه‌ی اصلاحات رفسنجانی مبتنی بر ترکیبی از سیاست درهای باز و خصوصی‌سازی با حفظ *انفال* در تضاد بود. حتی اگر بدون فساد و رسوایی‌های بزرگ اجرا می‌شد، محکوم به شکست بود. شواهد تجربی برای تثلیث ناممکن *انفال* در دوران ریاست‌جمهوری خاتمی رویت شد، زمانی که سپاه با اشغال فرودگاه بین‌المللی خمینی یک روز پس از افتتاح آن به زور قراردادهای شرکت‌های ترکیه‌ای به نام "امنیت ملی" در حضور رئیس‌جمهور خاتمی در ۸ ماه مه ۲۰۰۴ لغو کرد (برای جزئیات بیشتر رجوع کنید به فصل ۶).

۱. معکوس کردن فرار سرمایه و صادرات محصولات غیرنفتی: برنامه‌ی

اصلاحات نتوانست به اهداف خود برسد. رشد صنعتی نه تنها اتفاق نیفتاد، بلکه در تثبیت اقتصاد کلان نیز شکست خورد، زیرا میانگین نرخ تورم در برنامه پنج ساله اول ۱۹ درصد، در برنامه پنج ساله دوم بیش از ۲۵ درصد و در برخی از سال‌ها نرخ تورم ۴۹ درصد بود (Maloney, 2015, p. 255). فرار سرمایه به‌ویژه به این دلیل که درصد بالایی از ارز حاصل از صادرات

محصولات غیرنفتی هرگز به کشور بازنگشته بود، ادامه یافت و تشدید شد (رجوع کنید به فصل ۸، جدول ۸-۴).

رفسنجانی با حفظ نهادهای بنیادین سعی در اصلاح نظام داشت. نتیجه‌ی نهایی اصلاحات اقتصادی او بازسازی هماهنگی دستوری یا بازار نبود. اصلاحات به نهادهای موازی خاتمه نداد، بلکه مشارکت جدیدی را بین اصولگرایان و اصلاح طلبان ایجاد کرد تا منابع دولتی را غارت کنند. البته اصلاحات شامل برخی تغییرات ظاهری و نیمه‌سنجیده بود. برای مثال، تکنوکرات‌های خبره که حتی از دانشگاه‌های بلندپایه آمریکا دکترا دارند به مدیریت ناتوان رسمی دولتی گمارده شدند و جایگزین "حزب الهی‌های متعهد انقلابی" شدند. اما این اصلاحات نتوانست فرار سرمایه را متوقف کند یا رشد صنعتی و بهره‌وری را افزایش دهد. در عوض، ناهماهنگی و عدم انسجام بیشتری در سیستم ایجاد کرد.

در واقع، انسجام سرمایه‌داری سیاسی شیعی، اصلاح‌پذیری آن را تضعیف می‌کند و به نیاز به دگرگونی کل نظام اعتبار می‌بخشد. جالب اینجاست که رفسنجانی در پایان دوره‌ی دوم ریاست جمهوری خود، ایده‌ی بازنگری در قانون اساسی را مطرح کرد تا امکان ریاست‌جمهوری برای دوره سوم را برای خود فراهم کند، اما در مانورهای سیاسی خود موفق نبود. سپس عقب‌نشینی کرد و موقعیت پس از ریاست‌جمهوری خود را در **مجمع تشخیص مصلحت** نظام مهیا کرد. رئیس‌جمهور عملگرا هرگز اصلاحات اقتصادی خود را به یک تغییر سیاسی اساسی که **ولایت فقیه** یا **انفال** را زیر سوال ببرد، گره نزد.

خاتمی مظهر رویکرد اصلاح‌طلبی در جمهوری اسلامی ایران است. او را حتی "رهبر جریان اصلاح‌طلب" نامیده‌اند. پس از ناکامی نمایان خاتمی به عنوان "رئیس‌جمهور اصلاحات"، جریان اصلاح‌طلبی به چند گروه تقسیم شد. به رغم تنوع‌شان، می‌توان آنها را به طور کلی به دو دسته‌ی عمده تقسیم کرد: اصلاح‌طلبی حکومتی و جنبش اصلاح‌طلبی خارج از دولت. این دومی رهبری اعتراضات گسترده مردمی علیه نتایج انتخابات بسیار بحث برانگیز ریاست جمهوری ایران در سال ۲۰۰۹ را برعهده داشت که پیروزی احمدی نژاد را به چالش کشید و از دو نامزد اصلی مخالف، میرحسین موسوی و مهدی کروبی حمایت کرد. شعار اصلی معترضان این بود: رای من کجاست؟

اعتراضات سراسری از سال ۲۰۰۹ تا اوایل سال ۲۰۱۰ آغاز شد. جنبش رقابتی با عنوان "جنبش سبز" رنگ انتخابی موسوی برای مبارزات انتخاباتی را بازتاب می‌داد. این جنبش به عنوان "انقلاب مخملی" که توسط "توطئه‌گران خارجی" در مشارکت با "نخبگان تحصیل‌کرده‌ی غرب ساکن شمال تهران" طراحی شده بود، نام‌گذاری شد. این جنبش توسط بسیجیان و دیگر نیروهای نظامی سرکوب شد (Ansari, 2010, pp. 24-25; Ritter, 2015, p. 188).

همان‌طور که در فصول ۶ و ۷ توضیح داده شد، موسوی و کروبی هر دو از حامیان رادیکال آیت‌الله خمینی بودند. اولی آخرین نخست وزیر ایران از سال ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۹

بود و دومی روحانی شیعه، رهبر حزب اعتماد ملی که از سال ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۲ ریاست مجلس را برعهده داشت و سپس رئیس مجلس ششم با اکثریت نمایندگان اصلاح‌طلب از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۴ بود.

در حالی که موسوی در دوران نخست‌وزیری خود یک برنامه اقتصادی دولت‌گرای پوپولیستی داشت، کروی به *انفال* وفادار ماند و از برخی برنامه‌های پوپولیستی مانند توزیع درآمد نفت بین مردم حمایت کرد. رهبران جریان اصلاح‌طلبی که پیش از این از پیروان امام خمینی و مدافعان سرسخت دولت‌گرایی در دهه اول انقلاب بودند، به تدریج بدون ارائه هیچ برنامه‌ی اقتصادی بدیلی، از دولت‌گرایی فاصله گرفتند. خاتمی در دوران ریاست‌جمهوری خود از برنامه‌های خصوصی‌سازی حمایت کرد. در واقع، جنبش اصلاح‌طلبی حول یک ایده سیاسی مرکزی، یعنی تقویت نهادهای انتخابی جمهوریخواه جمهوری اسلامی ایران بر علیه نهادهای نورماتیو مسلط، گرد آمد.

اصلاح‌طلبان هرگز طرفدار حذف **ولایت فقیه** نبودند. به نظر آنها رهبر باید چهره‌ی وحدت‌آفرین جمهوری اسلامی ایران باشد و جریان اصلاح‌طلب برای پیشبرد برنامه‌ی خود باید حمایت او را جلب می‌کرد. دستورکار سیاسی اصلاح‌طلبان را می‌توان در ایجاد یک **ولایت فقیه مشروطه**، مشابه **سلطنت مشروطه**، خلاصه کرد. ائتلاف رهبری و سپاه با سرکوب خونین اعتراضات صلح‌آمیز "جنبش سبز"، موسوی، همسرش زهرا رهنورد و کروی را در حصر خانگی قرار داد و از انتشار هرگونه مصاحبه و تصویری از خاتمی، رئیس‌جمهور سابق ممانعت کرد.

جنبش اصلاح‌طلبی پس از سرکوب خشونت‌آمیز، رادیکال شد و به ارزیابی انتقادی موضع خود در قبال ولایت فقیه پرداخت. راهبرد اصلاح‌طلبی در آغاز ترکیبی از "فشار سیاسی از پایین" و "مذاکره در بالا" بود. در این استراتژی، جنبش‌های مردمی باید به شدت از زیر سؤال بردن کل نظام سیاسی و اقتصادی پرهیز می‌کردند و به دنبال آن دسته از مطالباتی باشند که می‌توانستند در درون نظام اجرا شوند (Mohajer & Vahabi, 2004). این جنبش اجتماعی رام شده قرار بود بستری برای مذاکره‌ی رهبران اصلاح‌طلب با اصولگرایان برای سهم بیشتر از قدرت سیاسی باشد.

این استراتژی در عمل هرگز محقق نشد، اما جنبش‌های مردمی مستقل را اخته کرد و آنها را به پایه اجتماعی یکی از جناح‌های سیاسی داخل جمهوری اسلامی تبدیل کرد. اصلاح‌طلبی دولتی خدمت‌بزرگی به اصولگرایان کرد: می‌توانست نماینده "اپوزیسیونی" برای بی‌اعتبار کردن اپوزیسیون رادیکالی باشد که برای دگرگونی کل نظام مبارزه می‌کرد (Mohajer & Vahabi, 2011). این استراتژی سیاسی با بیرون راندن اصلاح‌طلبی دولتی از قدرت سیاسی و سرکوب خشونت‌آمیز اعتراضات مردمی بی‌اعتبار شد. اعتراضات اجتماعی که از شکست‌های مکرر استراتژی ناتوان اصلاح‌طلبی ناامید شده بودند، از

سال ۲۰۱۸ شعار جدیدی را به همراه داشت: "اصلاح طلب، اصولگرا، دیگه تمومه ماجرا" (Asemi, June 16, 2021, BBC Persian Section).

در حالی که جنبش اصلاح طلبی شتاب خود را از دست داد و به سمت استراتژی دگرگونی رادیکال کل نظام گرایش پیدا کرد، اصلاح طلبی حکومتی با نزدیک شدن به میانه‌روها و محافظه‌کارانی مانند رئیس‌جمهور روحانی و لاریجانی تلاش کرد به سمت‌های دولتی بچسبد. برای این اصلاح‌طلبان حکومتی، دغدغه اصلی همیشه حفظ امتیازات رانت‌خواری خود با در اختیار داشتن مناصب دولتی در دستگاه اداری مرکزی دولت، شهرداری‌ها، مجلس یا شوراهای شهر بوده است. سرمایه‌داری سیاسی اسلامی فرصت‌های عدیده‌ی رانت‌خواری برای همه‌ی جناح‌های جمهوری اسلامی ایران از جمله اصلاح‌طلبان دولتی فراهم کرد.

اصلاح‌ناپذیری نظام ارتباط تنگاتنگی با انسجام درونی آن دارد. اصلاحات مشکلات اساسی نظام در زمینه‌ی سرمایه‌گذاری، رشد اقتصادی و افزایش تولید را برطرف نمی‌کند. بهبود کارایی اقتصادی پویا، نیازمند انقلابی نهادی است. دگرگونی به جای اصلاح برای تقویت توسعه اقتصادی و اجتناب از بلایای زیست محیطی در ایران با پایان دادن به ولایت فقیه، *انفال* و هماهنگی ویرانگر ضروری است.

سرمایه‌داری سیاسی شیعی، منطق نوع خاصی از رژیم غارتگر یا مصادره‌گر را توصیف می‌کند که رابطه‌ی نزدیکی با *انفال* و سلسله‌مراتب‌سالاری (hierocracy) شیعی دارد. این سیستمی اقتصادیست که نظامی بحرانی را پشتیبانی می‌کند. ظهور نهادهای موازی از بحرانی درون‌زا ناشی می‌گردد که منعکس‌کننده‌ی شکست اشکال اصلی هماهنگی مانند بازار، دستوری و تعاونی است. با این حال، بحران را نمی‌توان به نظم تبدیل کرد مگر آن که نیروهای نهادی و اقتصادی جدید بتوانند خلاء نهادی را پر کنند. علمای شیعه با شبکه‌های تاریخی و ریشه‌دار در جامعه‌ی ایران یکی از این منابع بودند. نیاز به مطالعات بیشتری در مورد سایر اشکال هماهنگی ویرانگر و سیستم‌های مشخص اقتصادی ناشی از آنها، وجود دارد.

- Ansari, A. (2010). *Crisis of Authority: Iran's 2009 Presidential Election*. Chatham House.
- Fujinaga, A. F. (2018). *Islamic Law in Post-Revolutionary Iran*. In A. M. Emon & A. Rumei (Eds.), *The Oxford Handbook of Islamic Law*. Oxford University Press.
- Karimian, R. (2009, Spring). *The Reformist Moment and the Press*. Middle East Report, 250, 16.
- Maloney, S. (2015). *Iran's Political Economy since the Revolution*. Cambridge University Press.
- Ritter, D. (2015). *The Iron Cage of Liberalism*. Oxford University Press.
- Schirazi, A. (1997). *The Constitution of Iran: Politics and the State in the Islamic Republic*. I.B. Tauris.
- Vahabi, M. (1998, September). *The Relevance of the Marshallian Concept of Normality in Interior and in Inertial Dynamics as Revisited by G. Shackle and J. Kornai*. Cambridge Journal of Economics, 22(5), 547-573.
- Vahabi, M., & Mohajer, N. (2004). *Az eslahat ta barandazi: tangnaha va cheshm andazha (Islamic Republic of Iran, Paradoxes of Reform and Prospects of Rebellion)*. Nashr Noghteh. (in Persian).
- Vahabi, M., & Mohajer, N. (2011). *Islamic republic of Iran and Its Opposition*. Comparative Studies of South Asia, Africa and the Middle East, 31(1), 110-119.

مآخذ و منابع

- Abadi, K., & Hossein, S. A. (1973). Vaghayieh al-saneen va al-awam (The events of the years and masses). Entesharat Elsamieh.
- Abazari, Y., & Zakeri, A. (2019, February 24). Three Decades of Coexistence of Religion and Neoliberalism in Iran. Critique of Political Economy (in Persian).
- Abbaspour, M., & Sabetraftar, A. (2005). Review of Cycles and Indices of Drought and Their Effect on Water Resources, Ecological, Biological, Agricultural, Social and Economical Issues in Iran. International Journal of Environmental Studies, 62(6), 709–724.
- Abdollahi, M. R. (2021). Roshd hast vali kam hast (The Growth Exists but it is Low). Tejarat Farda, 1 May, No. 404 (in Persian).
- Abrahamian, E. (1993). Khomeinism. University of California Press.
- Abrahamian, E. (2008). A History of Modern Iran. Cambridge University Press.
- Abrahamian, E. (2009, Spring). Why the Islamic Republic Has Survived. Middle East Report, 250, 10–16.
- Adamiyat, F. (1972). The Politics of Reform in Iran 1858-1880, in Persian. Entesharat Kharazmi.
- Agamben, G. (1998). Homo Sacer: Sovereign Power and Bare Life. Stanford University Press.
- Agamben, G. (2005). State of Exception. The University of Chicago Press.
- Aglietta, M. (1998). Le capitalisme de demain, note de fondation Saint-Simon.
- Ahmadi, M. (2019). Inqlab va Naft, Revayat Vaziran Jomhouri Islami az Iqtasad Siasi Naft (The Revolution and Oil, Interviews of Ministers of the Islamic Republic Regarding the Political Economy of Petroleum), in Persian. Intesharat Donyai Iqtasad. (in Persian).
- Ahmadi Amooei, B. (2004). Interview with Engineer Ezatullah Sahabi. In The Political Economy of the Islamic Republic (pp. 9–58), Gam-e No. (in Persian); Interview with Dr. Mohsen Nourbakhsh. In The Political Economy of the Islamic Republic (pp. 59–140), Gam-e No. (in Persian); Interview with Dr. Massoud Roghani Zanjani. In The

- Political Economy of the Islamic Republic (pp.141, (۲۳۲–Gam-e No. (in Persian); Interview with Hossein Adeli. In The Political Economy of the Islamic Republic (pp. 435–495), Gam-e No. (in Persian).
- Ahmadi Amooei, B. (2018). Iqtasad siasi sandooqhay qarz al-hasaneh va mossadat etebari, sooghoot yek ideology (The Political Economy of the Islamic Charitable Funds and Financial Institutions, the Demise of an Ideology). Ketab Parseh. (in Persian).
- Ahmadov, A. (2014). Oil, Democracy, and Context a Meta-Analysis. *Comparative Political Studies*, 47(9), 1238–1267.
- Aizenman, J., Cheung, Y.-W., & Ito, H. (2015). International Reserves Before and after the Global Crisis: Is There no end to Hoarding? *Journal of International Money and Finance*, 52, 102–126.
- Aizenman, J., & Lee, J. (2006, December). Financial Versus Monetary Mercantilism: Long-run View of Large International Reserves Hoarding. IMF Working Paper.
- Al Yaseen, A. (2014). Tarikhcheh barnameh rizi tooseh dar Iran (The History of Development Planning in Iran). Markaz Nashr Sahar. (in Persian-)
- Albats, Y. (1994). The State Within a State, the KGB and Its Hold on Russia-Past, Present and Future. Farrar, Strauss, Giroux.
- al-Hilli (al-Muhaqqiq), J. I. H. (1988). Shara'i' al-Islam f masa'il al-halal wal-haram (Islam Sharia Regarding Halal and Haram) (Vol. 1, 2nd ed.). Entesharat Esteqlal. (in Persian).
- Alikhani, A. (2001). Siast va siast gozari eqtesadi dar Iran, 1340-1350, mosahbeh ba Alinaghi Alikhani, virastar Gholamreza Afkhami (Economic Politics and Policy-Making in Iran during 1961-1971, Interview with Alinaghi Alikhani Edited by Gholamreza Afkhami) (Vol. 7). Foundation of Iranian Studies. (in Persian).
- Al-Samhudi, N. a.-D. A. b. A. (2001). Wafa al-Wafa bi akhbar Dar al-Mustafa (The Fulfillment of Faithfulness on the Reports of the City of the Chosen One) edited and annotated by Qasim Al-Sammarai in fve volumes. Al-Furqan Islamic Heritage Foundation.
- Al-Tabari, A. J., & Jarir, M. B. (1987). The History of al-Tabari, the Foundation of the Community (Vol. VII). State University of New York Press.

- Amable, B. (2003). *The Diversity of Modern Capitalism*. Oxford University Press.
- Amazon News. (2002, July 18). Rosewood, a Sweet Aroma that Could Fade Away.
- Amini, I. (2009). Bar bal bohran: zendegi siasi Ali Amini (On the Wing of Crisis: The Political Biography of Ali Amini). nashre Mahi (in Persian).
- Amuzegar, J. (1992). The Iranian Economy Before and After the Revolution. *Middle East Journal*, 46(3), 413–425.
- Amuzegar, J. (1993). *Iran's Economy under the Islamic Republic*. Tauris.
- Amuzegar, J. (2007, Fall). Islamic Social Justice, Iranian Style. *Middle East Policy*, 14.۷۸–۶۰, (۳)
- Anderson, P. (1974). *Lineages of Absolutist State*. Verso.
- Anderton, C. H., & Carter, J. R. (2009). *Principles of Conflict Economics, A Primer for Social Scientists*. Cambridge University Press.
- Andreff, W. (2017). Post-Soviet Privatization in the Light of Coase Theorem: Transaction Costs and Governance Costs. In A. Oleinik (Ed.), *The Institutional Economics of Russia's Transformation*. Taylor and Francis. Chapter II.4, pp. 191-212.
- Andresen, T. (2006). A Critique of a Post Keynesian Model of Hoarding, and an Alternative Model. *Journal of Economic Behavior and Organizations*, 60.۲۵۱–۲۳۰, Anonymous, "US National Policy", Office of Science and Technology Policy. Available at: www.ostp.gov/html/US%20National%20Space%20Policy.pdf.
- Ansari, A. (2010). *Crisis of Authority: Iran's 2009 Presidential Election*. Chatham House.
- Ansari Shushtari, M. (1886–7/1990). *Makasib (Islamic Commercial Law)* (vol. 4, Translated in Persian by Seyyed Muhammad Djavad Zehni Tehrani). Hazeq (in Persian).
- Arrow, K. (1951/2012). *Social Choice and Individual Values*. Yale University Press.
- Arrow, K. J. (1972). Gifts and Exchanges. *Philosophy and Public Affairs*, 1.۳۶۲–۳۴۳, (۴)

- Arrow, K. J. (1997, June). Invaluable Goods. *Journal of Economic Literature*, XXXV(2), 757–765.
- Artières, P., & Lascoumes, P., (dir.) (2004). *Gouverner, enfermer, La prison, un modèle indépassable?* Presses de Sciences Po.
- Artières, P., Lascoumes, P., & Salle, G. (2004). Introduction: Gouverner et enfermer, La prison, un modèle indépassable? In Artières Ph. et Lascoumes P. (dir.) , [۲۰۰۴]pp. 23–51.
- Asemi, F. (2021). “Eslah talab. Osoolgara, digeh tamom majera” (It is the end of both Reformists and Fundamentalists), June 16, BBC, Persian section. Retrieved March 26, 2022, from <https://www.bbc.com/persian/iran-57496978>.
- Aslaksen, S. (2010). Oil and Democracy: More than a Cross-Country Correlation? *Journal of Peace Research*, 47(4), 421–431.
- Atabaki, T., Bini, E., & Ehsani, K. (Eds.). (2018). *Working for Oil: Comparative Social Histories of Labor in the Global Oil Industry*. Palgrave Macmillan.
- Auty, R. (1993). *Sustaining Development in the Mineral Economies: The Resource Curse Thesis*. Routledge.
- Azadi, P., Mirramezani, M., & Mesgaran, M. (2020, April). *Migration and Brain Drain from Iran*. Stanford Iran 2040 Project, Stanford University, Working Paper No. 9.
- Babookani, E. A. A., Saadi, H., & Tabeebi Jabali, M. (2018, Summer). *Pajooreshay Fqih-i. Persian*, 2, 405–427.
- Bahadori, F. (2010, January 5). *Modir ‘Amel-e Mo’aseseye Mali va E’tebari-ye Mehr Taqir kard* (The Director of the Mehr Credit and Finance Institute was changed), *Donya-e Eqtesad*. Retrieved December 11, 2021, from www.donyae-eqtesad.com/news/590033/ (in Persian).
- Bahramitash, R., & Salehi Esfahani, S. (2011). The Transformation of the Female Labor Market. In R. Bahramitash & S. Salehi Esfahani (Eds.), *Veiled Employment, Islamism and the Political Economy of Women’s Employment in Iran* (pp. 123–165). Syracuse University Press., Chapter 4.
- Bahro, R. (1978). *The Alternative in Eastern Europe*. New Left Books/Verso.

- Barnett, A. (2006, August 27). Special Report: The New Piracy. The Observer, p. 9.
- Barzel, Y. (1977). An Economic Analysis of Slavery. *Journal of Law and Economics*, 20.١١٠-٨٧,(١)
- Barzel, Y. (1997). *Economic Analysis of Property Rights* (2nd ed.). Cambridge University Press.
- Barzel, Y. (2015). What Are 'Property Rights', and Why Do They Matter? A Comment on Hodgson's Article. *Journal of Institutional Economics*, 11.٧٢٣-٧١٩,(٤)
- Bataille, G. (1967). *La part maudite précède de la Notion de dépense*. Les Editions de Minuit.
- Bayat, A. (1987). *Workers and Revolution in Iran: A Third World Experience of Workers' Control*. Zed.
- Beaud, M. (2018). L'indiscernable début du capitalisme. *Revue internationale de la philosophie*, 285, 279-275.
- Behdad, S. (1989). Property Rights in Contemporary Islamic Economic Thought: A Critical Perspective. *Review of Social Economy*, 47(2), 185-211.
- Behdad, S. (1994). A Disputed Utopia: Islamic Economics in Revolutionary Iran. *Comparative Studies in Society and History*, 36(4), 775-813.
- Behdad, S. (1995). The Post-Revolutionary Economic Crisis. In S. Rahnema & S. Behdad (Eds.), *Iran after the Revolution: Crisis of an Islamic State*(pp. 97-128). London and New York.
- Behdad, S. (2006). Islam, Revivalism, and Public Policy. In S. Behdad & F. Nomani (Eds.), *Islam and the Everyday World: Public Policy Dilemmas* (pp. 1-37). Routledge.
- Behdad, S., & Nomani, F. (2012). Women's Labour in the Islamic Republic of Iran: Losers and Survivors. *Middle Eastern Studies*, 48(5), 707-733.
- Bello, W. (2000). The Asian Financial Crisis: Heroes, Villains, and Accomplices. In W. Paul & R. L. Edwin (Eds.), *Principled World Politics: The Challenge of Normative International Relations* (pp. 181-190). Rowan and Littlefield Publishers, Inc

- Bello, W. (2004). *The Anti-Developmental State: The Political Economy of Permanent Crisis in the Philippines*, by Walden Bello, Herbert Docena, Marissa de Guzman, and Marylou Malig. Department of Sociology, University of the Philippines and Focus on the Global South. Benigo, O. (2012). *The Kurds of Iraq: Building a State Within a State*. Lynne Rienner.
- Bertalanffy, L. (1950). An Outline of General System Theory. *British Journal for the Philosophy of Science*, 1(2, August 1959), 136–165.
- Best, S. (2004). *The Fugitive's Properties: Law and the Poetics of Possession*. Chicago University Press.
- Bhattacharya, P., Mitra, D., & Ulubasoglu, M. (2019). The Political Economy of Land Reform Enactments: New Cross-National Evidence–۱۹۰۰). (۲۰۱۰). *Journal of Development Economics*, 139, 50–68.
- Bijani, M., & Hayati, D. (2011). Water Conflict in Agricultural System in Iran: A Human Ecological Analysis. *Journal of Ecology and Environmental Sciences*, 2.۴۰–۲۷, (۲)
- Binmore, K. (1990). *Essays on the Foundations of Game Theory*. Basil Blackwell.
- Bjorvatn, K., & Selvik, K. (2007, February 14). *Destructive Competition: Factionalism and Rent-Seeking in Iran*. SAM 8, Discussion Paper, Norwegian School of Economics and Business Administration.
- Bookchin, M. (1977). *The Spanish Anarchists: The Heroic Years, 1868–1936*. Free Life Editions.
- Bookchin, M. (1991, October). *Libertarian Municipalism: An Overview*. *Green Perspectives*, No. 24, Burlington, VT.
- Boroujerdi, M., & Rahimkhani, K. (2018). *Postrevolutionary Iran: A Political Handbook*. Syracuse University Press.
- Boughton, J. (2003). On the Origins of Fleming-Mundell Model. *IMF Staff Papers*, 50(1), 1–9.
- Boulding, K. E. (1962). *Conflict and Defense: A General Theory*. Harper and Brothers.
- Bradbury, C. (2020). “The Water Crisis in Iran,” 10 September, The Borgen Project. Retrieved March 8, 2022, from <https://borgenproject.org/water-crisis-in-iran/>

- Braudel, F. (1977). *Afterthoughts on Material Civilization and Capitalism*. Johns Hopkins University Press.
- Braudel, F. (1983). *Civilization and Capitalism 15th–18th Century*, vol. 2, *The Wheels of Commerce*. Book Club Associates.
- Brezis, E., & Cariolle, J. (2019). The Revolving Door, State Connections, and Inequality of Influence in the Financial Sector. *Journal of Institutional Economics*, 15(4), 595–614.
- Bright, C. (1994, November). Who owns indigenous peoples' DNA? *World Watch*, 7(6), 8.
- Bromley, D. W. (1992). The Commons, Common Property, and Environmental Policy. *Environmental and Resource Economics*, 2, 1–17.
- Brown, V. (2009). Social Death and Political Life in the Study of Slavery. *American Historical Review*, 114(5), 1231–1249.
- Brunner, R. (2010). Shi'ite Doctrine ii. Hierarchy in the Imamiyya. The Encyclopedia Iranica. <https://www.iranicaonline.org/articles/shiite-doctrineii-hierarchy-emamiya>
- Burawoy, M. (1985). *The Politics of Production: Factory Regimes under Capitalism and Socialism*. Verso.
- Bush, W. (1972). Individual Welfare in Anarchy. In Tullock G. (ed.), 1972, pp. 5–18; see also, Stringham E. (ed.) [2005], Chapter 2, pp. 10–23.
- Bush, W., & Mayer, L. (1974). Some Implications of Anarchy for the Distribution of Property. *Journal of Economic Theory*, 8, 401–412.
- Calder, N. (2010). *Islamic Jurisprudence in the Classical Era*. Cambridge University Press.
- Caldicott, H. (2002). *The Nuclear Danger, George W. Bush's Military-Industrial Complex*. The New Press.
- Calvin, D. (2021). *Entrepreneurial Communities: An Alternative to the State*. Book Villages.
- Caponera, D. A. (1954). *Water laws in Moslem countries*. Food and Agricultural Organization, U.N.
- Carvalho, J.-P. (2013). Veiling. *The Quarterly Journal of Economics*, 128, (1) ۳۷۰–۳۳۷.

- Chabas, F. (1995). *Les accidents de la circulation*. Dalloz.
- Chaichian, M. (2012). The New Phase of Globalization and Brain Drain: Migration of Educated and Skilled Iranians to the U.S. *International Journal of Social Economics*, 39(1/2), 18–38.
- Chaudhry, M. S. (1992). *Taxation in Islam and Modern Taxes*. Impact Publications International.
- Chaudhry, M. S. (1999). Retrieved August 29, 2021, from www.muslimtents.com.
- Chen, J. (2006). There's No Such Thing as Biopiracy...and It's a Good Thing Too. *McGeorge Law Review*, 37, 1–32.
- Clinton, B. (2005). *My Life* (Vol. 2). Vintage Books.
- Coase, R. (1960, October). The Problem of Social Cost. *The Journal of Law and Economics*, III, 1–44.
- Coid, J., Babbington, P., Brugha, D., Jenkins, R., Farrell, M., Lewis, G&., Singleton, N. (2002). Ethnic Differences in Prisoners: Criminality and Psychiatry Morbidity. *British Journal of Psychiatry*, 181, 473–480.
- Cole, D., & Grossman, P. (2002). The Meaning of Property Rights: Law Versus Economics? *Land Economics*, 78(3), 317–330.
- Collier, P. (1999). On the Economic Consequences of Civil War. *Oxford Economic Papers*, 51(1), 168–183.
- Collier, P., & Bannon, I. (2003). *Natural Resources and Violent Conflict: Options and Actions*. World Bank.
- Collier, P., & Hoeffler, A. (1998). On the Economic Causes of Civil War. *Oxford Economic Papers*, 50, 563–573.
- Commons, J. (1899–1900/1965). A Sociological View of Sovereignty by John R. Commons [1899–1900]. Augustus M. Kelley, Bookseller.
- Commons, J. (1924/1995). *Legal Foundations of Capitalism* (With a New Introduction by Jeff Biddle & Warren J. Samuels). Transaction Publishers.
- Commons, J. R. (1931). Institutional Economics. *American Economics Review*, 21.۶۵۷–۶۴۸ ,
- Commons, J. (1970). *The Economics of Collective Action*. University of Wisconsin Press.

- Cooter, R., & Ulen, T. (2012). *Law and Economics* (6th ed.). Addison-Wesley.
- Correa, C. (2000). *Intellectual Property Rights, the WTO and Developing Countries: The TRIPS Agreement and Policy Options*. Zed Books.
- Coville, T. (2002). *L'Economie de l'Iran Islamique: Entre ordre et désordres*. L'Harmattan.
- Coville, T. (2013). How to Transform a Rent-Seeking Economy: The Case of Iran. In H. E. Chehabi, F. Khosrokhavar, & C. Therme (Eds.), *Iran and the Challenges of the Twenty-First Century Essays in Honour of Muhammad-Reza Djalili*. Mazda Publishers.
- Coville, T. (2017). "The Economic Activities of Pasdaran" In Vahabi, Mehrdad and Coville, Thierry (Dir.), *L'économie politique de la République Islamique d'Iran*, *Revue internationale des études du développement*, No. 229, mai, pp. 87–107.
- Cowen, T., & Sutter, D. (2007). Conflict, Cooperation and Competition in Anarchy. In E. Stringham (Ed.), *Anarchy and the Law, The Political Economy of Choice* (pp. 315–321). Transaction Publishers.
- Coyne, C. (2005). Social Interaction Without the State. In E. Stringham (Ed.), *Anarchy, State and Public Choice* (pp. 49–59). Edward Elgar.
- Crettez, B. (2020). Pareto-Minimality in the Jungle. *Public Choice*, 182, 495–508.
- Cronk, L., & Leech, B. L. (2013). *Meeting at Grand Central: Understanding the Social and Evolutionary Roots of Cooperation*. Princeton.
- Csaba, L. (2022). Illiberal Economic Policies. In S. Holmes et al. (Eds.), *Routledge Handbook of Illiberalism* (pp. 674–691). Routledge.
- Cuaresma, J., Oberhofer, H., & Raschky, P. (2011). Oil and the Duration of Dictatorships. *Public Choice*, 148(3/4), 505–530.
- Cuddington, J. T. (1986). *Capital Flight: Estimates, Issues and Explanations*. Princeton Studies in International Finance, No. 58.
- Da Siva, N. (2020). Mutualité et capitalisme entre 1789 et 1947: de la subversion à l'intégration. *RECMA*, 357, 36–51.

- Dabashi, H. (2016, March 10). Babak Zanjani and the Complicity of Iran. Aljazeera.
<https://www.aljazeera.com/opinions/2016/3/10/babak-zanjaniand-the-complicity-of-iran/>
- Dago, J. (2012). L'Investissement Direct Etranger en Côte d'Ivoire, Economie Politique et Changement Institutionnel. l'Harmattan.
- Dana, L., & Wright, R. (2015). Bazaar Economies, Modern Networks and Entrepreneurship. In Wright, R. (ed.), Wiley Encyclopedia of Management, 2015 - Wiley Online Library.
<https://doi.org/10.1002/9781118785317.weom030005>
- Dareini, A. A. (2008, August 31). Iranian Conservative Attacks President on Economy. Worldnews. Retrieved December 18, 2021, from
https://article.wn.com/view/2008/08/31/Iranian_conservative_attacks_president_on_economy/
- Darrussalam, A. Z. (2010). The concept of al-Kanz in Qur'an (The Thematic Analysis of Qur'anic Verses). A Thesis in Partial Fulfilment of the Requirements for the Degree of Sarana Theologi Islam (S.Th.I) of the Faculty of Ushuluddin and Philosophy of UIN Alauddin Makassar, Indonesia.
- Dawood, N. J. (2014). The Koran (Translated with notes by N.J. Dawood). Penguin Books.
- Dean, M. (2008). Robbing the Jews, the Confiscation of Jewish Property in the Holocaust, 1933–1945. Cambridge University Press.
- Deleuze, G. (1996). "Post-scriptum sur les sociétés de contrôle", dans Pourparlers (pp. 240–247). Minuit.
- Demsetz, H. (1964). The Exchange and Enforcement of Property Rights. Journal of Law and Economics, 7, 11–26.
- Dornbusch, R. (1991). Experiences with Extreme Monetary Instability. In S. Commander (Ed.), Managing Inflation in Socialist Economies in Transition (Economic Development Institute of the World Bank, EDI Seminar Series) (pp. 175–196). The World Bank., chapter 8.
- Dornbusch, R., & Mussa, M. (1975). Consumption, Real Balances and the Hoarding Function. International Economic Review, 16(2), 415–421.
- Dostoyevsky, F. ([1861–62] 2003). The House of the Dead. Penguin Books.

- Dreyfus, M. (2001). *Liberté, Égalité, Mutualité: mutualisme et syndicalisme, 1852-1967*. Éditions de l'Atelier.
- Dunmore, T. (1980). *The Stalinist Command System: The Soviet State Apparatus and Economic Policy, 1945-1953*. Macmillan.
- Economist. (1993, September 25). *For the Oppressed*, vol. 328.
- Economist. (2021, August 28th-September 3rd). *Where Next for Global Jihad?*
- Eftekhari, A. (2004, Summer). "Shari sazi ghodrat siasi; daramadi bar jaygah amnyat dar andisheh va amal foghahay shia dar asre safavi" (The Islamization of the Political Power; A Prelude to the Place of Security in the Thought and Deed of the Shi'i Faqih During the Safavid Era). *Faslnameh Motaleeat Rahboordi*, 7(2), 275–298 (in Persian).
- Ehsani, K. (2009, Spring). *Survival Through Dispossession: Privatization of Public Goods in the Islamic Republic*. *Middle East Report*, 250, 26–33.
- Ehsani, K. (2013). *The Politics of Property in the Islamic Republic of Iran*. In S. Amir Arjomand & N. Brown (Eds.), *The Rule of Law, Islam, and Constitutional Politics in Egypt and Iran* (pp. 153–178). SUNY Press,. Chapter 5.
- Ehteshami, A. (2010). *Dynamics of Power in Contemporary Iran*. Emirates Centre for Strategic Studies and Research.
- Ellickson, R. (1991). *Order Without Law, How Neighbors Settle Disputes*. Harvard University Press.
- Ellickson, R. (1993). *Property in Land*. *Yale Law Journal*, 102, 1317–1400.
- Emmer, R. (1959, May). *A Concept of Hoarding*. *The Review of Economics and Statistics*, 41(2, Part 1), 162–169.
- Enayat, H. (1982). *Modern Islamic Political Thought*. University of Texas Press.
- Encyclopedia Iranica. (1987). "Bonyad Chahid," Costa Mesa, Mazda, pp. 360–361.
- Engels, F. (1877/1966). *Herr Eugen Dühring's Revolution in Science (AntiDühring)*, International Publisher.

- Engels, F. (1883/1993, March 17). Speech at the Grave of Karl Marx Highgate Cemetery, London. Transcribed: by Mike Lepore.
<https://www.marxists.org/archive/marx/works/1883/death/burial.htm>
- Engels, F. (1887/1968). The Role of Force in History, a Study of Bismarck's Policy of Blood and Iron. International Publisher.
- Erdbrink, T. (2013, October 4). To This Tycoon, Iran's Sanctions Were Like Gold. The New York Times. Retrieved December 10, 2010, from
<https://www.nytimes.com/2013/10/05/world/middleeast/to-this-tycoon-iransanctions-are-like-gold.html>.
- Esping Andersen, G. (1990). The Three Worlds of Welfare Capitalism. Polity Press.
- Esposito, J. L. (1995). The Islamic World: Past and Present. Oxford Islamic Studies Online. Retrieved August 27, 2021.
- Fanselow, F. (1990). The Bazaar Economy or How Bizarre is the Bazaar Really? MAN, New Series, 25(2), 250–265.
- Farahmand, M. (2004, September 21). “Monagheshesh-e Majles va Dowlat-e Iran bar sar-e dow sherkat-e torkiyeh-ie (The Quarrel between the Majles and the Government Regarding Two Turkish Companies). BBC. Persian. Retrieved December 13, 2021, from
www.bbc.co.uk/persian/business/story/2004/09/04092 (in Persian).
- Fararu. (2009, May 12). Mowjoodi-ye Hesab-e Zakhireh-ye Arzi haft milyard dollar ast (The balance of the Currency Reserve Fund is 7 billion US dollars). <https://fararu.com>. (in Persian)
- Fassihi, F. (2020, June 7). A Daughter Is Beheaded, and Iran Asks if Women Have a Right to Safety. Los Angeles Times. Retrieved March 20, 2022, from
<https://www.nytimes.com/2020/06/07/world/middleeast/honor-killing-iranwomen.html> .
- Filkins, D. (2012, March 12). The Deep State. The New Yorker. Retrieved January 6, 2022.
- Financial Times. (1997, July 17). State Foundations Dominate Economy, p. 4.
- Findlay, R. (1990, March). The “Triangular Trade” and the Atlantic Economy of the Eighteenth Century: A Simple General Equilibrium Model.

- Essays in International Finance, No. 177, Princeton University, Department of Economics.
- Floor, W. (2001). *Safavid Government Institutions*. Mazda Publishers.
- Forozan, H. (2016). *The Military in Post-Revolutionary Iran, the Evolution and Roles of the Revolutionary Guards*. Routledge.
- Foucault, M. (1975). *Surveiller et punir*. Gallimard.
- Foweraker, J. (1987). Corporatist Strategies and the Transition to Democracy in Spain. *Comparative Politics*, 20(1), 57–72.
- Friedman, D. (2007). Law as a Private Good: A Response to Tyler Cowen on the Economics of Anarchy. In Stringham E., pp. 284–291.
- Frisch, R. (1933). Propagation Problems and Impulse Problems in Dynamic Economics. In *Economic Essays in Honour of Gustav Cassel* (pp. 171–205). George Allen & Unwin.
- Fudenberg, D., & Tirole, J. (1986, July). A Theory of Exit in Duopoly. *Econometrica*, 54(4), 943–960.
- Fujinaga, A. F. (2018). Islamic Law in Post-Revolutionary Iran. In A. M. Emon & A. Rumea (Eds.), *The Oxford Handbook of Islamic Law*. Oxford University Press.
- Galbraith, J. K. (2004). *The Economics of Innocent Fraud, Truth for Our Time*. Houghton Mifflin Company.
- Galbraith, J. (2009). *The Predator State, How Conservatives Abandoned the Free Market and Why Liberals Should Too* (Paperback ed.). Free Press.
- Gambetta, D. (1996). *The Sicilian Mafa*. Harvard University Press.
- Garnett, R. F., Jr., Lewis, P., & Ealy, L. T. (Eds.). (2014). *Commerce and Community: Ecologies of Social Cooperation (Economics as Social Theory)*. Routledge.
- Geertz, C. (1978). The Bazaar Economy: Information and Search in Peasant Marketing. *American Economic Review*, 68(2), 28–32.
- Geoloso, V., & Leeson, P. (2020). Are Anarcho-Capitalists Insane? Medieval Icelandic Conflict Institutions in Comparative Perspectives. *Revue d'Economie Politique*, 130(6), 957–974.

- Gernet, J. (1962). *Daily Life in China on the Eve of Mongol Invasion, 1250–1276*. Stanford University Press.
- Ghaninejad, M. (2022, January 29). Charxesh be chap (A turn to the left). *Tejarat Farda*, Number 442.
- Ghartabi, M. i. A. (1973). *Tafsir Ghartabi (Ghartabi's exegesis) (Vol. 8)*. Markaz Ettelat va Madarek Islami.
<http://dl.islamicdoc.com/site/catalogue/457506>
- Ghosh, P. (2013, May 5). Iran's Supreme Leader Ayatollah Khamenei...A Multibillionaire and BMW Car Dealer? *International Business Times*. Retrieved December 5, 2021, from <https://www.ibtimes.com/irans-supreme-leaderayatollah-khamenei-multi-billionaire-bmw-car-dealer-1233899>.
- Gide, C. (1898/2018). *Principes d'Economie Politique* (6th ed.) Hachette-livre BNF.
- Gobadi, S. (2021, July 25). How IRGC Created and Amplifies Iran's Water Crisis. *The National Council of Resistance of Iran (NCRI)*. Retrieved March 8, 2022, from https://www.einnews.com/pr_news/547176674/video-how-irgcreated-and-amplifes-iran-s-water-crisis.
- Goldberg, E., Wibbels, E., & Myukiyehe, E. (2008). Lessons from Strange Cases: Democracy, Development, and the Resource Curse in the U.S. States. *Comparative Political Studies*, 41, 477–514.
- Goldsmith, E. (1968). The Qanats of Iran. *Scientific American*, 218(4), 94–105.
- Goldstone, J. (1998). Introduction. In G. Jack (Ed.), *The Encyclopedia of Political Revolutions* (pp. xxxi–xxxviii). Congressional Quarterly Inc.
- Goodey, C. (1980, June). *Workers' Councils in Iranian Factories*. MERIP Reports.
- Gunning, P. (1972/2005). Towards a Theory of the Evolution of Government. In Stringham E., pp. 60–66.
- Haavelmo, T. (1954). *A Study in the Theory of Economic Evolution*. North-Holland.
- Hall, E. (1989, July 12). Iran Names Two for Presidential Poll; Rafsanjani favorite. *Reuters*.

- Hall, P., & Soskice, D. (2001). *Varieties of Capitalism: The Institutional Foundations of Comparative Advantage*. Oxford University Press.
- Hamilton, C. (2006). Biodiversity, Biopiracy and Benefits: What Allegations of Biopiracy Tell Us About Intellectual Property. *Developing World Bioethics*, 6, ۱۷۳-۱۵۸, (۳)
- Hanke, S., & Krus, N. (2013). World Hyperinflations. In R. Parker & R. Whaples (Eds.), *Routledge Handbook of Major Events in Economic History* (pp. 367-377). Routledge., chapter 30.
- Hardin, G. (1968). The Tragedy of the Commons. *Science, New Series*, 162, (۳۸۵۹) 1243. ۱۲۴۸-
- Hargreaves Heap, S. P., & Varoufakis, Y. (1995). *Game Theory, a Critical Introduction*. Routledge.
- Harris, K. (2012). *The Martyrs Welfare State: Politics of Social Policy in the Islamic Republic of Iran*. PhD dissertation, The John Hopkins University, Baltimore, Maryland, August.
- Harris, K. (2013). The Rise of the Subcontracting State: Politics of Pseudo-Privatization in the Islamic Republic of Iran. *International Journal of Middle East Studies*, 45, 45-70.
- Harris, K. (2017). *A Social Revolution Politics and the Welfare State in Iran*. University of California Press.
- Hart, O. (1995). *Firms, Contracts, and Financial Structure*. Clarendon Press.
- Hart, O. (2017). Incomplete Contracts and Control. *American Economic Review*, 107. ۱۷۵۲-۱۷۳۱, (۷)
- Hashemi Rafsanjani, A. A. (2007, December 29). Etemad (in Persian).
- Hashemi Rafsanjani, A. A. (2008, December 11). Rafsanjani Criticizes Government Bodies for not Implementing Article 44. *Fars New Agency*. (in Persian).
- Hassan-Yari, H. (2005, August 5). Iran: Defending the Islamic Revolution—The Corps of the Matter. *RadioFreeEurope, RadioLiberty*. Retrieved December 13, 2021, from <http://www.rferl.org/content/article/1060431.html> (in Persian).
- Hau, C. (2017). *What Is Crony Capitalism? Emerging State Project (EPS) Grips*, Retrieved July 7, 2022, from

<http://www3.grips.ac.jp/~esp/en/event/what-is-%E2%80%9Ccrony-capitalism%E2%80%9D/>

- Hazleton, L. (2010). *After the Prophet: The Epic Story of the Shia-Sunni Split in Islam*. Anchor Books.
- Hemmati, A. (2022, January 8). Hoshdar arzi Hemmati be dowlat Raisi, chera dowlat davazahom arz tarjihi ra hazf nakard? (Hemmati's Warning to Raisi's Government, Why the 12th Government did not Abolish Preferential Currency Rate). Khabaronline. Retrieved February 13, 2022, from <https://www.khabaronline.ir/news/1590360/>. (in Persian)
- Hess, J. R., & Schmidt, P. J. (2000, January). The First Blood Banker: Oswald Hope Robertson. *Transfusion*, 40, 110–113.
- Hirschman, A. (1970). *Exit, Voice, and Loyalty*. Cambridge University Press.
- Hirschman, A. (1977a). A Generalized Linkage Approach to Development, with Special Reference to Staples. *Economic Development and Cultural Change*, 25, ۹۸–۶۷.
- Hirschman, A. O., (1977b/2013). *The Passions and the Interests: Political Arguments for Capitalism before Its Triumph*. Princeton University Press.
- Hirshleifer, J. (1995). Anarchy and Its Breakdown. *Journal of Political Economy*, 103, ۵۲–۲۵.
- Hirshleifer, J. (2001). *The Dark Side of the Force, Economic Foundations of Conflict Theory*. Cambridge University Press.
- Hodgson, G. (2015). Much of the 'Economics of Property Rights' Devalues Property and Legal Rights. *Journal of Institutional Economics*, 11(4), 683–709.
- Hogarty, T. (2005). Cases in Anarchy. In Stringham E. (ed.), pp. 98–112.
- Hohfeld, W. (1913). Some Fundamental Legal Conceptions as Applied in Judicial Reasoning. *Yale Law Journal*, 23, 16–59.
- Holcombe, R. (2007). Government: Unnecessary but Inevitable. In Stringham E. (ed.), pp. 354–370.
- Holcombe, R. (2015). Political Capitalism. *Cato Journal*, 35(1), 41–66.

- Holcombe, R. (2018). *Political Capitalism, How Economic and Political Power Is Made and Maintained*. Cambridge University Press.
- Honneth, A. (2018). 'Capitalism' - Economy, Society or a Form of Life? Greatness and Limits of Marx' Theory of Society,' Lecture Delivered at the Hamburger Institut für Sozialforschung 4.5.2018, <https://www.youtube.com/watch?v=BB6epE9YVz0>
- Hooglund, E. J. (1982). *Land and Revolution in Iran 1960-1980*. University of Texas Press.
- Hoominfar, E., & Zanganeh, N. (2021). The Brick Wall to Break: Women and the Labor Market Under the Hegemony of the Islamic Republic of Iran. *International Feminist Journal of Politics*, 23(2), 263–286.
- Hosseini, S. R., & Sadeghi Fadaki, S. J. (2019). "Anfal", Daerotal-maref Koran Karim (The Encyclopedia of the Koran) in Persian, 5, 15–24. (in Persian).
- Houba, H., Luttens, R. I., & Weikard, H.-P. (2017). Pareto Efficiency in the Jungle. *Review of Economic Design*, 21(3), 153–161.
- Humphreys, M. (2005). Natural Resources, Conflict and Conflict Resolution. *Journal of Conflict Resolution*, 49, 508–537.
- Ibn Al-Mufd, M., & Ibn Noman, M. (1989). *Al-Muqni'ah (The Legally Sufficent)* (2nd ed.). Daftar Entesharat Islami.
- Ibn Ishaq. (2004, June 25). The Earliest Biography of Muhammad. https://web.archive.org/web/20040625103910/http://www.hraic.org/hadith/ibn_ishaq.html#khaybar#khaybar
- Ilyess, E. K. (2012). Ethnic Minorities and Integration Process in France and the Netherlands: An Institutional Perspective. *American Journal of Economics and Sociology*, 71, 151–183.
- Inikori, J. (2017). The Development of Capitalism in the Atlantic World: England, the Americas, and West Africa, 1400–1900. *Labor History*, 58(2), 138–153.
- International Monetary Fund. (1998, April). Islamic Republic of Iran. Recent Economic Developments, IMF, Staff Country Report n 98/27, Washington DC.
- International Monetary Fund. (2010, April). World Economic Outlook Database. Online. Available at:

- www.imf.org/external/pubs/ft/weo/2010/01/weodata/index.aspx.
Retrieved December 27, 2021.
- Iordachi, C., & Bauerkamper, A. (Eds.). (2014). "2014, The Collectivization of Agriculture in Communist East Europe, Comparison and Entanglements. Central European University Press.
- Iran (Islamic Republic of)'s Constitution of 1979 with Amendments through 1989, constituteproject.org, Retrieved June 28, 2021.
- Issawi, C. (1950). An Arab Philosophy of History; Selections from the Prolegomena of Ibn Khaldun of Tunis (1332–1406) (Translated and arranged by Issawi). John Murray.
- Jafari, P. (2013, Fall). Reasons to Revolt: Iranian Oil Workers in the 1970s. *International Labor and Working-Class History*, 84, 195–217.
- Jafari, P. (2018). Fluid History: Oil Workers and the Iranian Revolution. In T. Atabaki, E. Bini, K. Ehsani, & K. (Eds.), *Working for Oil: Comparative Social Histories of Labor in the Global Oil Industry* (pp. 69–98). Palgrave Macmillan.
- Jafari, P. (2021). The Showras in the Iranian Revolution, Labour Relations and the State in the Iranian Oil Industry, 1979–82. In P. Brandon, P. Jafari, & S. Müller (Eds.), *Worlds of Labour Turned Upside Down: Revolutions and Labour Relations in Global Historical Perspective* (pp. 252–285). Brill, chapter 9.
- Jahangiri, I. (2016). Nagofteh-hay Jahangiri az door zadan tahreemha va arz 4200 tomani (Jahangiri's unsaid report on detouring economic boycotts and the 4200 tomans currency). *Ensafnews*, 14 March 2021, <http://www.ensafnews.com/286750/> , Retrieved February 13, 2022 (in Persian).
- Jahanguiri, I. (2016). Discourse in the Conference on Knowledge-Based oil Industry. *Sharq*, 17 April, No. 2561 (in Persian).
- Janos, K. (1998). The Place of the Soft Budget Constraint in Economic Theory. *Journal of Comparative Economics*, 26, 11–17.
- Jebrayli, S. Y. (2018). Revayat Rahbari, monasbeat jomhooryat va islamiyat dar intekhab Valieh Faqih (The Story of Leadership, the Relationship between Republic and Islam in Electing the Supreme Jurisprudent). Intesharat Islami. (in Persian-)

- Jensen, N., & Wantchekon, L. (2004). Resource Wealth and Political Regimes in Africa. *Comparative Political Studies*, 37, 816–841.
- Johns, D. (2006). The Crimes of Saddam Hossein, 1988 The Anfal Campaign. *Frontline World*. Retrieved July 17, 2022, from https://www.pbs.org/frontlineworld/stories/iraq501/events_anfal.html.
- Jordan, J. (2006). Pillage and Property. *Journal of Economic Theory*, 131(1), 26–44.
- Juma, C. (1989). *The Gene Hunters: Biotechnology and the Scramble for Seeds*. Zed Books.
- Kani, M., & Reza, M. (2000). Anfal va asar an dar Islam (Anfal and its effects in Islam). *Bostan ketab Qom*. (in Persian.)
- Karaki, Ali ibn Hossein ibn Abdol-Ali Ameli. (1510/1992). *Ghat al-lejaj f tahghigh hal al-Kharaj* (Ending with Obstinacy Regarding an Inquiry into the Solution of Tribute Issue). Moasseseh Nashr Islami.
- Karimian, R. (2009, Spring). The Reformist Moment and the Press. *Middle East Report*, 250, 16.
- Karl, T. L. (1997). *The Paradox of Plenty: Oil Booms and Petro-States*. University of California Press.
- Karshenas, M. (2021). Minimum Wages, Labor Market Institutions, and the Distribution of Earning in Iran. *The Economic Research Forum*, Working Paper No. 1478 August.
- Kasravi, A. (2006). *History of the Iranian Constitutional Revolution: Tarikh-e Mashrute-ye Iran*, Volume I, translated into English by Evan Siegel. Mazda Publications.
- Katouzian, M. A. (1974). Land Reform in Iran, A Case Study in the Political Economy of Social Engineering. *The Journal of Peasant Studies*, 1(2), 220–239.
- Katzman, K. (1993). *The Warriors of Islam: Iran's Revolutionary Guard*. Westview Press.
- Katzman, K. (2006, August 6). Iran's Bonyads: Economic Strengths and Weaknesses. *Emirates Center for Strategic Studies and Research*.
- Kaviani, Z. (2021). Dar ahmyaat roshd nerkh sarmyeh gozari, avamel moasser bar roshed eqtesadi saal 1400 kodamand (On the Importance

of the Rate of Investment: What Are the Factors Influencing the Growth Rate in 2021 ,”(۲۰۲۲-Tejarat Farda, No. 404. 1 May (in Persian.)

- Kazemi, F., & Abrahamian, E. (1978). The Nonrevolutionary Peasantry of Modern Iran. *Iranian Studies*, 11(1/4), 259–304.
- Keddie, N. R., & Gasiorowski, M. J. (Eds.). (1990). *Neither East nor West: Iran, the United States, and the Soviet Union*. Yale University Press.
- Keen, D. (2012). *Useful Enemies, When Waging Wars Is More Important than Winning Them*. Yale University Press.
- Keshavarzian, A. (2007). *Bazaar and State in Iran, the Politics of the Tehran Marketplace*. Cambridge University Press.
- Keynes, J. M. (1936). *The General Theory of Employment, Interest and Money*. Macmillan.
- Khalaji, M. (2011). *Nazm-e Novin-e Rohaniat Dar Iran (The New Order of the Clerical Establishment in Iran)*. H&S Media (in Persian.)
- Khazani, O., & Bulos, N. (2021, August 2). As Water Table Lowers, Tehran and Much of Iran are Slowly Sinking. *Los Angeles Times*, Retrieved March 8, 2022, from <https://www.latimes.com/world-nation/story/2021-08-02/lower-water-table-climate-change-tehran-iran-sinking>.
- Khomeini, R. (1970). *Velayat Fqih. Daftar Nashre Falagh*. Translated in 1981, *Islam and Revolution, Writings and Declarations of Imam Khomeini*. Mizan Press.
- Khomeini, R. (2000). *Ketab Al-Bey (The Book of Sale) (Vol. 3)*. Moassesseh tanzeem va nashr asar al-Imam al-Khomeini.
- Kimbrell, A., (1995, July/August), “The Body Enclosed, The Commodification of Human ‘Parts’”, *The Ecologist*, Vol. 25, No. 4, pp. 134-141.
- Klebnikov, P. (2003, July 21). *Millionaire Mullahs*. *Forbes*.
- Klein, L. (2006). Ragnar Frisch’s Conception of the Business Cycle. In S. Strom (Ed.), *Econometrics and Economic Theory in the 20th Century*, Cambridge Collections Online, Cambridge University Press.

- Klein, B., Crawford, R., & Alchian, A. (1978). Vertical Integration, Appropriable Rents, and the Competitive Contracting Process. *Journal of Law and Economics*, 21(2), 297–326.
- Knight, F. (1947). Human Nature and World Democracy. In *Freedom and Reform* (pp. 308–310). Harper and Bros.
- Kolko, G. (1963). *The Triumph of Conservatism: A Reinterpretation of American History, 1900–1916*. The Free Press of Glencoe.
- Kolko, G. (1965). *Railroads and Regulation 1877-1916*. Princeton University Press.
- Kooch, Y., Azizi Mehr, M., & Hosseini, S. M. (2020). The Effect of Forest Degradation Intensity on Soil Function Indicators in Northern Iran. *Ecological Indicators*, 114, 106324. <https://doi.org/10.1016/j.ecolind.2020.106324>
- Kornai, J. (1971a). *Anti-Equilibrium, On Economic Systems Theory and the Tasks of Research*. American Elsevier Publishing Company, Inc.
- Kornai, J. (1971b). Economic Systems Theory and General Equilibrium Theory. *Acta Oeconomica*, 6(4), 297–317.
- Kornai, J. (1979). Resource-Constrained Versus Demand-Constrained Systems. *Econometrica*, 47(4), 801–819.
- Kornai, J. (1980). *Economics of Shortage*. North-Holland.
- Kornai, J. (1983). The Health of Nations: Reflections on the Analogy between the Medical Sciences and Economics. *Kyklos*, 36(2), 191–212.
- Kornai, J. (1984). Bureaucratic and Market Coordination. *Osteuropa Wirtschaft*, 29. ۳۱۹–۳۰۶, (۴) Reprinted in: Kornai Janos (1990). *Vision and Reality, market and state, contradictions and dilemma revisited*. Routledge, pp. 1–19.
- Kornai, J. (1990a). The Affinity between Ownership Forms and Coordination Mechanisms: The Common Experience of Reform in Socialist Countries. *Journal of Economic Perspectives*, 4(3), 131–147.
- Kornai, J. (1990b). *The Road to a Free Economy: Shifting from a Socialist System: The Example of Hungary*. W.W. Norton.

- Kornai, J. (1992). *The Socialist System. The political economy of Communism*. Princeton University Press and Oxford University Press.
- Kornai, J. (1994). Transformational Recession: The Main Causes. *Journal of Comparative Economics*, 19(1), 39–63.
- Kornai, J. (2000a). What the Change of System from Socialism to Capitalism does and does not Mean? *The Journal of Economic Perspectives*, 14(1), 27–42.
- Kornai, J. (2000b). Ten Years After ‘The Road to a Free Economy’: The Author’s Self-Evaluation. Paper for the World Bank ‘Annual Bank Conference on Development Economics-ABCDE’, April 18–20, Washington, DC.
- Kornai, J. (2010). Innovation and Dynamism: Interaction between Systems and Technical Progress. In G. Roldand (Ed.), *Economies in Transition, Studies in Development Economics and Policy* (pp. 14–56). Palgrave Macmillan.
- Kornai, J. (2013). *Dynamism, Rivalry, and the Surplus Economy: Two Essays on the Nature of Capitalism*. Oxford University Press.
- Kornai, J. (2016). The System Paradigm Revisited, Clarification and Additions in the Light of Experiences in the Post-Socialist Region. *Acta Oeconomica*, 66(4), 547–596.
- Kowsar, N., & Nader, A. (2019, 25 February). Iran Is Committing Suicide by Dehydration. *Foreign Policy*. Retrieved March 8, 2022, from <https://foreignpolicy.com/2019/02/25/iran-is-committing-suicide-by-dehydration>.
- Krätke, M. (2020). Capitalism. In M. Musto (Ed.), *The Marx Revival. Key Concepts and New Interpretations*. Cambridge University Press.
- Kreps, D. M. (1990). *A Course in Microeconomic Theory*. Princeton University Press.
- Kreps, D. M. (1991). *Game Theory and Economic Modelling*. Oxford University Press.
- Kristof, N. (2011, 27 October). Crony Capitalism Comes Home. *The New York Times*. Retrieved July 7, 2022, from <https://www.nytimes.com/2011/10/27/opinion/kristof-crony-capitalism-comes-homes.html>.

- Krugman, P. (2013, April 11). The Conscience of a Liberal, Monetary Policy in a Liquidity Trap. Retrieved February 22, 2022, from <https://krugman.blogs.nytimes.com/2013/04/11/monetary-policy-in-a-liquidity-trap>.
- Krugman, P., & Obstfeld, M. (2003). International Economics, Theory and Practice (6th ed.). Addison Wesley.
- Kulayni, M. I. Y. (1988). Al-Kaf (Extant) (Vol. 1, 4th ed.). Dar al-kotobal-islamieh.
- Kuran, T. (2001). The Provision of Public Goods under Islamic Law: Origins, Impact, and Limitations of the Waqf System. Law and Society Review, 35, ٨٩٧-٨٤١, (٤)
- Kuran, T. (2005). The Absence of the Corporation in Islamic Law: Origins and Persistence. The American Journal of Comparative Law, 53(4), 785-834.
- Kuran, T. (2018). Islam and Economic Performance. Journal of Economic Literature, 56(4), 1292-1359.
- Kurtis, G., & Hooglund, E. (Eds.). (2008). Iran, A Country Study. Washington DC.
- Küttler, W. (2008). Kapitalismus. Historisch-Kritisches Wörterbuch des Marxismus 7.1 (pp. 238-272). Argument-Verlag.
- Lambton, A. K. S. (1969). The Persian Land Reform. Clarendon Press.
- Lane, P., & Tornell, A. (1996). Power, Growth, and the Voracity Effect. Journal of Economic Growth, 1, 213-241.
- Lane, P., & Tornell, A. (1999). The Voracity Effect. American Economic Review, 89, ٤٦-٢٢ ,
- Lange, O. (1958). The Role of Planning in Socialist Economy. Indian Economic Review, 4(2), 1-15.
- Lawson, G. (2019). Anatomies of Revolution. Cambridge University Press.
- Le Billon, P. (2001). The Political Ecology of War: Natural Resources and Armed Conflicts. Political Geography, 20(5), 561-584.
- Leeson, P. T. (2007). Anarchy, Monopoly, and Predation. Journal of Institutional and Theoretical Economics (JITE), 163, 467-482.

- Leeson, P. T. (2009). The Laws of Lawlessness. *Journal of Legal Studies*, 38, 471–503.
- Leeson, P. T. (2014). *Anarchy Unbound: Why Self-Governance Works Better than You Think*. Cambridge University Press.
- Leeson, P., & Stringham, E. (2007). Is Government Inevitable? Comment on Holcombe's Analysis. In E. Stringham (Ed.), *Anarchy and the Law, the Political Economy of Choice* (pp. 371–376). Transaction Publishers.
- Leilaz, S. (2013). Mooj dovam, tajodod ameraneh dar Iran, Tarikh barnameh-hay omrani sevoom ta panjom (The Second Wave, the Authoritarian Modernity in Iran, the History of the Development Planning from the Third to the Fifth. (NilooFar publication. (in Persian).
- Leilaz, S. (2019). Salaneh 10 ta 20 miliard dollar az keshvar kharej mishavad (10to 20 billion Dollars Fled the Country Annually). *Fararu*, 4 (September 2019) (in Persian).
- Lenin, V. I. (1917/1964, April). The Dual Power. In *Collected Works* (Vol. 24, pp. 38–41). Progress Publishers.
- Lenin, V. I. (1920/1975–1979). “Report on the Work of the Council of People's Commissars” (December 22, 1920). In *Collected Works* (Vol. 36). Progress Publishers.
- Leshem, D. (2016). What did the Ancient Greeks mean by Oikonomia? *Journal of Economic Perspectives*, 30(1), 225–231.
- Levy Yeyati, E., & Rey, H. (2006). Financial Dollarization: Evaluating the Consequences. *Economic Policy*, 21(45), 63–118.
- Lindblom, C. E. (1977). *Politics and Markets: The World's Political Economic Systems*. Basic Books.
- Locke, J. (1690/1952). *The Second Treatise of Government* (Edited with an introd. by Thomas P. Peardon). The Liberal Arts Press.
- Love, J. (1991). *Antiquity and Capitalism: Max Weber and the Sociological Foundations of Roman Civilization*. Routledge.
- Lupton, S. (2011). *Économie des Déchets. Une Approche Institutionnaliste*, Collection “Ouvertures économiques”, Bruxelles, De Boeck.
- MacCallum, S. H. (2003). The Entrepreneurial Community in Light of Advancing Business Practices and Technologies. In MacCallum,

- Spencer Heath, D. Klein, F. Foldvary (Eds.), *The Half-Life of Policy Rationales*. New York University Press. chapter 12.
- Madlovics, B., & Magyar, B. (2021). Post-Communist Predation: Modeling Reiderstvo Practices in Contemporary States. *Public Choice*, 187(3-4), 247–273.
- Magyar, B. (2016). *Post-Communist Mafa State: The Case of Hungary*. CEU Press.
- Mahamed, A. (2012, Spring). “Tafsir Tatbeeghi Ayeh Sharifeh Anfal” (A comparative interpretation of the honorable verse of Anfal). *Faslnameh Motalleat Tafsiri*, 3(9), 81–104. (in Persian).
- Mahdavy, H. (1970). The Patterns and Problems of Economic Development in Rentier States: The Case of Iran. In M. Cook (Ed.), *Studies in economic history of the Middle East* (pp. 428–467). Oxford University Press.
- Makarem Shirazi, N. (2016). *Tafsir Nemoneh (Exemplary exegesis) (Vol. 7)*. Ali in Abi Taleb.
- Maljoo, M. (2017). “The Vicious Circle Trapping Iranian Workers since the 1990s”, in Vahabi, Mehrdad and Coville, Thierry (Dir.), *L'économie politique de la République islamique d'Iran*, *Revue internationale des études du développement*, No. 229, mai, pp. 135–160.
- Maloney, S. (2000). Agents or Obstacles? Parastatal Foundations and Challenges for Iranian development. In P. Alizadeh (Ed.), *The economy of Iran: The dilemma of an Islamic State* (pp. 145–176). I.B. Tauris Publishers.
- Maloney, S. (2015). *Iran's Political Economy since the Revolution*. Cambridge University Press.
- Mandel, E. (1995). *Long Waves of Capitalist Development: A Marxist Interpretation* (2nd revised ed.). London and New York: Verso.
- Mann, M. (1986). *The Sources of Social Power*, vol. 1, *A History of Power from the Beginning to A.D. 1760*. Cambridge University Press.
- Mansoor, H. (2020a, 19 December). *Tolid servat dar iqtesad dar-ol-islam chera baz istad?* (Why did the Creation of Wealth Stop in the Economy of the Islamic Country?). *Independent Persian*. Retrieved July 11, 2022, from <https://www.independentpersian.com/node/107166>.

- Mansoor, H. (2020b, 13 February). Sevomeen charkheh namoozon iqtesad Iran: tolid melli va anbasht sarmyeh” (The Third Cycle of Iranian’s Economic Disequilibrium: National Production and Capital Accumulation). Independent Persian. Retrieved July 11, 2022, from <https://www.independentpersian.com/node/122631> .
- Markoff, J. (2006). Violence, Emancipation, and Democracy: The Countryside and the French Revolution. In G. Kates (Ed.), *The French Revolution, Recent Debates and New Controversies* (2nd ed., pp. 165–197). Routledge.
- Marshall, T. (1963). *Sociology at the Crossroads and Other Essays*. Heinemann.
- Marx, K. (1847/2009). *The Poverty of Philosophy*. Progress Publishers, 1955; Transcribed: by Zodiac for Marx/Engels Internet Archive (marxists.org) 1999; Proofed: and corrected by Matthew Carmody, 2009.
- Marx, K. (1857a–8/1964). *Pre-capitalist Economic Formations*. Translated by Jack Cohen, <https://www.marxists.org/archive/marx/works/1857/precapitalist/ch01.htm>
- Marx, K. (1857b/1971). Introduction to a Contribution to the Critique of Political Economy. In *A Contribution to the Critique of Political Economy*, translated from the German by S. W. Ryazanskaya, Appendix I, London: Lawrence & Wishart, pp. 81–111. <https://www.marxists.org/archive/marx/works/1859/critique-pol-economy/appx1.htm>
- Marx, K. (1859/1977). *A Contribution to the Critique of Political Economy*. Progress Publishers. Retrieved from <https://www.marxists.org/archive/marx/works/1859/critique-pol-economy/preface.htm> . Accessed July 15, 2019.
- Marx, K. (1867/1978). *Capital, a Critique of Political Economy* (Vol. 1), Progress Publishers.
- Marx, K. (1973). *Grundrisse*. Vintage Books.
- Mauss, M. (1967). *The Gift: Forms and Functions of Exchange in Arabic Societies*. Norton.

- Mazaheri, R. (2018, June 20). How Iran got Economically Socialist, and then Islamic Socialist. The Saker. Retrieved February 2, 2022, from <https://thesaker.is/how-iran-got-economically-socialist-and-then-islamic-socialist> ./
- McAuliffe, J. D. (2006). The Cambridge Companion to the Qur'an. Cambridge University Press.
- Mcelroy, D. (2013, 2 May). Iran's Ayatollah Khamenei Embroiled in German Car Dealer Row. The Daily Telegraph. Retrieved December 5, 2021, from <https://www.telegraph.co.uk/news/worldnews/middleeast/iran/10034051/Irans-Ayatollah-Khamenei-embroiled-in-German-car-dealer-row.html> .
- McGuirk, E. (2013). The Illusory Leader: Natural Resources, Taxation and Accountability. Public Choice, 154, 285–313.
- Meggison, W., & Netter, J. (2001, June). From State to Market: A Survey of Empirical Studies on Privatization. Journal of Economic Literature, 39.۳۸۹–۳۲۱ ,(۲)
- Menard, C., Kunneke, R., & Groenewegen, J. (2021). Network Infrastructures: Aligning Technologies and Institutions. Cambridge University Press.
- Merianos, G., & Gotsis, G. (2017). Managing Financial Resources in Late Antiquity, Greek Fathers' Views on Hoarding and Saving. Palgrave Macmillan.
- Mesbahi Moghaddam, S., Ghyasi, M., & Nakhli, S. R. (2011, Fall). "Osool va siyasathay hakem bar masraf Anfal va daramadhay hasel az an dar dowlat islami"), The Governing Principles and Policies Regarding the Expenditure of the Income Originated from Anfal in the Islamic State), Fasnameh pajooresh-hay eghtesadi Iran, in Persian, 48, 193–221 (in Persian).
- Milani, A. (2011). The Shah. Palgrave Macmillan.
- Milanovic, B. (2019). Capitalism Alone, the Future of the System that Rules the World. Belknap Press of Harvard University Press.
- Mingardi, A. (2018). P.T. Bauer and the Myth of Primitive Accumulation. Cato Journal, 38(2), 613–630.

- Minutes of the discussions of the Majles on the final version of the Constitution of the Islamic Republic of Iran, in 4 Volumes, in Persian. Retrieved September 1, 2021 ,from <https://www.shoragc.ir/fa/news/2098/>
- Mitchell, T. (2011). Carbon Democracy: Political Power in the Age of Oil. Verso.
- Mitchell, L. (2012). The Color Revolutions. University of Pennsylvania Press.
- Mobarak, A. M., & Purbasari, D. (2005, July 9). Political Trade Protection inDeveloping Countries: Firm Level Evidence from Indonesia. Available <https://ssrn.com/abstract=770949> or <https://doi.org/10.2139/ssrn.770949>
- Mobarak, A., & Purbasari, D. (2006). Corrupt Protection for sale to Firms: Evidence from Indonesia. Unpublished Working Paper. University of Colorado at Boulder.
- Moghtaderi, T., Alamdar, R., Rodríguez-Seijo, A., Naghibi, S. J., & Kumar, V. (2020). Ecological Risk Assessment and Source Apportionment of Heavy Metal Contamination in Urban Soils in Shiraz, Southwest Iran. *Arabian Journal of Geosciences*, 13, 797. <https://doi.org/10.1007/s12517-020-05787-9>
- Mohajer, N. (2020). Voices of a Massacre: Untold Stories of Life and Death in Iran, 1988 .Oneworld Publications.
- Mohandes, A. (1965). Water Resources of Iran. Tehran University, Faculty of Law, Political Science and Economics.
- Moin, B. (1999). Khomeini: Life of the Ayatollah. I.B. Tauris & Co.
- Moinfar, A. A. (2014, 24 January). Interview Regarding the Nationalization of the Banks and Industries Under the Provisional Government of Bazargan. *Tejarat Farda*, No. 74.
- Momen, M. (1985). An introduction to Shi'i Islam, the history and doctrines of Twelver Shi'ism. Yale University Press.
- Montazeri, H.-A. (1984). Al-Khoms va Al-Anfal (Khoms and Anfal) (2nd ed.). Mossassesh al-nashr al-Islamie.
- Montazeri, H.-A. (1987). Darasat f velayet al-faqih va feqhe al-dowlah al-islamieh (Studies on Velayat faqih and the Jurisprudence of the Islamic State) (Vol. 1, 4). Al-markaz al-alemi il-darasat al-islamieh.

- Morrison, K. (2007). Natural Resources, Aid, and Democratization: A Best-Case Scenario. *Public Choice*, 131(3/4), 365–386.
- Moss, L. (1974). Private Property Anarchism: An American Variant. in Tullock G. (ed.), 1974, pp. 1–31; see also, Stringham E. (ed.) [2005], Chapter 12, pp. 123–152.
- Motamedi, M. (2021, 21 July). Violence Escalates in Water-Shortage Protests in Iran's Khuzestan. *Aljazeera*. Retrieved March 10, 2022, from [https://www.aljazeera.com/news/2021/7/21/violence-intensifies-after-six-nights-of-water-crisis-protests-in-](https://www.aljazeera.com/news/2021/7/21/violence-intensifies-after-six-nights-of-water-crisis-protests-in-iran)
- Mouloud, L. (2006). "Chaque Prison a Son Petit Guantanamo..." *Journal l'Humanité*, le 21 décembre.
- Mousavi Nik, S. H. (2009). Gozar az Iqtasad dowlati be shebh dowlati (The Transition from State to Parastate Economy). The Research Centre of Islamic Legislative Assembly, November, Serial number 9915, subject code 220 (in Persian).
- Najaf Khah, M. (2016, Winter). "Marz-e myan bakhsh omomei va bakhsh khosousi dar hoghogh Iran ba takeed bar barnameh khosousi sazi va broon separi") The Delineation of the Public and Private Sector in the Iranian Law with the Emphasis on the Privatization Program and Outsourcing). *Fasnameh elmipajooheshi Shapa*, 21(4), 101-133 (in Persian).
- Naseri, S. (2006). 30 Darsad-e eqtesad-e Iran dar ekhtiar-e bonyadha ast (The Foundation's Control Over 30 percent of the Economy), *Sarmayeh*, June 10, No. 195. Retrieved December 11, 2022, from www.magiran.com/npview.asp?ID=1096929 (in Persian).
- Nature. (2021, 24 June). Water Shortage: Iran Is Draining Its Aquifers Dry. *Proceedings of the National Academy of Sciences of the United States of America*, 594. ۴۷۶, <https://www.nature.com/articles/d41586-021-01604-9>
- Netz, R. (2004). *Barbed Wire: An Ecology of Modernity*. Wesleyan University Press.
- Neuberger, E., & Duffy, W. (1976). *Comparative Economic Systems, A Decision Making Approach*. Allyn & Bacon, Incorporated.
- New York Times. (1995, January 8). Iranian Foundation Head Denies Accusations of Corruption, p. 18.

- Nili, M. (2004). *Eqtesad Iran va moamayee toseh nayaftegi* (Iranian Economy and the Puzzle of Non Development). danshegah Sanaati Shareif.
- Nili, M., & Associates. (2015). *Iqtesad Iran be koja miravad? Kholaseh tarh motaleati tahleel avamel taseergozar bar amalkard myan moddat iqtesad Iran* (Where the Iranian Economy Is Going? A Summary of Study Project Regarding the Analysis of Factors Impacting the Performance of the Iranian Economy in Medium Term). Intesharat Donyai Iqtesad (in Persian).
- Nomani, F., & Behdad, S. (2006). *Class and Labor in Iran: Did the Revolution Matter?* Syracuse University Press.
- Noori, H. (1990). *Hookomat islami and naghsh Anfal* (The Islamic Government and the Role of Anfal), *Hawza*, in Persian, Numbers 37 and 38.
- North, D. (1977). Markets and Other Allocation Systems in History: The Challenge of Karl Polanyi. *Journal of European Economic History*, 6, 703–716.
- North, D. (1981). *Structure and Change in Economic History*. W.W. Norton and Company.
- North, D. (1990a). *Institutions, Institutional Change and Economic Performance*. Cambridge University Press.
- North, D. (1990b). A Transaction Cost Theory of Politics. *Journal of Theoretical Politics*, 2(4), 355–367.
- North, D., Wallis, J., & Weingast, B. (2009). *Violence and Social Orders: A Conceptual Framework for Interpreting Recorded Human History*. Cambridge University Press.
- Nowroozi, S. (2016). Does the Problems of oil Contracts Solve with EIKO. *BBC News, Perisan Section*, October 6. Retrieved December 5, 2021.
- Nowroozi, M. D., & Nemati, M. (2017). *Roykardi moghaysehi beh andisheh siasi Muhaqqiq Karaki' va Agustine* (A Comparative Approach to the Political Ideas of Muhaqqiq Karki and Saint Augustine), two parts, *Faslnameh Hokomat Islami*, Number 80 (in Persian).
- Nozick, R. (1974). *Anarchy, State, and Utopia*. Basic Books. OECD (Organization for Economic Co-operation and Development) . (۲۰۰۹) *Revolving Doors, Accountability and Transparency*. Public Governance Committee.

- Ogilvie, S., & Carus, A. W. (2014). Institutions and Economic Growth in Historical Perspective. In P. Aghion & S. N. Durlauf (Eds.), *Handbook of Economic Growth* (Vol. 2, pp. 403–513). North Holland, Chapter 8.
- Olmsted, J. (2013). Gender and Globalization. In Bahramitash, Roksana and Salehi Esfahani, Salehi (Eds.), 2011, *Veiled Employment, Islamism and the Political Economy of Women's Employment in Iran* (pp. 25–52). Syracuse University Press, Chapter 1.
- Olson, M. (1965/1980). *The Logic of Collective Action, Public Goods and the Theory of Groups*. Harvard University Press.
- Olson, M. (1982). *The Rise and Decline of Nations: Economic Growth, Stagflation, and Social Rigidities*. Yale University Press.
- Olson, M. (1993). Dictatorship, Democracy, and Development. *American Political Science Review*, 87, 567–576.
- Omidvar, K. (2009, September 23). Sepah-e Pasdaran-e Iran bank mizanaad (The Iranian Revolutionary Guards Corps Opens Bank). BBC News Farsi. Retrieved December 11, 2021, from www.bbc.co.uk/persian/business/2009/09/090923_ka_bankansar_sepah.shtml, (in Persian).
- Osborne, J. (2005). Jungle or Just Bush? Anarchy and the Evolution of Cooperation. In Stringham E. (ed.), pp. 24–35. Paganelli, M. (2014). David Hume on Banking and Hoarding. *Southern Economic Journal*, 80(4), 968–980.
- Pagano, U. (2011). Interlocking Complementarities and Institutional Change. *Journal of Institutional Economics*, 7(3), 373–392.
- Pahlavi, M. R. (1961/1974). *Mission for My Country*. Hutchinson & CO LTD
- Papaioannou, E., & Gregorios, S. (2008). Economic and Social Factors Driving the Third Wave of Democratization. *Journal of Comparative Economics*, 36.۳۸۷–۳۶۵ ,
- Pareto, V. (1927/1971). *Manual of Political Economy*. A.M. Kelley.
- Parker, G. (1988). *The Military Revolution, Military Innovation and the Rise of the West, 1500–1800*. Cambridge University Press.

- Patruti, A. (2016). An Analysis on the Relationship Between Hoarding, Investment and Economic Growth. *The Quarterly Journal of Austrian Economics*, 19.۲۶۶-۲۴۸ ,(۳)
- Patterson, O. (1985). *Slavery and Social Death. A Comparative Study*. Harvard University Press.
- Paxton, R. (1998). The Five Stages of Fascism. *The Journal of Modern History*, 70.۲۳-۱ ,(۱)
- Paxton, R. (2004). *The Anatomy of Fascism*. Alfred A. Knopf.
- Peckham, R. (2013). Contagion: Epidemiological Models and Financial Crises. *Journal of Public Health*, 36(1), 13-17. 2014, March.
- Peres-Cajias, J., Torregrosa-Hetland, S., & Ducoing, C. (2020). Resource abundance and public finances in five peripheral economies, 1850-1939. *Lund Papers in Economic History*, No. 216, Department of Economic History, Lund University.
- Pérotin-Dumon, A. (1991). The Pirate and the Emperor: Power and the Law on the Seas, 1450-1850. In J. D. Tracy (Ed.), *The Political Economy of Merchant Empires* (pp. 196-227). Cambridge University Press.
- Pesaran, H. (2000). Economic Trends and Macroeconomic Policies in PostRevolutionary Iran. In P. Alizadeh (Ed.), *The Economy of Iran: The Dilemmas of an Islamic State*. I.B. Tauris & Co.
- Pesaran, E. (2014). *Iran's Struggle for Independence, Reform and Counter-Reform in the Post-Revolutionary Era*. Routledge.
- Peters, F. E. (1991). The Quest of the Historical Muhammad. *International Journal of Middle East Studies*, 23(3), 291-315.
- Philippon, T. (2019). *The Great Reversal: How America Gave Up on Free Markets*. Harvard University Press.
- Piccione, M., & Rubinstein, A. (2007). Equilibrium in the Jungle. *Economic Journal*, 117(522), 883-896.
- Pierson, P. (1996, January). The New Politics of the Welfare State. *World Politics*, 48.۱۷۹-۱۴۳ ,
- Pierson, P. (2000a). Three Worlds of Welfare State Research. *Comparative Political Studies*, 33, 791-821.

- Pierson, P. (2000b). Increasing Returns, Path Dependence, and the Study of Politics. *The American Political Science Review*, 94(2), 251–267.
- Piryaei, S. (2018, March). State of Perpetual Emergency: Legally Codified State Violence in Post-Revolutionary Iran and the Contemporary U.S. PhD Thesis in Comparative Literature, University of California Riverside.
- Pistor-Hatam, A. (2019, Winter). Religious Minorities in the Islamic Republic of Iran and ‘The Right to Have Rights’. *Iran Namag*, 3.(۴)
- Plack, N. (2013). The Peasantry, Feudalism, and the Environment, 1789–93. In P. McPhee (Ed.), *A Companion to The French Revolution* (pp. 212–227). Wiley Blackwell Ltd.
- Plato. (2013). *Sophist* (Benjamin, J., Hazelton, P.A. Trans.). An Electronic Classics Series Publication.
<http://www2.hn.psu.edu/faculty/jmanis/plato/sophist.pdf>
- Polanyi, K. (1944). *The Great Transformation*. Farrar and Rinehart.
- Polanyi, K. (1957/1968). *Primitive, Archaic and Modern Economies*. Doubleday.
- Polanyi, K. (1965). *Trade and Market in the Early Empire; Economies in History and Theory*. Free Press.
- Pryor, F. L. (2009). The Political Economy of a Semi-Industrialized Theocratic State: The Islamic Republic of Iran. In M. Ferrero & R. Wintrobe (Eds.), *The Political Economy of Theocracy* (pp. 243–270). Palgrave Macmillan.
- Radin, M. J. (1996). *Contested Commodities*. Harvard University Press.
- Rahman Zadeh Heravi, M. (2018). *Negahi be Iqtasad Siasi Iran az Daheh 1340 ta 1395 (A Glimpse over the Political Economy of Iran from 1961 until 2016)* (1st ed.). Nashr Akhtaran. (in Persian).
- Rahnema, S. (1992). Work Councils in Iran - The Illusion of Worker Control. *Economic and Industrial Democracy*, 13(1), 69–94.
<https://doi.org/10.1177/0143831X92131004>
- Rahnema, S. (1995). Continuity and Change in Industrial Policy. In S. Rahnema & S. Behdad (Eds.), *Iran after the Revolution: Crisis of an Islamic State* (pp. 129–149). London and New York.

- Rahnema, S., & Behdad, S. (1995). Introduction. In R. Saeed & S. Behdad (Eds.), *Iran after the Revolution Crisis of An Islamic State* (pp. 1–18). London, New York.
- Rajabi, M. H. (2009, Spring and Summer). “Arae Faqihan asr Safavi darbarez-Itamool ba hookomatha” (The Faqihs’ Viewpoints on the Relationship with Governments During the Safavid era). *Tarikh va Tamadoon Islami*, 5(9), 53-80. (in Persian).
- Rasmusen, E. (1992). *Games and Information, An Introduction to Game Theory*. Blackwell.
- Razi, F. (1992). *Tafsir Kabir (The Great exegesis)* (Trans to Persian by Asghar Halabi). Tehran (in Persian).
- Razo, A. (2021, January). Network Structure and Performance of Crony Capitalism Systems Credible Commitments Without Democratic Institutions. *Public Choice*, 189, 115–137.
- Renani, M. (2010). *Bazaar ya na-bazaar (Market or non-Market)*, Third Edition (first edition: 1997, Second edition: 2005). Moasseseh aali amoozesh, pajohesh modiriyat va barnamehrizi (in Persian).
- Research Centre of Islamic Legislative Assembly. (1996, July). *Fasli darbarez farar maghzha (A Chapter on Brain Drain)*. Report code: 4001510.
- Research Centre of Islamic Legislative Assembly. (2000). *Adam amnyat eqtesadi va farar sarmayeh (The lack of economic security and capital fight in Iran)*, May, Report code: 2405543.
- Research Centre of Islamic Legislative Assembly. (2017). *Payeesh amneyat sarmayeh gozari be tafkeek ostanha va hoozhay kary (Investment Security According to Provinces and Secor of Activities)* (1), Winter, Code subject 220, Serial num Research Centre of Islamic Legislative Assembly. (2018a). *Payeesh amneyat sarmayeh gozari be tafkeek ostanha va hoozhay kary (Investment Security According to Provinces and Secor of Activities)* (2), Spring, Code subject 220, Serial number 16187.
- Research Centre of Islamic Legislative Assembly. (2018b). *Payeesh amneyat sarmayeh gozari be tafkeek ostanha va hoozhay kary (Investment Security According to Provinces and Secor of Activities)* (3), Summer, Code subject 220, Serial number 16400.
- Research Centre of Islamic Legislative Assembly. (2018c). *Payeesh amneyat sarmayeh gozari be tafkeek ostanha va hoozhay kary (Investment*

Security According to Provinces and Secor of Activities) (4), Fall,
Code subject 220, Serial number 16526.

Research Centre of Islamic Legislative Assembly. (2018d). Payeesh amneyat sarmayeh gozari be tafkeek ostanha va hoozehay kary (Investment Security According to Provinces and Secor of Activities) (5), Winter, Code subject 220, Serial number 16619.

Research Centre of Islamic Legislative Assembly. (2019a). Payeesh amneyat sarmayeh gozari be tafkeek ostanha va hoozehay kary (Investment Security According to Provinces and Secor of Activities) (6), Spring, Code subject 220, Serial number 16820.

Research Centre of Islamic Legislative Assembly. (2019b). Payeesh amneyat sarmayeh gozari be tafkeek ostanha va hoozehay kary (Investment Security According to Provinces and Secor of Activities) (7), Summer, Code subject 220, Serial number 16926.

Research Centre of Islamic Legislative Assembly. (2019c). Payeesh amneyat sarmayeh gozari be tafkeek ostanha va hoozehay kary (Investment Security According to Provinces and Secor of Activities) (8), Fall, Code subject 220, Serial number 16990.

Research Centre of Islamic Legislative Assembly. (2019d). Payeesh amneyat sarmayeh gozari be tafkeek ostanha va hoozehay kary (Investment Security According to Provinces and Secor of Activities) (9), Winter, Code subject 220, Serial number 17131.

Research Centre of Islamic Legislative Assembly. (2020a). Payeesh amneyat sarmayeh gozari be tafkeek ostanha va hoozehay kary (Investment Security According to Provinces and Secor of Activities) (10), Spring, Code subject 220, Serial number 17400.

Research Centre of Islamic Legislative Assembly. (2020b). Payeesh amneyat sarmayeh gozari be tafkeek ostanha va hoozehay kary (Investment Security According to Provinces and Secor of Activities) (11), Summer, Code subject 220, Serial number 17433. ber 16061.

Research Centre of Islamic Legislative Assembly. (2020c). Payeesh amneyat sarmayeh gozari be tafkeek ostanha va hoozehay kary (Investment Security According to Provinces and Secor of Activities) (12), Fall, Code subject 220, Serial number 17578.

Research Centre of Islamic Legislative Assembly. (2020d). Payeesh amneyat sarmayeh gozari be tafkeek ostanha va hoozehay kary (Investment

Security According to Provinces and Secor of Activities) (13), Winter, Code subject 220, Serial number 17842.

- Rezai, M. (2006). "Mohsen Rezai dar jam-e khabarnegaran : 100 hezar Milliard Toman az malekyat-e dowlat beh mardom va bakhsh khosousi vagozar mishavad" (Mohsen Rezai Among Reporters: 100 Thousand Billion Tomans of State Property will be Transferred to the People and the Private Sector), Fars News Agency, July 5 (14 Tir 1385). <http://www.farsnews.net/newstext.php?nn=8504140273> (in Persian).
- Ritter, D. (2015). *The Iron Cage of Liberalism*. Oxford University Press.
- Rodinson, M. (1973). *Islam and Capitalism* (Trans from the French by Brian Pierce, First American ed.). Penguin Books Ltd.
- Rosenthal, R. (1981). Games of Perfect Information, Predatory Pricing, and the Chain-Store Paradox. *Journal of Economic Theory*, 25, 92–100.
- Ross, M. (1999). The Political Economy of the Resource Curse. *World Politics*, 51.۲۲۲–۲۹۷, (۲)
- Ross, M. (2009). *Oil and Democracy Revisited*. University of California Los Angeles.
- Ross, M. (2012). *The Oil Curse: How Petroleum Wealth Shapes the Development of Nations*. Princeton University Press.
- Ross, M. (2015). What Have We Learned about the Resource Curse? *Annual Review of Political Science*, 18, 239–259.
- Rothbard, M. (1973/1996). *For a New Liberty: Libertarian Manifesto*. Fox and Wilkes.
- Rothbard, M. (1977). *Power and Market: Government and the Economy*. Sheed, Andrews and McMeel, Second Edition.
- Rowe, N. (2016). Keynesian Parables of Thrift and Hoarding. *Review of Keynesian Economics*, 4(1), 50–55.
- Rubin, R. E. (2003). *In an Uncertain World: Tough Choices from Wall Street to Washington*. Random House.
- Sadr, M. B. (1961/1978). *Iqtisade ma (Our economics)* (Trans to Persian in two volumes, vol. II). Entesharat-e Islami (in Persian.)

- Saeidi, A. (2004). The Accountability of Para-Governmental Organizations (Bonyads): The Case of Iranian Foundations. *Iranian Studies*, 37(3), 479–498. Sahih Muslim. The Book of Jihad and Expedition, Book 32, Hadith 1765. Retrieved August 29, 2021, from <https://sunnah.com/muslim:1765>.
- Salem, M., & Mostaghim, R. (2022, February 9). Iranian Husband Beheads Teenage Wife, Authorities Say, Shocking the Country. CNN. Retrieved March 20, ۲۰۲۲, from <https://www.cnn.com/2022/02/09/middleeast/iran-teenage-wife-beheaded-intl/index.html>.
- Samuelson, L. (1997). *Evolutionary Games and Equilibrium Selection*. The MIT Press.
- Sattari, N. (2020). Women Driving Women: Drivers of Women-Only Taxis in the Islamic Republic of Iran. *Women's Studies International Forum*, 28, 102324. www.elsevier.com/locate/wsif
- Savoia, A., & Sen, K. (2021). The Political Economy of the Resource Curse: A Development Perspective. *Annual Review of Resource Economics*, 13, 203–223.
- Say, J.-B. (1841). *Traité d'économie politique, ou simple exposition de la manière dont se forment, se distribuent et se consomment les richesses*, Osnabrück, O. Zeller, 6e édition, disponible sur le site <http://fr.wikisource.org/wiki/Livre:Say>; English translation: Say, Jean-Baptiste, 1821/1964, *A Treatise on Political Economy or the Production, Distribution and Consumption of Wealth*, 6 ed., New York, Claxton, Remsen & Haffelfinger.
- Sayyah, S. A. (2016). Amoozehay 16 doreh arzyabi fasli moheet kasb oo kar dar Iran tei paez 1389 ta tabestan 1394 (Lessons of 16 Cycles of Assessing Business Environment in Iran over the Period Starting in Fall 2010 to Summer 2015 .(Majles va Rahboord, 23(85), Spring (in Persian.-(
- Sazegara, M. (2006, July 23). “Sepah va seh enheraf” (The IRGC and three aberrations). Retrieved December 2, 2021, form http://www.sazegara.net/persian/archives/2006/07/060723_154435.html (in Persian).
- Schanche, D. (1989, June 4). Ayatollah Khomeini dies at 86: Fiery Leader Was in Failing Health Following Surgery. *Los Angeles Times*.

<https://www.latimes.com/archives/la-xpm-1989-06-04-mn-2499-story.html>

- Schelling, T. (1963). *The Strategy of Conflict*. A Galaxy Book, Oxford University Press. Scheuer [1994], *Focus*, pp. 99–101.
- Schirazi, A. (1997). *The Constitution of Iran: Politics and the State in the Islamic Republic*. I.B. Tauris.
- Schlicht, E. (1998). *On Custom in the Economy*. Clarendon Press.
- Schlumberger, O. (2008). Structural Reform, Economic Order, and Development: Patrimonial Capitalism. *Review of International Political Economy*, 15, ۶۴۹–۶۲۲, (۴)
- Schmidt, M., Gonda, R., & Transiskus, S. (2021). Environmental Degradation at Lake Urmia (Iran): Exploring the Causes and Their Impacts on Rural Livelihoods. *GeoJournal*, 86, 2149–2163.
- Schmitter, P. (1974, January). Still the Century of Corporatism? *Review of Politics*, 36, ۱۱۰–۱۰۲,
- Schumpeter, J. A. (1939). *Business Cycles: A Theoretical, Historical, and Statistical Analysis of the Capitalist Process*. McGraw–Hill Book Company Inc.
- Schwartzstein, P. (2019, January 25). Drought Turns Part of Iran into a New Dust Bowl. Retrieved March 8, 2022, from <https://www.nationalgeographic.com/environment/article/drought-climate-change-turn-iran-sistan-and-baluchestaninto-dust-bowl>.
- Schwartzstein, P. (2020, November 12). Environment Movement. *National Geographic*. Retrieved March 8, 2022, from <https://www.nationalgeographic.com/environment/article/how-iran-destroying-once-thriving-environmentalmovement>.
- Scott, J. (1998). *Seeing Like a State, How Certain Schemes to Improve the Human Condition Have Failed*. Yale University Press.
- Scott, J. C. (2009). *The Art of Not Being Governed, An Anarchist History of Upland Southeast Asia*. Yale University Press.
- Seabright, P. (2010). *The Company of Strangers: A Natural History of Economic Life*, Revised Version. Princeton University Press.
- Shahid Jamal Rizvi, S. (2014, November 10). *Khutba E Fadak (The Fadak Speech) Vol.2*. Koran O Itrat Foundation (in Persian).

- Shiva, V. (2001). *Protect or Plunder? Understanding Intellectual Property Rights*. Zed Books.
- Siddiq, A. (2007). *Military Inc. Inside Pakistan's Military Economy*. Pluto Press.
- Simon, H. (1951). A Formal Theory of the Employment Relationship. *Econometrica*, 19(3), 293–305.
- Skocopol, T. (1982, May). Rentier State and Shi'a Islam in the Iranian Revolution. *Theory and Society*, 11(3), 265–283.
- Smith, A. (1776/1961). *An Inquiry into the Nature and Causes of the Wealth of Nations*. Methuen.
- Smith, M. (1982). *Evolution and the Theory of Games*. Cambridge University Press.
- Smith, B. (1997, January 18). Dual Control. *The Economist*, 342.(۸۰۰۰)
- Smith, B. (2007). *Hard Times in the Land of Plenty: Oil Politics in Iran and Indonesia*. Cornell University Press.
- Sodagar, M. (1990). Rooshd ravabet sarmayehdari dar Iran (The Development of the Capitalist Relationships in Iran). Shooleh Andisheh. (in Persian.)
- Sombart, W. (1902). *Der moderne Kapitalismus*. Duncker & Humblot.
- Soroush, N., & Madani, K. (2014/2021, November 21). Every Breath You Take: The Environmental Consequences of Iran Sanctions. *The Guardian*. Retrieved March 8, 2022, from <https://www.theguardian.com/world/iran-blog/2014/nov/21/iran-environmental-consequences-of-sanctions> .
- Springborg, R. (2013). Learning from Failure: Egypt. In T. Bruneau & F. C. Matei (Eds.), *The Routledge Handbook of Civil-Military Relations* (pp. 93–109). Routledge.
- State Department Report. (2018, September 28). Iran's environmental issues, Chapter 7. Retrieved March 8, 2022, from <https://iranprimer.usip.org/blog/2018/oct/04/state-department-report-7-irans-environmental-issues> .
- Stecklow, S., Dehghanpisheh, B., & Torbati, Y. (2013). *Khamenei Controls Massive Financial Empire Built on Property Seizures*. Three Parts.

- Reuters Investigates, 11, 12, 13 Nov.,
<http://www.reuters.com/investiates/iran>
- Stewart, D. (2001). Islamic Juridical Hierarchies and the Office of Marji' al-Taqlid. In L. Clarke (Ed.), Shi'ite Heritage: Essays on Classical and Modern Traditions (pp. 137–157). Binghamton.
- Stewart, E. C. (2007, February). The Sexual Health and Behaviour of Male Prisoners: The Need for Research. The Howard Journal of Criminal Justice, 46.٥٩–٤٣,(١)
- Stillman, N. (1979). The Jews of Arab Lands: A History and Source Book. Jewish Publication.
- Stoker, B. (1897/1997). Dracula. Norton and Company.
- Stringham, E. (Ed.). (2005). Anarchy, State and Public Choice. Edward Elgar.
- Stringham, E. (Ed.). (2007). Anarchy and the Law, The Political Economy of Choice. Transaction Publishers.
- Stringham, E. (2015). Private Governance, Creating Order in Economic and Social Life. Oxford University Press.
- Sweezy, P., & Magdoff, H. (1979). Iran: New Crisis of American Hegemony. Monthly Review, 30(9), 1–24.
- Szurek, S. (2004). Guantanamo, une prison d'exception. Artières Ph. et Lascoumes P. (dir.), pp. 201–223.
- Tabarsi, F. I. H. (1973). Majma Al-bayan (Speech collection) (Vol. 6, Trans to Persian by Ahmad Behshti and Moosavi Dameghani). Farhani (in Persian-)
- Tabatabaei, S. M. H. (1995). Al-Mizan (The Measurement), Vol. 9 (on Anfal and Repentance) (Trans to Persian by Mosavi Hamedani, Seyyed Muhammad Bagher). Jame Modaresseen Hozeh Elmieh Qom (in Persian-)
- Taber, G. (1980, April 21). A Case of Crony Capitalism. Time Magazine.
- Taber, G. (2015, November 3). The Night I Invented Crony Capitalism. Knowledge @ Wharton. Retrieved July 7, 2022, from <http://knowledge.wharton.upenn.edu/article/the-night-i-invented-crony-capitalism/>

- Tabibian, M. (2022, January 29). Noskheh Irani polit bureau (The Iranian version of polit bureau). Tejarat Farda. Tasnim, Maqsood az Anfal chist? (What does it mean Anfal)? 12 September 2017. Retrieved January 9, 2022, from <https://www.tasnimnews.com/fa/news/1396/06/21/1516015> , (in Persian).
- Taubes, G. (1995, November 17). Scientists Attacked for 'Patenting' Pacific Tribe. *Science*, 270, 1112.
- Tavakoli, A. (1987). Nationalization and Efficient Management of Water Resources in Iran. *Journal of Water Resources Planning and Management*, 113(4), 522–532.
- Taylor, S. (2003). Rape in Prison: A Need for Support Systems and Prison Sex. <http://www.stetay.com>
- Tedlock, B. (2006). Indigenous Heritage and Biopiracy in the Age of Intellectual Property Rights. *Explore*, 2(3), 256–259.
- Tiebout, C. (1956). A Pure Theory of Local Expenditures. *Journal of Political Economy*, 64(5), 416–424.
- Tilly, C. (1985). War Making and State Making as Organized Crime. In P. B. Evans, D. Rueschemeyer, & T. Skocpol (Eds.), *Bringing the State Back in*, Cambridge (pp. 169–191). Cambridge University Press.
- Titmuss, R. (1971). *The Gift Relationship: From Human Blood to Social Policy*. London and New York.
- Torbat, A. (2002). The Brain Drain from Iran to the U.S. Middle East Journal, 56. ۲۹۵–۲۷۲ ,(۲)
- Trotsky, L. (1932). *The History of the Russian Revolution*, vol. 1, Chapter 11 (Max Eastman, Trans.). Marxist Internet Archive. <https://www.marxists.org/ebooks/trotsky/history-of-the-russian-revolution/ebook-history-of-the-russian-revolution-v1.pdf>
- Tullock, G. (Ed.). (1972a). *Explorations in the Theory of Anarchy*. Center for the Study of Public Choice.
- Tullock, G. (1972b/2005). The Edge of the Jungle. In Stringham (ed.), pp. 36-48.
- Tullock, G. (Ed.). (1974a). *Further Explorations in the Theory of Anarchy*. University Publications.

- Tullock, G. (Ed.). (1974b). *The Social Dilemma: The Economics of War and Revolution*. University Publications.
- Turkan, A. (2020). *Bourgeoisie tejari keshvar ra edareh mikonad* (The mercantile bourgeoisie manages the country), Unpublished Manuscript, 2 June (in Persian).
- Turner, B. (1974). *Weber and Islam: A Critical Study*. Routledge and Kegan Paul.
- Turner, T. (1980). Iranian Oil Workers in the 1978–79 Revolution. In P. Nore & T. Turner (Eds.), *Oil and Class Struggle* (pp. 272–292). Zed Press.
- Tusi, M. I. H. (1955). *Al-Iqtisad (Economics)*. Ketabkhaneh Jamee Chehl Sotoon.
- Tusi, M. I. H. (1984). *Al-Mabsoot (Comprehensive Study of the Shi'i Fqih)* (Vol.2). Mortazavi.
- Tyrou, E., & Vahabi, M. (2021). *A Critical Survey on Land-Grabbing: Land as a Source of Power and Profit*. Manuscript.
- UNDP. (2017, June 17). Iran and UNDP Strengthen Efforts to Combat Desertification. Retrieved March 8, 2022, from <https://www.ir.undp.org/content/iran/en/home/presscenter/article/s/2017/06/17/iran-and-undpstrengthen-efforts-to-combat-desertification.html>.
- Vacca, V. (2012). Nadir, Banu'l. In P. Bearman, Th. Bianquis, C.E. Bosworth, E. van Donzel, W.P. Heinrichs (Eds.). *Encyclopedia of Islam Online*. Brill Academic Publishers. Retrieved August 29, 2021, from http://dx.doi.org.myaccess.library.utoronto.ca/10.1163/1573-3912_islam_SIM_5714
- Vahabi, M. (1997). A Critical Survey of K.J. Arrow's Theory of Knowledge. *Cahiers d'Economie Politique*, 29, 35–65.
- Vahabi, M. (1998, September). The Relevance of the Marshallian Concept of Normality in Interior and in Inertial Dynamics as Revisited by G. Shackle and J. Kornai. *Cambridge Journal of Economics*, 22(5), 547–573.
- Vahabi, M. (2001). The Soft Budget Constraint: A Theoretical Clarification. *Recherches Economiques de Louvain (Louvain Economic Review)*, 67(2), 157–195.

- Vahabi, M. (2002). From the Walrasian General Equilibrium to Incomplete Contracts: Making Sense of Institutions. *Economie et institutions* (Economics and Institutions), 1, 99–143.
- Vahabi, M. (2004). *The Political Economy of Destructive Power*. Edward Elgar.
- Vahabi, M. (2009). An Introduction to Destructive Coordination. *American Journal of Economics and Sociology*, 68(2), 353–386.
- Vahabi, M. (2010). “Ordres contradictoires et coordination destructive: le malaise iranien” (Contradictory Orders and Destructive Coordination: The Iranian Disease). *Revue Canadienne d’Etudes du Développement* (Canadian Journal of Development Studies), 30(3–4), 503–534.
- Vahabi, M. (2011a). Appropriation, Violent Enforcement and Transaction Costs: A Critical Survey. *Public Choice*, 147(1), 227–253.
- Vahabi, M. (2011b). Economics of Destructive Power. In D. Braddon & K. Hartley (Eds.), *The Elgar Handbook on the Economics of Conflict* (pp. 79–104). Edward Elgar, Chapter 5.
- Vahabi, M. (2012). Political Economy of Conflict - Foreword. *Revue d’Economie Politique*, 122(2), 151–167.
- Vahabi, M. (2014a). Soft Budget Constraint Reconsidered. *Bulletin of Economic Research*, 66(1), 1–19.
- Vahabi, M. (2014b). “Contrainte budgétaire lâche et le secteur paraétatique” (Soft Budget Constraints and Parastatal Sector). In M. Makinsky (Ed.), *L’économie réelle de l’Iran* (pp. 147–176). L’Harmattan.
- Vahabi, M. (2015a). *The Political Economy of Predation: Manhunting and the Economics of Escape*. Cambridge University Press.
- Vahabi, M. (2015b, December 22). Jaygah Sepah dar Eqtesad Iran (The Place of Sepah in the Iranian Economy). *Mihan*, No. 6. Retrieved December 11, 2021, from <http://mihan.net/1394/10/01/562/> (in Persian).
- Vahabi, M. (2016, September). A Positive Theory of the Predatory State. *Public Choice*, 168(3–4), 153–175.
- Vahabi, M. (2018a). The Resource Curse Literature as Seen Through the Appropriability Lens: A Critical Survey. *Public Choice*, 175(3–4), 393–428.

- Vahabi, M. (2018b, March). Coercive State, Resisting Society, Political and Economic Development in Contemporary Iran, Dr Sadighi Lecture Series. International Institute of Social History and Leiden University. <https://socialhistory.org/en/events/lecture-political-and-economic-development-contemporary-iran>
- Vahabi, M. (2020a). Introduction: A Symposium on the Predatory State. Public Choice, 182(3–4), 233–242.
- Vahabi, M. (2020b, August 10). Neoliberalism and Inflation Control. *چپ خبری سیاسی سایت - روز اخبار - وهابی مهرداد تورم با مقابله AkhbarRooz و ننولیرالیسم (akhbarrooz.com) (in Persian).*
- Vahabi, M., Batifoulier, P., & Da Silva, N. (2020). A Theory of Predatory Welfare State and Citizen Welfare: The French Case. *Public Choice*, 182(3–4), 243–271.
- Vahabi, M., & Coville, T. (2017). Introduction: L'Economie Politique de la République islamique d'Iran. *Revue Internationale des Etudes du Développement*, 229, ۳۲–۱۱.
- Vahabi, M., & Mohajer, N. (2004). Az eslahat ta barandazi: tangnaha va cheshm andazha (Islamic Republic of Iran, Paradoxes of Reform and Prospects of Rebellion). Nashr Noghteh. (in Persian).
- Vahabi, M., & Mohajer, N. (2021). A Critical Reflection on Neoliberalism. *Critique*, 48(4), 461–503.
- Vahabi, M., & Nasser, M. (2011). Islamic Republic of Iran and Its Opposition. *Comparative Studies of South Asia, Africa and the Middle East*, 31(1), 110–119.
- Vahabi, M., Philippe, B., & Nicolas, D. S. (2020). The Political Economy of Revolution and Institutional Change: The Elite and Mass Revolutions. *Revue d'Economie Politique*, 130(6), 855–889.
- Valadbaygi, K. (2021). Hybrid Neoliberalism: Capitalist Development in Contemporary Iran. *New Political Economy*, 26(3), 313–327.
- Veccia Vaglieri, L. (2012). Fadak. In P. Bearman, T. Bianquis, C. E. Bosworth, E. van Donzel, W. P. Heinrichs (Eds.). *Encyclopedia of Islam Online*. (2 ed.). Brill Academic Publishers. Consulted online on 29 August 2021

http://dx.doi.org/myaccess.library.utoronto.ca/10.1163/1573-3912_islam_SIM_2218

- von Hayek, F. (1931/2008). *Prices and Production and Other Works*. Ludwig von Mises Institute.
- von Hayek, F. (1937, February). *Economics and Knowledge*. *Economica*, New Series, 4(13), 33–54.
- von Hayek, F. (2014). In B. Caldwell (Ed.), *The Collected Works of F.A. Hayek*, Vol. 15-The Market and Other Orders. Chicago University Press.
- von Hayek, F. (2017). In V. J. Vanberg (Ed.), *The Collected Works of F.A. Hayek*, Vol. 14-The Sensory Order and Other Writings as the Foundation of Theoretical Psychology. University of Chicago Press.
- von Mises, L. (1946). *Bureaucracy*. Yale University Press.
- Vukovic, V. (2021). The Politics of Bailouts: Estimating the Causal Effects of Political Connections on Corporate Bailouts During the 2008–2009 US Financial Crisis. *Public Choice*, 189, 213–238.
<https://doi.org/10.1007/s11127-020-00871-w>
- Walras, L. (1874/2003). *Elements of Pure Economics or the Theory of Social Wealth* (William Jaffé, Trans.). Routledge
- Wantchekon, L. (2002). Why do Resource Dependent Countries Have Authoritarian Governments? *Journal of African Finance and Economic Development*, 2, 57–77.
- Weber, M. (1905/1985). *The Protestant Ethic and the Spirit of Capitalism* (Talcott Parsons, Trans.). Unwin.
- Weber, M. (1922/1978). *Economy and Society* 1, University of California Press.
- Weber, R. (2001). *Swords into Dow Shares, Governing the Decline of the Military Industrial Complex*. Westview.
- Wehrey, F., Green, J., Nichiporuk, B., Nader, A., Hansell, L., Nafsi, R& ., Bohandy, S. R. (2009). *The Rise of the Pasdaran, Assessing the Domestic Roles of Iran's Islamic Revolutionary Guards Corps*. Rand Corporation.
- Weiss, K. (2018, April 3). *Iran's Tarnished Gem*. National Geographic. Retrieved March 8, 2022, from

<https://www.nationalgeographic.com/photography/article/lake-urmia-iran-drought>.

- Williamson, O. (1985). *The Economic Institutions of Capitalism. Firms, Markets, Relational Contracting*. Free Press.
- Wilson, A. (2008). Hydraulic Engineering and Water Supply. In J. P. Oleson (Ed.), *Handbook of Engineering and Technology in the Classical World* (pp. 290–293). Oxford University Press.
- World Bank. (1985). *World Bank Report 1985*. World Bank.
- Yazdani, K. (2021). 18th-Century Plantation Slavery, Capitalism and the Most Precious Colony in the World. *Vierteljahrschrift für Sozial-und Wirtschaftsgeschichte*, 108.۵.۳–۴۵۷, (۴)
- Yokota, J. (2000). Tumor Progression and Metastasis. *Carcinogenesis*, 21, (۳) .۵.۳–۴۹۷
- Young, C. (1962). Iran in Continuing Crisis. *Foreign Affairs*, 40, 275–292.
- Zaitlen, R., & German, J. B. (2000a, June). Of Mice and Men. *Modern Drug Discovery*, 3(5), 63–66.
- Zaitlen, R., & German, J. B. (2000b, July/August). “Of Mice and Men” (Part II). *Modern Drug Discovery*, 3(6), 67.
- Zandi, R. (2006, June 8). Qarardad-e bozorg miyan-e Vezarat-e Naft va Sepah-e Pasdaran mon’aqed shod (A Big Contract Was Signed Between the Oil Ministry and the IRGC). *Sharq*. Retrieved December 12, 2021, from www.magiran.com/npview.asp?ID=1095191
- Zandi, R. (2011, August 8). Sardar Qassemi barnameh-ye Vezarat-e Naft ra e’lam kard (General Qassemi Announced the Oil Ministry’s plan. *Sharq*. Available at: <http://old.sharghdaily.ir/news/90/05/17/7693.html> . Retrieved January 7, 2022.
- Zingales, L. (2015). Presidential Address: Does Finance Benefit Society? *The Journal of Finance*, 70(4), 1327–1363.
- Zingales, L. (2017). Towards a Political Theory of the Firm. *The Journal of Economic Perspectives*, 31(3), 113–130.
- Zobeiri, H., Akbarpour Roshan, N., & Shahrazi, M. (2017). Capital Flight and Economic Growth in Iran. In *19th International Scientific*

Conference on Economic and Social Development, Melbourne, Australia, 9–10 February.

Zwijnenburg, W. (2017, August 11). No Country for Oil Men: Tracking Islamic State's oil Assets in Iraq. *bellingcat*. Retrieved February 3, 2022, from <https://www.bellingcat.com/news/mena/2017/08/11/no-country-oil-mentracking-islamic-states-oil-assets-iraq/> .

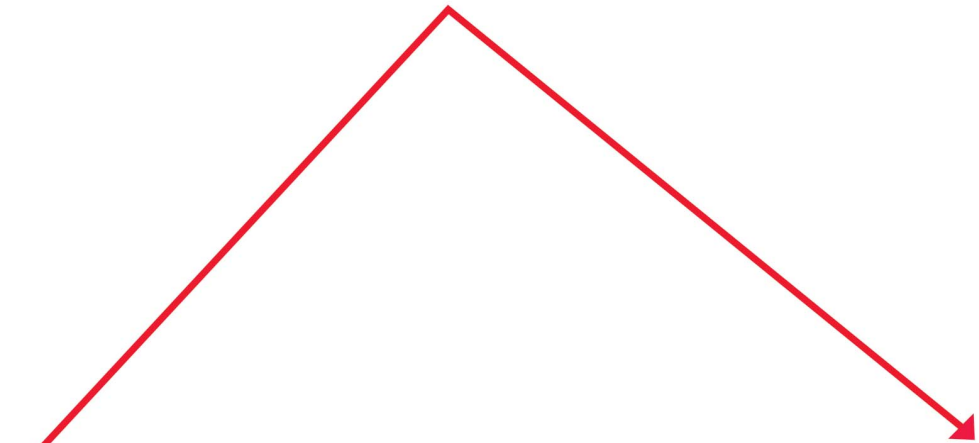
فهرست واژه‌ها

Voracity effect	اثر ولع
Community building	اجتماع‌سازی
Protestant ethics	اخلاق پروتستان
Social integration	ادغام اجتماعی
Exchange value	ارزش مبادله
Use value	ارزش مصرف
Booty value	ارزش یغمایی
Financial bailouts	از تنگنای مالی نجات دادن یا نجات یافتن
Disarticulation	ازهم گسیختگی
Islamization	اسلامی‌سازی
Reformability	اصلاح‌پذیری
Enforcement	اعمال قانون
Economics of hoarding	اقتصاد احتکار
Economics of shortage	اقتصاد کمبود
Surplus economy	اقتصاد مازاد
Chrematistic	اقتصاد مبتنی بر سودآوری پولی
Subsistence economy	اقتصاد معیشتی
Economics of transactional costs	اقتصاد هزینه‌های تراکنشی
Hard budget constraint	انضباط سفت بودجه
Soft budget constraint	انضباط شل بودجه
Oligarchy	اولیگارش‌ی
Ordered anarchy	آنارشی نظم‌یافته
Libertarian anarchists	آنارشیست‌های لیبرترین
Political markets	بازارهای سیاسی
Impersonal markets	بازارهای غیرشخصی
Reinvestment	باز سرمایه‌گذاری
Stabilization program	برنامه تثبیت اقتصادی
Adjustment Programs	برنامه‌های تعدیلی
Exogenous	برون‌زا
Res nullius	بلاصاحب، بی‌مالک
Corporation	بنگاه
Corporatism	بنگاه‌داری، کورپورتیسم
Patrician	پاتریسین، اشرافی
artisanal oil refining	پالایش پیشه‌ورانه‌ی نفت

Plebian	پلین، عوامانه
State populism	پوپولیسم دولتی
Complementarity	پیوستگی متقابل
Linkages, backward and forward	پیوندهای روبه عقب و رو به جلو
Impossible trinity of Anfal	تثلیث غیرممکن انفال
Doux commerce	تجارت شیرین
Mobility	تحرک
Allocation of resources	تخصیص منابع
Tragedy of commons	تراژدی عمومی
Monetary transactions	تراکنش‌های پولی
Appropriation	تصاحب
Appropriability	تصاحب‌پذیری
Equilibrium	تعادل
Nash equilibrium	تعادل نش
Economic reductionism	تقلیل‌گرایی اقتصادی
Biodiversity	تنوع زیستی
Economic diversification	تنوع‌سازی اقتصادی
Staple theory	تئوری کالای اصلی
Economic determinism	جبرگرایی اقتصادی
Sovereignty	حاکمیت
Clientelism	حامی‌پروری
Tax-farming	حرفه‌ی مالیات‌ستانی
Usus	حق استفاده یا بهره‌برداری از مالکیت
Abusus	حق انقضاء مالکیت
Fructus	حق بهره‌برداری از مالکیت
Eminent domain	حوزه‌ی دولت
Self-government	خودگردانی
Self-management	خودمدیریتی
Pure captive assets	دارایی‌های خالص دربند
Pure fugitive assets	دارایی‌های خالص گریزان
Captive assets	دارایی‌های دربند
Fugitive assets	دارایی‌های گریزان
Mixed captive assets	دارایی‌های مختلط دربند
Mixed fugitive assets	دارایی‌های مختلط گریزان
Revolving doors	درهای چرخان (میان صاحبان مصادر دولتی و صاحبان سرمایه)
Endogenous	درون‌زا

Dollarization	دلاری شدن
Islamic welfare state	دولت رفاه اسلامی
Deep state	دولت ژرف
Exclusive predatory state	دولت غارتگر انحصاری
Inclusive predatory state	دولت غارتگر فراگیر
Statism	دولت‌گرایی
Confiscatory regime	رژیم مصادره‌گر
Stagflation	رکود تورمی
Social relations of production	روابط اجتماعی تولید
Contractual relationships	روابط قراردادی
Superstructure	روبنّا
Land grabbing	زمین‌ربایی
Biopiracy	زیست‌دزدی
Decision-information-motivation structure	ساختار تصمیم-اطلاعات-انگیزه
Organogram	ساختار سازمانی-تصویری
Politically oriented capitalism	سرمایه‌داری با سمت‌گیری سیاسی
Crony capitalism	سرمایه‌داری رقیق‌باز
Political capitalism	سرمایه‌داری سیاسی
Booty capitalism	سرمایه‌داری یغماگر
De-investment	سرمایه‌زدایی، واگذاری
Pseudo-privatization	شبه-خصوصی‌سازی
Prey	شکار، طعمه
Mode of allocation	شیوه‌ی تخصیص
Mode of appropriation	شیوه‌ی تصاحب
Custom	عرفی، مرسوم
Progressive Era	عصر ترقی‌خواهی
Rationality	عقلانیت
Cumulative causation	علیت انباشتی
Hierarchical causation	علیت سلسله‌مراتبی
Reciprocal causation	علیت متقابل
Predation	غارت
Predatory	غارتگر
Predator	غارتگر، شکارچی
Grabbing	قاپیدن، قاپ زدن
Sovereign power	قدرت حاکمیتی
Dual power	قدرت دوگانه

Conflictual power	قدرت ستیزه‌جویانه
Asymmetric power	قدرت نامتقارن
Commodification	کالایی‌سازی
Business	کسب‌وکار
Company	کمپانی، شرکت
Liberalization	لیبرالیزه‌سازی
Military-Industrial Complex	مجتمع نظامی-صنعتی
Residual claim	مطالبات مازاد
New Deal	معامله‌ی نوین
Articulation	مفصل‌بندی
Economic regulation	مقررات یا تنظیمات اقتصادی
Corrective mechanisms	مکانیسم‌های اصلاحی
Property Rights School	مکتب حقوق مالکیت
Invisibility	نامرئی بودن
Regulatory	نظارتی
Bureaucratic despotic factory regime	نظام بوروکراتیک استبدادی کارخانه
Institution	نهاد
Institutionalist	نهادگرا
Productive forces	نیروهای مولده
Market coordination	هماهنگی بازاریابی
Bureaucratic coordination	هماهنگی بوروکراتیک
Cooperative coordination	هماهنگی تعاونی
Aggressive coordination	هماهنگی تهاجمی
Authoritative coordination	هماهنگی دستوری (آمرانه)
Destructive coordination	هماهنگی ویرانگر
Reciprocity	باری‌رسانی متقابل
Corporate raiding	یورش به بنگاه‌ها و شرکت‌ها



مهرداد وهابی تحصیلات خود را در اقتصاد در دانشگاه‌های آمریکا (بلومینگتون، برکلی، و شیکاگو) آغاز کرد و سپس مدارک دکترای اقتصاد (۱۹۹۳) و نیز هبیلاتسیون اقتصاد Habilitation (۱۹۹۳) را در پاریس از دانشگاه پاریس ۷ و سوربن پانتیون اخذ کرد. وی اکنون استاد اقتصاد در دانشگاه سوربن پاریس شمالی است. او آثار زیادی به زبان‌های انگلیسی، فرانسوی و فارسی منتشر کرده است. این کتاب را باید آخرین بخش از یک سه‌گانه پژوهشی چند دهه‌ای به شمار آورد که نخستین بخش آن با کتاب «اقتصاد سیاسی قدرت ویرانگر» (انتشارات ادوارد الگار، ۲۰۰۴) آغاز شد و بخش دوم آن با کتاب «اقتصاد سیاسی غارت» (انتشارات کمبریج) در سال ۲۰۱۵ میلادی ادامه یافت. آن دو کتاب مبانی نظری کتاب حاضر به حساب می‌آیند. مهرداد وهابی بیش از صد مقاله در مجلات تخصصی منتشر کرده و از سال ۲۰۲۲ میلادی عضو هیئت تحریریه مجله معتبر اکادمیک پابلیک چویس (Public Choice) است که در حوزه‌های اقتصاد و سیاست در ایالات متحده آمریکا انتشار می‌یابد.



9 | 781324 | 202044



IRAN ACADEMIA
University Press